بسم الله الرحمن الرحیم

حمد لمن یسند کل حمد الیه ❊ مرفوعاً بغیر عد متصل ❊ لیس له انقطاع ❊ ما فیه کذاب ولا وضاع ❊
ثم الصلوة تغشی احمدا ❊ وآله وصحبه اهل التقی ❊ باید دانست که در اصطلاح اهل حدیث ائمه آثار تصانیف
بسیار کرده اند از انجمله قاضی ابو محمد رامهرمزی کتاب موسوم بمحدث فاصل نوشته لیکن استیعاب مصطلحات این فن دران
نکرده و حاکم ابو عبدالله نیشابوری هم تالیفی درین باب نموده اما تهذیبش نساخته و بترتیب نپرداخته و ابو نعیم اصفهانی
تالی او شد کتابی درین فن نوشته و استخراج ضوابط کرده اما چیزها ازوی برای متعقب باقی مانده بعده خطیب ابوبکر
بغدادی آمد و در قوانین روایت کتابی تصنیف کرد و نامش الجامع لآداب الشیخ والسامع نهاد و هیچ فنی از فنون
حدیث نیست مگر آنکه دران کتابی مفرد نوشته ❊ حافظ ابوبکر بن نقطه گفته هرکه انصاف کند بداند که محدثین بعد خطیب
عیال اند بر کتب وی و بعض دیگر که بعد از خطیب آمدند نصیبی ازین علم گرفتند قاضی عیاض کتابی لطیف تالیف کرد
و موسوم بالالماع ساخت و ابو حفص میانجی جزوی درین باب نگاشت و نامش ما لا یسع المحدث جهله نهاد و بعده تالیف
دیگر بر روی کار آمد و شهرت گرفت و دران بسط و اختصار بنابر زیادت علم و سهولت فهم رفت تا آنکه حافظ تقی الدین
ابو عمرو عثمان بن عبدالرحمن معروف بابن الصلاح شهرزوری نزیل دمشق آمد و متولی تدریس حدیث بمدرسه اشرفیه شد و کتاب معرفة
علوم الحدیث جمع کرد و بتهذیب فنونش پرداخت و شیئاً بعد شیء آنرا املا ساخت لهذا ترتیبش بر وضع مناسب نیامد
لیکن اینقدر شد که تصانیف متفرقه خطیب را یکجا کرده اشتات مقاصد را فراهم نمود و فوائد غیر او را چیده بدان انضمام

بخشید پس آنچه در غیر او متفرق بود در کتابش مجتمع گردید لاجرم مردم بروی عکوف کردند و بر او او رفتند بنظم و اختصار و استدراک بروی و اقتصار آن و معارضه باوی و انتصار او پرداختند و این را خود شمار نتوان کرد حافظ ابن حجر عسقلانی بفرمایش بعض اخوان ملتمس هم ازان در یک کراسه نمود و نامش نخبة الفکر نهاد و دران ترتیب جدید و انتهاج سبیل تازه باضم شوارد فرائد و زوائد فوائد نمود و سید محمد بن ابراهیم معروف با بن وزیر که معاصر حافظ ابن حجر بود بر نخبه انتقاد فرمود و رساله مختصره درین فن نوشت و گفت ان الحافظ کتب فی سفره الی مکة سنة سبعة عشر و ثمانمایة مختصرا بدیعا فی علوم الحدیث توقفت علیه و قوف شحیح ضاع فی الترب خاتمه + فوجدته کما قیل ؎ ابلغ العلم و اشفاه + لادواء الفواد + اختصار فی جلاء + و بلوغ فی مراد + لکنه بقی علیه فیه ما یقیه العین لا شعر مثله الا فی سواد العین ؎ کفوفة الظفر لا یدری بموضعها + و مثلها فی سواد العین مشهود + و ذلک لکثرة اشتغاله فی اوان ارتحاله لا لتقصیر فی عرفانه فهو امام زمانه فرایت ان اوقع تقدی علیه فاما الاحصار فلا سبیل الیه اذا السهو و الخطا و النسیان من صفة کل انسان و اتدل علیه بزیادة یسیرة او تحریر عبارة عدلا لا عدوا و الاعتراف ان الکتاب کتابه لفظا و معنی لا فخوحتی لیس لی فیه حق و لا دعوی و لا شبهة و لا دعوی الا ما زدته علیه من الدلائل غیرة علی دعاویه العواطل من مشابهتها للدعاوی البواطل انتهی و تا نخبة الفکر تالیف شد عکوف مردم بران شرقا و غربا یمینا و شمالا بوقوع آمد و اهل علم خدمت این مختصر بشروح و حواشی کردند و خود حافظ ابن حجر بران شرحی مختصر حلال رموز و فاتح خفایای کنوز نوشت و گفت بالغت فی شرحها فی الایضاح و التوجیه و نبهت علی خبایا زوایا ها لان صاحب البیت ادری بما فیه انتهی و چنانکه حافظ شرح نخبه خود کرد همچنین ابن وزیر رح شرح انتقاد خود نمود و دران بسط تام بکار برد و نامش تنقیح الانظار نهاد و سید علامه محمد بن اسمعیل امیر رح بر وی شرحی تعلیق فرمود و موسوم بتوضیح الافکار ساخت بعده نخبة الفکر را نظم کرد و نامش قصب السکر گذاشت سپس بشرح آن نظم پرداخت و باسبال المطر علی قصب السکر موسومش فرمود و بران تتمه اضافه کرد و مسمی بثمرات النظر نمود و غایت تنقیح و انصاف را کار فرمود کتاب الباعث الحثیث حافظ ابو الفدا اسمعیل بن کثیر رح و معرفة علوم الحدیث شیخ ابو عمرو ابن الصلاح رح و خلاصه طیبی و تقریب نووی و شرح آن از سیوطی مسمی بتدریب و الفیه عراقی و شرح آن فتح الباقی و جواهر الاصول ابو الفیض فارسی و جز آن از کتب جم جم از مشاهیر مولفات این علم ست و در خلاصه کتاب ابن الصلاح و مختصر نووی و مختصر قاضی بدر الدین ابن جماعه را با مهمات زائده تهذیب و تنقیح نموده و بالجمله رسائل و مباحث این علم شریف نظما و نثرا مختصرا و مطولا بیش از شمار اند معروف و معتمد و مل الحصول از ان در میان اهل این علم همین نخبه و خلاصه و امثال او ست و همه این مجامیع در زبان عربی و لغت تازی ست و کتابی درین علم بزبان فارسی بالاستقلال معلوم نیست الا بعض مقدمات اوائل کتب که بدون تنقیح فراهم شده مثل مقدمه اشعة اللمعات و مقدمه شرح سفر السعادة و رساله عجاله نافعه که خیلی مختصر بوده ست بنا علی هذا دین رساله مصطلحات

اہل اثر را با تنقیحات شایستہ و توضیح بایستہ بر وجہ اختصار غیر مخل و ایجاز نا ممل برای فارسی خوانان از جملہ علم حدیث
نوشتہ آید تا عموم نفعش شامل ہر کہ و مہ شود و نزد احتجاج و استدلال باحادیث بکار آید و اطالت بحث را درین فن
اگرچہ امکان تمام بود بوجہ آنکہ مواد این علم نزد محرر سطور بحمدہ تعالی بر وجہ اتم موجود ست لیکن بحکم خیر الکلام ما قل و دل
اقتصار بر ذکر مہمات کہ طالب را ازان چارہ نیست اختیار آمد معہذا بر بسیاری از رسائل این فن فائق ست چنانکہ بر
عارف و ماہر این علم شریف نزد مطالعہ مخفی نخواہد ماند و نام تاریخیش **منہج الوصول الی اصطلاح احادیث الرسول**
نہادہ آمد و باللہ التوفیق و ہو المستعان و انما الاعمال بالنیات و انما لکل امرء ما نوی فمن کانت ہجرتہ الی اللہ و رسولہ فہجرتہ
الی اللہ و رسولہ و من کانت ہجرتہ الی دنیا یصیبہا او امرأۃ ینکحہا فہجرتہ الی ما ہاجر الیہ متفق علیہ من حدیث عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ

بدانکہ علم اسناد کہ آنرا علم حدیث نیز گویند علمی ست کہ بحث میرود دران از احوال صحت یا ضعف حدیث نظر بصفات رجال
و صیغ ادا تا بدان عمل کنند یا آنرا ترک نمایند و ازین حد موضوع و غایت وی نیز معلوم شد و این حد را دل غائل العلل گفتہ اند
وقیل انہ علم یبحث فیہ عن سنۃ النبی صلعم اسنادا و متنا لفظا و معنی من حیث القبول والرد و ما یتبع ذلک من کیفیۃ تحمل الحدیث
و روایتہ و کیفیۃ ضبطہ و کتابتہ و آداب راویہ و طالبیہ و قیل فی رسمہ ما ہو اخصر و ہو انہ علم یعرف بہ حال الراوی والمروی
من جہۃ القبول والرد و موضوعہ الراوی والمروی من ہذہ الجہۃ و غایتہ معرفۃ ما یقبل و ما یرد من ذلک و گفتہ اند کہ موضوع
این علم ذات رسول ست من حیث انہ رسول و حدش آنست کہ این علمی ست کہ بدان اقوال و افعال و احوال رسول شناختہ میشود
و غایت وی فوز ست بسعادت دارین و این ظاہر نیست بلکہ اولی آنست کہ موضوعش حدیث ست و غایتش عمل بحدیث یا ترک
عمل بدان و نزد بعض غرض ازان صیانت حدیث رسول از خلط قول غیر اوست ہر کہ باشد و ہر کجا کہ باشد و غایتش فوز
باتباع رسول ست تا در عمل بحدیث شوب رأی رجال و تقلید اقوال غیر وی صلعم نباشد و این اعلی مراتب اسلام و اعظم حلاوت
ایمان ست تا کرا توفیق تمسک و ہمت اعتصام بذیل او بخشند ؎ زائر از کشکول اہل رای نتوان لقمہ خورد و بر سر خوان
رسول اللہ ہمسا نیم ما ۔ و آنچہ اہل حکمت و معقول در شان علوم از مسائل و موضوعات و اعراض ذاتیہ و مبادی تصوریہ
و تصدیقیہ ذکر کردہ اند خود در علوم شان تمام نمیشود تا بعلوم شرعیہ چہ رسد و این علوم را ابتنی بر امور مذکورہ کردن ضیق عطن
بیش نیست و این امور را تابع قواعد حکمیہ و منطقیہ گردانیدن و بران تکلفات باردہ منطبق ساختن جز از فلسفی یا
متفلسف و معقولی نمی آید و نعوذ باللہ من ذلک و از جملہ علوم معتبرہ در فن حدیث یکی علم جرح و تعدیل و علم وفیات رجال و
رواۃ ست و درین علوم خود ہیچ موضوع و اعراض ذاتیہ نیست پس قواعد این قوم را اصول ساختن و علوم شرعیہ را
تابع آن گردانیدن کما ینبغی نباشد و مشہور درینجا دو چیز ست یکی علم حدیث دیگر علم اصول حدیث مثل فقہ و علم اصول فقہ فرق میان فقہ
و اصولش ظاہر ست بر کسیکہ ملاحظہ کلام ایشان در کتب اصول فقہ کردہ و فرق میان این ہر دو نیز لابد ست اما معلوم نیست
کہ احدی متصدی بیان آن شدہ باشد پس بگوییم کہ علم حدیث علم با فعال و اقوال و تقریرات و ہیئت و شکل رسول خدا صلعم

با اسانید آنها و تمییز صحاح وحسان وضعاف از خلاف آنست وعلم اصول حدیث علمی ست که بدان توصل می جویند
بسوی معرفت صحاح وحسان وضعاف حدیث متناً واسناداً وتمییز کردن آن از خلاف وی وتوضیح این سخن آنست که
هر یکی ازین معرفت وتمییز مبنی بر معرفت احوال رواتست از صدق وضبط یا عدالت وضعف وعدم آن وبین بین
واین حاصل نمیشود مگر از علم جرح وتعدیل ومعرفت اتصال وعدم آن واین حاصل نمی شود مگر از علم تاریخ وفیات
رواتست وولادات ایشان وامثال ذلک وهر یکی ازین هر دو داخل در علم اصول حدیث ست فقد بر در جواهر الاصول
فی علم حدیث الرسول در بیان حاجت بسوی این علم نوشته که ببراهین عقلیه ودلائل نقلیه ثابت ست که نفس علم از افضل
قربات واعظم عطیات واعلی درجات ست واهم انواع علوم در فائده واشرف آنها در عائده علم حدیث رسول خدا ست
صلعم زیرا که ثانی ادله علوم اسلام وماده اصول واحکام وتلو کلام ملک علام ست وبصحت پیوسته که نیل سعادات ابدیه
وکرامات سرمدیه اتباع وی صلعم ست واین میسر نمی شود مگر بعد علم بافعال واقوال وتقریرات وی صلعم که تعبیر ازان بحدیث
میرود واین علم نقلی محض ست زیرا که تعاطی او جز بنقل وخبر صورت نه بندد وخبر محتمل صدق وکذب باشد پس لا بد شد از نظر
در رُوات مخبرین وحاجت ماس ست بسوی قانونی که بدان صحیح اخبار را از سقیم ومسند را از مرسل ومتصل را از منقطع باز
شناسند واین قانون علم اصول حدیث واسناد ست وموضوعش حدیث رسول صلعم زیرا که دران بحث از عوارض می رود
اگر چه بعضی ازان ذاتی نبود انتهی حاصله مقدمه در بیان مبادی این علم وآن چند لفظ ست یکی متن که در لغت
چیزی را گویند که بدان کدام شی متقوم ومتقوی شود ودر اصطلاح آنچه منتهی گردد بسوی او غایت سند از کلام پس متن حدیث
لفظی باشد که متقوم می شود بدان معنی لیکن بر مقتضای این هر دو تعریف تحقق متن در حدیث فعلی وتقریری صورت
نمی بندد پس اولی آنست که چنین گویند المتن ما وقع فی غایة السند من القول او الفعل او التقریر واختلاف کرده اند در آنکه
متن حدیث مقول رسول ست یا قول صحابی از وی صلعم واول اعلی انواع متن ست وثانی اظهر زیرا که سنت قول ست یا فعل
یا تقریر ومعنی تقریر آنست که مثلاً شخصی در حضرت رسول صلعم یا در عصر وی کاری کرد یا سخنی گفت ووی صلعم بران مطلع
شد وازان نهی نکرد وبران انکار نفرمود بلکه خاموش شد وسکوت ورزید وآنرا مقرر داشت واین دلیل ست بر جواز
او مثل اکل ضب بر روبروی وی صلعم پس این را تقریر گویند واین نیز داخل حدیث ست ودرین خود هیچ خلاف نیست
اختلاف در دو چیز ست یکی آنکه چون تقریر دلیل آمد بر انتفاء حرج پس خاص برای مقرر له ست یا عام ست سائر مکلفین را
بعضی باول رفته اند مثل قاضی بوجه آنکه تقریر را کدام صیغه عام نیست پس متعدی بسوی غیر او نشود وحق آنست که
غیر مخاطب باین حکم از مکلفین همچو مخاطب با آن حکم ست چنانچه مازری نقل آن از جمهور کرده مگر این وقتی ست که تقریر مذکور
مخصص بعموم سابق نباشد ورنه برای مقرر له ست واحد بود یا جماعت واگر تقریر در چیزی ست که تحریمش سابق شده ست
پس این تقریر ناسخ آن تحریم خواهد بود چنانکه جماعتی از اهل اصول بدان تصریح کرده اند ومواخوق ومندرج ست تحت

تقریر قول صحابی کنا نفعل کذا او کانوا یفعلون کذا چه اضافتش بسوی عصر نبوت کرده و مثل وی بر آنحضرت صلعم مخفی نماند
و اگر بر وی مخفی مانده ست پس مندرج نباشد و لابدست که این تقریر بر قول و فعل از وی صلعم با وجود قدرت بر انکار
باشد چنانکه جماعتی از اهل اصول گفته ست و جماعتی از فقها بخلاف آن رفته و گفته که از خصائص وی صلعم عدم سقوط
وجوب تغییر منکر بخوف جان خود ست زیرا که او تعالی اخبار بعصمت وی صلعم فرموده و گفته والله یعصمک من الناس
و لابدست که مقر را منقاد شرع شریف باشد چه تقریر کافر بر قول و فعل او دال بر جواز نیست جوینی گفته و ملحق ست بکافر
منافق و مازری خلاف او کرده و گفته که ما بر منافق در ظاهر اجراء احکام اسلام میکنیم پس چه قسم ملحق بکافر می تواند شد زیرا که
وی در ظاهر مسلمان ست و جوابش آنست که رسول خدا صلعم بسیار بود که از منافقین سکوت میفرمود بنابر علم آنکه موعظت
در ایشان نفع نمیکند و وقوع استبشار از نبی صلعم بفعلی یا قولی اقوی در دلالت بر جواز ست و اما هم وی صلعم که اراده چیزی
کرد و بجا نیاورد چنانچه هم کرد بمصالحه احزاب بثلث ثمار مدینه پس نزد شافعی و تابعین او اتیان بهم وی صلعم مستحب
و لهذا اصحاب او هم را از جمله اقسام سنت شمرده اند و گفته یقدم القول ثم الفعل ثم التقریر ثم الهم و حق آنست که هم از
اقسام سنت نیست زیرا که مجرد خطور شیء ببال بدون تنجیز و اعمال ست و مستلزم آن جنس که رسول خدا آن را برای ما
آورده باشد یا او تعالی بتاسی وی دران امر کرده بلکه گاهی اخبار وی صلعم بهم بنابر زجر ازان باشد چنانکه فرمود لقد
هممت ان اخالف الی قوم لا یشهدون الصلوة فاحرق علیهم بیوتهم و اما اشاره و کنایه مثل اشاره وی صلعم باصابع عشر
بسوی ایام شهر سه بار و قبض یکی ازان اصابع در بار سوم و همچو کتابت وی صلعم بسوی عمال در بارهٔ صدقات و نحو آن پس
بی شبه منجمله سنت ست و نیست خلاف در آنکه احتجاج بدان قائم میشود و اما فعل وی صلعم پس معنی آن ظاهر ست و آن
هفت قسم ست یکی هواجس نفس و حرکات بشریه مثل تصرف اعضا و حرکات جسد و باین قسم امر باتباع و نهی از مخالفت
متعلق نیست و نه دران اسوه و اقتدا میسر آری افادهٔ اباحت میکند دوم آنکه متعلق بعبادت نیست بلکه امر جبلت
دران واضح ست مثل قیام و قعود و نحوهما و درین هم تاسی و اقتدا نباشد و لکن دال بر اباحت ست نزد جمهور و قاضی
ابوبکر باقلانی از قومی ندب آن نقل کرده و همچنین غزالی در منخول حکایتش نموده و عبدالله بن عمر رضی الله عنه تتبع این قسم
میکرد و دران اقتدا بحضرت نبوت می نمود چنانکه در کتب سنت مطهره از وی معروف ست سوم آنچه احتمال خروج از جبلت
بسوی تشریع دارد بنابر مواظبت بران بر وجه معروف و هیئت مخصوص مثل اکل و شرب و لبس و نوم و این قسم دون
امر قربت و فوق امر جبلت ست بر فرض آنکه دران همین مجرد فعل ثابت شده لا غیر و اگر ارشادی بسوی بعض هیأت
واقع شد چنانکه در بارهٔ اکل و شرب و لبس و نوم ارشاد وارد گشته پس خارج ازین قسم خواهد بود و درین قسم شافعی را
دو سخن ست یکی رجوع بسوی اصل که عدم تشریع ست دوم رجوع بسوی ظاهر که تشریع ست و ثانی راجح ست و این را
استاد ابو اسحق از اکثر محدثین حکایت نموده پس مندوب باشد چهارم آنچه اختصاصش بجناب رسالت معلوم شده

مثل وصال صوم و زیادت بر چهار زن پس این قسم خاص بآن حضرت ست صلعم غیر وی را دران مشارکت نیست و امام الحرمین
درینجا توقف کرده که آیا تاسی بوی صلعم دران ممنوع ست یا نه و گفته که نزد ما کدام نقل لفظی یا معنوی درین باب
نیست که صحابه درین نوع اقتدای وی صلعم میکردند و نه کدام دلیل مقتضی این معنی نزد ما متحقق شده پس این محل توقف ست
و شیخ ابو شامه مقدسی در کتاب خود در افعال وی صلعم میان مباح و واجب فرق کرده و گفته احدی را اقتدای وی
صلعم در انچه او را مباح بود نمیرسد مثل زیادت بر اربع و در واجب بروی صلعم اقتدا میرسد مثل ضحی و وتر و همچنین در محرم علیه
مثل اکل ذی رائحه کریهه و طلاق مکروه الصحبه و حق آنست که در انچه تصریح کرده و گفته که این خاص بمن ست اقتدا بوی
نمیرسد هرچه باشد مگر بشرعی که خاص کند ما را ازان مثلاً اگر فرموده که این کار بر من واجب ست و برای شما مندوب
بجا آوردنش ما را بجهت آن خواهد بود که ارشاد ما بسوی ندب او فرموده نه بجهت آنکه بروی واجب بود پس ما را باید کردن
و اگر گفت که این کار مرا مباح یا حلال ست و دیگر هیچ نگفت پس ما را کردن آن کار نه حلال و مباح گفتن آن برای خود نمیرسد
مثل وصال و این بر تقدیری ست که عدم ورود دلیل دال بر کراهت وصال برای خود فرض کنیم و اگر دلیلی بیاید چنانکه
ثابت شده که وی صلعم چند روز وصال کرد برای تنکیل کسیکه منتهی از وصال نشد پس فعل آن باین دلیل ما را جائز باشد
و درینجا اعتبار اقتدای مقتدی بوی صلعم مثل ابن زبیر نکنند و اگر فرمود که این فعل بر من تنها حرام ست و نگفت که شما را
حلال ست پس در تنزه از فعل آن منافقه نیست آری اگر چنین گفته ست که حرام بر من و حلال برای شماست پس تنزه
ازان فعل مشروع نیست زیرا که در ترک حلال ورع نباشد پنجم آنکه ابهام وی صلعم بانتظار وحی باشد مثل عدم تعیین نوع
حج مثلاً قومی گفته درین امر اقتدا باید کرد و جمعی گفته نباید کرد و امام الحرمین در نهایه فرموده نزد من این سخن مفوض ظاهر ست
چه ابهام وی صلعم محمول بر انتظار وحی ست قطعاً پس اقتدا درین فعل ازین جهت مساغ نباشد ششم انچه با غیر بطریق
عقوبت کرده مثل تصرف در املاک غیر و درینجا نیز اختلاف ست قیل یجوز و قیل لایجوز و گفته اند که این موقوف بر معرفت
سبب ست بالاجماع و حق همین ست پس اگر سببی که بجهتش این کار کرده واضح شود میرسد که ما نیز همچو او همان کار کنیم نزد
وجود مثل آن سبب و اگر سبب ظاهر نشود نکنیم و اگر وی صلعم کاری میان دو شخص متداعی کرده ست پس این جاری مجری
قضا ست و قضا بدان بر ما متعین ست هفتم آنکه فعل مجرد و ما سبق باشد پس اگر بیانش وارد شده مثل قوله صلعم صلوا
کما رایتمونی اصلی و خذوا عنی مناسککم و همچو قطع ید سارق از کوع که مبین آیه سرقه ست پس نیست خلاف در آنکه این فعل
دلیل ست در حق ما و بر ما واجب ست و اگر بیان مجمل ست حکمش حکم آن مجمل از وجوب و ندب خواهد بود مثل افعال حج
و افعال عمره و صلوة فرض و صلوة کسوف و اگر اینچنین نیست بلکه ابتدائً وارد شده پس دران اختلاف ست بر تقدیر
معلوم شدن کدام صفت او از وجوب یا ندب یا اباحت نزد بعض امت وی صلعم درین فعل مثل او ست مگر آنکه
دلیلی دلالت بر اختصاصش بوی صلعم کند و هذا هو الحق دوم آنکه امتش مثل او ست در عبادت نه در غیر آن سوم وقف ست

چهارم آنکه نیست شرع از برای ما مگر بدلیل واگر کدام صفت در حق او معلوم نشده بلکه قصد قربت دران ظاهر گشته پس
درین قسم هم اختلاف ست یکی آنکه برای وجوب ست و باین قائل ست جماعتی از معتزله وابن شریح وابو سعید اصطخری
وابن خیران وابن ابی هریره و بعضی استدلال کرده اند بقرآن واجماع ومعقول که بجای خود مذکور ست دوم آنکه برای
ندب ست واین را جوینی در برهان از شافعی حکایت کرده و گفته فی کلامه ما یدل علیه و رازی در محصول گفته ان هذا القول
نسب الی الشافعی و زرکشی در بحر ذکر کرده که حکایتش از قفال وابی حامد مروزی نموده اند واینها نیز استدلال ببعضی بقرآن
واجماع ومعقول کرده اند سوم آنکه برای اباحت ست رازی در محصول گفته واین قول مالک ست وجوینی حکایت قول
باباحت درینجا نکرده زیراکه قصد قربت مجامع استواء طرفین نیست ولکن ابن سمعانی وآمدی وابن الحاجب حکایتش حملاً
علی اقل الاحوال کرده اند چهارم وقف ست رازی در محصول گفته این قول صیرفی واکثر معتزله ست وهو المختار انتهی
وابو اسحق حکایتش از اکثر اصحاب شافعی کرده ونیز از دقاق آورده وقاضی ابو الطیب طبری آنرا اختیار کرده ودر لمع
آنرا از صیرفی واکثر متکلمین حکایت نموده و نزد من هیچ معنی برای وقف در هیچ فعل که قصد قربت دران ظاهر گشته نیست
زیراکه قصد قربت مخرج او از اباحت بسوی ما فوق ست ومتیقن از ما فوق او ندب ست واگر قصد قربت دران ظاهر نشده
بلکه مجرد مطلق ست پس دران نسبت با اختلاف ست بر اقوال یکی وجوب دوم ندب و ثانی حق ست زیراکه هر چند در فعل
وی صلعم قصد قربت نمایان نشود لیکن لابد ست که از برای قربت باشد و اقل متقرب به مندوب ست و نیست دلیلی دال
بر زیادت بر ندب پس قول بدان واجب باشد و قول بافادهٔ اباحت ناجائز چه اباحت شی بمعنی استواء طرفین او قبل
وجود شرع بدان موجود بود پس قول بدان اهمال فعل صادر از وی صلعم ست واین تفریط ست چنانکه حمل فعل مجردش
بر وجوب افراط ست و حق میان مقصر و غالی ست سوم اباحت و چهارم وقف ست والحق ما ذکرناه واما ترک وی صلعم
چیزی را پس حکمش در تاسی بوی صلعم حکم فعل او ست ابن سمعانی گفته اذا ترک الرسول صلعم شیئا وجب علینا متابعته فیه الا ترى
انه لما قدم الیه الضب فامسک عنه وترک اکله امسک عنه الصحابة وترکوه الی ان قال لهم انه لیس بارض قومی فاجدنی اعافه
واذن لهم فی اکله و بهذا ترک صلعم لصلوة اللیل جماعة خشیة ان تکتب علی الامة و برین بحث متفرع ست آنکه اگر حادثه مخصوص
وی صلعم حادث شد و دران حکم بچیزی نفرموده ما را حکم در نظائرش میرسد یا نه قاضی ابو یعلی باول رفته وبعض متکلمین بثانی
واما قول وی صلعم پس معنی آن ظاهر ست و بحث دران راجع بسوی تعارض میان قول و فعل وی صلعم می شود و آنرا اصولیها ست
کذا اهل اصول گفته و ذکرش کرده اند دوم حدیث و آن در لغت ضد قدیم ست مشتق از حدوث ضد قدم و در قلیل و کثیر
کلام مستعمل میشود و جمع آن احادیث ست بر غیر قیاس و فراء گفته واحد احادیث احدوثه ست باز ش جمع حدیث
گردانیدند ذکره الجوهری و در اصطلاح ارباب این فن عبارت از قول رسول الله صلعم و حکایت فعل و تقریر او ست
وظاهر آنست که لفظ فعل متناول قول ست زیراکه فعل لسان ست بلکه شامل تقریر نیز پس لابد ست که تخصیص فعل

بر وجهی کنند که متناول این هر دو باشد و مقابله درست افتد بلکه بر وجهی حمل کنند که متناول هیئت و خلق وی
صلعم باشد زیراکه این نیز داخل محدود ست و این تعریف حدیث که علماء این فن کرده اند بظاهر خود صادق بر حدیث
قدسی نیست که رسول خدا صلعم آنرا از وی تعالی بواسطهٔ جبریل علیه السلام یا بلا واسطهٔ او روایت کرده ست و سلف
اطلاق لفظ حدیث بر اقوال و افعال و تقاریر صحابه و تابعین و آثار و فتاوی ایشان نیز میکردند اما لغةً و تجوزاً نه حقیقةً
و اولی همین ست که این لفظ را خاص دارند بقول نبوی و بر مقولات دیگران اطلاقش نکنند تا غیر حدیث ملتبس بحدیث
نشود زیراکه قول غیر وی صلعم صحابی باشد یا تابعی هم وزن قول معصوم نیست و باحتجاج مستقل نمیرسد و عدم فرق
میان سخن او و سخن دیگران سبب تزلزل جمعی از اهل علم گردیده و در ورطهٔ تقلید آراء رجال انداخته سوم سنت
و آن در لغت بمعنی طریقهٔ مسلوکه ست و اصلش از قول ایشان سننت الشئ بالمسن ست اذا امررته علیه حتی یوثر فیه سناً
ای طریقاً و کسائی گفته معنی سنت دوام ست من سننت الماء اذا والیت فی صبه و خطابی گفته اصلش طریقهٔ محموده ست
و نزد اطلاق منصرف بهمین اصل میشود و گاهی در غیر این معنی نیز استعمال می پذیرد و لکن بتقیید کقوله من سن سنة سیئة و بعض گفته اند بمعنی طریق
معتاده ست خواه حسنه باشد یا سیئه چنانکه در حدیث صحیح ست من سن سنة حسنة الخ و در اصطلاح اهل شرع قول و فعل و تقریر رسول صلعم را گویند و اطلاقش
بمعنی عام بر واجب و غیره در عرف اهل لغت و حدیث می آید و نزد فقها مطلق بر غیر واجب و بر مقابل بدعت میشود کقولهم فلان من اهل السنة
ابن فارس در فقه العربیه گفته و کره العلماء قول من قال سنة ابی بکر و عمر و انما یقال سنة الله و رسوله انتهی پس مراد بسنت
در حدیث سنة الخلفاء الراشدین المهدیین طریقه باشد و اولی آنست که لفظ سنت را هم مثل لفظ حدیث خاص بجناب
نبوت دارند اگرچه لغةً اطلاقش بر قول و فعل غیر وی صلعم نیز جائز بود و بعض در حد سنت اصطلاحاً چنین گفته اند هی
ما یرجح جانب وجوده علی جانب عدمه ترجیحاً لیس معه المنع من النقیض و قیل هی ما واظب علی فعله النبی صلعم مع ترک ما بلا عذر
و قیل هی فی العبادات النافلة و فی الادلة ما صدر عن النبی صلعم من غیر القرآن من قول او فعل او تقریر و مقصود از
بحث درین علم همین معنی ست و سنت نزد ایشان مرادف حدیث ست چهارم سند بفتحتین لغةً ما استندت الیه من حائط او غیره و ما ارتفع من الارض
و در اصطلاح اخبار ست از طریق متن من قولهم فلان سند ای معتمد موسوم شد بسند بنا بر اعتماد حفاظ در صحت و ضعف حدیث بروی و بودن رفع حدیث
در ان غرض که سند عبارت ست از رجال حدیث که راویان سنت اند و اسناد نیز بمعنی سند آید یعنی حکایت طریق متن مطلقاً پس
مآل هر دو متحد ست در منهل گفته المحدثون یستعملون السند و الاسناد لشئ واحد و گاهی بمعنی ذکر سند و اظهار آن نیز آید
یعنی رفع حدیث بسوی قائل او و ابن مبارک گفته الاسناد من الدین و لولا الاسناد لقال من شاء ما شاء فعلی هذا السند
و الاسناد متقاربان فی معنی الاعتماد و اسناد را طریق هم گویند و اسانید را طرق خوانند پنجم خبر و آن در لغت مشتق از
خبار ست بمعنی ارض رخوه زیراکه خبر مثیر فائده ست چنانکه ارض خبار مثیر غبار ست نزد قرع حافر و جز آن و نوعی
مخصوص از قول و قسمی از کلام لسانی ست و استعمالش در غیر قول نیز می آید شاعر گفته ⁂ تخبرک العینان ما القلب

کانتهٖ ولکن این استعمال مجازی ست نه حقیقی و در اصطلاح در حد او سه چیز ذکر کرده اند یکی آنکه در وی صدق و کذب در آید
دیگر آنکه محتمل تصدیق و تکذیب باشد ذکره الرازی سوم آنکه کلامی ست که بنفس خود افاده اضافت امری از امور بسوی
امری از امور نفیا یا اثباتا کند قاله ابو الحسین البصری و این هر سه حد ودردی ست و اولی در رسم او آنست که چنین گویند
ہو ما یصح ان یدخله الصدق والکذب لذاته در خلاصه و جواہر الاصول گفته خبر یا صدق ست یا کذب و نیست ثالث برای
او بر مختار و مرجع صدق و کذب یا بسوی مطابقت واقع ست یا اعتقاد مخبر یا بهر دو و خبر مرادف حدیث ست یقال
قد جاء فی الخبر ای فی الحدیث شیخ عبد الحق در مقدمه ترجمه مشکوة ذکر کرده که خبر و حدیث بیک معنی ست و بعض حدیث را
مخصوص بحضرت رسالت پناه و صحابه و تابعین دارند و خبر را در اخبار ملوک و سلاطین و ایام ماضیه استعمال کنند انتهی پس
مشتغل بتواریخ را اخباری گویند و مشتغل بسنت را محدث نامند و گفته اند که میان هر دو عموم و خصوص مطلق ست پس هر حدیث
خبر ست بغیر عکس قاله الحافظ ابن حجر و برین تقدیر میان خبر و حدیث یا اتحاد در مفهوم ست یا تغایر یا تباین کلی میان هر دو
یا عموم و خصوص مطلق و خبر در عرف علماء این فن مقابل انشاء نیست بلکه شامل بعض او ست که حدیث ارحموا من فی الارض
یرحمکم من فی السماء و جز آن از اوامر و نواهی و غیرہما از انشاءات واقعه در احادیث رسول خدا صلعم زیرا که اگر خبر بر نہما
صادق نیاید با آنکه حدیث صادق می آید قول باتحاد هر دو و با آنکه حدیث اخص مطلق از خبر ست درست نشود چنانکه از
کلام حافظ ابن حجر مستفاد میشود لکن کلام خلاصه و منهل دال بر آنست که در ینجا نیز خبر مقابل انشاء ست چنانکه در سائر
علوم مشهور ست فارجع الیهما و سید علامه محمد بن اسمعیل امیر در اسبال المطر نوشته ان الخبر یختص بما کان ماثورا عن النبی صلعم
کما انه قد قیل بالفرق بین الخبر والحدیث وان الحدیث ما جاء عنه صلعم والخبر ما جاء عن غیره انتهی و اولی آنست که درین علم
لفظ حدیث و سنت و خبر را مخصوص بآنحضرت صلعم دارند و در غیر این علم بر هر چه خواهند اطلاق نمایند تا قول و فعل و تقریر وی
صلعم از کلام غیر وی ممتاز باشد و خلط مبحث صورت نه بندد و خبر گاهی مقطوع الصدق باشد مثل خبر خدا و رسول و گاهی
مقطوع الکذب مثل خبر مخالف ایشان و گاهی مظنون الصدق مثل خبر عدل و گاهی مظنون الکذب مثل خبر فاسق و گاهی
مشکوک فیه مثل خبر مجهول ششم اثر مشهور آنست که قول صحابی و تابعی را اثر گویند چنانکه میگویند در آثار چنین آمده ست
و بعض اطلاق اثر بر قول نبوت کنند چنانکه گویند در ادعیه ماثوره و در دعای ماثور چنین آمده ست در جواہر الاصول گفته
اثر از اصطلاحات فقهاء ست استعمالش در کلام سلف و استعمال خبر در حدیث رسول صلعم خاصة میکنند و گفته اند که خبر مباین
حدیث ست و مرادف اثر و نزد بعض شامل هر دو ست بعموم مطلق و از کلام نووی در تقریب ظاهر می شود که اثر نزد فقهاء
خراسان مختص بموقوف ست و نزد محدثین شامل هر دو ست با مقطوع و احسن آنست که خبر را مختص بآنحضرت و اثر را مختص بموقوف
و مقطوع دارند و نزد بعض لفظ حدیث و سنت و خبر و اثر مترادف اند اطلاق هر یکے بجای دیگر روا ست
و بالجمله خبر بر دو گونه ست یکی متواتر و دیگر آحاد و معنی متواتر در لغت آمدن یکی بعد دیگری ست

با فترت میان هر دو ماخوذ ازوتر قاله الشوکانی والوتر التعاقب مع مناسبت در نقل ظاهر ست و
مناوی گفته التواتر لغة تتابع الشئ فرادی و در اسبال المطر گفته التواتر لغة التتابع و هو کون الشئ
بعد الشئ بفترة انتهی و در اصطلاح خبر اقوامی ست که در کثرت تا آنجا رسیده اند که علم بقول ایشان حاصل شد و در خلاصه
گفته متواتر خبری ست که رواتش در بسیاری بجائی رسیده اند که عادت تواطؤ و توافق آنها را بر کذب محال میداند
مثل مخبرین از وجود مکه و غزوهٔ بدر انتهی و در بعض کتب چنین آمده که جزم کند عقل با متناع تواطؤ آنها بر کذب و هر دو
تعریف صحیح ست زیراکه جزم عقل بواسطه عادت باشد و شاید که تعبیر بعادت بنا بر اشعار ست بچیزی که موجب جزم
عقل باشد و آنرا دو شرط ست یکی آنکه علم ایشان ضروری بود و مستند باشد بسوی محسوس مشاهد یا مسموع چه اگر اخبار از
حدوث عالم یا از صدق انبیاء یا از ظن کنند محصل علم نباشد و تقیید بعدد معین در تواتر بی سند ست راجع نمی شود بسوی
عقل و نقل بلکه ضابطه دران حصول علم ضروری ست چون این علم حاصل شد معلوم کردیم که متواتر ست و الا فلا و هذا
قول الجمهور و هو الحق و دو نه خرط القتاد دوم آنکه هر دو طرفش و وسط در عدم تواطؤ بر کذب بنا بر کثرت مستوی باشند
و این بلوغ دائمی باشد اول آن همچو آخر و وسط او همچو طرفین او بود مثل قرآن و صلوة خمس و اعداد رکعات و مقادیر
زکوة و امثال آن و از ینجاست که با وجود کثرت در نقل ما را علم بصدق یهود درین سخن حاصل نیست که موسی علیه السلام
هر ناسخ شریعت خود را تکذیب کرده و همچنین بصدق شیعه در نقل نص بر امامت علی و بصدق بکریه در نقل نص بر امامت
ابی بکر رضی الله عنهما زیراکه این نقول اولا آحاد بود و بعده چون افشای آن شد ناقلان بسیار برای آن بهم رسیدند پس در خور
اعتماد نباشد و در علم حاصل بتواتر اختلاف ست مذهب جمهور آنست که ضروری ست و کعبی و ابو الحسین بصری گفته اند
که نظری ست و غزالی گفته قسمی ثالث ست نه اولی ست و نه کسبی بلکه از قبیل قضایا قیاساتها معهاست و مرتضی
و آمدی دران توقف کرده اند و سمنیه و براهمه گفته اند که اصلا مفید علم نیست شوکانی گفته حق قول جمهور ست زیراکه نفوس
خود را جازم بوجود بلاد غائبه از خود و بوجود اشخاص ماضیه پیش از خویش خالی از ترددی یابیم چنانکه جزم بوجود مشاهدات
میداریم پس منکر حصول علم ضروری بتواتر همچو منکر حصول علم ضروری بمشاهدات ست و این سفسطه بیش نیست و خداش
مستحق مکالمه نبود و بعده گفته لم یخالف احد من اهل الاسلام ولا من العقلاء فی ان خبر المتواتر یکون مفید العلم الضروری
و ما روی من الخلاف فی ذلک عن السمنیة والبراهمة فهو خلاف باطل لا یستحق قائله الجواب علیه انتهی حافظ ابن حجر گفته
آنکه میگویند متواتر مفید علم نظری ست چیزی نیست زیراکه علم بتواتر کسی را هم حاصل ست که اهلیت نظر ندارد مثل عامی
چه نظر عبارت ست از ترتیب امور معلومه یا مظنونه که بدان توصل بسوی علوم یا ظنون کنند و در عامی این اهلیت
نیست پس اگر نظری می بود عامیان را حاصل نمی شد انتهی و محلی در شرح جمع الجوامع گفته لا خلاف فی انه ضروری انتهی
و اشتراط عدالت ناقلین خبر متواتر که بعضی کرده اند صحیح نیست زیراکه حصول علم ضروری بخبر متواتر متوقف برین اشتراط

نباشد بلکه بخبر کفار و فساق و صغار تمیز بین و احرار و عبید نیز حاصل میشود و همین ست معتبر درین باب و متواتر دو قسمست
یکی لفظی و دیگر معنوی لفظی آنست که مضمون خبر ایشان بوقوعش تا مخبر عنه برسد و معنوی آنکه قدر مشترک باشد میان اخبار
ایشان چنانکه یکی خبر دهد از حاتم که وی دیناری داد و دیگری گوید اسپی بخشید و سومی گوید گدائی را چنین و چنان داد
پس درینجا اتفاق کردند بر معنی کلی که آن اعطا ست و اختلاف کردند در تعیین فرد او و چنانکه از روایات متکاثره ثابت
شده که وی صلعم روز بدر اینقدر کشت و روز خیبر اینقدر و روز احد اینقدر و معلوم نیست که در زحفی از زحوف گریخته باشد
پس این روایات دلیل قطعی ست بر آنکه وی شجاع ست و این را تواتر معنوی گویند و ائمه حدیث ذکر کرده اند که اقل احادیث
از قسم اول اند و اکثر احادیث از همین قسم ثانی ست عبد الرحمن بن صلاح گفته هر که پرسیده شود از ابراز مثال متواتر عاجز
کند او را طلب وی و حدیث انما الاعمال بالنیات از قسم متواتر نیست اگرچه عدد متواتر نقل آن کرده اند زیرا که این نقل
بروی در وسط اسناد طاری شده آری حدیث من کذب علی متعمدا فلیتبوء مقعده من النار را جمی غفیر از صحابه نقل کرده اند
چهل کس یا شصت و دو کس و همیشه عدد رواة بر توالی در ازدیاد باند انتهی بعض حفاظ گفته اند این چنین حدیث که
در روی عشرهٔ مبشره مجتمع شده باشند و راویانش زیاده بر شصت صحابی بوند جز این حدیث معلوم نیست کذا فی المنهل
لیکن درین حرف نظر ست زیرا که عشرهٔ مبشره راوی حدیث رفع الیدین در سه موضع نماز نیز هستند چنانکه مجد الدین در
صراط المستقیم ذکر کرده و همچنین دعوی عجز از ابراز مثال متواتر منظور فیه ست زیرا که حافظ ابن حجر گفته دعوی عزت وجود
این قسم حدیث و همچنین دعوی عدم وجود او چنانکه ابن الصلاح کرده ممنوع ست و منشاء آن قلت اطلاع بر کثرت طرق و
احوال و صفات رجال ست که مقتضی ابعاد عادت تواطو بر کذب یا حصول آن از ایشان اتفاقا بوده ست و احسن
در تقریر وجود تواتر وجود کثرت احادیث ست زیرا که اصحاب کتب مشهورهٔ متداوله در دست اهل علم شرقا و غربا که بر صحت
نسبت آنها بسوی مصنفینش نزد ایشان مقطوع و یقینی ست چون بر اخراج حدیثی و تعدد طرق او بر وجهی که عادت تواطو
ایشان را بر کذب محال میداند تا آخر شروط اتفاق کنند مفید علم یقینی بصحت نسبتش بسوی قائل او ست و امثال این
احادیث در کتب مشهوره بسیار ست انتهی و سیوطی کتابی دارد موسوم بالدرر المتناثرة فی الاحادیث المتواترة و کذا السید
ابو الفیض مرتضی الحسینی الزبیدی و کذا هذا العبد الضعیف عفا الله عنه و لیکن درینجا میتوان گفت که دعوی ابن الصلاح بابت
اعیا حق ست زیرا که مراد او متواتر لفظی از قول رسول خدا صلعم بتواتری ست که هیچ شبه دران نزد همگنان نباشد و
شک نیست که این قسم حدیث در غایت قلت ست و در وی بحثی دیگر نیز هست تامل در اسبال المطر گفته که از متواتر
شمرده اند حدیث من کذب علی متعمدا را او یکصد کس یا دو صد کس از صحابه روایتش نموده اند و همچنین حدیث تقتلک یا
عمار الفئة الباغیة ذهبی در ترجمهٔ عمار در نبلاء گفته که این حدیث متواتر ست و سخاوی گفته شیخ ما از جملهٔ احادیث موصوفه
بتواتر این احادیث را ذکر کرده ست یعنی حدیث شفاعت و حوض چه عدد روایتش از صحابه زیاده بر چهل نفر اند و عیاض

در شفاعت وصفش بتواتر نموده وحدیث من بنی لله مسجدا وحدیث الائمة من قریش وحدیث حنین جذع وحدیث نهی از صلوة
در معاطن ابل چنانکه ابن حزم گفته وحدیث اهتزاز عرش برای موت سعد وحدیث انشقاق قمر انتهی وحاکم ابو سعید گفته
حدیث موالات وحدیث غدیر خم را جماعتی از صحابه راوی ست ونقل بدان متواتر شده تا آنکه داخل حد تواتر گشته و
محمد بن جریر برای حدیث غدیر خم هفتاد وپنج طریق ذکر کرده وآنرا در کتابی مفرد نموده ونامش کتاب الولایة نهاده وحافظ
ذهبی جزئی در طرق وی نگاشته وحکم بتواترش فرموده وابو العباس بن عقده حدیث غدیر خم را بیکصد وپنجاه طریق
آورده وکتابی مفرد دران نگاشته وسید محمد بن ابراهیم وزیر در تنقیح الانظار از امثله متواتر حدیث رفع الیدین نزد
تکبیر احرام نماز را ذکر نموده وگفته مروی ست بطرق کثیره ابن عبد البر گوید سیزده نفر صحابی راوی او هستند وسلفی چهارده کس شمرده وحافظ ابن کثیر
بست کس گفته وزین الدین رواة او را جمع ساخته بپنجاه کس رسانیده که منجمله آن عشرهٔ مبشره بجنت نیز هستند وحاکم ابن البیع گفته ان العشرة اجمعوا علی
روایته وآنرا از خصائص این سنت شریفه گردانیده ومنجمله امثلهاش احادیث مسح علی الخفین ست ابن دقیق العید از ابن منذر از حسن بصری روایت
کرده که گفت حدثنی سبعون من اصحاب محمد صلعم انه مسح علی الخفین وابن عبد البر گفته انه من السنن المتواترة وزین الدین گفته
رواه اکثر من ستین من الصحابة منهم العشرة انتهی سید محمد بن اسمعیل امیر نوشته وقد جمع الائمة ما تواتر لهم من الاحادیث النبویة
آخرهم فیما علمت العلامة المقبلی نزیل حرم الله تعالی جمعها فی الابحاث التی تکلم فیها علی مسائل شتی انتهی وآنکه ابن وزیر رحم تعریف
متواتر باین طور کرده که علم صحتش بکثرت رواة معلوم شده باشد وآنرا علم الصحت که ناشی از کثرت رواة باشد لازم است
پس غیر خافی ست که علم الصحت مستلزم علم الیقینی نیست چه صحت احادی نیز گاهی معلوم میگردد وعلم الیقینی بمضمونش لازم نمی آید

قسم دوم خبر آحاد ست جمع احد مثل بطل وابطال وآن خبری ست که تا حد تواتر نرسیده کما فی الخلاصة وغیرها وشاید
ارتباط میان هردو باعتبار استغراق وعموم مستفاد از موصول ست ورنه انچه منتهی بسوی تواتر نشود خبر واحد ست
نه آحاد وخبر واحد در لغت همان ست که شخص واحد آنرا گفته ودر اصطلاح انچه دران شروط تواتر فراهم نگشته وازینجا ظاهر
شد که خبر واحد در عرف ایشان منحصر در خبر ناقل واحد نیست بلکه خبری که ناقل آن دو کس یا زیاده باشند نیز خبر واحد ست
ما دامیکه منتهی بحد تواتر نشود وشوکانی گفته احاد خبری ست که بنفسه مفید علم نیست خواه اصلا افاده نکند یا کند لیکن بقرائن
خارجه از وی پس میان او ومتواتر هیچ واسطه نیست واین قول جمهور ست واحمد بن حنبل گفته خبر واحد بنفسه مفید علم ست
وابن حزم در کتاب الاحکام حکایتش از داود ظاهری وحسین بن علی کرابیسی وحارث محاسبی نموده وگفته وبه نقول وابن
خواز منداد حکایتش از مالک بن انس آورده وخودش اختیار کرده ودر تقریرش اطالت نموده وشیخ در تبصره از بعض اهل
حدیث نقل کرده که بعض آحاد موجب علم ست مثل حدیث مالک عن نافع عن ابن عمر وما اشبهه واز ابو بکر قفال مروی ست
که آحاد موجب علم ظاهر ست یعنی علم نظری ظنی نه در قصب السکر گفته ـه وقد تفید العلم اعنی النظری اذا اتت
قرائن للخبری + مراد بقد قلت افادهٔ آحاد ست برای علم ومراد بقرائن قرائن زائده بر قرائن غیر منفک از خبر ست

وآن چیزیست که لازم خبر باشد از احوال نفس خبر مثل هیئات مقارنه که موجب تحقیق مضمون وی بود در مخبر یعنی متکلم
بودن او موصوف بصدق و مباشر امر مخبر به و در مخبر عنه یعنی واقعه که اخبار بوقوعش کرده بنابر آنکه امر قریب الوقوع ست
پس حاصل میشود علم بعدد اقل یا امر بعید الوقوع ست پس حاجت افتد بسوی اکثر و آن از متواتر ست و هذا حاصل ما فی العقد
و حاشیته و غیرهما و لیکن کلام ما در غیر این قرائن ست که مثال بدان مشتهر شده مثل خبر ملک بموت ولد او با انضمام قرائن
صراخ و جنازه و خروج مخدرات بر حال منکر و غیر معتاد نه موت مثل او و خروج ملک و اکابر مملکت او که قطع بصحت این خبر
میکنیم و بدان موت ولد معلوم ما میشود و این را از نفس خود بوجدان ضروری می یابیم و شکی بسوی آن متطرق نمی شود
یا حصول علم بغیر قرائن باشد مثل علم بمضمون خبر بضرورت مثل آنکه واحد نصف اثنین ست یا بنظر مثل آنکه عالم حادث ست
و سید محمد ابن وزیر در مختصر گفته خبر محفوف بقرائن عزیز الوجود ست بلکه عضد الدین در شرح مختصر گفته ان ذلک لا یوجد فی الشرع
وانه لا یشترط عدالة المخبر فیما العلم بالقرائن انتهی و حافظ ابن حجر برای خبر محتف بقرائن نوعها شمرده از انجمله احادیثی ست که در صحیحین ست
و بحد تواتر نرسیده و این احادیث محفوف ست بقرائن از انجمله جلالت این هردو درین شان و تقدم در تمییز صحیح بر غیر خودها
و تلقی علما این هردو کتاب را بقبول ست و تنها این تلقی اقوی ست در افاده علم از مجرد کثرت طرق قاصره از تواتر مگر آنکه
مختص بچیزی باشد که احدی از حفاظ به تنقید آن نپرداخته و تخالف میان دو مدلول او واقع نشده بنابر انتفاء ترجیح
وانچه ما عدای این ست اجماع بر تسلیم صحتش حاصل شده و صحیحین را بر غیر خود در انچه راجع بسوی نفس صحت ست مزیت حاصل ست
باجماع و این مزیت از ان جهت ست که احادیث این هردو کتاب اصح صحیح اند و بر وجوب عمل بران اجماع اهل علم ست بغیر
توقف بر نظر دران نووی گفته ان الامة انما اجتمعت علی وجوب العمل بما فیهما لکون احادیثهما صحیحة او حسنة اذ لا یجب العمل
الا بذلک فهو اجماع بانه کلام النبی صلعم اذ لا یجب العمل بکلام غیره صلعم من افراد الامة انتهی و بالجمله مذهب جمهور آنست که عمل
بخبر واحد واجب ست و تعبد بدان واقع شده و قاشانی و ابن داود گفته اند عمل بدان واجب نیست و ماوردی حکایتش
از اصم و ابن علیه کرده و گفته این هردو میگویند که خبر واحد در سنن و دیانات مقبول نیست و در دیگر ادله شرع پذیرا ست
و منع از قبول نزد ابن علیه و اصم عقل ست و نزد قاشانی و اهل ظاهر شرع زیرا که مفید ظن ست و ظن مغنی چیزی از حق نیست
و جوابش آنست که این عام مخصوص ست بانچه در شریعت از عمل باخبار آحاد ثابت گشته ست شوکانی گفته و بالجمله هر که خلاف
کرده ست در عمل بخبر واحد وی چیزی صالح تمسک نیاورده و متتبع عمل صحابه از خلفای راشدین و غیرهم و عمل تابعین
و تبع ایشان باخبار آحاد واجد او ست در غایت کثرت بحدیکه مصنف بسیط متسع ادنی تواند شد و اگر از بعض صحابه
ترددی در عمل بدان در بعض احوال واقع شده باشد پس آن تردد بنابر اسباب خارجه ست از ریبت در صحت یا تهمت
راوی یا وجود معارض راجح و مانند آن نه بنابر آنکه خبر واحد قابل عمل و در خور قبول نیست انتهی گویم خبر آحاد چند قسم ست
یکی مستفیض که سه کس یا زیاده آنرا روایت کرده اند ابو اسحق شیرازی گفته اقل انچه بدان استفاضه ثابت می تواند شد

دو کس اند و بعضی گفته مختار نزد ما آنست که مستفیض خبریست که مردم آنرا شائع شمرند و بعضی گفته مستفیض آنست
که او را طرق محصوره باشند زیاده از دو و این استفاضه برای جماعتی از ائمه فقها است مسمی شد بدان بنا بر انتشار
از فاض الماء یفیض فیضا و این را مشهور گویند و بعض اهل حدیث میان هر دو تغایر کرده اند باین طور که مستفیض آنست
که در ابتدا و انتها برابر باشد و مشهور اعم است ازان و بعضی تغایر میان هر دو بکیفیت دیگر کرده اند و گفته که مستفیض
آنست که امت تلقی آن بقبول کرده باشد بدون اعتبار عدد و صیرفی گفته این نوع و متواتر یکیست و لهذا حافظ
ابن حجر فرموده که برین کیفیت این نوع از مباحث این فن نیست زیرا که هیچ متواتر گردیده و متواتر از مباحث آحاد
نیست و اطلاق مشهور بر مذکور رو بر مشهور بر السنه می آید پس شامل خبری باشد که اسناد واحد یا زیاده دارد و بلکه خود
اصلا که امام سخاوی ندارد و قال الحافظ ابن حجر رح بلکه صرف اشتهار او بر السنه بوده است و حال آنکه وی موضوع است
و سخاوی درین باب کتابی جید نوشته و نامش المقاصد الحسنة فی بیان کثیر من الاحادیث الدائرة علی الالسنة نهاده
و مشهور قسم دوم خبر آحاد است و در ارشاد الفحول گفته مشهور آنست که مشتهر گشته اگرچه اشتهارش در قرن ثانی یا ثالث بوده باشد
بحدیکه ناقل او ثقات باشند و تواطو آنها بر کذب متوهم نشود و بعد دو قرن اعتبار شهرتش نیست هکذا قالت الحنفیة
و برین تقدیر میان او و مستفیض عموم و خصوص من وجه باشد زیرا که بر خبر مروی سه کس و زیاده صادق است و انفراد
مشهور از مستفیض باین طور است که دو کس آنرا در قرن اول روایت کرده باشند بعده در قرن ثانی و ثالث متواتر گشته
و خصاص مشهور را قسم متواتر گردانیده و جماعتی از حنفیه موافق اوست و جمهور آنرا قسیم متواتر قرار داده اند نه قسمی ازان
انتهی سید محمد ابن وزیر در مختصر خود در باره عمل باحاد گفته العمل به واجب لاجماع الصحابة المعلوم ولارساله صلعم الآحاد
و تقریره صلعم المسلمین علی قبوله و لحسن العمل بالظن عقلا انتهی و این چهار دلیل است بر عمل کردن بر خبر آحاد و در وی
رد است بر کسیکه زعم کرده که اخبار آحاد مقبول نیست پس دلیل اول که اجماع صحابه بر عمل باخبار آحاد باشد شیوع
آن میان ایشان بغیر نکیر و قضایای ایشان دران داخل زیر حصر نمی شود و لهذا گفته که این اجماع معلوم است نه مظنون
واما آنکه عمر رضی الله عنه خبر ابی موسی در استیذان قبول نکرد و ابوبکر رض خبر مغیره در میراث جده نپذیرفت تا آنکه هر دو
باخود شاهد آوردند پس جوابش آنست که اتیان شاهد حدیث را از بودن خبر آحاد بیرون نکرد و حال آنکه عمر بر چندی اخبار
آحاد عمل کرده و درینجا استثبات نمود پس فعل عمر دلیل تام مانع قبول آحاد نمی تواند شد بلکه دلیل قبول اوست و مثل
اوست آنکه علی مرتضی استحلاف راوی میکرد پس اگر حلف کرد قبول فرمود چه این مجرد استثبات است از وی کرم الله
وجهه نه ریبت در روایت زیرا که یمین دافع او نیست چه جائز است که حالف فاجر در یمین باشد بلکه این اخذ باقوی ظن
بود و قبول روایت با یمین اقوی در ظن است از قبول او با عدم یمین و معذالک عمل بدان بعد یمین مخرج او از آحاد
نیست پس این دلیل ماست بر قبول آحاد دلیل دوم ارسال آنحضرت صلعم است آحاد را بسوی ملوک تا دعوت شان

بسوی ایمان کنند و اوشان را تعلیم شرائع نمایند و این نیز معلوم است هر کس شناخت و دید و سیرت محمدیه را می شناسد یقین
نیز بالیقین می شناسد و از این سال بعثت بحصول الیه قائم می شد و آنحضرت صلعم خبر رسل آحاد و کتب اخبار با سلام
از ایشان و امتناع متنع میکرد و قبول میفرمودند و بر قبول و امتناع احکام شرعیه در باره فریقین مترتب می شد و ان
از رسل الیهم تشکیک که این خبر واحد است عمل بدان واجب نیست و بسته این مسئله و اصول نقد است دلیل سوم تقریر
وی صلعم صحابه را بقبول او است حتی ناظر شک نمیکنند و اگر آنحضرت را عمل صحابه خود باخبار آحاد معلوم می شد در
قضایای خود دیگر صحت نمی توانست شد و بر ایشان انکار نفرمود بلکه بدان مقرر داشت پس این نیز دلیل است اثبات
مشهور که فعل و دوم تقریر وی صلعم برین مدعا چهارم دلیل عقلی است بعد سه دلیل نقلی که حسن عمل بظن عقلا باشد چه
بالضروره معلوم است که اگر طعامی حاضر آرند و یکی گمان برد که با او ست خبر دهد که درین طعام سم است یا در طریقی
که اراده سلوکش دارد دزد است یا دزدی راه میزند عقل قاضی است بحسن ترک این طعام و طریق و اقدام بران موجب
ملامت عقلا و حسن ذم آنکس نزد اوشان است و هر که عمل باحاد را رد کرده و ادله ظنی است و وجه گریز آنست که احاد
جز ظن افاده دیگر نمیکنند و جوابش آنست که در رد عمل بدان خود دلیل ظنی است چه دلیل قطعی در رد عمل باحاد بدست راد
موجود نیست و این استدلال زیادت بر ادلة الفکر است چنانکه گفته بود الا ما زدته علیه غیرة علی دعاویه العواطل لیس
خبر واحد که رواتش عدول باشند مقبول است و این یک نوع خبر آحاد است و آنکه صدق مخبر مرجح نباشد مردود است
و این نوع دیگر است و نوع سوم متوقف فیه است حافظ ابن حجر گفته عمل بمقبول از آن جهت واجب است که دران یا اصل
صفت قبول موجود است که عبارت از ثبوت صدق ناقل باشد یا اصل صفت رد که آن ثبوت کذب ناقل است یا این
صفتها یافته نمی شود پس در اول غالب بر ظن صدق خبر است بنا بر صدق ناقلش پس آن اخذ کرده میشود و در ثانی
غالب بر ظن کذب خبر است بنا بر ثبوت کذب ناقلش پس انداخته می شود و تمسک بدان نمیرود و در ثالث اگر قرینه ملحقه
باحد القسمین یافته شود ملحق گردد بدان ورنه دران توقف کرده آید انتهی پس متوقف فیه در حکم مردود است حاصل آنکه
هر خبر محتمل بصدق و کذب است من حیث انه خبر پس لابد باشد برای ترجیح یکی از دو احتمال از مرجح و چون مرجح مفقود شد باقی ماند
احتمال و بالجمله افاده خبر آحاد برای ظن یا علم منشا آنست که کدام مقوی با وی منضم باشد یا آن خبر مشهور یا مستفیض بود و در
خود هیچ خلافی درمیان نیست و نیست نزاع در آنکه خبر واحد که اجماع بر عمل بمقتضای او واقع شده مفید علم است زیرا که
و همچنین اجماع بر آن خبر مذکور آنرا از جنس معلوم الصدق گردانید و همچنین هر خبر واحد که امت آنرا تلقی بقبول کرده باشد مفید
علم است اگرچه بعضی عامل به و بعضی متاول له باشند و احادیث صحیح بخاری و مسلم از همین قسم است زیرا که هر چه درین هر دو ست
امت تلقی آن بقبول کرده و هر که بعضی از ان عمل نموده آنرا تاویل کرده و تاویل فرع قبول است و اختلاف کرده اند
در خبر واحد که محفوف بقرائن باشد نزد بعضی مفید علم است و نزد بعضی نه و این خلاف لفظی است زیرا که اگر قرائن قوی

هستند بحیثیتی که هر عاقل را نزد آن قرائن علم حاصل میشود و خبر مذکور از قسم معلوم الصدق باشد و در ترجیح وجه برای
قول اکثر که علم نه بقرائن حاصل میشود و نه بغیر آن نیست و خبر مخبر بحضور رسول خدا صلعم متعلق بامور دینیه که آنحضرت آنرا
شنیده انکار نفرموده از جنس معلوم الصدق ست نه خبر یکه تعلق بغیر امور دینیه دارد و برای عمل بخبر واحد شرطها ست
بعضی در مخبر یعنی راوی و بعضی در مخبر عنه یعنی مدلول خبر و بعضی در نفس خبر یعنی لفظ دال چنانکه در حصول المامول من علم الاصول ذکر کرده ام
ابن جوزی در تنقیح ذکر کرده که امکان حصر احادیث متعذر ست مگر آنکه جمعی در تتبع آن مبالغه بکار برده بحصر و اعداد
پرداخته ست امام احمد بن حنبل گفته هفت لک و چند حدیث بصحت رسیده ست و مسند خود را از هفت لک و پنجاه هزار
حدیث انتخاب کرده ام پس در هر حدیث که شما اختلاف کنید رجوع بمسند آرید و هر حدیث را که دران نیابید آنرا حجت نشناسید
انتهی و ازین قول امام رح دو مقدمه کلیه ثابت شد یکی آنکه هر چه در مسند موجود ست حجت ست دیگر آنکه هر چه دران
موجود نیست حجت نیست و این هر دو مقدمه محل تامل ست زیرا که در مسند احادیث ضعیفه بلکه موضوعه
نیز هست مثل حدیث عائشه مرفوعا رأیت عبد الرحمن بن عوف یدخل الجنة حبوا و ابن جوزی
این را در موضوعات آورده و مثل حدیث عمر لیکونن فی هذه الامة رجل یقال له الولید و مثل حدیث انس ما من معمر فی الاسلام
اربعین سنة الا صرف الله عنه انواعا من البلاء الجنون والجذام والبرص و حدیث انس عسقلان احد العروسین یبعث
منها سبعون الفا لا حساب علیهم و نیز دران احادیث منکره بوده ست مثل حدیث بریده کونوا فی بعث خراسان ثم
انزلوا مرو فانه بناها ذو القرنین و اما مقدمه ثانیه پس در صحیحین احادیثی هست که در مسند موجود نیست با آنکه مسلمانان
اجماع کرده اند بر صحت و حجیت او و لهذا بعض محققین گفته اند که این سخن را بر امام احمد بسته اند نووی آنرا گفته و نیز
مجموع مسندش چهل هزار حدیث ست از انجمله ده هزار مکرر پس چه قسم میتوان گفت که هفت لک حدیث و کسری بصحت
رسیده و آنچه در مسند نیست حجت نباشد و لهذا البعضی تاویل کرده اند با آنکه مراد باین عدد طرق ست نه متون و این تاویل
عذر لنگی بیش نیست زیرا که نفع این توجیه وقتی هست که همه احادیث هفت لک و کسری طرق باشد نه متون حال آنکه
این محل بحث ست چه گفته اند که امر بالعکس ست والله اعلم بحقیقة الحال فی تحقیق هذا المقال و هر چند امکان حصر احادیث
متعذر ست لیکن واجب العمل ازان میان همان احادیث ست که بر قواعد ائمه حدیث بصحت پیوسته و ایشان شهادت
بثبوت آن داده اند نه هر حدیث که در کتب مجهوله نامستنده یافته شود یا از زبان صوفی یا فقیه یا واعظ یا قاص یا مورخ
یا مفسر مسموع گردد این نکته را یاد داشتنی ست که بسیار مفید و هادی بسوی صراط حمید ست قسم سوم احاد عزیز ست
و آن خبری ست که دو کس یا سه کس آنرا روایت کرده باشند و مسمی شد بعزیز بنا بر قلت وجود زیرا که مستمر بودن دو
راوی برای هر راوی از اول تا آخر عزیز ست یا بنا بر آنکه مشتق از عز بمعنی قوی ست زیرا که بسبب مجئ از طریق
آخری توانا و عزیز گشته ست و این قسم حدیث شرط صحیح بخاری نیست چنانکه قاضی ابو بکر بن العربی مالکی [illegible]

شرح بخاری گفته چه وی ادعا کرده که عزیز شرط بخاری ست و علما بروی رد کرده اند و گفته که این وهم ست و ابن رشید در
کتاب ترجمان التراجم نوشته ولقد کان یکفی القاضی فی بطلان ما ادعی انه شرط البخاری اول حدیث مذکور فیه یعنی آن مروی ست
بطریق آحاد و مراد حدیث انما الاعمال بالنیات ست گو حکیم ابن العربی برین معنی متنبه شده و گفته اگر گویند که این حدیث
فرد ست جز علقمه دیگری از عمر آنرا روایت نکرده پس جوابش آنست که عمر این حدیث را بر منبر در خطبه ذکر کرد بحضرت
صحابه پس اگر صحابه آنرا نمی شناختند لابد انکارش میکردند و این را تعقب کرده اند بآنکه لازم نمی آید از سکوت ایشان که
آنرا از غیر عمر شنیده باشند و اگر این را در بارهٔ عمر مسلم دارند در بارهٔ تفرد علقمه ممنوع باشد بعده در تفرد محمد بن ابراهیم
از علقمه باز در تفرد یحیی بن سعید از محمد و نیز بر ابن العربی ایراد کرده اند با آخر حدیث در بخاری کلمتان خفیفتان علی اللسان
زیرا که ابوهریره بدان متفرد ست از نبی صلعم و از وی ابو زرعه و از وی عماره و از وی محمد بن فضیل و از وی اشتهار
یافته پس قول ابن العربی باطل ست و حازمی از حاکم آورده که شرط شیخین عدد ست چنانکه بیاید و ابن حبان زعم
کرده که روایت اثنین از اثنین اصلا یافته نمی شود و حافظ ابن حجر گفته اگر مراد فقط اثنین از اثنین اند پس تسلیمش ممکن ست
و اما صورت عزیز بر وجهی که ما ذکر کردیم پس موجود ست باین طور که اقل از اثنین از اقل از اثنین روایتش نکرده باشند
و مثال آن حدیث انس ست نزد شیخین و حدیث ابوهریره تنها نزد بخاری باین لفظ ان رسول الله صلعم قال لا یومن
احدکم حتی اکون احب الیه من والده و ولده والناس اجمعین که از انس قتاده و عبد العزیز بن صهیب آنرا روایت کرده اند
و از قتاده شعبه و سعید و از عبد العزیز اسمعیل بن علیه و عبد الوارث و از ایشان جماعتی راوی آن گشته انتهی قسم چهارم
غریب ست و آن خبری ست که شخص واحد روایتش کرده در هر موضع سند که این تفرد واقع شده باشد و غریب را
اقسام ست حافظ ابن منده گفته خبر غریب مثل حدیث زهری و اشباه اوست از کسانیکه بر حدیث شان اجماع کرده اند
بنا بر عدالت و ضبط شان پس چون مردی از آنها بحدیثی متفرد شود آن را غریب گویند پس اگر راوی او دو کس یا سه
کس اند عزیز ست و اگر جماعت ست مشهور ست و بعضی از افراد و غریب نیست مثل افراد مضافه بسوی بلدان و مطلق
غریب منقسم ست بسوی صحیح مثل افراد مخرجه در صحیح و بسوی غیر صحیح و غالب بر غرایب که از احمد بن حنبل آمده همین ست
چه وی بارها گفته لا تکتبوا هذه الاحادیث الغرائب فانها مناکیر و عامة رواتها الضعفاء و غریب در متن و اسناد خبری
که بروایت متن وی شخصی واحد متفرد شده ست و غریب در اسناد نه در متن مثل حدیثی ست که متنش از جماعتی از صحابه معروف
باشد پس چون یکی بروایتش از صحابی دیگر متفرد شود غریب باشد باین وجه و ازین جنس ست غرائب شیوخ در اسانید
متون صحیحه و همین را ترمذی غریب من هذا الوجه میگوید و غریب در متن نه اسناد غیر موجود ست مگر آنکه حدیث منفرد مشتهر گردد
و جماعتی آنرا از متفرد به روایت کنند که درین صورت آن حدیث غریب مشهور و غریب در متن نه در اسناد باشد بنسبت یکی
از دو طرف اسناد چه اسنادش در طرف اول متصف بغرابت ست و در طرف دیگر متصف بشهرت مثل حدیث انما الاعمال

بالنیات و مثل سائر غرائب که تصانیف ائمه بر آن مشتمل بوده است بعد اشتهار پذیرفته و این هر چهار قسم اقسام خبر آحاد اند و غرابت دو قسم است
یکی آنکه حاصل در اصل سند باشد یعنی موضعی که دوران اسناد بر وست اگرچه طرق بسوی آن متعدد باشد و آن طرفی است که دران صحابی
بود و تابعی واحد ازان صحابی راوی باشد و غیر او دران متابع او نبود در روایت ازان صحابی خواه صحابی دران روایت
متعدد باشد یا نه و اما انفراد صحابی از نبی صلعم پس غرابت نیست زیرا که در صحابه موجب قدح نیست و این قسم را غریب مطلق
نامند سید محمد بن وزیر در مختصر گفته و یقل وجوده انتهی و سید محمد بن اسمعیل امیر گفته لم اجد هذا فی غیره انتهی مگر حافظ ابن حجر
گفته امثله فرد مطلق بسیار است و در کتاب النکت خود سوق آن امثله کرده پس در کلام سید نظر است گویم در ینجا تمثیل
بحدیث نهی از بیع ولاء و از هبه آن کرده اند و عبد الله بن دینار بدان متفرد است از ابن عمر و گاهی متفرد می شود ازین متفرد
راوی دیگر مثل حدیث شعب الایمان که متفرد است بدان ابو صالح از ابو هریره و متفرد است بدان عبد الله بن دینار از ابی
صالح و لفظ حدیث این است الایمان بضع و سبعون شعبة افضلها قول لا اله الا الله و ادناها اماطة الاذی عن الطریق و الحیاء
شعبة من الایمان حافظ ابن حجر گفته و فی مسند البزار و المعجم الاوسط للطبرانی امثلة لذلک کثیرة انتهی و این را تقسیم کرده اند
بسوی غریب سند و متن و صحیح و غیر صحیح کما ذکرنا و مثال صحیح روایت ابن وهب است منفرداً به قال اخبرنی محمد یعنی الزنجی
عن ابن جریج عن ابن شهاب عن یحیی بن عروة عن ابیه عن عائشة قالت سأل اناس رسول الله صلعم عن الکهان فقال لیسوا
بشیء و امثال این حدیث از دیگر افراد صحیح و غریب غیر صحیح خود بسیار است و ائمه ازان تحذیر کرده اند چنانکه قول امام احمد
پیشتر گذشته و امثله اش بسیار است و از انواع غریب است غریب الفاظ الحدیث و اول کسیکه دران تصنیف کرده نضر
بن شمیل است یا ابو عبیده و تالیف درین باب همیشه جاری مانده و اجمع آنها کتاب نهایه ابن اثیر است و بعد نهایه کتاب
فائق در شرح غریب احادیث و آثار طوال و نحو آن تالیف کرده موسوم بمنال الطالب فی شرح طوال الغرائب این را ابن
ناصر الدین در کتاب خود علوم الحدیث ذکر کرده گویم و اجمع کتب درین باب کتاب مجمع البحار محمد طاهر فتنی است که حاوی
نهایه و جز آن از کتب مؤلفه درین فن است و بحث غریب الفاظ احادیث آینده بیاید قسم دوم غریب نسبی است بکسر نون
و سکون سین مهمله و بای موحده و یای تحتیه مشدده در آخر موسوم شده بنسبی بنا بر آنکه تفرد دران بنسبت شخص معین حاصل
شده اگرچه حدیث در نفس خود مشهور باشد باین طور که بوجوه دیگر مروی شده است و راوی دران متفرد نگردیده حافظ
ابن حجر گفته و یقل اطلاق الفرد علیه انتهی بلکه غالباً آنرا غریب گویند زیرا که غریب و فرد مترادف اند لغة و اصطلاحاً الا بقدر
هست که اهل اصطلاح میان هر دو تغایر کرده اند از حیثیت کثرت استعمال و قلت او پس اکثر اطلاق فرد بر فرد مطلق آید
و اکثر اطلاق غریب بر فرد نسبی و این از راه اطلاق اسم بر این هر دو است و اما از راه استعمال فعل مشتق پس خود هیچ فرق
میان هر دو نمی کنند بلکه در مطلق و نسبی چنین گویند تفرد به فلان او اغرب به فلان ابن وزیر در ینجا زیاده کرده و گفته
فان وافقه ای الفرد النسبی غیره فهو المتابع بکسر الموحدة و ان وجد متن یشبهه فالشاهد و تتبع الطرق لذلک الاعتبار انتهی

وتحقیقش خواهد آمد شیخ عبدالحق در مقدمهٔ اشعة اللمعات گفته حدیث صحیح اگر راوی وی یکی ست آنرا غریب نامند و اگر دو بود عزیز گویند و اگر زیاده از دو بود مشهور و مستفیض خوانند و اگر کثرت رواة بحدی رسد که توافق ایشان بر کذب محال نتوان کرد متواتر گویند و غریب افرد نیز گویند و مراد بآنکه راوی یکی بود آنست که اگر در یک موضع هم اینچنین افتد غریب ست ولیکن آنرا فرد نسبی خوانند و اگر همه جا همچنین آید فرد مطلق بود و مراد بآنکه از دو کس روایت آید آنست که همه جا همچنین آید و اگر یکجا یکی آید آن عزیز نبود بلکه غریب باشد چنانکه گفته شد و برهمین قیاس اعتبار زیادت بر دو در مشهور ست و این ست معنی قول ایشان که درین فن اقل حاکم بر اکثر ست و ازینجا معلوم شد که غرابت منافات بصحت ندارد و حدیث غریب صحیح می تواند بود چنانکه هر یکی از رجال وی ثقات باشند و غریب گاهی بمعنی شاذ نیز آید از شذوذ که از اقسام طعن در حدیث ست و این ست مراد صاحب مصابیح که در بعض احادیث بطریق طعن میگوید هذا حدیث غریب و بعض شاذ را نیز بمفرد راوی تفسیر کرده اند بی اعتبار مخالفت ثقات و گفته اند صحیح شاذ ست و غیر شاذ بمعنی فرد ثقه و آنکه در مقام طعن مذکور شود بمعنی مخالفت ثقات ست انتهی و اگرچه بیان شیخ درین علم اعتماد را نشاید لیکن چون سخنش ملخص تقریرات این مقام بود نوشته آمد و نفس متن حدیث نزد محدثین داخل اعتبار نمی شود مگر نادراً و اعتبار عبارت از نظر در حال حدیث ست که آیا کدام راوی بدان متفرد شده ست یا نه و آیا معروف ست یا نه گویا حقیقت عبارت از تحقیق حال حدیث ست من حیث الرواة تا معلوم شود که حدیث بکدام وصف ازین اوصاف متصف بوده ست چه حدیث اکتساب صفتی از قوت و ضعف و بین بین یعنی بین القوة والضعف میکند بحسب اوصاف رواة از عدالت و ضبط و حفظ و خلاف آن و میان این اوصاف و میان خلاف او یعنی میان عدالت و ضبط و نقیض آن یعنی هر یکی ازین سه صفت یا بحسب اوصاف اسناد از اتصال و انقطاع و ارسال و اضطراب و نحو آن از شذوذ و وقف و علت و برین تقدیر حدیث منقسم می شود بسوی صحیح و حسن و ضعیف پس صحیح باعتبار عدالت و ضبط و اتصال باشد و ضعیف باعتبار انتفاء یکی ازینها بالمره هرچه باشد و حسن باعتبار دون چیزی ازانها و تحقیقش بیاید و صحیح مرتبهٔ اعلی ست و حسن مرتبه متوسط و ضعیف مرتبه ادنی و بعض علما این فن تقسیم حدیث بدو قسم کرده اند صحیح و ضعیف و این تقسیم بسوی سه قسم نظر بمتن حدیث ست بیکی از دو اعتبار مذکور و اگر نظر بسوی اوصاف رواة کنند گویند راوی یا ثقه عدل ضابط ست یا غیر ثقه و متهم و مجهول و نحو آن مثل فیه لین او کثیر الوهم او کثیر الغلط پس بحث از جرح و تعدیل رود و اگر نظر بسوی کیفیت اخذ رواة و طرق تحمل ایشان برای حدیث کنند این بحث باشد از اوصاف طالب و کیفیت استفادهٔ او و افادهٔ شیخ او را و کیفیت اخذ او از قراءت و سماعت و اجازت و جز آن و این تقریر مستدعی ترتیب کلام بر چهار باب ست **باب اول** در اقسام و انواع حدیث و دران سه فصل ست

فصل اول در تعریف حدیث صحیح و آنچه متعلق باوست خبر احاد اگر از صفات قبول مشتمل بر اعلی اوصاف وی باشد صحیح لذاته ست و فعیل درینجا بمعنی فاعل ست از صحت و این حقیقة در اجسام باشد و استعمالش در غیر اجسام مجاز

یا استعاره ست واگر مشتمل بران نیست پس اگر جابر این قصور یافته شود مثل کثرت طرق پس آن نیز صحیح ست
لکن لا لذاته واگر جابر مفقود ست حسن لذاته ست واگر قرینه مرجحه جانب قبول متوقف فیه قائم شود نیز حسن ست لیکن لا لذاته
و صحیح لذاته مقدم ست بر همه بنابر علو رتبه پس حدیث صحیح آنست که سندش بنقل عدل ضابط از عدل ضابط که مثل وی
تا انتهای سند متصل باشد و از شذوذ و علت سالم بود و درین اوصاف احتراز ست از حسن و ضعیف چه مراد باتصال آنست
که آن حدیث با آن سند منقطع نباشد بهر وجه که بود نه در اول نه در وسط و نه در آخر و قیل المتصل ما سلم اسناده من سقوط فیه بحیث
یکون کل من رجاله سمع ذلک المروی من شیخه قاله الحافظ ابن حجر رح و مراد بعدل آنست که عدالت راوی مشهور باشد نه مستور
پس هر که اصلا عدل نیست یا عدالتش مستور ست یا دران جرح ست وی خارج باشد ازین حد و مراد بضابط کسی ست که
حافظ متیقظ غیر مغفل غیر ساهی و شاکی در حالت تحمل و ادا باشد زیرا که اگر در ناقل نوعی قصور از درجه اتقان ست حدیثش
در حد حسن در آید و چون ازین درجه هم فروتر شود حدیث او ضعیف گردد و ضبط دو گونه ست یکی ضبط صدر و آن اثبات
مسموع ست بر وجهی که متمکن باشد باستحضار او هر وقت که خواهد دوم ضبط کتاب و آن صیانت کتاب ست نزد خودش
از وقتی که آنرا شنیده و صحیح کرده ست تا آنکه تادیه وی کند قاله الحافظ ابن حجر و در تعریف صحیح لفظ تام الضبط ذکر کرده
گویا اشارت بسوی رتبه علیا درین باب فرموده و فیه ما یاتی و مراد بشذوذ روایت ثقه مخالف روایت مردم ست کذا قیل
و درینجا مسامحت ست زیرا که این معنی شاذ ست نه معنی شذوذ و اولی آنست که چنین گویند روایة ثقة مخالفا لروایة الناس
او مخالفته فیها للناس حافظ ابن حجر گفته الشاذ لغة الفرد و اصطلاحا ما یخالف فیه الراوی من هو ارجح منه و برین تقدیر اعتبار
بودن راوی ثقه با مخالفت او بمردم معتبر نباشد بلکه مخالفت شخصی واحد ارجح از وی کافی ست و مراد بعلت اسباب خفیه
غامضه قادحه ست کذا قیل و درینجا نیز مسامحت ست زیرا که در معلل بودن اسباب خفیه لازم نیست بلکه سبب واحد خفی کافی
باشد و آنکه گفته اند که جمع باعتبار مواد ست پس بعید ست سیما در مقام تعریف و بعضی گفته اند که این قید مستدرک ست زیرا که
بر ضابط جازم مثل این قادح مخفی نمی تواند ماند و جوابش آنست که ان الصارم قد ینبو و الجازم قد یسهو پس هر حدیث که دران
این قیود مجتمع شود حکم بصحت آن کنند بلا خلاف بین اهل الحدیث و در هر چه قیدی ازان مفقود شود از صحت خارج گردد مثل
مرسل و غیره و گاهی در بعض احادیث اختلاف کنند بنابر اختلاف در وجود این اوصاف و چون در حق حدیثی گویند که این حدیث
صحیح ست معنیش آنست که سندش بنقل عدل ضابط متصل شده ست نه آنکه در نفس الامر مقطوع ست زیرا که بعض احادیث
صحیحه چنان ست که عدلی بروایتش منفرد گشته و نیست از جنس آن اخبار که امت بر تلقی آن بقبول اجماع کرده باشد همچنین
اگر در باره حدیثی بگویند که این صحیح نیست معنیش آنست که اسناد او بر وجه معتبر بصحت نرسیده نه آنکه آن حدیث در نفس خود
کذب ست این چنین نوشته اند بعض اهل علم منهم صاحب الخلاصة ولیکن این بیان هیچ نافع نیست زیرا که عمل بحدیث صحیح ثابت
متعین ست و بر غیر ثابت ممنوع گو در نفس الامر کذب نباشد فای فائدة فی ذکر هذا التقریر و مراد بعدل چنانکه حافظ ابن حجر گفته

کسی ست که او را ملکه حامله بر ملازمت تقوی و مروت باشد و مراد بتقوی اجتناب اعمال سیئه از شرک یا بدعت یا فسق ست
انتهی و برین تفسیر عدل کتب اصول فقه و علوم حدیث و کتب فقه متطابق اند و بعض قید بدعت حذف کرده اند مگر همگنان
متفق اند برآنکه عدالت ملکه ست پس در عبارت حافظ در رسم تقوی قصوریست زیرا که گفته مراد بتقوی اجتناب اعمال سیئه
با آنکه درینجا از زیادت قیدی لابدست که آن اتیان بواجبات باشد و چون تطابق جمهور بر ملکه بودنش معلوم شد پس ملکه
کیفیتی راسخه در نفس ست که از ان صدور افعال بسهولت میشود و بسبب آن از اقتراف هر فرد فرد کبائر و صغائر خسیسه
مثل سرقه لقمه و تطفیف حبه و رذائل جائزه مثل بول در طرقات و اکل غیر سوقی در سوق ممتنع گردد فرازی بمحصول
گفته عدالت هیئت راسخه در نفس حامل بر ملازمت تقوی و مروت ست تا آنکه ثقت نفس بصدق او حاصل شود و معتبر دران
اجتناب کبائر و بعض صغائر ست و منجمله آن صحبت ارذال و افراط در مزاح را ذکر کرده و گفته ضابط درینجا آنست که
هر انچه با او امن از جرأت بر کذب نباشد رد امثال مردود بود و الا فلا انتهی گویم اصل عدالت در لغت استقامت ست یقال
طریق عدل ای مستقیم و اطلاقش بر استقامت سیرت و دین می آید زرکشی در بحر گفته عدالت شرط ست بالاتفاق ولکن اختلاف
در معنی اوست نزد حنفیه عبارت از اسلام با عدم فسق ست و نزد مالکیه الیست در نفس مانع از اقتراف کبائر و صغائر
خسیسه و قشیری گفته از شافعی بصحت رسیده که در مردم کسی هست که محض طاعت بدون مزج معصیت میکند و در مسلمانان
کسی هست که محض معصیت بلا مزج طاعت میکند پس هیچ راهی بسوی رد کل و قبول کل نیست بلکه اگر اغلب بر مرد
طاعت و مروت ست شهادت و روایت او مقبول باشد و اگر اغلب معصیت و خلاف مروت ست مردود باشد و ابن
سمعانی گفته در عدل از چار چیز ناگزیر ست محافظت بر فعل طاعت و اجتناب از معصیت و عدم ارتکاب چیزی از صغائر
که قادح باشد در دین و آبروی او و عدم فعل چیزی از مباحات که مسقط قدر و کاسب ندم باشد و از مذاهب معتقد
چیزی نباشد که رد اصول شرع بود و جوینی گفته معتمد علیه در خبر همین ثقت ست چون ثقت حاصل شد خبر مقبول شود و ابن حاجب
گفته عدالت محافظت دینیه حامله بر ملازمت تقوی و مروت ست و نیست با او بدعت پس قید عدم بدعت درینجا ذکر کرده
وانچه در بارهٔ اهل بدعت حق ست بیاید و شوکانی گفته اولی در تعریف عدالت آنست که آن تمسک ست بآداب شرع پس
متمسک بدان فعلاً و ترکاً عدل مرضی ست و مخل بچیزی از ان عدل نیست اگر این اخلال قادح در دین فاعل یا تارک
اوست مثل فعل حرام و ترک واجب و اما اعتبار عادات جاریه میان مردم که مختلف باختلاف اشخاص و ازمنه و امکنه
و احوال ست پس این را خود هیچ مدخل در امر دینی نیست و بنا روایت و شهادت که دو قنطرهٔ عظیمه و دو جسر کبیر اند
بر امر دین ست آری فاعل چیزی که مردم آنرا اخلال مروت عرفاً نه شرعاً می شمارند تارک مروت عرفیه ست و این مستلزم
ذهاب مروت شرعیه نیست انتهی و در اسبال المطر بر تعریف عدالت که از حافظ ابن حجر گذشته نوشته شک نیست که این
تشدید در عدالت جز در حق معصومین و افراد از خلص مومنین تمام نمی شود بلکه در حدیث آمده ان کل بنی آدم خطاؤن

وخير الخطائين التوابون و در حديث بزار آمده المؤمن واه راقع يعني واهي دين خود بذنب و راقع او بتوبه است و در آخر
حديث گفته فالسعيد من مات على رقعه و در حديث ديگر آمده ما من نبي الا عصى او هم به و نيز آمده لو لم تذنبوا لذهب الله بكم ولجاء
بقوم يذنبون فيستغفرون فيغفر لهم و اين حديث صحيح است و مخفي نيست كه حصول اين ملكه در هر راوي از رواة حديث
عزيز الوجود است قريب نيست كه اتفاق افتد و هر كه تراجم رواة را مطالعه كرده است اين معني را نيك ميداند و آنانكه عدالت
را تعريف بآن ذكر كرده اند دليلي براي قول ايشان يافته نشده و نه خود ايشان تعرض كرده اند بدليل برين قول و چون دليلي
در ميان نباشد بحث لغوي بود و نظر در معني آن از روي لغت واجب گردد و چون رجوع بلغت كرديم يافتيم كه در قاموس
در معني عدل و عدالت چنين نوشته العدل ضد الجور و اين معني درين الفاظ قليل الافاده است زيرا كه درباره جور گفته الجور
نقيض العدل و اين بعيد است و در نهايه گفته الذي لا يميل به الهوى و اين عبارت اگرچه تفسير عادل است نه عدل ليكن افاده
مراد ميكند و ديگر اهل لغت گفته اند العدل الاستقامة و ائمه تفسير را در قوله تعالى ان الله يامر بالعدل والاحسان
اقوال اند رازي بعد سرد آن اقوال گفته انه عبارة عن الامر المتوسط بين طرفي الافراط والتفريط انتهى و اين قريب است
بتفسير عدالت باستقامت و صحابه كه اهل لغت اند تفسير استقامت بعدم رجوع بسوي عبادت اوثان كرده اند و ابوبكر صديق
رضي الله عنه بر كسيكه تفسيرش بعدم اتيان بذنب كرده انكار فرموده و گفته حملتم الامر على اشده و امير المؤمنين علي رضي الله عنه
تفسيرش باتيان بفرائض نموده و حق تعالى درباره شهود فرموده ذوي عدل منكم و ممن ترضون من الشهداء
و اين گويا تفسير عدل است بمرضي و مرضي كسي است كه نفس بسوي خبر او ساكن شود و دل بوي راضي گردد و مضطرب نشود و منه
تجارة عن تراض و در كلام علي مرتضى است حدثني رجال مرضيون و ارضاهم عمر و در حديث مرفوع است اذا اتاكم من ترضون
خلقه و دينه فانكحوه و چون اين حال معلوم شد پس بايد دانست كه شافعي رح در حد عدالت قولي گفته كه بسياري از عقلاء و علماء
آنرا مستحسن انگاشته اند و آن قول اين است كه لو كان العدل من لم يات بذنب لم نجد عدلا و لو كان كل ذنب لا يمنع من العدالة
لم نجد مجروحا و لكن من ترك الكبائر و كانت محاسنه اكثر من مساويه فهو عدل انتهى گوئيم اين قول حسن است و تفسير اهل لغت
مؤيد اوست كه العدل نقيض الجور و نيست جور عبارت از ملكه راسخه موجبه اتيان هر معصيت و نه جائر در لغت آتي بهر معصيت
بلكه جائر كسي است كه جورش غالب بر عدل و شرش غالب بر خير باشد پس عدل درين حين كسي است كه مقارب و مسدد باشد
و خيرش بيشتر از شر اوست بعده حافظ ابن حجر در رسم عدالت عدم بدعت گرفته و گفته كه مبتدع عدل نيست و ليكن بسياري از ان
قائل بقبول مبتدعي شده كه بدعتش مقتضي تكفير نيست و اين مناقض ما ذكر هناست و مروت كه بضم ميم و را و واو ساكن
و همزه است و گاهي متبدل و مدغم شود حافظ ابن حجر تفسيرش نكرده و غير وي تفسيرش كرده و گفته هي كمال الانسان من
صدق اللسان و احتمال عثرات الاخوان و بذل الاحسان الى اهل الزمان و كف الاذى عن الجيران و بعضي گفته اند
المروة التخلق باخلاق امثاله و اقرانه و لداته في لبسه و مشيه و حركاته و سكناته و سائر صفاته قاله الهروي و آنكه حافظ در رسم

صحیح ضبط تام گرفته اگر مراد بتام تمام ست پس تحقیق مراتب معلوم زیراکه هرکه را این حیثیت نباشد یعنی ضبط صدر یا ضبط کتاب چنانکه نقلش گذشته پس وی سیء الحفظ یا ضعیف الحفظ ست و در ضبط کتاب خود تمام و قصور متصور نیست بالجمله درین تعریف تجمیل ست و سید محمد ابن ابراهیم وزیر یمنی در رسم صحیح گفته الصحیح من الآحاد نقل عدل تام الضبط متصل السند غیر معلل و عند من یقبل المرسل نقل عدل غیر مغفل بصیغة الجزم دون صیغة التمریض و البلاغ انتهی پس درین رسم پنج شرط ذکر کرده سه وجودی و دو عدمی و آن اتصال و عدالت راوی ست و این راجع بسوی دین و ضبط اوست و مرجع این بسوی حفظ و فطنت ست و دو شرط عدمی عدم شذوذ و عدم علت اند و آنرا مقید کرد بآنکه خفی قادح باشد زیراکه علت ظاهره راجع بسوی ضعف راوی یا عدم اتصال سند ست و احترازازان بقید اتصال سند بنقل عدل ضابط متقدم شده پس چون یکی ازین دو معدوم شود بعدم ظاهر موسوم گردد باسم خود از انقطاع یا ضعف و مانند آن از اول وهله پس عدم علت شرط ظاهر نیست مگر آنکه همراه آن قدح خفی باشد و حافظ در نکت بر ابن الصلاح گفته که اهل حدیث در تعریف صحیح دو قید فزوده اند یکی عدم شذوذ دوم عدم علت زیراکه هیچ یکی نمیگوید که عمل بحدیث باید کرد اگرچه دران علت قادحه موجود باشد غایت آنست که فقها بعض علل مذکوره را معتبر نمی دارند و خلاف ایشان در تسمیه بعض علل بعلت ست زیراکه گاهی علت یافته می شود لیکن قادح نمی باشد پس اهل حدیث در حدیثی که این اوصاف مجتمع شده مزید تفتیش اشتراط میکنند تا آنکه ظن سلامتش از شذوذ و علت غالب شود و فقها این را شرط نمی کنند بلکه نزد اجتماع این هر سه وصف نامش صحیح می نهند باز چون ظاهر شود که آن شاذ ست ردش میکنند پس در مآل میان ایشان خود خلاف نیست خلافی که هست در تسمیه او بصحیح فی الحال ست بعد وجود صفات سه گانه و فریقین مجمع اند برآنکه وجود علت قادح مضر ست انتهی گویم مراد ایشان بعدل روایت عدل ضابط مروی ست چنانکه در عدل شهادت ضبط مشهود به با عدالت شرط ست پس مغفل متوقف فیه ست روایةً و شهادةً اگرچه عدل در دین باشد و هرکه کبیر الخطا فاحش الغلط ست وی در شهادت و روایت عدل نیست و درین حین اقتصار بر عدالت کافی از تقیید بضبط ست و لهذا خطابی بر همین یک قید عدالت اکتفا کرده و چون این معنی معلوم شد پس وجهی برای حذف قید شذوذ که در رسم سید محمد بن وزیر گذشته موجود نیست بلکه این قید معتبر ست و اگر مراد او آنست که این حد صحیح بر اصطلاح فقها ست پس وجهی برای زیادت قید عدم علت نیست و نه برای حذف وصف او بخفی قادح کما قال الحافظ ابن حجر چنانکه وجهی برای زیادت وصف عدل بغیر مغفل در رسم مرسل موجود نیست زیراکه مغفل نه در مسند مقبول ست و نه در مرسل لکن قید غیر مغفل مفید اخراج علت قادحه خفیه ست زیراکه مغفل آنست که در وی علت قادحه خفیه باشد و معلل نمیشود مگر دمیکه مشتمل بر علت موصوفه بوصفین باشد کما قاله البقاعی و باین تقریر مندفع شد ایراد عدم وجه برای حذف وصف او بخفا و قدح حافظ ابن حجر گفته و چون این اوصاف مفید غلبه ظن اند که بران مدار صحت ست پس مقتضی آنست که درجات بعض فوق بعض باشند بحسب امور مقومه و چون قرار امر برین معنی شد

پس هر حدیث که رُوات او در درجهٔ علیا از عدالت و ضبط و سائر صفات موجبهٔ تصحیح باشند آن حدیث از انچه کمتر
از وست درین صفت اصح باشد حافظ ابن کثیر گفته وقد یکون الصحیح مشهورا او غریبا وهو متفاوت فی نظر الحفاظ فی
محاله ولهذا اطلق بعضهم اصح الاسانید علی بعضها فعن احمد و اسحق اصحها الزهری عن سالم عن ابیه وقال علی بن المدینی والفلاس
اصحها محمد بن سیرین عن عبیدة عن علی وعن یحیی بن معین اصحها الاعمش عن ابراهیم عن علقمة عن ابن مسعود وعن البخاری مالک عن نافع عن ابن عمر
وزاد بعضهم الشافعی عن مالک اذ هو اجل من روی عنه انتهی گویم اصح اسانید از روی مراتب علیه حدیثی ست که شیخین بر تخریج آن
متفق اند بنسبت حدیثی که احدهما بدان منفرد شده و همچنین حدیثی که بخاری بدان منفرد ست بنسبت انچه مسلم بدان منفرد گشته
بنا بر اتفاق علما بعد این هر دو امام بر تلقی کتاب ایشان بالقبول و اما اختلاف ایشان در آنکه ارجح ازین هر دو کدام یک ست
پس متفق علیه این هر دو باین حیثیت ارجح باشد از انچه متفق علیه این هر دو نیست و جمهور تصریح کرده اند بتقدیم صحیح بخاری
در صحت بر غیر او و تصریح بنقیض آن از احدی یافته نشده و نتوان گفت که اختلاف در ارجحیت احدهما تصریح بنقیض نیست
زیرا که ایشان تصریح باین معنی نکرده اند بلکه این را از اطلاقات ایشان اخذ و از کلام ایشان فهم میکنند و خود از ایشان تصریحی
باین معنی یافته نمی شود و قول ابو علی نیشاپوری ما تحت ادیم السماء اصح من کتاب مسلم منافی مقصود نیست زیرا که دران تصریح
باین معنی نکرده که مسلم اصح از بخاری ست بلکه نفی وجود کتاب اصح از کتاب مسلم و نفی مساوات نموده چه منفی چیزی ست
که صیغهٔ افعل اقتضای آن کرده و آن زیادت صحت در کتاب مشارک مسلم در صحت ست که بدان زیادت ممتاز گردد
و این تاویل مر این قول ابی علی از حافظ ابن حجر ست ولیکن مخفی نیست که مآل کلام ابو علی درین صورت آنست که کتاب بخاری
و مسلم برابر اند در آنکه زیر ادیم آسمان کتابی صحیح تر ازین هر دو کتاب نیست حال آنکه این معنی نه محل نزاع ست و نه مطلوب
بلکه مطلوب آنست که کتاب بخاری اصح از کتاب مسلم ست بتقاعی گفته سعد تفتازانی این بحث را در شرح مقاصد تحقیق کرده
و حاصلش این ست که صیغهٔ افعل گاهی مستعمل بر مقتضای اصل لغت می شود و زیادت منتفی می باشد و گاهی بر مقتضای
عرف شائع میگردد و مساوات منتفی می باشد پس قوله صلعم ما طلعت و لا غربت الشمس علی احد بعد النبیین افضل من
ابی بکر ذکره المحب الطبری فی مناقب العشرة عن الدارقطنی و المخلص الذهبی من حدیث ابی الدرداء اگرچه ظاهرش نفی
افضلیت غیر ست ولیکن سوق آن برای افضلیت ابو بکر ست و سر درینجا آنست که غالب از حال هر دو تن تفاضل ست
نه تساوی پس چون افضلیت یکی منفی شود افضلیت دیگر ثابت گردد و بمثل این تقریر اشکال مشهور که بر حدیثی کرده اند
منحل میشود و آن حدیث این ست عن ابی هریرة انه صلعم قال من قال حین یصبح و حین یمسی سبحان الله وبحمده مائة مرة لم یات
احد یوم القیامة بافضل مما جاء به الا احد قال مثل ذلک او زاد علیه زیرا که معنی حدیث آنست که هر که این را بگفت شی
افضل تر از هر واحد آورد مگر کسی که مثل او گفت یا زیاده گفت پس اگرچه ظاهر این استثنا از نفی ست اما در تحقیق
از اثبات ست نه از نفی و این مثل حدیثی ست که بزار از روایت جابر جعفی از ابی منذر جهنی آورده که گفت قلت

یا نبی الله علمنی افضل الکلام قال یا ابا المنذر قل لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت بیده الخیر وهو
علی کل شیء قدیر مائة مرة فانک یومئذ افضل الناس عملا الا من قال مثل ما قلت انتهی حافظ ابن حجر گفته پس صفاتی که مدار
صحت کتاب بخاری و مسلم بر وست اتم واشد اند از ان در کتاب مسلم و شرط وی در ان اقوی واسد ست و اما رجحان او
از راه اتصال پس بنا بر آنست که بخاری ثبوت لقاء راوی با مروی عنه شرط کرده اگرچه یکبار باشد و مسلم اکتفا بمطلق
معاصرت نموده حافظ عماد الدین بن کثیر در باعث حثیث گفته ومن ههنا ینفصل لک النزاع فی ترجیح تصحیح البخاری علی
مسلم کما هو قول الجمهور خلافا لابی علی النیسابوری شیخ الحاکم وطائفة من علماء المغرب انتهی و اما رجحان او از راه عدالت
وضبط پس از ان جهت ست که رجال متکلم فیه مسلم اکثر اند در عدد از رجال متکلم فیه بخاری با آنکه بخاری اکثار اخراج از حدیث
ایشان نکرده بلکه از غالب شیوخ ایشان آورده که از انها گرفته و ممارست حدیث شان کرده ست بخلاف مسلم درین هر دو
امر و اما رجحانش از راه عدم شذوذ و اعلال پس باین وجه ست که احادیث منتقد علیه بخاری اقل عدد ست از احادیث
منتقد علیه مسلم با آنکه علماء متفق اند بر آنکه بخاری اجل بود از مسلم در علوم و اعرف بود بصناعت حدیث از وی و مسلم شاگرد
بخاری ست و همیشه از وی استفاده میکرد و تتبع آثار او می نمود تا آنکه دار قطنی میگفت که لولا البخاری لما راح مسلم ولا جاء
انتهی و سید علامه محمد بن اسمعیل امیر درین مقام در بعض کلام حافظ در توضیح الافکار شرح تنقیح الانظار تعاقب کرده و تفصیل
شرح پرداخته بنا بر طول ذیل ایرادش درین مختصر مناسب نیفتاد و بالجمله صحیح بخاری باین وجوه مقدم بر همه کتب ست
و بعد او صحیح مسلم ست بنا بر مشارکتش با بخاری در تلقی علماء کتاب او را بالقبول مگر انچه از ان معلول ست بعده مقدم آنست
که موافق شرط این هر دو باشد حافظ گفته مراد بشرط ایشان رواة ایشان اند با باقی شروط صحیح و بر تعدیل رواة
این هر دو اتفاق حاصل شده ست بطریق لزوم پس ایشان مقدم باشند بر غیر خود در روایات و این اصلی ست که
از ان بیرون نتوان رفت مگر بدلیل پس اگر خبری بر شرط این هر دو باشد معادون حدیث مخرج مسلم یا مثل او باشد و درینجا
گفته اند که مقتضای نظر درین مقام آنست که هر چه بر شرط این هر دو باشد و آنرا علت نبود مقدم باشد بر اخراج مسلم
تنها زیرا که قوت حدیث نظر برجال ست نه نظر ببودن آن در کتاب انتهی گوئیم بلکه مقتضای نظر آنست که مقدم باشد
بر تنها اخراج بخاری نیز زیرا که چون بر شرط هر دو شد معاً گویا همچو متفق علیه شد و آن مقدم ست بر انفراد هر دو مگر
آنکه بقاعی گفته وجه تاخر خبری که بر شرط هر دو ست از خبری که احدهما اخراجش کرده آنست که اخراج احدهما را امت
تلقی بقبول کرده بخلاف انچه بر شرط هر دو ست و بتخریجش نپرداخته اند انتهی و این وجه اقوی ست و آنکه حافظ ابن حجر رح
درینجا جزم کرده با آنکه مراد بشرط شیخین رواة صحیحین اند پس آئمه حدیث را در شرط ایشان اختلاف ست بجهت آنکه ایشان
ذکر شرط خود نکرده اند نووی گفته انه لیس لهما شرط فی کتابیهما ولا فی غیرهما انتهی آری علماء پسین تتبع ما فیهما کرده استنباط
شروط نموده اند تا آنکه هر ناظر را شرطی حاصل شده و دران اختلاط بسیار رو داده چنانکه در شرح تنقیح الانظار بسط آن

نمود بروجهی که مسبوق احدی از نظّار نیست وحق آنست که چون شرط شیخین شناخته نمی شود مگر بتخمین وتخییت پس احوط برای ورع توقف وامساک ست از جزم بوصف حدیث غیر مخرج در کتاب ایشان بآنکه این حدیث بر شرطهما یا احدهما ست زیراکه شرط ایشان غیر معلوم ست جزما پس جزم بوصف حدیثی بدان چه قسم می تواند شد وچگونه تصحیح آن می توان کرد با وجود شک درانچه موجب جزم ست وچگونه ازان تفریع تصحیح آن حدیث توان نمود حال آنکه تفریع یقین بر شک نتوان کرد واحسن محمل برای قول قائل در حدیث غیر مخرج شیخین که انه علی شرطهما ست آنست که این ظن اوست که این هر دو را شرطی هست وآن شرط مظنون اوست پس انچه موصوف بودن بر شرطهما ست چه قسم مستحق تقدیم خواهد بود زیراکه اگر این تقدیم بنسبت ظان از مجتهدین ست که وی گمان کرده که آن حدیث بر شرطهما ست پس آن ظان مخاطب بظن خود ومامور بعمل کردن بدان ست مادامیکه کدام رتبهٔ ارفع از ظن خود نمی یابد واگر بنسبت غیر او از مقلدین یا مجتهدین ست پس هرگز ظن غیر ایشان لازم ایشان نیست ونه عمل بدان جائز وحافظ وغیره تقدیم ما هو علی شرطهما را سوق بسیاق تقعید میکنند چنانکه سوق تقدیم متفق علیه یا منفرد بخاری یا مسلم میکنند لیکن بر تقدیم متفق علیه وغیره دلیل ذکر کرده اند که آن تلقی امت بقبول ما فیهما ست بخلاف انچه بر شرطهما ست زیراکه ایشان اتفاق نکرده اند بر شرطی از برای آن هر دو ونه خود شیخین تصریح کرده اند بآنکه ما را فلان شرط ست وکلام سید محمد بن وزیر در مختصرش مثل کلام حافظ ست قال ثم شرطهما علا بالغالب عند الجهل انتهی گویا گفت که غالب شرطهما صحت ست واین درست ست اگر معلوم شود ولیکن در حیز دعوی بر شیخین ست اولا باز در حیز جهالت ست ثانیا پس درینجا باین حساب شش قسم دست بهم داد یکی ما اتفقا علیه دوم ما اخرجه البخاری سوم ما اخرجه مسلم چهارم ما علی شرطهما معا پنجم ما علی شرط البخاری وحده ششم ما علی شرط مسلم وحده مگر آنکه سید محمد بن وزیر بر این قسمت اقسام زائده بر تعداد حافظ ابن حجر ایراد کرده وآنرا از صحیح شمرده اول متواتر واین اعلی اقسام ست وجوابش آنست که این غیر وارد ست زیراکه در وی عدالت راوی شرط نیست وسخن در صحیح ست که تعریفش گذشته وثانی مشهور که دران بعض شروط متواتر مفقود گشته سوم ما اتفق علیه الستة وحافظ ابن حجر گفته وارد نمی شود ازین اقسام مگر مشهور ومن در رتبهٔ او متوقف هستم که قبل ما اتفقا علیه ست یا بعد آن واما ما اخرجه الستة پس غیر وارد ست زیراکه این قسم ست نه قسیم چه مندرج زیر ما اخرجاه ست وبقاعی تعقب کلام شیخ خود حافظ ابن حجر کرده بانچه دران طول ست لهذا ذکرش درینجا نکردیم ودر خلاصه باعث حثیث مختصر نوشته که اول کسیکه در صحیح مجرد تصنیف کرد وبدان اعتنا نمود یعنی عاری از حسن وضعیف جمع کرد امام بخاری ست بعده مسلم صاحب وتلمیذ او وکتاب این هر دو اصح کتب اند بعد کتاب عزیز وبخاری اصح ست نزد جمهور ودر جامع الاصول از بخاری آورده که گفت کتاب صحیح خود را از شش لاک حدیث تخریج کرده ام وهیچ حدیثی درین کتاب ننهادم مگر آنکه دو رکعت نماز گذاردم بعده اقسام صحیح بروجهی که گذشت ذکر کرده وگفت این هفت اقسام ست انتهی وحافظ ابن کثیر زیاده کرده ثم ان البخاری ومسلما لم یلتزما باخراج جمیع ما یحکم بصحته من الاحادیث

فانهما قد صححا احادیث لیست فی کتابیهما کما نقل الترمذی وغیره عن البخاری تصحیح احادیث لیست عنده بل فی السنن
وغیره وابن الصلاح گفته واما محذوف السند یا آنچه بعض او درین هر دو ست در تراجم بخاری کثیر و در مسلم قلیل ست جدا
کقوله فی التیمم روی اللیث بن سعد و هر چه بصیغه جزم ست بلفظ معروف مثل قال فلان وفعل و امر و روی و ذکر محکوم
بصحت ست حافظ ابن کثیر گفته ای فصحیح الی من علقه ثم النظر فیما بعد ذلک انتهی و هر چه بصیغه جزم نیست بلکه بلفظ مجهول
مثل یروی عن فلان و فعل و امر و حکی و قیل پس محکوم بصحت نیست ولکن ایرادش در صحیح مشعر بصحت اصل اوست
حافظ ابن کثیر گفته ای فایستفاد منها صحة ولا تنافیها ایضا لانه قد وقع من ذلک فی التعلیقات کذلک وهو صحیح وربما رواه مسلم وما کان من التعلیقات صحیحا
فلیس من نمط الصحیح المسند فیه لانه قد رسم کتابه بالجامع المسند الصحیح المختصر من امور رسول الله صلعم وسننه وایامه واما اذا قال البخاری قال لنا
او قال لی فلان کذا او زادنی ونحو ذلک فهو متصل عند الاکثر وحکی ابن الصلاح بان الحافظ ابا جعفر بن حمدان قال اذا قال
البخاری وقال لی فلان فهو مما سمعه عرضا ومناولة وانکر ابن الصلاح علی ابن حزم رده حدیث الملاهی حیث قال فیه
البخاری وقال هشام بن عمار وقال یعنی ابن الصلاح اخطأ ابن حزم من وجوه فانه ثابت من حدیث هشام بن عمار قلت
قد رواه احمد فی مسنده وابو داؤد فی سننه وخرجه البرقانی فی صحیحه وغیر واحد متصلا مسندا الی هشام بن عمار وشیخه ایضا
کما بیناه فی کتاب الاحکام ولله الحمد انتهی حاکم در مدخل گفته حدیث صحیح دو قسم ست پنج متفق علیه و پنج مختلف فیه اول از متفق علیه
اختیار بخاری و مسلم ست و این درجه اولی ست و آن حدیثی ست که صحابی مشهور آنرا از رسول خدا صلعم روایت کرده و
آنرا دو راوی ثقه یا اکثر از دو مستند بعده تابعی مشهور روایتش از ان صحابی کرده و او را نیز دو راوی ثقه اند یا زیاده
وهمچنین در هر درجه و خطیب گفته اقل ما یرفع الجهالة ان یروی عنه اثنان من المشهورین بالعلم کذا فی المنهل و ابن اثیر
و نووی گفته اند که این شرط بخاری و مسلم نیست زیرا که ایشان اخراج کرده اند حدیث مسیب را در وفات ابو طالب
عمرو بن تغلب انی لاعطی الرجل والذی ادع احب الی که جز حسن دیگری از وی آنرا روایت نکرده و حدیث قیس بن ابی حازم از مرداس الاسلمی یذهب الصالحون
الی آخره که جز قیس ازوی دیگر راوی نیست ولهذا این دو حدیث در صحیحین بسیار ست منها حدیث انما الاعمال بالنیات ابو حاتم بن حبان گفته این حدیثی ست که
متفرد اند بدان اهل مدینه و نیست نزد اهل عراق و نه نزد اهل مکه و یمن و نه نزد اهل شام و مصر و بعض اهل علم گفته اند که این حدیث را الیه در کتب
خود بچند طرق روایت کرده اند و در خلاصه بعض آن طرق را ذکر نموده گویم اطلاق صحاح بر مجموع کتب ستة از باب
تغلیب ست ورنه در سنن اربع التزام صحاح نیست بلکه دران حدیث هر سه قسم ست و اهل علم بدان تصریح کرده اند
و جماعت در عرف اهل حدیث عبارت از اصحاب این شش کتاب ست پس مراد بقول ایشان رواه الجماعة اصحاب
کتب ستة اند ولیکن این لفظ مبهم ست ایهام ترجیح سنن اربعه بر کتاب موطا امام مالک و کتاب الام للشافعی
و مسند امام احمد میکند و دران تامل ست محقق ابن الهمام حنفی در شرح هدایه نوشته و قول من قال اصح الاحادیث
ما فی الصحیحین ثم ما انفرد به البخاری ثم ما انفرد به مسلم ثم ما اشتمل علی شرطهما تحکم لا یجوز التقلید فیه اذ الاصحیة لیست الا لاشتمال

رواتهما على الشروط التي اعتبراها فاذا فرض وجود تلك الشروط في رواة حديث في غير الكتابين فلا يكون الحكم بصحة
ما في الكتابين عين التحكم ثم حكمنا او احدهما بان الراوي المعين مجتمع تلك الشروط مما لا يقطع فيه بمطابقة الواقع فيجوز كون الواقع
خلافه وقد اخرج مسلم عن كثير في كتابه ممن لم يسلم من غوائل الجرح وكذا في البخاري جماعة تكلم فيهم فدار الامر في الرواة على
اجتهاد العلماء فيهم وكذا في الشروط حتى ان من اعتبر شرطا والغاه آخر يكون ما رواه الآخر مما ليس فيه الشرط مكافئا
لمعارضة الذي اشتمل على ذلك الشرط وكذا فيمن ضعف راويا ووثقه الآخر نعم تسكن نفس غير المجتهد ومن لم يخبر امر النفسه
الى ما اجمع عليه الاكثر اما المجتهد فلا يرجع الا الى راى نفسه فاذا صح في غير الكتابين عارض ما في الكتابين انتهى گوییم درین عبارت
مسامحت ست زیراکه در ما سبق محقق شده که شرط شیخین معلوم نیست و نه شیخین بدان در کتابهای خود تصریح کرده اند
و نه در غیر آن بلکه حفاظ تتبع کرده از صنیع ایشان استخراج شروط کرده اند و ضرور نیست که آنچه ایشان آن را شرط فهمیده اند
همان شرط بخاری و مسلم باشد و لهذا انظار ایشان درین شرط مختلف واقع شده و بعض بر بعض رد کرده اند چنانکه حازمی
و ابن طاهر بر حاکم در آنچه آن را شرط شیخین زعم کرده رد نموده اند و این معنی معروف ست حافظ در اوائل مقدمه فتح الباری
مسمی بهدی الساری بذکرش پرداخته پس فرض وجود آن شرط در غیر این کتابین برای معارضه صحیحین چنانکه ابن همام
گفته کما ینبغی نیست آری رجال کتاب بخاری و مسلم را حافظ و غیره پسند کرده اند و ائمه تصریح نموده که کل من روی عنه
البخاری فهو عدل الشیخ ابو الحسن مقدسی در حق رجال بخاری میگفت هذا جاز القنطرة یعنی الحال التفات بسوی آنچه در
حق او گفته اند و جرح کرده اند نتوان کرد و لهذا ابو الفتح قشیری گفته و هکذا نعتقد و به نقول و هر چه بر شرط شیخین فرض
کنند و رجالش رجال صحیحین نباشند غایتش آنست که ظن مرضی بودن ایشان حاصل شود حال آنکه علم بارتضاء ایشان
بآن رواة معلوم نیست و لهذا ما کان علی شرطهما را ادنی رتبه از ما فیهما گردانیده اند و ازینجا واضح شد که حکم بصحت
ما فی الکتابین تحکم نیست چنانکه ابن همام زعم کرده بلکه علت تقدیم صحیحین نزد جمهور علما و کافه ائمه حدیث و حکم بصحت آنها
بنابر تلقی امت بقبول ست چنانکه حافظ ابن حجر در شرح نخبه گفته قدم صحیح البخاری علی غیره من الکتب المصنفة فی الحدیث
ثم صحیح مسلم لمشارکته البخاری فی تلقی العلماء لکتابه بالقبول ایضا سوی ما علل انتهی پس معلوم شد که علت تقدیم این
هر دو کتاب تلقی بالقبول ست و این تلقی بالقبول در مفروض ابن همام مفقود ست پس حکم بدان تحکم نباشد کما وهم
ابن الهمام و همچنین تقدیم ما علی شرطهما اگر یافته شود تحکم نباشد کما قرره السید العلامة محمد بن اسمعیل الامیر فی جواب بعض
اهل العلم من معاصریه و سخن در وجوه مزیت صحیحین بر دیگر کتب این فن متقدم شده در اسبال المطر گفته قد صرح الجمهور بتقدیم
البخاری فی الصحة و لم یوجد عن احد التصریح بنقیضه انتهی و حافظ ابن حجر درباره رجال صحیحین گفته قد حصل الاتفاق علی
القول بتعدیلهم بطریق اللزوم فهم مقدمون علی غیرهم فی روایاتهم و هذا اصل لا یخرج عنه الا بدلیل انتهی و در ثمرات النظر
علی مصطلح اهل الاثر گفته لا شک ان الصحیحین اشرف کتب الحدیث قدرا و اعظمها ذکرا و ان احادیثهما ارفع الاحادیث

درجة في القبول لخصائص اختصا بها منها جلالة مؤلفيهما وامامتهما في هذا الشان وبلوغهما غاية في الدراية والاتقان ثم ما رزق هذان الكتابان من الحظوة والقبول عند ائمة هذا الشان وفرسان تلك الميادين فبحثوا عن رجالهما وتكلموا على كل فرد فيهما وعلقوا عليهما غالب ائمة الاسلام وعلماء الاعلام ما بين خادم لهما بالكلام اما على رجالهما او على معانيهما او على لغتهما او على اعرابهما او مختصر منهما فهما اجل كتب الحديث واحاديثهما السالمة عن التكلم اقرب الاحاديث تحصيلا للظن ونفس العالم اسكن الى ما فيهما منها الى ما في غيرهما هذا شيء يجده الناظر في نفسه ان انصف وكان من اهل العلم انتهى وتحسين جمهور علماء اصول حديث وفقه در وجوه ترجيح بتقديم احاديث صحيحين بر غير او رفته اند شوكاني در ارشاد الفحول در ذكر مرجحات نوشته تقديم الاحاديث التي في الصحيحين على الاحاديث الخارجة عنهما انتهى و در دراسات اللبيب در بارهٔ احاديث صحيحين نوشته که هي اساس كل من سلك الطريق الى الله تعالى بالاسوة الحسنة بخير الخلق قاطبة وقرة عين العامل بالحديث والتمسك الاعظم فيما بينه وبين ربه والنعمة الكبرى عليه من آلاء الله سبحانه والمعجزة الباقية من رسول الله صلعم من حيث حفاظ اسانيدها على مر الدهور الى زماننا هذا فهي تلو القرآن في اعجازه والباقي الى انقراض الدنيا وليس لعامل الحديث شان جسيم من الدوران حولها في كل ما يقع له من امور الدنيا والآخرة انتهى و ابن صلاح گفته يلزم من اتفاقهما اتفاق الامة لتلقيهم لهما بالقبول و نووي گفته يعني الامة انما افاد وجوب العمل بما فيهما من غير توقف على النظر فيه بخلاف غيرهما فلا يعمل به حتى ينظر ويوجد فيه شروط الصحيح انتهى بعينه در دراسات ايضاح محاكمه درميان نووي و ابن صلاح كرده گفته فتبين تنزيههما بالانتقاد من ان يؤثر ذلك في ترفيع درجة بازدياد او بالنزول عنها وبذا حيا الاختلاف فيه ولا ريبة لاحد من العلماء فما اعظم افتضاح من يظن من اهل زماننا ان الانتقاد في حديثهما يوجب التوقف في العمل فانه مفتضح من عدم رجوعه الى اصول هذا الفن الشريف ووقوفه على الرسوم المنسية واستعصمنا واياهم عن كل ما لا يرضى به انتهى و اين همه عبارات ائمه باعلى صوت منادي ست بر آنكه هيچ كتاب علم حديث برتبهٔ صحيحين نميرسد بلكه حريت اينها بر غير اينها مذهب جمهور اهل علم و ائمه حديث و اصول ست كما يلوح مما سبق پس معارضه احاديث شان باحاديث ديگر بگمان آنكه آن احاديث بر شرط صحيحين ست يا رواتش مثل رجال صحيحين اند مغالطه بيش نيست بلكه خرق اتفاق و نقض اجماع جمهور علماء اسلام ست بلا دليل دال وليكن ابن همام را حامل بر قول مخالف جمهور تعصب مذهب خود و تصلب دران شده زيرا كه وي بزعم خود براي اثبات احكام و مسائل مذهب حنفي دامن جد وجهد بر ميان زده انتصارش باحاديث براي رفع طعن باين مشرب خواسته و چون ديد كه ثبوت فتاواي حنفيه باحاديث صحيحه در جميع ابواب و مواضع فقه نمي شود و طعن مخالفت حديث ازين مذهب بر نمي خيزد ناچار براي پرورش حرف خود ضابطهٔ مقبولهٔ جمهور و قاعدهٔ مسلمهٔ اهل اصول را شكسته تجويز معارضهٔ احاديث كتب ضعاف باحاديث صحيحين نموده تا مذهب اهل جلدهٔ خود باثبات رساند ولكن انى لهم التناوش من مكان بعيد جمعي از اهل علم قديما و حديثا تعاقب مشبع او درين قول مختلق كرده و شيخ علامه محمد معين رحمه الله تعالى در دراسات در ابطال قول مدعي مساوات حديث غير صحيحين بحديث اين هر دو كتاب مستطاب معلى الالقاب در صحت دراست حادي عشر را بالاستقلال عقد نموده و قول ابن همام از فتح القدير و تحرير بلفظه نقل كرده بر داو

پرداخته و زیاده بر بست ورق گنجانیده کرده و ضبط اطراف مدعا بر وجه استیعاب نموده من شاء فلیرجع الیه ملخص اوائل
کلامش درین مقام آنست که مراد ابن همام باین کلام انقداح در چیزی نیست که کلمهٔ محدثین سلفاً و خلفاً و فقهاء متقدمین
و متاخرین بران متمائل گشته بجز ابن همام و اتباع او از تلامذه و بعض حنفیهٔ متاخرین و آن چیز ترتیب مشهور میان صحاح
احادیث ست و غرضش ازین قدح چنانکه شیخ عبدالحق دهلوی در مقدمهٔ شرح سفر السعادة گفته و بدان راضی گشته
منادمت فقهاء حنفیه و معارضهٔ ایشان با محدثین ست شیخ عبدالحق گفته مجال مقال فقهاء در امر مقرر محدثان واسع ست
بعده بکلام ابن همام اشارت کرده و گفته که این سخنش نافع مفید ست و غرض ما از شرح این کتاب و آن غرض تایید
مذهب حنفی ست و این اقرار صحیح ست از ایشان بآنکه تایید مذهب حنفیه جز بصیرورت صحیحین مثل غیرهما از صحاح
با بطال خصوصیت این هردو بصحت و ثقت دست بهم نمیدهد و محاولت انقداح مذکور در ترتیب متقدم از برای بودن
مذهب حنفیه در اغلب برخلاف ما فی الصحیحین ست این ست قصد و ارادهٔ ایشان و لکن حق سبحانه هرچه میخواهد میشود و آنچه
نمی خواهد نمی شود و چون انزال عالی از علو شأن عمدة المحدثین ست کاش ایشان اقدام بقدح در مرتبهٔ صحیحین و قدر رفیع
این هردو کتاب که اصح کتب صحیح مجرد زیر ادیم سماء بعد قرآن کریم اند باجماع کسیکه درین علم شریف التعویل بر وست قاطبةً
در هر عصر و اجماع بر فقیه مخالف و موافق نمیکردند و مثل این اجماع بر فضل ابوحنیفه رح بر فقهاء ثلثه از معاند و مخالف
با وجود دعوی افضلیت امام خود از اکثر اهل مذهب یافته نمیشود و از ثبوت صحیت این هردو سفر مبارک خلاف حدیث
صحیح قادح برابوحنیفه در آنچه مخالفت احادیث کتابین کرده لازم نمی آید تا آنکه ملجی ایشان بوقیعت درین هردو کتاب
با بطال اختصاص آنها شود و بعد سلامت صاحب مذهب از طعن کدام مبالات از وهن روایات مخالفه با حادیث
صحیحین در ترک ایشان ما صح عن النبی صلعم ست ابوجعفر طحاوی با وجود مبالغهٔ مفرط در نصرت مذهب نزد اتمام حجت بر
ابوحنیفه رح در آثار المعانی کلام جدیدا آورده در بعض مواضع میگوید فما قال ابوحنیفة باطل انتهی بعده در ابطال کلام
مبطل منزلت رفیعهٔ صحیحین در بارهٔ تجرید صحیح بسط قول کرده و گفته و لله الحجة البالغة از طرف ابوحنیفه رح عذر
کثرت قیاسات نموده و نوشته لو عاش حتی دونت احادیث الشریعة التی صحت بعده و ظفر و صحت عنده لاخذ بها
و ترک القیاس المخالف لها انتهی و شک نیست که مذهب امام ابوحنیفه و دیگر ائمهٔ هدی همین ست که قائل شوند بتقدیم
حدیث بر قیاس و اجتهاد نزد صحت و لهذا جمیع ایشان رضی الله عنهم منع کرده اند از تقلید خود و تقلید غیر خود نزد
وجود سنن صحیحه و این روایات از ائمهٔ اربعه در کتب فقهاء مقلده بحد تواتر رسیده و انکارش مکابره بیش نیست و مجال
بحث درین مقام بسیار ست لیکن این موضع ذکر آن نیست چه محل ذکرش کتب اصول فقه ست امام علامه یحیی بن ابی بکر
عامری یمنی رح در کتاب ریاض مستطابه فی جملة من روی فی الصحیحین من الصحابة در ذکر فضل صحیحین و شیخین نوشته اتفق الائمة النقاد و جهابذ الضبط
والاسناد اهل الروایة والدرایة فی جمیع الاعصار و کافة الامصار علی صحة البخاری و مسلم و تواتر عند الکل امامة مصنفیهما

وامامتهما وتقديمهما في هذا الشأن وتأهلهما لما اتصاله ووفائهما بما التزماه وادعياه من التصحيح المجرد وانهما من اول من صنف
فيه كتابيهما وانهما اصح الكتب بعد القرآن وممن نقل الاجماع على ذلك ابن الصلاح والنووي وغيرهما والامة في اجماعها
معصومة من الخطأ ولذلك قال امام الحرمين عبد الملك بن عبد الله بن يوسف الجويني فيما نقله النووي عنه لو حلف انسان
بطلاق امرأته ان ما في كتاب البخاري ومسلم مما حكما بصحته من قول النبي صلعم صحيح لما الزمته الطلاق ولا حنثته لاجماع
المسلمين على صحتهما وحكى ابن الصلاح عن ابي نصر السجزي نحو ذلك في صحيح البخاري خاصة قلت وهذا مستقر على قواعد العلماء
اجماعاً ان من حلف على صحة امر وهو يظن صحته ولم ينكشف بطلانه لم يحنث لان الاصل بقاء الزوجية ولا يبطل بمجرد الاحتمال
المرجوح قال ابن الصلاح ولقائل ان يقول لا يحنث ولو لم يجمع المسلمون على صحتهما للشك في الحنث وقال كثيرون يستحب
الرجعة لمن يحلف بالطلاق على المظنونات احتياطاً لاحتمال الحنث واما الصحيحان فاحتمال الحنث فيهما في غاية من الضعف
فلا يستحب له الرجعة لضعف احتمال موجبها قال ابن الصلاح وقد كنت اميل الى ان ما اتفقا عليه فهو مظنون وحسبته مذهباً
قوياً وقد بان لي الآن انه ليس كذلك وان الصواب انه يفيد العلم واختار المحققون ان ما اتفقا عليه يفيد الظن والعمل
بالظن واجب نقله النووي عنهم وارتضاه على الجملة فان فيهما احاديث متواترة والمتواتر يفيد العلم القطعي واحاديث تفيد
الظن الراجح وهو مظنة الوجوب واحاديث يسيرة استدرك عليهما لانحطاطها عن درجة ما التزماه وذلك مثل ان يرفع
الحديث بعض الرواة ويقفه الاكثرون او يسنده ويرسلوه او يختص بزيادة ولا يوافقوه او يخرجا عمن اختلف في توثيقه
ومنه ما حمل على الوهم منهما او ممن نقله عنهما تارة في المتن وتارة في الاسناد وقد اعتذر الحفاظ المتقنون عنهما في جميع
ذلك وردوا على المستدرك وبينوا وجوه الصواب وازاحوا الارتياب وعرفوا بعد الجواب عن كل حديث منها على حدته
انه لم يكن في شيء من ذلك ما هو مردود بطريق قطعي ولا اجماعي يعارض به الاجماع القطعي او السكوتي الحاصل في صحتهما
وتلقيهما بالقبول وكثير من ذلك داخل في المتابعات والشواهد لم تكن اصولاً وقد تقرر انهما لا يخرجان الا ما لا علة له او له
علة غير مؤثرة عندهما واذا تعارض قولهما وقول الغير رجحا لما علم من تقدمهما وتغليظهما في شروطهما واما الاوهام على
تقديرها فذلك ما لا يمكن الاحتراز عنه ولا يصح دعوى العصمة منه فان صح عنهما شيء من ذلك فهو بالنسبة الى ما علم
منهما من الحفظ والتيقظ والضبط والاتقان الذي لا ينكره الا جاهل بالعلوم النقلية او ساع في هدم القواعد الكلية
وليس سواء من سعى في تسليم الاجماع ومن يعارضه ببنى الطباع والله الموفق ثم ان الصحيح عند نقاد علم الاثر
ان صحيح البخاري اصح الكتابين واكثرهما فوائد وان مصنفه اجل الرجلين وقد اخذ عنه مسلم ورجع اليه هو وغيره من جلة
مصنفي امهات كتب الحديث وصاروا اتباعاً له وقد اختص مسلم بانه اذا اخرج حديثاً جمع طرقه كلها باسانيده المتعددة
المسددة والفاظه المختلفة في مكان واحد فيسهل على الناقل منه نقله فقد غلط كثيرون في النقل من البخاري حيث
ادعوا انفراد مسلم باحاديث لم يروها في صحيح البخاري وقد بحثوا عنها في مظانها السابقة الى افهامهم وقد ذكرها

فی موضع او مواضع وسید علامه مجتهد العصر محمد بن ابراہیم وزیر در کتاب الروض الباسم فی الذب عن سنة ابی القاسم
نوشته قد اشتهر عن ائمتهم القول بصحة مسند صحیحی البخاری ومسلم وادعی غیر واحد من ثقاتهم النقاد الاجماع علی ذلک
وخبر الثقة فی روایة الاجماع واجب القبول کما ہو القول المنصور المصحح فی موضعه من کتب الاصول وعلی التسلیم انه لیس
بمقبول او ان ذلک الاجماع غیر صحیح فلا اقل من ان یکون ما ادعی الاجماع علی صحته قول جماہیر نقاد علم الحدیث وائمة
فرسان علم الاثر وہذا من اعظم وجوہ الترجیح بل ائمة علماء الاصول والغواصون علی الدقائق والحقائق من اہل علوم
المعقول یقضون بوجوب الترجیح باخف امارة واخفی دلالة تثیر اقل الظن وتثمر یسیر القوة فکیف بما نحن فیه ووضحه
اما ما الحفاظ الثقات والنقاد الاثبات محمد بن اسمٰعیل البخاری ومسلم بن الحجاج النیسابوری وانتقیاه من الوف احادیث
صحاح مع تواتر امامتهما وامانتهما ونقدہما ومعرفتهما فلو لم یتابعهما غیرہما لکان الترجیح بهما کافیا والتعویل قولهما واجبا
کیف وقد خضعت لهما رقاب النقاد واتفق علی تصحیح دعواہما ائمة علم الاسناد انتهی کلامه رح وحافظ [illegible] الدین بن کثیر
رحمه الله در کتاب الباعث الحثیث علی معرفة علوم الحدیث نوشته ثم حکی یعنی ابن الصلاح ان الامة تلقت ہذین الکتابین
بالقبول سوی احرف یسیرة انتقدہا بعض الحفاظ کالدارقطنی وغیرہ ثم استنبط من ذلک القطع بصحة ما فیهما من الاحادیث
لان الامة معصومة من الخطا فما ظنت صحته ووجب العمل به لا بد وان یکون صحیحا فی نفس الامر وہذا جید وقد خالف فی
ہذه المسئلة النووی فقال لا یستفاد القطع بالصحة من ذلک قلت وانا مع ابن الصلاح فیما عول علیه وارشد الیه انتهی
اقول نعم انما الفلاح والصلاح فیما قاله ابن الصلاح وشوکانی رح در نیل الاوطار شرح منتقی الاخبار نوشته اعلم ان
ما کان من الاحادیث فی الصحیحین او فی احدہما جاز الاحتجاج به من دون بحث لانهما التزما الصحة وتلقت ما فیهما الامة
بالقبول قال ابن الصلاح ان العلم الیقینی النظری واقع بما اسنداه لان ظن المعصوم لا یخطی وقد سبقه الی مثل ذلک
محمد بن طاہر المقدسی وابو نصر عبد الرحیم بن عبد الخالق بن یوسف واختاره ابن کثیر وحکاه شیخ الاسلام احمد بن تیمیة رح
عن اہل الحدیث وعن السلف وعن جماعة کثیرة من الشافعیة والحنابلة والاشاعرة والحنفیة وغیرہم قال واما بقیة السنن
والمسانید التی لم یلتزم مصنفوہا الصحة فما وقع التصریح بصحته او حسنه منهم او من غیرہم جاز العمل به وما وقع التصریح
کذلک بضعفه لم یجز العمل به وما اطلقوہ ولم یتکلموا علیه ولا تکلم علیه غیرہم لم یجز العمل به الا بعد البحث عن حاله ان کان الباحث
اہلا لذلک انتهی قلت قال ابن الصلاح واذا وجدنا فیما یروی من اجزاء الحدیث وغیرہا حدیثا صحیح الاسناد ولم نجده
فی احد الصحیحین ولا منصوصا علی صحته فی شیء من مصنفات ائمة الحدیث فقد تعذر فی ہذه الاعصار الاستقلال بادراک
الصحیح بمجرد اعتبار الاسانید لانه ما من اسناد من ذلک الا وتجد فی رجاله من اعتمد فی روایته علی ما فی کتابه عریا عما
یشترط فی الصحیح من الحفظ والضبط والاتقان فآل الامر اذن فی معرفة الصحیح والحسن الی الاعتماد علی ما نص علیه ائمة
الحدیث فی تصانیفهم المعتمدة التی یؤمن فیها لشهرتها من التغییر والتحریف وصار معظم المقصود بما یتداول من الاسانید

خارجا عن ذلک لبقاء سلسلة الاسناد التی خصت بها هذه الامة زادها الله شرفا آمین انتهی و این همه عبارات ائمه دال اند
بر آنکه حدیث هر کتاب اگرچه ظاهر اسنادش صحیح نماید در خور قبول نیست و اعتماد در تصحیح اخبار بر ائمه آثار ست نه بر غیر ایشان
از فقهاء امصار و اهل رأی اعصار در روض باسم گفته ان المعلوم من الفرق الاسلامیة علی اختلاف طبقاتها الاحتجاج
فی کل فن بکلام اهله ولو لم یرجعوا الی ذلک لبطلت العلوم لان غیر اهل الفن اما ان لا یتکلموا فیه بشئ البتة او یتکلموا فیه بما لا یکفی
ولا یشفی الا تری انه لو رجع فی تفسیر غریب القرآن والسنة الی القراء وفی القراءات الی اهل اللغة وفی المعانی والبیان والنحو
الی اهل الحدیث وفی علم الاسناد وعلل الحدیث الی المتکلمین والفقهاء وامثال ذلک لبطلت العلوم وانطمست منها المعالم
والرسوم وعکسنا وخالفنا ما علیه اهل الاسلام انتهی و ظاهر ست که ابن همام معدود در طبقات فقهاء حنفیین ست نه در عداد
طبقات محدثین محققین پس سخن او در بارهٔ عدم ترجیح صحیحین بر دیگر کتب حدیث و قول بتحکم دران موجب ابطال علم و انطماس
معالم اسلام ست و این قاعده نه تنها برای رد ابن همام کافی ست بلکه قانونی وافی برای حل اشکالات بسیار ست فلیتسلم
بعده در روض باسم گفته والمختلف فیه من حدیثهما هو الیسیر ولیس فی الیسیر ما هو مردود بطریق قطعیة ولا اجماعیة بل
غایة ما فیه انه لم ینعقد علیه الاجماع ولیس الاختلاف یدل علی الضعف ولا یستلزمه فقد اختلف فی الخلفاء الراشدین الذین
هم افضل الصحابة وکفرتهم طوائف من الروافض والنواصب والخوارج وسلم من التکفیر والاختلاف من هو دون الخلفاء
رضی الله عنهم من صغار الصحابة فلیس مجرد ذکر الاختلاف بضائر للثقات من رجال الصحیحین ولا مشعر بضعف حدیثهم وانما
الحجة فی الاجماع لا فی الخلاف والاجماع لم ینعقد علی ضعف شئ فیهما وانما انعقد علی صحتهما الا ما لا نسبة له الی ما فیهما من الصحیح
فانه وقع فیه الاختلاف الذی هو لیس بحجة علی الضعف ولا علی الصحة اذ لو دل علی شئ لم یکن یدل علی الضعف اولی من ان یدل
علی الصحة اذ کل منهم قد قال به قائل بل یکون القائل بالصحة اولی لانه مثبت ومضعف الحدیث اذا لم یبین سبب التضعیف
ناف والمثبت اولی من النافی وقد الف زین الدین کتابا فی الجواب عن ذلک وذکر النووی فی شرح مسلم انه قد اجاب
عن ذلک او اکثره فی شرحه علی ان الامر قریب فی ذلک الخلاف انتهی و بالجمله نقول حفاظ ائمه دین و سلف امت و محققین
درین باب بیش ازان ست که این مختصر گنجایش آن تواند کرد بلکه جمع و تالیفش خواهان مولفی بسیط ست و کل ذلک دال
علی ترجیح الصحیحین ومؤلفیهما علی بقیة الکتب والائمة و ازینجا دانسته باشی که اگرچه ابن همام در بعض مواضع تالیفات خود
بنابر فقدان دلیل هرچند ضعیف باشد خلاف بعض حنفیه کرده لیکن برای تائید مذهب و انتصار مشرب خود بکسر ضابطه
ترتیب کتب حدیث و خرق اتفاق جمهور اهل علم که حنفیه نیز دران غالبا شریک بوده اند بزعم خود عرق ریزی بسیار
کرده و بعضی اتباع او قدم بر قدم او درین وادی مماشاة نموده اما باین تعصب و تصلب کاری از پیش نبرده و اکابر
اهل علم سر بقبولش فرو نیاورده بلکه در هر زمان جمعی بمدافعه اش پرداخته و رایت ایثار حق بر باطل افراخته شاه ولی الله
محدث دهلوی رح بموافقت جمهور ائمه حدیث طبقات کتب حدیث نوشته اند و مدارج هر یکی از آنها در موضع احتجاج

ذکر کرده و والدش شاه عبد العزیز هم نقلش در عجاله نافعه آورده و محرر سطور ذکرش در سلسلة العسجد نموده بدان رجوع
باید کرد تا دریافت شود که درباره عمل و احتجاج کدام یک ترتیب معتبرست و کدام یک غیر معتبر ابن الصلاح گفته کتب المسانید
غیر ملتحقة بالکتب الخمسة التی هی الصحیحان وسنن ابی داؤد وسنن النسائی وجامع الترمذی وماجری مجراها فی الاحتجاج بها و
والرکون الی مایورد فیها مطلقا کمسند ابی داؤد الطیالسی ومسند عبید الله بن موسی ومسند احمد بن حنبل ومسند اسحق
بن راهویه ومسند عبد بن حمید ومسند الدارمی ومسند ابی یعلی الموصلی ومسند الحسن بن سفیان ومسند البزار ابی بکر واشباهها
فهذه عادتهم فیها ان یخرجوا فی مسند کل صحابی ما رووه من حدیثه غیر متقیدین بان یکون حدیثا محتجا به فلهذا تاخرت مرتبتها
وان جلت لجلالة مولفیها عن مرتبة الکتب الخمسة وما التحق بها من الکتب المصنفة علی الابواب انتهی و این دلیل واضح ست
برآنکه هیچ کتاب بکتاب صحیح بخاری وکتاب مسلم وسنن اربعه در احتجاج وصحت عمل نمیرسد و احادیث این شش کتاب ارجح
واصح از احادیث دیگر مسانید و معاجم و جوامع ست و احادیث آنها که مخالف یا معارض احادیث این امهات است
مقبول و محتج به نباشد و به قال جمهور اهل العلم سلفا و خلفا الا من لا یعتد به کابن الهمام ومن نحا نحوه و بخاری اصح کتب ستة
و به قال الجمهور من اهل الحدیث والفقه ؎ اصح کتاب بعد تنزیل ربنا * صحیح البخاری الذی جمع الاشیاء
علیک به درسا وحفظا تنل به * نجاتک فی الاخری وانسک فی الدنیا * فقف قول امام محمد بن ادریس
شافعی لا اعلم کتابا فی العلم اکثر صوابا من کتاب موطا قبل وجود بخاری و مسلم ست چه در آنوقت کتب مصنفه در سنن از ابن
جریج وابن اسحق غیر سیرت و ابی قره موسی بن طارق زبیدی و مصنف عبد الرزاق بن همام وغیر ذلک موجود بود و میان
آنها کتاب موطا اجل واعظم وانفع بود واگرچه بعض آن سنن نسبت بموطا اکبر حجم واکثر الاحادیث باشد گفته اند خلیفه منصور از
مالک خواست که مردم را بر کتاب وی فراهم گرداند مالک این درخواست او را از راه تمام علم و انصاف بانصاف پذیرا نکرد
وگفت ان الناس قد جمعوا واطلعوا علی اشیاء لم نطلع علیها لیکن مردم بکتاب او و موطا اعتنای تمام کردند و کتب جمة
بران تعلیق نمودند و انا جود آنها کتاب تمهید و استذکار شیخ ابی عمرو بن عبد البر نمری قرطبی رحمه الله تعالی ست با آنکه
در موطا احادیث متصله صحیحه و مرسله و منقطعه و بلاغات ست که لا یکاد توجد مسندة الا علی ندور و حاکم ابو عبد الله و خطیب
بغدادی کتاب ترمذی را جامع صحیح می نامیدند و این تساهل ست از ایشان زیرا که دران احادیث منکره بسیارست
و قول حافظ ابن السکن و خطیب بغدادی درباره کتاب سنن نسائی که انه صحیح وان له شرطا فی الرجال اشد من شرط مسلم
منظور فیه و غیر مسلم ست زیرا که دران رجال مجهولین اما عینا یا حالا و رجال مجروحین و احادیث ضعیفه و معلله و منکره ست
کما نبهنا علیه فی کتاب الاحکام الکبیر و اما قول حافظ ابو موسی محمد بن ابی بکر مدینی در حق مسند امام احمد انه صحیح پس قول
ضعیف ست چه دران احادیث ضعیفه بلکه موضوعه موجود ست مثل احادیث فضائل مرو و عسقلان و برث احمر نزد
حمص و غیر ذلک چنانکه طائفه از حفاظ بران تنبیه کرده اند و امام احمد را درین مسند با آنکه هیچ کتاب از مسندات در کثرت

اخبار و حسن سیاقاتش موازی نمی تواند شد احادیث بسیار فوت شده بلکه گفته اند که روایت قریب دو صد کس از صحابه که روایت شان در صحیحین ست در مسند واقع نشده و همچنین قول حافظ ابوطاهر سلفی درباره اصول خمسه یعنی بخاری و مسلم و سنن ابوداؤد و ترمذی و نسائی انه اتفق علی صحتها علماء الشرق والغرب تساهل ست و ابن الصلاح وغیره انکارش کرده اند ابن الصلاح گفته و هی معدلک اعلی رتبة من المسانید کمسند عبد بن حمید والدارمی و احمد بن حنبل و ابی یعلی والبزار و ابی داؤد الطیالسی والحسن بن سفیان و اسحق بن راهویه و عبید الله بن موسی و غیرهم لانهم یذکرون عن کل صحابی ما یقع لهم من حدیثه و نیز شیخ ابوعمرو بر تعلیقات واقعه در صحیح بخاری و در مسلم کلام کرده لکن آن تعالیق خیلی قلیل ست قیل انها اربعة عشر موضعا انتهی کلام الحافظ ابن کثیر رحمه الله تعالی و این ادل دلیل ست بر آنکه هیچ کتاب علم حدیث باین هر پنج کتاب نمیرسد و این هر چهار کتاب بصحیحین نمیرسد و مسلم بخاری نمیرسد پس ثابت شد که اصح کتب صحیح بخاری ست بعد مسلم و اصحیت این هر دو کتاب که امت تلقی آن بقبول کرده خواهان آنست که هیچ کتاب برتبه ایشان درباره احتجاج و استدلال و استنباط احکام و مسائل نرسد و بموازات و مساوات ایشان نسزد و لهذا احادیث دیگر کتب صلاحیت معارضه با احادیث صحیحین ندارد و جز این دو کتاب مستطاب هیچ کتابی از کتب حدیث خالی از خلل نیست تا آنکه سنن اربعه نیز بجهت آنکه مشتمل بر اقسام حدیث از حسن و ضعیف و منکر و شاذ و معلول و مرسل و منقطع و غیر ذلک ست تا بما عدای این سنن از دیگر معاجم و مسانید و جوامع چه رسد گو در بعض آنها بعض احادیث صحیحه مخرجه این کتب و جز آن باشد چه حکم بر اکثر ست نه بر اقل حافظ ابن کثیر گفته حدیث نزد اهل حدیث منقسم ست بسوی صحیح و حسن و ضعیف و این تقسیم اگر نسبت بما فی نفس الامر ست پس جز صحیح و ضعیف نیست و اگر نسبت باصطلاح محدثین ست پس حدیث نزد ایشان منقسم بسوی اکثر ازین اقسام ست چنانکه ابن الصلاح وغیر او ذکر کرده اند انتهی گویم این اقسام کثیره درین کتاب بترتیب ابواب مذکور ست کما سیاتی و ارفع انواع حدیث علی ای حال حدیث صحیح ست قال فی الروض الباسم اجمع ائمة الحدیث علی تقدیم الحدیث الصحیح علی الحدیث الحسن مع اخراجهم لاحادیث کثیر من اهل البدع فی الصحیح بل فی ارفع مراتب الصحیح و هو المتفق علیه المتلقی بالقبول من حدیث الصحیحین فحدیث اولئک المبتدعة الذین اتفق الشیخان علی تصحیح حدیثهم مقدم عند التعارض علی حدیث کثیر من اهل العقیدة الصالحة الذین نزلوا عن مرتبة اولئک المبتدعة فی الحفظ والاتقان انتهی فقهاء اهل علم درینجا ذکر عدت احادیث بخاری میکنند زیرا که اصح کتب این فن ست و در اعلی مراتب شهرت و قبول تام واقع شده پس اعتنا بدان لازم آمد لیکن درین تعدید اختلاف ست حافظ ابن حجر در هدی الساری مقدمه فتح الباری آورده که احادیثش با مکرر سوای معلقات و متابعات هفت هزار و سه صد و نود و هفت حدیث و تعالیق او یکهزار و سه صد و چهل و یک پس همه انچه درین کتاب ست با مکرر نه هزار و هشتاد و دو حدیث باشد و این را خود حافظ ابن حجر شمار کرده و گفته که این تعدید خارج از موقوفات صحابه و مقطوعات تابعین و من بعدهم ست و اما بلا تکرار

پس دو هزار و پانصد و بیست و سه حدیث می شود ولیکن بقاعی گفته که چون من مراجعت آن نسخه کردم و بر حافظ ابن حجر خواندم جمیع متون موصوله را بلا تکریر تحریر یکهزار و شش صد و دو حدیث یافتم و متون معلقه مرفوعه را که در جای دیگر وصل آن نکرده یکصد و پنجاه و نه حدیث یافتم پس همه آن شش دو هزار و هفت صد و شصت و یک حدیث شد و در ریاض مستطابه نوشته فاما جامع ابی عبد الله البخاری فان الخلاف فی عدد احادیثه واسع ومنشاؤه من حیث التکرر والتعلیق والوقف وایضا فان النقلة عن البخاری اثبت بعضهم شیئا ونفاه الآخر ولا کلام فی ان من الاحظ العدد من التراجم اثبت المکرر ومن حاوله من تراجم الصحابة وما لکل صحابی منهم اخرج المکرر واذا اثبت ذلک فان الشیخ ابن الصلاح ذکر فی کتابه علوم الحدیث ان احادیث البخاری سبعة آلاف ومایتان وسبعة وخمسون بالمکررة قال وقیل انها باسقاط المکرر اربعة آلاف وتبعه النووی فی شرحه علی ذلک لکن قید بالمسندة فخرج بقوله المسندة الاحادیث المعلقة وتعالیق التراجم والمتابعات والشواهد ثم ساقها النووی مفصلة ذاکرا فی کل باب ما تضمن من الاحادیث وتبع فی ذلک ابا الفضل بن طاهر واخذها ابن طاهر من طریق عبد الله بن احمد بن حمویه السرخسی واستدرک علیهم حافظ الوقت ابو العباس احمد بن علی بن حجر المصری فذکرها مفصلة کما ذکرا وخالفهم فی عدد اکثر التراجم ثم قال بعد الفراغ من سیاقها مفصلة فجمیع احادیثه بالمکررة سوی المعلقات والمتابعات علی ما حررته واتقنته سبعة آلاف وثمانمایة وسبعة وتسعون حدیثا فزاد علی ما ذکروا مایة واثنین وعشرین حدیثا ثم ساق التعالیق والمتابعات مفصلة من اول الکتاب الی آخره ثم قال فجملة ما فی الکتاب من التعالیق الف وثلاثمایة واحد واربعون حدیثا واکثرها لم یخرج فی الکتاب اصول ثبوته ولیس فیه من المتون التی لم تخرج فی الکتاب ولو من طریق آخر الا مایة وستون حدیثا قد افردتها فی کتاب مفرد لطیف متصلة الاسانید الی من علق عنه ثم قال وجملة ما فیه من المتابعات علی اختلاف الروایات ثلاثمایة واربعة واربعون حدیثا فجمیع ما فی الکتاب علی هذا بالمکرر سبعة آلاف واثنان وثمانون حدیثا قال فهذه العدة خارجة عن الموقوفات علی الصحابة والمقطوعات عن التابعین فمن بعدهم قال وقد استوعبت وصل جمیع ذلک فی تعلیق التعلیق وهو الذی حررته من عدة ما فی صحیح البخاری تحریرا بالغا فتح الله به لا اعلم من تقدمنی الیه وانا مقر بعدم العصمة من السهو والخطا قلت وقد امتحنت مواضع من الکتاب بمعتبر العددین فوجدت الامر علی ما قرر وحرر والغلط فی بعضها بین وفی بعضها لا یظهر کل الظهور کقول المصنف فی اول ترجمة کتابه قال ابن شهاب واخبرنی ابو سلمة بن عبد الرحمن فانه ادخله فی عدد المسندات ولم یدخلاه وموضع اللبس انه معطوف علی حدیث عائشة قبله فی اول ما بدئ رسول الله صلعم وعجبت فی مواضع کثیرة تفاوت فیها العدد وظهر فیها الغلط ظهورا بینا لا احتمال فیه کما عجب هو رحمه الله تعالی فانه ذکر ان کثیرا من المحدثین وغیرهم یستروحون بنقل کلام من یتقدمهم مقلدین له ویکون الاول ما اتقن ولا حرره بل یتبعونه تحسینا للظن به والاتقان بخلاف ذلک ثم قال فیا عجبا لشخص یتصدی لعد احادیث کتاب وله به عنایة وروایة ثم یذکر ذلک جملة وتفصیلا فیغلط فی ذلک واما مسند ابی الحسین مسلم بن الحجاج القشیری فالعمدة فی عدد احادیثه

علی ما رواه الائمة الحفاظ عن ابی قریش الحافظ قال کنت عند ابی زرعة الرازی فجاء مسلم بن الحجاج فسلم علیه وجلس ساعة
وتذاکرا فلما ان قام قلت له هذا جمع اربعة آلاف حدیث من الصحیح قال ابو زرعة فلمن ترک الباقی قال ابن الصلاح اراد ان کتابه
اربعة آلاف اصول دون المکررات ورایت فی کتاب ایضاح مالایسع الی شیء جهله للشیخ الفاضل عمر بن عبد المجید المیانسی
ان کتاب مسلم اشتمل علی ثمانیة آلاف حدیث وکانه بالمکررة والله اعلم انتهی کلام الریاض المستطابة گو هم نووی شمار احادیث
مسلم کرده وگفته عدد احادیثش چهار هزار حدیث باسقاط مکررست وعددش با مکرر ذکر نکرده وآن زیاده بر شمار کتاب
بخاری ست بنا بر کثرت طرق او وماز ابو الفضل احمد بن سلمه آمده که دوازده هزار حدیث ست وجوزقی گفته احادیث
متفق علیه شیخین دو هزار و دو صد حدیث ست وذکر نحوه القاضی ابو بکر بن العربی وقال احادیث الاحکام التی اشتمل
علیها الصحیحان نحو الفی حدیث انتهی اینقدر ست که ابن العربی تخصیص این شمار باحادیث احکام کرده وجوزقی بمتفق علیه
واما سنن اربعه پس بر تعداد احادیث آنها در کتابی وقوف حاصل نشده الا آنکه ذهبی در طبقات ذکر کرده که مجموع
احادیث وارده در سنن ابی داؤد چهار هزار وهشت صد حدیث ست وشاید که اعتنا بتعدید احادیث صحیحین باحادیث
کتاب ترمذی ونسائی وابن ماجه وموطا ودارمی وجز آن بنا بر عزت وغایت صحت بخاری ومسلم ست وسیوطی تعداد
احادیث جامع صغیر در دیباچه وی ذکر کرده وگفته که صیانت این کتاب از وضاع وکذاب کرده ام لیکن درین حرف
نظرست زیرا که جامع مذکور مشتمل بر احادیث ضعیفه ومنکره نیز هست پس گویا این سخن مبنی بر علم سیوطی ست ودیگر اهل علم
بران استدراک کرده اند واحادیث غیر صحیحه را نشان داده ودر باعث حثیث نوشته که حافظ ابو عبد الله محمد بن یعقوب
بن اخرم گفته قل ما یفوت البخاری ومسلما من الاحادیث الصحیحة وقد ناقشه ابن الصلاح فی ذلک بان الحاکم قد استدرک علیهما
احادیث کثیرة وان کان فی بعضها مقال الا انه یصفو له شیء کثیر قلت فی هذا نظر یلزمهما باخراج احادیث لا تلزمهما لضعف
رواتها عندهما او لتعلیلهما ذلک والله اعلم انتهی بعده گفته کتب بسیار بر صحیحین مخرج شده اند ودر آنها زیادات مفیده
واسانید صحیحه یافته می شود مثل صحیح ابو عوانه وابی بکر اسمعیلی وبرقانی وابی نعیم اصبهانی وغیرهم وکتابهای دیگر ست
که اصحاب اش التزام صحتش کرده اند مثل ابن خزیمه وابن حبان واین هر دو بهتر از مستدرک والطف در اسانید و
متون اند وهمچنین در مسند امام احمد شیء کثیر از اسانید ومتون موازی بسیاری از احادیث مسلم بلکه بخاری یافته میشود
که نزد شیخین یا احدهما نیست وواحدی از اصحاب کتب اربعه تخریج آن نکرده وهم ابو داؤد وترمذی ونسائی وابن ماجه
وهمچنین در معجم کبیر واوسط طبرانی ومسند ابی یعلی وبزار وجز آن از مسانید ومعاجم وفوائد واجزاء چیزی یافته می شود
که متبحر درین شان حکم بصحت بسیاری از آن بعد نظر در حال رجال وسلامت آن از تعلیل مفسد می تواند کرد واقدام
بران جائز ست اگرچه حافظی قبل این متبحر نص بر صحتش موافقةً للنووی وخلافاً للشیخ ابن عمرو نکرده وحافظ ضیاء الدین محمد
بن عبد الواحد مقدسی درین باب کتابی نوشته موسوم بمختاره لیکن آنرا تمام نکرده وبعض حفاظ از مشایخ ما تتبع صحیحش

هست بلکه حاکم گردانیده اند والله اعلم وشیخ ابن الصلاح بر حاکم در مستدرک کلام کرده وگفته موسع است حاکم در شرط صحیح
متساهل فالاولی ان نتوسط فی امره فما لم نجد فیه تصحیحا لغیره من الائمة فان لم یکن صحیحا فهو حسن یحتج به الا ان یظهر
فیه علة توجب ضعفه وذهبی گفته که در این کتاب اقوال کثیره از حدیث هست ودر آن تخریج مستدرک قلیل است بعض صحیح جزو بخاری
ومسلم یا احدهما است که حاکم از آنها غافل شده ودر آن حسن وضعیف وموضوع نیز هست وشیخ حافظ ابو عبدالله ذهبی
اختصار مستدرک نموده واکثر احوال را بیان فرموده وجزئی که بیان موضوعات آن جمع کرده واین قریب یک صد حدیث
خواهد بود انتهی **فصل دوم** در تعریف حدیث حسن وآنچه متعلق باوست ترمذی گفته حسن حدیثی هست که در سند او
متهمی بکذب نیست ونیست شاذ ومروی هست بغیر آن وجه نحو آن در معنی انتهی واین رسم مختل هست بنا بر آنکه قید عدم
شذوذ را ذکر نکرده است بلکه بودن متهم در سند شامل صحیح نیز هست بجهت آنکه از راوی بعدالت بودن وضبط یا غیر آنکه هست به تمام
نشده وغیر شاذ است نیز این حد غیر مانع هست بجهت شمول صحیح را وغیر جامع هست بنا بر خروج فرد از وی
چه فرد غیر مروی از وجه دیگر نیست ودر اینجا بحث هست چه رسم حسن چون باشتراط تعدد متعلق گردید پس قول او در حدیث واحد
حسن غریب لا نعرفه الا من هذا الوجه چگونه درست می تواند شد آری حافظ ابن حجر در جوابش گفته که مراد ترمذی تعریف
مطلق حسن نیست بلکه نوعی خاص از وست که در کتابش واقع شده وازآنجا هست که جایی میگوید حسن است وجایی صحیح وجایی
غریب وجایی حسن صحیح وجایی حسن غریب وجایی صحیح غریب وجایی حسن صحیح غریب میگوید وتعریف او فقط بر اول
واقع شده وعبارت ترمذی بالاشاره بسوی این معنی میکند چه در آخر کتاب گفته وما ذکرنا فی هذا الکتاب حدیث حسن فانما
اردنا به حسن اسناده عندنا کل حدیث یروی لا یکون راویه متهما بکذب ویروی من غیر وجه ولا یکون شاذا فهو عندنا
حسن پس معلوم شد که ترمذی تعریف چیزی میکند که در آن فقط حسن میگوید نه هر جا حسن صحیح یا حسن غریب یا حسن صحیح
غریب میگوید بر تعریفش نقض نیست چنانکه نیست نقض در هر جا فقط صحیح میگوید گویا ترک آن بنا بر استغنا از شهرت او
نزد اهل این فن کرده واقتصار بر فقط حسن در کتاب خود نموده بنا بر غموض آن یا از جهت آنکه اصطلاح جدید هست
ولهذا التقیید بقوله عندنا کرده ومنسوب بسوی اهل حدیث نموده چنانکه خطابی کرده هست واین تقریر را افاده
بسیار که در این بحث مذکور گشته مندفع میشود انتهی ولیکن در معنی اشتباه است بچند وجه چنانکه در شرح نخبه ملا علی قاری ذکر
کرده فتأمل ووهم ابن الصلاح گفته روینا عن الترمذی انه یرید بالحسن ان لا یکون فی اسناده من یتهم بالکذب ولا یکون
حدیثا شاذا ویروی من غیر وجه نحو ذلک انتهی وبذلک تقدم حافظ ابن کثیر گفته این کلام اگر از ترمذی مروی است
جز آنکه گفته است پس در کدام کتاب گفته واسنادش کجاست واگر از اصطلاح ترمذی در کتاب او فهمیده اند
پس این فهم غیر صحیح هست زیرا که در احادیث کثیره میگوید هذا حدیث حسن غریب لا نعرفه الا من هذا الوجه انتهی
حاصل آنکه حافظ ابن حجر در حد حسن که ترمذی کرده تاویل نموده وحافظ ابن کثیر انکار از ثبوتش فرموده ودر رساله مختصر

در رسم حسن اتصال سند و عدالت راوی و عدم شذوذ و علت اعتبار کرده و گفته که این چنین حدیث حسن لذاته ست
لا لشیء خارج و حسن آن بسبب اعتضاد ست مثل حدیث مستور چون طرق او متعدد شود و عدالت راوی محقق نگردد
و نه جرح او متجاوزی گفته مستور کسی ست که منقول نشده در وی جرح و نه تعدیل و همچنین اگر منقول شده در ان این هر دو
چیز و اصحاب صحیح نگردید و خارج شد ازین حد باشتراط باقی اوصاف حدیث ضعیف و این قسم حدیث حسن مشارک
صحیح ست در احتجاج اگرچه دون او و مشابه او در انقسام بسوی مراتب باشد که بعض آن فوق بعض ست انتهی گویم
اقوال ائمه در رسم حسن مختلف ست حافظ ابن کثیر گفته این نوع یعنی حسن چون وسط است میان صحیح و ضعیف در نظر ناظرین
نه در نفس الامر لهذا التعبیر ازان و ضبط آن بر بسیاری از اهل این صناعت عسیر گشته و ذلک لانه امر نسبی یتقدح عند الحافظ ربما
تقصر عبارته عنه و قد تجشم کثیر منهم حده انتهی خطابی گفته حسن حدیثی ست که مخرج او معروف و رجال او مشتهر اند و برین ست مدار
اکثر اهل حدیث و همین را اکثر علما قبول داشته اند و عامه فقها استعمالش کرده پس منقطع و نحو آن یعنی موقوف و مقطوع و مرسل
و معضل ازان جنس ست که مخرج آن معروف نیست و همچنین مدلس غیر مبین انتهی و اگر درینجا بجای لم یعرف مخرجه لم یشتهر رجاله
میگفت اولی می بود و همچنین قید اذا لم یبین مختص بمدلس نیست بلکه جاری در غیر او نیز هست فتامل حافظ ابن کثیر گفته اگر
معرف قول او ست ما عرف مخرجه و اشتهر رجاله پس حدیث صحیح بلکه ضعیف نیز همچنین ست و اگر بقیه کلام از تمام حد ست پس
مسلم نیست زیرا که اکثر احادیث از قبیل حسان نیست و نیست ازان جنس که اکثر علما قبولش کرده و عامه فقهاء استعمالش
نموده باشند انتهی و در شرح تنقیح بر رسم ترمذی و خطابی هر دو اعتراض کرده و ایضاح ایراد نموده و بعض متاخرین گفته اند
حدیث حسن آنست که در وی ضعف قریب محتمل باشد و صالح عمل بود انتهی لیکن ابن الصلاح گفته و کل هذا مستبهم لا یشفی العلیل
و لیس فی ما ذکره الترمذی و الخطابی ما یفصل الحسن من الصحیح بعده گفته چون امعان نظر درین باب باراده جمع میان اطراف
کلام ایشان کردیم واضح شد که حسن دو قسم ست یکی آنکه رجال اسنادش خالی از مستور نیست و اهلیت او محقق نشده و مغفل
کثیر الخطا هم نیست و نه متهم بکذب در حدیث ست و نه بفسق و متن حدیثش شناخته شده ست بمتابع یا شاهد و مروی ست
مثل یا نحو آن از وجه دیگر و باین وجه خارج شد ازانکه شاذ یا منکر باشد و کلام ترمذی برهمین معنی متنزل ست لیکن
حافظ ابن کثیر گفته لا یمکن تنزیله لما ذکرنا عنه والله اعلم دوم آنکه رواتش مشهور بصدق و امانت باشند لیکن بدرجه رجال
صحیح در حفظ و اتقان نرسد و احادیث متفرد بدان منکر شمرده نشود و متن شاذ و معلل نبود و برین متنزل ست کلام خطابی
فالذی ذکرناه جمع بین کلامیهما انتهی و قاضی بدر الدین بن جماعه گفته درین همه تعریفات نظر ست اما تعریف اول خطابی
پس بآن جهت که کل صحیح یا اکثرش همچنین ست پس صحیح داخل در حد حسن میشود و بر اول وارد می شود در حسن زیرا که
مروی نیست بوجه دیگر و ثانی ضعیف زیرا که مخرج او معروف و رجالش مشتهر بضعف اند و ثالث متوقف ست بر معرفت ضعیف قریب محتمل و آن امری
مجهول ست و نیز دران دور ست زیرا که تعریفش بصلاحیت او برای عمل کرده و این موقوف بر معرفت حسن بودن او ست

وبر اول از دو قسم حد ابن صلاح ضعیف و منقطع و مرسل وارد می شود که در رجالش مستوری هست و شکل نحو آن از وجه
دیگر مروی ست و بر ثانی که اقرب حدود ست مرسل وارد می شود زیرا که راویش مشتهر شده ست بما ذکر و نیست حسن
در اصطلاح یعنی بنا بر عدم اتصال بعده فافهم گفته و اگر چنین گویند که حسن هر حدیثی ست که خالی از علل باشد و در سند
متصل او راوی مستور بود و آن راوی را برای آن حدیث شاهدی باشد و وی تا صاحب درجهٔ اتقان باشد پس این حد
اجمع حدود و اقرب بمقصود و اخصر از دست انتهی گوئیم در خلاصه گفته این تمام خیالی صعب المرتقی و عقبهٔ کؤود ست
کسیکه بران بالا بر آمده فرود می آید بر اکثر اصطلاحات این فن و جل انواع او واقف می شود باذن الله سبحانه و توفیق
بر حق ممکن نیست مگر بتحریر کلام فاصل میان صحیح و سقیم و غث و سمین پس شرح حدود بر طریقی که دافع نظر از آنها باشد
این ست که قول ترمذی که در سندش متهم نباشد احتمال دو معنی دارد یکی آنکه توهم غفلت و کذب و فسق در سندش نباشد
پس بان متهم نشود یا توهم این معنی در وی بود لیکن متهم بان نگردد و همین ست معنی مستور العداله که مقصود درین تعریف است
و باین قید احتراز شد از صحیح زیرا که شرط صحیح آنست که راویش مشهور العداله بود و مراد بقول خطابی آنست که رجالش
نزد ارباب این صناعت مشهور باشند بصدق و نقل حدیث و بمعرفت انواع او و هر جا که مطلق از قید عدالت و ضبط
باشد دلیل بر انحطاط او از درجهٔ رجال صحیح ست و این نیز جواب ست از قول او که رجالش مشتهر بضعف باشند چه اطلاق
شهرت در عرف ایشان دال بر خلاف مفهوم از ضعیف ست و قول او که مروی بغیر یک وجه باشد چند احتمال دارد یکی آنکه
حدیث مروی باشد بعینه باسناد دیگر دوم آنکه معنی او مروی باشد بسند آخر یا بهمین سند بلفظ دیگر و تسمیهٔ قسم اخیر بفرد
حسن لعینه نیست زیرا که نظر بافراد اسناد فرد ست و نظر بتغییر لفظ حسن زیرا که بنا بر اعتبار ظن غالب احتمال طریق دیگر
که بدان متقوی گردد بخلاف فرد مطلق دیگر آنکه حدیث مشهور باشد از صحابی و تابعی آنرا از صحابی دیگر روایت کند و اورا
درین طریق روات افراد در جمیع مراتب باشند پس غرض از تقیید آنکه مروی بغیر یک وجه باشد اعتضاد حدیث
مروی ست یا تجبیر ضعف او کند و ازالهٔ وهم سابق و ارسال و انقطاع نماید پس اتیان بروایت بغیر یک وجه نباشد
مگر بوجهی که رافع آن ضعف بود ورنه عبث خواهد بود و در کلام ابن صلاح اشعار باین معنی ست با آنکه حد معترض منتقض
باین تاویل ست و این نیز جواب ست از آنکه ضعیف و منقطع و مرسل بران وارد می شود و قول بعض که در وی
ضعیف قریب محتمل باشد پس مبنی بر آنست که معرفت حسن موقوف بر معرفت صحیح و ضعیف ست زیرا که حسن وسط ست
میان این هر دو و مراد بتقریب قریب المخرج الی الصحیح ست با احتمال کذب چه رجالش مستور اند چنانکه در تحقیق قول
ترمذی گذشته که در اسنادش متهم نباشد و از این تقریر فهمیده شد که هر گاه در متقدم یا معتضد به جابر متحقق شود
ضعف زائل گردد چنانکه در حدیث طلب العلم فریضة گفته اند بیهقی گفته متن این حدیث مشهور ست و اسناد وی ضعیف
و مروی ست با وجوهی که همه ضعیف اند پس ضعیف بان ست که مخرج او از صحیح بعید گشته و محتمل صدق و کذب آید دیانا

احتمال صدق نداشته ست مثل موضوع و توجیه قول در حسن از وسطی که احتمال صدق و کذب دارد بسوی احتمال
کذب آنست که چون درجه این راوی منحط از درجه رجال صحیح و مرتفع از حال کسی شد که انفرادش منکر شمرده میشود
و وی بشبه مسلم و مشهور باهل حدیث ست واجب آمد حسن ظن باو در ترجیح یکی از دو جانب بر دیگر و گردانیدن قول او
صدق و باین معنی اشارت کرده ست خطابی بقول خود که رجالش مشتهر باشد یعنی بصدق و کذا فسره ابن الصلاح
و قول بعض متاخرین که صالح عمل بود گویا خارج از حد ست و بیان چیزی ست که لازم می آید از حد یعنی چون معنی حسن
این شد صالح عمل گردید و در مشهورات و در مشافع مشهود و برتقدیر تسلیم این توقف ممنوع باشد زیرا که گرچه صلاحیت عمل
در تحقق او فی نفس الامر موقوف بر حسن بودن اوست اما از توقف در وجود اصلی توقف در وجود ذهنی لازم نمی آید
و قول ابن صلاح لا یعد ما انفرد به منکرا احتراز ست از ما ذکر زیرا که خالی نیست از آنکه مروی این راوی معروف المتن
یا معروف المعنی ست بدون روایت او بغیر یک وجه یا معروف نیست نه بآن وجه که مروی اوست و نه بوجه دیگر پس
اول اخراج مرسل و منقطع کرد از حد حسن و بثانی احتراز شد از قول وی لا یعد ما انفرد به منکرا و خلاصه گفته پس تفسیر
حد حسن بر وجهی که بخاطر ما گذشته این ست که قول او خالی از علل باشد احتراز ست از دخول اسباب خفیه غامضه قادحه در
حدیث و قول او سند متصل احتراز ست از مرسل و منقطع و نحو آنها و قول او مستور مبتدا است و له به شاهد او مشهود صفت
اوست و قولش فی سنده المتصل خبر مبتدا است و ضمیر مجرور در له برای مستور ست و در به برای حدیث و او در آن برای
تنویع ست نه برای تردید و معنی آنست که برای راوی مستور العدالة یا حدیث شاهد یعنی حدیثی دیگر مروی بلفظ او بمعنی
این اسناد باشد و برای او شهادت دهد بقوت و سلامت از اسباب تضعیف و برای راوی حدیث طریق دیگر باشد
که در آن معنی این حدیث ست و این حدیث شهادت دهد که این حدیث از آن حدیث ست و معنی این معنی اوست پس این
حدیث شاهد ست و آن مشهود ست باین معنی و مشهود موافق آن و معنوی اوست بسند غیر سند او و مشهود و شاهد گشته و تمام
تحقیقش در نوع اعتبار ست و باین فصل احتراز شد از ضعیفی که مستند بمثل این حدیث یا بحدیث دیگر که بمعنی اوست
نیست و قولش که قاصر از درجه اتقان ست صفت دیگر راوی مستور العدالة ست پس از اول معلوم شد که عدالت ایشان
کمتر از عدالت رجال صحیح ست و از ثانی معلوم شد که اتقان ایشان قاصر از اتقان ایشان ست و این هر دو قید معاً
فصل واحد مخرج صحیح اند از حد حسن‌اند و علی الانفراد نیز مخرج اند و هر واحد ازین هر دو علی الانفراد صالح اخراج
ضعیف از حد حسن ست و ازینجا ظاهر شد که حدش جامع حدود ست و لیکن وارد می شود بر قول او سند متصل مرسل
راوی ثقه که معتضد بمسند باشد و تشبث بآنکه عمل درین حین بمسند ست نه بمرسل فرد و ست بمختار محققین و مختار
او و فرق میان حد صحیح و حد حسن آنست که شرائط صحیح معتبر اند در حسن لیکن عدالت در صحیح ظاهر و اتقان در آن
کامل ست و این در حسن شرط نیست و لهذا احتیاج شد بسوی قیام شاهد یا مشهود تا این نقصان منجبر گردد و لهذا

اگر چنین گفته شود که حدیث حسن مسندی ست که قریب درجه ثقه یا مرسل ثقه ست و مروی اند هر دو بتعبیر یک جهت [illegible] اند
از شذوذ و علت اجمع و ابعد از تعقید باشد و مراد بمسند متصل السند تا منتهی ست و بثقه جامع عدالت و ضبط و تنکیر ثقه
برای شیوع ست انتهی ما فی الخلاصة و لیکن این همه تعاریف مدخول ست و اولی آنست که چنین گویند که اگر یکی از رواة حدیث
واحد مثلاً ظاهر العدالة تام الضبط سالم از شذوذ و علت با اتصال سند ست پس حدیث صحیح ست و اگر یکی از انها یا زیاده باسلامت مذکوره و اتصال سند
ظاهر العدالة نیست یا غیر تام الضبط است بر سبیل منع خلو پس حدیث حسن ست و اگر این قیود کلاً یا بعضاً از همه رواة یا بعض ایشان منتفی ست پس حدیث
ضعیف ست تامل تظهر لک حقیقة المرام فی تحقیق هذا المقام کما قال بعض الاعلام و آنچه صاحب خلاصه در فرق میان حد صحیح و حسن ذکر کرده
بران ایراد نفر دمی شود و معذلک دال ست برانکه لابد ست از انکه مروی باشد مثل یا نحو او از دو وجه یا زیاده و مروی بودن
آن بوجه دیگر کافی نیست و این محل تامل ست و آنکه تعریف حسن المسند قریب اجمع حدود گفته ست کما تقدم قریباً پس
دران هم بحث ست زیرا که هر یکی از ان امور ثلثه که دران ادعا زیادت کرده محل تامل ست و وارد می شود بران فرق
حسن و تمیز و وجه تخصیص بمسند و مرسل منجمله عبارات متداوله میان اهل این فن مثل مرفوع متصل و موقوف و مقطوع
و جز آن ظاهر نیست با آنکه مرسل مختص بضعیف ست و آنکه صاحب خلاصه در حد قاضی لفظ شاهد یا مشهود ذکر کرده
پس قاصر از درجه اتقان و تقول منفعل عنه یا سهو ناقل ست زیرا که لفظ قاضی مشهور براء مهمله ست نه مشهود بدال
مهمله و وی آنرا ابدال جمله فهمیده اخذ در توجیه آن بکلام طویل لاطائل کرده و همچنین در قول او که مطلق بودن براوی از
عدالت و ضبط دال بر انحطاط او از درجه رجال صحیح ست بحث ست زیرا که خطابی عدل ضابط نگفته بلکه مشهور بعدل
و ضبط گفته بلکه دلالت آن بر انحطاط نیست چه در صحیح علم بعدالت و ضبط شرط ست و در حسن شهرت بعدل و ضبط کافی ست
و علم بعدالت باطنه واجب نیست پس قصور در عبارت خلاصه ست تامل و سید محمد بن ابراهیم وزیر در مختصر خود در بیان
حد حسن تعریف حافظ ابن حجر با زیادت بعض قیود ابن صلاح جمع کرده و گفته فان خف الضبط و کان له من جنس تابع
او شاهد فالحسن انتهی و نگفت فحسن لذاته لیکن مخفی نیست که خفت ضبط امری ست که دران جهالت ست پس این رسم
مجهول باشد بعده گفته و ادلة قبول الآحاد تشمله و ان انفرد انتهی یعنی اگر چه منفرد شود خفیف الضبط نزد محصلین خلافاً
للبخاری زیرا که وی در تحلیل و تحریم بدان عمل نمیکند و خبر احادی ست و دلیل بر قبولش قائم پس نزد اهل اصول معمول به باشد
و وجه شمول بودن او مظنون العدالة مظنون الصدق ست و سید علامه محمد بن اسمعیل امیر گفته حاصل آنست که کلام علما
در رسم حسن مضطرب ست و هیچ رسمی سالم از اعتراض نیست تا آنکه ذهبی گفته لا یطمع بان للحسن قاعدة تندرج کل الاحادیث
الحسان تحتها فانا علی ایاس من ذلک انتهی بعده گفته و ما احسن ما قال شیخنا شیخ الاسلام البلقینی نوع الحسن لما توسط
بین الصحیح و الضعیف عند الناظر کان شیئاً ینقدح فی نفس الحافظ قد تقصر عبارته عنه کما قیل فی الاستحسان فلذلک صعب
تعریفه انتهی و آنکه در اول فصل از اسبال المطر گذشته که نزد تعدد طرق حکم بصحت حدیث حسن میکنند پس وجهش آنست

بصورت مجموعه را قوی‌ست که بدان جبر مقدار قصور ضبط راوی حسن از راوی صحیح میکند و لهذا سید محمد وزیر گفته وان
قوت یعنی و کثرت طرق تصحیح اجتهادی‌ست و قید اجتهاد برای آن افزوده که ممکن از معرفت طرق همین مجتهد باشد و نزد من مرتقی
می‌شود بسوی رتبه صحیح و حسن چنانکه ابن ناصر الدین گفته نوع متجاذب بین الصحة والضعف و جماعتی آنرا در قسم صحیح ادراج
کرده زیرا که در صورت قوت مرتفع می‌شود بسوی صحت مثل روایت سماک از عکرمه از ابن عباس و این ادنی مراتب
صحیح‌ست و اگر قوی نشد منحط می‌شود از مرتبه صحیح و مرتفع میگردد از درجه ضعیف که بهز عن ابیه عن جده و عمرو بن شعیب
عن ابیه عن جده و محمد بن عمرو بن علقمة عن ابی سلمة عن ابی هریرة و محمد بن اسحق عن عبد الله ابراهیم التیمی عن اشیاخه و نحو آنکه
دون اوست و در مرتبه احادیث حارث اعور و عاصم بن ضمره و حجاج ابن ارطاة و خصیف و امثال ایشان بعض تحسین
او کنند و بعض تضعیف آن سید محمد وزیر گفته در حدیثی که معاً موصوف بصحت و حسن باشد اقوال‌ست یکی آنکه
باعتبار دو اسنادست گوئیم و این جواب ثانی‌ست از حافظ ابن حجر چنانکه در اول این فصل گذشته دوم آنکه باعتبار
لغت باشد گوئیم و این اشارت‌ست بجواب ابن الصلاح زیرا که وی گفته که اگر مراد بحسن معنی اللغوی او باشد نه مصطلاحی
مستنکر نیست و نتوان گفت که برین جواب لازم می‌آید که حدیث موضوع هرگاه که حسن اللفظ باشد داخل می‌شود دران
کما قال الشیخ تقی الدین ابن دقیق العید زیرا که حافظ ابن حجر دفع آن پرداخته و گفته این الزام عجیب‌ست چه ابن الصلاح
این سخن در جائی نگفته که حدیث را حسن صحیح گویند پس قید صحت مانع دخول موضوع‌ست و سید محمد وزیر در تنقیح از اشکال
جمع بین الوصفین چنین جواب داده که ممکن مراد ترمذی صحیح الاسناد حسن الاحتجاج باشد پس ایراد بموضوع نشود زیرا که
حسن الاحتجاج نیست انتهی گوئیم این جواب خروج‌ست از محل ایراد و وارد می‌شود بران آنکه حسن الاحتجاج بودنش از
وصف بصحت معلوم می‌شود پس حاجت بتصریح آن چیست سوم آنکه مرادش عرف‌ست یعنی صحیح الاسناد والمتن و حسن
الاسناد والمتن هر دو داخل‌ست حسن زیر صحیح همچو دخول نوع زیر جنس مثل انسان تحت حیوان و ابن العربی در عارضة
الاحوذی شرح ترمذی زیر اول حدیثش که آنرا حسن صحیح گفته نوشته که معنی این قول ترمذی زائد بر بیان او میکنیم اما
قول او صحیح پس احادیث صحیحه را ده مرتبه‌ست اول صحیح مطلق و آن حدیثی‌ست که دران خلافی و بران کلامی نیست و آن
خیلی قلیل و عزیزست دوم صحیح بنقل عدل واحد سوم صحیح شاذ بغیر شواهد و قسم دوم منقسم بدو نوع‌ست نقل عدل واحد
از صحابی یا نقل عدل واحد از تابعی و داخل میشود بران ثالث و آن حدیثی‌ست که متفرد شده بدان یکی از ائمه پس این
پنج قسم‌ست که همه را ابو عیسی ترمذی ذکر کرده و جعفی یعنی بخاری و قشیری یعنی مسلم اقتصار بر چهار قسم از ان نموده نه بر شاذ
ششم مرسل‌ست و این هر دو امام یعنی شیخین ازان شئ یسیر ذکر کرده اند و اهل حدیث انکارش میکنند و صحیح قبول اوست
بوجهی که در اصول فقه بیان کرده ایم هفتم حدیث مدلس و اهل علم بر ذکر علتش متفق اند و تدلیس بر اقسام‌ست احادیث
بذکر آن نمی‌کشیم از آنجمله حدیث راوی از کسی‌ست که او را دیده اما از وی نشنیده لکن حدثنا فلان نمی‌گوید بلکه عن فلان یا قال

فلان میگویند هشتم حدیثی ست که دران مخالفت راوی ثقه کرده شده باشد و در هر کتاب جمله ازان موجود ست نهم حدیث
مبتدع که داعی بسوی بدعت خود نیست و در صحیح ازانجمله شواهد بوده و در اصول نادرست سیما در غیر احکام دهم حدیثی ست
که در وی راوی صدوق غیر حافظ است و این قسم را ابو عیسی ترمذی تصحیح نمیکند و مثل آن در صحیح بطور شواهد آمده و اما
قول او حسن پس بعض اهل علم گفته اند که الحسن ما عرف مخرجه و اشتهر رجاله کحدیث البصریین عن قتادة والکوفیین عن ابی
اسحق السبیعی والمدنیین عن ابن شهاب والمکیین عن عطاء و مدار حدیث برین ست و ابو داؤد و ابو عیسی ازین جنس اکثار
کرده اند ابو عیسی گفته مراد من بحسن حدیثی ست که در سندش متهم بکذب نباشند و شاذ نبود و مروی باشد بغیر یک وجه و معنی قول
من غریب آنست که مروی نشود مگر بیک طریق و گاهی روایتش از طریقی منفرد می آید و غریب می شود انتهی کلام ابن العربی
و در سمای صحیح توسیع بکار برده گویا اصطلاح مالکیه ست و سید مجد و زیر زیاده کرده که موصوف بغرابت و حسن باعتبار اقسام
رجال اسناد ست مثل آنکه اسناد حدیث از غیر یک وجه تا یکی از حفاظ حسن باشد لکن این حافظ بدان متفرد شده پس
این حدیث از وی حسن غیر غریب باشد و از وی تا فوق غریب بود انتهی قلت حدیث حسن حجت ست ثابت می شود
بدان احکام مثل حدیث صحیح اگرچه دون او در رتبه ست و لهذا بعض اهل حدیث حسن را در صحیح درج کرده اند و از وی جدا
نساخته و این ظاهر کلام حاکم در تصرفات اوست و قول ایشان حسن الاسناد یا صحیح الاسناد دون قول ایشان ست
حدیث صحیح او حسن زیرا که گاهی اسناد حدیث یا اثر صحیح یا حسن می باشد نه متن او بنا بر شذوذ یا علت مثل اثر ابن عباس
در بارهٔ او ادم و خواتم ارضین سبعه پس اگر قائلش حافظی معتمد ست و دران قدح نکرده پس ظاهر ازان حکم بصحت یا حسن
متن باشد ابن صلاح گفته تسمیهٔ نووی در مصابیح سنن را حسان تساهل ست گوییم مراد بسنن درینجا مرویات غیر بخاری
و مسلم ست زیرا که در سنن صحاح و حسان و ضعاف همه هاست یعنی پس منطبق نشود بر انچه مصطلح ست میان ارباب حدیث
و قول ترمذی و غیره حدیث حسن صحیح مراد بدان آنست که مروی باشد بدو اسناد و یکی اقتضاء صحت کرده و دیگر اقتضاء
حسن یعنی اثبات و نفی قصور در وقتی متنافی می شوند که هر دو باعتبار یک اسناد باشند و چون باعتبار دو اسناد بود فلا
کما لا یخفی و برین تقدیر در هر چه حسن صحیح گفته فوق چیزی باشد که دران تنها صحیح گفته اگر فرد ست چه تعدد طرق مقوی
حدیث باشد و این جواب دافع اشکال ست بر وجه تام علی الاجمال لیکن حافظ ابن کثیر گفته هذا یرده انه یقول فی بعض
الاحادیث هذا حدیث حسن صحیح لا نعرفه الا من هذا الوجه انتهی و اگر ثابت شود که این جمع از ترمذی و غیر او در حدیثی واحد
باعتبار اسنادی واحد واقع شده ست پس جوابش آنست که این وقوع بنا بر تردد ست که در حدیث از ناقل حاصل
شده که آیا دران حدیث شروط صحت مجتمع گشته یا دران قصوری راه یافته و این تردد اقتضاء آن کرد که وصف آن حدیث
بر طریق تعیین بیک وصف نکنند غایة ما فی الباب آنکه از وی حرف تردد حذف کرده اند زیرا که حق عبارت آن بود
که حسن او صحیح میگفت و این بدان ماند که حرف عطف در معدود حذف میکنند یا آنکه در میان ائمهٔ حدیث در حال

ناقلش اختلاف واقع شده بعضی در اخبار العدالة تمام الضبط تعبیر نموده و بعضی خفیف الضبط والعدالة پس بر رای بعض
آن حدیث صحیح ست و بر رای بعض دیگر حسن گویا محدث بقول خود حسن صحیح اشارت بهر دو مذهب کرده و برین تقدیر
حرف تردد محذوف باشد و بهر دو تقدیر اشکال مذکور مندفع ست زیراکه درین صورت اثبات هر دو وصف معًا برای
حدیث واحد حسن صحیح نیست و بهر حال حدیثی که در حق او حسن صحیح گفته شده ست کمتر ست از حدیثی که در آن فقط صحیح
گفته شده زیراکه جزم اقوی از تردد باشد انتهی و ابن الصلاح جواب دیگر ازین اشکال داده و گفته یا مراد معنی لغوی ست
یعنی هرچه نفس بسوی او میل کند و مستحسنش انگارد انتهی و این معنی منافی صحیح نیست پس تناقض مندفع شد لیکن این
جواب بعید از اهل اصطلاح ست اگرچه نظیرش در کلام ایشان واقع شده کما لا یخفی علی من له تتبع فیه و بعضی گفته اند معنی
قول ترمذی آنست که باعتبار متن حسن ست و باعتبار اسناد صحیح حافظ ابن کثیر گفته و فی هذا نظر فانه یقول ذلک
فی احادیث مرویة فی صفة جهنم وفی الحدود والقصاص و نحو ذلک والذی یظهر لی انه یشوب الحکم بالصحة علی الحدیث بالحسن
کما یشوب الحسن بالصحة فعلی هذا یکون القول فیه حسن صحیح اعلی رتبة من الحسن و دون الصحیح و یکون حکمه علی الحدیث بالصحة
المحضة اقوی من حکمه علیه بالصحة مع الحسن والله اعلم انتهی و حدیث متاخر از درجه اتقان و حفظ مشهور بصدق و ستر چون بوجه
دیگر روایت پذیر شود یعنی باسناد دیگر صحیح یا ضعیف بیاید از رتبه حسن بدرجه صحیح ترقی کند بنا بر قوت از دو طرف
پس احدهما بدیگر منجبر گردد قال ابن الصلاح گوییم در تقوی حسن بصحیح و صحیح بحسن خود هیچ خفا نیست و تقوی حسن بضعیف
باعتبار آنست که چون ضعیف منضم بحسن گردید حسن از آن حالت که فرد بود اقوی تر شد و در خلاصه و غیره گفته مراد از ترقی
آنست که این چنین حدیث حسن در قوت ملحق بصحیح می شود نه آنکه عین صحیح میگردد مثلا ترمذی حدیثی را باسناد حسن روایت
کند و ابوداود هم آنرا باسناد دیگر مثل او در حسن بیارد پس نتوان گفت که درین عبارت نظر ست بنا بر آنکه صحیح شامل
او نیست هرچه مسمی بصحیح می تواند شد گوییم یعنی این هم صحیح میگویند لیکن لا لذاته همچنین حسن لذاته و لا لذاته می باشد
و اما حدیث ضعیف پس بنا بر کذب راوی و فسق او منجبر نمی شود بتعدد طرق انتهی و در شرح مختصر گفته این سخن مشعرست
بآنکه در ضعیف کذب یا فسق راوی منحصرست حال آنکه این معنی ممنوع ست زیراکه ممکن که ضعف بنا بر جهالت راوی یا عدم
ضبط یا قصور در حفظ و مانند آن از اسباب ضعف باشد قال گوییم هرچه باشد باشد لیکن مقصود درینجا عدم انجبار
بتعدد طرق ست و آن موجود ست فلا فائدة فی هذا التعقب باز میگوییم که این همه بحث بود در حدیث حسنی ست که ترمذی
حکم بحسن آن میکند بلکه در آنچه حکم بصحت او میفرماید و سید محمد زبیدی در شرح تنقیح درین محل سوالی کرده و گفته عمل بحدیثی که ترمذی
تحسین یا تصحیحش نموده است جائز ست یا نه زیراکه ابن حزم زعم کرده که ترمذی مجهول ست و حافظ در بعض تصحیح و
تحسینش اعتراض کرده انتهی بعده ذکر بعض منکرین تصحیحش نموده سپس آن گفته که ذهبی در ترجمه ترمذی در میزان الاعتدال
نوشته ست انه حافظ علم ثقة مجمع علیه و لا التفات الی قول ابی محمد ابن حزم انه مجهول فانه ما عرفه و لا دری بوجود الجامع

ولا العلل التی له انتهی و این دلیل ست بر جواز اعتماد بر تصحیح ترمذی و تحسین او و بنا بر انتقاد اجماع بر سنت و حفظ او فی الجمله
ولیکن چون از وی غلط فاحش شد اجتناب از تصحیح یا تحسین او مستحسن آمد انتهی لیکن سید محمد موصوف از ذهبی بعد این نقل
آورده که وی در ترجمهٔ کثیر بن عبد الله گفته لا یعتمد العلماء علی تصحیح الترمذی بعده گفته مراد ذهبی آنست کانهم لا یعتمدون
علیه فی تصحیحه لحدیث کثیر بن عبد الله بخصوصه لا لکل ما صححه قال و هو خطأ نادر و العصمة مرتفعة من الائمة الحفاظ و العلماء انتهی
سپس در ذکر عذر ترمذی در بارهٔ تصحیح حدیث کثیر بن عبد الله اطالت کرده و عمل بر تحسین و تصحیحش مقرر داشته چنانکه در توضیح شرح
تنقیح ایضاحش نموده و بالجمله عمل بر حدیث حسن مثل صحیح واجب ست نووی گفته اکثر الاحکام ثبوتها بطریق حسن انتهی در
باعث حثیث گفته شیخ ابو عمرو میگوید که از ورود حدیث بطرق متعدده مثل حدیث الاذنان من الراس لازم نمی آید که حسن
باشد زیرا که ضعف متفاوت ست بعض آنچنان ست که بمتابعات زائل نمیگردد یعنی مؤید بتابع یا متبوع بودنش نمی شود
مثل روایت کذابین و متروکین و نحوهم و بعض ضعف چنان ست که بمتابعت زائل میگردد چنانکه راوی سیء الحفظ باشد
یا حدیث را مرسلاً روایت کرده چه درین حین متابعت نافع می شود و حدیث را از حضیض ضعف باوج حسن یا صحت میرساند
وکتاب ترمذی در معرفت حدیث حسن اصل ست و هو الذی نوه بذکره و یوجد فی کلام غیره من مشایخه کاحمد و البخاری و کذا من بعده
کالدارقطنی و من مظانه ای الحسن سنن ابی داؤد روینا عنه انه قال ذکرت الصحیح و ما یشبهه و یقاربه و ما کان فیه وهن شدید بینته
و ما لم اذکر فیه شیئا فهو صالح و بعضها اصح من بعض و روی عنه انه یذکر فی کل باب اصح ما عرفه حافظ ابن کثیر گفته و یروی عنه انه
قال و ما سکت عنه فهو حسن ابن الصلاح گفته پس هر چه در کتاب او ذکرش علی الاطلاق یابیم و در یکی از صحیحین نیست و نه احدی
بر صحتش نص کرده پس آن حدیث نزد ابو داؤد حسن ست حافظ ابن کثیر گفته روایات از ابو داؤد برای کتاب سنن او بسیارست
و در بعض آن سخن ست بلکه در بعض احادیثی ست که در نسخهٔ دیگر نیست و لابی عبید الآجری عنه یعنی عن ابی داؤد اسولة فی الجرح
والتعدیل و التصحیح و التعلیل کتاب مفید و من ذلک احادیث و رجال قد ذکرها فی سننه فقوله و ما سکت عنه فهو حسن ما سکت
علیه فی سننه فقط او مطلقا و هذا مما ینبغی التنبیه علیه و التیقظ له و بغوی در کتاب مصابیح ذکر نکرده که صحیح مخرج شیخین یا احدهما
و حسن مروی ابو داؤد و ترمذی و اشباه ایشان ست بلکه این اصطلاح خاص ست که جز بغوی برای دیگری معلوم نیست و قد
انکر النووی ذلک لما فی بعض السنن من الاحادیث المنکرة انتهی کلامه **قف** زیادت ثقه فنی ست که عنایت بدان
مستحسن ست و ابو بکر نیسابوری و ابو نعیم جرجانی و ابو الولید قرشی از ائمهٔ مذکورین بمعرفت زیادات الفاظ فقهیه در احادیث
بوده اند و مذهب جمهور فقهاء و اصحاب حدیث چنانکه ابو بکر خطیب حکایت کرده آنست که زیادت راوی ثقه در حدیث
حسن صحیح مقبول ست مادامیکه روایتش منافی روایت واثق تر از وی نیست و قید عدم منافات بجهت آنست که گاه
تنافی میان روایت اینکس و روایت غیر او اگر زیادت که او ثق از وست نمی باشد و این مقبول ست مطلقا زیرا که در حکم
حدیث مستقل ست که ثقه بدان متفرد شده و غیر وی آنرا روایت نکرده یا آنکه منافی ست بر وجهی که از قبولش رد

روایت دیگر لازم می آید و درین قسم ثانی حاجت می افتد بترجیح میان این روایت و روایت معارض او پس راجح مقبول
و مرجوح مردود باشد و مشهور از جمعی از علماء و اکثر فقهاء قبول زیادت ست مطلقاً بغیر تفصیل لیکن این معنی بر طریق اکثر محدثین
درست نمی نشیند زیرا که ایشان در صحیح عدم شذوذ را اشتراط میکنند و شذوذ را تفسیر میکنند بمخالفت ثقه مر کسی را
که اوثق از وی است و عجب از کسی ست که از معنی غفلت ورزیده ست باوجود اشتراط انتفاء شذوذ در صحیح و همچنین در حد
حسن و منقول از قدماء ائمهٔ حدیث اعتبار ترجیح ست در آنچه تعلق دارد بزیادت و جز آن و از احدی از ایشان اطلاق
قبول زیادت معلوم نیست و سید محمد وزیر ربع قید او معلقه بر قید حافظ زیاده کرده یعنی اگر روایتش منافی روایت اوثق
از وی نیست نباشد لیکن بنا بر علت مردود شود گویا حافظ ذکر این قید بنا بر علم بدان نفرمود چه این قید مستفاد ست
از سیاق عبارت زیرا که کلام در زیادت عدل در روایت حدیث صحیح یا حسن ست و از تعریف این هر دو عدم علت
معلوم پس زیادت معلوله مستمعن نیست بآنچه متصف ست بدان مزید علیه و کلام ما در زیادت صفت هر دو ست تا انتهی
آن زیادت صحیح شود ورنه آنچنین خبر حدیث منفرد مستقل باشد و اهل اصول فقه نیز کلامی دارند در زیادت پس اگر
این زیادت مصادم روایت ثقات ست بروجهی که جمع میان هر دو متعذر باشد مردود ست و اگر مصادم نیست
نظر کنند که مجلس متعدد ست یا نه اگر متعدد ست مقبول ست اتفاقاً بنا بر احتمال آنکه رسول خدا صلعم ذکر زیادت در یک
مجلس کرده نه در مجلس دیگر و اگر متحد ست پس اگر غیر راوی زیادت از رواة اگر در کثرت بحیثیتی ست که غفلت مثل او
از چنین زیادت متصور نیست این زیادت مقبول نباشد و اگر از کسانی ست که ذهول و غفلت شان از چنین زیادت
جائز ست پس جمهور از محدثین و اهل اصول و فقهاء برانند که این زیادت مقبول ست و بعض محدثین و احمد بن حنبل
در روایتی بعدم قبولش رفته و حجت جمهور آنست که روایت راوی زیادت عدل جازم بروایت خود در حکم ظنی ست
پس قبولش واجب باشد و سکوت غیر از نقل منقول او مانع قبول قادح در روایت وی نیست زیرا که غفلت غیر راوی
زیادت از سماعش جائز ست و در اصول فقه درین مقام تفاصیل ست در بیان زیادت شوکانی گفته زیادت بر نص
قرآنی یا سنت قطعیه مضر عمل نیست خلافاً للحنفیه و ایشان میگویند که خبر واحد چون با زیادت آید در حکم قرآن یا سنت
و ناسخ باشد و مقبول نشود و حق قبول ست زیرا که این زیادت غیر منافی مزید علیه ست پس مقبول باشد و دعوی نسخ
آن ممنوع ست و همچنین غیر مضر ست انفراد راوی بزیادت در آن بر روایت غیر اگر عدل ست زیرا که گاهی فرد چیزی
یاد میگیرد که جماعتی آنرا محفوظ نداشته ست و به قال الجمهور اگر این زیادت غیر منافی مزید علیه ست و اگر منافی ست
پس حاجت بترجیح باشد و روایت جماعت ارجح از روایت واحد بود و مثل اوست انفراد عدل برفع حدیثی بسوی
رسول خدا صلعم که جماعت آنرا موقوف آورده و همچنین انفراد او باسناد حدیث که جماعت آنرا ارسال کرده و انفراد
او بوصل حدیث که جماعت آنرا منقطع ساخته پس این همه مقبول ست از عدل زیرا که زیادت ست بر مروی جماعت

وتصحیح معلول ایشان انتہی حاصلہ و در خلاصہ گفتہ معرفت زیادت ثقہ فن لطیف ست ابن الصلاح گفتہ حدیثی کہ بدان
کدام ثقہ منفرد شدہ سہ قسم ست یکی آنکہ مخالف و منافی روایت سائر ثقات باشد و حکمش رد ست مثل شاذ دوم آنکہ
در وی اصلا منافاۃ و مخالفت با روایت غیر نیست مثل حدیثی کہ بروایت جملۂ او ثقتی منفرد شدہ و دران اصلا متعرض
روایت غیر بمخالفت نگردیدہ و این مقبول ست و خطیب ادعاء اتفاق علما بران کردہ سوم آنکہ میان این ہر دو مرتبہ
افتد مثل زیادت لفظی در حدیث کہ سائر رواۃ آن لفظ را ذکر نکردہ اند ہمچو حدیث وجعلت لنا الارض مسجدا وجعلت تربتہا
لنا طہورا پس این زیادتی ست کہ ابو مالک سعد بن طارق اشجعی بدان منفرد شدہ ولفظ سائر روایات این ست وجعلت
لنا الارض مسجدا وطہورا و مثل حدیث مالک از نافع از ابن عمر از رسول خدا صلعم فرض زکوۃ الفطر من رمضان علی کل حر
او عبد ذکر او انثی من المسلمین پس قولش من المسلمین از زیادات مالک از نافع ست و ترمذی زعم کردہ کہ مالک متفرد باین زیادت ست
وابن الصلاح بران سکوت کردہ حال آنکہ مالک بدان متفرد نیست بلکہ روایتش از طریق ضحاک بن عثمان از نافع آمدہ چنانکہ
مالک روایتش کردہ بود وکذا رواہ البخاری وابو داؤد والنسائی من طریق عمر بن نافع عن ابیہ کما لک قال الحافظ ابن کثیر
پس تمثیل ابن الصلاح بانحدیث کما ینبغی نیست بعدہ ابن الصلاح دربارۂ حدیث طہور مذکور گفتہ کہ انحدیث وانچہ مانا او ست
مشابہ قسم اول ست باین حیثیت کہ روایت جماعت عام ست متناول حجر و رمل و تراب و روایت منفرد بزیادت مخصوص ست
ودران مغایرتی در صفت ونوعی از مخالفت ست کہ بسبب آن حکم مختلف میشود و نیز مشابہ قسم ثانی ست بوجہ عدم منافاۃ
میان ہر دو خطیب گفتہ مذہب جمہور فقہا و اہل حدیث آنست کہ زیادت از ثقہ مقبول ست نزد انفراد او بآن زیادت
برابر ست کہ از یک شخص باشد باین طریق کہ یکبار ناقص و بار دیگر زائد روایت کرد یا از غیر راوی باشد بنقصان بخلاف کسیکہ
آنرا مطلقا رد کردہ ست از اہل حدیث و بخلاف کسیکہ رد کردہ ست آنرا از وی و قبول نمودہ ست از غیر وی یعنی غیر راوی ناقص
بعدہ گفتہ واذا اسندہ وارسلوہ او وصلہ وقطعوہ او رفعہ ووقفوہ فہو کالزیادۃ قیل الارسال نوع قدح فی الحدیث والوصل
فترجیحہ وتقدیمہ من قبیل تقدیم الجرح علی التعدیل ویجاب عنہ بان الجرح قدم لما فیہ من زیادۃ العلم والزیادۃ ہنا مع من وصل انتہی

فصل سیوم در حد حدیث ضعیف وانچہ بدان متعلق ست وآن حدیثی ست کہ در وی شروط صحیح و شروط حسن مجتمع نگردیدہ
ہکذا فی الخلاصۃ وغیرہا وبہ قال ابن الصلاح وغیرہ وابو حاتم بن حبان در تقسیم ضعیف اطناب کردہ و بچہل و نہ قسم رسانیدہ
ولیکن ذکر صحیح درینجا محتاج الیہ نیست چہ ہرچہ از درجہ حسن قاصر ست از صحیح اقصر ست و نیز بنا دارین حد بر اخذ رفع ایجاب
کلی ست بنسبت شروط صحیح و ہمچنین بنسبت شروط حسن یعنی ہرچہ دران ہمہ شروط این ہر دو فراہم نشدہ ست تا صحیح
یا حسن باشد پس آن ضعیف ست و اگر سلب واحد بنسبت مجموع شروط صحیح و حسن معا اخذ کنند تعریف ضعیف بر جمیع
افراد صحیح و حسن راست می آید تامل وحق آنست کہ حاجت بایراد این حد در فصل جداگانہ نیست چنانکہ صاحب خلاصہ
وغیرہ کردہ اند زیرا کہ بعد حد صحیح و حسن این حد خود معلوم شدہ و لہذا در اسبال المطر شرح قصب السکر حد ضعیف جداگانہ

نوشته و باقی حال درجات ضعیف در ضعف متفاوت ست بحسب بُعد ضعیف از شروط صحت چنانکه متفاوت ست
درجات صحیح بحسب تمکن او از شروط صحت و همچنین درجات حسن بحسب تمکن او از شروط حسن و نزد علماء و محدثین
تساهل در اسانید ضعیف روا ست نه در موضوع بغیر بیان ضعف او در مواعظ و قصص و فضائل اعمال نه در صفات
ذوالجلال و احکام حرام و حلال کذا فی الخلاصة وغیرها و این بنا بر زیادت اهتمام بشان صفات و احکام ست ابن الصلاح
گفته و ممن یرخص فی روایة الضعیف فیما ذکرناه یعنی الترغیب و الترهیب ابن مهدی و احمد بن حنبل قال و اذا عزوته یعنی
الضعیف الی النبی صلعم من غیر اسناد فلا تقل قال رسول الله صلعم کذا و کذا و ما اشبه ذلک من الالفاظ الجازمة بل بصیغة
التمریض و کذلک فیما تشک فی صحته ایضا انتهی نووی در اذکار گفته علماء محدثین و فقهاء و غیرهم گفته اند که عمل بحدیث ضعیف
در فضائل مستحب ست اگر موضوع نیست و اما احکام مثل حرام و حلال و بیع و نکاح و طلاق و جز آن پس در آنها جز بحدیث
صحیح یا حسن عمل نتوان کرد مگر آنکه بنا بر احتیاط در امری ازین امور شد مثلاً حدیثی ضعیف بکراهت بعض بیوع و انکحه
وارد شده پس مستحب در آنجا تنزه ست از آن ولیکن این تنزه واجب نیست انتهی و ازین عبارت مستفاد شد که عمل
بحدیث موضوع مستحب نیست بلکه جائز هم نه و عمل بحدیث ضعیف در احکام نیز جائز ست اگر بنا بر احتیاط در چیزی از آن
باشد و این را ابن الصلاح از حافظ ابن منده از محمد بن سعد نقل کرده و گفته مذهب نسائی آنست که تخریج کند حدیث را
از هر کسی که ترک او مجمع علیه نیست یعنی آنکه اصحاب حدیث بر ترک حدیث او از ضعفاء متفق نبوده اند در خلاصه گفته ابوداود
نیز اخذ ماخذ نسائی میکرد و تخریج ضعیف می نمود چون دران باب غیر آن حدیث نمی یافت بنا بر آنکه حدیث ضعیف نزد او
قوی تر از رای رجال ست انتهی گوییم بلکه جماعتی از ابوداود روایت کرده و منجمله آن نسائی و ترمذی ست پس حق عبارت
درین مقام آنست که چنین گویند که نسائی اخذ ماخذ ابوداود کرده نه بالعکس ترزوی گفته باصل خبر یقین ست و شبه در
نقل وی در آمده و راوی محتمل باصل او ست در سیر و ضعف علی الخصوص پس احتمال در رای اصل ست و در حدیث خاص
گوییم اند احکام خمسه غیر حلال و حرام از حدیث ضعیف بکلام ضعیف ست و اهل تحقیق بر خلاف آن رفته اند علی بن مبارک که تا
که یکی از دعاة بسوی سنت کریمه بود گفته الذی اظنه صوابا و اظهر لی من کلام شیخ الاسلام ابن تیمیه رضی الله عنه ان الاحکام
الخمسة لا یثبت شیء منها الا بالحدیث الصحیح او الحسن و یجوز روایة الضعیف فی فضل ما ثبت منها صرح بذلک ابن الصلاح انتهی
شوکانی رح در وبل الغمام علی شفاء الاوام در ذکر تضعیف حدیث وارد در حفظ اربعین حدیث گفته عجب ست از اشتغال
جماعتی از حفاظ محدثین که بتالیف اربعینیات پرداخته اند بحدیث مذکور با وجود علم بحال حدیث و شاید که حامل ایشان
بران بودن حدیث مذکور در فضائل اعمال ست و بعض اهل علم عمل بضعیف مطلقاً سائغ داشته اند و بعض از عمل بچیزی
که حجت بدان قائم نشده مطلقاً منع ساخته اند و همین ست حق زیرا که احکام شرعیه متساوی الاقدام اند پس نسبت چیزی
که شرع بودنش بپایه ثبوت نرسیده بسوی شرع شریف حلال نیست زیرا که از جنس تقول علی الله بما لم یقل ست و هر چه

در فضائل اعمال ست چون این عمل را منسوب بسوی او کنند همچو نسبت مدلول بسوی دلیل پس شک نیست که عامل این
هر چند جز چیز از صلوة یا صیام یا ذکر کاری دیگر نکرده لیکن وی درین فعل مبتدع ست بنابر اعتقاد مشروعیت چیزی که مشروع
نیست و اجر این عمل موازی وزر ابتداع او نمی تواند شد پس فعل چیز غیر ثابت مصلحت خالصه نیست بلکه معارضه مفسده نیست
که آن اسم بدعت باشد و هر که کثیر الاشتغال بفن حدیث نبوده ست او را کثرت طرق حدیث و تعدد مسند الیهم از صحابه درین
ورطه افگنده و آن بیچاره نمی داند که هر طریق ازان طرق تیره و تار محشو بضعفاء و کذابین و وضاعین ست فهی ظلمات بعضها
فوق بعض و این چیزی ست که تیقظ و بیدار مغزی برای آن درکارست چه طرق غیر ثابته اگرچه بعدد متضاعف رسد
حدیث بسبب آن از رتبه ضعف خود بیرون نمیرود چه کاذب ادر وغ بستن بر یک کس و ده کس و بست کس یکسان
حدیثی از صحابه روایت کنند و بسوی هر واحد اسنادی سوق نماید و احادیثی که بعضها مقوی بعض باشد آنست که در
هر واحد ازان ضعف خفیف باشد مثل شذوذ و نحو آن از انواع ضعف که حدیث بسبب آن چندان ضعیف و خیلی ناتوان
نمی گردد زیرا که اینچنین حدیث از کثرت طرق حسن لغیره می شود چنانکه در علوم حدیث متقرر ست انتهی حاصل و ازینجا مستفاد
شد که اعتبار حدیث ضعیف در فضائل اعمال هم علی الاطلاق نیست چنانکه عمل بدان در اثبات احکام خمسه علی القول الصحیح
کما ینبغی نیست درینمقام یاد آمد که شیخ حنفیه ابن الهمام در شرح هدایه برای اثبات مسائل مذهب مختار خود غالباً همین
صنعت بکار برده الا ماشاء الله تعالی و باحادیث ضعیفه و مجروحه و معلله باظهار تعدد طرق و کثرت روایاتش معتبر شده
بزعم خود کار از پیش برده ست حال آنکه علماء حدیث که ائمه این فن اند و در قبول و رد احادیث تعویل بر حکم آنهاست
اقرار بصحت آن احادیث نمی کنند بلکه بسیاری را از آنها مجروح و ضعیف و معلول ساخته اند پس حکم جماعت اقوی و ارجح
بر حکم واحد باشد فتامل و دارمی از شعبی آورده که وی گفته ما حدثک هولاء عن النبی صلعم فخذ به وما قالوه برایهم فالقه فی
الحش مراد بهولاء ارباب حدیث و اصحاب سنت اند و حش در اصل لغت بمعنی بستان ست بعده مبرز و آبخانه را بدان مسمی
کردند زیرا که عادت ایشان قضاء حاجت و تغوط در بستان بود حاصل معنی آنکه اخذ بحدیث باید کرد و رای را در آبخانه
باید انداخت مقصود تقدیم حدیث بر رای ست و هو الحق والنعیم تا قلت ؎ فریب رای عزیزان چسان خورم که مرا +
حدیث سید کونین بر زبان باقی ست + و شریح گفته ان السنة قد سبقت قیاسکم فاتبع ولا تبتدع فانک لن تضل ما اخذت
من الاثر ؎ زائر بحدیث بگذر از رای + با آب سر سراب تاکی + آری عمل بقیاس نزد فقد نص در زمان عدم تدوین
آثار جائز بود که الضرورات تبیح المحظورات و بعد تدوین کتب سنت و اجماع دواوین اسلام خود هیچ عذر در ترک عمل باحادیث
صحیحه برای احدی از امت چه عالم و چه عامی باقی نیست و تاویلات متقلده و تکلفات بارده ایشان در تصحیح عمل بتفریعات
فقهیه بعد این ضبط و ربط سنن آثار البشل باطلات ست چه مسلمانی باشد که با وجود قول رسول معصوم امین دست بدامن
رائی زنند و با امکان اتباع و تتبع آثار جمود بر قیل و قال آحاد امت نمایند سنت مطهره و کتاب عزیز متکفل الاحکام

جمیع حوادث حال و استقبال تا یوم القیام ست اما تدبر در ان مثل تدبر یاران در فقه شر واست ه زائر زرای
قوم مرانیست بهره از علم حدیث کرد از خود بیخبر مراد شعبی گفته انما الرای بمنزلة المیتة اذا اضطررت الیها اکلتها مراد از میته
حیوانی ست که روح بی تزکیه جدا شده و میته بفتح میم و کسر آن هر دو خوانده اند و در مهذب در باب میم مکسوره گفته
میته مردار را گویند یعنی اخذ برای نزد اضطرار روا ست نه نزد اختیار و لهذا شافعی رح گفته مها قلت من قول
او اصلت من اصل فیه عن رسول الله صلعم خلاف ما قلت فالقول ما قال صلعم هو قولی و جعل یردده رواه البیهقی فی المدخل و نحو این قول از
امام مالک و امام ابوحنیفه و امام احمد رضی الله عنهم اجمعین نیز در کتب مقلده ایشان و غیر آن منقول و مروی ست و حق آنست که ائمه مجتهدین
بمنع از تقلیدات خود بار گران باز پرس اخروی را از سر خود چنانکه باید و شاید فرو افگنده اند و ذمه خود را از جوابدهی روز داوری پاک
ساخته گو مدعیان تقلید خواهی نخواهی خود را بدامن ایشان بر بندند و در شغول ترک تقلید ایشان راضی شده خود را امام و ایشان را ماموم خود
گیرند و نعوذ بالله ه اهل عصمت رای الشت و پناهی دیده اند تا اثر از سنت نایند حال ایمانی دیگر و ذا مصیبتا بقوله تعالی ست واذ
قال الله یا عیسی بن مریم ءانت قلت للناس اتخذونی وامی الهین من دون الله قال سبحانك ما یكون لی ان
اقول ما لیس لی بحق ان كنت قلته فقد علمته الآیة **باب دوم** در بیان اقسام حدیث صحیح و حسن و ضعیف و آنچه در ان این هر سه
قسم مشترک ست و آنچه از ان مختص بضعیف ست و درین باب فصلهاست **فصل اول** در بیان آنچه در ان هر سه قسم حدیث مشترک ست کذا فی
الخلاصة و فیه نظر مسند حدیثی ست که متصل شد سند او از راوی تا منتهای او و واحدی از رواتش در مرتبه از مراتب ساقط نگردیده و اکثر استعمال
این لفظ در حدیثی میشود که از رسول خدا صلعم آمده نه غیر او از صحابی یا تابعی ذکره الخطیب و حافظ ابن حجر گفته مسند مرفوع صحابی ست بسندی
که ظاهرش اتصال ست انتهی پس لفظ مرفوع درین حد بمنزله جنس ست و لفظ صحابی بمنزله فصل و رفع تابعی از ان خارج ماند
چه اگر تابعی را از میان ترک کند حدیث مرسل باشد و اگر تبع تابعی صحابی یا تابعی را از وسط بیندازد معضل یا معلق باشد
و از قید ظاهر الاتصال ظاهر الانقطاع بیرون ماند و داخل ماند در ان بطریق اولی آنچه محتمل ست یا حقیقت اتصال در ان موجود ست
و از تقیید بظهور مفهوم شد که انقطاع خفی مثل عنعنت مدلس و معاصر که لقاء او ثابت نشده مخرج حدیث از مسندیت نیست
بنا بر آنکه ائمه مخرجین مسانید بران مطبق بوده اند و این رسم موافق قول حاکم ست که المسند ما رواه المحدث عن شیخ
یظهر سماعه منه و کذا شیخه عن شیخه متصلا الی صحابی الی رسول الله صلعم و خطیب گفته المسند المتصل و برین تقدیر موقوفی که بسند
متصل بیاید نزد وی مسند باشد لیکن گفته که این بقلت آمده و ابن عبد البر ابعاد کرده و گفت المسند المرفوع و تعرض باسناد
نکرد و این صادق ست بر مرسل و معضل و منقطع نزد مرفوع بودن متن و نیست قائلی بدان انتهی گوییم نزد ابن عبد البر
مسند منقسم ست بسوی متصل و منقطع کما قال فاما المسند فهو ما رفع الی النبی صلعم خاصة پس متصل از مسند مثل روایت مالک
از نافع از ابن عمر از نبی صلعم ست بعده گفته و المنقطع من المسند و آن مثل روایت مالک از یحیی از سعید از عائشه ست
بعده امثله هر دو قسم را شمار کرده و در رعایت حیثیت بر قول حاکم و ابن عبد البر در حد مسند اکتفا نموده متصل و آنرا

موصول هم نامند حدیثی را گویند که متصل السند باشد باین طور که هر یکی از رواتش اخذ آن از من فوق خود کرده است خواه مرفوع بسوی جناب نبوت باشد یا موقوف بر غیر او حافظ ابن کثیر گفته وهو ما سلم من الارسال والانقطاع ویشمل المرفوع الی النبی صلعم والموقوف علی الصحابی ومن دونه انتهی ابن الصلاح گفته مثال المتصل المرفوع مالک عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله عن ابیه عن رسول الله صلعم و مثال المتصل الموقوف مالک عن نافع عن ابن عمر قوله انتهی مرفوع حدیثی ست که اضافتش خاص بجناب نبوت بود اعم از قول و فعل و تقریر پس هر چه مضاف بسوی غیر او ست از صحابی و تابعی خارج باشد از ان برابر ست که این اضافت با اسناد متصل باشد یا منقطع مشهور همین ست و ازینجا ظاهر شد فرق در میان مسند و متصل و مرفوع چه متصل گاهی مرفوع ست و گاهی غیر مرفوع و همچنین مرفوع گاهی متصل ست و گاهی غیر متصل پس نسبت میان متصل و مرفوع عموم من وجه ست بنا بر اجتماع هر دو در مرفوع و عدم رفع متصل در بعض احیان و مسند اخص مطلق ست از هر متصل و مرفوع حاکم گفته المسند ینبغی ان یکون متصلا مرفوعا و غیر وی گفته او مرسلا و خطیب نفی ارسال کرده و گفته هو ما اخرجه الصحابی عن رسول الله صلعم پس نزد حاکم میان مسند و متصل عموم و خصوص مطلق باشد و الاول اولی و حافظ ابن کثیر گفته المرفوع ما اضیف الی النبی صلعم قولا منه او فعلا عنه و سواء کان متصلا او منقطعا او مرسلا انتهی حافظ ابن حجر گفته مثال قول مرفوع تصریحاً آنست که صحابی چنین بگوید سمعت رسول الله صلعم یقول کذا او حدثنا رسول الله صلعم بکذا یا صحابی و غیر او چنین گوید قال رسول الله کذا او عن رسول الله انه قال کذا و نحو ذلک و مثال فعل مرفوع تصریحاً آنست که بگوید صحابی رأیت رسول الله صلعم فعل کذا یا صحابی و غیر او چنین گوید کان رسول الله صلعم یفعل کذا و مثال تقریر مرفوع آنست که بگوید صحابی فعلت بحضرة رسول الله کذا یا صحابی یا غیر او چنین بگوید که فعل فلان بحضرة النبی صلعم کذا و ذکر انکار وی صلعم بران کار نکند و مثال قول مرفوع حکماً لا تصریحاً آنست که بگوید صحابی غیر آخذ از اسرائیلیات چیزی را که دران مجال اجتهاد نیست و نه آنرا تعلقی ببیان لغت یا شرح غریب ست مثل اخبار از امور ماضیه از بدء خلق و اخبار انبیاء علیهم السلام یا امور آتیه از ملاحم و فتن و احوال روز قیامت و اخبار از چیزی که در فعل آن ثوابی مخصوص یا عقابی مخصوص حاصل می شود و این را حکم مرفوع از ان جهت ست که اخبار او بدان مقتضی آنست که او را مخبری هست که بدان خبر داده و در هر چه مجال اجتهاد نیست آن مقتضی موقفی برای قائل وست و صحابه را جز رسول خدا یا کسیکه مخبر از رسول خدا است موقف دیگر نباشد و لهذا احتراز آمد از قسم ثانی و این را حکم مرفوع ست چنانکه قال رسول الله گوید خواه آنرا از وی صلعم شنیده باشد یا بواسطه از وی سماعت کرده و مثال فعل مرفوع حکماً آنست که صحابی کاری کند که مجال اجتهاد دران نباشد و این را فرود آرند بر آنکه ثبوت این فعل نزد وی از رسول خدا است کما قال الشافعی فی صلوة علی علیه السلام فی الکسوف فی کل رکعة اکثر من رکوعین و مثال تقریر مرفوع حکماً آنست که صحابی خبر دهد باآنکه در زمان نبوت چنین میکردند پس این در حکم مرفوع باشد زیرا که ظاهر درینجا اطلاع نبوی بران فعل ست

بنا بر بود فرو داعی ایشان بر سوال از وی صلعم در امور دین خود و بنا بر آنکه آن زمان زمان وحی بود پس فعلی از صحابه
واقع نشود و بران استمرار نکنند مگر بوجه آنکه کردن آن کار ممنوع نیست و لهذا جابر و ابو سعید رضی الله عنهما استدلال
کرده اند بر جواز عزل بآنکه صحابه این کار میکردند و قرآن در نزول بود پس اگر عزل مذکور منهی عنه می بود قرآن از ان
نهی میفرمود و ملتحق ست بمرفوع حکما وارد بصیغه کنایت در جای صیغه صریح منسوب بوی صلعم مثل قول تابعی از صحابی
یرفع الحدیث او یرویه او ینمیه او یبلغ به پس گویا این کنایت ست ازین قول آن حدیث و حکمش حکم مرفوع صریح باشد مثل
حدیث اعرج از ابو هریره روایة تقاتلون قوما صغار الاعین و مثل حدیث وی از ابو هریره بلاغا الناس تبع لقریش
و از کلام خطیب معلوم می شود که این اصطلاح خاص باهل بصره ست شوکانی نوشته قول صحابی سمعت رسول الله صلعم او اخبرنی
او حدثنی احتمال واسطه میان او و رسول خدا ندارد و هر چه مروی باین الفاظ ست مثل شافهنی رسول الله و رأیته
یفعل کذا حجت ست بلا خلاف و هر چه از وی بلفظ محتمل واسطه میان او و رسول خدا آید مثل قال رسول الله کذا او امر
بکذا او نهی عن کذا او قضی بکذا نزد جمهور حجت باشد خواه راوی آن از صغار صحابه باشد یا کبار ایشان زیرا که ظاهر
آنست که وی این روایت از وی صلعم کرده ست و بر تقدیر یکه آنجا واسطه هست حکم مراسیل صحابه نزد جمهور قبول ست
و هو الحق و داؤد ظاهری گفته لا یحتج به حتی ینقل لفظ الرسول و این بی وجه ست زیرا که صحابی عدل عارف بلسان عرب ست
و بعض اصحاب وی این روایت را از داؤد انکار کرده اند و همین ست لائق شان رفیع او در علم حدیث و قول صحابی
بصیغه مجهول مبنی للمفعول امرنا بکذا او نهینا عن کذا نزد جمهور حجت ست چه ظاهر آنست که آمر و ناهی درینجا صاحب
شریعت ست لا غیر و ابو بکر صیرفی و اسماعیل و جوینی و کرخی و بسیاری از مالکیه گفته اند که حجت نیست زیرا که یحتمل که آمر
و ناهی بعض خلفاء یا امراء باشد و این احتمال سخت بعید ست ظهور بدان مندفع نمیگردد و ابن السمعانی قول ثالث حکایت
کرده و آن توقف ست و این نیز بی وجه ست زیرا که مذهب جمهور ظهور وجه واقع و وقف ست چه وقف جز در صورت
تعادل ادله از هر وجه نه صم و جدان مرجح احدهما صورت نمی بندد و ابن اثیر در جامع الاصول قول رابع آورده و
آن تفصیل ست در میان آنکه قائلش ابو بکر صدیق باشد پس روایتش باین صیغه حجت بود زیرا که بر وی احدی آمر
نبود و در میان آنکه قائلش غیر وی رضی الله عنه باشد پس حجت نخواهد بود و این تفصیل نیز بی وجه ست زیرا که این احتمال
که آمر و ناهی غیر صاحب شریعت ست ضعیف ست و ابن دقیق العید در شرح الالمام قول خامس ایراد کرده و آن
فرق ست در آنکه قائلش یکی از اکابر صحابه باشد مثل خلفاء اربعه و علماء صحابه همچو ابن مسعود و زید بن ثابت و معاذ
بن جبل و انس و ابی هریره و ابن عمر و ابن عباس پس حجت ست و در میان آنکه قائلش غیر ایشان باشد پس حجت
نیست و این نیز بی وجه ست زیرا که کمتر ست که صحابی آنرا در مورد احتجاج و تبلیغ شریعت که بدان تکلیف
جمیع امت ثابت می شود بیارد و سخت دور می نماید که مثل این عبارت را آرد و اراده غیر رسول کند زیرا که بست

حجت در غیر وی صلعم نیست فرق درینجا در آنکه صحابی این عبارت را در حیات نبوت گوید یا بعد حیات وی صلعم و عبارت
بر حکم رفع ست و حجت بدان قائم می شود و مثل اوست قول صحابی من السنة کذا چه محمول نیست مگر بر سنت قول خدا
صلعم و به قال الجمهور و ابن فورک از شافعی درینجا دو قول حکایت کرده یکی آنکه محمول بر سنت رسول ست و ظاهر اگرچه
خلاف آن رواست و این قول قدیم اوست دیگر آنکه مراد سنت بلد و سنت ائمه باشد و این قول جدید ست و جوابش
آنست که این احتمال بعید ست و مقام مقام تبلیغ شریعت بامت ست تا بدان عمل کنند پس هر که از خیر قرون
باشد از وی ارتکاب این چنین امر متصور نمی تواند شد کرخی و رازی و صیرفی گفته اند این حجت نیست بجهت آنکه مستنبط
از قیاس را گاهی سنت گویند بنا بر استناد او بسوی شرع و جوینی این را از محققین حکایت نموده و جوابش آنست که
اطلاق سنت بر ماخوذ از قیاس مخالف اصطلاح اهل شرع ست پس محمول بران نبود و ابن صلاح و نووی از ابوبکر
اسمعیلی نقل وقف کرده اند و این نیز لا وجه ست و اگر تابعی گوید من السنة کذا در حکم مراسیل تابعین باشد هذا ارجح
ما یقال فیه و احتمال آنکه مراد مذهب صحابه باشد یا عمل عصر آنها خلاف ظاهر ست زیرا که اطلاقش در مقام احتجاج
و تبلیغ الی الناس دال بر آن ست که مراد وی سنت صاحب شریعت ست لا غیر ابن عبد البر گفته اذا اطلق الصحابی
السنة فالمراد به سنة النبی صلعم و کذلک اذا اطلقها غیره ما لم تضف الی صاحبها کقولهم سنة العمرین و نحو ذلک و اگر صحابی گوید
کنا نفعل فی عهد رسول الله صلعم کذا او کانوا یفعلون کذا پس اکثر برانند که حجت ست کما قال الآمدی و ابن الحاجب
والصفی الهندی و وجهش آنست که این نقل فعل جماعت ست یا تقریر نبوی مر ایشان را بران فعل ست و لیکن اینست
از اعتبار عدم خفای آن بر رسول خدا صلعم پس حجت درینجا تقریر وی صلعم باشد نه فعل ایشان و نتوان گفت که در حکم نقل اجماع ست زیرا که گاهی
فعل بعض را اضافت بسوی همگنان کنند و قرطبی در قول صحابی کنا نفعل فی عهده صلعم کذا حکایت سه قول کرده
و گفته ابو الفرج از اصحاب ما آنرا قبول داشته و اکثر از اصحاب ما ردش کرده اند و هو الاظهر من مذهبهم و قاضی ابو محمد
گفته وجه درینجا تفصیل ست در آنچه شرع مستقل باشد کقول ابی سعید کنا نخرج صدقة عید الفطر علی عهد رسول الله صلعم
صاعا من تمر ——— او صاعا من شعیر الحدیث پس خفا مثل این بر وی صلعم مستحیل ست و اگر از آن جنس ست
که خفاء آن ممکن ست پس مقبول نباشد کقول رافع بن خدیج کنا نخابر علی عهد رسول الله صلعم حتی روی لنا بعض عمومتی
ان رسول الله صلعم نهی عن ذلک و شیخ ابو اسحق شیرازی بترجیح این تفصیل رفته و بعضی گفته اند که اگر صحابی این را
در معرض حجت آورده ست محمول بر رفع باشد و الا فلا و اگر صحابی چنین گوید که کانوا یفعلون او کنا نفعل و نگوید
علی عهد رسول الله صلعم پس حجت بمثل این عبارت قائم نمی شود زیرا که مستند بسوی تقریر نبوی نیست و نه حکایت
اجماع ست و حنفیه و حنابله گفته اند که این اجماع ست غزالی گفته اذا قال الصحابی کانوا یفعلون کذا فلا یدل علی
فعل جمیع الامة فلا حجة فیه الا ان یصرح بنقل الاجماع انتهی کلام الشوکانی در ارشاد الفحول گفته و از صیغ محتمله قول صحابی

من السنة کذا ست واکثر برانند که آن مرفوع ست و ابن عبد البر دران نقل اتفاق کرده و درین نقل نظر ست چه از
شافعی در اصل این مسئله دو قول ست و صیرفی از شافعیه و ابوبکر رازی از حنفیه و ابن حزم از ظاهریه بآن رفته
که غیر مرفوع ست و احتجاج کرده اند بآنکه لفظ سنت متردد ست میان نبی صلعم و غیر او و جوابش آنست که ارادهٔ
غیر نبی صلعم بعید ست وقد روی البخاری فی صحیحه من حدیث ابن شهاب عن سالم بن عبد الله بن عمر عن ابیه فی قصته مع الحجاج حیث قال ان کنت
ترید السنة فهجر بالصلوة قال ابن شهاب فقلت لسالم افعله النبی صلعم قال وهل یعنون بذلک الا سنته پس سالم که یکی از فقهاء سبعهٔ اهل مدینه و حفاظ تابعین ست
ارادهٔ سنت نبویه نزد اطلاق لفظ سنت از صحابه نقل کرده و اما قول بعض که اگر این لفظ در حکم مرفوع ست پس
چرا دران قال رسول الله صلعم نمیگویند پس جوابش آنست که ترک جزم از ایشان بنابر تورع و احتیاط ست و من
هذا قول ابی قلابة عن انس من السنة اذا تزوج البکر علی الثیب اقام عندها سبعا اخرجاه فی الصحیح قال ابو قلابة لو شئت لقلت
ان انسا رفعه الی النبی صلعم یعنی اگر این حدیث را مرفوع گویم دروغ نگفته باشم زیرا که قول او من السنة دلیل رفع ست
لیکن ایرادش بصیغهٔ ذکر کردهٔ صحابی اولی ست لهذا مرفوعش نگفتم و خلاف در قول صحابی امرنا بکذا و نهینا عن
کذا مثل خلاف در ماقبل ست زیرا که مطلق این قول منصرف بسوی صاحب امر و نهی ست که آن رسول خداست
و گروهی دران مخالفت کرده و تمسک باحتمال نموده و گفته محتمل که مراد غیر وی صلعم باشد مثل قرآن کریم یا اجماع
یا بعض خلفاء یا استنباط و جوابش آنست که اصل درینجا همان امر اول ست و ماعدای آن محتمل آری نسبت بوی
مرجوح ست و شک نیست که هرکه در طاعت رئیسی باشد و گوید امرت بکذا مفهوم از آن همین ست که فقط آمر
او مگر همان رئیس و آنکه گفته اند محتمل که غیر امر را امر گمان کند پس این احتمال را هیچ اختصاص باین مسئله نیست بلکه این
حکم در جانبی ست که آنجا تصریح کرده و گفته امرنا رسول الله صلعم بکذا و این احتمال خیلی ضعیف ست زیرا که صحابی
عدل عارف بلسان ست اطلاق نکند این عبارت را مگر بعد تحقیق و ازین جنس ست قول او کنا نفعل کذا این را
نیز حکم رفع ست کما تقدم و ازین قبیل ست حکم صحابی بر فعلی از افعال که آن طاعت خدا و رسول یا معصیت ایشانست
کقول عمار من صام الیوم الذی یشک فیه فقد عصی ابا القاسم پس این نیز در حکم مرفوع ست زیرا که ظاهرش تلقی از وی
صلعم ست انتهی کلامه گویم اگرچه این همه کلام حافظ ابن حجر ست چون مشتمل بر مسائل مهمهٔ علوم حدیث بود ایرادش بطوله مناسب
افتاد و در خلاصه زیاده کرده قول صحابی کنا لانری به باسا و رسول الله صلعم فینا ونحو ذلک در حکم مرفوع ست انتهی
و قد تقدم ایضا معنعن بر صیغهٔ مجهول از عنعنه حدیثی ست که در سندش فلان عن فلان گویند و ظاهر آنست که اگر
در سندش کلمه عن یکبار یا چند بار آید حدیث معنعن باشد و نزد بعض اهل علم مرسل یا منقطع ست و صحیح نزد جماهیر
علماء محدثین و فقهاء و اصولیین آنست که نه مرسل ست و نه منقطع بلکه متصل ست اگر لقاء راوی با مروی عنه
ممکن ست با برائت او از تدلیس و بخاری و مسلم در صحیحین این قسم احادیث بسیار آورده اند و تحسین غیر شیخین که قائل

بمرسل نمیند و شرط صحیح اند این چنین اخبار آورده و مسلم در خطبهٔ کتاب خود انکار اشتراط ثبوت لقا کرده و گفته
که این قول مخترع ست و نیست تا نامش مسبوق الیه و قول متفق علیه میان اهل علم قدیما و حدیثا آنست که ثبوت
وجه دهر دو در یک عصر شود اگر اجتماع و مشافهه هر دو ثابت نبوده باشد و اشتراط ثبوت لقا قول علی بن مدینی و
بخاری و غیرهما از اجلهٔ ائمه ست و نسبت میان معنعن و میان هر یکی از مسند و متصل عموم و خصوص من وجه
کما یظهر بادنی تامل ابن الصلاح گفته در زمانه ما و در زمان متقارب وی استعمال کلمه عن در اجازت بسیار شده گویا این
اشارت ست بتعیین نوعی از انواع متصل یعنی نه از طریق تحمل بسماع از لفظ شیخ ست و نه از باب قراءت بر شیخ
بلکه از وادی اجازت از جانب شیخ ست و لکن معین نکرد که این کدام یک نوع از انواع اجازت ست و این همه
وقتی ست که ذکر رواة باسامی آنها بطریق معارف باشد و اگر ذکر آنها بطریق نکره ست مثل فلان عن فلان
و نحو آن پس نامش نزد بعض معتبرین در اصول مرسل ست کذا فی البرهان لامام الحرمین چه اول و ثالث معرفه ست
و ثانی نکره و حدیث درین حین متصل نیست زیرا که فائدهٔ مذکور در تصریح اسم بطور معرفه ثقه بودن راوی ست
اولا و ایراد وی بطور نکره گویا بمنزله عدم ایراد وست بنا بر فوات فائدهٔ مذکوره لکن اختلاف کرده اند در انکه این چنین
روایت منقطع ست یا مرسل و اقرب بتحقیق آنست که منقطع ست نه مرسل زیرا که مرسل قول تابعی ست پس تسمیه او
بمنقطع اولی ست زیرا که اعم ست و این قول حاکم ست و هو الاولی در اسبال المطر گفته عنعنه معاصر محمول بر سماع ست
بخلاف غیر معاصر که آن مرسل یا منقطع باشد پس شرط حملش بر سماع ثبوت معاصرت ست انتهی و هذا هو الذی افاده الحافظ
ابن حجر بقوله الآتی عن اذا عبر بها من عرف بانه مدلس فنفی تعبیره بها خلاف فانها ای عن لیست محمولة علی السماع
انتهی بعده حافظ گفته در حمل عنعنهٔ معاصر بر سماع ثبوت لقاء شیخ و راوی از وی شرط کرده اند اگرچه یکبار باشد تا
در باقی عنعنه از بودن او مرسل خفی امن حاصل گردد و همین ست مختار به تبعیت ابن المدینی و بخاری و غیرهما از نقاد
انتهی کما تقدم و در اسبال المطر زیاده کرده که اگر زمان لقاء اتساع نسبت سماع دارد مقبول ست و رنه تدلیس باشد
و تمام این بحث در توضیح شرح تنقیح ست و بالجمله کلمه عن را استعمال ست حمل بر اجازت مگر از معاصر و حمل بر سماع بگر
از مدلس مگر تمیز و ثبوت لقاء انتهی **معلق** بر صیغهٔ مفعول از تعلیق حدیثی ست که از مبدء اسنادش یک راوی
یا زیاده محذوف باشد کقول الشافعی قال نافع او قال مالک و قول مالک قال ابن عمر او قال النبی صلعم گویا ماخوذ ست
از تعلیق الجدار او الطلاق بنا بر اشتراک هر دو در قطع الاتصال و استعمالش در حدیثی که از وسط یا آخرش راوی
ساقط شده ست نکنند بلکه نامش مرسل یا منقطع ست چه حذف را در اول اسناد معلق نامند و در وسط اسناد
منقطع گویند و در آخر سند مرسل خوانند کذا فی الخلاصة و لیکن این تعریف منقطع و مرسل غیر منطبق ست و نیز ذکر
مقطوع درینجا نکرد با آنکه در ظاهر داخل معلق ست و نیز وجه عدّ معلق از عبارات مشترکه میان هر سه قسم حدیث

و وجه عدّ منقطع و مرسل از عبارات مختصه بتضعیف ظاهر نیست بلکه اولی آنست که همه از عبارات مشترکه میان این
اقسام شمار کنند و نیز استعمال معلق در مثل یروی عن فلان و یذکر عنه و شبه آن بر صیغهٔ مجهول نمی شود چه استعمالش در صیغهٔ
جزم نیاید و غیر واحد از متأخرین مجزوم را معلق نامیده اند مثل حافظ ابو الحجاج مزی کقول البخاری فی باب مس الحریر
من غیر لبس و یروی فیه عن الزبیدی عن انس عن النبی صلعم و همچنین دیگر حفاظ گفته ذکره البخاری تعلیقاً غیر مجزوم به و بالجمله
بخاری در صحیح خود اکثار تعلیق کرده و نیست خارج از صحیح اگرچه بر صورت منقطع است و بخاری این کار را از برای
آن کرده که حدیث از جهت ثقات معلق عنهم معروف است یا بجهت آنکه در جای دیگر از کتاب خود آنرا متصل آورده
یا بسبب آخر که خلل انقطاع در آن غیر مصاحب است و تعلیق در مسلم در موضع واحد در تیمم وارد و موضع در حدود و در بیوع است
پس و غرض از تعلیق اختصار یا مجانبت تکرار است و معلقی که بخاری آنرا در موضع دیگر وصل نکرده یکصد و شصت
حدیث است اما شیخ الاسلام حافظ ابن حجر رح در مؤلفی لطیف بوصلش پرداخته و نامش التشویق الی وصل التعلیق نهاده
و از صور تعلیق یکی آنست که جمیع سند را حذف کند و گوید قال رسول الله صلعم یا آنکه همه را حذف کند مگر صحابی را یا تابعی
و صحابی هر دو را یا حذف کند کسی را که از وی حدیث کرده و اضافتش بسوی من فوق وی نماید پس اگر آن من فوق
وی شیخ این مضیف است در تسمیه اش بمعلق اختلاف است و صحیح درینجا تفصیل است یعنی اگر بنص یا استقرا معلوم شود
که فاعلش مدلس است حکم بتدلیس کنند ورنه تعلیق باشد و اکثر محدثین ذکر تعلیق در قسم مردود کرده اند بدلیل آنکه
حال محذوف مجهول است و گاهی حکم بصحت وی میکنند اگر تسمیه محذوف بوجه دیگر شناخته شود پس اگر بگوید که جمیع محذوفین
من ثقات اند این مسئله تعدیل علی الابهام باشد و نزد جمهور مقبول نبود تا آنکه نامش ببرد بنا بر احتمال آنکه آن محذوف
نزد اینکس ثقه باشد و نزد غیر وی ثقه نبود و چون آنرا نام برد حالش معلوم گردید و این را ذکر کرده اند تا بگه این تقدیم
جرح متوهم بر تعدیل صریح است و دفع این رد آنست که تعدیل صریح بر مبهم مجهول همچو لا تعدیل است لیکن ابن الصلاح
گفته که اگر این حذف در کتابی واقع شده است که التزام صحتش کرده اند مثل بخاری پس هرچه در آن بصیغهٔ جزم آمده
مثل یروی فلان و قال رسول الله صلعم دال بر ثبوت اسناد او نزد صاحب کتاب است انتهی زیرا که جائز نیست جزم او
بدان مگر بنا بر آنکه صحتش نزد وی بپایهٔ ثبوت رسیده است و حذف آن برای غرضی از اغراض کرده و بعد گفته و هرچه
بغیر جزم آمده نحو یروی و یذکر پس در آن مقال است حافظ ابن حجر فرموده قیل علی کلام ابن الصلاح انه لا وجه للاستدراك
فان الجمهور اذا لم یقبلوا التصریح راوی المعلق بان جمیع من حذفه ثقة وکذا قول من یقول حدثنی الثقة کیف یقبلون
من التزم صحة کتابه و یذکر فیه تعلیقات ولم یصرح بان تعلیقه صحیح ام لا فانه لو صرح به لکان من قبیل ما سبق والحال انه
یحتمل انه حذفه لغرض من الاغراض سواء ذکره بصیغة الجزم او بصیغة التمریض نعم صیغة المجهول ابعد من المعلوم فی کونه
مقبولاً انتهی ابن الصلاح گفته ولا التفات الی ابی محمد بن حزم الظاهری الحافظ فی رده ما اخرجه البخاری من حدیث

ابی عامر او ابی مالک الاشعری عن رسول اللہ صلعم لیکونن فی امتی اقوام یستحلون الحریر والخمر والمعازف الحدیث من جہۃ
ان البخاری اوردہ قائلاً فیہ قال ہشام بن عمار وساقہ باسنادہ فزعم ابن حزم انہ منقطع فیما بین البخاری وہشام
وجعلہ جواباً عن الاحتجاج بہ علی تحریم المعازف واخطأ فی ذلک من وجوہ والحدیث صحیح معروف الاتصال بشرط الصحیح
والبخاری رح قد یفعل مثل ذلک لکون ذلک الحدیث معروفاً من جہۃ الثقات عن ذلک الشخص الذی علقہ عنہ وقد یفعل
ذلک لکونہ قد ذکر ذلک الحدیث فی موضع آخر من کتابہ مسنداً متصلاً وقد یفعل ذلک لغیر ذلک من الاسباب التی لا یصحبہا
خلل الانقطاع بعد گفتہ وما ذکرناہ من حکم التعلیق فذلک فیما اوردہ منہ اصلاً ومقصوداً لا فیما اوردہ فی معرض الاستشہاد
فان الشواہد یحتمل فیہا مالیس من شرط الصحیح معلقاً کان او موصولاً انتہی **افراد** جمع فرد ست کذا فی المنہل ودر خلاصہ
ومختصر ہمین صیغہ جمع آوردہ ووجہش غیر ظاہر ست چہ ہمہ جا جمع باید آورد یا اینجا فرد می باید گفت نہ افراد وعلی
ای حال فرد دو گونہ ست یکی فرد از جمیع رواۃ وذکرش در صحیح گذشتہ واین قسم بعینہ شاذ ست وکلام متعلق بشاذ
بیاید دوم فرد بنسبت یک جہت مثل قول ایشان تفرد بہ اہل مکۃ او اہل المدینۃ او اہل الشام او تفرد بہ فلان عن فلان
من اہل مکۃ مثلاً او اہل البصرۃ عن اہل الکوفۃ واین تفرد بنسبت دیگر اہل امصار ست ومقتضی ضعف نیست پس حکم بضعف
حدیث نکنند مگر آنکہ مراد بدان تفرد یکی از ایشان باشد پس راجع شود بسوی قسم اول حافظ ابن کثیر گفتہ الافراد ہو
اقسام تارۃ ینفرد بہ الراوی عن شیخہ او ینفرد بہ اہل قطر کما تفرد بہ اہل الشام او العراق والحجاز ونحو ذلک وقد ینفرد بہ
واحد منہم ای من اہل قطر فیجتمع فیہ الوصفان واللہ اعلم وللحافظ الدارقطنی کتاب فی الافراد فی مائۃ جزء لم یسبق الی نظیرہ
وقد جمعہ الحافظ محمد بن طاہر فی اطراف رتبہ فیہا انتہی **مدرج** بفتح راء از ادراج کلام بعض رواۃ را گویند کہ در حدیث
ادراج یافتہ کذا قیل وحق عبارت درین مقام آنست ہو ما ادرج فیہ کلام بعض الرواۃ زیرا کہ مدرج مجموع آن حدیث ست کہ
دران ادراج واقع شدہ نہ کلام راوی فقط وبرین تقدیر مدرج اسم مکان ست نہ اسم مفعول پس گمان رود کہ کلام آن
بعض رواۃ از حدیث ست حافظ ابن کثیر گفتہ المدرج ہو ان تزاد لفظۃ فی متن الحدیث من کلام الراوی فیحسبہا من
یسمعہا منہ مرفوعۃ فی الحدیث فیرویہا کذلک وقد وقع من ذلک کثیر فی الصحاح والحسان انتہی وعبارت منہل وخلاصہ
درین مقام آنست ہو ما ادرج فی الحدیث من کلام بعض رواتہ فیرویہ من بعدہ متصلاً فیتوہم انہ من الحدیث واین یک نوع
ادراج ست ونوع دوم آنست کہ نزد شخص دو متن مختلف بدو اسناد مختلف باشد وراوی آن ہر دو را از وی
باقتصار بر یکی از دو اسناد روایت کند یا احد الحدیثین را باسناد خاص خود بیارد ودران از متن دیگر آنچہ در اول نیست
زیادہ کند مثل روایت سعید بن ابی مریم از مالک از زہری از انس ان رسول اللہ صلعم قال لا تباغضوا ولا تحاسدوا
ولا تدابروا ولا تنافسوا الحدیث پس جملہ لا تنافسوا را ابن ابی مریم از متن حدیث دیگر کہ بروایت مالک از ابی الزناد
از ابی ہریرہ بود در حدیث درج کرد ولفظ آن حدیث دیگر چنین ست ولا تجسسوا ولا تنافسوا ولا تحاسدوا الیس

اسناد اول منتهی بانس می شود و در متنش لا تجسسوا نیست و اسناد ثانی منتهی بابی هریره می شود پس ابن ابی مریم لا تنافسوا
را از حدیث ابی هریره در حدیث انس در آورد یا آنکه نزد راوی طرفی یعنی بعضی از متن واحد بسند شیخی ست که آن
غیر سند متن ست پس روایت هر دو از وی بیک سند کند و بعض حدیث را و بعض از سند واحد درج نماید و هر دو اسناد
را بیک سند گرداند حال آنکه آن حدیث دو اسناد ست یا آنکه حدیثی از شیخی شنید مگر طرفی از ان که سماعش از شیخ بواسطه دیگر
کرده پس آنرا از ان شیخ بسند تمام بحذف آن واسطه روایت کند در منهل گفته الثانی ان یکون عنده متنان باسنادین
او طرف من متن بسند غیر سنده فیرویهما معاً بسند واحد و عبارت حافظ ابن حجر این ست الثانی ان یکون المتن عنده الا
طرفا منه فانه عنده باسناد آخر فیرویه راویه تاما بالاسناد الاول و این اولی ست سوم آنکه حدیثی از جماعه مختلفین در
سند یا متن بشنود پس روایت ایشان را علی الاتفاق درج کند و همه را بر اسناد واحد ازین اسانید فراهم سازد و ذکر
اختلاف نماید و تبیین اختلاف واقع میان آن جماعه در سند یا متن نپردازد و مثالش حدیث ابن عیینه از عاصم بن کلیب
عن ابیه عن وائل بن حجر در صفت رسول خدا صلعم و در آخر وی گفته انه جاء فی الشتاء فرأهم یرفعون ایدیهم من تحت
الثیاب و صواب در یخار روایت کسی ست که از عاصم بهمین اسناد در صفت صلوة خاصة آورده و ذکر رفع ایدی را از ان
جدا ساخته و روایتش از عاصم از عبدالجبار از بعض اهل وی از وائل نموده و فرق میان این وجه و وجه اول آنست
که اول دو متن بدو اسناد ست و احد ها در آخر مدرج و این یک متن را دو اسناد از یک شیخ ست و از وی روایتش
بیک سند میکند و یک متن بودن او از اسناد دیگر غیر این هر دو اسناد معلوم شد چهارم آنکه سوق اسناد کرد و کدام عارض
او را پیش آمد و از طرف خود سخنی گفت و بعض سامعین را گمان شد که این سخن او متن آن اسناد ست پس آنرا از وی
همچنان روایت کرد و این همه مدرج الاسناد گویند حافظ ابن کثیر گفته وقد یقع الادراج فی الاسناد ولذلک امثلة کثیرة
انتهی و تعمد هر واحد ازین اقسام حرام ست و اجتناب از ان واجب و مدرج المتن آنست که در متن کلامی واقع شود که
از متن نیست بلکه از کلام صحابه و من بعد ایشان باشد اما متصل شده ست بمرفوع از کلام نبی صلعم بغیر فصل میان هر دو
و این وقوع گاهی در اول و گاهی در اثناء و گاهی در آخر حدیث باشد و اینجا اکثر ست زیرا که بعطف جمله بر جمله می آید حافظ
ابن حجر گفته ادراک کرده می شود ادراج بوجود روایت مفصله لقدر مدرج از مدرج فیه یا بتنصیص بر ان از طرف راوی
یا از بعض ائمه مطلعین بران یا باستحاله بودن نبی صلعم قائل آن و خطیب در باب مدرج کتابی حافل تالیف کرده و نامش
تقریب المنهج فی ترتیب المدرج نهاده و من آنرا تلخیص کرده بقدر دو چند یا اکثر بران زیاده کردم انتهی گویم نووی در
تقریب گفته وصنف فیه الخطیب کتابا و سیوطی در شرح وی نوشته ای فی نوع المدرج وسماه الفصل للوصل المدرج فی النقل
نووی گوید شفی و کفی ای الخطیب سیوطی فرموده وقد لخصه شیخ الاسلام یعنی الحافظ ابن حجر و زاد علیه قدر ما ذکر او اکثر
فی کتاب سماه تقریب المنهج فی ترتیب المدرج انتهی در اسبال المطر گفته و گویا این حرف از سیوطی سهوا واقع شده گویم

لفظ حافظ ابن کثیر در باعث حثیث این است و قد صنف الحافظ ابو بکر الخطیب فی ذلک کتابا حافلا سماه فصل الوصل
لما ادرج فی النقل وهو مفید جدا انتهی و آنکه حافظ گفته ادراک ادراج بوجود روایت منفصله باشد پس مثالش روایت
ابو داؤد است ثنا عبد الله بن محمد النفیلی ثنا زهیر ثنا الحسن بن الحر عن القاسم بن مخیمرة قال اخذ علقمة بیدی فحدثنی ان عبد الله
بن مسعود و ذکر تعلیمه لهم التشهد وفیه اذا قلت هذا او قضیت هذا فقد قضیت صلاتک ان شئت ان تقوم فقم وان شئت
ان تقعد فاقعد پس لفظ اذا قلت الی آخره را زهیر بن معاویه بحدیث مرفوع در روایت ابی داؤد وصل ساخته نووی
در خلاصه گفته اتفق الحفاظ علی انها مدرجة وقد رواه شبابة بن سوار عن زهیر ففصله فقال قال عبد الله فاذا قلت الی آخره
رواه الدارقطنی وقال شباب ثقة وقد فصل آخر الحدیث وجعله من قول ابن مسعود وهو اصح من روایة من ادرج وهو اشبه
بالصواب لان ابن ثوبان رواه عن الحسن کذلک مع اتفاق کل من روی التشهد عن علقمة وعن غیره عن ابن مسعود علی ذ
وکذلک ما اخرجه الشیخان من طریق ابن ابی عروبة وجریر بن حازم عن قتادة عن النضر بن انس عن بشیر بن نهیک عن ابی هریرة
من اعتق شقصا و ذکرا فیه الاستسعاء قال الدارقطنی فیما انتقده علی الشیخین قد رواه شعبة وهشام وهما اثبت الناس
فی قتادة فلم یذکرا فیه الاستسعاء ووافقهما همام وفصل الاستسعاء من الحدیث وجعله من قول قتادة قال الدارقطنی
وذلک اولی بالصواب و اما قول حافظ که دریافت می شود مدرج بآنکه گفتن آنحضرت صلعم آنرا مستحیل باشد پس مثالش
حدیث ابو هریرة مرفوعا در صحیحین است للعبد المملوک اجران والذی نفسی بیده لولا الجهاد فی سبیل الله والحج وبر امی لاحببت ان اموت وانا مملوک پس
لفظ والذی نفسی تا آخر از کلام ابی هریره است زیرا که تمنی رق از نبی صلعم ممتنع است و نیز مادر نبی صلعم در آن وقت موجود نبود که حاجت بذکر بر او شود و قول
حافظ که ادراج گاهی در اول حدیث باشد پس طریقش این است که راوی کلامی گفت و خواست که بران استدلال بحدیث کند پس آن حدیث را
بلا فصل آورد و از نیجا توهم شد که این همه لفظ حدیث است مثاله ما رواه الخطیب من روایة ابی قطن وشبابة فرقهما
عن شعبة عن محمد بن زیاد عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلعم اسبغوا الوضوء ویل للاعقاب من النار پس قول وی اسبغوا الوضوء
مدرج است از قول ابی هریره چنانکه در روایت بخاری از آدم از شعبه است الی قوله عن ابی هریرة انه قال اسبغوا الوضوء
قال ابو القاسم صلعم ویل للاعقاب من النار خطیب گفته وهم ابو قطن وشبابة فی روایتهما عن شعبة وقد رواه الجم الغفیر کروایة
آدم و مثال مدرج در وسط حدیث عائشه صدیقه رضی الله عنها است در بدء وحی کان النبی صلعم یتحنث فی غار حراء و
هو التعبد اللیالی ذوات العدد پس قول او وهو التعبد مدرج است از قول زهری و حدیث فضالة انا الزعیم والزعیم الحمیل
ببیت فی ربض الجنة پس قولش الزعیم الحمیل مدرج است از تفسیر ابن وهب و امثال این نوع بسیار است مشهور
حدیثی است که شائع شده است نزد اهل حدیث خاصة نه نزد غیر ایشان باینطور که راویان بسیار آنرا نقل کرده اند
مثل حدیث انس رضی الله عنه ان رسول الله صلعم قنت شهرا بعد الرکوع یدعو علی رعل وذکوان و این مخرج است در صحیحین
و آنرا راویان بسیار از انس جز ابی مجلز و از ابی مجلز راویان جز تیمی و از تیمی جز انصاری و این را امثال اند مگر اهل این

صنعت یا آنکه مشهور شده است نزد اهل حدیث و نزد غیر ایشان مثل حدیث انما الاعمال بالنیات و در منهل گفته ثابت
منقسم بدو قسم است یکی متواتر و آن خبری است که علم بصدق ایشان حاصل است مثل واقعه بدر علی الجمله دیگر غیر متواتر مثل
حدیث انما الاعمال زیراکه تواتر در اول او منتفی است و اهل حدیث ذکر متواتر نمیکنند و شاید که این عدم ذکر بنا بر قلت
اوست گویم کلام در متواتر و مشهور در مقدمه این کتاب گذشته یا آنکه مشهور شده است نزد غیر اهل حدیث خاصة امام احمد رح
گفته چهار حدیث است که در اسواق میگردد و نیست آنها را اصل در اعتبار یعنی اعتبار اهل حدیث و نظر ایشان و تفسیر
اعتبار خواهد آمد و آن احادیث این است من بشرنی بخروج آذار بشرته بالجنة و من آذی ذمیا فانا خصمه یوم القیامة
و نحرکم یوم صومکم و للسائل حق وان جاء علی فرس انتهی کذا فی الخلاصة ولیکن در صحت این سخن از امام احمد کلام است
زیراکه حدیث للسائل حق از حسین بن علی و پدر او و ابن عباس و هرماس بن زیاد باسانیدی وارد است که بعض آن
جید است و ابو داود بران سکوت کرده و نیز حدیث من آذی ذمیا معروف است و ابو داود بران سکوت نموده و آذار
اسم اول شهر است از شهور ربیع در لغت سریانیه و من جمله حدیث ضعیف مشهور حدیث طلب العلم فریضة علی کل مسلم است
بزدوی در قسم اول گفته مشهور آنست که در اصل از آحاد باشد باز منتشر شد و قومی آنرا نقل کردن گرفت که
تواطوء ایشان بر کذب متصور نمی شود و آن قوم عبارت از قرن ثانی و ثالث بعد صحابه و من بعدهم است و این قوم
ثقات ائمه است که متهم نیست پس حدیث بشهادت و تصدیق ایشان بمنزله متواتر گردیده و حجتی از حجج الهی گشته تا آنکه
خصاف گفته این یکی از دو قسم متواتر است پس ممتاز باشد از متواتر با آنکه موجب علم طمانینت است و متواتر موجب علم
یقین انتهی و مشهور را مستفیض هم گویند حافظ ابن کثیر گفته الشهرة امر نسبی فقد تشتهر عند اهل الحدیث او یتواتر ولیس عند غیرهم
بالکلیة ثم قد یکون المشهور متواترا او مستفیضا و هو ما زاد نقلته علی ثلاث و عن القاضی الماوردی ان المستفیض اقوی
من المتواتر و هذا اصطلاح و قد یکون المشهور صحیحا کحدیث انما الاعمال بالنیات و حسنا و قد تشتهر بین الناس احادیث لا اصل
لها او هی موضوعة بالکلیة و هذا کثیر جدا و من نظر فی کتاب الموضوعات لابی الفرج ابن الجوزی عرف من ذلک انتهی
غریب و عزیز غریب مشتق از غربت است یقال اغربته و غربته اذا نحیته و ابعدته و غرب بمعنی بعد است و عزیز
از عزت است و عزت در اصل بمعنی قوت و شدت و غلبه باشد یقال عز یعز بالکسر اذا صار عزیزا و عز یعز بالفتح اذا
اشتد کذا فی النهایة حافظ ابن منده گفته غریب مثل حدیث زهری و اشباه اوست که حدیث آنها مجمع علیه است بنا بر
عدالت و ضبط پس چون مردی از ایشان متفرد گردد بحدیثی نامش غریب باشد و الاولی ان یقال الغریب ما تفرد
راو بروایته عن حدیثه کالزهری و اشباهه و نامش غریب از ان شد که وی هیچو غریب وحیدی است که نیست نزد
وی اهل او بنا بر بعد او از مرتبه شهرت تا بمرتبه تواتر چه رسد و اگر راوی او دو کس اند یا سه مسمی بعزیز است بنا بر آنکه
اقوی است از غریب و اگر راوی او جماعت است یعنی افزون از سه پس نامش مشهور باشد و وجه این تسمیه ظاهر است آری

ع نهان کی ماند آن رازی کز و سازند محفلها + و از ما ذکر معلوم شد که نیست معتبر درین اقسام ثلثه مگر عدد راوی نه عدالت و ضبط او و آنکه در تفسیر مشهور ذکر شد اخص مطلق ست از انچه سابقا ذکر یافت و نیز در وی دلالت ست بر آنکه معتبر درین اقسام متعدد بودن مروی عنه ست و تفاوت میان هر دو باعتبار تفرد راوی از ایشان که بود از یک کس یا دو کس یا سه کس یا یک جماعت ست و فیه تامل و بعض افراد غریب نبود مثل افراد مضافه بسوی بلدان پس لازم نیاید که هر فرد غریب ست و این عدم غربت وقتی ست که مراد بدان تفرد واحد از ایشان نباشد ورنه غریب خواهد بود و مطلق غریب منقسم ست بسوی صحیح مثل افراد مخرجه در صحیح بخاری و مسلم و غیر صحیح و همین ست اغلب چه بیشتر غرائب احادیث صحیح نیستند و در جریان این قسمت در هر یکی از عزیز و مشهور نیز خفائی نیست لیکن بنا بر ظهور حال تعرض بدان نکرده اند باز حدیث غریب منقسم میشود بسوی غریب المتن و غریب الاسناد معا و آن حدیثی ست که متفرد ست بروایت متن او راوی واحد دیگر غریب الاسناد لا المتن مثل حدیثی که متن او معروف ست از جماعتی از صحابه پس چون منفرد شود یکی بروایت آن از صحابی دیگر آن حدیث غریب باشد بانوجه و ازین جنس ست غرائب شیوخ در اسانید متون صحیحه و همین را ترمذی غریب من هذا الوجه میگوید و غریب المتن لا الاسناد خود یافته نمیشود مگر آنکه حدیثی منفرد مشتهر گردد و جماعتی آنرا از متفرد به روایت کند که درینصورت البته آن حدیث غریب مشهور و غریب المتن دون الاسناد میگردد بنسبت بیکی از دو طرف اسناد خود چه اسنادش متصف بغرابت ست در طرف اول و متصف بشهرت ست در طرف آخر مثل حدیث انما الاعمال بالنیات و همچو سائر غرائب که تصانیف اهل علم بران مشتمل بوده ست و بعده شهرت گرفته و برین قیاس میتوان گفت که غریب المتن لا الاسناد حدیثی ست که روایت میکند آنرا از رسول صلعم مگر صحابی واحد و روایت میکند آنرا ازان صحابی جماعت کثیره و همچنین تا آخر اسناد تا مل حافظ ابن کثیر گفته غرابت گاهی در متن باشد باین طریق که متفرد شود بدان راوی واحد یا در بعض متن چنانکه زیاده کند دران راوی واحد زیادتی که غیر وی آنرا نگفته ست و کلام در زیادت ثقه گذشت و گاهی غرابت در اسناد باشد چنانکه اصل حدیث بیک وجه یا چند وجه محفوظ باشد ولیکن باین اسناد غریب ست پس غریب آنست که راوی واحد آن متفرد ست خواه ثقه باشد یا ضعیف و لکل حکمه و اگر دو یا سه دران مشترک شوند از یک شیخ عزیز باشد و اگر جماعتی از وی بروایتش گرد وست مشهور باشد کما تقدم انتهی و کلام بر غریب و عزیز در مقدمه این کتاب بر وجه تفصیل گذشته فلیراجعه مصحف بفتح حاء مشدده مهمله از تصحیف بمعنی تغییر لفظ یا معنی ست و این فنی جلیل ست تا بحض نمیشود باعبای آن مگر حذاق از حفاظ و دارقطنی و خطابی از ایشان اند و او را درین باب تصنیفی مفید ست و این دو قسم ست اگر تغییر در لفظ ست مصحف نامند و اگر بنسبت شکل ست محرف خوانند حافظ ابن کثیر گفته و قد وقع من ذلک شئی کثیر لجماعة من الحفاظ وغیرهم ممن ترسم بصناعة الحدیث ولیس منهم واکثر ما یقع ذلک لمن اخذ من الصحف ولم یکن له شیخ حافظ

يوقفه على ذلك انتهى وحافظ ابن حجر گفته ومعرفة هذا النوع مهمة وقد صنف فيه العسكري والدارقطني وغيرهما واكثر ما يقع
في المتون وقد يقع في الاسماء التي في الاسانيد انتهى گوییم مثال تصحیف واقع در متن روایت دارقطنی ست ان ابا بكر الصولي
املى حديث من صام رمضان واتبعه ستا من شوال فقال شيئا بالشين المعجمة والياء التحتانية ومنه ما رواه ابن لهيعة عن كتاب موسى
بن عقبة باسناده عن زيد بن ثابت ان رسول الله صلعم احتجم في المسجد وانما هو احتجر بالزاي اي اتخذ حجرة من حصير ونحوه يصلي
عليها ونیز تصحیف یا محسوس می باشد ببصر یا بسمع واول خطا در اسناد ست مثل حدیث شعبه از عوام بن مراجم براء وجیم
که یحیی ابن معین آنرا مزاحم بزای وحای مهمله تصحیف کرد یا خطا در متن ست مثل حدیث ست شوال کما تقدم وثانی نیز یا در
سند ست مثل حدیث مروی از عاصم احول که بعض آنرا واصل احدب گفتند دارقطنی گوید این تصحیف سمع ست نه تصحیف
بصر زیرا که در کتابت میان این هردو اشتباه رو نمیدهد یا خطا در متن مثل حدیث عائشة عن النبي صلعم في الكهان قر الزجاجة
بالزاي حال آنکه زجاجه بدال ست یا تصحیف در معنی ست كما حكى الدارقطني عن ابي موسى محمد بن المثنى العنزي انه قال نحن
قوم لنا شرف نحن من عنزة صلى الينا رسول الله صلعم يريد ما ثبت في الصحيح ان رسول الله صلعم صلى الى عنزة وهي حربة تنصب
بين يديه فتوهم انه صلى الى قبيلتهم بني عنزة واین تصحیف خیلی عجیب ست در ابطال الطر گفته واعجب من ذلك ما ذكره الحاكم
عن اعرابي انه زعم ان النبي صلعم صلى الى شاة انتهى یعنی عنزه را بسکون نون تصحیف کرد باز روایتش بمعنی کرد پس
دو خطا کرد در لفظ ودر معنی واین باب واسع ست در قرآن وحدیث ومخاطبات ناس بسیار واقع میشود در باغت
نوشته وما ينقله كثير من الناس عن عثمان بن ابي شيبة انه كان يصحف في قراءة القرآن فغريب جدا لان له كتابا في التفسير
وقد نقل عنه اشياء لا تصدر عن صبيان المكاتب واما ما وقع لبعض المحدثين من ذلك فمنه ما يكاد اللبيب يضحك منه كما حكي
عن بعضهم انه جمع طرق حديث يا ابا عمير ما فعل النغير ثم املاه في مجلسه على من حضره من الناس فجعل يقول يا ابا عمير ما فعل البعير
فافتضح عندهم وارخوه بانته وكذا اتفق لبعض مدرسي النظامية ببغداد انه اول يوم اجلاسه اورد حديث صلوة في اثر
صلوة كتاب في عليين فقال كنار في غلس فلم يفهم الحاضرون ما يقول حتى اخبرهم بعضهم بانه تصحف عليه من كتاب في
عليين وهذا كثير جدا وقد اورد ابن الصلاح اشياء كثيرة ها هنا وقد كان شيخنا الحافظ الكبير الجهبذ ابو الحجاج المزي من ابعد
الناس من هذا المقام ومن احسن الناس اداء للاسناد والمتن بل لم يكن على وجه الارض فيما نعلم مثله في هذا الشان ايضا وكان
اذا تغرب عليه احد برواية مما يذكره بعض شراح الحديث على خلاف المشهور عنده يقول هذا من التصحيف الذي لم يقف صاحبه
الا على مجرد الصحف والاخذ منها انتهى وخود می گفته طریق سلامت از تصحیف اخذ از افواه اهل معرفت وتحقیق ست انتهی
یعنی نه از بطون کتب گوییم آنانکه اخذ احادیث از بطون کتب میکنند نه از افواه محدثین غالب صنائع ایشان حصول
تصحیف وتحریف ست در الفاظ ومعانی ومفاهیم اخبار وآثار وحدیث را دلیل چیزی قرار میدهند که نزد اهل حدیث
دلالت بران معنی ندارد ویا دران باب وارد نشده بلکه اجنبی محض ست از محل نزاع واین معنی بر عارف تطور آن

فقہا بزبان ودانستن مذاہب خود غیر مخفی ست بلکہ ہر کہ ماہر تر بکلام ایشان ست وی مطلع تر بر تصحیف صوری
ومعنوی ست واگر اخذ احادیث از افواه محدثین میکردند وسلسلہ اسناد و روایت با درایت بر پا میساختند این آفت
وبلا دامنگیر حال ایشان نمیشد **قف** ابن سیرین وابن سخبره گفته اند کہ چون در روایتی لحن یا تحریف واقع شود آنرا
ہمچنان روایت باید کرد کہ شنیده ست یعنی ملحون ومحرف نہ مصحح بنا بر محافظت بر لفظ در اسبال المطر گفته وہذا غلو فی ذلک
ونووی گفته قول الاکثرین یرویہ علی الصواب انتہی مسلسل اصطلاحاً سیم حدیثی ست کہ رجال اسنادش تا رسول خدا
صلعم پیاپی باشند نزد روایت آن بر یک صفت یا یک حالت خواه در راوی وصفت او قولا کقوله سمعت فلانا یقول سمعت
فلانا الی آخره وازین باب ست اخبرنا فلان واللہ قال اخبرنا فلان واللہ الی آخره ومنه حدیث اللہم اعنی علی ذکرک وشکرک
وحسن عبادتک مسلسل بقولہم انی احبک فقل چہ در روایت ابی داود واحمد ونسائی چنین آمده اخذ بیدی فقال انی احبک
وبرین تقدیر از ہر دو نوع فعل وقول باشد ودرین طریق لفظ ذکر مقدم بر لفظ شکر آمده ودر خلاصه درین مقام ببیان
ذکر وشکر وعبادت پرداخته وآن اجنبی ازین مقام ست وازانجملہ مسلسلہاست کہ تسلسل او در آخر سند منقطع گشته مثل مسلسل
باول حدیث سمعوه یعنی بقول الصحابی اول حدیث سمعته من رسول اللہ صلعم ہذا وبقول التابعی اول حدیث سمعته من الصحابی
ہذا وعلم جرا واین قید در آخر سلسلہ نماند یا فعلاً مثل حدیث تشبیک بید وحدیث عد فی الید واشباه اینہا ودر حدیث
ابو ہریره گفته شبک بیدی ابو القاسم صلعم یا در روایت مثل مسلسل باتفاق اسماء رواة واسماء آباء ایشان یا کنی یا
انساب یا بلدان ایشان نووی گفته من ہمه حدیث مسلسل باہل دمشق روایت مسلم ست وہیچ مسلسل باتفاق صفت مثل
حدیث فقہاء کہ دران فقیه عن فقیه ست وآن حدیث ابن عمر ست مرفوعاً المتبایعان بالخیار نووی گفته واز ہر دو قسم ست
حدیث ابی ذر رضی اللہ عنه یا عبادی کلکم ضال الا من ہدیته الحدیث وآن در صحیح مسلم ست ومسلسل ہمه واقع شده وباسنادے
روایتش کرده ایم کہ ہمگنان دمشقی اند ومن ہم دمشقی ام واین درین زمان نادرست انتہی گویم وی اذکار خود را ہمین حدیث
وہمین اسناد ختم کرده وا حدیث قدسی ست وفضل اینہا حدیثی ست کہ دران دلالت بر اتصال سماع باشد واز فضائل
تسلسل یکی اشتمال او بر مزید ضبط است وسلامت از خلل تدلیس قلیل باشد ودر تحفه وخلاصه وجوه تسلسل ہمبرین نہج ذکر
کرده لیکن کلام این ہر دو غیر جید ست بوجوہی کہ تفصیلش بر فطرت سلیمه وفطنت قویمه مخفی نیست وعبارت اسبال المطر
درین مقام چنین ست کہ مسلسل دو قسم ست یکی اتفاق در صیغ ادا حافظ گفته اگر متفق شوند رواة در اسناد وی از ہر پیشه
در صیغ ادا مثل سمعت فلانا قال سمعت فلانا او حدثنا فلان قال حدثنا فلان وجز آن از صیغ انتہی دوم اتفاق در ہر
حال کہ باشد مثل قول کسمعت فلانا یقول اشہد باللہ لقد حدثنی فلان الخ یا فعل کقوله دخلت علی فلان فاطعمنا تمرا یا
قول وفعل معاً کقوله حدثنی فلان وہو آخذ بلحیته قال آمنت بالقدر الخ واین مسلسل از صفات اسناد ست وگاہی تسلسل
در معظم اسناد واقع شود مثل حدیث مسلسل باولیت زیرا کہ منتہی می شود دران سلسله تا سفیان بن عیینه فقط وہر کہ

آنرا انتهی مسلسل روایت کرده وی وهم نموده حافظ ابن کثیر گفته وفائدة التسلسل بعده من التدلیس والانقطاع ومعهذا
تحل بالنسخ حدیث بطریق مسلسل والله اعلم **اسناد** حافظ ابن کثیر گفته ولما کان الاسناد من خصائص هذه الامة وذلک
انه لیس امة من الامم یمکنها ان تسند عن نبیها اسناداً متصلا غیر هذه الامة فلهذا کان طلب الاسناد العالی مرغبا فیه کما قال الامام
احمد بن حنبل الاسناد العالی سنة عمن سلف وقیل لیحیی بن معین فی مرض موته ما تشتهی قال بیت خالی واسناد عالی ولهذا تداعت
رغبات کثیر من الائمة النقاد والجهابذة الحفاظ الی الرحلة الی اقطار البلاد طلبا لعلو الاسناد وان کان قد منع من جواز الرحلة
بعض الجهلة من العباد فیما حکاه الرامهرمزی فی کتابه الفاصل ثم ان علو الاسناد ابعد من الخطاء والعلة من نزوله وقال بعض
المتکلمین کلما طال الاسناد کان النظر فی التراجم والجرح والتعدیل اکثر فیکون الاجر علی قدر المشقة وهذا لا یقابل ما ذکرناه والله
اعلم انتهی کلامه وطیبی در خلاصه گفته اسناد خصیصهٔ این امت وسنتی از سنن بالغه است وطلب علو دران نیز سنت است
ولهذا رحلت دران مستحب شده وعادش بعید از خلل متطرق بهر راوی است وعلو مطلوب بر پنج قسم است یکی
قرب از رسول خدا صلعم باسناد صحیح نظیف مثل ثلاثیات بخاری محمد بن اسلم طوسی گفته قرب الاسناد قرب او قربة الی
الله تعالی گویم مراد بصحیح درینجا اعم از حسن است واگر در رواة ضعیفی هست پس التفاتی باین علو نباشد قاله ابن العراقی
قال الحافظ ابن کثیر واشرف انواع العلو ما کان قریبا الی رسول الله صلعم انتهی دوم قرب از امامی از ائمهٔ حدیث
اگرچه عددش از وی تا رسول خدا بسیار باشد انتهی مثل اعمش وهشیم وابن جریج واوزاعی ومالک وسفیان وشعبه
وزهیر وحماد بن زید واسمعیل بن علیه وغیر ایشان از ائمهٔ حدیث حافظ ابن کثیر گفته فاما العلو بقربه الی امام حافظ او
مصنف او بتقدم السماع فتلک امور نسبیة انتهی سوم علو بنسبت روایت صحیح بخاری ومسلم یا احدهما یا غیرهما از کتب
معتمده چهارم علو بتقدیم وفات راوی ابن الصلاح گفته مثاله ما ارویه عن شیخ اخبرنی به عن واحد عن البیهقی عن الحاکم
اعلی من روایتی لذلک عن شیخ اخبرنی به عن واحد عن ابی بکر بن خلف عن الحاکم وان تساوی الاسنادان فی العدد لتقدم
وفاة البیهقی علی وفاة ابن خلف بنحو تسع وعشرین سنة پنجم علو بتقدم سماع وبسیاری ازین قسم داخل در ما قبل است از روی
قرب زمان نه از روی احتمال حذف واسطه زیرا که احتمال در وفات اقوی است ولهذا ابن طاهر وابن دقیق العید این قسم را
با قسم ما قبل او یک قسم گردانیده اند وامتیازش از وی آنست که دو کس از یک شیخ بشنوند وسماع احدهما از شصت
سال باشد مثلا وسماع دیگر از چهل سال پس این هر دو اگرچه در عدد مساوی اند ودر عدم واسطه برابر لیکن اول اعلی است
گویم سید علامه محمد بن اسمعیل امیر در اسبال المطر علی قصب السکر نوشته علو دو گونه است یکی مطلق دوم نسبی اما اول پس
حافظ ابن حجر گفته اگر عددش قلیل است وباین عدد قلیل منتهی بسوی نبی صلعم میشود بنسبت سند دیگر که آن حدیث
بآن سند بعینه بعدد کثیر آمده یا منتهی بامامی از ائمهٔ حدیث ذی صفت علیه مثل حفظ وضبط وفقه وتصنیف وجز آن
از صفات مقتضیه ترجیح میشود مثل شعبه ومالک وثوری وشافعی وبخاری ومسلم ونحو ایشان پس اول که منتهی به رسول

خدا صلعم علو مطلق ست واگر معهذا اسنادش صحیح اتفاق افتاده ست غایت قصوی باشد ورنه صورت علو دران
موجود ست نادر هیکه موضوع نیست ورنه کالعدم باشد دوم ثانی که علو نسبی ست آنست که عدد دران تا امام کمتر باشد
اگر چه این عدد از ان امام تا منتهی بسیار بود انتهی واز ینجا دریافت شد که علو منقسم بدو قسم ست علو مطلق و علو نسبی
بعده علو نسبی نزد این حدیث چهار قسم ست دو از ان موافقت و ابدال ست و موافقت وصول ست بسوی شیخ یکی
از دو مصنف بغیر طریق او یعنی بطریقی که تا آن مصنف معین متصل میشود مثلا بخاری در صحیح خود حدیثی از قتیبه از مالک
روایت کرده پس اگر ما هم بهمان طریق روایتش کنیم میان ما و قتیبه هشت واسطه باشد واگر این حدیث را بعینه از طریق
ابو العباس سراج از قتیبه مثلا روایت نمائیم میان ما و قتیبه هفت واسطه بود پس ما را با بخاری در شیخ او بعینه موافقت با علو
اسناد بسبب اسنادش تا وی دست بهم داده واین را موافقت نامند واین قسم اول شد قال ابن کثیر الموافقة هی انتهاء السند
الی شیخ مسلم مثلا انتهی دوم بدل ست وآن وصول ست تا شیخ شیخ هم بر ان طریق سابق مثلا ما را آن اسناد بعینه از طریق
دیگر از قعنبی از مالک واقع شود پس قعنبی دران اسناد بدل از قتیبه بود حافظ ابن کثیر گفته البدل هو انتهاؤه الی السند
الی شیخ شیخه او مثل شیخه انتهی وبیشتر اعتبار موافقت وبدل نزد مقارنت علو ست ورنه اسم موافقت وبدل بر کمتر ازین
هم واقع میشود واین دو قسم اول ست واما دو قسم دیگر پس یکی از ان مساوات ست حافظ ابن کثیر گفته وهو ان تساوی
فی اسناد ک الحدیث لمصنف انتهی یعنی مساوات عبارت ست از استواء عدد اسناد از راوی تا آخر سند یا اسناد یکی
از دو مصنف مثلا نسائی روایت حدیثی کند که دران میان او و میان رسول خدا صلعم یازده کس شد پس ما را آن حدیث
بعینه باسناد دیگر تا نبی صلعم بهمین عدد واقع شود پس گویا ما مساوی نسائی شدیم درین عدد یازده نفر با قطع نظر از ملاحظه
آن اسناد خاص که اسناد ماست برای حدیث مساوی از طریق نسائی زیرا که طریق او نازل ست پس نزد نظر دران
حدیث از طریق وی نازل واز طریق ما عالی باشد واز مساوات بدر رود انتهی ابن القاسم تلمیذ حافظ گفته گذشت آنکه
علو نسبی آنست که اسنادش منتهی شود بسوی امامی ذی صفت علیه واین مساوات بتفسیر وتمثیل چنین نیست پس حق وی
آنست که از علو مطلق باشد انتهی وهو کما قال واین قسم سوم علو نسبی ست وقسم چهارم مصافحه ست وآن استواء ست
با تلمیذ آن مصنف بر وجه مشروح اولا ونامش مصافحه شد زیرا که عادت در غالب احوال جاری ست بمصافحه میان دو کس
ملاقی یکدیگر وما در صورت مذکوره گویا نسائی را دیده ایم وباوی مصافحه کرده حافظ ابن کثیر گفته وهی عبارة عن نزولک
عنه بدرجة حتی کانه صافحک به وسمعته منه وهذه الفنون توجد کثیرا فی کلام الخطیب البغدادی ومن نحا نحوه وقد صنف الحافظ
ابن عساکر فی ذلک مجلدات وعندی انه نوع قلیل الجدوی بالنسبة الی بقیة الفنون فاما من قال ان العالی هو الاسناد
ما صح سنده وان کثرت رجاله فهذا اصطلاح خاص وماذا یقول هذا القائل فیما اذا صح الاسنادان لکن هذا اقرب
رجالا وهذا القول محکی عن الوزیر نظام الملک وعن الحافظ السلفی انتهی وبالجمله این آخر اقسام اربعه علو ست ومقابل

آن نزول ست با اقسام خود پس با هر قسم از اقسام علو قسمی از اقسام نزول مقابل باشد حافظ ابن کثیر گفته واما النزول
فهو ضد العلو وهو مفضول الی العلو اللهم الا ان یکون رجال الاسناد النازل اجل من رجال العالی وان کان الجمیع ثقات
کما قال وکیع لاصحابه ایما احب الیکم الاعمش عن ابی وائل عن ابن مسعود او سفیان عن منصور عن ابراهیم عن علقمة عن ابن مسعود
فقالوا الاول فقال الاعمش عن ابی وائل شیخ عن شیخ وسفیان عن منصور عن ابراهیم عن علقمة عن ابن مسعود فقیه عن فقیه وحدیث
یتداوله الفقهاء احب الینا مما یتداوله الشیوخ انتهی وابن الاثیر در جامع الاصول در بیان مراتب اسناد بسط تمام کرده واین مختصر
گنجایش ایراد آن همه ندارد وفیما ذکرناه مقنع وبلاغ **اعتبار** بیهقی در تاج اللغة گفته الاعتبار عبرت گرفتن وباندیشه
از پی چیزی فراشدن انتهی وترکیب دلالت میکند بر نفوذ ومضی در شئ ودر اصطلاح علماء حدیث عبارت ست از نظر کردن
در حال حدیث که آیا راویش بدان متفرد شده ست یا نه وآیا آن حدیث را راوی معروف ست یا نه حاصل آنکه اعتبار تحری
واجتهاد ست در حال اسناد تا اطلاع بر متابعات وشواهد حاصل شود وطریق اعتبار در اخبار آنست که چنین
گویند مثلاً روایت کرد حماد بن سلمة از ایوب از ابن سیرین از ابی هریره از رسول خدا صلعم پس چون نظر کنند که راویش حماد
وبران متابعت کرده نشد نظر نماید که آیا کدام ثقه دیگر جز ایوب از ابن سیرین هم روایتش کرده ست یا نه پس اگر نیابد ببینند
که کدام ثقه غیر ابن سیرین هم آنرا از ابوهریره روایت نموده ست یا نه اگر نیابد نظر کنند که کدام صحابی غیر ابوهریره آن را از
رسول خدا صلعم آورده یا نه پس هر چه ازینها بیابد بداند که حدیث را اصلی مرجوع الیه ست واین را متابعت غیر تامه نامند
وچون نظر کنند که راوی آن حدیث بعینه احدی از ایوب غیر حماد ست این متابعت تامه باشد واول را شاهد هم نامند
واگر آن حدیث بهیچ وجه از وجوه مذکوره اصلا مروی نیست بلکه حدیثی دیگر مروی ست پس درین حین تفرد مطلق دران
متحقق شده کذا فی الخلاصة گویم غالب آنست که چون با او تابع در جمیع درجات یافته شود مسمی بتابع نگردد چنانکه از
حاکم در شرط صحیح نقل کرده اند وآنچه در خلاصه گفته موافق کلام ابن صلاح ست وحافظ ابن کثیر گفته فان روی معناه
من طریق اخری عن صحابی آخر سمی شاهدا لمعناه وان لم یرو فهو فرد من الافراد ودر اسبال المطر نوشته اعتبار عبارت ست از
تتبع طرق حدیث از جوامع ومسانید واجزاء ست وجوامع آن کتب ست که دران احادیث را بر ترتیب کتب فقه
جمع کرده اند مثل کتب ستة یا بر ترتیب حروف هجائیه ومسانید آن کتب ست که دران مسند هر صحابی علی حدة بر اختلاف
در مراتب وطبقات صحابه فراهم کرده شده والتزام نقل جمیع مرویات آنها رفته خواه صحیح باشد یا ضعیف واجزاء آن
کتب ست که دران تدوین حدیث شخص واحد یا احادیث جماعة در مادهٔ واحد بوده ست پس چون طرق حدیثی که گمان
فرد بودن او ست تتبع کنند برای دریافت اینمعنی که آن حدیث را متابعی هم هست یا نه این تتبع را اعتبار نامند حافظ ابن حجر
گفته همه اقسام مقبول محصل فائده تقسیم باعتبار مراتب ست نزد معارضه انتهی وحافظ ابن کثیر گفته ویغتفر فی باب
الشواهد والمتابعات من الروایة عن الضعیف القریب الضعف ما لا یغتفر فی الاصول کما یقع فی الصحیحین وغیرهما مثل ذلک

ولهذا یقول الدارقطنی فی بعض الضعفاء یصلح للاعتبار او لا یصلح ان یعتبر به انتهی متابع باسم مفعول حدیثی ست
که راوی دیگر نیز موافق آن روایت کرده واین ست معنی آنکه محدثان گویند تابعه فلان اوله متابعات ومتابعت
موجب تقویت وتایید باشد ولازم نیست که مساوی اصل بود در مرتبه بلکه اگر کمتر از ان در مرتبه باشد نیز متابعت را
می شاید ومتابعت را مرتبه هاست اگر خود راوی حدیث را حاصل شده ست نه شیخ او را پس آنرا تامه خوانند واگر
شیخ او را حاصل شده ست نه خود راوی وکسی را که فوق اوست پس این را قاصره گویند ومستفاد ازین هر دو یعنی تامه
وقاصره تقویت ست کما ذکرنا ومتابع اگر موافق اصل بود در لفظ ومعنی اطلاق مثله کنند واگر موافق در معنی ست نه در
لفظ نحوه گویند مثال متابعت شامله تامه وقاصره روایت شافعی در ام ست از مالک از عبد الله بن دینار از ابن عمر
ان رسول الله صلعم قال الشهر تسع وعشرون فلا تصوموا حتی تروا الهلال ولا تفطروا حتی تروه فان غم علیکم فاکملوا العدة
ثلاثین پس قومی گمان کرده که شافعی باین حدیث باین لفظ متفرد از مالک ست وآنرا در غرائب وی شمرده زیرا که اصحاب
مالک این حدیث را از مالک باین اسناد بلفظ فان غم علیکم فاقدروا له روایت کرده اند لیکن شافعی را متابع یافته شد آن
عبد الله بن مسلمه قعنبی ست که بخاری از وی همچنین از مالک روایت کرده واین متابعت تامه ست ونیز متابعت قاصره
برای او در صحیح ابن خزیمه از روایت عاصم بن محمد عن ابیه محمد بن زید عن جده عبد الله بن عمر یافته شد بلفظ فکملوا
ثلاثین ودر صحیح مسلم از روایت عبید بن عمر از نافع از ابن عمر بلفظ فاقدروا ثلاثین بدست آمد نیست انحصار درین
متابعت خواه تامه باشد یا قاصره بر لفظ بلکه اگر بالمعنی هم بیاید کافی باشد لکن مختص ست بودنش از روایت آن صحابی
یعنی نتوان گفت که درینجا الفاظ متفاوت آمده در اول هر دو جای فکملوا ثلاثین بدل قولش فاکملوا العدة ثلاثین وارد شده
ودر ثانی هر دو جای فاقدروا ثلاثین بدل وی آمده زیرا که عبرت بمعنی ست نه بلفظ حاصل آنکه در متابعت شرط ست که هر دو
حدیث از یک صحابی باشند واگر از دو صحابی ست آنرا شاهد گویند ویقال له شاهد ویشهد به حدیث فلان ودر رسائل المطر
گفته شاهد متنی ست که مشابه متن فرد نسبی باشد وآنرا شاهد نامند چنانکه حافظ ابن حجر گفته فان وجد متن یروی
من حدیث صحابی آخر یشبهه فی اللفظ والمعنی او فی المعنی فقط فهو الشاهد انتهی ومثالش در حدیث متقدم روایت نسائی
از محمد بن حنین از ابن عباس از آنحضرت صلعم ست که مثل حدیث عبد الله بن دینار از ابن عمر را بعین لفظ آورده
ومثال معنی روایت بخاری از محمد بن زیاد از ابی هریره باین لفظ ست فان غم علیکم فاکملوا عدة شعبان ثلاثین وقومی
متابعت را خاص بلفظ کرده خواه از روایت آن صحابی باشد یا نه وشاهد را خاص بمعنی نموده برابر ست که از ان صحابی
بود یا غیر وگاهی اطلاق متابعت بر شاهد وبالعکس می آید والامر فیه سهل ومثال دیگر برای متابعت وشاهد حدیث
سفیان بن عیینه از عمرو بن دینار از عطا از ابن عباس رض بار دٔ اهاب ست لو اخذوا اهابها فدبغوه فاستنفعوا به وابن
جریج آنرا از عمرو روایت کرده وذکر دباغ ننموده پس بیهقی برای حدیث ابن عیینه متابع وشاهد آورده متابع

اسامه بن زید ست که متابعت عمرو از عطا از ابن عباس کرده و گفته الا نزعتم جلدها فدبغتموه فاستمتعتم به و شاهد حدیث
عبدالرحمن بن وعله از ابن عباس ست مرفوعاً بلفظ ایما اهاب دبغ فقد طهر و در باب متابعت و استشهاد گاهی روایت کسی
داخل میشود که تنها حدیثش درخور احتجاج نیست بلکه معدود در ضعفا ست و در کتاب بخاری و مسلم جماعتی از ضعفا ست
که ذکر شان در متابعت و شواهد کرده اند و هر ضعیف صالح این کار نیست و لهذا دارقطنی و غیره در ضعفا میگویند فلان
یعتبر به و فلان لا یعتبر به و ازینجا ظاهر شد که ضعفاء صحیحین معتبر اند نه غیر صحیحین و اکثر علماء اصول حدیث اعتبار و متابع و شاهد
را در یک نوع ذکر کرده اند بنا بر قرب مفاهیم یکدیگر محکم حدیثی ست که از معارضه حدیث دیگر مناقض سالم باشد و امثله او
بسیار و بیشمار ست بیشتر احادیث صحیحین ازهمین وادی ست و عمل بران متعین و اگر حدیثی دیگر مناقض او در معنی ست
پس معارض او یا مقبول ست مثل او یا مردود ست ثانی را اثر نباشد زیرا که در قوی مخالفت ضعیف اثر نمیکند و اگر
اول ست پس جمع میان مدلول آن هر دو بغیر تعسف ممکن ست یا نه اگر ممکن ست نامش مختلف الحدیث باشد بفتح لام یعنی
مدلول حدیثش مختلف ست و مقابل او ناسخ باشد و بعض ضبط آن بفتح لام کرده اند برانکه مصدر میمی ست و مقابلش
ترجیح ست و در خلاصه گفته **مختلف الحدیث** آنست که دو حدیث متضاد در معنی باشند در ظاهر پس میان هر دو
جمع کنند یا احدهما را ترجیح دهند و این فنی مهم ست که جمیع طوائف علما بسوی وی مضطر اند و مالک قیام بدان ائمه
اهل حدیث و فقه و اصول باشند که در معانی و بیان غواصی کرده اند شافعی رح درین باب کتابی نوشته اما قصد استیعاب
نکرده بلکه جمله مختصره برای تنبیه عارف بر طریق جمع میان احادیث در غیر مذکور خود ذکر نموده انتهی گویم شافعی در ام
فصلی طویل قریب یک مجلد درین باب نوشته ست نه کتابی مستقل بعده ابن قتیبه تصنیفی درین باب پرداخته طیبی گفته
وقد احسن فی بعضه و حافظ ابن کثیر گفته مجلد لطیف و فیه ما هو غث و ذلک بحسب ما عنده من العلم و در خلاصه گفته هر که
جامع اوصاف مذکوره باشد بروی هیچ ازین معنی دشوار نیست ابن خزیمه گفته لا اعرف حدیثین صحیحین متضادین فمن کان
عنده فلیأتنی لاؤلف بینهما انتهی و شوکانی در ارشاد الفحول و محرر سطور در حصول المامول وجوه این جمع باکثار ایراد کرده
فمن شاء فلیرجع الیه و مختلف دو قسم ست یکی آنکه جمع میان آن هر دو ممکن ست و درینصورت مصیر بسوی جمع متعین باشد
و عمل بهر دو واجب مثل حدیث لا عدوی و حدیث لا یورد ممرض علی مصح و وجه جمع آنست که آنحضرت صلعم در حدیث
اول نفی اعتقاد جاهلیت فرمود که مرض را بطبعه متعدی اعتقاد میکردند و لهذا فرمود فمن اعدی الاول و در حدیث ثانی
اعلام کرد که او تعالی این را سبب آن گردانیده ست و از ضرر یکه وجودش نزد وجود آن غالب می شود بفعل خدا
تحذیر نموده و ابن الصلاح تمثیل این مسئله بحدیث لا عدوی و لا طیرة و حدیث فر من المجذوم فرارک من الاسد بیان کرده
و این هر دو حدیث در صحیح ست و ظاهرش تعارض و حافظ ابن حجر بعد ذکر جمع ابن الصلاح گفته اولی در جمع میان این
هر دو حدیث آنست که چنین گفته شود که نفی وی صلعم برای عدوی باقی بر عموم خود ست یعنی بر نفی خود طبعاً و سبباً

وبعضی رسیده که فرموده آنحضرت صلعم لا یعدی شی شیئا و مقولہ آنحضرت صلعم فمن اعدی الاول برای معارض قائل ان البعیر الاجرب تکون فی الصحیحة فیخالطها فتجرب رد ست بر معارض مذکور یعنی او تعالی بابتدا جرب در ثانی کرد چنانکه ابتدا ایش در اول کرده بود و این بلیست که جرب از اول بثانی حسیده باشد تو اما امر بفرار از مجذوم پس از باب سد ذرایع ست تا شخص مخالط چیزی از ان بتقدیر خدای تعالی ابتدا نرسد تا بسبب عدوی منفیه و گمان برد که این اتفاق بسبب مخالطت او بادی ست و از ینجا معتقد صحت عدوی شود و در حرج افتد لهذا امر فرموده بتجنب تا ازان برای حسم ماده انتهی لیکن برین کلام حافظ ایرادی شود با جتناب وی صلعم از مجذوم نزد اراده بیعت با آنکه منصب نبوت بعیدست از انکه برای حسم ماده ظن عدوی ایراد چیزی کند که خلاف ماده ظن اوست زیرا که امر بتجنب اظهر در فتح ماده ظن هست با آنکه عدوی را تاثیری بالطبع ست و بر هر تقدیر اصلا دلالت بر نفی عدوی سببا نیست چه هر گاه ظن کند که حصول جذام بسبب مخالطت ست و معتقد صحت عدوی بتاثیر سببی شود هیچ حرج دران نباشد و اگر مراد آنست که بسبب مخالطت معتقد صحت عدوی بالطبع شده ست پس باید که درین حین بر هر واحد اجتناب از متعلقات اسباب واجب باشد مثل مخالجه باد و یه بلکه مزاولت اطعمه و اشربه بنا بر احتمال این ظن که ادویه و نحو آنرا تاثیری بالطبع بوده ست و باعتقاد این طبیعت خارج از ملت حنیفیه شود و بالجمله این کلام در جای امکان جمع بین المختلفات ست و اگر جمع متعذر باشد و این قسم دوم ست از مختلف الحدیث پس سوال کنند از هر دو حدیث که کدام یک ازین هر دو متقدم ست و کدام یک متاخر پس اگر ثابت شد ناسخ متقدم باشد در خلاصه نوشته اگر معلوم شد که احدهما ناسخ ست پس آنرا مقدم کنیم ورنه راجح را ازان هر دو دریافت نمائیم و بترجیح روئیم مثل ترجیح بصفات روات و کثرت ایشان منجمله پنجاه وجه از انواع ترجیح که حافظ امام ابو بکر حازمی آنرا در کتاب الناسخ والمنسوخ جمع کرده ست انتهی گوئیم وجوه ترجیح متن و سند زیاده بر پنجاه ست چنانکه شوکانی در ارشاد الفحول و بنده ضعیف در حصول المامول و هدایة السائل الی ادلة المسائل بذکرش پرداخته فلیرجع الطالب الصادق الی تلک الکتب و عبارت حافظ ابن کثیر در باعث حثیث درین مقام آنست که تعارض میان دو حدیث گاهی بر وجهی باشد که جمع میان آن هر دو بهیچ وجه ممکن نیست مثل ناسخ و منسوخ پس درینجا بسوی ناسخ روند و منسوخ را متروک سازند و گاهی جمع میان هر دو ممکن باشد ولکن بعض محدثین را آن وجه ظاهر نمی شود پس توقف میکنند تا ظهور وجه ترجیح بنوعی از اقسام او یا هجوم می آرد و فتوی میدهد بیکی ازان هر دو یا در وقتی فتوی بایحدیث و در وقت دیگر فتوی بآنحدیث میدهد چنانکه امام احمد در روایات از صحابه میسفرماید انتهی **ناسخ و منسوخ** نسخ رفع حکم شرعی ست بدلیل شرعی متاخر از وی و ناسخ حدیثی ست که دلالت میکند بر رفع حکم شرعی سابق و تسمیه اش بناسخ مجاز ست از باب اضافت فعل بسوی سبب و دلیل زیرا که ناسخ در حقیقت او تعالی سبحانه ست و منسوخ حدیثی ست که حکم شرعی او بدلیل شرعی متاخر از وی مرفوع شده و نسخ بسه چیز شناخته می شود یکی که اصرح آنهاست ماورد فی النص ست

مثل حدیث بریده در نسخ مسأله کنت نهیتکم عن زیارة القبور فزوروها فانها تذکر الآخرة ونحو ذلک و این حدیث از
قواعد نسخ و منسوخ هست بنا بر آنکه شامل هر دو هست و غالب آنست که دو حدیث باشند و میان هر دو فصل لهٰ دو یا
در اینجا معرفت نسخ بنص نبی صلعم حاصل شده دوم آنکه صحابی جزم کند بتاخر او مثل قول جابر که کان آخر الامرین من رسول الله
صلعم ترک الوضوء مما مست النار اخرجه اصحاب السنن سوم آنکه بتاریخ و علم سیر شناخته شود حافظ ابن کثیر گفته و منهم من
اکثر العدون علی ذلک کما سلکه الشافعی انتهی و این نوع بسیار است مثل حدیث افطر الحاجم والمحجوم و حدیث احتجم وهو
صائم شافعی بیان کرده که اول در سنه ثمان بود و ثانی در سنه عشر پس میان هر دو فاصله دو سال شد حافظ ابن کثیر گفته
و ذلک فی زمن الفتح فی شان جعفر بن ابی طالب و قد قتل بموتة قبل الفتح باشهر و قول ابن عباس احتجم ای النبی صلعم وهو صائم
محرم و انما اسلم ابن عباس مع ابیه فی الفتح انتهی و این هر سه وجوه متفق علیها است و غیر آن نیز ذکر کرده اند اما ناسخ بعض
مثل آنکه در خلاصه گفته منه ما عرف بالاجماع کحدیث قتل شارب الخمر فی الرابعة عرف نسخه بالاجماع علی خلافه والاجماع
لا ینسخ و انما یدل علی النسخ انتهی گوییم درین مثال مسامحت صریح است زیرا که نسخ آن باجماع معلوم نشده است بلکه خود آنحضرت
صلعم شارب خمر را بعد این ارشاد در کرت چهارم قتل نکرده پس علم نسخ بدان از حدیث دیگر حاصل شده نه باجماع و خود
ثبوت اجماع با وجود آن در احکام شرعی عسیر است و لهذا امام احمد بن حنبل انکار وجودش کرده و جمعی از محققین قائل
بحجیت آن نشده و هو الحق والبحث فی ذلک یطول و لیس هذا موضعه انما موضعه علم اصول الفقه فمن شاء فلیرجع الی
ارشاد الفحول یتجلی له الحق الحقیق بالقبول ان شاء الله تعالی و این معرفت نسخ متعلق بتاریخ بود پس اگر معرفت متاخر
دست بهم نداد تقسیم دیگر درینجا باشد و آن این است که ترجیح احدهما علی الآخر بوجهی از وجوه مرجحه متعلقه بمتن یا اسناد
ممکن است یا نه اگر ممکن است مصیر بسوی آن متعین والا فلا پس ظاهر التعارض فواقف برین ترتیب است یعنی بجمع اگر
ممکن است ورنه اعتبار ناسخ و منسوخ کنند ورنه بسوی ترجیح روند والا از عمل بر احد الحدیثین توقف ورزند حافظ گفته
تعبیر بتوقف اولی از تعبیر بتساقط است زیرا که خفای ترجیح احدهما علی الآخر بنسبت معتبر در حالت راهنه باشد با احتمال
ظهورش برای غیر او انتهی مراد آنست که آنچه بر السنه شهرت گرفته که چون دو دلیل متعارض یکدیگر شوند هر دو ساقط گردند یعنی حکم آن هر دو ساقط
شود و این موهم استمرار است حال آنکه امر این چنین نیست زیرا که سقوطش بنا بر عدم ظهور ترجیح احدهما درین حین است و استمرار
تساقط لازم نیست با آنکه اطلاق تساقط بر ادله شرعیه خارج از سنن آداب سنیه است حافظ ابن کثیر گفته فاما قول
الصحابی هذا ناسخ لهذا فلم یقبله کثیر من الاصولیین لانه یرجع الی نوع من الاجتهاد و قد یخطی فیه وقبلوا قوله هذا کان قبل
هذا لانه ناقل وهو ثقة مقبول الروایة و نیز حافظ ابن کثیر گفته معرفت ناسخ و منسوخ از خصائص این کتاب نیست
یعنی از علم اصول حدیث بلکه باصول فقه اشبه است و قد صنف الناس فی هذا کتبا کثیرة مفیدة من اجلها وانفعها کتاب
الحافظ الفقیه ابی بکر الحازمی رحمه الله وقد کانت للشافعی رح فی ذلک الید الطولی کما وصفه به الامام احمد بن حنبل انتهی

منسوخ در احادیث بعد تتبع بلیغ و استقرا تام زیاده بر ده حدیث نیست و در آیات زیاده بر پنج آیه نه چنانکه در افادة
الشیوخ بمقدار الناسخ والمنسوخ تحقیق کرده ایم پس این همه شور و شغب مقلدین مذاهب در توقف عمل بحدیث و آیه بنا بر
عدم دریافت ناسخ و منسوخ قرآن کریم و سنت مطهره تعصب بیش نیست اگر کسی خواهد این ده حدیث و پنج آیه را در یک
صفحه کتاب می تواند نوشت یا در یک روز بلکه کمتر از آن از بر می تواند کرد فمابده الزلازل القلاقل یا عباد الله اما تخافون
یوم یقوم الناس لرب العالمین غریب الالفاظ و فقهه غریب عبارت از لفظ غامض بعید الفهم است که در متن آید بنا بر
قلت استعمال او و این فن مهم است تثبت در آن واجب است و خوض در آن صعب فلیتحر او را متحری ناگزیر است و سلف
در آن اشد تثبت میکردند سیوطی در شرح تقریب نووی گفته روینا عن احمد انه سئل عن حرف منه فقال سلوا اصحاب
الغریب فانی اکره ان اتکلم فی قول رسول الله صلعم بالظن و سئل الاصمعی عن حدیث الجار احق بسقبه فقال انا لا افسر حدیث
رسول الله صلعم و لکن العرب تزعم ان السقب اللزیق انتهی نووی گفته و لا یقلد فیها الا ما کان مصنفوها ائمة جلة انتهی علما را
درین باب تصانیف بسیار است حاکم گفته اول کسیکه در آن تصنیف کرده نضر بن شمیل است انتهی و قیل ابو عبیدة معمر بن
المثنی و بعد این هر دو ابو عبید قاسم بن سلام حافظ ابن کثیر گفته و هو احسن شیء وضع فی ذلک انتهی بعده ابن قتیبه درک
مافاتش کرده باز خطابی مافات او را استدراک و تعاقب نموده و این کتب امهات این فن است بعده دیگران تتابع
ایشان بزوائد فوائد کردند مثل ابن اثیر در نهایه که وی به نهایه رسیده و زمخشری در فائق که فائق هر غایت گردیده و نووی
ذکر ائمه مؤلفین درین فن کرده و سیوطی گفته مثل مجمع الغرائب لعبد الغافر الفارسی و غریب الحدیث لقاسم السرقسطی و فائق
للزمخشری و غریبین للهروی و ذیل آن از حافظ ابو موسی مدینی بعده نهایه ابن الاثیر و این احسن و اجمع و اشهر کتب غریب است
الآن و اکثر آنها ست در تداول و چون از وی غریب بسیار فوت شده صفی ارموی بر آن ذیلی نوشته که بر آن وقفت
نشأهم و شروع در تلخیص آن با زیادات جمه نمودم اسأل الله الاعانة علی تمامه انتهی گویم او تعالی اعانت وی بر اتمام
کرده و نامش الدر النثیر فی مختصر نهایة ابن الاثیر نهاده و حافظ ابن کثیر گفته و قد صنف ابن الانباری المتقدم و سلیم الرازی
و غیر واحد و اجل کتاب توجد فیه مجامع ذلک کتاب الصحاح للجوهری و کتاب النهایة لابن الاثیر رحمهم الله تعالی انتهی گویم لفظ
متقدم درین عبارت احتراز است از ابن الانباری متاخر فلیعلم در خلاصه نوشته و نرجو ان یکون الکشف عن حقائق السنن
قد اجاد و احسن فی القبیلتین الغریب و الفقه و انعم فی المعانی و الدقائق قال و ینبغی ان لا یقلد فیه الا مصنفا امام جلیل
و اجود ما جاء منه مفسرا فی روایة اخری انتهی نووی گفته و اجود تفسیره ما جاء مفسرا فی الحدیث قال شارحه کحدیث الصحیحین
فی قوله صلعم لابن صیاد خبأت لک خبیا فما هو قال الدخ فالدخ هنا هو الدخان و هو لغة فیه حکاه الجوهری و غیره لما روی
ابو داؤد و الترمذی من روایة الزهری عن سالم عن ابن عمر فی هذا الحدیث ان النبی صلعم قال انی خبأت لک خبیا و خبأ له یوم
تأتی السماء بدخان مبین فهذا هو الصواب فی تفسیر الدخ هنا و قد فسره غیر واحد علی غیر ذلک فاخطأ انتهی حافظ ابن حجر

گفته اگر لفظی کثیر الاستعمال باشد لکن در معنی او دقت ست احتیاج افتد کتب مصنفه در شرح معانی اخبار و بیان مشکل
و ائمه درین باب تصانیف کرده اند مثل طحاوی و خطابی و ابن عبد البر وغیرهم انتهی و سید محمد بن وزیر گفته فان خفی المعنی
احتیج الی بیانه و یسمی شرح الغریب و بیان المشکل و الغریب انتهی گویم کتاب مجمع البحار محمد طاهر جامع اکثر این کتب ست و
با وجودش حاجت بکتابی دیگر درین فن نیست غالباً و گویا شرح صحاح سته ست والعلم عند الله و اما فقه حدیث پس در خلاصه گفته عبارت
از چیزی ست که احادیث متضمن اوست از احکام و آداب مستنبطه از ان و این داب فقهاء اعلام ست مثل ائمه اربعه رضی الله
عنهم و درین فن مصنفات بسیارست مثل معالم السنن للخطابی و التمهید لابن عبد البر انتهی مافی الخلاصه گویم شروح امهات سته
بیشتر مشتمل بر فقه حدیث ست انقدر ست که در بعض اقتصار بر بیان مذاهب ائمه اربعه کرده اند و در بعض تعرض مذاهب اهل حدیث
هم نموده و فقه خالص این فن شریف در فتح الباری و سبل السلام و نیل الاوطار و درار مضیه و تالیفات شیخ الاسلام ابن تیمیه
و حافظ ابن القیم اکثر ست اگرچه تعرض بمذاهب فقهاء نیز در آنها رفته برای عرض سای بر سنت و امتیاز صواب از خطا نه برای
غرض دیگر و لهذا جانب حدیث را در هر جای غالب داشته اند و در احکام حدیث کتاب منتقی الاخبار لابن تیمیه جد شیخ الاسلام
و تلخیص الحبیر لحافظ ابن حجر بسیار خوب تالیف شده عارف این فن از ین کتب فقه حدیث را بعد ترک مذاهب اقوام زود تر
تلخیص میتواند کرد لیکن مفاسد تعصب بسیارست و علماء دنیا بی شمار اند و علماء آخرت قلیل و حق بحث عرض مجتهدات بر کتاب
عزیز و سنت مطهره ست و قبول موافق و رد مخالف هرچه باشد و هر که باشد و هر کجا که باشد محرر سطور در مسک الختام و روضه ندیه
و دیگر مؤلفات خود در شرعیات همین مسلک اختیار کرده و از شیوه متر سمان روزگار و علماء دیار و امصار مباینت کلی
جسته و مجانبت تام گزیده و این طریقه درین دور آخر حکم کبریت احمر دارد الا ما شاء الله تعالی اگر یکی را از هزار توفیق سلوک
این شارع ارزانی شود غنیمت بارده باید شمرد و از اختلاف زید و عمر نباید اندیشید که دنیا روزی چند ست و آخر کار با خداوند
بنده بندگان رسیدن چیزی دیگر ست و محمدی المذهب احمدی المشرب گردیدن چیزی دیگر **فصل دوم** در بیان انچه
مختص بضعیف ست کذا فی الخلاصه لیکن در اختصاص انواع این فصل بضعیف تامل ست کما لا یخفی و در فصل اول ابجد نوع
ذکر یافت که مشترک بود در میان صحیح و حسن و ضعیف و در ان نیز سخن ست کما اشرنا الیه هنالک و بالجمله از اقسام این فصل
موقوف ست و آن عند الاطلاق قول یا فعل یا تقریر مروی از صحابی ست متصل باشد یا منقطع کذا فی الخلاصه و حافظ
ابن کثیر گفته و مطلقه یختص بالصحابی ولا یستعمل فیمن دونه الا مقیداً و قد یکون اسناده متصلا و غیر متصل و هو الذی یسمیه کثیر من الفقهاء
و المحدثین ایضاً اثرا و عزاه ابن الصلاح الی الخراسانیین انهم یسمون الموقوف اثرا قال و بلغنا عن ابی القاسم الفورانی انه
قال الخبر ما کان عن النبی صلعم والاثر ما کان عن الصحابة قلت و من هذا یسمی کثیر من العلماء الکتاب الجامع لهذا و هذا بالخبر
و الاثر کالسنن و الآثار ککتاب السنن و الآثار للطحاوی و البیهقی و غیرهما رحمهما الله تعالی انتهی غرضیکه هرچه اسنادش منتهی
بصحابی باشد آنرا موقوف خوانند ابن الاثیر در جامع الاصول گفته موقوف بر صحابی بر اهل علم کمتر مخفی می ماند

و این چنان ست که منتهی شود حدیث بسوی صحابی و چون بصحابی رسد گوید انه کان یقول کذا وکذا وکان یفعل کذا وکذا
وکان یأمر بکذا وکذا ونحو ذلک انتهی و این دال ست بر آنکه اتصال در موقوف معتبر ست و گاهی استعمالش در غیر صحابی بتقیید
می شود مثل وقفه معمر علی همام ووقفه مالک علی نافع و بعض فقهاء موقوف را اثر نامند و مرفوع را خبر کما تقدم و بعض اهل حدیث
اطلاق اثر بر هر دو کنند اما اول اولی ست و قول صحابی کنا نفعل کذا اگر مضاف بسوی زمن نبی صلعم ست پس صحیح آنست
که مرفوع ست و به قطع حاکم و جمهور زیرا که ظاهرش آنست که آنحضرت صلعم بران مطلع شده و آنرا مقرر داشته و اگر
مضاف بسوی زمن نبی صلعم نیست موقوف ست و قول حاکم و خطیب در حدیث مغیره کان اصحاب النبی صلعم یقرعون بابه
بالاظافیر این موقوف ست کما ینبغی نیست بلکه مرفوع در معنی ست و شاید که مراد ایشان آنست که این اثر لفظا مرفوعا
نیست و تفسیر صحابی موقوف ست و هر که گفته مرفوع ست پس در تفسیر متعلق بسبب نزول آیه است کقول جابر کانت
الیهود تقول کذا فانزل الله کذا ونحو ذلک گوییم در تفسیر صحابه نقل از اسرائیلیات هم بسیار آمده پس حکمش حکم اسرائیلیات
باشد نه حکم تفاسیر مرفوعه و تا رفع تفسیر صحابی بسند متصل ثابت نشود در خور حجت نباشد خصوصا آنچه خلاف لغت و
ظاهر کتاب و سنت باشد واجب الرد ست و در شرح مختصر نوشته قد سمعنا مرارا من بعض علمائنا ان قول الصحابی ان لم یکن
من الاسرائیلیات ولم یکن للرأی والاجتهاد دخل فیه فهو مرفوع حکما وتفسیر الصحابی کلام الله تعالی ای توضیحه وتبیینه و
تحقیق دقائقه وفوائده موقوف ای لیس بمرفوع الی رسول الله صلعم انتهی و اگرچه سند موقوف متصل باشد لیکن حجت
نیست نزد شافعی و طائفه از علما علی الاصح و به قال اهل العلم باصول الفقه ولفظهم قول الصحابی لیس بحجة و نزد طائفه
حجت ست والاول ارجح و در شرح مختصر گفته سند موقوف اگر تا صحابی معروف الفقه والاجتهاد صحیح شود مثل خلفاء اربعه
و عبادله ثلثه و زید و معاذ و ابو موسی اشعری و عائشه چه قسم حجت نباشد و مدار بسیاری از احکام فقهیه بر موقوفات
ایشان ست پس سلب کلی و همچنین ایجاب کلی یعنی سلب جزئی بعید ست لا سیما در مسائل و مطالب عملیه انتهی گوییم این سخن
در هر چه معارض سنت مطهره صحیحه نیست گنجایش دارد نه در مقام خلاف و شک نیست که اینچنین موقوف در غیر منصوص
متعلم باجتهاد مجتهدین ست مقطوع و آن قولی و فعلی ست که سندش منتهی می شود بسوی تابعی و موقوف ست بر ایشان
و این غیر منقطع ست قاله الحافظ ابن کثیر و جمع آن مقاطیع و مقاطع ست قاله ابن الصلاح و حافظ ابن حجر گفته تسمیه
مروی از تبع تابعین مثل مروی از تابعین ست یعنی آنرا هم مقطوع گفتن ممنوع نیست اگرچه موسوم بمنقطع می شود و گاه
موقوف علی فلان گویند نیز جائز ست و از اینجا حاصل شد تفرقه درمیان اصطلاح میان مقطوع و منقطع پس منقطع از
مباحث اسناد ست و مقطوع از مباحث متن و بعض اطلاق یکی در جای دیگری هم کرده اند و بالعکس بطور تجوز از اصطلاح
انتهی و شافعی و ابو القاسم طبرانی استعمالش در منقطع غیر موصول کرده اند قاله ابن الصلاح و قول این هر دو ضعیف ست
حجت نمی ارزد و همچنانیز در شرح مختصر نوشته که سند چون متصل شود بنقل ثقات از تابعی مشهور درمیان ارباب

حدیث ونقل بعلم واجتهاد وزهد وتقوی پس ظاهر آنست که حجت باشد واقتدا دران صحیح بود انتهی گویم این مقیدست
بعدم مخالفت نصوص سنن صحیحه وشیخ ابو عمرو درینجا تکلم کرده است بر قول صحابی کنا نفعل ونقول کذا اگر این اضافت
بزمان نبوی نکند از قبیل موقوف باشد قال ابو بکر البرقانی عن شیخه ابی بکر الاسمعیلی وحاکم نیسابوری حکم برفع آن کرده زیراکه
دال بر تقریرست وترجیح ابن الصلاح وقال ومن هذا القبیل قول الصحابی کنا لا نری باسا بکذا او کانوا یفعلون او یقولون
او یقال کذا فی عهد رسول الله صلعم انه من قبیل المرفوع وقول الصحابی امرنا بکذا او نهینا عن کذا مرفوع مسند عند اصحاب
الحدیث وهو قول اکثر اهل العلم وخالف فی ذلک فریق منهم ابو بکر الاسمعیلی وکذا الکلام علی قوله من السنة کذا وقول انس امر
بلال ان یشفع الاذان ویوتر الاقامة انتهی گویم حافظ ابن کثیر این عبارت را زیر بیان منقطع آورده ووجهش غیر ظاهر
زیراکه محل وی زیر بیان حدیث مرفوع ست کما تقدم نه زیر منقطع فلیتامل مرسل قول تابعی ست قال رسول الله صلعم
کذا او فعل کذا او فعل بحضرته کذا او قرر کذا ونحو آن ودر خلاصه ومنهل آنرا مقید بقول تابعی کبیر کرده ودر اجمال المطر
عام از کبیر وصغیر داشته وهو الراجح ولهذا در مختصر مطلق آورده ومقید بصغیر وکبیر نکرده ابن الصلاح گفته والمشهور التسویة
بین التابعین اجمعین فی ذلک وحکی ابن عبد البر عن بعضهم انه لا یعد ارسال صغار التابعین مرسلا ثم ان الحاکم یخص المرسل
بالتابعین والجمهور من الفقهاء والاصولیین یعممون التابعین وغیرهم کما قال ابن الحاجب فی مختصره المرسل قول غیر الصحابی
قال رسول الله صلعم انتهی واین مرسل ست بالاتفاق ودر تسمیه قول من دون التابعی قال رسول الله صلعم بمرسل اختلافست
حاکم وغیره از اهل حدیث گفته اند موسوم بمرسل نیست بلکه مرسل مختص بقول تابعی از رسول خدا صلعم ست پس اگر ساقط یکی ست
نامش منقطع باشد واگر دو کس اند نامش معضل بود ومنقطع نیز ومعروف در فقه واصول تسمیه اش مرسل ست وبه قطع الخطیب
وقال الا ان اکثر ما یوصف بالارسال من حیث الاستعمال روایة التابعی عن النبی صلعم انتهی حافظ ابن کثیر زیاده کرده ای قد
ادرک جماعة من الصحابة وجالسهم کعبید الله بن عدی بن الخیار ثم سعید بن المسیب وامثالهما اذا قال قال رسول الله صلعم انتهی
وذکر مرسل در قسم ضعیف مردود بنابر جهل بحال محذوف ست چه محتمل ست که آن محذوف صحابی باشد یا تابعی اگر تابعی
محتمل ست که ضعیف باشد یا ثقه واگر ثقه ست محتمل که حمل از صحابی کرده یا از تابعی دیگر وبر تقدیر ثانی احتمال سابق عائد
ومتعدد می شود وتجویز عقلی تا لانهایت هکذا قال الحافظ ابن حجر لیکن نزد عقل محال ست که میان تابعی ونبی تجویز لامتناهی
کنند وکیف که در وجه خارجی بذکر نبی صلعم تناهی واقع شده وبجوابش گفته اند که مراد حافظ از لامتناهی کثرت ست
واین لفظ بطریق مبالغه گفته زیراکه عقلا میدانند که انتساب بسوی آدم امر متناهی ست تا بسوی نبی صلعم چه رسد بعده حافظ
ابن حجر گفته فاما باستقرا پس تا شش یا هفت واسطه میرسد واین اکثر موجود از روایت بعض تابعین از بعض ست پس
حافظ متعرض خلاف در قبول مراسیل شده وگفته اگر معروف از عادت تابعی عدم ارسال او مگر از ثقه ست پس مذهب
جمهور محدثین توقف ست بنابر احتمال واین یکی از دو قول احمد ست ودوم قبول اوست مطلقا واین قول مالکیه

و گوید بین است و شافعی گفته اگر معتضد است بمجیء از وجه دیگر مباین از طریق اول مقبول است مسند باشد یا مرسل با ثقه بودن
محذوف در نفس الامر مترجح گردد و ابو بکر رازی از حنفیه و ابو الولید باجی از مالکیه نقل کرده که اگر راوی ارسال از ثقات
و غیر ثقات هر دو میکند مرسلش بالاتفاق مقبول نیست انتهی نووی در تقریب و سیوطی در شرح وی گفته که مرسل حدیث
ضعیف است بوی احتجاج نتوان کرد نزد جماهیر محدثین چنانکه مسلم از اهل حدیث در صدر صحیح خود و ابن عبد البر در تمهید
و بسیاری از فقهاء و اصحاب اصول و نظر حکایت کرده اند بنابر جهل و عدم علم بحال محذوف و اگر چنین اتفاق افتد
که مرسل در اتیش جز از ثقه نمیکند پس توثیق با ابهام کافی نیست و چون مجهول الاسمی مقبول نباشد مجهول العین و الحال
بالاولی پذیرا نشود و مالک در روایت مشهور از وی و ابو حنیفه در طائفه که احمد در قول مشهور از ایشان است گفته که
صحیح است در شرح مهذب گفته ابن عبد البر و غیره این را مقید کرده اند بآنکه مرسلش از کسانی نباشد که غیر محترز و مرسل
از غیر ثقات بوده اند و اگر مرسلش از ایشان است پس خود هیچ خلافی در رد آن نیست و غیر وی گفته محل قبولش نزد حنفیه
وقتی است که مرسلش از اهل قرون فاضله ثلاثه باشد و رنه مقبول نیست لحدیث ثم یفشو الکذب صححه النسائی و ابن جریر
گفته تابعین باسرهم اجماع کرده اند بر قبول مراسیل و انکارش از ایشان نیامده و نه از احدی از ائمه که بعد ایشان
بودند تا سر دو صد سال ابن عبد البر گوید گویا مرادش آنست که شافعی اول کسی است که رد مراسیل کرده و بعضی مبالغه
کرده تقویتش بر مسند کرده اند و گفته من اسند فقد احالک و من ارسل فقد تکفل لک پس اگر مخرج مرسل آمدنش یا آمدن
نحو او از طریق دیگر مسند یا مرسل بصحت رسد باین طور که مرسل وی کسی است که اخذ علم از غیر رجال مرسل اول کرده است
پس صحیح باشد چنانکه شافعی در رساله بران نص کرده و مقید بمرسل کبار تابعین نموده و گفته چون نام مرسل عنه برد نام
ثقه برد و حفاظ مامونین نزد مشارکت مخالفتش نکنند و موافقت قول صحابی یا افتاء اکثر علما بمقتضای آن موجب
زیادت اعتضاد است و منتهض میشود بسوی رتبه متصل پس اگر شرطی از ما ذکر مفقود شود مرسلش مقبول نگردد و ازینجا
صحت مرسل و صحیح بودن مرسل و عاضد او واضح شد اگر صحیحی دیگر از طریق واحد معارض این هر دو نشود و در حین هر دو
راجح باشند بران بنابر تعدد طرق نزد تعذر جمع میان هر دو انتهی بتعدد و گفته که این حکم در غیر مرسل صحابی است و اما مرسل او
مثل اخبار وی از چیزی که رسول خدا صلعم آنرا کرده است و معلوم شد که وی بنابر صغر سن یا تاخر اسلام حاضر بارگاه رسالت
نشده پس این چنین مرسل محکوم بصحت است بر مذهب صحیح و جمهور بران جزم کرده اند و محدثین مشترطین صحیح قائلین ضعف
مرسل بران اطباق نموده و در صحیحین ازین جنس ما لا یحصی است چه اکثر روایت ایشان از صحابه است و جمیع صحابه عدول اند
و جهالت ایشان غیر مضر است حافظ ابن کثیر گفته قد حکی بعضهم الاجماع علی قبول مراسیل الصحابة و ذکر ابن الاثیر و غیره فی
ذلک خلافا لاحتمال تلقیه ذلک عن بعض التابعین وقد وقع روایة الاکابر عن الاصاغر و الآباء عن الابناء و الحافظ البیهقی
فی کتاب السنن الکبیر و غیره یسمی ما رواه التابعی عن رجل من الصحابة مرسلا فان کان یذهب مع هذا الی انه صحیح فیلزمه ان یکن

مرسل الصحابة ایضا لیس بحجة انتهی و بکثر روایت ایشان از غیر صحابه نادرست اگر آن را از غیر صحابی روایت کرده اند حالش بیان ساخته بلکه اکثر آنچه
صحابه از تابعین روایت کرده اند احادیث مرفوعه نیست بلکه اسرائیلیات یا حکایات یا موقوفات ست پس مرسل صحابی
مثل روایت ابن عباس و ابن زبیر و اشباه ایشان از احداث صحابه از آنحضرت صلعم باشد که خود سماعش از آنحضرت صلعم
نکرده اند و حکمش حکم متصل ست کما ذکرنا زیراکه ظاهر آنست که روایت ایشان از صحابه ست و الصحابة کلهم عدول
و خطیب و غیره از بعض علما حکایت کرده اند که محتج به نیست مثل مرسل غیر ایشان مگر آنکه بگوید لا اروی الا ما سمعته من رسول الله
صلعم او عن صحابی زیراکه گاهی روایت از غیر صحابی هم میکند و این مذهب ابو اسحق اسفراینی ست و صواب مشهور همانست
که محتج به ست مطلقا کما تقدم و اگر راوی ثقه حدیثی مرسل آورد و غیر وی آنرا متصل روایت کرد مثل حدیث لا نکاح
الا بولی رواه اسرائیل و جماعة عن ابی اسحق عن ابی بردة عن ابی موسی عن النبی صلعم و رواه الثوری و شعبة عن ابی اسحق
عن ابی بردة عن النبی صلعم پس خطیب از اکثر اهل علم حکایت کرده که حکم درینجا برای مرسل ست و این قادح در عدالت
و اهلیت واصل نیست علی الاصح و نزد بعض قادح در هر دو ست شوکانی گفته مذهب جمهور ضعف مرسل و عدم قیام حجت
باو ست بنا بر احتمال همین که تابعی آنرا از بعض تابعین شنیده باشد پس متعین نشد که واسطه صحابی ست نه غیر او تا آنکه ایشان
گویند که صحابه عدول اند و حذف صحابی مضر نیست و محتمل که از مدعی صحبت شنیده باشد و صحبتش بصحت نرسیده و مذهب
ابو حنیفه و جمهور معتزله و مختار آمدی قبول مرسل و قیام حجت باو ست تا آنکه بعض قائلین مرسل آنرا اقوی تر از مسند گفته اند
بنا بر ثقت تابعی بصحت او و لهذا آنرا مرسل کرده و این غلو خارج از انصاف ست و حق عدم قبول ست بنا بر احتمال
مذکور انتهی حافظ ابن کثیر بعد حد مرسل نوشته هذا ما یتعلق بتصویره عند المحدثین و اما کونه حجة فی الدین فذاک یتعلق بعلم الاصول
و قد اشبعنا الکلام فی ذلک فی کتابنا المقدمات و قد ذکر مسلم فی مقدمة کتابه ان المرسل فی اصل قولنا و قول اهل العلم
بالاخبار لیس بحجة و کذا حکاه ابن عبد البر عن جماعة اصحاب الحدیث قال ابن الصلاح و ما ذکرناه من سقوط الاحتجاج بالمرسل
و الحکم بضعفه هو الذی استقر علیه آراء جماعة حفاظ الحدیث و نقاد الاثر و قد اودعوه فی تصانیفهم انتهی مرسل خفی
و آن روایت ست از معاصر غیر ملاقی که میان او و مروی عنه واسطه باشد و هو یعم المنقطع و المعضل ایضا قال فی
الباعث الحثیث و قد صنف الخطیب البغدادی فی ذلک کتابه المسمی بالتفصیل لمبهم المراسیل و هذا النوع انما یدرکه نقاد الحدیث
و جهابذته قدیما و حدیثا و قد کان شیخنا الحافظ المزی اماما فی ذلک و عجبا من العجب فرحمه الله و بل بالمغفرة ثراه فان
الاسناد اذا عرض علی کثیر من العلماء ممن لا یدرک ثقات الرجال و ضعفاءهم قد یغتر بظاهره و یری رجاله ثقات
فیحکم بصحته و لا یهتدی لما فیه من الانقطاع و الاعضال او الارسال لانه قد لا یمیز الصحابی من التابعی و مثل هذا النوع
ابن الصلاح بما روی العوام بن حوشب عن عبد الله بن ابی اوفی قال کان رسول الله صلعم اذا قال بلال قد قامت الصلوة
نهض و کبر قال الامام احمد لم یلق العوام ابن ابی اوفی یعنی فیکون منقطعا بینهما فیضعف الحدیث لاحتمال انه رواه عن رجل

ضعیف عنه واللہ اعلم انتهی حافظ ابن حجر گفته فرق میان مدلس و مرسل خفی دقیق ست و آن این ست که تدلیس مختص
بکسی ست که روایت از ملاقی کرده و اگر معاصر ست و لقاء او معروف نیست پس نامش مرسل خفی ست و هر که در تعریف
تدلیس ادخال معاصرت کرده و اگرچه بغیر لقا باشد ادراج دخول مرسل خفی در تعریف تدلیس لازم ست و صواب تفرقه
میان هر دو ست و معلوم می شود عدم ملاقات باخبار او از نفس خود بعدم لقا یا بجزم امام مطلع و اما وقوع زیادت
راوی میان هر دو در بعض طرق پس غیر کافی ست بنا بر آنکه محتمل ست که از مزید باشد و درین صورت حکم کلی نکنند
بنا بر تعارض احتمال اتصال و انقطاع انتهی سید محمد بن وزیر گفته و لهذا بخاری تحقق لقائی راوی از معاصر شرط
کرده تا از انقطاع امن باشد و مسلم اکتفا بعدم علم بانتفای لقا کرده زیرا که چون مروی عنه معاصر راوی ست و از وی
روایت میکند این دلیل ست نزد وی بر آنکه راوی با مروی عنه متفق شده چه حمل ثقه بر سلامت اولی ست انتهی
و در تقریب گفته در اشتراط ثبوت لقا و عدم اکتفا با امکان آن و طول صحبت و عدم اکتفا بثبوت لقا و معرفت
بروایت از وی و عدم اکتفا بصحبت خلاف ست بعضی اشتراط هیچ شی نکرده اند و اکتفا بامکان لقا نموده و
تعبیر از ان بمعاصرت فرموده و این مذهب مسلم بن حجاج ست و دران ادعاء اجماع کرده و بعضی تنها لقا شرط کرده اند
و این قول بخاری و ابن المدینی و محققین ست و بعضی طول صحبت میان هر دو شرط کرده اند و اکتفا بثبوت لقا
نکرده و این قول ابو المظفر سمعانی ست و بعضی معرفت وی بروایت کردن از وی شرط نموده و این قول ابو عمرو
دانی ست انتهی گویم بحث در قبول و رد مراسیل گذشته و سید محمد بن وزیر در مختصر خود اشارت بسوی ادله قبولش
فرموده و مرادش چیزی ست که شامل معضل و غیر اوست بعده ادله نقلیه عقلیه بر قبول مراسیل فکر کرده و سید محمد
بن اسمعیل بتعاقب آن ادله پرداخته ایراد آن همه بنا بر طول کلام درین مقام فضول می نماید و راجح عدم قبول اوست
کما تقدم منقطع از انقطاع نزد جمهور عبارت از حدیثی ست که اسنادش متصل نشده بر هر وجه که باشد خواه ترک
ذکر راوی از اول سند باشد یا وسط یا آخر او و خواه متروک یک کس باشد یا اکثر و خواه این سقوط در یک موضع بود
یا زیاده لیکن اکثر آنچه موصوف بانقطاع می شود در استعمال روایة من دون تابعی از صحابی ست کمالک عن ابن عمر
و متروک درینجا نافع تابعی ست و حاکم گفته منقطع آنست که مختل شد دران مروی قبل وصول تا تابعی برابرست
که محذوف باشد یا مذکور مبهم کمالک عن رجل عن ابن عمر و شناخته می شود انقطاع بمجئ او از وجه دیگر بزیادت یک کس یا
زیاده مثلا یک حدیث راوی و اسنادست در احدهما زیادت رجل یا اکثر ست پس اگر معلوم شود که اسناد این حدیث
تمام نمی شود مگر با این زیادت پس وی منقطع ست و اگر معلوم نگردد پس احتمال متصل بودن اوست در اسبال المطر
گفته منقطع آنست که در سندش دو کس غیر متوالی ساقط شده باشند یا یکی یا زیاده از دو بشرط عدم توالی و سقوط
دو گونه ست یکی واضح و حاصل میشود اشتراک در معرفت وی بنا بر آنکه راوی مثلا معاصر مروی عنه نیست و دوم خفی

که ادراکش نمی‌کنند مگر ائمهٔ حذاق مطلع بر طرق حدیث و علل اسانید پس اول شناخته می‌شود باین طور که در حدیث
مشروط است بعدم تلاقی میان راوی و شیخ او زیرا که راوی زمانهٔ او را در نیافته یا معاصر او ست اما با وی مجتمع نگشته
نیست از آن اجازت نه وجادت و ازینجا حاجت می‌افتد بسوی تاریخ بنا بر تضمنش برای تحریر موالید رواة و وفیات
و اوقات طلب و ارتحال ایشان و قد افتضح اقوام ادعوا الروایة عن شیوخ ظهر بالتاریخ کذب دعواهم سید محمد بن وزیر گفته
و معرفته ای السقط ثمرة معرفة تاریخ الوفیات و این قسم اول واضح است و ثانی را که خافی باشد مدلس نامند زیرا که
راوی نام محدث نبرده و ایهام سماع خود از غیر محدث کرده پس اشتقاقش از دلس است بالتحریک و آن اختلاط ظلام
باشد بنا بر اشتراک هر دو در خفا انتهی و سخن در تدلیس بالاستقلال بیاید و ابن الصلاح گفته درباره فرق میان منقطع
و مرسل مذاهب اند حافظ ابن کثیر گفته بعضی گفته اند هو ان یسقط من الاسناد رجل او یذکر فیه رجل مبهم و ابن الصلاح
در مثال شکل اول گفته مثل روایت عبد الرزاق از ثوری از ابی اسحق از زید بن تبیع از حذیفه مرفوعاً ان ولیتموها ابا بکر
فقوی امین الحدیث و درین حدیث دو جا انقطاع است یکی آنکه عبد الرزاق از ثوری سماعت نکرده بلکه از نعمان بن ابی شیبه
جندی از ثوری راوی است دوم آنکه ثوری از ابی اسحق نشنیده بلکه بواسطه شریک از وی روایتش کرده و در مثال
شکل ثانی گفته مثل روایت ابو العلا ابن عبد الله بن شخیر از دو کس از شداد بن اوس حدیث اللهم انی اسالک الثبات
فی الامر و بعضی گفته اند که منقطع مثل مرسل است و هو کل ما لا یتصل اسناده جز آنکه اطلاق مرسل بیشتر بر روایت تابعی
از رسول خدا صلعم است ابن الصلاح گفته و هذا اقرب و هو الذی صار الیه طوائف من الفقهاء و غیرهم و هو الذی ذکره الخطیب
البغدادی فی کتابه قال و حکی الخطیب عن بعضهم ان المنقطع ما روی عن التابعی فمن دونه موقوفا علیه من قوله او فعله و هذا
بعید غریب انتهی شوکانی گفته قائم نمی‌شود حجت بحدیث منقطع و آن حدیثی است که ساقط شده از رواتش یکی از من
دون صحابه و نه بمعضل که از وی دو کس ساقط شده و نه بآنکه از رواتش زیاده از دو فرد افتاده بنا بر جواز این معنی
که ساقطاً یا ساقطین یا ساقطین یا بعض ایشان غیر ثقات باشند و نیست اعتبار ببودن راوی اینچنین حدیث ثقه
ثبت زیرا که گاهی مخفی می‌ماند بروی حال کسیکه او را ثقه گمان میکند و حال آنکه در وی جرح است و نیز قائم نمی‌شود حجت
بحدیثی که بعض رجال سندش عن رجل گویند یا عن شیخ یا عن ثقة یا نحو آن بنا بر علت مذکور بعد د گفته و هذا مما لا ینبغی ان
یخالف فیه احد من اهل الحدیث و لا اعتبار بخلاف غیرهم لان من لم یکن من اهل الفن لا یعرف ما یجب اعتباره انتهی
معضل نووی گفته بفتح ضاد است از اعضله فهو معضل انتهی و اعضال بمعنی سخت کار شدن است یقال اعضلنی
فلان ای اعیانی امره و بمعنی اول لازم است و بمعنی ثانی متعدی و بر هر دو تقدیر معضل اسم مکان است و بعد اصطلاح
منقول از مکان است نه از اسم مفعول بر تقدیر لازم بودن او و بر تقدیر متعدی بودن اگرچه جائز است که اسم مفعول
باشد لیکن مناسب این مقام نیست بخلاف آنکه اسم مکان باشد و باین تقدیر ظاهر شد مناسبت میان معنی لغوی و

اصطلاحی نیست صعوبت دران اگرچه بعضی آن را سبب شمرده اند ابن الصلاح گفته هو اصطلاح مشکل المأخذ من حیث اللغة
ای لان مفعلاً بفتح العین لا یکون الا من ثلاثی لازم عدی بالهمزة وهذا لازم معها قال وبحثت فوجدت له ثلاثیا من
قولهم امر عضیل ای مستغلق شدید انتهی و فعیل بمعنی فاعل یدل علی الثلاثی فعلی هذا یکون هنا عضل قاصر و اعضل متعدیا
کما قالوا ظلم اللیل و اظلم و معضل لقب نوعی خاص از منقطع ست پس هر معضل منقطع باشد نه هر منقطع معضل و قومی
آنرا مرسل نام کرده و بالجمله معضل در اصطلاح اهل حدیث آنست که از سندش دو کس یا زیاده بر افتاده باشند از یک
موضع و منه ما یرسله تابع التابعی کذا قال الحافظ ابن الکثیر و ابن الصلاح گفته و منه قول المصنفین من الفقهاء قال رسول
الله صلعم قال وقد سماه الخطیب فی بعض مصنفاته مرسلا و ذلک علی مذهب من یسمی کل ما لا یتصل مرسلا انتهی و اگر یک راوی
از جای و راوی دیگر از جای دیگر ساقط شده ست آن معضل نیست بلکه نامش منقطع ست مثال معضل قول مالک ست
قال رسول الله صلعم زیراکه درینجا نافع و ابن عمر مثلا ساقط شده اند از یک موضع و مثال منقطع قول شافعی قال ابن عمر
زیراکه درینجا مالک و نافع ساقط شده اند و حافظ ابو نصر سجزی گفته قول راوی بلغنی مسمی بمعضل ست مثل قول
مالک بلغنی عن ابی هریرة رضی الله عنه و چون تابع تابعی حدیثی را موقوف بر تابعی کند و آن حدیث نزد آن تابعی
مرفوع متصل باشد پس حاکم این قسم حدیث را نوعی از معضل میدارد نحو قول الاعمش عن الشعبی قال یقال للرجل یوم القیامة
عملت کذا و کذا فیقول لا فیختم علی فیه الحدیث فقد رواه الشعبی عن انس مرفوعا فاعضله الاعمش زیراکه تابع درینجا دو کس را ساقط
کرد یکی صحابی یعنی انس دیگر رسول خدا صلعم لیکن نسبت این قول بسوی تابعی و وقف حدیث بر وی درینجا کما ینبغی نیست
چه صدور مثلش بالاستقلال از تابعی نمی تواند شد بلکه لابد ست که دران سماعی از شارع داشته باشد چه بر احدی مخفی
نیست که این قول شعبی نباشد پس تمثیل حاکم باین حدیث برای معضل درست نیست آری تعلیلش بآنکه تابعی اسقاط دو کس
از سندش کرده صحیح ست حافظ ابن کثیر گفته بعضی قصد کردند که اطلاق اسم ارسال یا انقطاع بر اسناد معنعن کنند ابن الصلاح
گفته صحیح معتمد علیه آنست که آن متصل محمول بر سماع ست نزد تعاصر با برائت از وصمه تدلیس و شیخ ابو عمرو دانی مقری
ادعاء اجماع اهل نقل بران کرده و قریب ست که ابن عبد البر نیز ادعاء آن کند در باعث حیثیت گفته و برهمین اعتماد کرده ست
مسلم در صحیح خود و در خطبهٔ کتاب بر مشترط لقا با معاصرت تشنیع کرده تا آنکه گفته اند که مرادش بخاری ست و ظاهر آنست که
مراد بدان علی بن مدینی ست زیراکه وی این را در اصل صحت حدیث صحیح شرط میکند بخلاف بخاری که آنرا در اصل حدیث اشتراط
نمی نماید اگرچه التزامش در کتاب خود کرده ست و ابو مظفر سمعانی همراه لقا طول صحبت هم شرط کرده و ابو عمرو دانی
گفته که اگر معنعن معروف ست بروایت کردن از وی عنعنه او مقبول باشد و قابسی گفته اگر مروی عنه را با دراک
بین دریافته ست مقبول ست و الا فلا و در قول راوی ان فلانا قال ائمه را اختلاف ست که آیا این قول و مثل
قول او عن فلان و محمول بر اتصال ست تا آنکه خلافش ثابت گردد یا قول او ان فلانا قال کمتر از قول او عن فلان ست

كما فرق بينهما احمد بن حنبل ويعقوب بن ابي شيبة وابو بكر البرديجي فجعلوا عن صيغة اتصال وقول ان فلانا قال كذا
في حكم الانقطاع حتى يثبت خلافه ومذهب جمهور آنست كه هر دو برابرست در متصل بودن قاله ابن عبد البر وممن نص
على ذلك مالك بن انس وقد حكى ابن عبد البر الاجماع على ان الاسناد المتصل بالصحابي سواء فيه ان يقول عن رسول الله صلعم او
قال قال رسول الله صلعم او سمعت رسول الله صلعم وبحث الشيخ ابو عمرو هاهنا اما اذا اسند الراوي ما ارسله غيره فمنهم من قدح في عدالته بسبب ذلك اذا كان
المخالف له احفظ منه او اكثر عددا ومنهم من رجح بالكثرة او الحفظ ومنهم من قبل المسند مطلقا اذا كان عدلا ضابطا وصححه
الخطيب وابن الصلاح وعزى الى الفقهاء والاصوليين وحكى عن ابن النجاري انه قال الزيادة من الثقة مقبولة انتهى كلام الحافظ
ابن كثير ولكن ايراد اين بحث زير معضل وجهي قوي ندارد **شاذ** نزد شافعي وجماعتي از علماء حجاز روايت ثقه مخالف
روايت مردم را گويند نه آنكه روايت چيزي كند كه غير آن را روايت نكرده وحافظ ابو يعلى خليلي گفته شاذ نزد حفاظ
حديث آنست كه نيست او را مگر يك اسناد و شيخي بدان متفرد شده است خواه ثقه باشد يا غير ثقه پس هر چه از غير ثقه آمده
متروك باشد و هر چه از ثقه است در ان توقف رود و محتج به نباشد و حاكم گفته هو ما انفرد به ثقة وليس له اصل متابع
و گفته كه شاذ مغاير معلل ست زيرا كه در معلل وقوف بر علت داله بر وهم در ان حديث مي باشد و در شاذ وقوف بر
علتش نيست ابن الصلاح گفته نيست اشكال در انچه شافعي بران حكم كند و ذكر ده چه آن شاذ غير مقبول ست بلكه اشكال
بر چيزي ست كه محكي از غير اوست پس مشكل شود بافراد عدل ضابط حافظ مثل حديث انما الاعمال بالنيات زيرا كه يحيى بن سعيد
بدان از محمد بن ابراهيم تيمي و تيمي از علقمه و علقمه از عمر و عمر از انحضرت صلعم متفرد شده و حديث مخرج ست در صحيحين ليكن درينجا
اعتراض كرده اند بانكه عمر متفرد باين حديث نيست بلكه ابو سعيد خدري وغيره هم آنرا از رسول خدا صلعم روايت كرده اند چنانكه
دار قطني وغيره ذكر نموده و جوابش آنست كه حديث ابو سعيد وغيره درين باب بصحت نرسيده و در تمام كلام مبسوط ست
اگر اطلاع بران مقصود باشد رجوع بسوي شرح مقدمه ابن الصلاح بايد كرد اما حافظ ابن كثير گفته ثم قلت تواتر عن يحيى بن
سعيد هذا فيقال انه رواه عنه نحو من مائتين وقيل ازيد من ذلك وقد ذكر له الحافظ ابي يحيى ابن منده متابعات غرائب ولا تصح كما
بسطناه في مسند عمر و في الاحكام الكبير وكذلك حديث عبد الله بن دينار عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلعم نهى عن بيع الولاء
وعن هبته وتفرد مالك عن الزهري عن انس ان رسول الله صلعم دخل مكة وعلى راسه المغفر وكل من هذه الاحاديث الثلاثة في الصحيحين
من هذه الوجوه المذكورة فقط وقد قال مسلم للزهري تسعون حرفا لا يرويها غيره وهذا الذي قاله مسلم عن الزهري من تفرده
باشياء لا يرويها غيره يشاركه في نظيرها جماعة من الرواة فاذن الذي قاله الشافعي اولا هو الصواب انه اذا روى الثقة شيئا
قد خالف فيه الناس فهو الشاذ يعني المردود وليس من ذلك ان يروي الثقة ما لم يروه غيره بل هو مقبول اذا كان عدلا ضابطا
حافظا فان هذا لو رد لردت احاديث كثيرة من هذا النمط وتعطل كثير من المسائل عن الدلائل والله اعلم واما ان كان المنفرد به
غير حافظ وهو مع ذلك عدل ضابط فحديثه حسن فان فقد ذلك فمردود انتهى كلامه ابن الصلاح گفته اولى درينجا تفصيل ست

پس هر چه مفرد خلاف احفظ و اضبط از خود کرده آن شاذ مردود ست و اگر خلاف نکرده ست و عدل ضابط حافظ
موثوق بالضبط ست تفرد او صحیح باشد و اگر موثوق بحفظ نیست و نه از درجهٔ ضابط بعید ست پس حدیث او حسن باشد و اگر
بعید ست شاذ مردود باشد والحاصل ان الشاذ المردود هو الفرد المخالف والفرد الذی لیس فی رواته من الثقة والضبط
ما یجبر تفرده انتهی و این دال ست بر آنکه شاذ سه قسم ست صحیح و حسن و مردود و آما روایت سیء الحفظ که ملازم سوء حفظ باشد
پس آنرا ازین قسم نشمرده اند قاضی ابن جماعه گفته این تفصیل خوب ست لیکن مخل ست در تقسیم جامع چه یکی از اقسام
باین تقسیم خارج از قسمت می شود و آن حکم ثقه مخالف ثقه مثل خود ست که حکمش بیان نکرده انتهی گویم از حد شاذ مردود
معلوم شد که اگر مفرد مخالف روایت ناس احفظ و اضبط از انها ست پس و آتیش محکوم بشذوذ ست بر مقتضای
تعریف شافعی نه بر مقتضای تعریف ابن الصلاح و میان هر دو عموم من وجه ست بنا بر ظهور ماده اجتماع میان هر دو
و در شاذ صحیح مناقشه کرده اند بآنکه شاذ درین حین از انواع مختصه بضعیف نباشد بلکه از اقسام مشترکه میان هر سه قسم ست
و از قول ابن الصلاح که احفظ و اضبط الی بقیة التفصیل گفته مفهوم میشود که اگر مخالف مثل او ست حدیث وی مردود
نباشد و شک نیست که علم منکر از نقل شافعی معلوم نمیگردد بلکه از نقل ابن الصلاح معلوم می شود و هو ما رواه غیر ضابط
بعید عن درجة الضابط مفردا و لم یخالف لما رواه ثقة و ازین تقسیم دریافت شد که منکر عبارت از معلل ست و در
اسبال المطر بذکر شاذ مختلط گفته مراد بسوء حفظ در روات آنست که جانب اصابتش راجح بر جانب خطای وی نباشد
و آن دو گونه ست اول آنکه لازم راوی باشد در همه حالات پس آن شاذ ست برای بعض اهل حدیث دوم آنکه طاری
سوء حفظ بر راوی از جهت کبر یا ذهاب بصر یا احتراق کتب یا عدم او باشد زیرا که بر ان اعتماد میکرد و چون مرجوع نمانَد
بحفظ خود آورد و حافظه بد گردید و این را مختلط خوانند و حکم درین قسم ثانی آنست که هر چه قبل اختلاط تحدیث
کرده ست اگر متمیز ست مقبول باشد و اگر متمیز نیست موقوف فیه ست و همچنین حال کسی ست که در امر وی اشتباه
رو داده و این شناخته می شود باعتبار آخذین از وی و شاذ مقابل محفوظ ست و آن روایت راوی مقبول مخالف
اولی تر از وی ست حافظ گفته و هذا هو المعتمد فی تعریف الشاذ بحسب الاصطلاح و در ینجا شاذ نام روایت سیء الحفظ
ملازم سوء حفظ در جمیع حالات نهاده و این غیر ما تقدم ست و لهذا در ینجا علی رأی گفته بعده در اسبال المطر گفته و لائمة
الحدیث فی الشاذ کلام کثیر او دعناه شرح التنقیح بعده عبارت نووی در تقریب نقل کرده و در وی همان تفصیل ابن الصلاح ست
که گذشته و بعدش از سید محمد بن ابراهیم وزیر آورده که قد یرد لسوء الحفظ فان کان ملازما له فالضعیف و اشترط الاصولیون
ان یکون خطاؤه اکثر من صوابه او مساویا للقطع بتجویز الخطأ علی الثقات و تعین العمل بالراجح و قال المحدثون متی کثر خطاؤه
لا یحتج به و ان کان صوابه اکثر اما لعدم حصول الظن المطلق و هذا اقوی او لانهم لا یتمسکون من الظنون الا بما ثبت عندهم
من الاجماع علیه و هذا یلزم من لم یتمسک بالمتصل و اما لعدم حصول الظن الاقوی و فیه نظر کما تقدم فی المرسل و منهم

تمامه فجعل ملّم میراثه له وتابع ابن عیینة علی وصله ابن جریج وغیره وخالفهم حماد بن زید فرواه عن عمرو بن دینار عن عوسجة
ولم یذکر ابن عباس قال ابو حاتم المحفوظ حدیث ابن عیینة فحماد بن زید من اهل العدالة والضبط ومع ذلک رجح ابو حاتم
روایة من هم اکثر عددًا منه وعرف بهذا التقریر ان الشاذ ما رواه المقبول مخالفا لمن هو اولی منه وهذا هو المعتمد فی تعریف
الشاذ بحسب الاصطلاح انتهی ودر تنقیح بعد نقل کلام مرقوم در شاذ تفصیل ابن الصلاح ذکر کرده وگفته شاذ مردود دو
قسم ست یکی فرد مخالف دوم فردی که در راوی او ثقت وضبط جابر موجب شذوذ نیست ونیز ابن الصلاح گفته
اطلاق الحکم علی التفرد بالرد والنکارة والشذوذ موجود فی کلام کثیر من اهل الحدیث وسید محمد بن وزیر گفته وازینجا ثابت شد
که قدح اهل حدیث بشذوذ ونکارت مشکل ست واکثرش ضعیف باشد مگر آنچه دران بسبب نکارت وشذوذ ومبین گشته
انتهی بعباره موقع آن از محدثین ذکر کرده ودران بحث ونظر ست که سید علامه محمد بن اسمعیل امیر در توضیح شرح تنقیح
بایضاحش پرداخته حافظ ابن حجر گفته ومع الضعف فالراجح یقال له **المعروف** ای لکونه معروفا عندهم هو الذی
سموه محفوظا لما قابله الشاذ ومقابله یقال له المنکر لانهم انکروه انتهی وسخاوی نوشته المنکر ما رواه الضعیف مخالفا قال
الحافظ مثاله ما رواه ابن ابی حاتم من طریق حُبیّب بن حَبیب عن ابی اسحق عن العیزار عن ابن عباس عن النبی صلعم قال
من اقام الصلوة وآتی الزکوة وحج وصام واقری الضیف دخل الجنة قال ابو حاتم هو منکر لان غیره من الثقات رواه
عن ابی اسحق موقوفا ای علی ابن عباس وقد رواه حبیب مرفوعًا وهو ای الوقف المعروف بعده حافظ ابن حجر گفته وعرف
بهذا ان بین الشاذ والمنکر عموما وخصوصا من وجه لان بینهما اجتماعا فی اشتراط المخالفة وافتراقا فی ان الشاذ راویه
ثقة او صدوق والمنکر راویه ضعیف وقد غفل من سوّی بینهما انتهی گویم بعض تلامیذ حافظ اعتراض کرده اند وگفته
که میان هر دو تباین کلی ست واز حافظ ابن حجر رح آمده که مرادش اجتماع وافتراق ست پس شرط عموم وخصوص
درینجا موجود باشد وآن یافته شدن ماده ست که در وی هر یک ازین هر دو صادق می آید زیرا که ما را یک راوی ست
که حدیثش شاذ ومنکر ست شاذ باعتبار صدوق بودن اوست ومنکر باعتبار سیئ الحفظ یا مغفل یا فاحش الغلط یا
مبتدع بودن اوست پس حدیث باین اعتبارات ضعیف باشد زیرا که تضعیف راوی بهر واحد ازین اوصاف میشود ونیست
منافی آنکه هم صدوق باشد انتهی وتسوی میان هر دو ابن صلاح ست وسید محمد وزیر بعد ذکر این هر دو قسم گفته والمساوی
فیهما ای فی الروایتین ای اذا تساوت الروایتان ولم یترجح احدهما علی الاخری فی المتن او فی السند فهو المضطرب
وامثلته معروفة وعبارت حافظ ابن کثیر درین مقام آنست المنکر هو کالشاذ ان خالف روایة الثقات فمنکر
مردود وکذا ان لم یکن عدلا ضابطًا وان لم یخالف فمنکر مردود واما اذا کان الذی تفرد به عدلا ضابطا حافظًا
فلا یقال له منکر وان قیل له ذلک لغةً انتهی معلّل بر صیغه اسم مفعول از تعلیل حدیثی ست که دران اسباب خفیه
غامضه قادحه باشد وظاهر حالش سلامت از ان اسباب بود کذا فی المختصر واین دلیل ست بر آنکه لا بد ست در معلل ظاهر

از اسباب خفیه غامضه با آنکه ظاهر این ست که این غیر لازم ست بلکه بودن یک سبب خفی غامض هم دران
کافی ست ولهذا در منهل گفته المعلل ما فیه سبب خفی قادح غامض مع ان ظاهره السلامة واین قول که جمع باعتبار
مواد ست خالی از بعد نیست خصوصاً در مقام تعریف وعبارت حافظ ابن حجر درین مقام آنست والوهم ان اطلع
علیه بالقرائن الدالة علی وهم راویه من وصل مرسل او منقطع او ادخال حدیث فی حدیث او نحو ذلک من الاشیاء القادحة
ویحصل ذلک بکثرة التتبع وجمع الطرق فهذا هو المعلل وهو من اغمض انواع الحدیث وادقها ولا یقوم به الا من رزقه الله فهما
ثاقبا وحفظاً واسعا ومعرفة تامة بمراتب الرواة وملکة قویة بالاسانید والمتون ولهذا لم یتکلم فیه الا القلیل من اهل هذا
الشان کعلی بن المدینی واحمد بن حنبل والبخاری ویعقوب بن ابی شیبة وابی زرعة والدارقطنی وقد تقصر عبارة المعلل
عن اقامة الحجة علی دعواه کالصیرفی فی نقد الدینار والدرهم انتهی ونحوه فی الخلاصة وحافظ ابن کثیر گفته هو فن خفی علی
کثیر من علماء الحدیث حتی قال بعض حفاظهم معرفتنا هذا کهانة عند الجاهل وانما یهتدی الی تحقیق هذا الفن الجهابذة النقاد
منهم یمیزون بین صحیح الحدیث وسقیمه ومعوجه ومستقیمه کما یمیز الصیرفی البصیر بصناعته بین الجیاد والزیوف والدنانیر والفلوس
فکما لا یتمارى هذا کذلک یقطع ذاک بما ذکرناه ومنهم من یظن ومنهم من یقف بحسب مراتب علومهم وحذقهم واطلاعهم علی طرق
الحدیث وذوقهم حلاوة عبارات الرسول صلعم التی لا یشبهها غیره من الفاظ الناس فمن الاحادیث المرویة ما علیه انوار النبوة
ومنها ما وقع فیها تغییر لفظ او زیادة باطلة او مجازفة او نحو ذلک یدرکها البصیر من اهل هذه الصناعة انتهی و در عبارت
بخاری و ترمذی و حاکم و دارقطنی بجای معل معلول آمده نووی گفته هو لحن لان اسم المفعول من اعل الرباعی لا یاتی علی مفعول و سیوطی گفته اجود دران معل ست
بلام واحد زیرا که مفعول اعل ست قیاساً و اما معلل پس مفعول علل باشد و این لغت ست بمعنی الهاه بالشئ وشغله و این فعل در کلام ایشان مستعمل نیست
انتهی بعده نووی گفته علت عبارت ست از سبب غامض خفی قادح با آنکه ظاهرش سلامت ازوی ست و این متطرق
می شود بسوی اسناد جامع شروط صحت و نحوه فی الخلاصة سید محمد بن وزیر گفته یا رد کرده شود حدیث بنا بر وهم راوی
باوجود ثقت وی پس اگر اطلاع بران بقرائن یا جمع طرق حاصل شود پس حدیث معل ست و این بمنزله جنس ست که
داخل اند زیر آن شاذ و منکر و مضطرب و مانا با وست آنچه رد میکنند آنرا حنفیه بعدم شهرت آن باوجود مس حاجت
بسوی او انتهی گویم چنانکه درباره حدیث نقض وضوء بمس ذکر همچنین کرده اند و بنا بر عدم شهرتش معلول قرار داده و گفته اند
که اگر صحیح می بود مشهور میشد و این قاعده در اصول فقه ست بعده سید محمد وزیر گفته لکن این حدیث معل شده ست
بغیر بحث و وجه مسئله آنست که ظن صدق راوی ثقه اگر قوی ست معمول علیه باشد و هو الغالب و اگر ضعیف ست
معل شود بفساد رجحان صحت و علت در هر دو جا یعنی در قبول و ترک همین ظن ست پس اینست و این نادر باشد لکن
امتناعش قطعی نیست انتهی زیرا که بخبر ثقه غالب الظن قوی حاصل میشود نه بعکس آن و نووی گفته وقد تطلق العلة علی
غیر مقتضاها الذی قدمناه ککذب الراوی وغفلته وسوء حفظه ونحوها من اسباب ضعف الحدیث وسمى الترمذی النسخ علة

انتهی و در خلاصه زیاده کرده و اطلاق بعضهم اسم العلة علی مخالفة لا تقدح کارسال ما وصله الثقة الضابط حتی قال
من الصحیح ما هو صحیح معلل کما قال آخر من الصحیح ما هو صحیح شاذ والله اعلم انتهی گوئیم شاید مراد ترمذی از تسمیه نسخ بعلت علت
در عمل ست ورنه مشکل باشد فتامل و نیز نووی گفته که واقع می شود علت در اسناد و آن اکثر ست حافظ ابن کثیر گفته
وبسط امثلة ذلک یطول جدا وانما یظهر بالعمل ومن احسن کتاب وضع فی ذلک واجله وافحله کتاب العلل لعلی بن المدینی
شیخ البخاری وسائر المحدثین بعده فی هذا الشان علی الخصوص وکذلک کتاب العلل لعبد الرحمن بن ابی حاتم وهو مرتب
علی ابواب الفقه وکتاب العلل للخلال ویقع فی مسند الحافظ ابی بکر البزار من التعالیل ما لا یوجد فی غیره من المسانید
وقد جمع ازمة ما ذکرنا کله الحافظ الکبیر ابو الحسن الدارقطنی فی کتابه فی ذلک وهو من اجل کتاب بل اجل ما رایناه وضع فی
هذا الفن لم یسبق الی مثله وقد اعجز من یرید ان یاتی بشکله فرحمه الله واکرم مثواه ولکن یعوزه شیئا لا بد منه وهو ان یرتب
علی الابواب لیقرب تناوله للطلاب او ان یکون اسماء الصحابة الذین یشتمل علیهم مرتبة علی حروف المعجم لیسهل الاخذ منه
فانه مبدد جدا لا یکاد یهتدی الانسان الی الاخذ منه بسهولة والله الموفق انتهی بعده نووی گفته که گاهی واقع می شود علت
در متن و واقع در اسناد قادح در وست و واقع در متن مثل ارسال و وقف ست و گاهی خاص در اسناد قدح می کند
ومتن معروف صحیح می باشد مثل حدیث یعلی بن عبید طنافسی از سفیان ثوری از عمرو بن دینار از ابن عمر از آنحضرت
صلعم البیعان بالخیار که در سفیان در بارهٔ عمرو بن دینار غلط کرده زیرا که صحیح عبد الله بن دینار ست سیوطی گفته
ائمه حدیث مثل ابی نعیم فضل بن دکین و محمد بن یوسف فریابی و مخلد بن یزید وغیرهم از اصحاب سفیان هم چنین روایت
کرده اند انتهی و مثال علت در متن روایت مسلم در صحیح ست که بدان از حدیث انس بن مالک متفرد شده بلفظ تصریح
بنفی قراءت بسم الله الرحمن الرحیم و لفظه قال صلیت خلف النبی صلعم و ابی بکر و عمر و عثمان فکانوا یستفتحون بالحمد لله رب
العالمین لا یذکرون بسم الله الرحمن الرحیم لا فی اول قراءة ولا فی آخرها پس قومی این روایت را تعلیل کرده بآنکه منشا
نفی صریح بسمله از مسلم قول انس ست کانوا یستفتحون بالحمد لله و وی درین مفهوم خطا کرده زیرا که معنی حدیث آنست که ایشان
آغاز میکردند نماز را بسورتی که دران ذکر حمد می بود چنانکه میگویند قراءت البقرة بعده باین روایت امور دیگر منضم
گردید از آنجمله آنکه از انس ثابت شده که او را از افتتاح بسمله پرسیدند پس ذکر کرد که وی را درین باب از آنحضرت صلعم خبری محفوظ نیست
گوئیم در قول ابن صلاح که قومی تعلیل این روایت کرده اشارت ست بآنکه ابن الصلاح بتخطئه ایشان مر مسلم را راضی نیست
زیرا که مذکور در متفق علیه از انس چنین ست صلیت مع رسول الله صلعم و ابی بکر و عمر و عثمان فلم اسمع احدا منهم یقرء
بسم الله الرحمن الرحیم و فی روایة ان النبی صلعم و ابا بکر و عمر کانوا یفتتحون القراءة بالحمد لله رب العالمین لا یذکرون بسم الله
الرحمن الرحیم فی اول قراءة ولا فی آخرها و روی الترمذی والنسائی و ابن ماجة عن عبد الله بن مغفل قال سمعنی ابی
وانا اقرء بسم الله الرحمن الرحیم فقال ای بنی محدث ایاک والحدث وقد صلیت مع النبی صلعم و مع ابی بکر و مع عمر و مع عثمان فلم اسمع

منهم احدا يقول اما قال انقادها ذا صليت فقل الحمد لله رب العالمين پس علت از کجا ثابت شد و شاید که معلل بما بسوی مذهب خود گشته و از عیان بحق احق از مراء است کذا فی الخلاصه گوئیم مسلم حدیث مذکور را از ولید بن مسلم نا اوزاعی از قتاده از انس روایت کرده و باز روایتش از ولید نا اوزاعی باینطور آورده که گفت اوزاعی اخبرنی اسحق بن عبد الله بن ابی طلحة انه سمع انسا یذکر ذلک و مالک در موطا از حمید از انس آورده که گفت صلیت وراء ابی بکر و عمر و عثمان فکلهم کان لا یقرء بسم الله الرحمن الرحیم و ولید بن مسلم از مالک دران زیاده کرده صلیت خلف رسول الله صلعم پس این حدیث معلول شد و حفاظ تعلیلش بچند وجه کرده اند اما روایت حمید پس شافعی اعلالش بمخالفت حفاظ جا لا ات کرده در سنن حرمله چنانکه بیهقی نقل کرده گفته اگر قائلی بگوید که مالک این را روایت کرده ست بجوابش می توان گفت که سفیان بن عیینه و فزاری و ثقفی و هفت یا هشت کس که من ایشان را ملاقات کرده ام مخالف مالک و متفق بر خلاف اویند و عدد کثیر اولی بحفظ از واحد ست بعده ترجیح روایت ایشان کرده بروایت سفیان از ایوب از قتاده از انس قال کان النبی صلعم و ابو بکر و عمر یفتتحون القراءة بالحمد لله رب العالمین شافعی فرموده میدون بقراءة ام القرآن قبل ما یقرء ما بعدها و لا یعنی انهم یترکون بسم الله الرحمن الرحیم و دارقطنی گفته محفوظ از قتاده از انس همین ست بیهقی زیاده کرده و کذلک رواه عن قتادة اکثر اصحابه کایوب و شعبة و الدستوائی و شیبان بن عبد الرحمن و سعید بن ابی عروبة و ابی عوانة و غیرهم ابن عبد البر گوید فهولاء حفاظ اصحاب قتادة و لیس فی روایتهم لهذا الحدیث ما یوجب سقوط البسملة و هذا هو اللفظ المتفق علیه فی الصحیحین و هو روایة الاکثرین و رواه کذلک ایضا عن انس ثابت البنانی و اسحق بن عبد الله بن ابی طلحة و ما او له الشافعی مصرح به فی روایة الدارقطنی بسند صحیح و کانوا یفتتحون بام القرآن ابن عبد البر گفته میگویند که اکثر روایت حمید از انس چنان ست که آنرا از قتاده و ثابت از انس شنیده و موید وست آنکه ابن عدی تصریح بذکر قتاده میان هر دو درین حدیث کرده پس انقطاع این روایت و رجوع هر دو طریق بیک طریق متعین گردید و اما روایت اوزاعی پس بعض اعلالش کرده اند بآنکه راوی از وی ولید ست و ولید مدلس تدلیس تسویه ست اگرچه تصریح بسماعش از شیخ خود کرده و اگر ثابت شود که وی اسقاط احدی از میان اوزاعی و قتاده نکرده تاهم اینست که قتاده اکمه متولد شده پس لابد ست که املا کرده باشد بر کاتب بسوی اوزاعی و این کاتب نامش نبرده پس محتمل که مجروح باشد یا غیر ضابط و حجت بدان نایستد با آنکه در اصل روایت بکتابت خلاف ست و نزد بعض منقطع ست ابن عبد البر گفته در الفاظ این حدیث اختلاف بسیار ست که بتدافع و اضطراب میکشد بعض میگویند صلیت خلف رسول الله صلعم و ابی بکر و عمر و بعض ذکر عثمان میکنند و بعض برین هر سه اقتصار می نمایند و بعض میگویند کانوا لا یجهرون ببسم الله الرحمن الرحیم و بعض میگویند کانوا یجهرون ببسم الله الرحمن الرحیم و بعض میگویند کانوا یفتتحون القراءة بالحمد لله رب العالمین و بعض میگویند و کانوا یقرؤن بسم الله الرحمن الرحیم بعده گفته هذا اضطراب لا تقوم معه الحجة انتهی من شرح التقریب للسیوطی

مدلس بفتح لام از تدلیس ست و آن اخفاء عیب باشد کذا فی النهایه نامش مدلس شد زیرا که راوی نام محدث نبرد
و ایهام سماع خود از غیر محدث به نمود مشتق از دلس بالتحریک ست که بمعنی اختلاط ظلام ست زیرا که هر دو در خفا مشترک اند
و مدلس حدیثی باشد که عیب او را پنهان داشته اند یعنی بر وجهی روایت کرده که موهم نفی عیب از وی ست و این
تدلیس دو نوع ست یکی آنکه در اسناد واقع شود باین طور که روایت کنند از کسیکه با او ملاقی شده یا معاصر او ست چیزی را
که از وی نشنیده و ایهام سماع خود برای آن حدیث از ان ملاقی یا معاصر کند و مثال اینچنین حدیث آنست که دران حدثنا
نگوید و نه اخبرنا و نه انچه مانا باین الفاظ ست تا مدلس شود بلکه چنین گوید قال فلان او عن فلان و نحو آن و گاهی میان هر دو
یک کس باشد یا زیاده و خطیب گفته بسیارست که مدلس شیخ خود را اسقاط نمیکند لیکن بعد وی مردی ضعیف یا صغیر السن را
ساقط کرده تحسین حدیث میخواهد و اعمش و ثوری و غیرهما این قسم کار میکردند کذا فی المختصر و الخلاصه گوییم شاید غرض
از ذکر ضعیف و صغیر درینجا حصر نیست بلکه ذکر این هر دو بر سبیل تمثیل ست و مراد بغیرهما سفیان بن عیینه و هشیم و امثال
ایشان اند و این قسم تدلیس سخت مکروه ست خصوصا اگر متکرر شود و اکثر اهل علم ذم آن کرده اند خصوصا شعبه که شدید الذم
بود برای آن تا آنکه گفته لان ازنی احب الی من ان ادلس ابن صلاح گفته این حرف از وی محمول بر مبالغه و زجر ست
و شافعی گفته تدلیس برادر کذب ست حافظ ابن کثیر گفته مثال تدلیس قول علی بن خشرم ست کنا عند سفیان بن عیینه
فقال قال الزهری کذا فقیل له اسمعت هذا منه قال حدثنی به عبد الرزاق عن معمر عنه و قد کره هذا القسم من التدلیس جماعة
من العلماء و ذموه انتهی و در قبول روایت اینچنین مدلس اختلاف ست پس گروهی از اهل حدیث و فقها آن را
مجروح گردانیده اند بسبب این تدلیس اگرچه بلفظ اتصال آرد یعنی روایتش مقبول نیست خواه بیان سماع کند یا نکند
و اگرچه جز یکبار تدلیس نکرده باشد ابن الصلاح گفته و اصح درینجا تفصیل ست پس هر چه را بلفظ محتمل روایت کرده
و دران تبیین سماع ننموده حکمش حکم مرسل و انواع او ست یعنی مردود ست و هر چه را بلفظ مبین الاتصال و مصرح
السماع آورده مثل سمعت و اخبرنا و حدثنا و اشباه آن پس آن مقبول محتج به ست کذا فی المنهل و الخلاصه و المختصر
و در صحیحین و غیرهما از کتب معتمده ازین قسم احادیث بسیارست مثل قتاده و اعمش و سفیانین و هشیم و غیرهم و وجه
احتجاج باین نوع آنست که این قسم تدلیس کذب نیست حافظ ابن حجر گفته و متی وقع بصیغة صریحة کان کذبا و حکم
من ثبت عنه التدلیس اذا کان عدلا ان لا یقبل منه الا ما صرح فیه بالتحدیث علی الاصح انتهی گوییم مثل حدیث لا صلوة
لمن لم یقرأ بفاتحة الکتاب که محمد بن اسحق دران تصریح بتحدیث کرده پس طعن بر نحو حدیث بخیال تدلیس او و بنا ترک
عمل بحدیث بران کما ینبغی نیست بلکه خلاف تصریح علمای حدیث ست و نظائرش بر متتبع علم حدیث غیر مخفی ست
اما مفاسد تعصب و جهل را علاج نباشد و اما این حکم که روایت مدلس مقبول نیست تا آنکه بیانش کند پس شافعی رح
اجرای این حکم درباره کسی کرده که تدلیس او یکبار معلوم گردیده و عبارت حافظ ابن کثیر درین مقام آنست و غایة التدلیس

انه نوع من الارسال لما ثبت عنده ای المدلس وهو یخشی ان یصرح بشیخه فیرد من اجله انتهی ولهذا نووی گفته هرچه در
صحیحین وغیرهما از کتب صحیحه تدلیس بعن آمده محمول بر ثبوت سماع وی از جهت دیگر ست انتهی والحق معرفت
علو شان بخاری ومسلم واشباه ایشان ورفعت مدارج این بزرگواران مقتضی همین حکم وضابطه ست دوم
تدلیس واقع در شیوخ ست کما فی المختصر والخلاصة ولیکن درین مقاله تامل ست زیرا که هرچه در شیوخ باشد در اسناد
نیز هست بوجه خاص وبالجمله این تدلیس چنان باشد که مدلس از شیخی حدیثی روایت کند که آن حدیث را از ان شیخ
شنیده ست اما نام یا کنیت یا نسبت او مثل مکی یا مدنی وغیرهما یا وصف او بچیزی بروجهی نماید که شناخته نمی شود
تا شیخ مروی عنه معلوم نگردد وگفته ست حافظ ابن کثیر گفته ویختلف ذلک باختلاف المقاصد فتارة یکره کما
اذا کان اصغر سنا منه او نازل الروایة او نحو ذلک وتارة یحرم کما اذا کان عن غیر ثقة فدلسه لئلا یعرف حاله او
اوهم انه رجل آخر من الثقات علی وفق اسمه او کنیته وقد روی ابوبکر بن مجاهد المقری عن ابی بکر بن ابی داؤد فقال
حدثنا عبد الله بن ابی عبد الله وعن ابی بکر محمد بن الحسن النقاش المفسر فقال حدثنا محمد بن سند نسبه الی جد له والله اعلم
انتهی وبالجمله امر این قسم تدلیس اخف از امر قسم اول تدلیس ست ولهذا ابن الصلاح گفته وقد کان الخطیب لهجا ای
مکثرا ومستعملا بهذا القسم من التدلیس فی مصنفاته بلکه دیگر مصنفین نیز غیر خطیب باین قسم تدلیس مسامحت بکار برده اند
لیکن اینقدر ست که درین قسم ثانی تضییع مروی عنه باشد زیرا که او را مجهول گردانیده ونیز توعیر طریق معرفت
حال او ست وکراهت تدلیس مختلف ست بحسب غرض حامل بر آن مثل آنکه کثیر الروایة ست از وی ونمیخواهد که
اکثار روایت از یک کس بر یک صورت کند یا آنکه شیخی که علامت او را متغیر ساخته ست غیر ثقه یا اصغر ازین سن
یا آنکه سامعین معتقد شیخ او نیستند یا آنکه ترویج سخن شیخ در اخفاء او ست وجز آن از صور کثیره که بر ماهر فطن غیر مخفی
شوکانی گفته حاصل آنکه هر که ثقه ست ومشتهر بتدلیس شده از وی قبول نتوان کرد مگر آنکه بگوید حدثنا او اخبرنا او
سمعت نه آنکه اینچنین نگوید بنا بر احتمال اینمعنی که شاید اسقاط کسی کرده باشد که حجت مثل آن قائم نمی شود انتهی
وامتیاز مدلس در امور مذکوره از منقطع ومعضل ومرسل نیست مگر باعتبار ورنه مندرج زیر اینها ست وتدلیس
مختص ست بکسی که روایت میکند از کسی که دیدن وی او را معلوم شده ست واگر تنها معاصرت ست ولقاء او
معروف نیست مرسل خفی ست کما تقدم ودلیل بر اعتبار لقاء در تدلیس در معاصرت تنها اطباق اهل حدیث ست
بر روایت مخضرمین مثل ابی عثمان نهدی وقیس بن ابی حازم از آنحضرت صلعم که این از قبیل ارسال ست نه از
جنس تدلیس واگر مجرد معاصرت در تدلیس کافی باشد باید که اینها مدلس باشند زیرا که بلاشبه معاصر آنحضرت صلعم
بودند ولیکن معلوم نیست که او را دیده اند یا نه وشافعی وبزار در تدلیس لقاء را شرط کرده اند وکلام خطیب در کفایه
مقتضی او ست وهو المعتمد قال الحافظ وفیه تامل من وجوه تدبر تدبره مضطرب بکسر را ست واگر بفتح خوانند

برآنکه آنچه ممکن ست اظهر باشد واضطراب آنست که راوی خلاف غیر خود کرده باشد با بدال براوی دیگر ومرجح یکی
از دو روایت بر دیگر موجود نیست واین را در اصطلاح محدثین مضطرب نامند قال الحافظ ابن کثیر هو ان یختلف
الرواة فیه علی شیخ بعینه او من وجوه اخر متعادلة لا یترجح بعضها علی بعض انتهی حافظ ابن حجر گفته غالب وقوع اضطراب
در اسناد ست وگاهی در متن واقع می شود لیکن حکم محدث بر حدیث باضطراب نسبت باختلاف در متن نه در اسناد
قلیل ست انتهی اما این کلام مجمل ست ونووی در تقریب وسیوطی در شرح وی بسط آن کرده اند وگفته مضطرب
آنست که وارد شود براوجه مختلفه متقاربه وعبارت ابن الصلاح متساویه وعبارت ابن جماعة متقاومه بتفاوت
از راوی واحد دو بار یا زیاده یا از دو راوی یا از رواة ومرجح موجود نباشد پس اگر یکی از دو روایت بوجهی
راجح شود بحفظ راویش مثلا یا کثرت صحبت مروی عنه یا جز آن از وجوه ترجیح حکم روایت راجحه را باشد وحدیث
مضطرب نبود وهمچو روایت راجحه چنانکه ظاهر ست نه مرجوحه بلکه مرجوحه شاذ یا منکر ست واضطراب موجب ضعف
حدیث باشد بنابر عدم ضبط رواة که در صحت وحسن شرط ست ودر خلاصه ومختصر گفته مضطرب آنست که روایت
دران مختلف آید یعنی بریکوجه وبعضی بر وجه دیگر مخالف آن وجه روایت کنند انتهی ومناسبت میان معنی اصطلاحی
ومعنی لغوی ظاهر ست وتسمیه اش بمضطرب همان وقت ست که هر دو روایت متساوی باشند در حفظ وضبط ورنه
راجح صحیح ومرجوح مردود باشد واضطراب چنانکه گاهی در سند آید وگاهی در متن همچنان گاهی در هر دو معا از یک راوی
یا دو راوی یا رواة می آید مثالش در اسناد حدیث ابوبکر ست انه قال یا رسول الله اراک شبت قال شیبتنی هود واخواتها
دارقطنی گفته این حدیث مضطرب ست زیرا که مروی نیست مگر از طریق ابی اسحق وبروی درینحدیث اختلاف کرده اند
قریب بده وجه پس بعضی روایتش از وی بطریق ارسال وبعضی بطریق اتصال وبعضی بطریق مسند ابوبکر وبعضی بطریق مسند سعد وبعضی
بطریق مسند عایشه کرده اند وغیر ذلک ورواة آن ثقات اند ترجیح بعض بر بعض ممکن نیست ومثال مضطرب المتن
چنانکه عراقی ایراد کرده حدیث فاطمه بنت قیس ست قالت سئل النبی صلعم عن الزکوة فقال ان فی المال لحقا سوی الزکوة
رواه الترمذی هکذا من روایة شریک عن ابی حمزة عن الشعبی عن فاطمة ورواه ابن ماجة من هذا الوجه بلفظ لیس فی المال
حق سوی الزکوة عراقی گفته این اضطراب احتمال تاویل ندارد ولیکن این تمثیل معارض ست بآنکه شیخ شریک ضعیف ست
پس حدیث مردود باشد بنابر ضعف راوی نه بنابر اضطراب واحسن تر ازین حدیث در تمثیل حدیث بسمله ست که
پیشتر گذشته حافظ ابن کثیر گفته وله ای للمضطرب امثلة کثیرة یطول ذکرها مقلوب مشتق از قلب ست وآن
حدیثی ست که راوی مخالفت تغییر در اسماء رواة بتقدیم وتاخیر کرده باشد مثل مره بن کعب یا کعب بن مره زیرا که
اسم احدهما اسم پدر دیگر ست ومثل حدیث مشهور از سالم که آنرا از نافع گردانیده تا بنابر غرابت دران رغبت
رود ودر منهل وخلاصه همین تعریف مقلوب کرده ابن دقیق العید گفته هذا هو الذی یطلق علی راویه انه سرق الحدیث

فهذا هو المقلوب وعبارت شرح تقریب درین مقام آنست که اسناد متنی گرفته بر متن دیگر ببندند و بالعکس و باین
صنیع قصد اغراب کنند پس هیچو صنیع باشد حافظ ابن حجر فرموده خطیب ادرین باب کتابی ست موسوم برفع الارتیاب
وگاهی قلب در متن افتد مثل حدیث ابی هریره نزد مسلم درباره آن هفت کس که زیر عرش سایه یابند وفیه ورجل
تصدق بصدقة اخفاها حتی لاتعلم یمینه ما تنفق شماله پس این عبارت بر بعض روات منقلب شده زیرا که صحیح آنست
که حتی لاتعلم شماله ما تنفق یمینه کما فی الصحیحین انتهی وبالجمله جائز ست وقوع قلب در اسناد ودر متن وبر هر دو تقدیر شهرت
ورغبت بنابر غرابت لازم نیست ونه تعمد دران بنابر جواز آنکه بلا قصد باشد پس کلام ایشان دران خالی از قصدیه
نیست حافظ ابن حجر گفته ووقوع ابدال عمداً گاهی برای امتحان باشد ودرین باب قصه امتحان بخاری مشهورست
وذلک فیما رواه الخطیب بسنده الی ابی احمد بن عدی یقول سمعت عدة مشایخ یحکون ان محمد بن اسمعیل البخاری قدم
بغداد فسمع به اصحاب الحدیث فاجتمعوا وعمدوا الی مائة حدیث فقلبوا متونها واسانیدها وجعلوا متن هذا الاسناد
لاسناد آخر واسناد هذا المتن لمتن آخر ودفعوها الی عشرة انفس الی کل رجل عشرة وامروهم اذا حضروا المجلس
یلقون ذلک علی البخاری واخذوا الوعد للمجلس فحضر المجلس جماعة اصحاب الحدیث من الغرباء من اهل خراسان وغیرهم
ومن البغدادیین فلما اطمأن المجلس بهم انتدب الیه رجل من العشرة فسأله عن حدیث من تلک الاحادیث فقال البخاری
لااعرفه فسأله عن آخر فقال لااعرفه فما زال یلقی الیه واحداً بعد واحد حتی فرغ من عشرته والبخاری یقول لااعرفه
فکان الفهماء ممن حضر المجلس یلتفت بعضهم الی بعض ویقولون الرجل فهم ومن کان منهم علی غیر ذلک یقضی علی البخاری
بالعجز والتقصیر وقلة الفهم ثم انتدب الیه رجل آخر من العشرة فسأله عن حدیث من تلک الاحادیث المقلوبة فقال
البخاری لااعرفه ثم انتدب الیه الثالث والرابع الی تمام العشرة حتی فرغوا کلهم من الاحادیث المقلوبة والبخاری
لایزیدهم علی لااعرفه فلما علم البخاری انهم قد فرغوا التفت الی الاول منهم فقال اما حدیثک الاول فهو کذا وحدیثک
الثانی فهو کذا والثالث والرابع حتی اتی علی تمام العشرة فرد کل متن الی اسناده وکل اسناد الی متنه وفعل بالآخرین
مثل ذلک ورد متون الاحادیث کلها الی اسانیدها واسانیدها الی متونها فاقر له الناس بالحفظ واذعنوا له
بالفضل انتهی واین قصه را جمعی از اهل حدیث مختصراً مثل صاحب خلاصه ومطولاً مثل حافظ در مقدمه فتح الباری
وغیر هما فی غیرهما ذکر کرده اند حافظ ابن کثیر بعد حکایت این ماجرا علی وجه الایجاز نوشته فعظم عندهم جداً وعرفوا
منزلته من هذا الشان رحمه الله واسکنه الجنان انتهی وبالجمله دروی دلالت ست بر عظم حفظ وضبط بخاری رح
وبر آنکه وی امیر المؤمنین محدثین ومقدم ایشان درین صناعت ست واین قصه بلحن خطاب دال ست بر علو
رتبه کتاب جامع صحیح او ودر باعث حثیث بعد بیان مقلوب گفته وقد نبه الشیخ ابوبکر ههنا علی انه لایلزم من الحکم
بضعف سند الحدیث المعین الحکم بضعفه فی نفسه اذ قد یکون له اسناد آخر الا ان ینص امام علی انه لایروی

الا من هذا الوجه فانت تکفی فی المناظرة تضعیف الطریق التی ابداها المناظر وینقطع اذ الاصل عدم ما سواها حتی یثبت
بطریق اخری انتهی اقول مثال هذا اذا قلنا هذا حدیث ضعیف فقال آخر بل هو صحیح قلنا الاصل عدم صحته حتی
تقیم الحجة بصحته والله اعلم وموضوع و آنرا مصنوع و مختلق هم نامند و نتیجه لازم آن حدیثی ست که طعن دران بکذب راوی
در حدیث نبوی باشد و حکم وضع بران بطریق ظن غالب ست نه بالقطع چه کاذب هم گاهی راست میگوید قال الحافظ
ابن حجر گوییم این معنی خاص موضوع نیست بلکه شامل هر حدیث ست که موصوف می شود بصحت یا حسن یا ضعف
پس نیست این وصف مگر بنظر آنچه با علم واصف رسیده و شاید که در نفس الامر بخلاف آن باشد لکن تکلیف بما فی
نفس الامر نیست بلکه بمعین علم حاصل واصل تا واصف ست و در تقریب گفته المختلق المصنوع و هو اشر الضعیف
واقبحه و تحرم روایته مع العلم به فی ای معنی کان الا مبینا ای مقرونا ببیان وضعه و مثله قال الذهبی و ابن الصلاح
سید محمد بن جزری گفته شناخته می شود وضع باقرار راوی بر نفس خود بوضع و مثله قال الحافظ ابن حجر و حافظ ابن کثیر
گفته و علی ذلک شواهد کثیرة منها اقراره واضعه علی نفسه قالا او حالا انتهی و ابن دقیق العید گفته لیکن بالقطع باین معنی
نمیکنیم زیرا که محتمل ست که درین اقرار کاذب باشد انتهی بعض اهل علم ازین قول چنان فهمیده اند که عمل باین اقرار
اصلا نباید کرد و حال آنکه مراد ابن دقیق العید این نیست بلکه وی نفی قطع بدان کرده و از نفی قطع نفی حکم لازم نمی آید
زیرا که وقوع حکم بظن غالب باشد و درینجا همچنین ست و اگر چنان نباشد قتل مقر بقتل و رجم معترف بزنا جائز
نبود بنا بر احتمال آنکه این هر دو در اعتراف خود کاذب باشند انتهی گوییم مخفی نیست که واضع اقرار کرده است بآنکه
وی بر رسول خدا صلعم دروغ بر بسته و دروغ بر رسول خدا کفر ست کما قال الجوینی و در ارشاد الاوام گفته اجماع
منعقد ست برآنکه کذب بر خدا و رسول کفر ست و قائل و فاعل آن کافر پس شرط قبول روایت قطعا منتفی شد
برابر ست که اقرار او صدق باشد یا کذب پس فائده در خلاف غیر ظاهر ست و اما قول حافظ که اقرار مقر بقتل
و زنا محتمل کذب ست پس این احتمال در غایت بعد ست لائق التفات و در خور تعویل نیست و همچنین این قول که
اقرار راوی بکذب خود محتمل آن نیست که وی درین اقرار کاذب باشد احتمالی غیر معول علیه ست زیرا که او تعالی
انسان را بر نفس خودش بصیر ساخته و بینا گردانیده و ایمان را بقول معلق کرده تا قائل شد نه بران امر بتفتیش
قلوب نفرموده پس این احتمالات هرگز از وظائف تکلیف نیست تا شغل بذکر آن توان نمود و در شرح مختصر گفته
غایة ما فی الباب آنست که دو خبر متناقض واقع شد پس غلبه ظن بکذب اول چه قسم می تواند شد و غلا آنست
که لابد ست درینجا از انضمام امر آخر که مرجح صدق ثانی باشد و مؤید اوست قول اهل هذا الفن و دلیل علی
صدقه انتهی و منجمله مقرین بوضع یکی ابو عصمة نوح بن ابی مریم مروزی قاضی مرو ست او را گفتند که ترا در روایت
از عکرمه از ابن عباس در فضائل قرآن سورة سورة از کجا دست بهم داد و حال آنکه این فضائل نزد اصحاب

يضع و ابن حبان گفته كان ابو بشر احمد بن محمد الفقيه المروزي من اصلب اهل زمانه في السنة واذبهم عنها واقمعهم
لمن خالفها ومع هذا كان يضع الحديث انتهى و ابن عدي گفته كان وهب بن حفص من الصالحين مكث عشرين سنة
لا يكلم احدا وكان يكذب كذبا فاحشا انتهى بعده حافظ ابن حجر گفته يا فرط عصبيت ست مثل بعض مقلدين يعني جاهل
بر وضع گاهى فرط تعصب مقلد براى مقلَّد و قول امام خود باشد چنانكه مامون بن احمد را گفتند نمى بينى بشافعى
و اتباع او را از خراسان پس گفت حدثنا احمد بن عبد الله حدثنا عبد الله بن معدان الازدي عن انس مرفوعا يكون
في امتي رجل يقال له محمد بن ادريس اضر على امتي من ابليس ويكون في امتي رجل يقال له ابو حنيفة هو سراج امتي انتهى گويم
حديث سراج امتي شمع كاشانه مفاخرت فقهاء حنفيه ست اكابر ايشان در خطب كتب خود بدان نازش كرده اند
اگرچه باتفاق اهل معرفت بحديث موضوع ست و روايتش بدون بيان وضع حرام بلكه اعتقاد صحتش كفر و كار
بيدينان ليكن صدور اين قسم افعال از امثال اهل رأى چندان شگفت نيست در اسبال المطر گفته محمد بن عكاشه
كرمانى را گفتند كه قومى در ركوع و در رفع از آن دستهاى خود بر ميدارند پس گفت حدثنا المسيب بن واضح حدثنا
ابن المبارك عن يونس بن يزيد عن الزهري عن انس مرفوعا من رفع يديه في الركوع فلا صلوة له انتهى گويم اين حديث
نيز مثل حديث سراج امتى در خور آنست كه اهل رأى بدان استدلال بر منع رفع يدين در ركوع و سر برداشتن از آن
فرمايند زيراكه در سند خود كمتر و نازل تر از حديث سراج نيست حافظ ابن حجر گفته يا براى اتباع هواى بعض روسا
گويم چنانكه غياث بن ابراهيم بر خليفه مهدى در آمد و ديد كه لعب بكبوتران ميكند پس في الحال اسنادى بسوى
آنحضرت صلعم سوق كرد و گفت لا سبق الا في نصل او خف او حافر او جناح پس لفظ او جناح در حديث زياده كرد و
مهدى دريافت كه اين كذب از براى اوست پس امر بذبح حمام فرمود ذكره الحافظ و در تقريب زياده كرده قال
انا حملته على ذلك و ذكر كرد كه چون وى برخاست گفت اشهد ان قفاك قفا كذاب و حاكم اين را مسند كرده از
هارون بن عبد الله عن ابيه اسناد نموده قال قال لي المهدي الا ترى ما يقول لي مقاتل قال ان شئت وضعت لك
احاديث في العباس قلت لا حاجة لي فيها انتهى گويم در تاريخ ابن عساكر ست قال زكريا الساجي بلغني ان ابا البختري
دخل على الرشيد وهو يطير الحمام فقال هل تحفظ في هذا شيئا قال حدثني هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة ان النبي
صلعم كان يطير الحمام فقال اخرج عني ثم قال لولا انه من قريش لعزلته انتهى بعده حافظ ابن حجر گفته يا اغراب بقصد
اشتهار ست سيد محمد بن وزير گفته اطلاق موضوع بر غير عمد هم مى آيد يعني از راوى بلكه بر طريق وهم و سهو و محدثين
اطلاق كذاب بر كاذب در اعتقاد يا غالط كرده اند و سيد محمد بن اسمعيل امير استيفاء اين بحث در توضيح شرح تنقيح كرده
حافظ ابن حجر فرموده اين همه حرام ست باجماع كسيكه بوى اعتداد ميرود مگر آنكه از بعض كراميه و بعض متصوفه
اباحت وضع در ترغيب و ترهيب منقول شده و اين خطا نست از فاعل او كه ناشى شده است از جهل زيراكه ترغيب

وترهیب منجملهٔ احکام شرعیه ست واتفاق کرده اند برانکه کذب بر نبی صلعم منجملهٔ کبائر ست وابو محمد جوینی مبالغه کرد
وتکفیر متعمد کذب بر رسول خدا صلعم نمود واتفاق کرده اند بر تحریم روایت موضوع مگر مقرون ببیان وضع لقوله صلعم
من حدث عنی بحدیث یری انه کذب فهو احد الکاذبین انتهی گوییم مطلق کذب کبیره ست وشهادت زور را در
شرع برابر شرک بالله نهاده اند وکذب بر رسول خدا صلعم اغلظ انواع واقبح اقسام دروغ ست ومفاسدی که
برین دروغ خاص مترتب می شود در دیگر دروغ مثل آن گمان نمیرود وپس متعمد این چنین کذب بی شبهه در خور تکفیر
درینجا حکم جوینی عین عدل باشد چه افترا بر شارع گویا شهادت زور ست بر صاحب شریعت وآن برادر شرک ست
وشرک کفر ست ومشرک کافر پس واضع متعمد کافر باشد واستدلال مجوز وضع برای ترغیب وترهیب بلفظی ست که در بعض
طرق این حدیث آمده من کذب علی متعمد الیضل به الناس لیکن درین استدلال نظر ست چه قید اضلال حسب علم اتفاقی ست
پس اعتبار مفهوم مخالف نباشد وبعضی حدیث من کذب علی را حمل کرده اند برآنکه رسول خدا صلعم را شاعر یا مجنون
گوید وبعضی از جهل گفته اند انما یکذب له لا علیه ونحن ما کذبنا علیه انما کذبنا له واین هر دو معنی سخت بعید ست ومخالف
ظاهر حدیث ولهذا حافظ ابن کثیر گفته وهذا من کمال جهلهم وقلة عقلهم وکثرة فجورهم وافترائهم فانه علیه السلام لا یحتاج
فی کمال شریعته وفضلها الی غیره انتهی ومحمد بن سعید مصلوب کذاب وضاع گفته لا باس اذا کان کلام حسن ان تضع له
اسنادا انتهی واین سخنی ست که مستندی از شرع شریعت ندارد وچیز از زبان دروغ تراش برآید واین همان محمد بن سعید ست
که در حدیث انا خاتم النبیین لا نبی بعدی لفظ الا ان یشاء الله زیاده کرده وبوضع این استثناء پرداخته ودعوت میکرد
مردم را بسوی الحاد وزندقت ودعوت تنبی گوییم زیادت این استثناء برای قائلین آدم وخواتم در سبع ارضین
که باثر موقوف شاذ غیر متابع حضرت ابن عباس رضی الله عنه درین باب آویخته اند برهان ساطع ودلیل قاطع بر
اثبات مضمون این اثر بلی عین واثر می تواند شد اگر روایت موضوع بدون بیان وضع نزد اهل حدیث روا باشد
ونیست این آفت مگر از وادی جهل بعلوم حدیث واخذ آن از بطون کتب بدون امتیاز میان رطب ویابس تعصبا
للآراء وترویجا للاهواء واگر نیل آن از معدن ودرکش از مخزن وی میکردند این بلاء همگیر حال نمیشد حافظ ابن کثیر
گفته وقد صنف الشیخ ابو الفرج بن الجوزی کتابا حافلا فی الموضوعات غیر انه ادخل فیه ما لیس منه وخرج عنه ما کان یلزمه
ذکره فسقط علیه ولم یهتد الیه ونووی در تقریب ذکر کرده که قد اکثر جامع الموضوعات اعنی ابا الفرج بن الجوزی
فذکر کثیرا مما لا یدل علی وضعه بل هو ضعیف سیوطی در شرح آن گفته بل فیها الحسن بل والصحیح واغرب من ذلک
ان فیها حدیثا من صحیح مسلم انتهی گوییم سیوطی را کتابی متوسط است در تعقبات ابن جوزی بر موضوعات و
دران جا ها راه صواب پیموده وجا ها خطا نموده وظاهر آنست که ابن الجوزی حدیث مسلم را ندیده ودانسته در
موضوعات نشمرده باشد بلکه دران حدیث طریق مجروح که غیر طریق مسلم باشد نزد وی ثابت بوده باشد

یا کسی در کتابش مدسوس ساخته ولهذا حافظ ابن حجر فرموده غالباً فی کتاب ابن الجوزی موضوع والذی
ینتقد علیه بالنسبة الی الذی لا ینتقد قلیل جداً انتهی و آنکه حافظ ذهبی گفته و ربما ذکر ابن الجوزی فی الموضوعات
احادیث حساناً قویة انتهی پس ظاهر آنست که لفظ ربما درینجا برای تقلیل ست و حسن آن احادیث بر قاعدهٔ وی ثابت
نشده فلا حرج علیه فی ذلک ملا علی الشیخ مجد الدین الفیروزآبادی و امثاله فی نفی صحة بعض الاخبار المشهورة فانها
لم تثبت عندهم ولم تصح وقد قال الذهبی فی الطبقات لم تزل ابن الجوزی ینکر کثیراً من الاحادیث وهی موجودة
فی الترمذی وغیره فالمراد انه لیس بصحیح ثابت حد الثبوت الذی عنده انتهی و ابن الصلاح گفته ولقد اکثر الذی جمع فی هذا العصر الموضوعات فی نحو مجلدین
فاودع فیها کثیراً مما لا دلیل علی وضعه وانما حقه ان یذکر فی مطلق الاحادیث الضعیفة انتهی و نووی گفته مراد ابن الجوزی ست
انتهی گوییم این اعتراض بر ابن الجوزی غیر وارد ست زیرا که وی ادعا نکرده که جمیع احادیث وارده در کتاب او
موضوع ست بلکه حکم بوضع بعض نموده و در بعض آخر گفته ثابت نشد کما یلوح للناظر فیه ولهذا در شرح مختصر زیاده
کرده وانت تعلم ان حقیقة الحال انما یظهر بالرجوع الی کتاب ابن الجوزی انتهی در خلاصه در بیان حدیث موضوع
گفته خبر سه قسم ست یکی آنکه تصدیقش واجب و آن خبری ست که ائمه بر صحتش نص کرده اند دوم آنکه تکذیبش
واجب ست و آن خبری ست که ائمه نص بر وضع آن کرده اند سوم آنکه واجب التوقف ست بنابر آنکه احتمال صدق
و کذب هر دو دارد مثل سائر اخبار چه جائز نیست که همه آن کذب باشد چه عادت در اخبار کثیره مانع ست از کذب
بودن جمیع آن با کثرت روات و اختلاف آنها و نه این ست که همه اش صدق باشد زیرا که آنحضرت صلعم فرموده
سیکذب علی بعدی و ائمه تکذیب جماعتی از روات کرده اند و احادیث بسیار که کذب آنها ظاهر شده حذف
نموده اند و بدان عمل نکرده پس هیچ یکی را روایت موضوع با وجود علم بحالش در هیچ حال حلال نیست در هر معنی
که باشد الا مقرون به بیان وضع آن بخلاف غیر او از احادیث ضعیفه که احتمال صدق در باطن دارد چه روایتش در
ترغیب و ترهیب جائز باشد انتهی بعده با نچه موضوع بودن حدیث شناخته می شود ذکر کرده علی ما مر و گفته فقد
وضعت زنادقة احادیث طویلة تشهد بوضعها رکاکة الفاظها ومعانیها انتهی گوییم مثلاً لفظی روایت کنند که بر قواعد
عربیه درست نمی نشیند یا معنی که مناسب شان رفیع رسالت و وقار نبوت نیست بعده گفته و وضعت الزنادقة
ایضاً جملاً ثم نهضت جهابذة الحدیث بکشف عوارها ومحو عارها والحمد لله انتهی و حافظ ابن کثیر در باعث حثیث نوشته
وقد انتقد الائمة کل شیء فعلوه من ذلک وسطروه علیهم فی زبرهم عاراً علی واضعی ذلک فی الدنیا و ناراً و شناراً فی الآخرة
قال رسول الله صلعم من کذب علی متعمداً فلیتبوأ مقعده من النار وهذا متواتر عنه انتهی و در شرح مختصر گفته ولاهل العلم
بالحدیث ملکة یمیزون بها ذلک وانما یقوم بذلک منهم من یکون اطلاعه تاماً و ذهنه ثاقباً و فهمه قویاً و معرفته بالقرائن
الدالة علی ذلک متمکنة جعلنا الله تعالی من زمرتهم وحشرنا معهم انتهی گوییم مراد بعلماء حدیث درینجا امثال ابن جوزی

داشته باشند که اخبار موضوعه را از احادیث صحیحهٔ ثابته جدا کرده اند حسن صغانی درین باب کتابی نوشته و نامش الدر الملتقط فی تبیین الغلط نهاده و در کتاب بالشهاب قضاعی بسیاری از احادیث موضوعه ذکر کرده چنانچه ابن الجوزی در خلاصه ایراد ساخته و بعده کتب بسیار ما بین المختصر و المطول درین باب بالاستقلال تالیف شدند مثل مقاصد حسنه سخاوی و تذکرهٔ محمد طاهر فتنی و موضوعات علی قاری و فوائد مجموعهٔ شوکانی و امثال ذلک و حق این بزرگواران برگردن اسلام و اهل اسلام بسیار است و در عجالهٔ نافعه نوشته که علامات وضع حدیث و کذب راوی چند چیز است اول آنکه خلاف تاریخ مشهور روایت کند مثل آنکه عبد الله بن مسعود در جنگ صفین چنین گفت حال آنکه ابن مسعود در عهد خلافت عثمان رضی الله عنه وفات یافت و ازین قبیل است که در جمل چون معاویه بگریخت و خون خلقی بسی بیهوده ریخت و این قسم موضوعات بادنی تتبع و تامل میتوان شناخت دوم آنکه راوی رافضی باشد و حدیث در طعن صحابه روایت کند و یا ناصبی باشد و حدیث در مطاعن اهل بیت باشد و علی هذا القیاس لیکن درینجا تامل باید کرد اگر آن راوی منفرد است بآن حدیث اعتبار نباید کرد و اگر دیگران هم روایت کنند قبول باید کرد و بتوجیه و تاویل آن فکر باید نمود سوم آنکه چیزی روایت کند که بر جمیع مکلفین معرفت آن و عمل بدان فرض باشد و او منفرد بود بروایت و این قرینهٔ قویه است بر کذب و وضع چهارم آنکه وقت و حال قرینه باشد بر کذب او چنانکه ابن میمون را اتفاق افتاد پنجم آنکه مخالف مقتضی عقل و شرع باشد و قواعد شرعیه نیز آنرا تکذیب نمایند مثل قضای عمر و مانند آن و مثل آنکه روایت کنند لا تاکلوا البطیخ حتی تذبحوه ششم آنکه در حدیث قصه باشد از امر حسی واقعی که اگر فی الحقیقت متحقق میشد هزاران کس او را نقل میکردند مثل آنکه شخصی روایت کند که امروز که روز جمعه بود خطیب را بر سر منبر کشتند و پوستش را کندند حال آنکه همان راوی باین قصه منفرد باشد و دیگری روایت نکند هفتم افراط در وعید شدید بر گناه صغیره یا افراط در وعد عظیم بر فعل قلیل بلکه احادیث این نسق را خواه در ثواب باشد خواه در عذاب موضوع باید شناخت هشتم آنکه بر عملی قلیل ثواب حج و عمره ذکر نماید نهم آنکه کسی از عاملان خبر ثواب انبیا موعود کند یا گوید ثواب سبعین نبیا و امثال ذلک دهم رکاکت لفظ و فساد معنی است حافظ ابن کثیر گفته یا مجازفت فاحشه یا مخالفت چیزی که از کتاب و سنت صحیحه ثابت شده یا از دهم اقرار واضع بوضع مثل نوح بن ابی عصمه که احادیث فضائل سور حسبة وضع کرد و این عذر بدتر از گناه است زیرا که احادیث صحیحه که در فضائل قرآن وارد شده برای ترغیب کافی بود و وضاعین بسیار گذشته اند و اغراض آنها نیز متنوع و متکثر است فرقهٔ زنادقه که ابطال شرائع و تهکم و تمسخر بامور شرعیه منظور داشته اند مثل ابن الراوندی و روافض و نواصب و کرامیه درین عمل بر همه فرق پیشدستی کرده اند فرقهٔ دیگر که مایهٔ از علم حدیث نداشتند و محدثین را موقر و معظم دیدند خواستند که خود را هم درین فرقه داخل نمایند ازین جهت صنعت قبیحه اختیار کردند مثل ابو البختری و سلیمان بن عمرو نخعی و حسین بن علوان

و اسحق بن نجیح و غالباً این فرقه بوعظ و تذکر مشغول بودند فرقهٔ دیگر اهل زهد و عبادت و دیانت اند که در منام یا در
معامله چیزی از زبان رسول یا ائمهٔ اطهار شنیدند و بجهت جزم و یقین بر خواب در معاملهٔ خود آنرا مبهم روایت
کردند و مردم گمان نمودند که این حدیث واقعی ست که از راه ظاهر با نها رسیده ابو عبد الرحمن سلمی و دیگر صوفیان را
که از مذاق حدیث آشنا نبودند باین علت تهمت کرده اند و روایت آنها از حیز اعتبار بر آورده فرقهٔ دیگر مصاحبین
خلفاء و ملوک و امراء اند که برای استمالت خاطر آنها وضع احادیث نمودند و دین خود را بدنیا فروختند فرقهٔ دیگر بی قصد
و تعمد وضع حدیث کرده اند و صورتش آنست که ایشان بسبب غفلت و توهم کلامی شنیدند از صاحب تجربه یا صوفی
یا حکیمی از حکماء سابقین و او را نسبت به پیغمبر صلعم کردند بنا بر ظن آنکه این کلام با حکمت جز از پیغمبر نخواهد بود این
فرقه را حدی و نهایتی نیست اکثر عوام باین بلا مبتلا بوده اند انتهی ملخصاً گویم و چنانکه وضاعین احادیث بسیار
گذشته اند همچنان مستعملین اخبار موضوعه هم در هر عصر بسیار گذشته و هنوز این بلا موجود ست و اکثر مردم در ابتلاء
باین مصیبت فرقهٔ صوفیه و وعاظ و فقهاء مقلده اند که هر یکی از ایشان بغرض اثبات دعاوی و مقاصد خود کرراً
و کرانه استدلال بحدیث میکنند بدون آنکه حدیث مذکور نزد اهل معرفت باین علم شریف بصحت رسیده باشد یا نه
و خود باین فن کریم آشنا نیست طرفه آنکه بعد ایراد هیچ حدیث بناء حقائق و معارف و احکام و مسائل و مواعظ
بران می نماید و دقائق و غوامض از ان بیرون می آرد و غافل از آنکه بناء فاسد بر فاسد ست ثبت العرش ثم انقش
در احیاء العلوم بذیل بعض احادیث همین کار کرده و در بعض مواضع هدایه و امثال او همین عمل بجا آورده فانا لله و
انا الیه راجعون حافظ ابن کثیر گفته وقد حكي عن بعض المتكلمين انكار وقوع الوضع بالكلية وهذا القائل اما انه لا وجود
له اصلا او انه في غاية البعد عن ممارسة العلوم الشرعية وقد حاول بعضهم الرد عليه بانه قد ورد في الحديث انه عليه السلام
قال انه سيكذب علي فان كان هذا الخبر صحيحا فسيقع الكذب عليه لا محالة وان كان كذبا فقد حصل المقصود فاجيب
عن الاول بانه لا يلزم وقوعه الى الآن اذ قد بقي الى يوم القيامة ازمان يمكن ان يقع فيها ما ذكر وهذا القول والاستدلال
عليه والجواب عنه من اضعف الاشياء عند ائمة الحديث وحفاظهم الذين كانوا يتضلعون من حفظ الصحاح ويحفظون امثالها
واضعافها من المكذوبات خشية ان تروج عليهم او على احد من الناس رحمهم الله ورضي عنهم وقال فلا يجوز روايته لاحد من
الناس الا على سبيل القدح فيه ليحذره من يغتر به من الجهلة والعوام والرعاع انتهی متروک حدیثی ست که راویش
متهم باشد بکذب و این حدیث مروی نبود مگر از جهت او و مخالف قواعد معلومهٔ ضروریه بود یا آنکه معروف باشد
بکذب اگرچه در غیر کلام نبوی بود و وقوع آن در حدیث ظاهر نشده و این قسم را اهل حدیث متروک نامند و این اخف
از موضوع ست چنانکه گویند حدیثه متروک او متروک الحدیث و این چنین کس اگر توبه کند و امارات صدق و سیمای
صلاح در ناصیهٔ حال وی لائح گردد توبهٔ وی صحیح شود و حدیث از وی میتوان شنید و آنکه احیاناً بطریق ندرت دروغ

در کلام وی در غیر حدیث نبوی بوجود آید اگرچه معصیت ست اما در تسمیهٔ حدیث وی بموضوع و متروک تاثیر ندارد
در خلاصه گفته روایت تائب از کذب و غیره اسباب فسق مقبول ست مگر تائب از کذب در حدیث رسول خدا صلعم
که روایتش ابداً مقبول نیست اگرچه توبهٔ او نیکو شده باشد کذا قال احمد بن حنبل و الحمیدی شیخ البخاری والصیرفی الفقیه
الشافعی و صیرفی گفته کل من اسقطنا خبره لم نعد لقبوله بتوبة یظهرها ومن ضعفنا نقله لم نجعله قویا بعد ذلک قال و ذلک مما
افترقت فیه الشهادة والروایة و قال ابو المظفر السمعانی من کذب فی خبر واحد وجب اسقاط ما تقدم من حدیثه انتهی
و این مبنی بر آنست که مدار روایت بر صدق و ضبط راوی ست و کذب او نقیض صدق ست پس روایت کاذب غیر
ضابط مقبول نباشد و روایت صادق ضابط مقبول ست اگرچه مبتدع داعی بود زیرا که اخذ ترک بدعت در تعریف
عدالت و اخذ عدالت در رسم صحیح و حسن منظور فیست و راجح همان صدق و ضبط است نزد تحقیق پس و علیها تدور
رحی الاسلام اگرچه جمیع علماء اصول حدیث اطباق کرده اند بر شرطیت عدالت در راوی لیکن این شرط منتقض ست
باخراج بخاری و مسلم از رجالیکه عدل آنها ثابت نشده و مبتدع بودن آنها حسب تصریح جمعی از حفاظ بپایهٔ تحقیق رسیده
چنانکه در هدایة السائل تنقیح آن کرده ایم فلیراجعه من یحب التحقیق والانصاف و یتجنب التعصب والاعتساف
ابن الصلاح گفته نزد روایت حدیث ضعیف بغیر اسناد قال رسول الله صلعم کذا و کذا و آنچه مشابه اوست از الفاظ
جازمه نباید گفت بلکه چنین باید گفت که روی عن رسول الله صلعم کذا و کذا و بلغنا عنه کذا و کذا و ورد عنه او جاء عنه
او روی بعضهم عنه و ما اشبه ذلک و همین ست حکم حدیث مشکوک الصحة و الضعف و قال رسول الله صلعم کذا و کذا همانجا
باید گفت که صحتش بوجه صحیح ظاهر شده انتهی باب سوم در معرفت اوصاف رواة مقبول الروایة و غیر مقبول
و این اجل و اهم انواع علوم حدیث ست و بهمین علم میان صحیح و ضعیف احادیث امتیاز حاصل می شود و درین علم
تصانیف بسیار ست بعضی منفرد در ضعفا ست مثل کتاب بخاری و نسائی و دارقطنی و بعضی منفرد در ثقات مثل
کتاب الثقات ابن حبان و بعضی مشترک در هر دو مثل تاریخ بخاری و ابن ابی خیثمه و ابن ابی حاتم کذا فی الخلاصة لیکن
در صارم مبکی گفته قد علم ان ابن حبان ذکر فی هذا الکتاب الذی جمعه فی الثقات عددا و خلقا عظیما من المجهولین لا یعرف
هو و لا غیره احوالهم و قد صرح ابن حبان بذلک فی غیر موضع من هذا الکتاب فقال فی الطبقة الثالثة سهل یروی عن
شداد بن الهاد روی عنه ابو یعقوب و لست اعرفه و لا ادری من ابوه هکذا ذکر هذا الرجل فی کتاب الثقات و نص علی
انه لا یعرفه انتهی و ازینجا معلوم شد که این کتاب مشترک میان هر دو ست نه مخصوص بذکر ثقات چنانکه صاحب خلاصه
نوشته و تجویز جرح و تعدیل برای حفظ و صیانت شریعت ست نووی در اذکار گفته اگر مصنفی در کتاب خود
ذکر کتاب شخصی بعینه کند و گوید قال فلان کذا اگر مرادش تنقص و شناعت بر وی ست حرام باشد و اگر مراد بیان
غلط است تا تقلیدش نکنند یا بیان ضعف او در علم ست تا بوی مغتر نگردند و سخنش قبول نکنند پس این

غیبت نیست بلکه نصیحت واجبه مثاب علیها ست انتهی لیکن واجب بر متکلم تثبت درین باب ست یعنی تأمل و تمکن در جرح و تعدیل زیرا که در جرح عدول و تعدیل فاسق غرض مذکور فوت می شود و آن ناشی از عدم تثبت و غیر او احدا از اهل علم در تجریح روات بآنچه جرح نیست خطا کرده اند و آن جرح از آنها منتفی ست یا منافی عدالت نیست و همچنین در تعدیل بآنچه عدل نیست خاطی بوده اند و درین باب دو فصل ست

فصل اول

در ذکر عدالت و ضبط اجماع کرده اند ائمهٔ حدیث و فقه و اصول اجماع کرده اند بر آنکه در هر که احتجاج بحدیث وی می رود عدالت و ضبط اشتراط ست و عدالت آنست که راوی مسلم بالغ عاقل سلیم از اسباب فسق و خوارم مروت باشد و خارج شد بقید بالغ صبی و کودک چه وی عدل نیست و بقید مسلم کافر که آن نیز عدل نباشد و بقید عاقل مجنون و نفی اسباب فسق و قواطع مروت از برای آنست که وجود چیزی از ان مخل در عدالت ست تا بچیز باچه رسد حافظ ابن کثیر گفته و معهذا متیقظا غیر مغفل باشد و حافظ بود اگر حدیث از حفظ خود میکند و فاهم بود اگر حدیث علی المعنی میکند فان اختل شرط مما ذکرنا ردت روایته انتهی و در شرح مختصر گفته مراد و در تعریف عدالت آنست که حافظ ابن حجر گفته انها ملکة تحمل علی ملازمة التقوی والمروة انتهی و اگر اکتفا بر یکی از تقوی یا مروت میکرد اخصر می بود انتهی گوییم سخن در عدالت و قیود او در باب اول این کتاب گذشته و همان اولی ست نه آنچه حافظ و غیره گفته اند کما یلوح ما سبق و ضبط آنست که راوی بیدار مغز و حافظ باشد اگر تحدیث از حفظ خود میکند و ضابط باشد اگر تحدیث از کتاب میکند حافظ ابن حجر تقسیم ضبط بهمین دو چیز کرده و در باب اول این کتاب معنی هر دو نوع ضبط گذشته در خلاصه و مختصر گفته که اگر راوی حدیث بالمعنی کند باید که عارف بود بآنچه معنی حدیث بآن مختل نشود و مغفل و ساهی و شاک نبود در حال تحمل و اداء و ذکورت و حریت و علم بفقه حدیث و غریب وی شرط نیست و نه بصر و نه عدد و لهذا روایات زنان در بسیاری از مسائل معتبر ست بلکه قول قول ایشان ست لا غیر و انتشار علم غالبا از موالی شده و مراد بفقه دقائق حدیث و فوائد و مسائل مستنبطه از وست و مراد بغریب علم بمعانی الفاظ غریبه غیر مشهوره واقعه در احادیث ست و ضریر بلکه اکمه بودن راوی جائز ست چنانکه در شان ترمذی گفته اند و مراد بعد و تعدد ست قف ظاهر از کلام حافظ ابن حجر در تعریف ضبط آنست که این ضبط در هر راوی شرط ست صحابی باشد یا غیر او و چون بمعنی شرط باشد اشکال وارد شود زیرا که کتب رجال نزد کلام بر صحابی راوی مشتمل بر جرح و تعدیل او نمی ست و تعرض بحافظ بودن او یا لین الحفظ و جز آن نرفته چنانکه در دیگر روات غیر صحابه ذکرش میکنند بلکه نزد ذکر صحابی اکتفا کرده اند بتعریف صحابی بودن او و صحابیت مفید عدل بودن اوست زیرا که نزد ایشان عدالت صحابه و عدل بودن صحابی مقرر شده ست و عادل بودنش افادهٔ ضابط بودن وی کرده و این منافی عدم ضبط و سوء حفظ او نیست زیرا که میان عدالت و ضبط هیچ ملازمت نیست پس ذکر صحابی برای تعریف اوست

نه برای بحث از عدالت وضبط او ونتوان گفت که صحابه نسیان نمیکنند یا نسیان ایشان نادرست چه دلیلی بر آن
موجود نیست با آنکه نفی نسیان ایشان علی الاطلاق مستحیل ست وکیف که نسیان از لوازم بشریت ست کما قیل اول
ناس اول الناس قال تعالی فنسی ولم نجد له عزما بلکه اهل علم گفته اند که اشتقاق انسان از نسیان ست
کما اشار الیه القائل ؎ وما سمی الانسان الا لنسیه ٭ ولا القلب الا انه یتقلب ٭ ومعنی مشتق مشتمل
می باشد بر معنی ماخذ اشتقاق وثابت شده که سید البشر صلی الله علیه وآله وسلم پنج بار نسیان کرده در اشرف طاعات
که نماز ست بلکه آیتی از قرآن فراموشش شده وفرمود رحم الله فلانا اذکرنی البارحة آیة کنت نسیتها بلکه از نسیان
وحی خائف گشته ولهذا از در لقاء جبرئیل علیه السلام مسابقت در قرارت میکرد تا آنکه کریمه لا تحرك به لسانك
لتعجل به نازل شد چنانکه در اول صحیح بخاری مذکور ست واین آیه فرود آمد سنقرئك فلا تنسی همچنین نسیان
جماعتی از صحابه ثابت گردیده مثل نسیان عمر فاروق رضی الله عنه قصه تیمم را با عمار و با وجود یاد دهی عمار بیادش
نیامد چنانکه در کتاب التیمم بخاری ست وهمچنین عائشه صدیقه رضی الله عنها ابن عمر را در تعذیب میت ببکاء اهل او
منسوب بوهم ساخته و وهم از قوادح صحت ضبط ست ودر بعض روات احتیاط میکردند چنانکه در قصه عمر در استیذان
و قصه ابوبکر در سهم جده و قصه علی مرتضی در استحلاف روات معلوم ست وظاهر همین ست که این امور بنابر جواز
نسیان بر راوی ست نه بنابر ظن کذب چه کذب بر رسول خدا صلعم دران صدر مشهود له بالخیر امر عظیم بود ارتکابش
نمیکردند وچون این معنی ثابت شد معلوم گردید که صحابه در خطر و نسیان مثل غیر خود اند وبعض اخبار را بنابر جواز نسیان
معلل میکردند چنانکه عمر خبر فاطمه بنت قیس را اعلال کرد وفرمود لا ندری احفظت ام نسیت پس این اشکال قوی مد و مؤید
اوست صنیع حافظ ابن حجر در دیباچه تقریب التهذیب چه وی آنرا بر دوازده مرتبه از مراتب رواة جرحا وتعدیلا
وبهامه و بر دوازده طبقه مرتب کرده واول مراتب تعدیل صحابی بودن شخص مقرر ساخته پس صحابیت را تعدیل
گردانیده وحکم بحافظ وضابط بودنش نموده گویا اتصاف وی بصحبت متکفل هر دو امر ست اعنی عدالت وضبط
ودال ست برهمین معنی آنکه حافظ مرتبه ثانیه را وصف کرده ست باوثق الناس یا ثقة حافظ وثالثه را وصف متقن
یا ثبت یا عدل تا آخر مراتب نموده پس تقدیم مرتبه اتصاف بصحبت دلیل ست بر آنکه صحابی بودن شخص اکبر از وصف
او باوثق الناس یا ثقة حافظ ست بضرورت آنکه مرتبه اولی اقوی از مرتبه ثانیه ست چنانکه ثانیه اقوی از ثالثه
وازینجا بر حافظ ابن حجر لازم بود که در نخبة الفکر در عد مراتب توثیق در ضبط ووصف راوی بصحبت ذکر میکرد بلکه
این را اعلی مراتب توثیق میگردانید حال آنکه اینچنین نکرد بلکه اعلی مراتب رواة وصف او بمثل اوثق الناس
وامثال آن مقرر ساخت وهمچنین سید محمد بن ابراهیم وزیر در مختصر حصر مراتب در چهار چیز کرده واول آنها
اصدق الناس واوثقهم گفته ومعلوم ست که احدی از صحابه گاهی موصوف بچیزی ازان صفات نشده که

ائمه اصول ذکرش در مراتب تعدیل کرده اند و این عبارات مفید صریحاً حافظ بودن راوی هست زیراکه جمله
صیغ تعدیل دائر بر افاده ضبط اند کما لا یخفی علی الممارس لهذا الفن تا آنکه اگر نامش مراتب ضبط می نهادند نیز مراتب
تعدیل احسن می بود مگر آنکه ادعا کنند که ایشان اطلاق این صیغ نمیکنند مگر بر کسیکه عدالتش معلوم و معروف است
پس مطلق نشود اصدق الناس یا ثقة یا حافظ مگر بر معروف العدالة لهذا نامش مراتب تعدیل کردند نظر باینمعنی
ولیکن این تمام نیست نزد ناظر در تراجم رجال زیراکه ایشان وصف کرده اند خطابی را بآنکه وی حافظ بارع فرد زمان
خود بود و در ثنا بر وی اطالت نموده اند بعد از آن در عدالتش قدح کرده اند بشرب و تساهل در صلوة پس معلوم شد که
میان حفظ و عدالت هیچ ملازمت نیست اما عبارات ایشان در تعدیل بصیغهائی وارد شده که غالبش مفید توثیق
در ضبط است و چون این اشکال قائم شد پس جوابش آنست که اصل در ینجا حفظ و عدم نسیان است چه نسیان
بر راوی طاری می شود ولیکن در صحابه که روایات شان مدون گشته این نسیان متحقق نشده تا بدان قدح توان کرد
و اکتفا کردند در اصول حدیث بذکر اعلال و حفظ و وهم و جز آن و حافظ حصر طعن بسوء حفظ در پنج چیز کرده و آن عام است
برای هر راوی چه صحابی و چه غیر او و چون در صحابی متحقق شود حدیثش مثل غیر او معل باشد و شک نیست که در میان
صحابه اجمعین واقع شده عمر رضی الله عنه خبر فاطمه بنت قیس را معل کرد بنابر جواز نسیان بقرائن مخالفت قرآن کریم
کما فهمه والا قدح بمجرد جواز نسیان چیزی نیست ورنه هر روایت مردود باشد و همچنین رد عمر خبر عمار را در تیمم و ائمه
اصول حدیث برای علل مثالی زده اند و گفته که بر عمر رضی الله عنه غفلت و نسیان او متعارض گشته چه مثل آن
فراموش نتوان کرد و صدق و امانت عمار معارض شده پس در حق نفس خود متوقف گشت و عمار را اذن بروایت
داد و همچنین عایشه حدیث ابن عمر را در تعذیب میت ببکاء اهل او اعلال کرد و همچنین حال تحلیف علی بن ابیطالب است
و از ینجا مستقر شد که صحابه درین امر مثل غیر خود اند از رواة و گاهی در جواب این اشکال از طرف ائمه جرح و تعدیل
که توثیق صحابی در ضبط و تلیین در غیر وی از رواة کرده اند چنین میگویند که اصل حفظ است و خلاف آن نادر
چنانکه اصل در ایشان عدالت است و جرح نادر و نادر همچو معدوم باشد و چنانکه اکتفا کرده اند بوصف صحابی
بودن وی از عدل بودن او بنابر ملاحظه اغلب ورنه صحابی غیر عدل هم بوده اند چنانکه ولید بن عقبه وغیره
جرح کرده اند همچنان اکتفا کرده اند بوصف صحبت از وصف ضابط بودن او چه اصل و اغلب همان ضبط است
اگرچه خلاف آن هم نادراً یافته شود اما حکم آن حکم ضبط باشد و برای ندرت نسیان در آن عصر سعادت اثر استیناس
بحدیث خیر القرون قرنی و امثال آن از ثناهای وارده در حق وی توان کرد زیراکه ایشان مامور اند بابلاغ
بنص لیبلغ الشاهد الغائب پس عنایت کردند در حفظ و تحفظ و عادت شریفه نبوی آن بود که یک سخن را سه بار مکرر
القا میفرمود تا بخوبی آنرا بفهمند و یادگیرند و صحابه هم بروی تکرار مسموع خود بغرض حفظ و ضبط میکردند ابن عمر

وبنیز العاص را آنحضرت صلعم اذن کتابت داده وفرموده اکتبوا لابی فلان ای ابی شاه و حافظ در مقدمه فتح الباری
اختصاص صحابه بحفظ ذکر کرده و غالب نسیان عقوبت ست بر عصیان کما اشار الیه قوله تعالی فبما نقضهم الی
قوله فنسوا حظا مما ذکروا به پس درین کریمه نسیان علم را از عقوبات معاصی گردانیده و چنانکه در بخاری ست
که آنحضرت صلعم خرج وقد اعلمه الله تعالی بتعیین لیلة القدر فخرج لیخبرهم بها فتلاحی رجلان فأنسیها وقال کنت اعلمت
لیلة القدر فخرجت لاخبرکم بها فتلاحی رجلان فانسیتها الحدیث بمعناه پس امت از فضل تعیین آن فوت شده بسبب شوم
معصیت تلاحی آن دو مرد غرضکه عالم بعض علم خود بسبب عصیان خویش یا عصیان افراد امت فراموش میکند.
و بسبب شوم ذنوب آن خیر از وی فوت میگردد والیه اشار من قال ؎ شکوت الی وکیع سوء حفظی فارشدنی
الی ترک المعاصی. وقال اعلم بان العلم نور + ونور الله لا یؤتاه عاصی + و قریب باین معنی ست قول فتی موسی
علیه السلام وما انسانیه الا الشیطان ان اذکره پس همه حج میگویند که هر که بصحبت مصطفی صلعم فائز شده وی در
رتبه عالیه از تقوی ست که با آن صیانت از نسیان باشد چنانکه بنا بر برکت صحبت شریفش بعید از اتصاف بمنافات
عدالت باشد پس اگر نسیان و وهم متحقق شود حدیثش مثل حدیث غیر وی معل باشد چنانکه اگر خلاف عدالت ثابت گردد
قادح باشد دران و این غایت عذرست از طرف ایشان سید علامه محمد بن اسمعیل امیر گفته ومعنى الاتيم ان السکوت
منا علی الاصل بل الغالب ان السکوت عن التوثیق بالضبط فان الوصف بالصحبة قد تکفل بانه فی ارفع درجات الضبط
وما اظن هذه الاشیاء من الغلو فیمن اتصف بالصحبة وانه بالاتصاف بها صار منزها عن النسیان کنزهه عندهم عن کبائر
العصیان والا فالصحابة کغیرهم فی الاحوال البشریة یجوز علیهم النسیان وغیره فاما ما یجب علینا العمل به مع هذا الاعتقاد
فالعمل باحادیثهم التی سلمت عن الاعلال ممن دونهم فاذا انتهت الیهم فالاصل انهم رووا ما یحفظونه والاصل عدم نسیانهم
ولا یجعل کونه صحابیا توثیقا بضبطه بل هم کغیرهم من الرواة والاصل عدم النسیان ولا یعل الحدیث به الا بالقرائن التی
قامت علیه فغلو المحدثین فی حفظ الصحابی لم یعد علینا تخللا فی العمل بالروایة عنه انتهی و اما عدالت راوی پس شناخته میشود
بتنصیص دو عدل بروی یعنی تصریح شان بر عدالت راوی بلکه بقول واحد با ذکر سبب یا بدون ذکر آن و جمهور
بر قبول او یند زیراکه تعدادش طویل ست قال الحافظ ابن کثیر و القاضی ابوبکر و کافی ست اینکه بگوید هو عدل و قرطبی
گفته لابد ست که بگوید عدل رضی و اکتفا بر احدهما کافی نیست و نیست وجه برای آن بلکه اقتصار بر احدهما کافی
نزد قابل اجمال و اکثر فقهاء برانند که تعدیل واحد مقبول نیست حکاه القاضی ابوبکر و ابن الانباری گفته هو قیاس
مذهب مالک و قاضی گفته والذی یوجبه القیاس وجوب قبول کل عدل مرضی ذکرا او انثی حرا او عبدا و حق آنست
که کافی ست در روایت یک کس و هو قول الاکثرین کما حکاه الآمدی والصفی الهندی قال ابن الصلاح و هو الصحیح الذی
اختاره الخطیب و غیره و حافظ ابن کثیر گفته و تثبت عدالة الراوی باشتهاره بالخیر والثناء الجمیل علیه او بتعدیل الائمة

او اثنين منهم له او واحد على الصحيح ولو بروايته عنه في قول انتهى يا باستفاضه و اشتهار پس هر که عدالت او میان اهل
نقل یا غیر ایشان از علما اشتهار یافته و ثنا بر وی بعدالت شائع گردیده کافی باشد مثل مالک و سفیانین و اوزاعی
و شافعی و احمد و ابن معین و ابن مدینی و شعبه و لیث و ابن مبارک و وکیع و اصحاب کتب سته و اشباه ایشان ابن الصلاح
گفته و من جرى مجراهم في نباهة الذكر واستقامة الامر فلا يسئل عن عدالة هولاء وانما يسئل عن عدالة من خفي امره على الطالبين
و قاضی ابوبکر تصریح کرده بآنکه استفاضه اقوی از تعدیت واحد و اثنین ست و ابن عبد البر گفته کل حامل علم معروف العناية
به فهو عدل محمول في امره على العدالة حتى يتبين جرحه لقوله صلعم يحمل هذا العلم من كل خلف عدوله الحديث وتبعه على
ذلک جماعة من المغاربة لیکن ابن الصلاح گفته و فیما قاله اتساع غیر مرضی حافظ ابن کثیر نوشته لو صح ما ذکره من الحدیث
لکان ما ذهب الیه قویا ولکن في صحته نظر قوي والاغلب عدم صحته والله اعلم انتهی گویم امام احمد و غیره تصحیح این حدیث
کرده اند فلا يتوجه عليها قال الحافظ ابن كثير والله اعلم و شوکانی گفته اقوی طرق مفیده ثبوت عدالت اختبار در احوال
بطول صحبت و معاشرت و معامله ست پس اگر عثور بر فعل کبیره و هر آنچه مقتضی تهاون بدین و تساهل در روایت باشد
نشد و ست وی ثقه ست والا فلا انتهی و تعدیل عبد و زن مقبول ست اگر این هر دو عارف اند بدان چنانکه خبر
ایشان مقبول ست قال الخطيب و نزد اکثر فقها تزکیه زن نامقبول ست گویم لابد ست درینجا تقیید بآنکه زن
متمکن باشد از اختبار احوال مزکی یا مزکی مثل آن زن باشد و یدل على هذا سؤاله صلعم للجارية في قصة الافك عن حال
ام المؤمنين عائشه و حکم حاکم بشهادت او نیز تزکیه ست قال الجويني والقاضي ابوبكر و غيرهما قال القاضي و هو اقوى من
تزكية اللفظ و صفی هندی حکایت اتفاق بران کرده و آمدی گفته این وقتی ست که حاکم قابل قبول فاسق غیر کاذب
نباشد و در خلاصه گفته و نحوه في ابن الصلاح شناخته می شود ضبط باینطور که روایتش را بروایات ثقات معروفین
بضبط و اتقان اعتبار کنند پس اگر موافقت اکثر و اغلب و مخالفت اقل و ادر باشد یافت شود که وی ضابط
ثبت ست و بحدیث وی احتجاج رود و ثبت بتحریک بمعنی حجت و بینه ست کذا في النهاية و اگر کثیر المخالفت ست
با روایت ثقات پس اختلال ضبطش معلوم شود و احتجاج بحدیث وی ننمایند انتهی حافظ ابن کثیر گفته و یعرف ضبط الراوي
بموافقته الثقات لفظا او معنى و عكسه عكسه انتهی و این کلام اخصر و ابلغ ست از کلام خلاصه و از ینجا دانسته باشی
که اگر موافقتش با آنها دائمی ست ضابط و ثبت بودنش بطریق اولی ست و مقصود درینجا تنبیه ست بر آنکه
مخالفت نادر و قادح در ضابط بودن او نیست و دوام موافقت لازم نبود و اینکه در معرفت هر واحد از عدالت و ضبط
ذکر شده در معرفت دیگر نیز جاری ست پس وجه تخصیص آن بیکی چنانچه در خلاصه و غیره کرده ظاهر نیست چه معرفت
ضبط نیز بتنصیص دو عدل یا استفاضه حاصل میشود و همچنین معرفت عدالت باعتبار او بروایت ثقات بست بهم
مفید هر دو از طرق تزکیه یکی آنست که روایت کند از کسی که از حالش عدم روایت او مگر از عدل معلوم باشد مثل [illegible]

وشعبه ومالک واین تعدیل ست کما اختاره الجوینی وابن القشیری والغزالی والآمدی والصفی الهندی وغیرهم ماوردی
گفته هو قول الحذاق لیکن ظهور این شرط ست چه بسیاری از حفاظ روایت احادیث ضعفا بغرض اعتبار و بیان
حال شان میکنند و ازین طریقه ست قول اهل حدیث رجاله رجال الصحیح وقبول ایشان کسی را که بخاری و مسلم یا احدهما
از وی راوی ست ولیکن جرح مقبول نشود مگر مفسر مبین السبب زیرا که مردم در موجبات جرح و اسباب مفسقه مختلف اند
وحصول جرح بیک امری شود و باین رفته ست شافعی قرطبی گفته وهو الاکثر من قول مالک و خطیب گفته والیه ذهب
الائمة من حفاظ الحدیث ونقاده کالبخاری ومسلم ولهذا البخاری در صحیح بعکرمه مولی ابن عباس واسمعیل بن ابی اویس
وعاصم بن علی وغیرهم و مسلم در صحیح بسوید بن سعید و جماعتی که طعن در انها اشتهر ست احتجاج کرده اند حال آنکه ایشان
مسبوق اند بجرح واین دلیل ست بر آنکه مذهب ایشان آنست که ان الجرح لا یثبت الا مفسر السبب قال الحافظ ابن کثیر
فقد یعتقد الجارح شیئا مفسقا فیضعفه ولا یکون کذلک فی نفس الامر او عند غیره فلهذا اشترط بیان السبب فی الجرح انتهی
ابن الصلاح گفته و مذاهب النقاد للرجال غامضة مختلفة وعقد الخطیب بابا فی بعض اخبار من استفسر فی جرحه فذکر ما لا یصلح
جارحا انتهی اگر گویند که اعتماد مردم در جرح روات ورد حدیث ایشان بر کتب جرح و تعدیل ست و درین کتب تعرض
به بیان سبب کمتر اتفاق افتاده بلکه اقتصار بر قول ایشان فلان ضعیف و فلان لیس بشیء ونحو آن او هذا حدیث
ضعیف او غیر ثابت کرده اند پس اشتراط بیان سبب مفضی ست بسوی تعطیل آن واین در اغلب حال سد باب جرح ست
پس جوابش آنست که اگرچه معتمد ما در اثبات جرح و حکم بدان نه این معنی ست لیکن در توقف قبول حدیث راوی مقبول
بران اعتماد کنیم زیرا که این معنی در حق شان موقع ریبت قویه ست و هر کرا در وی این شک وشبه در رسد از حالش بحث کنیم
بروجهی که موجب ثقت بعدالت وی شود پس حدیث او را قبول نمائیم و توقف نکنیم مثل کسانیکه اصحاب صحیحین وغیرهما
بایشان احتجاج کرده اند حال آنکه جرح در آنها متقدم گشته ست فافهم ذلک فانه مخلص حسن انتهی حافظ ابن کثیر
نوشته اما کلام هولاء الائمة المنتصبین لهذا الشان فینبغی ان یوخذ مسلما من غیر ذکر اسباب وذلک للعلم بمعرفتهم واطلاعهم
واضطلاعهم فی هذا الشان واتصافهم بالانصاف والدیانة والخبرة والنصح لاسیما اذا اطبقوا علی تضعیف الرجل او کونه
متروکا او کذابا او نحو ذلک فالمحدث الماهر لا یتخالجه فی مثل هذا وقفة فی موافقتهم لصدقهم وامانتهم ونصحهم ولهذا یقول الشافعی
فی کثیر من کلامه علی الاحادیث لا یثبته اهل العلم بالحدیث ویرده ولا یحتج به بمجرد ذلک والله اعلم انتهی وجماعتی بآن رفته
که جرح بغیر ذکر سبب مقبول ست و تعدیل جز بذکر سبب مقبول نیست زیرا که مطلق جرح مبطل ثقت ست و مطلق
تعدیل محصل ثقت نیست بنابر تسارع مردم بسوی ظاهر شوکانی گفته حق آنست که لابد ست از ذکر سبب در
جرح و تعدیل هر دو زیرا که جارح و معدل گاهی ظن چیزی کنند که جارح نیست و گاهی ظن چیزی نمایند که مستقل
باثبات عدالت نیست لاسیما با وجود اختلاف مذاهب در اصول و فروع و بسیارست که جرح مبهم جارح بودن

مجروح بر غیر مذہب او و خلاف عقیدۂ او باشد اگرچہ حق بود و ہمچنین تعدیل مبہم مجرد بودن او بر مذہب وی و بر عقیدۂ
وی باشد اگرچہ در واقع مخالف حق بود و کما وقع ذلک کثیرا و نزد من آنست کہ جرح معمول بہ ہمانست کہ وصف او
بضعف حفظ یا تساہل در روایت یا اقدام بر آنچہ دال بر تساہلش بدین ست بکند و تعدیل معمول بہ ہمانست
کہ وصفش نماید بتحری در روایت و حفظ مروی و عدم اقدام او بر آنچہ دال بر تساہل وی در دین باشد فاشدد
علی ہذا یدیک تنتفع بہ عند اضطراب امواج الخلاف انتہی و در سبال المطر نوشتہ مقبول ست تزکیہ از عارف باسباب
تزکیہ نہ از غیر عارف تا تزکیہ بمجرد ظاہرش ابتداءً بغیر ممارست و اختبار نکند اگرچہ این تزکیہ از مزکی واحد صادر
بودہ باشد علی الاصح بخلاف کسیکہ قبولش نمیکنند مگر از دو کس بالحاق تزکیہ بشہادت فی الاصح و فرق میان ہر دو
آنست کہ تزکیہ نازل بمنزلۂ حکم ست پس در ان عدد شرط نبود و وقوع شہادت از شاہد نزد حاکم باشد فافترقا
و اگر چنین گویند کہ میان تزکیہ و شہادت تفصیل میکنیم باین طور کہ اگر مستند تزکیہ در راوی از مزکی اجتہاد او
یا نقل از غیر خود ست ہر آئینہ متجہ باشد زیراکہ در اول اصلا عدد شرط نیست چہ درین حین بمنزلۂ حاکم ست
و در ثانی خلاف جاری ست پس عدد شرط نیست بوجہ آنکہ در اصل نقل ہم عدد مشترط نبودہ ست پس در
متفرع عنہ نیز ہمچنان باشد واللہ اعلم لیکن می باید کہ جرح و تعدیل جز از عدل متیقظ پذیرفتہ نشود چہ جرح
جارح مفرط در جرح بآنچہ مقتضی رد حدیث محدث نباشد مقبول نیست چنانکہ تزکیۂ آخذ بمجرد ظاہر مقبول ست
حافظ ذہبی گفتہ وہو من اہل الاستقراء التام فی نقد الرجال لم یجتمع اثنان من علماء ہذا الشان قط علی توثیق
ضعیف ولا تضعیف ثقۃ انتہی و لہذا مذہب نسائی آن بود کہ حدیث مرد ترک کردہ نشود تا آنکہ ہمگنان بر ترک وی
مجتمع گردند ابن الصلاح از احمد بن صالح مصری روایت کردہ کہ انہ قال لا یترک الرجل حتی یجتمع الجمیع علی ترک حدیثہ
حافظ ابن کثیر گفتہ وقد بسط ابن الصلاح فی ذلک والواقف علی عبارات القوم یفہم مقاصدہم بما عرف من عباراتہم
فی غالب الاحوال و بقرائن ترشد الی ذلک انتہی گویم سیوطی در زہر الربی علی المجتبی از باوردی آوردہ کہ ان النسائی
یخرج حدیث من لم یجمع علی ترکہ و اراد بذلک اجماعا خاصا و ذلک ان کل طبقۃ من نقاد الرجال لا تخلو من متشدد
و متوسط فمن الاولی شعبۃ والثوری و شعبۃ اشد منہ و من الثانیۃ یحیی القطان و ابن مہدی و یحیی اشد منہ و من الثالثۃ
یحیی بن معین و احمد بن حنبل و یحیی اشد من احمد و من الرابعۃ ابو حاتم والبخاری و ابو حاتم اشد من البخاری فقال النسائی
لا یترک الرجل عندی حتی یجتمع الجمیع علی ترکہ فاما اذا وثقہ ابن مہدی و ضعفہ یحیی القطان مثلا فانہ لا یترک لما عرف من
تشدد یحیی و من ہو مثلہ فی النقد قال الحافظ ابن حجر و اذا تقرر ذلک ظہر ان الذی یبادر الی الذہن من ان مذہب
النسائی فی الرجال مذہب متسع لیس کذلک فکم من رجل اخرج لہ ابو داود والترمذی و تجنب النسائی اخراج
حدیثہ بل تجنب اخراج حدیث جماعۃ من رجال الصحیحین و قال ابو الحسن المعافری ما اخرجہ النسائی اقرب الی الصحۃ

ما اخرجه غيره وقال ابن رشيد كتاب النسائي ابدع الكتب المصنفة في السنن واحسنها ترصيفا وكان كتابه جامعا بين
طريقتي البخاري ومسلم مع حظ كثير من بيان العلل وفي الجملة فكتابه اقل الكتب بعد الصحيحين حديثا ضعيفا ورجلا مجروحا
ويقاربه كتاب ابي داود وكتاب الترمذي ويقاربه من الطرف الآخر كتاب ابن ماجه فانه تفرد فيه باخراج احاديث
عن رجال متهمين بالكذب وسرقة الاحاديث وبعض تلك الاحاديث لا تعرف الا من جهتهم وقد حكم ابو زرعة على احاديث كثيرة منه بكونها
باطلة او ساقطة او منكرة وذلك محكي في كتاب العلل لابي حاتم انتهى حاصله وبالجمله متکلم درين فن را ضرورست
که از تساهل در جرح وتعديل پرهيز فرمايد زيرا که اگر تعديل بغير تثبت خواهد کرد مثل مثبت حکم غير ثابت خواهد بود و
بروی خوف اندراج ست که در زمره کسانی درآيد که روايت حديثی کنند وگمان دارند که آن حديث کذب ست واگر
جرح بغير تحرز کند اقدام بر طعن در مسلم بری از جرح کرده باشد ووسم او بميسم سوء نموده که عارش بران بيچاره ابدا
باقی مانده وآفت درين امر گاهی از هوی وغرض فاسد در آيد وکلام متقدمين غالبا سالم ازين بلاست وگاهی
از مخالفت در عقايد در آيد واين بسيارست قديما وحديثا واطلاق جرح بانجهت کما ينبغی نيست انتهی واگر جرح
مطلق وارد شود مثل قول جارح ليس بثقة او ليس بشيء او هو ضعيف پس اولی درين حين توقف ست تا آنکه
مطلع بران بحث کند از حقيقت حالش در مصنفات مطوله درين شان مثل تهذيب الکمال للمزی وتاريخ الاسلام
وتاريخ النبلاء والميزان للذهبي وامثال آن واگر در يک کس جرح وتعديل هر دو مجتمع شده ومتعارض گرديده پس
درين صورت جرح مقدم ست اگرچه معدل متعدد باشند علی الاصح زيرا که معدل مخبر از ظاهر حال اوست وجارح مخبر
از باطن خفی بر معدل غرضکه نزد تعارض جرح مقدم باشد کما فی قصب السکر وشرحه اسبال المطر وتفصيل اين مسئله
در آخر فصل دوم خواهد آمد فانتظره حافظ ابن حجر گفته جماعتی همچنين اطلاق کرده ليکن محلش وقتی ست که صادر
شود جرح مبينا از عارف باسباب جرح چه اگر جرح مذکور غير مفسر ومبين ست در کسيکه عدالتش ثابت گشته قادح
نباشد واگر صدورش از غير عارف باسباب جرح ست نيز معتبر نبود انتهی ومحمد بن ابراهيم وزير در غير مختصر خود
گفته اعلم ان هذه العبارات في التجريح غير مبينة السبب فتكون غير مفيدة للجرح لكن موجبة للريبة والوقف
في غير المشاهير بالعدالة والامانة فلا تؤثر فيهم ولا تغتر بقولهم الجرح مقدم على التعديل فذاك الجرح المبين السبب
قال فان قلت فاي هذه الالفاظ جرح مبين السبب قلت ليس فيها صريح في ذلك ولكن اقربها الى ذلك لفظة
وضاع يضع الحديث فانها مستعملة فيمن عرف بتعمد الكذب ويليها في الدلالة على التعمد متهم بالوضع لفظة فاما كذاب فقد اختلف
عرفهم فيها اختلافا لا تحصل معه طمانينة بان من قيلت فيه فانه متعمد الكذب لان كثيرا منهم يقول ذلك في حق محدثين
كثر خطاؤهم انتهى ومحمد بن اسمعيل امير وحافظ ابن حجر گفته اند که اگر مجروح خالی از تعديل باشد جرح در حق او
مقبول شود بالاجمال بغير بيان سبب وقتی که صدور اين جرح از عارف باشد علی المختار زيرا که چون در وی

تعدیل نبود و چنین مجهول باشد و اعمال قول مجرح اولی از اہمال اوست تمییل ابن صلاح در امثال این معنی بسوی توقف ست انتہی حافظ ابن کثیر گفته والصحیح ان الجرح مقدم مطلقا اذا کان مفسرا ویکفی قول الواحد فی التعدیل والتجریح علی الصحیح انتہی گوییم در تعدیل ضرورست که تعیین معدل کند و نامش برد پس اگر ابہام نماید و گوید حدثنی ثقة او عدل و مقصود وی تعدیل ست کافی نباشد زیرا که ممکن که نزد اینکس ثقه ست و نزد غیرش در وی جرح باشد که بران مطلع شده ست بل اضراب وی از تسمیه مریب دلهاست و ذهب جماعة الی عدم قبوله منهم ابوبکر القفال الشاشی والخطیب البغدادی والصیرفی والقاضی ابو الطیب الطبری والشیخ ابو اسحق الشیرازی وابن الصباغ والماوردی والرویانی و امام ابو حنیفه رح گفته مقبول ست والاول ارجح و اگر مقصودش باین کلمه مجرد اخبار بغیر تعدیل ست و نامش برده تاہم روایتش از وی تعدیل گردانیده نشود چه جائزست که از غیر عدل روایت کرده باشد آری اگر عالمی عارفی چنین گوید کل من رویت عنه فهو ثقة بعده روایت کند از کسیکه نامش نبرده پس درین صورت البته مزکی او باشد ومن هذا قول النسائی فی مواضع کثیرة حدثنی الثقة و کذا کان یقول مالک ولیکن بار اعمل برین تزکیه او نمیرسد زیرا که جائزست که نزد ذکر او را بخلاف عدالت شناخته باشیم حافظ ابن کثیر گفته واما روایة الثقة عن شیخ فهل یتضمن تعدیله ذلک الشیخ ام لا فیه ثلثة اقوال ثالثها ان کان لا یروی الا عن ثقة فتوثیق والا فلا والصحیح لا یکون توثیقا حتی ولو کان ممن ینص علی عدالة شیوخه ولو قال حدثنی الثقة لا یکون ذلک توثیقا له علی الصحیح لانه قد یکون ثقة عنده لا عند غیره وهذا واضح ولله الحمد انتہی طیبی گفته عمل عالم یا فتوی او بر وفق حدیث حکم بصحت آن حدیث نیست و نه مخالفت او با حدیث جرح در راوی ست انتہی وبه قال الخطیب وابن الصلاح وغیرهما حافظ ابن کثیر گفته ولیکن درین سخن نظرست وقتی که دران باب غیر آن حدیث نباشد یا تعرض کرد با احتجاج بدان در فتاوی یا حکم نمود بدان یا استشهاد کرد نزد عمل بمقتضای او و ابن الحاجب گفته وحکم الحاکم المشترط العدالة تعدیل بالاتفاق واما اعراض العالم عن الحدیث المعین بعد العلم به فلیس قادحا فی الحدیث باتفاق لانه قد یعدل عنه لمعارض ارجح عنده مع اعتقاد صحته انتہی و در خلاصه نوشته قال القاضی العالم الذی من شانه اشتراط العدالة فی الروایة اذا عمل بخبر رجل لا شاهد له ولا متابع یکون تعدیلا له اذا لم یکن عمله من باب الاحتیاط وذلک ان یعمل بالحدیث الضعیف مخافة ان یکون صحیحا فی نفس الامر فیجب العمل به انتہی وفیه تامل

فصل دوم

در بیان الفاظ مستعمله در جرح و تعدیل میان اهل این شان و قد رتبها ابو محمد عبد الرحمن بن ابی حاتم الرازی فی کتابه الجرح والتعدیل فاجاد واحسن قال ابن الصلاح اما الفاظ تعدیل پس بر چند مرتبه ست اول بصیغه افعل تفضیل ست مثل اوثق الناس یا اثبت یا الیه المنتهی فی التثبت دوم آنچه موکد شود بصفتی از صفات داله بر تعدیل یا بدو صفت مثل ثقة ثقة یا ثقة ثبت یا ثقة حافظ یا عدل ضابط و نحو آن سوم آنکه گویند موثقه او متقن او ثبت او حجة یا در حق عدل گویند حافظ او ضابط در بحدیث این قسم رجالی

احتجاج میرود قال الخطیب البغدادی ارفع العبارات عن احوال الرواة ان یقال حجة او ثقة دوم آن ثقة متقن ثبت یا ثقة ثقة یا ثقة حافظ یا ثقة ثبت او عدل ضابط و مانند آن سوم آنکه گویند
کذاب انتهی چهارم آنکه صدوق او محله الصدق او لا باس به او مامون او خیار ابن معین گفته اذا قلت لیس به باس
فهو ثقة وابن ابی حاتم گفته اذا قیل صدوق او محله الصدق او لا باس به فهو ممن یکتب حدیثه وینظر فیه انتهی و
حدیث این قسم رجال نوشته می شود و دران نظر کرده می آید زیرا که این عبارات مشعر بضبط نیست پس ضرورت
که برای معرفت ضبط دران نظر کنند و بیان اعتبار پیشتر درین کتاب گذشته و عن ابن مهدی قال حدثنا ابو خلدة
فقیل له کان ثقة قال کان صدوقا وکان مامونا وکان خیر الثقة شعبة وسفیان وابن معین گفته اذا قلت لا باس به
فهو ثقة پنجم آنکه گویند روو اعنه او هو شیخ و حدیث این قسم رجال نیز در خور کتابت و نظر است قیل و قریب منه
روی عنه الناس ششم صالح الحدیث و حدیث این قسم کس در خور کتابت است برای اعتبار و مثل وست هو وسط
او صالح او مقارب او جید الحدیث او حسن الحدیث او صویلح او صدوق ان شاء الله تعالی او ارجو انه لا باس به و حدیث
این قسم اشخاص لائق نوشتن و نظر کردن است و اهل طبقه چهارم و پنجم در ینجا اهل طبقه خامسه و سادسه اند و در مراتب
جرح ابن مهدی در حق مردی ضعیف الحدیث لفظ هو رجل صدوق شنید گفت رجل صالح الحدیث حافظ ابن کثیر
گفته و بین ذلک امور کثیرة یعسر ضبطها وقد تکلم الشیخ ابو عمرو علی مراتب منها وثم اصطلاحات لاشخاص ینبغی التوقف
علیها من ذلک ان البخاری اذا قال فی الرجل سکتوا عنه او فیه نظر فانه یکون فی ادنی المنازل واردا ها عنده
ولکنه لطیف العبارة فی التجریح فلیعلم ذلک انتهی واما الفاظ جرح پس آن نیز بر مراتب است قال الحافظ ابن حجر رح
وآن پنج مرتبه است علی ما قال الذهبی و ابن ابی حاتم آنرا چهار مرتبه گردانیده و حافظ آنرا شش درجه ساخته اسوء
آن وصف بچیزی است که دال بر مبالغه باشد و اصرح آن تعبیر بافعل است مثل اکذب الناس و کذلک قولهم
الیه المنتهی فی الوضع و هو رکن الکذب او نحو ذلک و این مرتبه اول است مرتبه دوم دجال یا وضاع است و مثل
اوست کذاب و همچنین آنچه مفید همین معنی باشد بتصریح و احتجاج باحادیث این کسان جائز نیست سوم که اسهل و
ادون مراتب جرح باشد لین الحدیث است حدیث او بنویسند و دران بنگرند بغرض اعتبار دار قطنی گفته اذا
قلت لین فلا یکون ساقطا ولکن مجروحا بشئ لا یسقط العدالة قیل و مثاله مقارب الحدیث او مضطرب الحدیث
او لا یحتج به او مجهول چهارم لیس بالقوی و این بمنزله سوم است در کتابت حدیث وی لیکن در قوت کمتر از وست
قیل و مثله لیس بذاک او لیس بذاک القوی پنجم ضعیف الحدیث و این دون چهارم است قابل طرح نیست بلکه لائق
اعتبار است ششم متروک الحدیث او ذاهب الحدیث او کذاب و این قسم ساقط باشد و حدیث او نوشته نشود
وکذا فی الخلاصة وغیرها و عبارت حافظ ابن حجر در مقام آنست که میان اسوء جرح و اسهل او مراتب لا تخفی است لیکن
قول ایشان متروک او ساقط او فاحش الغلط او منکر الحدیث اشد است از قول ایشان ضعیف او لیس بالقوی

او فیه مقال انتهی و سید محمد بن ابراهیم گفته مراتب جرح پنج گونه است یکی وصف بافعل مثل اکذب الناس والیه المنتهی
فی الکذب و هو رکن الکذب و نحو آن باز دجال و وضاع مرتبه دوم متهم بالوضع او ساقط یا هالک او ذاهب الحدیث یا متروک
ترکوه لا یعتبر به لیس بالثقة لیس بمأمون لا ینبغی ان یروی عنه و کذلک من قال البخاری فیه نظر او سکتوا عنه سوم فلان
یرد حدیثه ضعیف جدا واه بمرة مطرح الحدیث ارم به لیس بشیء لا یساوی شیئا و نحو ده همه اهل این مراتب ثلاثه
محتج بهم و معتبر نیند و بایشان استشهاد نتوان کرد و حدیث ایشان صحیح نباشد اگرچه بسیار کس باشند یا دیگر متواتر
نگردد بخلاف من بعدهم چهارم ضعیف منکر الحدیث مضطرب واه ضعفوه و بایشان هم احتجاج نباید کرد این است
عرف محدثین الا ابن معین که وی گفته اذا قال ضعیف فلیس بثقة پس بحدیث کسیکه در حق او این لفظ گفته شده
اعتبار نیست پنجم فلان فیه مقال و لیس بذاک و فیه ضعف او یعرف او ینکر و لیس بذاک القوی او لیس بالمتین او لیس بحجة
او لیس بالقوی او بعمدة او بالمرضی او الی الضعف ما هو او فیه خلاف او طعنوا فیه او مطعون فیه او سیئ الحفظ او لین او
تکلموا فیه او نحو ذلک و اهل مرتبه رابعه و خامسه چون مجتمع شوند حدیث ایشان حسن یا صحیح باشد اجتهادا و نزد
اهل اصول عمل بحدیث احدهم واجب است تا دیگر خطایش اکثر از صوابش معلوم نگردد یا مثل آن انتهی کلامه و هو
مفید و نحوه فی بهجة الغریب للسید مرتضی الزبیدی مع اختصار فی العبارة ابن الصلاح گفته و قد فقد شرط الاهلیة
فی غالب اهل زماننا و لم یبق الا مراعاة اتصال السلسلة فی الاسناد فینبغی ان لا یکون الشیخ مشهورا بالفسق و نحوه
و ان یکون ذلک ماخوذا عن ضبط سماعه من مشایخه من اهل الخبرة لهذا الشأن انتهی گویم درین زمانه امر اجازات
اتصال سلسله سند هم از پا افتاده و وجود شیخ غیر مشهور بفسق حکم کیمیا و عنقا پیدا کرده الا من عصمه الله رحمه و هر که
معروف بتساهل در سماع یا اسماع حدیث است روایتش مقبول نیست مثل کسیکه در حالت سماع بخواب می رود
یا از ان مشتغل میگردد یا تحدیث میکند اما نه از اصل مصحح یا معروف است بقبول تلقین در حدیث بغیر کتاب
و حفظ یا معروف است بکثرت سهو در روایات نزد عدم تحدیث از اصل صحیح یا در حدیثش شواذ و مناکیر بسیار است
ابن مبارک و احمد و حمیدی و غیرهم گفته اند هر که در حدیث غلط کرد و این غلط را بیان کردند و وی از ان غلط
رجوع نکرد و اصرار بر غلط نمود روایت او ساقط شد ابن الصلاح گفته هذا الذی قالوه لعله اذا ظهر منه ذلک علی
وجه العناد فان لم یکن عنادا بان یکون علی وجه التنقیر فی البحث ففیه نظر انتهی و لا باس باد فی نعاس لا یخل معه
فهم الکلام و کان بعضهم اذا کتب طبقة السماع کتب و فلان و هو ینعس و فلان و هو یکتب حافظ ابن کثیر گفته و
من ههنا ینبغی التحرز من الکذب کلما امکن فلا یحدث الا من اصل معتمد و ان یجتنب الشواذ و المنکرات فقد قال القاضی
ابو یوسف من تتبع غرائب الحدیث کذب و فی الاثر کفی بالمرء کذبا ان یحدث بکل ما سمع انتهی و هر که مختلط شد بنا بر
خرف یا ذهاب بصر یا جز آن پس روایتش مقبول است قبل اختلاط و بعد اختلاط مردود است و در هر که شک است

مثل عطاء بن سائب پس احتجاج بوی وقتی ست که اکابر از وی راوی الحدیث باشند مثل ثوری و شعبه و قطان
گفته مگر دو حدیث که شعبه آنها را در آخر از زاذان شنیده و زاذان از عطا شنیده و منجمله ایشان کسی فیهم عبدالرحمن
بن عبدالله بن عتبه بن عبدالله بن مسعود ست که در زمان مهدی بود و ربیعة الرأی شیخ مالک ست و در آخر عمر
سفیان بن عیینه ست قبل موت خود بدو سال و اما روایت از مجهول الحال پس آن سه قسم ست یکی مجهول العدالة
ظاهراً و باطناً و این غیر مقبول ست نزد جمهور و ابوحنیفه گفته مقبول ست اکتفاء بسلامته من التفسیق ظاهراً
و جماعتی گفته اگر دو راوی یا رواة روایت از وی از غیر عدل نمیکنند مقبول ست و الا فلا والراجح الاول
کما نص علیه ائمة هذا الشان دوم مجهول العدالة باطنا لا ظاهرا و این مستور ست و مختار قبول اوست و بدین قطع سلیم
الرازی و علیه العمل فی اکثر کتب الحدیث المشهورة فیمن تقادم عهدهم و تعذرت معرفتهم زیرا که امر اخبار مبنی بر حسن
ظن براوی مسلم ست و نشر احادیث مطلوب هر کس ست و معرفت باطن متعذر ست بخلاف شهادت که آن
نزد حکام می باشد و بر ایشان این معنی دشوار نیست پس در آن اعتبار عدالت در ظاهر و باطن هر دو ست نووی گفته
المستور من هو عدل الظاهر خفی الباطن و حافظ گفته و قد قبل روایته جماعة و ردها الجمهور والتحقیق ان روایة المستور
و نحوه مما فیه الاحتمال لا یطلق القول بردها و لا بقبولها بل یقال هی موقوفة الی استبانة حاله کما جزم به امام الحرمین
و نحوه قول ابن الصلاح فیمن جرح بجرح غیر مفسر انتهی گویم ظاهر کلام ایشان خلاف ست در کسی که دو کس از وی
راوی اند و ابوحنیفه درباره مستور الحال گفته مقبول ست ما دام که جرح او معلوم نیست و شافعی گفته مقبول نیست
تا آنکه عدالتش معلوم نشود و حکاه الکیا عن الاکثرین و اصفهانی ذکر کرده که متاخرین حنفیه قول بقبول را مقید بعهد
اسلام کرده اند بنا بر غلبه عدالت بر مردم در آن زمان و اما مستور زمانه ما پس خود مقبول نیست بنا بر کثرت
فساد و قلت رشاد و جوینی قائل بوقف شده تا ظهور حال او و حافظ ابن کثیر گفته و قد قبل بقبوله ای المستور بعض
الشافعیین و صحح ذلک سلیم بن ایوب الفقیه و وافقه ابن الصلاح و قد حررت البحث فی ذلک فی المقدمات والله اعلم
انتهی سوم مجهول العین قال الحافظ ابن حجر فان سمی الراوی و انفرد راو واحد بالروایة عنه فهو مجهول العین کالمبهم
الا ان یوثقه غیر من ینفرد عنه علی الاصح و کذا من ینفرد عنه اذا کان متاهلا لذلک انتهی و سید محمد بن ابراهیم گفته
فان سمی المجهول و انفرد واحد عنه فمجهول العین و الحق عند الاصولیین انه اذا وثقه ثقة الراوی او غیره قبل خلافا
لاکثر المحدثین والقول قول الاصولیین و وجه قول المحدثین انه یتنزل منزلة التوثیق المبهم اذا کان اسم الرجل
و عینه لم یثبت الا من جهة من وثقه فکانه قال حدثنی الثقة و کانه لو اشتهر لامکن القدح فیه کالمبهم والجواب ان الضرورة
الجأت الی التقلید جاز بناء الاجتهاد علیه کالتقلید فی توثیق المعین و جرحه انتهی گویم کلام وی بر سر در توثیق و جرح
مختلف ست اینجا نام تقلید نهاده و در جای از تنقیح الانظار در مثل این مقام گفته نه تقلید و در جای دیگر

گفته انه من باب قبول اخبار الآحاد وانه من قسم الاجتهاد انتهی و تحقیق این مسئله سید محمد بن اسمعیل در توضیح الافکار
شرح تنقیح الانظار بر وجه بسط نموده و در خلاصه در بیان مجهول العین گفته و آن هر آن کسی ست که علما او را نمی شناسند
و شناخته نمی شود حدیث او مگر از جهت راوی واحد قال الخطیب و ابن الصلاح گفته قابل روایت مجهول العدالة روایت
مجهول العین قبول نمیکند و ابن عبد البر گفته من لم یرو عنه الا واحد فهو مجهول عندهم الا ان یکون مشهورا بغیر حمل العلم کمالک
بن دینار فی الزهد و عمرو بن معدیکرب فی النجدة و خطیب گفته و اقل چیزی که رفع جهالت میکند آنست که دو کس
از وی روایت کنند از مشهورین بالعلم و ابن صلاح رد بر خطیب کرده و گفته بخاری در صحیح خود از مرداس اسلمی
تخریج نموده ست حال آنکه غیر قیس بن ابی حازم از وی راوی نیست و مسلم از ربیعه بن کعب اسلمی اخراج کرده و جز ابو سلمه
از وی راوی نیست و این بسیار ست از بخاری و مسلم لسوی خروج او از جهالت بروایت واحد و خلاف درین
امر هیچو خلاف در اکتفا بتعدیل واحد ست و نووی در جوابش گفته صواب قول خطیب ست زیرا که وی این سخن
باجتهاد خویش نگفته ست بلکه از اهل حدیث نقلش کرده و رد ابن الصلاح بر وی عجب ست چه خطیب در مجهول
شرط کرده که علما او را نشناخته باشند و این هر دو نزد اهل علم مشهور اند چه مرداس از اهل بیعة الرضوان ست
و ربیعه از اهل صفه و صحابه همگنان عدول اند و جهالت باعیان ایشان اگر ثابت شود مضر نیست در خلاصه گفته
این جواب در حق صحابه مسلم ست و معلوم نیست که دفع قول او که خلاف درین امر هیچو خلاف در اکتفا بتعدیل واحد ست
چه قسم می تواند شد حال آنکه متقرر شده که عدد در قبول خبر شرط نیست و نه در جرح راوی و تعدیل او بر مذهب صحیح
پس همچنین در رفع جهالت هم مشترط نبود و تسلیم کردیم که خلاف در هر دو مسئله یکسان ست لیکن لازم نیست که
راجح در هر دو یکسان باشد پس اعتراض ابن صلاح بر خطیب مندفع شد و شوکانی گفته مجهول العین آنکس ست
که مشتهر نشده و از وی غیر یک راوی روایت نکرده و مذهب جمهور اهل علم عدم قبول روایت او ست و شبهتی
نیست در آن مگر کسیکه شرط نکرده در راوی مگر مجرد اسلام بعده ذکر اختلاف علماء اصول فقه و غیره درین باب
کرده و گفته و حق آنست که روایت مجهول العین و مجهول الحال مقبول نیست زیرا که حصول ظن بمروی نمی باشد
مگر تا آنوقت که راوی عدل باشد و دلالت میکنند ادله کتاب و سنت بر منع از عمل بظن کقوله سبحانه ان الظن
لا یغنی من الحق شیئا و قوله و لا تقف ما لیس لك به علم پس اجماع بر قبول روایت عدل قائم ست و این
هیچو مخصص ست برای آن عموم پس هر که عدل نیست باقی ماند داخل زیر عمومات و نیز روایتش با این احتمال
مقبول نباشد زیرا که عدم فسق شرط ست در جواز روایت از وی پس لابد باشد از علم مانع و اما استدلال
قائل بقبول بقوله صلعم نحن نحکم بالظاهر پس ذهبی و مزی و غیرهما از حفاظ حدیث گفته اند که این حدیث را اصلی نیست
بلکه از کلام بعض سلف ست و اگر گیریم که اصلی داشته ست تا هم صالح استدلال بر محل نزاع نیست زیرا که صدق

مجهول غیر ظاهر ست بلکه صدق و کذب وی مستوی اند و از ینجا شناخته باشی که استشهاد ایشان برای تقدیر
مذکور غیر صحیح بمثل قوله صلی الله علیه وسلم انا اقضی بنحو ما اسمع و قوله صلی الله علیه وسلم لعمه العباس یوم بدر لما اعتذر بانه اکره علی الخروج
فقال کان ظاهرک علینا و بحدیث عمر در صحیح بخاری انما نواخذکم بما ظهر لنا من اعمالکم هیچ مفید مدعا نیست انتهی
کلام شیخ حافظ ابن کثیر گفته فاما المبهم الذی لم یسم او سمی ولم یعرف عینه فهذا مما لا یقبل روایة احد فیما
علمناه ولکنه اذا کان فی عصر التابعین والقرون المشهود لهم بالخیر فانه یستأنس بروایته ویستضاء بها فی
مواطن وقد وقع فی مسند الامام احمد وغیره کثیر من هذا القبیل والله اعلم انتهی فقف حافظ گفته سبب جهالت
راوی دو چیز ست یکی آنکه گاهی نعوت راوی از اسم یا کنیت یا لقب یا صفت یا حرفه یا نسب بسیار می باشد
و بچیزی از آن مشتهر میگردد و پس ذکر او بغیر آنچه بدان مشتهر ست برای غرضی از اغراض کنند و گمان رود که این
کلام شخص دیگر ست و ازینجا جهالت بحال او بهم رسد انتهی نووی گفته این فن خیلی عویص و صعب ست و حاجت
بسوی آن ماس ست بنا بر معرفت تدلیس انتهی و درین باب کتاب الموضح لاوهام الجمع والتفریق تالیف شده
و خطیب در آن اجاده و افاده فرموده و سبقه الیه عبد الغنی بن سعید المصری ثم الازدی ثم الصوری و سمی
کتابه ایضاح الاشکال و من امثلته محمد بن السائب بن البشر الکلبی نسبه بعضهم الی جده فقال محمد بن البشر و سماه
بعضهم حماد بن السائب و کناه بعضهم ابا النضر و بعضهم ابا سعید و بعضهم ابا هشام نووی گفته و مثل او ست سالم راوی
از ابو هریره و ابی سعید و عایشه چه وی سالم ابو عبد الله مدنی ست و سالم مولی مالک بن اوس و سالم مولی شداد
بن الهاد و سالم مولی النصریین و سالم مولی المهریین و سالم ابو عبد الله دوسی و سالم مولی دوس و سالم مولی شداد و این
امر اول ست از دو سبب جهالت و سبب دوم آنکه راوی مقل الروایة باشد و آخذین از وی بسیار نباشند
و درین باب کتاب وحدان تالیف یافته اعنی من لم یرو عنه الا واحد اگرچه نامش برده باشند و منجمله جامعین این
کتاب مسلم و حسن بن سفیان و غیرهما آمده و وحدان از صحابه جماعتی ست مثل عامر بن شهر و عروه بن مضرس و محمد
بن صفوان و محمد بن صیفی که جز شعبی از ایشان راوی نیست و مثل قدامه بن عبد الله که غیر ایمن بن نابل کسی از وی
روایت نکرده و مثل مسیب بن حزن قرشی که جز پسرش سعید بن مسیب از وی راوی دیگر نیست و غیر ذلک کثیر
و نیز در تابعین جماعتی ازین قسم ست منجمله آن یکی زهری ست که از بست و چند تابعین در روایت متفرد ست
و غیر او دیگری از آنها راوی نیست و همچنین مالک متفرد ست از دو شیوخ مدینه و بعضی انکار حصول این معنی
در صحیحین کرده اند و این مردود ست بوجود این قسم احادیث درین هر دو کتاب و نیست آنها را راوی مگر
یک کس مثل حدیث قیس بن ابی حازم از مرداس اسلمی بلفظ یذهب الصالحون الاول فالاول که نیست او را راوی
غیر قیس اخرجه البخاری و همچنین مسلم حدیث رافع بن عمرو غفاری را اخراج کرده و جز عبد الله بن صامت کسی او را

راوی نیست و همچنین بخاری و مسلم هر دو حدیث مسیب بن حزن را در بارهٔ وفات ابی طالب اخراج کرده اند
و نیست راوی برای او مگر پسرش سعید کما سبق و این تمام شرح امر ثانی از دو امر جهالت ست خطیب بغدادی
و غیره گفته اند که مرتفع می شود جهالت بمعرفت علما مر او را یا بروایت دو عدل از وی لفظ الخطیب یثبت
له حکم العدالة بروایتهما عنه و برهمین نمط ابن حبان و غیره مشی کرده اند

قالوا و اما من لم یرو عنه سوی واحد فمثل عمرو ذی مر و جبار الطائی و سعید بن ذی حدان تفرد بالروایة عنهم
ابو اسحق السبیعی و جری بن کلیب تفرد عنه قتادة قال الخطیب و الهزهاز بن میزن تفرد عنه الشعبی روی عنه الثوری
قال ابن الصلاح و قد روی البخاری لمرداس الاسلمی و لم یرو عنه سوی قیس بن ابی حازم و مسلم لربیعة بن کعب لم یرو
عنه سوی ابی سلمة ابن عبد الرحمن قال و ذلک مصیر منهما الی ارتفاع الجهالة بروایة واحد و ذلک متجه کالخلاف فی
الاکتفاء بواحد فی التعدیل حافظ ابن کثیر گفته قلت هذا توجیه جید لکن البخاری و مسلم انما اکتفیا فی ذلک بروایة
الواحد فقط لان هذین صحابیان و جهالة الصحابی لا تضر بخلاف غیره و الله اعلم انتهی اقول و هذا الایراد علی التوجیه
المذکور صحیح انشاء الله تعالی فقف در خلاصه گفته هر که عین و عدالت او معلوم ست روایتش مقبول ست
هر چند اسم و نسبش مجهول باشد انتهی گویم مثل قول ایشان اخبرنی فلان او شیخ او رجل او بعضهم او ابن فلان
و بر معرفت اسم مبهم استدلال میکنند بورود او از طریق دیگر بتسمیهٔ او ائمه حدیث بدان اعتنا تمام و از آن تفتیش
تام کرده اند و این مسئله مبهمات ست حافظ ابن حجر گفته حدیث مبهم مقبول نیست تا آنکه نام او برده زیرا که شرط
قبول روایت عدالت راوی ست و هر که نامش مبهم کرد عینش شناخته نمی شود تا بعدالت چه رسد و همچنین
غیر مقبول ست اگر چه ابهام بلفظ تعدیل کند مثل آنکه راوی بگوید اخبرنی الثقة زیرا که گاهی این مبهم نزدش
ثقه و نزد غیرش مجروح می باشد و هذا علی الاصح فی المسئلة و قد تقدم بیانها انتهی و بهمین نکته حدیث مرسل را
نمی پذیرند اگر چه ارسال کننده آن عدل جازم بدان باشد بنا بر این احتمال بعینه و بعضی گفته اند که مقبول ست
تمسکا بالظاهر زیرا که جرح بر خلاف اصل ست و بعضی گفته اند که اگر قائل عالم ست در حق موافق مذهب او
جاری باشد انتهی و در قصب السکر نوشته که مبهم غیر مقبول ست هر چند ابهام کننده آنرا بلفظ تعدیل آورده باشد
و هذا علی الاصح انتهی و فیه ما سمعت من الخلاف و سید محمد ابن وزیر بعد قول حافظ ابن حجر علی الاصح زیاده کرده
لما مضی فی المرسل من المنع من دخول التقلید فی الاخبار فی مواضع الاجتهاد و هذا منها و لهذا رد بعضهم التعالیق
الصحیح المجزومة لان ذلک یؤدی الی التقلید المجتهد للمجتهد فی الاجتهاد انتهی بعده گفته که اگر محدثین ایجاب طلب
ظن اقوی درین مقام میکنند پس بر نمیخیزد دلیلی ثابت نگشته و علی علیه السلام حدیث متهم را بعد استحلاف
قبول کرده و حق آنست که مراتب ظن غیر منحصر اند پس مقدار ظن اقوی متحقق نشود و درین حین رجوع

بسوی مطلق ظن واجب گردد یعنی نزد تعارض وعمل بمجرد رجحان کنند و اگر اہل حدیث قیاس شہادت
کردہ اند پس مردود ست بوجود فارق انتهی یعنی میان شهادت و روایت پس قیاس یکی بر دیگری صحیح
نباشد گویم سیوطی ذکر کرده که تحریر فرق میان روایت وشهادت از امور مهم است و متاخرین دران خوض
نموده اند وغایت آنچه بدان تفریق کرده اند اختلاف در بعض احکام ست مثل اشتراط عدد وغیره واین در حقیقت
موجب تخالف نیست عراقی گفته اقمت مدة اطلب الفرق بینهما حتی ظفرت به فی کلام المازری فقال الروایة هی
الاخبار عن امر لا ترافع فیه الی الحکام وخلافه الشهادة وقال واما الاحکام التی یفترقان فیها فکثیرة لم ار من تعرض لجمعها
وانا اذکر منها ما تیسر انتهی بعده هشت چیز ذکر کرده وگفته اول عدد ست که در روایت شرط نیست بخلاف
شهادت وابن عبد السلام در مناسبتش چیزها ذکر کرده از انجمله یکی مهابت مسلمین ست از کذب بر رسول خدا صلعم
بخلاف شهادت زور دوم انفراد راوی واحد ست بحدیث پس اگر مقبول نشود این مصلحت بر اهل اسلام
فوت گردد بخلاف فوت حق واحد بر شخص واحد سوم آنکه میان بسیاری از مسلمانان عداوت می باشد آن
حامل ایشان ست بر شهادت زور بخلاف روایت از وی صلعم چهارم آنکه در روایت مطلقا ذکورت شرط
نیست بخلاف شهادت در بعض مواضع پنجم آنکه در روی حریت شرط نیست بخلاف شهادت مطلقا ششم آنکه
شهادت تائب از کذب مقبول ست نه روایت او هفتم آنکه هرکه در حدیث واحد دروغ گفت جمیع حدیث سابق
او مردود باشد بخلاف کسیکه شهادت وی بزور یکبار ظاهر گشته پس شهادت سابق او باین کذب منتقض نگردد
هشتم آنکه شهادت کسیکه بنفع نفس خود یا دفع ضرر از جان خویش بدان خواسته مقبول نیست با آنکه روایتش مقبول
بعده فرقهای دیگر میان هر دو تا بست وجه ذکر کرده که حاجت ایرادش درین محل نیست در خلاصه وغیره
گفته روایت تائب از کذب وغیره از اسباب فسق در حدیث مردم مقبول ست خلافا لابی بکر الصیرفی مگر روایت
تائب از کذب در حدیث رسول خدا صلعم که مقبول نیست ابدا اگرچه توبه اش نیکو باشد کذا قاله احمد بن حنبل
والحمیدی شیخ البخاری والصیرفی الفقیه الشافعی وصیرفی اطلاق حکم درین باب کرده وگفته من اسقطنا خبره
من اهل النقل بکذب وجدناه علیه لم نعد لقبوله بتوبة تظهر ومن ضعفنا نقله لم نجعله قویا بعد ذلک وذلک مما
افترقت علیه الشهادة والروایة وابو المظفر سمعانی گفته من کذب فی خبر واحد وجب اسقاط ما تقدم من حدیثه
انتهی حافظ ابن کثیر گفته ومن العلماء من کفر متعمد الکذب فی الحدیث النبوی ومنهم من یحتم قتله وقد حررت ذلک
فی المقدمات انتهی واحق شان رفیع حدیث خوانان همین معنی ست که اگر یکی دران یک بار کذب گوید باز سخن او
دران باب مقبول نشود وکیست که اگر این همه تحری واحتیاط در دین نبی بود سلامت از شریعت حقه بر جهت
ونجاتش از دست برد اعداء ملت صادقه سخت دشوار ومتعذر می شد وامن از دین وملت بر آنها میگردید

واین جمه عزیمت بحمد الله تعالی مخصوص بجهر داہل حدیث است فردی از افراد امت واحدی از آحاد ملت
دران انباز ایشان نیست وکیف کاین گروه باشکوه بتعدیل رسول خدا اسلام معدل ست و در حدیث شریف
وصف ایشان بنفی تحریف غالین وانتحال مبطلین وتاویل جاہلین وارد شده وازینجا بصراحة النص ثابت
شده که ہر چه را وہر که را اہل حدیث جرح کنند آن مجروح غیر مقبول بلکه مردود ست وہر چه را وہر که را ایشان
تعدیل فرمایند ہمان محتج به ومرضی ومقبول ست ولله الحمد وازین تقریر فرق درمیان مراتب فقه اہل رای اجتهاد
ومراتب احادیث رسول وفقه وی معلوم گردید که میان این ہردو در صحت وثبوت وروایت ودرایت بعد
ما بین المشرقین ست ؎ سارت مشرقة وسرت مغربا ✽ شتان بین مشرق ومغرب ✽ حیف از قومی
مدعی اسلام ست که باوجود بہای سنت سطہرہ صحیحه بروبیدارش ووقوع تدوین کتب حدیث شریف در آفاق
کثیر ترجیح میل بتقلید آراء رجال داده اند وبران کاربند شده وسر ازجانب کتاب عزیز وسنت مطہره کشیده اند
مثل نہار ست وخزان او ہمچو بہار بر نمیدارند وہمیشه صنیع ایشان تقدیم اجتهاد بر نصوص ومعارضه رسول
با حاد امت ست وبااین ہمه خود را مسلمان وامت رسول انس وجان گمان میکنند ع شرمی شرمی که
رفت ایمان شرمی + آمدیم برآنکه چون ائمه از ثقه روایت حدیثی کند ومروی عنه از ان گشته بنفی وی پردازد
پس اگر نافی جازم بنفی اوست ومیگوید که مارویته اوکذب علی او نحوه رد آن حدیث واجب باشد واین قادح
در باقی روایات او نیست کذا قال ابن الصلاح وغیره واگر میگوید که لا اعرفه او لا اذکره او نحو دلیس درین حین
نیز قادح درین حدیث نباشد علی المختار واگر یکی روایت حدیثی کرد باز آنرا فراموش ساخت عمل بران حدیث نزد
جمهور محدثین وفقهاء ومتکلمین ساقط نشود وبعض اصحاب ابو حنیفه گفته اند که اسقاطش واجب ست وبرین قول
بنا کرده اند رد حدیث ایما امراة نکحت نفسها بغیر اذن ولیها فنکاحها باطل وهو من حدیث سلیمان بن موسی عن
الزهری عن عروة عن عائشة قال ابن جریج فلقیت الزهری فسألته عنه فلم یعرفه ورد حدیث ربیعه از سهیل بن
ابی صالح از ابو ہریره در قضاء شاہد ویمین وسهیل آنرا از جهت مرضی که در دماغش عارض شده بود فراموش
کرد ومیگفت حدثنی ربیعة عنی حافظ ابن کثیر گفته ہذا اولی بالقبول من الاول وقد جمع الخطیب کتابا فیمن حدث
بحدیث ثم نسی انتهی وصحیح درین محل قول جمهور ست زیرا که مروی عنه در صدد نسیان است وراوی از وی
ثقه جازم ست پس رد روایتش باحتمال نمیرسد در خلاصه گفته وقد روی کثیر من الاکابر احادیث نسوها فحدثوا
بها عمن سمعها منهم فیقول احدهم حدثنی فلان عنی انی حدثته وجمع الخطیب ذلک فی کتابه المعروف ولهذا کره الشافعی
وغیره من العلماء الروایة من الاحیاء انتهی گوییم شافعی روایت از احیاء مکروه داشته وحنفیه عمل را بحدیث منسی
ساقط کرده پس میان ہردو تفاوت ست چه مکروه ومسقط یک چیز نیست ودرباره کسیکه بر تحدیث اجرت

می ستاند اختلاف کرده اند قومی گفته روایتش غیر مقبول ست و حدیثش غیر مکتوب وهو قول احمد بن حنبل و
اسحق بن راهویه وابی حاتم الرازی زیرا که اخذ اجرت خارم مروت ست عرفاً و تہمت بسوی او طاری و ابو نعیم
فضل بن دکین شیخ بخاری و علی بن عبد العزیز مکی و دیگران دران رخصت داده و قیاس بر اجرت تعلیم قرآن
کرده وقد ثبت فی صحیح البخاری ان احق ما اخذتم علیہ اجراً کتاب اللہ و بود ابو الحسین بن نقور که اجرت میگرفت
بر حدیث بجہت آنکه شیخ او ابو اسحق شیرازی فتوی بجوازش داده بود زیرا که اہل حدیث او را منع میکردند از
کسب برای عیال وی گویم و شاید که صواب درینمقام سخن اول باشد و شک نیست که اخذ حطام فانی این
دار بی بقا و طلب عز و بر تعلیم شریعت غرا خصوصاً احادیث مصطفی و سنن رسول مجتبی مشعر بدناءت ہمت
آخذ و طالب و خست اراده و قلت مروت اوست ابو داؤد و ابن ماجه از عبادة بن صامت رضی اللہ عنه که یکی
از نقبا صحابه بود روایت کرده اند قال قلت یا رسول اللہ رجل اہدی الیّ قوساً ممن کنت اعلمه الکتاب والقرآن
ولیست بمال فارمی بہا فی سبیل اللہ قال ان کنت تحب ان تطوق طوقاً من نار فاقبلہا و بسط بحث درین مسئله
و امثال او در کتب فقه ست و لباس التقوی ذلک خیر و خیر الزاد التقوی و شک نیست که اکثر علماء حدیث بلکه
فضلاء فقه را عادت ترک اخذ بر تعلیم دین ست قدیماً و حدیثاً و اما آخذین فقلیل باہم و چه عجب ست که اجر دنیا
موجب اخلال اجر در آخرت باشد و کدام اجر که مثل آن فضیلتی در اسلام و مزیتی در مسلمین معلوم نیست فیا اہل
العلم اعدلوا ہو اقرب للتقوی و در مبتدعی که بسبب بدعت خود مکفر نگردیده سه قول ست یکی آنکه روایتش نامقبول ست
مطلقاً بنابر فسق او پس چنانکه در کفر متاول و غیر متاول مستوی ست ہمچنان در فسق نیز متاول و غیر متاول
مساوی ست دوم آنکه اگر استحلال کذب از برای نصرت مذہب خود نکرده است روایتش مقبول ست والا مقبول
نیست مثل استحلال خطابیه از روافض و این قول منسوب بسوی شافعی رح ست سوم آنکه اگر داعی بسوی مذہب
خود ست مقبول نیست و رنه پذیرا ست و برین اند اکثر حافظ ابن کثیر گفته وفی ذلک نزاع قدیم و حدیث والذی
علیه الاکثرون التفصیل بین الداعیة وغیره و بعض اصحاب شافعی گفته اند که اصحاب ما در داعیه متفق بر عدم قبول و در
غیر داعیه مختلف اند و ابو حاتم ابن حبان گفته احتجاج بداعیه نزد ائمه ما قاطبة جائز نیست و میان ایشان خلافی
درین باب معلوم نبوده ست ابن الصلاح گفته و ہذا اعدل الاقوال واولاہا والقول بالمنع مطلقاً بعید مباعد للشائع
عن ائمة الحدیث فان کتبہم طافحة عن المبتدعة غیر الدعاة ففی الصحیحین من حدیثہم فی الشواہد والاصول کثیر حافظ
ابن کثیر زیاده کرده وقد قال الشافعی اقبل شہادة اہل الاہواء الا الخطابیة من الرافضة لانہم یرون الشہادة
بالزور لموافقیہم فلم یفرق الشافعی فی ہذا النص بین الداعیة وغیره ثم ما الفرق فی المعنی بینہما و ہذا البخاری قد خرج
لعمران بن حطان الخارجی مادح عبد الرحمن بن ملجم قاتل علی بن ابی طالب و ہذا ای مدحه له من اکبر الدعوة الی البدعة

واللہ اعلم انتہی اقول وہذا ہو الحق الذی لا محیص عنہ وقد حققت ذلک فی کتابی ہدایۃ السائل الی ادلۃ المسائل
تحقیقا شافیا فلیرجع الیہ در خلاصہ گفتہ مذہب اول سخت ضعیف ست چہ در صحیحین وغیرہما از کتب ائمہ حدیث
احتجاج بہ بسیاری از مبتدعہ غیر دعاۃ ست انتہی گویم مناوی در تعریفات گفتہ البدعۃ الفعلۃ المخالفۃ للسنۃ
وفی الحدیث کل محدث بدعۃ وکل بدعۃ ضلالۃ وکل ضلالۃ فی النار انتہی حافظ ابن حجر فرمودہ ثم البدعۃ اما ان تکون
بمکفر کان یعتقد ما یستلزم الکفر او بمفسق فالاول لا یقبل صاحبہا الجمہور قال وقیل یقبل مطلقا وقیل ان کان لا یعتقد
حل الکذب لنصرۃ مقالتہ قبل والتحقیق انہ لا یرد کل مکفر ببدعۃ لان کل طائفۃ تدعی ان مخالفیہا مبتدعۃ وقد تبالغ
فتکفر مخالفیہا فلو اخذ ذلک علی الاطلاق لاستلزم تکفیر جمیع الطوائف فالمعتمد ان الذی ترد روایتہ من انکر امرا
متواترا من الشرع معلوما من الدین بالضرورۃ وکذا من اعتقد عکسہ فاما من لم یکن بہذہ الصفۃ وانضم الی ذلک
ضبطہ لما یرویہ مع ورعہ وتقواہ فلا مانع من قبولہ انتہی ونووی در تقریب گفتہ ومن کفر ببدعتہ لم یحتج بہ بالاتفاق
سیوطی شارح تقریب گوید کالمجسم ومنکر علم الجزئیات بعدہ در دعوی اتفاق بقول حافظ با نووی مناقشہ کردہ
ودر سبال المطر بر قول حافظ فالمعتمد الی قولہ بالضرورۃ گفتہ اما ہذا فہو کافر صریح لانہ مکذب للشارع ومکذبہ کافر
وکذا معتقد عکسہ فلیسا من اہل الاسلام والکلام فی رواۃ ہم من اہل الاسلام ارتکبوا بدعۃ فی الدین وقد عرفت
من کلام الحافظ انہ اعتمد قبول روایۃ من ابتدع بمکفر اذا کان ضابطا ورعا تقیا ثم ہذا مبنی علی التکفیر بالالزام
وہو باطل وعلی انہ یکفر اہل القبلۃ بالبدعۃ وہو خلاف مذہب الاشعریۃ انتہی شوکانی گفتہ حاصل آنست کہ اگر از
مذہب مبتدع جواز کذب مطلقا معلوم ست روایتش مقبول نیست قطعا واگر معلوم از مذہبش جواز کذب در
امر خاص ست مثل کذب در آنچہ متعلق بنصر مذہب اوست یا کذب در ترغیب بطاعت یا ترہیب از معصیت
پس جمہور بر آنند کہ غیر مقبول ست قیاسا علی الفاسق بل ہو اولی وبہ قال القاضیان ابو بکر وعبد الجبار والغزالی
والآمدی وابو الحسین بصری گفتہ مقبول ست وہمین ست رای جوینی واتباع او وحق عدم قبول ست مطلقا
در اول ودرین امر خاص نیست فرق درین معنی در میان مبتدعی کہ مکفر ببدعت باشد ودر میان مبتدع غیر مکفر ببدعت
واگر این مبتدع مستجیز کذب نیست پس دروی اختلاف ست بر اقوال بعدہ ذکر این اقوال کردہ وگفتہ حق آنست
کہ در آنچہ داعی بسوی بدعت ست ومقوی اوست مقبول نیست نہ در غیر آن خطیب گفتہ وہو مذہب احمد و
ابن الصلاح نسبتش بسوی اکثرین کردہ وگفتہ ہو اعدل المذاہب واولاہا ودر صحیحین احادیث مبتدعہ غیر دعاۃ احتجاجا
واستشہادا بسیارست مثل عمران بن حطان وداؤد بن حصین وغیرہما وابو حاتم ابن حبان در کتاب الثقات
نقل اجماع بران کردہ وابن دقیق العید گفتہ بعض متاخرین از اہل حدیث این مذہب را متفق علیہ گردانیدہ اند
حالانکہ این چنین نیست وابن قطان در کتاب الوہم والایہام گفتہ خلاف در غیر داعیہ ست واما داعیہ پس نزد

همگنان ساقط است ابو الولید باجی گفته لاخلاف فی الداعیة بمعنی انه یظهر بدعته فاما الداعی بمعنی حمل الناس علیها
فلم یختلف فی ترک حدیثه انتهی و در اسبال المطر گفته این مسئله روایت کفار التاویل بود که ذکر یافت و اما مسئله قبول
فساق التاویل پس حافظ گفته دوم آنکه بدعتش مقتضی تکفیر نباشد اصلا و در قبول وی روش اختلاف ست گفته اند
مردود ست مطلقا و این بعید ست و اکثر آنچه بدان تعلیل کرده اند آنست که در روایت کردن از وی ترویج
امر و تنویه بذکر اوست و برین تقدیر باید که از مبتدع روایت هیچ شی که دران غیر مبتدع شریک ست نکنند و گفته اند
مقبول ست مطلقا مگر آنکه معتقد حل کذب باشد کما تقدم گوییم اما اعتقاد حل کذب بر رسول خدا صلعم پس آن مردود ست
بتواتر حدیث من کذب علی فهو کفر و گفته اند که مقبول ست مادام که داعی بسوی بدعت خویش نباشد زیرا که تزئین او
بدعت را گاهی حامل او بر تحریف روایات و تسویه آن بر مقتضای مذهب خودش میشود و هذا فی الاصح و ابن حبان
اغراب کرده و ادعای اتفاق بر قبول غیر داعیه من غیر تفصیل نموده آری اکثر بر قبول غیر داعیه اند مگر آنکه روایت
چیزی کند که مقوی بدعت اوست پس مردود باشد بر مذهب مختار و به صرح الحافظ ابو اسحق ابراهیم بن یعقوب
الجوزجانی شیخ ابی داود والنسائی فی کتابه معرفة الرجال و در وصف رواة گفته و منهم زائغ عن الحق ای عن السنة
صادق اللهجة فلیس فیه حیلة الا ان یوخذ من حدیثه ما لا یکون منکرا اذا لم یقو به بدعته و این قول متجه ست زیرا که علتی که
حدیث داعیه بسبب آن مردود شده ظاهر در آنست که ظاهر مروی او موافق مذهب مبتدع باشد اگرچه داعی نبود
انتهی و سید محمد بن ابراهیم در مختصر خود گفته و قد یرد المسلم بارتکاب الکبائر تصریحا و هو اجماع و شذ من قبل الصدق منهم
و یرد من یکون مساویه اکثر من محاسنه وان اجتنب الکبائر و قد یرد الراوی بالبدعة و هی اما بکفر فلا یقبله الجمهور او
بفسق فیقبل من لم یکن داعیة فی الاصح و یرد الداعیة عند المحدثین قال والقوی فی الدلیل قبوله الا فیما یقوی بدعته
و تقوی القرائن تهمته ولا یتابع و قد ادعی جماعة جلة الاجماع علی قبول المتاولین مطلقا و هو مذهب جمهور اهل البیت
و حجة من ردهم التهمة بالبدعة و حجة من قبلهم ظن الصدق مع عدم المانع و منه روایة الثقات للاجماع علی ذلک
و ما یلزم من ردهم من تعطیل علم الحدیث والاثر کما یعلم ذلک من بحث عن رجال الصحیحین مع بلوغ الجهد فی تنقیة رواتهما
و قد اوضحت ذلک فی العواصم و علوم الحدیث انتهی کلامه و درین قول تقویت قبول فساق التاویل ست مطلقاً
و بران استدلال باجماع و غیره کرده خواه داعی بود یا نه و خواه روایتش مقوی بدعتش بود یا نه و نووی در تقریب
تقویت قول مبتدع غیر داعی کرده و گفته انه قول الکثیر او الاکثر و گفته ان صاحبی الصحیحین احتجا بکثیر من المبتدعة غیر الدعاة
و عراقی گفته بل احتجای الشیخان بالدعاة فاحتج البخاری بعمران بن حطان و هو من الدعاة واحتجا بعبد الحمید بن
عبد الرحمن الحمانی و کان داعیا الی الارجاء و اجاب بان اباداود قال لیس فی اهل الاهواء اصح حدیثا من الخوارج
ثم ذکر عمران بن حطان و ابا حسان الاعرج قال و لم یحتج مسلم بعبد الحمید بل اخرج له فی المقدمة و قد وثقه ابن معین

انتهی گوییم چون با صحیت حدیث عمران بن حطان خارجی داعی مادح قاتل علی بن ابی طالب بنا بر صدق او در حدیث
قائل شده اند پس می باید که هر مبتدع صدوق مقبول باشد خواه داعی بود یا غیر او و معیار در قبول روایت تنها
صدق راوی بود و رسم عدالت و غیره را از میان برافگنده شود و این همه مقوی قول بقبول مبتدع ست مطلقاً وقتیکه
صدوق باشد در اسبال المطر گفته وقد نصرناه فی شرح التنقیح وغیره انتهی گوییم درین مقام ابحاث چند ست که در هدایة السائل
الی ادلة المسائل بجواب سوال یکصد و پنجم بسط آن کرده ایم و حاصلش آنست که مدار روایت بر صدق و ضبط راوی ست
نه بر عدالت در روایت مبتدع چه اگر صدق و ضبط او معلوم ست مقبول باشد هر مبتدع که بود و اخذ عدالت در رسم
حدیث حسن و صحیح و اخذ ترک بدعت در تعریف عدالت چنانکه جمیع علماء اصول حدیث در کتب خود بران اطباق کرده اند
کما ینبغی نیست و در صحیحین روایت کثیر از مبتدعه دعاة هم آمده کما بیناه هنالک و کیف که از رجال بخاری و مسلم و غیرهما
بعضی شیعی و بعضی مرجی و بعضی قدری و بعضی ناصبی بوده اند قدح در روایت از ایشان ناقض رسم اهل اصول ست
پس صواب قبول روایت مبتدعه باشد علی الاطلاق الا کسیکه صدق و ضبط او معلوم نیست و بر تقدیر وجود این
هر دو چیز برای رد روایتش وجهی موجه نیست و تفصیل این مقام از هدایة السائل باید جست و اما فسق راوی
پس مردم در تقسیم معاصی بسوی صغائر و کبائر مختلف اند مذهب جمهور تقسیم ست و ادله کتاب و سنت مؤید ست
بعده اختلاف کرده اند در آنکه منحصر در عددی معین ست یا نه بر دو قول و بر قول بعدد معین اختلاف کرده اند
در تعداد بعضی کم و بعضی زیاده گفته و نوشته اند تا آنکه شیخ ابن حجر مکی در زواجر قریب چهار صد معصیت ذکر کرده
و بالجمله دلیلی دال بر انحصار در عدد معین نیست و بعضی از ان منصوص علیه ست مثل قتل و زنا و لواطه و شرب خمر
و سرقه و غصب و قذف و نمیمه و شهادت زور و کذب بر رسول خدا صلعم و گفته اند که حکم اصرار بر صغیره حکم مرتکب
کبیره ست لیکن دلیلی برین قول که صالح تمسک باشد نیست بلکه این مقاله بعض صوفیه ست که لا صغیرة مع الاصرار
و بعض که عارف علم روایت نیند این لفظ را حدیث ساخته اند و این صحیح نیست بلکه حق آنست که حکم اصرار حکم ما اصر علیه ست پس اصرار بر صغیره
صغیره ست و بر کبیره کبیره و ازینجا معلوم شد که فاسق را عدالت نیست و مسلم در صحیح خود حکایت اجماع بر رد خبر
فاسق کرده و گفته که خبرش غیر مقبول ست نزد اهل علم چنانکه شهادتش مردود ست نزد همگنان و جوینی و حنفیه
اگرچه اظهار بقبول شهادت فاسق کرده اند لیکن اظهار بقبول روایتش نموده پس اگر قائلی بدان تفوه کند مسبوق
بالاجماع باشد رازی در محصول گفته چون اقدام کند بر فسق پس اگر فسق وی معلوم شود در روایتش مقبول نباشد
بالاجماع و اگر معلوم نشود پس مظنون ست یا مقطوع اگر مظنون ست روایتش مقبول ست بالاتفاق و اگر مقطوع
به ست نیز مقبول ست و قاضی ابوبکر گفته مقبول نیست و دلیل ما آنست که ظن صدق او راجح ست و عمل باین
ظن واجب و معارض مجمع علیه منتفی پس عمل بدان واجب باشد و حجت خصم آنست که منصب روایت لائق

فاسق نیست انتهی ما فی اللباب آنکه فسق او مجهول ست لکن جهل بفسق فسقی دیگرست وچون یک فسق مانع از قبول روایت باشد پس
دو فسق اولی تر باین منع اند وجوابش آنست که چون فسق بودن آن معلوم شد اقدام وی بر قبیل اخبار او بر معصیت نشد بخلاف آنکه معلوم نشده و
جواب ازین جواب آنست که اخلال وی بما مورین خود تا آنجا که موجب فسق مجهول وی شده دال ست بابلغ دلالت بر اجتراء او برین خود
وتهاون او در آنچه معرفتش بروی واجب بود انتهی گویم تحقیق درینجا نیز همانست که عدالت مشترط اهل علم اصول
حدیث جز در رسل و بعض خلص افراد مومنین غیر موجود ست وادارت حکم رد وقبول احادیث بران تضییق مجال
بیش نیست پس راجح قول کسی ست که در راوی جز صدق وضبط شرط دیگر نمیکند کما قدمنا قف در تعارض جرح
وتعدیل وعدم امکان جمع میان هر دو چند قول ست اول آنکه جرح مقدم ست بر تعدیل اگرچه معدلین اکثر
از جارحین باشند واین قول جمهورست کما نقله عنهم الخطیب الباجی وقاضی دران نقل اجماع کرده ورازی و
آمدی وابن الصلاح گفته همین ست صحیح زیراکه با جارح زیادت علم ست که معدل بران مطلع نشده وابن دقیق العید
گفته وهذا انما یصح علی قول من قال ان الجرح لا یقبل الا مفسرا وقد استثنی اصحاب الشافعی من هذا ما اذا جرحه بمعصیة
وشهد الآخر انه قد تاب منها فانه یقدم فی هذه الصورة التعدیل لان معه زیادة علم قول دوم آنکه تعدیل
مقدم ست بر جرح زیراکه جارح گاهی جرح بچیزی میکند که در نفس الامر جرح نیست ومعدل اگر عدل ست تعدیل
نمیکند مگر بعد تحصیل موجبات واین را طحاوی از ابوحنیفه وابویوسف حکایت کرده ولابدست از تقیید این
قول بجرح مجمل زیراکه اگر جرح مفسر خواهد بود تعلیل مذکور تمام نخواهد شد سوم آنکه اکثر را از جارحین ومعدلین تقدیم
کنند در محصول گفته واین ضعیف ست زیراکه سبب تقدیم جرح اطلاع جارح بر زیادت ست واین بکثرت عدد
منتفی نمی شود چهارم آنکه این هر دو متعارض اند وتقدیم یکی بر دیگری نمیرسد مگر بمرجح واین قول را ابن حاجب
حکایت کرده قاضی در تقریب گوید محل خلاف آنجاست که عدد معدلین اکثر باشد واگر مستوی ست جرح مقدم
بالاجماع وکذا قال الخطیب فی الکفایة وابو الحسین بن القطان وابو الولید الباجی وابو نصر قشیری خلاف ایشان
کرده وگفته محل خلاف در استواست پس اگر عدد معدلین بیشتر وعدد جارحین کمترست پس درین صورت
عدالت اولی باشد کذا قیل انتهی گویم حق حقیق بقبول آنست که این محل اجتهادست برای مجتهد وپیشتر ذکر کرده ایم
که راجح آنست که در جرح وتعدیل لابدست از تفسیر پس چون جارح ومعدل هر دو مابه الجرح والتعدیل را تفسیر
کنند بر مجتهد راجح از امر جرح درین هر دو مخفی نخواهد ماند واما بر قول بقبول جرح وتعدیل مجمل از عارف پس
جرح مقدم بر تعدیل ست زیراکه جارح امکان آن ندارد که استناد در جرح خود بسوی ظاهر حال کند بخلاف
معدل که گاهی مستند بظاهر حال میشود ونیز در حدیث کسیکه جرح وتعدیل مجمل متعارض شده ست احتمال
در آمد پس مقبول نباشد وبه قال الشوکانی رح در خلاصه گفته اعتراض کرده اند مردم درین اعتبار از جمیع

شروط مذکوره واکتفا نمود نه از عدالت راوی بمستور بودن او و از ضبط او بوجود سماع وی که ثبت بخط موثوق
بهست و بروایتش از اصل موافق اصل شیخ یعنی کتاب استاذ خود انتهی و در شرح مختصر گفته و هذا متروک
فی زماننا نعوذ بالله من ذلک الاکتفاء انتهی گویم درین زمانهٔ ما این اکتفا نیز هم آشیانهٔ عنقاست فانا لله و
انا الیه راجعون بعده در خلاصه گفته احتجاج کرده است بیهقی براینمعنی بآنکه حدیث صحیح و جز آن در کتب ائمهٔ حدیث
فراهم گشته اند و هیچ از ان از جمیع ائمه نمی تواند رفت اگرچه در بعض جائز باشد مثلا بخاری در صحیح خود باستیفای
جمیع احادیث صحیحه نپرداخته پس مسلم آمد و صحیح نگاشت و بران زیاده کرد بعده ابوداود و ترمذی و نسائی
آمدند و آنچه از صحیح و ضعیف از شیخین رفته بود ذکر آن در کتب خود نمودند و وجه آنست که ائمهٔ حدیث محفوظ اند
از انکه چیزی از احتیاط از جمیع ایشان برود و بنا بر ضمان صاحب شریعت بحفظ آن انتهی گویم احادیث صحیحه
هرچند در صحیحین منحصر نیست و ایشان استیعاب آن نکرده اند لیکن لابد درین اتیان و ترک وجه تخصیص و ترجیح است از
راه اصحیت یا مقاصد دیگر و آنچه از شیخین ترک شده از اصحاب سنن ترک نشده و آنچه از اصحاب سنن اربعه متروک
مانده و دیگران بایرادش در کتب خود پرداخته اند غالبش اخبار ضعاف است و برتبهٔ احادیث این کتب ستة
نمی رسد و لهذا حکمت الهی اقتضاء آن کرد که بر روی البسیط خاک غیر این کتب شش گانه کتابی دیگر در حسن قبول
و شهرت تام و تیسر عام باقی نماند و ازینجاست که از دیر باز وجود آن معاجم و مسانید و اجزاء قلیل الحصول بلکه
مفقود است و هر که عارف این علم بر وجه اتقان است نیک می شناسد که با وجود صحیحین و سنن اربعه مجتهد و مقلد را
حاجت بکتب دیگر در دریافت امهات و مهمات احکام دین و جز آن کمتر بوده است و اگر کتابی از ان کتب امروز
پیش کسی باشد بی علم جرح و تعدیل قابل استدلال نیست و کیست که درین زمان سخن بر اسانید و رجال احادیث
آن کتب نماید و محتج به را از ساقط الاحتجاج باز شناسد و شناسانده الا من شاء الله تعالی و نیز هر قدر احادیث آن
کتب که ماخذ احکام بود اهل علم حدیث بعد بحث و تفتیش از میان ربوده و در صحف خود ایراد کرده و قضاء
وطر از انها نموده اند پس حاجتی و تعبی بسوی استحصال آن کتب برای عامل بحدیث باقی نیست بلکه هر قدر علم حدیث
که برای مجتهد معرفتش شرط کرده اند اقل قلیل است نسبت بمحفوظات این کتب ستة و ماعدای او خالی از جرح نیست
و غالب استدلال اهل ورع و اصحاب مذاهب اربعه بر انتصار مشارب خویش باحادیث همان کتب است فلا فائدة
الیوم فی تتبع ذلک و استقراء و الآن لیقصد احد منهم مزید الاطلاع علیه و در احادیث این کتب شش گانه نزد
استدلال هنگام احتجاج مراعات مراتب مقررهٔ محدثین واجب است ورنه نزد اهل معرفت باین علوم شریفه
احتجاج و استنباط وی معتبر نباشد و آن مدارج این است که شیخ عبد الحق دهلوی و جم غفیر از فقهاء و متکلمین و اصولیین
و محدثین گفته اند که مذهب جمهور اهل حدیث آنست که اعلای مراتب حدیث صحیح متفق علیه است پس آنچه

منفرد ست بدان بخاری پس آنچه منفرد ست بآن مسلم پس آنچه بر شرط بخاری و مسلم باشد پس آنچه بر شرط بخاری باشد پس آنچه بر شرط مسلم بود پس
آنچه بر شرط غیر بخاری و مسلم بود از ائمه حدیث که التزام صحت کرده و تصحیح نموده اند و مجموع اقسام باین ترتیب هفت ست و سخن در
شروط شیخین پیشتر درین کتاب گذشته و از وی معلوم گشته که ایشان خود کدام شرط ذکر نکرده اند و آنچه دیگران
شرط ایشان قرار داده اند منظور فیه ست و استدراک حاکم بر صحیحین و ایراد احادیث بر شروط ایشان کما ینبغی نیست
و لهذا متقنین محدثین اعتماد بر تصحیح حاکم نمی کنند و کتاب او را از پایهٔ اعتبار انداخته اند گو بعض احادیث وی صحیح
یا حسن باشد اما غالبش ضعیف و شاذ و منکر و موضوع ست در صارم منکی نوشته ثم انه لما جمع المستدرک علی الشیخین
ذکر فیه من الاحادیث الضعیفة والمنکرة بل الموضوعة جملة کثیرة وروی لجماعة من المجروحین الذین ذکرهم فی کتابه
فی الضعفاء و ذکر انه تبین له جرحهم وقد انکر علیه غیر واحد من الائمة هذا الفعل انتهی حافظ ذهبی در طبقات گفته لا ریب
ان فی المستدرک احادیث کثیرة لیست علی شرط الصحة بل فیه احادیث موضوعة شان المستدرک باخراجها فیه ولعله
لم ینقح المستدرک فانه عفص من عنائه بسوء تصرفه انتهی گویم حافظ ابن طاهر صاحب تذکره گفته کان ای الحاکم
شدید التعصب للشیعة وکان یظهر التسنن فی التقدیم والخلافة وکان منحرفا عن معاویة والاداله متظاهرا بذلک
ولا یتعذر منه ذهبی زیاده کرده اما انحرافه عن خصوم علی فظاهر واما امر الشیخین فمعظم لهما بکل حال فهو شیعی لا رافضی
انتهی و از ینجا ثابت شد که ترک و اتیان اصحاب کتب صحاح سته در ضبط احادیث خالی از حکمت بالغه نیست و مرتبه
صحیحین اعلی از مراتب باقی سنن ست در ثمرات النظر گفته هما اجل کتب الحدیث واحادیثهما السالمة عن التکلم اقرب
الاحادیث تحصیلا للظن و نفس العالم اسکن الی ما فیهما منها الی ما فی غیرهما هذا شیء یجده الناظر فی نفسه ان انصف
وکان من اهل العلم انتهی و هرگاه که باوجود چنین جلالت شان و رفعت مکان بر احادیث صحیحین مثلا تحکم کرده باشند
پس بکتب دیگر که فقهاء مقلدهٔ مذاهب اهل آرای برای انتصار مشارب خود بدان بنا می جویند وهی هی چه رسد
و از ینجا معلوم شد که قول ابن همام که حکم علما بتقدیم صحیحین بر غیر ایشان تحکم ست عین تحکم و خرق اتفاق و اهراق
دم انصاف و تعصب مذهبی و حمیت جاهلیت ست لا غیر وقد سبق التصریح منا بذلک فیما تقدم و شک نیست
که در هر فن و علم سخن و حکم امام و عالم همان فن و علم معتبر ست نه حکم عالم فن و علم دیگر پس در برابر جمیع ائمه حدیث
قول واحد ابن همام فقیه حنفی چه وزن داشته باشد و کجا در خور التفات میتواند شد که نه از ائمه حدیث ست
و نه از اعلام جرح و تعدیل والله یقول الحق وهو یهدی السبیل آمدیم بر آنکه در خلاصه بعد ذکر اکتفای ناس بمستوری
راوی و عدم ذهاب حدیث صحیح از جمیع ائمه این شان نوشته که قصد بسماع حدیث بقاء سلسلهٔ اسناد ست
که مخصوص باین امت حرسها الله تعالی ست انتهی و اسناد از دین ست و اگر اسناد نمی بود هر کسی هر چه میخواست
میگفت و غلط از صحیح و خطا از صواب ممتاز نمی شد و این سلسله با وجود هزار خرابی زمان و زمانیان تا انقضای دور

علم حدیث و قرآن و قات اهل آثار رو بکثرت ارباب رای در بیر دیار و امصار هنوز در بعض اقطار ارض بر پاست
بفحوای خبر مخبر صادق علیه الصلوة والسلام که یحمل هذا العلم من کل خلف عدوله ینفون عنه تحریف الغالین
وانتحال المبطلین وتاویل الجاهلین اخرجه اهل السنن وغیرهم وصححه احمد ولله الحمد واسعد ناس باین فضیلت درین
زمانهٔ آخر مردم قطر یمن و نواحی او هستند چنانکه از کتب تواریخ یمن مثل نفح العود والنفس الیمانی وجز آن ظاهر
وقد قال رسول الله صلعم الایمان یمان والحکمة یمانیة و در فضائل یمن احادیث دیگر نیز وارد شده لیس هذا موضع
بسطها اگرچه فی الحال این سلسله بموت اکابر این علم دران دیار نیز رو بقلت آورده و ضعفا از امثال سید محمد بن
اسمعیل امیر و اولاد امجاد ایشان و قاضی محمد بن علی شوکانی و اخلاف و تلامذه و اشباه ایشان رحمهم الله تعالی
و قدس ارواحهم خالی گشته **باب چهارم** در تحمل حدیث و طرق نقل و ضبط و روایت وی و درین باب فصلهاست
فصل اول در اهلیت تحمل باید دانست که تحمل قبل اسلام و بلوغ و روایت بعد اسلام و بلوغ صحیح ست و بعضی
قبل بلوغ را منع کرده اند واین خطاست زیراکه مردم بر قبول روایت حسن و حسین و ابن عباس و ابن الزبیر و نعمان
بن بشیر و غیرهم متفق اند و ایشان تحمل حدیث قبل بلوغ کرده اند و همیشه مردم صبیان را می شنوانیدند پس اگر
تحمل قبل بلوغ صحیح نمی بود در اسماع صبیان فائده متصور نیست و در زمنی که سماع صبی دران صحیح ست اختلاف
کرده اند قاضی عیاض گفته اهل صنعت تحدیدش به پنج سال کرده اند واین سن محمود بن ربیع ست که بخاری باب
او ترجمه کرده و گفته باب متی یصح سماع الصغیر و گفته اند بلکه وی چهار ساله بود و عمل متاخرین بران مستقر گردیده
و ایشان حدیث طفل پنج ساله را که سماعت دارد می نویسند و از مادون وی نیز می نویسند خواه خود حاضر شده باشد
یا کسی او را حاضر ساخته و بعضی گفته اند صواب اعتبار سماعت هر صغیر ست پس اگر فهم خطاب و رد جواب می تواند
سماع او را صحیح میدانیم اگرچه کمتر از پنج سال باشد و نقل نحو ذلک عن احمد و موسی الحمال و اگر نمی تواند سماعش صحیح
نیست اگرچه پنجاه ساله باشد حافظ ابن کثیر گفته یصح تحمل الصغار الشهادة والاخبار و کذلک الکفار اذا ادوا
ما حملوه فی حال کمالهم وهو الاحتلام والاسلام و ینبغی المبادرة الی اسماع الولدان الحدیث النبوی والعادة المطردة
فی اهل هذه الاعصار و ما قبلها بمدة متطاولة ان الصغیر یکتب له حضور الی تمام خمس سنین من عمره ثم بعد ذلک یسمی
سماعا واستانسوا فی ذلک بحدیث محمود بن الربیع انه عقل مجة مجها رسول الله صلعم من دلو فی دارهم وهو ابن خمس سنین
رواه البخاری فجعلوه فرقا بین السماع والحضور گویند نزد مامون طفلی چهار ساله را آوردند که قرآن خوانده و نظر
در رای نموده بود جز آنکه نزد گرسنگی میگریست حاصل آنکه قاضی اعتبار تحدید سن کرده و غیر وی اعتبار حالت نموده
وهو الصحیح و برین قول اشکال بحدیث محمود وارد نمی شود زیراکه دال بر اثبات سماع مثل او در سن و ذکا هست
نه بر نفی سماع دون او در عمر با آنکه ذکا و فطنت دارد ابو عبدالله زبیری گفته مستحب ست نوشتن حدیث

بعد بیست سال زیرا که این عمر مجتمع عقل ست و موسی بن هارون گفته اهل بصره کتابت حدیث بعمر ده سال
میکنند و اهل کوفه بعمر بیست سال و اهل شام بعمر سی سال و صواب درین زمان آنست که اشتغال بسماع حدیث
کنند با سماع صغیر از اول زمان که سماعش دران زمان صحیح ست زیرا که ملحوظ الآن ابقاء سلسله اسناد ست پس سن
و اشتغال بنوشتن حدیث و تقییدش بازسین قابل برای آن و قابل درین مخصوص منحصر نیست زیرا که مختلف میشود
باختلاف اشخاص حافظ ابن حجر گفته و من المهم ایضا معرفة سن التحمل و الاداء و الاصح اعتبار سن التحمل بالتمییز هذا فی السماع
و قد جرت عادة المحدثین باحضارهم الاطفال مجالس الحدیث و یکتبون لهم انهم حضروا و لا بد فی مثل ذلک من اجازة المسمع و الاصح
فی سن الطلب بنفسه ان یتاهل لذلک و یصح تحمل الکافر ایضا اذا اداه بعد الاسلام و کذا الفاسق من باب اولی اذا اداه
بعد توبته و ثبوت عدالته انتهی گویم نووی در آداب شیخ و طالب توسیع بسیار کرده و بالجمله چنانکه روایت اصاغر از
اکابر صحیح ست همچنان روایت اکابر از اصاغر نیز روا ست مثل پدر از پسر و نحو آن حافظ ابن حجر گفته راوی از
من دون خود در سن یا لقا یا مقدار را روایة الاکابر عن الاصاغر گویند و این اخص ست از مطلق روایت آباء
از ابناء و روایت صحابه از تابعین و روایت شیخ از تلمیذ خود و نحو آن انتهی سیوطی گفته اصل درین باب روایت
نبی صلعم از تمیم داری ست حدیث جساسه را و این حدیث نزد مسلم ست نووی گفته فائده این نوع آنست
که توهم نکنند که مروی عنه افضل و اکبر از راوی ست زیرا که این اغلب ست و تنزیل اهل علم در منازل آنها
بنا بر حدیث عائشه که نزد ابو داؤد و غیره ست و مثله ذکر الحافظ ابن حجر یعنی نیست مروی عنه را اگر صفت روات
و راوی اعلم و اضبط از وست و فائده دیگر آنست که در سند ظن انقلاب نرود و این چند قسم ست یکی آنکه راوی
اکبر در سن و اقدم در طبقه باشد مثل روایت زهری محمد بن شهاب از مالک شاگرد خود و روایت ازهری از تلمیذ
خود خطیب بغدادی و وی دران هنگام جوان بود دوم آنکه راوی در قدر و منزلت اکبر از مروی عنه باشد نه در سن
مثلا راوی حافظ عالم بود و مروی عنه شیخ راوی غیر عالم مثل روایت مالک از عبد الله بن دینار سوم آنکه راوی
اکبر از مروی عنه باشد از دو وجه معا مثلا در سن و قدر هر دو مثل روایت عبد الغنی بن سعید حافظ از محمد بن علی صوری
تلمیذ خود و روایت برقانی از خطیب و ازین وادی ست روایت صحابه مثل عبادله ثلثه از کعب احبار و روایت
تابعی از تبع تابع مثل روایت زهری و انصاری از مالک و مثل عمرو بن شعیب که تابعی نیست لیکن زیاده از بیست
کس تابعین از وی روایت کرده اند و بعضی گفته زیاده از هفتاد کس کذا فی اسبال المطر و آثار روایت اصاغر
از اکابر که بدان آنفا اشارت رفته پس جاده مسلوکه غالبه ست محتاج بیان نیست و خطیب در روایت آباء
از ابناء تصنیفی کرده و در روایت صحابه از تابعین جزوی لطیف تالیف نموده و صلاح الدین علائی را در معرفت
من روی عن ابیه عن جده عن النبی صلعم مجلدی کبیر ست و آنرا اقسام گردانیده و از انجمله یکی عود ضمیر در عن جده بر

راوی ست وهو الابن دیگر عمرو او برابیه ست کعاصم بن محمد عن محمد بن زید عن جده عبدالله بن عمر واین ابیات
بتحقیق ساخته ودر ترجمه حدیثی از مروی او تخریج نموده وحافظ ابن حجر کتابی در تلخیص فرموده وبران اجزای
کثیره زیاده کرده واکثر آنچه دران واقع شده تسلسل روایت از آبا است بچهارده پدر

فصل دوم

در طرق تحمل حدیث وآن چند قسم ست یکی سماع از لفظ شیخ خواه بطریق املاء باشد یا تحدیث وخواه از حفظ
شیخ بود یا از کتاب او واین ارفع طرق ست نزد جماهیر وهذه المرتبة هي الغاية في التحمل لانها طريقة رسول الله صلعم
فانه هو الذي كان يحدث اصحابه وهم يسمعون وهي ابعد من الخطاء والسهو قاله الشوكاني في ارشاد الفحول قال القاضي
عياض فلا خلاف انه يجوز ان يقول السامع حدثنا واخبرنا وانبانا وسمعت وقال لنا وذكر لنا فلان انتهى وخطيب گفته
ارفع عبارات درینجا لفظ سمعت پس تر لفظ حدثنا وحدثني ست ونزدیک نیست که احدی در احادیث اجازه
ومکاتبه ودر تدلیس غیر مسموع لفظ سمعت گوید ونیز خطیب گفته وقد كان جماعة من اهل العلم لايكادون يخبرون
عما سمعوه من الشيخ الا بقولهم انبانا منهم حماد بن سلمة وابن المبارك وهشيم ويزيد بن هارون وعبدالرزاق ويحيى بن
يحيى التميمي واسحق بن راهويه وآخرون كثيرون وبعض اهل علم لفظ حدثنا در اجازت میگفتند واز حسن وهمی ست
که میگفت حدثنا ابوهريرة وتاویل میکرد بآنکه مراد تحدیث اهل مدینه ست وحسن دران وقت در مدینه بود مگر از
ابوهریره نشنیده ودر ابدال المعلم گفته سمعت وحدثني بايهما عبر فهي ارفع الصيغ وهذان اللفظان صالحان لمن سمع
وحده من لفظ الشيخ بانفراد المستمع حافظ ابن حجر گفته وتخصيص التحديث بما سمع من لفظ الشيخ هو الشائع بين اهل الحديث
اصطلاحا ولا فرق بين التحديث والاخبار من حيث اللغة وفي ادعاء الفرق بينهما تكلف شديد لكن لما تقرر الاصطلاح
صار ذلك حقيقة عرفية تتقدم على الحقيقة اللغوية انتهى پس اگر راوی صیغه جمع آورد مثلا حدثنا یا سمعنا گفت این
دلیل ست بر آنکه سماعتش همراه غیر بوده وگاهی نون برای عظمت باشد لکن بقلت حافظ ابن حجر گفته وارفعها
مقدارا ما يقع في الاملاء لما فيه من التثبت والتحفظ لانها لا تحتمل الواسطة ولان حدثني قد يطلق في الاجازة تدليسا انتهى
در خلاصه گفته مستحب آنست که در آنچه تنها از لفظ شیخ شنیده ست حدثني گوید ودر آنچه همراه غیر شنیده حدثنا ودر آنچه
بنفس خود بروی قراءت کرده اخبرني ودر آنچه آنرا بقراءت غیر شنیده اخبرنا وروی نحوه عن ابن وهب واختاره الحاكم
وحكاه عن اكثر مشايخه وائمة عصره وابن الصلاح گفته هذا حسن فائق وخطیب گفته هذا مستحب لا مستحق عند اهل العلم كافة
ودر صورت شک مختار آنست که حدثني یا اخبرني گوید وبه قال ابن الصلاح والبيهقي وكلام ابن القطان مقتضي آنست
که حدثنا واخبرنا مطلقا جائز ست واگر برای آنچه تنها شنیده حدثنا واخبرنا گوید وبرای آنچه در جماعت شنیده حدثني
واخبرني نیز جائز باشد انتهی واستعمال اخبرنا نزد حفاظ بسیار ست تا آنکه جماعتی از اهل علم در لفظ مسموع از شیخ جز لفظ
اخبرنا استعمال نمی کردند خطیب گفته عبدالرزاق در مسموع خود لفظ اخبرنا میگفت تا آنکه احمد بن حنبل واسحق بن راهویه

قدوم آورده‌اند و او را گفتند که حدثنا بگو ابن الصلاح گفته این همه اختلاف قبل شیوع تخصیص اخبرنا بمقروء علی الشیخ
و در حین دو بین حدثنا باشد و لفظ انبانا و نبانا و انبانی تالی اخبرنا ست خطیب گفته ثم تیلوا اخبرنا انبانا و نبانا
و هو قلیل فی الاستعمال ابن الصلاح گفته حدثنا و اخبرنا ارفع من سمعت من جهة اخری و هی انه لیس فی سمعت دلالة
علی ان الشیخ روی له و خاطبه به و فی حدثنا و اخبرنا دلالة علی انه خاطبه به و رواه له انتهی حاصل آنکه ارفع بودن این
هر دو لفظ از سمعت بیک جهت ست و از ان ارفع بودنش از سمعت در سائر جهات لازم نمی آید پس اعتراض قاضی
غیر وارد ست بعده ابن جماعه گفته قول ابن الصلاح مردود ست بانکه سمعت صریح در سماع ست بخلاف اخبرنا که استعمال
در اجازت نزد بعض آمده در خلاصه گفته این رد مردود ست بانکه مقصود شیخ یعنی ابن الصلاح از لفظ جهة اخری
نه مصطلح اهل حدیث ست بلکه مراد او بحسب لغت و عرف ست نمی بینی که وی ذکر کرده که ابو القاسم باوجود ثقت و صلاح
در روایت عسیر بود و برقانی بجانبی می نشست که ابو القاسم او را نمی دید و بحضور او آگاه نمی شد و از وی سماعت حدیث
میکرد و لهذا حدثنا میگفت نه اخبرنا زیرا که مقصودش روایت غیر بود حافظ ابن حجر گفته الانباء من حیث اللغة و اصطلاح
المتقدمین بمعنی الاخبار الا فی عرف المتاخرین فهو للاجازة کعن لانها فی عرف المتاخرین للاجازة و عنعنة المعاصر
محمولة علی السماع بخلاف غیر المعاصر فانها تکون مرسلة او منقطعة فشرط حملها علی السماع ثبوت المعاصرة انتهی این ست
انچه حافظ افاده کرده لیکن اگر معبر از عن کسی ست که معروف بتدلیس بوده ست پس در تعبیرش بعن خلاف ست
محمول بر سماع از معاصر نخواهد بود چنانکه حافظ گفته الا من المدلس فانها ای عن لیست محمولة علی السماع و اشترط
فی حمل عنعنة المعاصر علی السماع ثبوت لقائهما ای الشیخ و الراوی عنه بعده گفته و لو مرة لیحصل الامن فی باقی معنعنه
عن کونه من المرسل الخفی و هو المختار تبعا لعلی بن المدینی و البخاری و غیرهما من النقاد انتهی و از اینجا دریافت شد که
کلمه عن را سه حال ست حمل بر اجازت مگر از معاصر و حمل بر سماع مگر از مدلس و مگر نزد ثبوت لقا و صاحب اسبال در توضیح
شرح تنقیح توضیحش کرده و اما قول قائل که قال لنا فلان او ذکر لنا پس از قبیل حدثنا ست لیکن بمسموع در مذاکره
مجالس و مناظره بین الخصمین شبیه و الیق از حدثنا باشد و اوضع عبارات لفظ قال فلان و لم یقل لی او لنا ست
و مع ذلک محمول بر سماع ست اگر لقا او محقق ست خصوصا از کسیکه نمیگوید این لفظ را مگر در انچه آنرا شنیده ست
و خطیب قال فلان را تخصیص بسماع کرده از کسیکه از عادتش معلوم شده که وی این لفظ را جز در مسموع نمیگوید و محفوظ
معروف آنست که این شرط نیست دوم قرارت تلمید بر شیخ ست و اکثر قدما محدثین آنرا عرض نام کرده اند زیرا که
قاری آنرا بر شیخ عرض میکند و شیخ آنرا میشنود خواه بنفس خود بروی خوانده باشد یا دیگری خوانده و او شنیده ست
و خواه این قرارت در کتاب باشد یا از حفظ و خواه شیخ حافظ آن باشد یا نه اگر این اصل نسخه را خود نگاه داشته ست
یا کدام ثقه غیر او شوکانی گفته و لا خلاف ان هذه طریقة صحیحة و روایة معمول بها انتهی و حافظ ابن کثیر گفته و الروایة

بها سائغة عند العلماء و در خلاصه گفته وهي رواية صحيحة باتفاق خلافا لبعض من لا يعتد به و از ابو حنيفه مروی ست
که روایت از کتاب جائز نیست شوکانی گفته و لا وجه لذلک فانه یستلزم بطلان فائدة الکتابة و لا یجدان یکون
الرواية من الکتاب الصحيح المسموع اثبت من الرواية من الحفظ لان الحفظ مظنة السهو والنسيان والاشتباه و اختلاف
کرده اند در آنکه قرات بر شیخ مثل شنیدن از لفظ اوست در مرتبه یا فوق یا دون اوست از ابو حنیفه و مالک
و غیر هما ترجیح قرات بر شیخ منقول ست بنا بر آنکه در ینصورت محافظت از هر دو طرف ست و در صورت قرات
شیخ محافظت از یک طرف ست شوکانی گفته واین ممنوع ست چه محافظت در هر دو طریقه از هر دو جانب ست
انتهی و آن مالک و اصحاب و اشیاخ وی از علماء مدینه مروی ست که هر دو یکسان ست واین مذهب معظم علماء حجاز
و کوفه و بخارا است و صحیح ترجیح سماع از لفظ شیخ ست واین مذهب جمهور اهل مشرق ست در خلاصه گفته شاید وجهش
این ست که شیخ درین حین خلیفه رسول امین و سفیر او بسوی امت ست و اخذ از وی مثل اخذ از رسول ست انتهی
ماوردی و رویانی گفته تحمل تلمیذ از شیخ صحیح ست خواه قرات بقصد باشد یا اتفاقاً و مذاکرة و جائز ست که
شیخ اعمی یا اصم باشد و تلمیذ اعمی و کر بودن تلمیذ جائز نیست و در سماع از لفظ شیخ مطلقا احوط آنست که قرات علی
فلان او قری علیه و انا اسمع گوید و شیخ بدان اقرار کند و تالی اوست لفظ حدثنا یا اخبرنا مقید بتقیید قرات بر شیخ و نحو
آن حافظ ابن کثیر گفته و هذا واضح و در جواز استعمال حدثنا و اخبرنا مطلقا بغیر تقیید بقید مذکور اختلاف ست
ابن مبارک و یحیی بن یحیی و احمد بن حنبل و نسائی و غیرهم از ان منع کرده اند زیرا که ظاهرش مقتضی آنست که شیخ خود
قرات کرده ست و زهری و مالک و سفیان بن عیینه و یحیی بن سعید قطان و معظم حجازیین و کوفیین و غیرهم
جائز گفته اند و همین ست مذهب بخاری بجهت آنکه قرات بر شیخ گویا قرات از شیخ ست و نقله الصیرفی والماوردی
والرویانی عن الشافعی حتی ان منهم من سوغ سمعت ایضا و مذهب سوم جواز اطلاق اخبرنا و عدم جواز اطلاق حدثنا
واین مذهب شافعی و اصحابش و مذهب مسلم و نسائی و جمهور اهل مشرق و اکثر محدثین ست و همین ست شائع و
غالب الآن زیرا که در حدثنا اشعار بنطق و مشافهت ست بخلاف اخبرنا و احسن حکی درین باب آنست که ابو حاتم
بر بعض شیوخ که سماعت از فربری داشت صحیح بخاری خواند و در هر حدیث او را میگفت حدثکم الفربری و چون
از کتاب فارغ شد شیخ را شنید ذکر میکند که وی آن کتاب را از فربری بطریق سماعت نه بطریق قرات
شنیده ست پس ابو حاتم اعاده قرات تمام کتاب بروی کرد و همه جا اخبرکم الفربری گفت قال الربیع قال الشافعی
اذا قرات علی العالم فقل اخبرنا و اذا قرء علیک فقل حدثنا قال ابن دقیق العید و هو اصطلاح المحدثین فی الآخر
والاحتجاج له لیس بامر لغوی و انما هو اصطلاح منهم ارادوا به التمییز بین النوعین و ابن فورک گفته میان حدثنی و اخبرنی
فرق ست زیرا که جائز ست که اخبرنی در جائی باشد که بسوی او نوشته شده و حدثنی جز سماع محتمل دیگر نیست

حافظ ابن کثیر گفته وقد قیل ان اول من غرق بینهما ابن وهب قال الشیخ ابو عمرو وقد سبقه الی ذلک ابن جریج
والاوزاعی قال وهو الشائع الغالب علی اهل الحدیث جوینی گفته شرط صحت این طریق آنست که شیخ عالم باشد
بانچه تلمیذ آنرا میخواند واگر از وی تصحیف یا تحریف فرض کنند آنرا رد کند بر شاگرد والا روایت از وی صحیح نباشد
بعده گفته وای فرق بین شیخ یسمع اصواتا واجراسا لا یامن تدلیسا والباسا وبین شیخ لا یسمع ما یقرء علیه انتهی
ابو نصر قشیری گفته اینکه جوینی ذکر کرده در کلام قاضی یافته نشد چه قاضی تصریح کرده که تحمل از صبی ممیز صحیح ست
اگرچه معنی آن نداند و روایت حدیث از کسیکه معنی حدیث را نمی داند درست ست واین در ظن من اجماع ست از ائمه
حدیث دلیل که در حدیث آمده رب حامل فقه غیر فقیه ورب حامل فقه الی من هو افقه منه واگر علم راوی بمعنی حدیث
شرط کنیم باید که معرفت جمیع وجوه آن شرط نمائیم واین سد باب تحدیث ست حال آنکه خود امام تصریح کرده ست
بجواز اجازت وتعویل بران وبسیار ست که مجیز غیر محیط می باشد بجمیع انچه در کتاب مجاز ست وموافق جوینی ست
درین شرط کیا طبری ومازری وشاگرد را باید که درین طریقه چنین گوید قرأت علی فلان او اخبرنی او حدثنی قرائة
علیه واگر بر شیخ خواند وگفت اخبرک فلان یا گفت اخبرنا فلان وشیخ مستمع فاهم غیر منکر وغیر مکره ست این سماع
صحیح باشد و روایت روا بود اگرچه شیخ بدان نطق نکند علی الصحیح بلکه سکوت او واقرار تلمیذ بران کافی ست نزد
جمهور وبعض شافعیه مثل سلیم رازی وابو اسحق شیرازی وابن الصباغ وبعض ظاهریه نطق شیخ شرط کرده اند ونزد بعض ظاهریه اقرار شیخ بآن نزد تمام
سماع شرط است ابن الصباغ گفته وله ان یعمل به وان یرویه قائلا قری علیه وهو یسمع ولیس له ان یقول حدثنی
وخواندن طالب بر شیخ از نسخه او که شیخ حافظ آن نسخه باشد جید قوی ست واگر شیخ حافظ آن نسخه نیست واصل شیخ
در حالت سماع بدست موثوق به مراعی مقروء اهل اوست بمنزله امساک شیخ ست خواه شیخ حافظ آن مقروء باشد
یا نه هذا هو الصحیح المختار الراجح وبعضی گفته اند که اگر شیخ حافظ آن نیست سماع صحیح نباشد واین قول مردود ست
زیرا که عمل محدثین برخلاف اوست واگر اصل بدست قاری ست و وی در دین ومعرفت موثوق به ست اولی تر
بصحت ست آری اگر اصل بدست موثوق به نیست وشیخ نیز حفظ آن ندارد پس سماع صحیح نباشد حافظ ابن کثیر گفته
اختلاف کرده اند در صحت سماع یا اسماع ناسخ ابراهیم حربی وابن عدی وابو اسحق اسفراینی ازان منع کرده وابوبکر احمد
بن اسحق ضبعی گفته حضرت گوید نه حدثنا ونه اخبرنا وموسی بن هارون آنرا جائز داشته وابن مبارک بروی میخواند
ومی نوشت وابن حاتم گفته نزد عارم وعمرو بن مرزوق می نوشتم ودارقطنی جوان بود که بمجلس اسماعیل صفار حاضر شد
وصفار املا میکرد ودارقطنی جزء می نوشت بعض حاضرین او را گفتند که سماع تو صحیح نیست وتو می نویسی دارقطنی گفت
فهم من برای املا خلاف فهم تست وی پرسید که شیخ تا اینندم چند حدیث املا کرده گفت هیجده حدیث وهمه را از
ظهر قلب با سانید ومتون بیان کرد همگنان در تعجب ماندند حافظ ابن کثیر گفته شیخ ما حافظ مزی در مجلس سماع می نوشت

وگاهی می غنود و بر قاری رد چیزی واضح می‌نمود بر وجهیکه قاری از نعاس او تعجب میکرد و گمان می برد که
وی در ما فی یده غلط میکند حال آنکه وی مستیقظ می بود و شیخ ناعس مع با این انتبه تر بود از وی و ذلک فضل الله
یوتیه من یشاء ابن الصلاح گفته حکم تحدث در مجلس نیز همین ست اگر قاری صحیح الروایة یا سامع بعید از قاری ست
بعده گفته اند یغتفر الیسیر من ذلک و اگر قرات را همراه نسخ می فهمد سماعش صحیح ست لیکن می باید که جبر آن باجازت
بعد این همه بکند حافظ ابن کثیر گفته هذا هو الواقع فی زماننا الیوم انه یحضر مجلس السماع من یفهم ومن لا یفهم والبعید
من القاری والناعس والمتحدث والصبیان الذین لا ینضبط امرهم بل یلعبون غالبا ولا یشتغلون بمجرد السماع وکل
هؤلاء قد کان یکتب لهم السماع بحضرة شیخنا الحافظ المزی وبلغنی عن القاضی تقی الدین المقدسی انه زجر فی مجلسه الصبیان
عن اللعب فقال لا تزجرهم فانا انما سمعنا مثلهم وقد روی عن ابن مهدی انه قال یکفیک من الحدیث شمه وکذا قال غیر
واحد من الحفاظ وقد کانت المجالس تعقد ببغداد وبغیرها من البلاد فیجتمع الفئام من الناس بل الالوف المؤلفة ویصعد
المستملون علی الاماکن المرتفعة ویبلغون عن المشایخ ما یملون فیحدث الناس عنهم بذلک مع ما یقع فی مثل هذه المجامع من
اللغط والکلام وحکی الاعمش انهم کانوا فی حلقة ابراهیم اذا لم یسمع احدهم الکلمة جیدا استفهمها من جاره قلت وقد
وقع هذا فی بعض الاحادیث عن عقبة بن عامر وجابر بن سمرة وغیرهما فهذا هو الاصلح للناس وان کان قد تورع آخرون
وشددوا فی ذلک والله اعلم انتهی کلامه رحمه الله تعالی و در روایت کتب مؤلفه ابدال حدثنا باخبرنا و بالعکس و همچنین
ابدال سمعت باحدهما و بالعکس جائز نیست چه محتمل ست که قائل او معتقد تسویه میان این الفاظ نباشد و اگر معتقد
او ست پس ابدال نزد تسویه مبنی بر خلاف مشهور در روایت حدیث ست که آیا واجب اداء همان الفاظ ست یا
نقل معنی آن هم جائز ست پس هر که اداء معنی بغیر نقل لفظ جائز داشته وی تجویز ابدال حدثنا باخبرنا و بالعکس کرده
و هر که جائز نداشته وی این ابدال را ناجائز گفته و شیخ را مستحب ست که سامعین را اجازت روایت جمیع کتاب
مسموع بدهد و اگر برای یکی این اجازت بخط خود نوشته دهد چنین بنگارد که سمعه منی واجزت له روایته عنی چنانکه
بعض شیوخ همچنین کرده اند و ابن عتاب اندلسی گفته نیست غنا در سماع از اجازت زیرا که گاهی قاری غلط میکند
و شیخ غفلت می ورزد یا غلط میکند شیخ اگر قاری ست و سامع غفلت می نماید پس باین اجازت جبر ما فات میگردد
و اگر مجلس محدث عظیم شد و مستملی از وی تبلیغ کرد پس در روایت سامع مبلغ نه مملی از مملی اختلاف ست جماعتی از متقدمین
و غیرهم بسوی جوازش رفته و محققین از آن منع نموده و هذا هو الصواب و سماع از کسیکه در پرده ست صحیح باشد اگر
آواز او را می شناسد و حدیث بلفظ او میکند یا حضور او را می شناسد اگر بر وی خوانده شده ست و درینجا خبر ثقه
کافی ست هذا هو الصواب و از عائشه صدیقه و غیر او از ازواج مطهرات از ورا حجاب می شنیدند و روایتش
از ایشان میکردند باعتماد بر صوت و احتجاج کرده اند بقوله صلعم ان بلالا ینادی بلیل فکلوا واشربوا حتی ینادی

ابن ام مکتوم و شعبه و غیره گفته انا اذا احدثک من لا تری شخصه فلا تروعنه فلعله شیطان قد تصور فی صورته
یقول ثنا انا حافظ ابن کثیر گفته و هذا عجیب و غریب جدا انتهی و اگر شیخ بعد سماع لا تروعنی او رجعت عن اخباری
یا نحو آن گفت و آنرا اسناد بسوی خطا یا شک یا نحو آن نکرد بلکه مجرد منع یا بس از روایت از خود نمود با وجود جزم
بآنکه این حدیث و روایت اوست پس این همه مبطل سماع و مانع روایت از آن شیخ نیست و اگر تخصیص اسماع
بقومی کرده و بدون علم او دیگران هم شنیده اند پس ایشان را روایت از وی جائزست و نیست التفات بسوی
قول شیخ و منع او و نسائی از حارث بن مسکین در همچنین حالت سماعت کرده و شیخ ابو اسحق اسفراینی بدان
فتوی داده و قول شیخ اخبرکم و لا اخبر فلانا مضر نباشد بلکه روایتش جائز بود حافظ ابن حجر گفته اگر یکی روایت
کرده و شیخ انکار مروی خود کرد جزما مردود باشد یا احتمالا مقبول باشد فی الاصح انتهی و این گویا تقسیم انکار
شیخ ست بدو قسم اول آنکه جزم کند شیخ بتکذیب مثلا گوید کذب علی یا ما رویت هذا یا نحو آن پس درین صورت
روایت وی از شیخ مردودست بنا بر آنکه یکی ازین هردو کاذبست لا بعینه و نیست این قادح در یکی از آن
هردو بنا بر تعارض دوم آنکه این جحد از شیخ بطریق احتمال باشد مثلا گوید ما اذکر هذا یا لا اعرفه پس اصح قبول
این حدیثست چه محتمل ست که شیخ آنرا فراموش کرده باشد و بعضی گفته اند مقبول نیست زیرا که فرع تابع
اصل ست در اثبات حدیث پس چنانکه نزد ثبوت اصل ثبوت روایت فرع ست همچنان باید که فرع در نفی و تحقق
تابع اصل باشد و این متعقب ست بآنکه عدالت فرع مقتضی صدق اوست و عدم علم اصل منافی او نیست چه مثبت
عالم مقدم بر نافی شاک ست و قیاس آن بر شهادت فاسد باشد زیرا که شهادت فرع با وجود قدرت بر شهادت
اصل مسموع نیست بخلاف روایت فافترقا و من امثلة ذلک ما روی ان ابا هریرة کان یحدث بحدیث لا عدوی
ولا طیرة و یحدث ایضا بحدیث لا یورد ممرض علی مصح ثم انه اقتصر علی روایة حدیث لا یورد وامسک عن روایة
حدیث لا عدوی فروجع فیه و قالوا انا سمعناک تحدث به فابی ان یعترف به و مثله حدیث سهیل بن ابی صالح عن ابیه
عن ابی هریرة مرفوعا فی قصة الشاهد و الیمین قال الدراوردی حدثنی به ربیعة عن سهیل قال فلقیت سهیلا فسألته
عنه فلم یعرفه فقلت له ان ربیعة حدثنی عنک بکذا فکان سهیل بعد ذلک یقول حدثنی ربیعة عنی انی حدثته عن ابی
قال عبد العزیز و قد کان سهیل اصابته علة اذهبت بعض عقله و نسی بعض حدیثه و قد خالف بعض الحنفیة و ردوا
حدیث ابی هریرة فی الشاهد و الیمین کذا فی اسبال المطر سوم اجازت احمد ابن فارس صاحب مجمل اللغة گفته اجازت
ماخوذست از جواز الماء یعنی آبی که ماشیه و حرث را نوشانیده می شود و یقال منه استجزت فلانا فاجازنی اذا اسقاک
ماء لماشیتک او ارضک همچنین طالب علم از عالم استجازت علم او میکند و عالم او را اجازتش میدهد و برین تقدیر
تعدیه فعل بغیر حرف جر و ذکر روایت جائز باشد پس بگوید که اجزت فلانا مسموعاتی و گفته اند که اجازت اذن ست

حافظ ابن کثیر گفته علی ان الاجازة اذن کالوکالة وفیها لو قال وکلتک فی بیع ما سانملکه خلاف انتهی و برین تقدیر
می توان گفت اجزت لہ روایة مسموعاتی و اگر اجزت لہ مسموعاتی گوید بر حذف مضاف باشد پس اجازت
آنست که چنین گوید اجزت لک ان تروی عنی ہذا الحدیث بعینہ او ہذا الکتاب او ہذہ الکتب و مذہب جمہور
آنست که روایت باین اجازت جائز ست و قاضی ابو الولید باجی بران ادعاء اجماع کرده و ابن الصلاح بر آن
نقض نموده و گفته که ربیع از شافعی منع روایت باجازت نقل کرده و شعبة بن الحجاج و غیره از ائمه و حفاظ حدیث
گفته اند که اگر اجازت صحیح شود رحلت باطل گردد و ابو زرعه رازی گفته لو صحت الاجازة لذہب العلم و من النافین
ابراہیم الحربی و ابو الشیخ محمد بن عبد اللہ الاصفہانی و القاضی حسین بن محمد المروزی صاحب التعلیقة و ابو نصر الوائلی
السجزی و حکی ذلک عن جماعة ممن لقیہم و الماوردی و الرویانی من الشافعیة و ابو طاہر الدباس من الحنفیة و گفته
ہر که دیگری را گفت اجزت لک ان تروی عنی پس گویا چنین گفت اجزت لک ان تکذب عنی و جوابش آنست که
که اجازت مستلزم بطلان رحلت نیست و نیز مراد از رحلت تحصیل طریق روایت ست و این طریق باجازت حاصل
گشته و ہمچنین اجازت مستلزم ذہاب علم نیست غایة ما فی الباب آنکه ہر که روایت بالاجازت کرد وی ترک چیزی کرد
که اقوی از اجازت بود در طرق روایت و آن چیز طریقه سماع ست و این ہمه طرق روایت و علم محفوظ ست بترک
ما ہو الاقوی نمی رود و قول ابن دباس که اجازت گویا اجازت بر روایت کذب ست قولی خلف و کلامی باطل ست
زیرا که مراد از تحصیل طریق روایت حصول ثقت بخبر ست و آن درینجا حاصل ست و چون سماع شیخ و اذن او برای
تلمیذ بر روایت متحقق گشت مطلوب از اسناد حاصل گردید و نیست فرق درمیان طرق متنوعه در روایت بطور
تفصیل در اتصاف ہر واحد از ان بآنکه او طریق ست اگرچه بعضی ازانها اقوی از بعض باشد و ازینجا معلوم
شد که قول ابن حزم در کتاب الاحکام که انه بدعة غیر جائزة بلا وجه ست و اختلاف کرده اند در آنکه تلمیذ را میرسد که
در اجازت حدثنی یا اخبرنی یا حدثنا یا اخبرنا گوید بغیر تقییدش بآنکه این اجازت ست یا نگوید بعضی اجازت
داده و بعضی منع کرده مگر بتقیید مذکور و ہو ان یقول حدثنی اجازة او اخبرنی اجازة ابن دقیق العید گفته اوجد العبارات
فی الاجازة ان یقول اجاز لنا و قیل یجوز ان یقول نبانی بالاتفاق و بالجملہ اجازت بر چند نوع ست یکی
اجازت معین برای معین در معین مثل اجزتک کتاب البخاری مثلا یا اجزت فلانا جمیع ما اشتملت علیه فہرستی و نحو آن
و این اعلی انواع اجازت ست حافظ ابن کثیر گفته و ہی المناولة و ہی جائزة عند الجماہیر حتی الظاہریة لکن
خالفوا فی العمل بہا لانہا فی معنی المرسل عندہم اذ لم یتصل السماع و شوکانی گفته و ہذہ الطریق اعلی طرق الاجازة
و در ارشاد السائل گفته و ہذا اعلی الاضرب المجردة عن المناولة و الصحیح جواز الروایة و العمل بہا سیوطی در شرح تقریب
گفته و ادعی ابو الولید الباجی و عیاض الاجماع علیہا و ابطلہا جماعات من الطوائف انتہی و در خلاصه گفته

صحیح نزد جمهور از علما محدثین و فقها جواز روایت باجازت ست مطلقا و جماعتی ازان منع نموده و احتجاج مجیز
آنست که اجازت اخبارست بمرویات جملة پس صحیح باشد چنانکه اگر اخبار بتفصیل میکرد صحیح می بود و اخبارش
منحصر نیست بسوی نطق صریح مانند قرأت بر وی انتهی ابن الصلاح گفته و فی الاحتجاج لتجویزها غموض ویتجه ان یقال
اذا اجاز له ان یروی عنه مروياته فقد اخبره بها جملة وقال الخطيب احتج العلماء لجوازها بحدیث ان النبی صلعم کتب سورة
براءة فی صحیفة ودفعها لابی بکر ثم بعث علی بن ابی طالب فاخذها منه ولم یقرأها علیه ولا هو ایضا حتی وصل الی مکة
ففتحها وقرأها علی الناس انتهی و در اسبال المطر نوشته و استدل المیانجی علی صحتها بانه صلعم بعث عبد الله بن جحش وبعث
معه ثمانیة من المهاجرین وکتب له کتابا وامره ان لا ینظر فیه حتی یسیر یومین ثم ینظر فیه فیمضی کما امره فامتثل امره
وعمل بمضمونه قال فهذا وشبهه حجة فی المناولة والاجازة ذکره ابن عبد البر فی کتاب العلم دوم اجازت معین در غیر
معین ست مثل قول شیخ اجزتک او اجزت لکم ان تروی عنی ما ارویه او ما صح عندک من مصنفاتی او مسموعاتی
او مرویاتی والجمهور علی جواز الروایة بها ووجوب العمل ومنعه جماعة منهم الجوینی و حافظ ابن کثیر گفته وهذا مما یجوزه الجمهور
ایضا روایة وعملا انتهی و در اسبال المطر گفته الخلاف فیه اقوی واکثر والجمهور من الطوائف علی جواز الروایة ووجوب العمل
بها انتهی سوم اجازت عموم برای غیر معین کقوله اجزت للمسلمین او لکل احد او لاهل زمانی او لمن ادرک زمانی
او حیاتی او لاهل الاقلیم الفلانی او لاهل البلدة الفلانیة او للموجودین او لمن قال لا اله الا الله
جمیع مرویاتی و آنچه مشابه این عبارت باشد و نام اجازت عام برده و دران خلاف ست جماعتی آنرا جائز داشته منهم الخطیب
و ابو الطیب الطبری اما خطیب مطلقا روا داشته پس اگر مقید بوصفی خاص شود اولی تر بجواز باشد و طبری آن را
برای جمیع مسلمین موجودین نزد اجازت روا داشته و ابو بکر حازمی جوازش از شیخ خود ابی العلاء همدانی و غیره از محدثین
مغاربه نقل کرده و دیگران منع کرده اند و این جواز وقتی ست که مجاز له اهلیت روایت داشته باشد و اما اگر اهل
نیست مثل صبی پس قومی آنرا جائز داشته و دیگران ازان منع کرده و حجت خطیب برای جواز آنست که اجازت
در حقیقت اباحت مجیز برای مجاز له ست بآنکه از وی روایت کند و اباحت برای مکلف و غیر او هر دو صحیح ست
و لابدست از تقیید قول قائل بجوازه بآنکه هرکه متاهل روایت نیست وی روایت نکند مگر بعد ازآنکه متاهل او
شود و در اسبال المطر گفته فان قیده بوصف خاص کاجزت طلبة العلم ببلد کذا فاقرب الی الجواز من غیر المقیدة
قال القاضی عیاض ما اظنهم اختلفوا فی جواز ذلک ولا رأیت منعه لاحد لانه محصور موصوف کقولک لاولاد فلان
و حافظ ابن حجر گفته هو اقرب الی الصحة لقرب الانحصار انتهی وقال وروی بالاجازة العامة جمع کثیر جمعهم بعض الحفاظ
فی کتاب ورتبهم علی حروف المعجم لکثرتهم وکل ذلک کما قال ابن الصلاح توسع غیر مرضی لان الاجازة الخاصة
المعینة بلا قراءة شیء علیه مختلف فی صحتها اختلافا قویا عند القدماء وان کان العمل استقر علی اعتبارها عند المتاخرین

فهي دون السماع بالاتفاق فكيف اذا حصل فيها الاسترسال المذكور فانها تزداد ضعفا لكنها في الجملة خير من ايراد
الحديث معضلا والله اعلم انتهى قال البلقيني وما قيل من ان الاصل الاجازة العامة ذكره ابن سعد في الطبقات
ثنا عفان ثنا حماد ثنا علي بن زيد عن ابي رافع ان عمر بن الخطاب قال من ادرك وفاتي من سبي العرب فهو حر ليس فيه دلالة لان التعليق
النافذ لا يحتاج الى ضبط وتحديث بخلاف الاجازة ففيها تحديث وتحمل وضبط فلا يصح ان يكون ذلك دليلا لهذا
ولو جعل دليله ما صح من قول النبي صلعم بلغوا عني ولو آية لكان له وجه قوي انتهى چهارم اجازت معدوم مثل قول
ايشان اجزت لمن يولد لفلان ودران خلاف ست خطيب آنرا جائز داشته واز ابن فراء حنبلي وابن عمروس مالكي
حكايتش كرده زيراكه اذن ست ونسبه عياض لمعظم الشيوخ قال الخطيب وحجتهم القياس لتعليق الوكالة وقال ابن الفراء و
ابن عمروس ان الجهالة ترتفع عند وجود المشيئة ويتعين المجاز له عندها قال الخطيب وسمعت ابن الفراء يحتج لذلك بقوله
صلعم لما امر زيدا على غزوة مؤتة فان قتل زيد فجعفر فان قتل جعفر فابن رواحة فعلق التامير قال وسمعت ابا عبد الله
الدامغاني يفرق بينها وبين الوكالة بان الوكيل ينعزل بعزل الموكل بخلاف المجاز وقاضي ابو الطيب وابن الصباغ وابن الصلاح
ابطالش كرده در خلاصه گفته وهو الصحيح لانها في حكم الاخبار ولا يصح اخبار المعدوم واگر تسليم كنيم كه آن اذن ست
پس اين اذن صحيح نباشد چنانكه وكالت براى معدوم صحيح نبود آرى اگر عطف آن بر موجود كنند وگويد اجزت
لفلان ولمن يولد له او اجزت لك ولعقبك ونسلك پس نزد ابو بكر بن ابي داؤد جائز ست واين اولى
بجواز ست از معدوم مجرد نزد كسيكه آن را جائز ميدارد وحافظ ابن حجر گفته اقرب عدم صحت ست وهمچنين
اجازت براى موجود يا معدوم معلق بشرط مشيت مثل اجزت لك ان شاء فلان او اجزت لمن شاء فلان
نه آنكه چنين گويد اجزت لك ان شئت انتهى نووي گفته در تعليق جهالت ست واظهر بطلان اوست وبه قطع
ابو الطيب الشافعي وابو حنيفة ومالك در وقف هر دو قسم را جائز داشته اند وشافعي اجازتش در ثاني داده نه در اول
ودر سبال المطر گفته الاجازة للمعدوم كاجزت لمن يولد لفلان ومن يولد له او لك ولعقبك ما تناسلوا فاولى بالجواز
مما اذا افرده بالاجازة قياسا على الوقف فانه يصح عليه وفعل الثاني ابن ابي داود واجاز الخطيب الاول والف
فيه جزءا وقال به اجازة اصحاب مالك وابي حنيفة الوقف على المعدوم وان لم يكن اصله موجودا انتهى حافظ ابن حجر گفته
وقد جوز الرواية بجميع ذلك سوى المجهول ما لم يتبين المراد منه الخطيب وحكاه عن جماعة من مشايخه انتهى وقال ايضا
استعمل الاجازة للمعدوم ابو بكر بن ابي داود انتهى گويم سيوطي گفته وانه قال وقد سئل الاجازة قد اجزت لك ولاولادك
ولحبل الحبلة يعني الذي لم يولد وابعد واستعمل المعلقة منهم ايضا ابو بكر بن ابي خيثمة ودر خلاصه نوشته اجازت براى
طفل غير مميز صحيح ست وقطع به القاضي ابو الطيب قال الخطيب وعليه عهدنا شيوخنا يجيزون الاطفال الغيب ولا
يسألون عن اسنانهم وتمييزهم لانها اباحة للرواية والاباحة تصح للعاقل ولغير العاقل انتهى گويم سيوطي نزد اتصال

حافظ ابن حجر طفل سه ساله بود که از حافظ زین الدین عراقی اجازت گرفته لهذا شهرکانی او در تلمیذ حافظ نوشته بلکه خود سیوطی در آخر کتاب تدریب
شرح تقریب در حدیث ثانی مسلسل بشافعی تصریح کرده و نوشته واجازنی حافظ العصر شیخ الاسلام ابو الفضل العسقلانی اجازة عامة ولم
ارو بها غیر هذا الحدیث انتهی ششم اجازت مجهول ست یعنی کتاب مجهول یا رجل مجهول کاجزتک کتاب السنن و هو یروی کتبا فی السنن او اجزتک
بعض مسموعاتی و این قسم اجازت باطل ست کذا فی الاسبال و حافظ ابن کثیر گفته هی فاسدة ولیس منها ما یقع فی الاستدعاء لجماعة مسمّین
لا یعرفهم المجیز او لا یتصفح انسابهم ولا عدتهم فان هذا سائغ شائع کما لا یستحضر المسمع انساب من یحضر مجلسه ولا عدتهم والله اعلم ولو قال اجزت روایة
هذا الکتاب لمن احب روایته عنی فقد کتبه ابو الفتح محمد بن الحسین الازدی و سوغه غیره وقواه ابن الصلاح هفتم اجازت چیزی که مجیز تحمل نکرده
بوجهی از سماع یا اجازت تا مجاز له روایتش نزد تحمل مجیز کند قاضی عیاض گفته انه منعه قاضی قرطبة ابو الولید بعده گفته و هو الصحیح
فانه یاذن له بالتحدیث بما لم یحدث به و یبیح له ما لم یعلم انه لا یصح له الاذن فیه نووی گفته و هذا هو الصواب هشتم اجازت مجاز مثل اجزتک مجازاتی یا
اجزت لک ما اجیز لی نووی گفته والصحیح الذی علیه العمل جوازه و به قطع الحفاظ انتهی و در خلاصه زیاده کرده و کان ابو الفتح یروی بالاجازة عن الاجازة
و ربما والی بین اجازات ثلث انتهی حافظ ابن کثیر گفته واما الاجازة بما یرویه اجازة فالذی علیه الجمهور الروایة بالاجازة علی
الاجازة وان تعددت و ممن نص علی ذلک الدارقطنی و شیخه ابو العباس بن عقدة والحافظ ابو نعیم الاصفهانی والخطیب و غیر
واحد من العلماء و قال ابن الصلاح و منع من ذلک بعض من لا یعتد به من المتاخرین والصحیح الذی علیه العمل جوازه و شبهوا ذلک
بتوکیل الوکیل انتهی و هر که روایت این چنین اجازت کند او را باید که در کیفیت اجازت شیخ شیخ خود تامل کند تا روایت غیر
مندرج را زیر او مندرج نکرده باشد و چون صورت اجازت شیخ الشیخ او چنین باشد که اجزت له ما صح عندی من سماعی
بعد چیزی از سماع شیخ شیخ وی بنظر او گذشته بس او را نمیرسد که روایتش از شیخ خود از شیخ وی کند تا آنکه ظاهر شود که این منظور
از آن جنس ست که نزد شیخ وی بودنش از مسموعات شیخ خودش که این اجازت او ست صحیح شود در خلاصه گفته و هذه دقیقة
حسنة والله اعلم انتهی و استحسان اجازت وقتی ست که مجیز عالم بالمجاز باشد و مجاز له از اهل علم بود زیرا که این توسعی ست که
اهل علم محتاج بسوی او هستند و بعضی این را شرط کرده اند و محکی ست از مالک و ابن عبد البر گفته صحیح آنست که جائز نیست
اجازت مگر برای ماهر در صناعت و در معین الاسناد خود هیچ مشکل نیست انتهی یعنی در کتاب معین که مشتمل بر ذکر اسناد باشد
مثل صحیح بخاری و مجیز بکتابت را بلفظ با جازت میرسد و اگر اقتصار بر کتابت با قصد اجازت کند نیز صحیح باشد چنانکه سکوت
نزد قرارت بروی اخبار ست اگرچه بدان متلفظ نشده لکن رتبه اش کمتر از رتبه ملفوظ بها ست طریق چهارم مناولت ست
و اصل در ان تعلیق بخاری ست در کتاب العلم ان رسول الله صلعم کتب لامیر السریة کتابا و قال لا تقرأه حتی تبلغ مکان کذا
وکذا فلما بلغ ذلک المکان قرأه علی الناس و اخبرهم بامر النبی صلعم و صله البیهقی والطبرانی بسند حسن سهیلی گفته احتجاج کرده است
بخاری باین روایت بر صحت مناوله پس همچنین عالم هرگاه کتابی بتلمیذ دهد او را جائز نیست که روایت ما فی الکتاب از وی
بکند و گفته بوقفه صحیح و بلقینی گفته احسن ما یستدل به علیها ما استدل به الحاکم من حدیث ابن عباس انه صلعم بعث بکتابه

الی کسری مع عبد الله بن حذافة وامره ان یدفعه الی عظیم البحرین فدفعه عظیم البحرین الی کسری ذکره السیوطی حافظ ابن حجر
گفته شرط کرده اند در صحت روایت بمناوله اقتران او باذن بروایت و چون این شرط حاصل شود ارفع انواع
اجازت باشد زیرا که دران تعیین و تشخیص ست انتهی و این چند صورت دارد از انجمله آنکه شیخ کتابی که اصل سماعست
بتلمیذ دهد یا فرع مقابل به بدهد و بگوید که هذا سماعی او روایتی عن فلان فاروه عنی او اجزت لک روایته بعده
آن فرع در دست او تملیکا یا تا انجا که آنرا نوشته گیرد باقی دارد و از انجمله آنکه تلمیذ جزوی یا کتابی که دران سماع
اوست بنظر شیخ بگذراند و وی آنرا تامل کند و درین تامل عارف متیقظ باشد و آنرا دیده بطالب باز دهد و گوید هو
حدیثی او سماعی او روایتی فاروه عنی قاضی عیاض در الماع گفته روایت باین طریقه بالاجماع جائزست و مازری
گفته نیست شک در وجوب عمل بدان و نیست معنی برای خلاف دران صیرفی گفته ولا نقول حدثنا ولا اخبرنا
فی کل حدیث نووی گفته انها تسمی عرض المناولة وجنح من اعتبرها الی ان مناولته ایاه تقوم مقام ارساله الیه بالکتاب
من بلد الی بلد وقد ذهب الی صحة الروایة بالکتابة المجردة جماعة من الائمة ولو لم یقترن ذلک بالاذن بالروایة کانهم
اکتفوا فی ذلک بالقرینة ولم یظهر لی فرق بین مناولة الشیخ الکتاب من یده للطالب وبین ارساله الیه بالکتاب
من موضع الی موضع اخر اذا خلا کل منهما عن الاذن انتهی و در خلاصه نوشته که غیر واحد از ائمه حدیث این قسم
مناوله را عرض می نامند و گذشت که قرات بر شیخ را عرض میگویند پس این را عرض المناوله نام باید کرد و آن را
عرض القراءة باید گفت و این مناوله هیچو سماع ست در قوت و نزد جماعتی منحط از درجه سماع ست و هو الصحیح
شوکانی گفته و روی عن احمد و مالک و اسحق ان هذه المناولة المقترنة بالاجازة کالسماع و حکاه الخطیب عن ابن
خزیمة انتهی و حافظ ابن حجر گفته فان ناوله ای الشیخ التلمیذ الکتاب واسترده فی الحال فلا یتبین ارفعیة لکن لها
زیادة مزیة علی الاجازة المعینة وهی ان یجیزه الشیخ روایة کتاب معین و یعین له کیفیة روایته له واذا خلت
المناولة عن الاذن لم یعتبر بها عند الجمهور انتهی وقال الحاکم ان هذا ای عرض المناولة سماع عند کثیر من المتقدمین
و حکوه عن مالک نفسه والزهری وربیعة ویحیی بن سعید الانصاری من اهل المدینة وعلقمة وابراهیم والشعبی من الکوفة
وقتادة وابی العالیة وابی المتوکل الناجی من البصرة وابن وهب وابن القاسم واشهب من اهل مصر وغیرهم من
اهل الشام والعراق ونقله عن جماعة من مشایخه قال ابن الصلاح وقد خلط فی کلامه عرض المناولة بعرض القراءة
ثم قال الحاکم والذی علیه جمهور فقهاء الاسلام الذین افتوا فی الحلال والحرام فانهم لم یروه سماعا وبه قال الشافعی
وابو حنیفة واحمد واسحق والثوری والاوزاعی وابن المبارک ویحیی بن یحیی والبویطی والمزنی وعلیه عهدنا ائمتنا
والیه ذهبوا والیه نذهب انتهی و از انجمله آنکه شیخ سماع خود را بتلمیذ دهد و اجازتش فرماید و باز آنرا از وی
بستد و این دون ماسبق ست پس اگر این اصل یا مقابل به که موثوق بموافقت اصل ست بیابد روایتش

او را جائز باشد و در صورت عزیت کثیره او بر اجازت مجرده در معین ظاهر می‌شود جماعتی از اہل فقه و اصول
بدان تصحیح کرده اند و اما شیوخ حدیث قدیما و حدیثا پس برای وی عزیت می‌نهند و از آنجمله طالب نسخه آرد و گوید هذه
روایتک فناولنیه واجزلی روایته و شیخ آنرا به پذیرد و بغیر نظر و تحقیق در روایت وی و این باطل ست آری اگر
بخبر و معرفت طالب وثوق دارد و بران اعتماد کند این اجازت صحیح باشد چنانکه قرارت او معتمد ست و اگر چنین گوید
که حدث عنی بما فیه ان کان روایتی مع براءتی من الغلط نیز جائز و حسن باشد نوع دوم مناولت آنست که مجرد
از اجازت باشد و آن چنان ست که شیخ طالب الکتابی بدهد و گوید هذا سماعی من فلان و بر همین قول اقتصار نماید
و نگوید اروه عنی پس صحیح آنست که روایت بدان جائز نیست و به قال الفقهاء و اہل الاصول منهم ابن الصلاح
والنووی و عابوا من جوزه من المحدثین و خطیب از قومی حکایت جواز روایت بدان کرده و به قال ابن الصباغ
والرازی و وجه جواز آنست که قول شیخ هذا سماعی بالاقتصار مثل قول او حدثنا فلان بالاقتصار ست و چون از
شیخ حدیثی شنید روایت آن حدیث از وی جائز ست اتفاقا پس این نیز قیاسا علیه جائز باشد و چنانکه در
تحدیث شرط نیست که اجیزک او اجیزا و احدث عنک گوید همچنان درینجا نیز شرط نباشد و درین حین هیچ فرق میان
هر دو صورت نیست مگر باجمال و تفصیل و این خوابان آنست که حق درین مسئله با محدثین باشد والله اعلم در خلاصه
گفته زهری و مالک اطلاق حدثنا و اخبرنا درین قسم مناوله جائز داشته اند و این لائق بمذهب کسی ست که عرض
مناوله المقرون بالاجازة را سماع میگیرد اند و از ابو نعیم اصفهانی و مرزبانی و غیرهما جوازش در اجازت مجرده
از مناوله آمده و قول صحیح که جمهور و اہل تحری برانند منع ازان و تخصیص او بعبارت مشعر باجازت ست کحدثنا
اجازة او مناولة او اذنا او اجازنی او ناولنی و مانند آن و قومی از متاخرین اصطلاح کرده اند بر اطلاق انبانا
در اجازت و قومی آنرا اختیار کرده و بیهقی بسوی آن میل نموده و ابن حمدان گفته کل قول البخاری قال لی فهو
عرض و مناولة طریق پنجم مکاتبت ست و آن چنان ست که شیخ مسموع خود را برای غائبی یا حاضری بخط خود نویسد یا اورا اذن کتابتش بدهد و این نیز دو گونه ست یکی آنکه مقرون باجازت باشد باین طور که بسوی
وی چنین بنویسد اجزت لک ما کتبته الیک او لکما و کتبت به الیک و نحو آن از عبارات و این در صحت و قوت مثل
مناوله مقرونه باجازت ست دیگر آنکه مجرد از اجازت باشد باین طور که شیخ بسوی وی چنین بنگارد که حدثنا
فلان و قومی ازان منع کرده منهم الماوردی و بسیاری از متقدمین و متاخرین و غیر واحد از شافعیین و اصحاب
اصول آنرا جائز داشته منهم ایوب و المنصور و اللیث در خلاصه گفته و هو الصحیح المشهور و ذلک عندهم معدود فی
المسند الموصول و فیها اشعار قوی بمعنی الاجازة فهی وان لم تقترن بالاجازة لفظا فقد تضمنت معنی و یکفی فی
معرفة خط الکاتب و شرط بعضهم البینة و هو ضعیف انتهی و نووی گفته و هو الصحیح المشهور بین اہل الحدیث و یوجد

فی مستفاهم کتب الی فلان قال حدثنی فلان والمراد به هذا وهو معمول به عند هم معدود فی الموصول لاشعاره معنی الاجازة وزاد السمعانی فقال هی اقوی من الاجازة سیوطی در شرح تقریب گفته وهو المختار بل هو اقوی من اکثر صور المناولة وفی صحیح البخاری فی الایمان والنذور کتب الی محمد بن بشار ولیس فیه بالمکاتبة عن شیوخه غیره انتهی ونووی گفته ثم الصحیح ان یقول فی الروایة کتب بها الیّ فلان قال حدثنا فلان او اخبرنی فلان مکاتبة او کتابة او نحوه ولا یجوز اطلاق حدثنا واخبرنا انتهی در اسبال المطر زیاده کرده وهذا کما تراه مخالف لما قال الحافظ انه الاصح واشعرنا الیه بقولنا هذا اصح القول فی العلوم شوکانی گفته وکیفیة الروایة ان یقول کتب الیّ او اخبرنی کتابة فان کان الکاتب قد ذکر الاخبار فی کتابه فلا باس بقوله اخبرنا وجوز الرازی ان یقول التلمیذ اخبرنی مجردا عن قوله کتابة قال ابن دقیق العید واما تقییده بقوله کتابة فینبغی ان یکون هذا ادبا لان القول اذا کان مطابقا جاز اطلاقه ولکن العمل مستمر علی ذلک عند الاکثرین وجوز اللیث بن سعد اطلاق حدثنا واخبرنا فی الروایة بالکتابة وقاضی عیاض گفته ان الذی علیه الجمهور من ارباب النقل وغیرهم جواز الروایة لاحادیث الکتابة ووجوب العمل بها وانها داخلة فی المسند وذلک بعد ثبوت صحتها عند المکتوب الیه ووثوقه بانها عن کاتبها ومنع قوم عن الروایة بها منهم الماتریدی والرویانی وممن نقل عنه انکار قبولها الحافظ الدارقطنی والآمدی وحافظ کتابت را در مرتبه هفتم نهاده ونووی آنرا مرتبه پنجم گردانیده وکذا صاحب الخلاصة وششم اعلام را وهفتم وصیت را وهشتم وجادت را مقرر ساخته وشوکانی کتابت را مرتبه سوم نشان داده ومناوله را چهارم واجازت را پنجم مقرر نموده وحافظ تصریح بهشتم نکرده ودر وجادت ووصیت واعلام اذن شرط نموده وبرای اینها ذکر رتبه نکرده در اسبال المطر گفته والامر بین وهذه اصطلاحات تتمیز بها المرویات وقد بسطنا القول فی هذه الصیغ فی شرحنا علی تنقیح الانظار انتهی وحاصل کلام آنست که کتابت مقترن باجازت باین طور که شیخ بسوی تلمیذ خود بنویسد سمعت من فلان کذا وقد اجزت لک ان ترویه عنی وخط شیخ معروف باشد جائزست پس اگر این کتابت مجرد از اجازت باشد روایت بدان نزد بسیاری از متقدمین جائز بود تا آنکه ابن سمعانی گفته که آن اقوی از مجرد اجازت ست وکیا طبری گفته بمنزله سماع ست زیرا که کتابت احد اللسانین ست وآنحضرت صلعم چنانکه تبلیغ حاضرین بخطاب میکرد تبلیغ غائبین بکتاب می فرمود وبعمالین خود گاهی می نوشت وگاهی قاصد میفرستاد وبیهقی در مدخل گفته الآثار فی هذا کثیرة من التابعین فمن بعدهم وفیها دلالة علی ان جمیع ذلک واسع عندهم وکتب النبی صلعم شاهدة لقولهم قال الا ان ما سمعه من الشیخ فوعاه او قرء علیه ذا قربه اولی بالقبول مما کتب به الیه لما یخاف علی الکتاب من التغییر طریق ششم اعلام ست وآن چنانست که شیخ طالب را اعلام کند وبیاگاهاند که این کتاب روایت یا سماع اوست وبرین قدر اقتصار کند ونگوید از وه یا مانند آن واین قسم روایت جائزست نزد بسیاری از اهل فقه وحدیث واصول واهل ظاهر منهم ابن جریج

و ابن الصباغ تا آنکه بعض ظاهریه گفته اند که اگر شیخ طالب را گوید هذه روایتی لا ترو عنی تا هم روایتش ازان
شیخ جائز ست کما تقدم فی السماع و صحیح آنست که روایت بمجرد اعلام جائز نیست و به قطع بعض الشافعیه و ختاره
المحققون زیرا که گاهی آن کتاب سماع آدمی باشد اما اذن در روایتش نمیدهد بنابر خللی که دران میداند لیکن عمل
بدان صحیح ست اگر سندش نزد وی ثابت شده کذا فی الخلاصة گوییم ظاهر آنست که روایت باعلام جائز باشد اگرچه
شیخ ازان نهی کرده چنانکه در سماع ست و فرق اجمالی و تفصیلی قادح در قیاس نیست والله اعلم طریق هشتم وجاده
و آن مصدر وجد یجد باشد لغتی مولد غیر مسموع از عرب ست و مثالش آنست که یکی بر کتابی بخط شخصی واقف
شود و دران کتاب احادیث باشد که روایتش میکند و آنرا این واجد ازان شخص سماعت نکرده ست و نه از وی
اجازتی حاصل دارد و نه نحو آن پس این واجد را میرسد که بگوید وجدت او قرأت بخط فلان او فی کتاب فلان
بخطه حدثنا فلان و باقی اسناد و متن را سوق کند یا چنین گوید وجدت او قرأت بخط فلان عن فلان و باقی را ذکر نماید
حافظ ابن کثیر گفته و یقع هذا کثیرا فی مسند الامام احمد یقول ابنه عبد الله وجدت بخط ابی حدثنا فلان و یسوق الحدیث
و عمل برین وجاده قدیما و حدیثا مستمر آمده و آن از باب مرسل ست جز آنکه شوبی از اتصال دارد و لقوله وجدت بخط
فلان و گاهی بعضی از ایشان تدلیس کنند پس کسیکه کتاب بخط وی یافته اند او را ذکر کنند و دران عن فلان او قال
فیه فلان گویند و این تدلیس قبیح ست اگر موهم لقا و سماع از وی شود و بعضی درینجا راه جزاف سپرده اطلاق
حدثنا و اخبرنا در وجاده جائز داشته اند و این را بر فاعلش انکار کرده اند در خلاصه گفته اگر حدیثی در تالیف شخصی باشد
لیکن بخط او نباشد پس واجد را میرسد که چنین گوید ذکر فلان او قال فلان اخبرنا فلان و این منقطع ست و آمیزش
اتصال ندارد و این همه وقتی ست که وثوق داشته باشد بآنکه این خط یا کتاب او ست و اگر وثوق ندارد در چنین
بگوید بلغنی عن فلان او وجدت عن فلان و نحوه او قرأت فی کتاب اخبرنی فلان انه بخط فلان او فی کتاب ظننت انه
بخط فلان او فی کتاب ذکر کاتبه انه فلان او فی کتاب قیل انه بخط فلان و چون خواهد که نقل کند از کتابی منسوب بسوی
مصنفی نگوید قال فلان کذا مگر وقتیکه وثوق بصحت آن نسخه داشته باشد باین طریق که مقابله آن کتاب بنفس خودش
کرده ست یا کدام ثقه دیگر آنرا با اصول متعدده مقابله نموده کما تقدم و اگر این چنین کتابت نحو آن نیابد باید که
چنین گوید بلغنی عن فلان کذا او وجدت فی نسخة من الکتاب الفلانی و نحوه و اکثر مردم درین اعصار تسامح کرده اند
با طلاق لفظ جازم درین مقام بغیر تحری و تثبت یکی از ایشان مطالعه کتابی منسوب بسوی مصنفی میکند و ازان
نقل می نماید بغیر آنکه وثوقی بصحت نسخه داشته باشد و میگوید قال فلان کذا پس اگر مطالع شخصی عالم فطن متقن ست
که در غالب احوال بر وی ساقط و محول عن الجهة مخفی نمی ماند امید ست که او را اطلاق لفظ جازم دران روا
باشد و الی هذا استروح کثیر من المصنفین فیما نقلوه من کتب الناس انتهی گوییم این آفتست و بلا از راه بسیاری اند

مدعیان علم زده از هر کتاب که بدست ایشان آمد کورانه وکرانه ازان نقل بر مدعای خود آوردن گرفتند وهیچ
مبالات بصحت آن کتاب ودریافت مولفش نکردند تا آنکه از کتابی نقل می آرند که هرگز نام مصنف وزمان اورا
نمی شناسند ونمیدانند که این شخص از علوم در کدام مرتبه بود وچه مذهب داشت واین همه مصیبت از ترک اقامت
سلسلهٔ اسناد برپا شده ست وبحدی عام گردیده که خلاص ازان امروز مستحیل ست الا ما شاء الله تعالی ومن عصمه
برحمته وهرچند اهل حدیث این معنی را در بارهٔ کتب احادیث ذکر کرده اند چنانکه از صنیع شان در کتب اصول حدیث
معلوم می شود لیکن عام داشتن آن در کتب جمیع علوم شریعت احق واولی ست ولهذا بعض فقها نقل از کتاب
غیر مشهور ومتداول در اهل علم منع کرده اند وبر روایت آن کتاب وثوق ندارند تا باحتجاج وتمسک چه رسد بلکه
جزم بر وجادت محض با عدم اقامت سلسلهٔ روایت واسناد فتح باب تحریف وتبدیل ست وهرگز اعتماد در انشاء
عارف کتب فقه مذاهب نیک می شناسند که صدها بلکه هزارها مسئله ربقی ست که در کتب فتاوی وما اشبهها منسوب
بسوی ائمهٔ مذاهب ست وهرگز صحت این انتساب ازان ائمه بپایهٔ ثبوت نمیرسد وممکن نیست که عالمی از علماء دنیا
تصحیح آن تا امام مجتهد خود بحسب قاعدهٔ اهل علم حدیث می تواند کرد حق سبحانه وتعالی زمرهٔ محدثین وجماعهٔ اهل آثار را
جزای خیر دهد که بی سلسلهٔ روایت در هیچ جا ودر هیچ درایت علم حدیث باشد یا علم فقه یا کدام علم دیگر از علوم
شرعیه والیه از دست خود نمی نهند وسند هر کتاب از مولفش یا تا مولفش حاصل میسازند ودر تصحیح عبارت ونقل
آن بمبالغهٔ شدید بکار می برند وچرا نه برند که موصوف اند بعدالت بر زبان محمد رسول الله صلعم حیث قال یحمل هذا العلم
من کل خلف عدوله ودر حدیث متصف شده اند بنفی انتحال مبطلین وتحریف غالین وتاویل جاهلین وهمیشه
در هر زمان ودر هر قطر ومکان کار وبار ایشان همین ست جز خدا ورسول سخن دیگر را که مصادم کتاب وسنت
باشد گوش نمیکنند وبدون صحت سند وثبوت روایت تا صاحب کتاب بر محض وجادت عمل نمی فرمایند وبعد
صحت وجادت در خذ ما صفا ودع ما کدر تقصیری از خود راضی نمی شوند وهمیشه عرض مجتهدات وفقهیات
وتفاریع فتاوی بر قرآن وحدیث وقبول موافق ورد مخالف شیوهٔ لازمهٔ ذوات ایشان ست لا ینفک
عنهم جزاهم الله عنا احسن الجزاء باقی ماند آنکه عمل اعتماداً علی الوجادة جائز ست یا نه پس حافظ ابن کثیر گفته
الوجادة لیست من باب الروایة وانما هی حکایة عما وجده فی الکتاب انتهی ومنقول از معظم محدثین وفقهاء مالکین
وغیرهم عدم جواز اوست ومنقول از شافعی وطائفه از نظار اصحاب اوش جواز اوست وبعض محققین از شافعیه
بوجوب عمل بدان نزد حصول ثقت قطع کرده اند وجزم نموده در خلاصه گفته وهذا هو الصحیح الذی لا یتجه فی هذه الازمان
غیره لانه لو توقف العمل علی الروایة لانسد بابه لتعذر شرط الروایة انتهی ونحوه قال ابن الصلاح حافظ ابن کثیر گفته
وقد ورد فی الحدیث عن النبی صلعم انه قال ای الخلق اعجب الیکم ایمانا قالوا الملائکة قال وکیف لا یومنون وهم عند

بہم و ذکروا الانبیاء فقال و کیف لا یؤمنون والوحی ینزل علیهم قالوا فنحن قال کیف لا تؤمنون وانا بین اظهرکم قالوا فمن یا رسول الله قال قوم یأتون من بعدکم یجدون صحفا یؤمنون بما فیها وقد ذکرنا الحدیث باسناده ولفظه فی شرح البخاری ولله الحمد فیؤخذ منه مدح من عمل بالکتب المتقدمة بمجرد الوجادة لها والله اعلم انتهی گویم این وجادت دربارهٔ کتب معتمدهٔ صحیحهٔ علم حدیث صحیح ست واما در حق کتب دیگر علم پس لابد ست از قید حصول ثقت بران و موافقت او با روایات صحیحهٔ ثابتهٔ مخرجه در کتب احادیث و آثار مثل صحاح ستة وانچه مانا باو ست و در اسبال المطر گفته لابد ست از اذن در روایت بوجادت یا وصیت یا اعلام پس هر کدام ازینها که خالی از اذن باشد لائق اعتبار نبود بلکه بجاجازت عامه گردد حافظ ابن حجر گفته وکذا اشترطوا الاذن فی الوجادة وهی ان یجد بخط یعرف کاتبه فیقول وجدت بخط فلان ولا یسوغ فیه اطلاق اخبرنی بمجرد ذلک الا ان یکون له منه اذن بالروایة عنه واطلق قوم ذلک فغلطوا وکذا الوصیة بالکتاب وهو ان یوصی عند موته او سفره لشخص معین باصله او اصوله فقد قال قوم من المتقدمین یجوز ان یروی تلک الاصول عنه بمجرد هذه الوصیة وابی ذلک الجمهور الا ان کان له منه اجازة انتهی طریق هشتم وصیت ست وآن چنان باشد که شخصی را وصیت کند بانکه فلان کتاب اگر روایت میکنم از من روایت کن پس بعض سلف معنی او را رخصت روایت آن کتاب موصی به داده اند و گفته او را میرسد که کتاب مذکور را از موصی روایت نماید واین همه مشابه مناوله واعلام و اشته اند در امر روایت ابن الصلاح گفته واین بعید ست بلکه زلت عالم ست یا متاول مگر آنکه مراد وی روایت آن کتاب از وی بطریق وجاده باشد کذا فی الباعث الحثیث **فصل سوم** در کیفیت روایت حدیث و دران چند نوع ست **نوع اول** آنکه قومی در روایت تشدید کرده و بحد افراط رسیده و دیگران دران تساهل ورزیده و بتفریط گرائیده بعض مشددین گفته اند نیست حجت مگر انچه روایتش از حفظ خود نموده واین مروی ست از امام ابوحنیفه و مالک و ابوبکر صیدلانی و دیگران اکتفا بثبوت سماع راوی برای آن کتاب کرده وهم الجمهور اگرچه بخط غیر وی باشد وهر چند نسخه اش از وی غائب گردیده اگر غالب بر ظن سلامت آن نسخه از تغییر و تبدیل ست لاسیما وقتی که ازینکس منجمله کسانی باشد که تغیر کتاب بر آنها در غالب احوال مخفی نمی ماند وبعض متساهلین گفته اند که روایت از نسخ غیر مقابل باصول جائز ست بمجرد قول طالب الشیخ که این روایت تست بغیر تثبت از شیخ و بدون نظر در نسخه و بدون تفقد طبقهٔ سماع او و حاکم ایشان را در طبقات مجروحین شمرده واین بسیار ست و قومی از اکابر علماء و صلحاء تعاطی آن کرده و صواب مذهب جمهور ست وآن توسط ست میان افراط و تفریط پس اگر در تحمل و ضبط و مقابله قائم بما تقدم ست روایت از وی جائز ست **نوع دوم** آنکه روایت ضریر صحیح ست اگرچه مسموع خود را محفوظ نداشته باشد و در ضبط و حفظ کتاب استعانت بکدام ثقه نموده و نزد قرائت بروی احتیاط بکار برده بروجهی که غالب بر ظنش سلامت آن از تغییر باشد خطیب گفته بصیر امی هم چو ضریر ست و چه خوش گفته

زیرا که گویا دل بهتر از گوش وچشم است نوع سوم آنکه اگر در کتاب خلاف ضبط خود یابد رجوع کند بسوی کتابی که
از وی یاد گرفته است واگر از زبان شیخ حفظ کرده است اعتماد بر حفظ او نماید اگر مشکل نیست وذکر هر دو مستحسن
باید که چنین گوید حفظی کذا وفی کتابی کذا واگر غیروی دران مخالفت است چنین گوید حفظی کذا وقال فلان کذا واگر سماع
خود را در کتابی یافته است وآنرا یاد ندارد پس از ابوحنیفه وبعض شافعیه عدم جواز روایت مروی است ومذهب
شافعی واکثر اصحاب او وابی یوسف ومحمد جواز است وهمین است صحیح بشرطیکه سماع بخط او باشد یا بخط کسی که موثوق
وکتاب مصون باشد وغالب بر ظن سلامت او از تغییر بود بر وجهی که نفس بسوی وی ساکن گردد واگر روایت کتابی
مثل بخاری مثلا از شیخی دارد وبعده نسخه غیر مقابل بر اصل شیخ یافت یا اصل سماع شیخ نیافت لیکن نفس او ساکن
بر صحت آن نسخه است پس درین صورت حافظ ابن کثیر گفته حکی الخطیب عن عامة اهل الحدیث انهم منعوا من الروایة
بذلک منهم الشیخ ابو نصر بن الصباغ الفقیه وحکی عن ایوب ومحمد بن بکر البرسانی انهما رخصا فی ذلک قلت والی هذا جنح
وقد توسط الشیخ تقی الدین ابن الصلاح فقال ان کان له من شیخه الاجازة جازت روایته والله اعلم نوع چهارم
آنکه در شرح السنه گفته قومی بسوی اتباع لفظ حدیث رفته منهم ابن عمر رضی الله عنهما وهو قول القاسم بن محمد و
ابن سیرین ورجاء بن حیوة ومالک بن انس وابن عیینه وعبد الوارث ویزید بن زریع ووهیب قال احمد ویحیی
وجماعتی بسوی رخصت نقل حدیث بالمعنی رفته منهم الحسن والشعبی والنخعی ابن سیرین گفته یک حدیث را از ده کس
می شنیدم لفظ مختلف ومعنی واحد می بود وسفیان ثوری گفته اگر شما را گویم حدثتکم کما سمعت پس تصدیق من نکنید
زیرا که آن حدیث بالمعنی است ووکیع گفته اگر معنی واسع نباشد مردم هلاک گردند وابن الصلاح گفته هر که عالم بالفاظ
ومقاصد وخبیر بمحتمل معانی نیست او را روایت بالمعنی بالاجماع جائز نباشد بلکه لفظی که آنرا شنیده است متعین است
واگر عالم وبصیر بآنهاست وبالفاظ ومدلولات ومترادفات ومعانی را نیک تر می شناسد پس قومی از اصحاب حدیث
وفقه واصول وجمهور ناس خلفا وسلفا بجوازش رفته حافظ ابن کثیر گفته وعلیه العمل کما هو المشاهد فی الاحادیث الصحاح
وغیرها فان الواقعة تکون واحدة وتجیء بالفاظ متعددة من وجوه مختلفة متباینة ولما کان هذا قد یوقع فی تغییر
بعض الاحادیث منع من الروایة بالمعنی طائفة آخرون من المحدثین والفقهاء والاصولیین وشددوا فی ذلک
آکد التشدید وکان ینبغی ان یکون هذا هو الواقع لکن لم یتفق ذلک والله اعلم وقد کان ابن مسعود وابو الدرداء وانس
رضی الله عنهم یقولون اذا رووا الحدیث او نحو هذا او شبهه او قریبا منه انتهی وقومی گفته در حدیث نبوی ناجائز است
ودر غیر آن جائز گویم مذهب جمهور آنست که در همه جائز است اگر قطع دارد بادای معنی واین در غیر مصنفات
یعنی مکتوبات است واما در مصنف پس جائز نیست تغییر لفظ اصلا اگرچه در معنی او باشد گویم قول ذاهب الی التفصیل
صحیح است زیرا که آنحضرت صلعم افصح کسی است که نطق بضاد کرده ودر ترکیب او دقائق واسراری هست که جز

بالفاظش کما هی وقوف دست بهم نمیدهد چه هر ترکیب را از تراکیب معنی است موافق فصل و وصل و تقدیم و
تاخیر و اگر اینها را رعایت نکنند مقاصد بسیار از دست برود بلکه هر کلمه را با اخت خود خاصیتی مستقل است مثل
تخصیص و اهتمام و غیرهما و همچنین در الفاظ مشترکه و مترادفه زیرا که اگر یکی را بجای دیگر نهند معنی مقصود فوت شود
و لهذا آنحضرت صلعم فرمود نضر الله عبدا سمع مقالتی فحفظها و وعاها فرب حامل فقه غیر فقیه و رب حامل فقه الی من هو
افقه منه رواه ابو داود و الترمذی عن ابن مسعود رضی الله عنه در خلاصه گفته این حدیث بلفظ و معنی خود شاهد صدق است
بر صحت چیزی که ما در صدد وی ایستیم چه اگر بجای هر لفظ مشاکل یا مرادف او قائم کرده شود معنی آن لفظ مختل و فاسد
گردد مثلا اگر بجای نضر الله رحم الله یا غفر الله و آنچه مشاکل اوست قائم کنند مرمی بعید گردد زیرا که هر که مسموع خود را
یاد داشته و آنرا بلا تغییر ادا کرده وی معنی را غض طری ساخته و هر که تبدیل و تغییر کرده وی معنی را مبتذل و ذاوی یا
و ذابل گردانیده و همچنین اگر لفظ امرء را بجای عبد نهاد معنی مقصود فوت شد چه عبودیت استکانت و معنی برای امر
خدا و رسول صلعم بلا امتناع است و نیست استنکاف در ادای مسموع بسوی داناتر از خود و آنحضرت صلعم بجای کلام و خبر
لفظ مقاله ذکر فرمود زیرا که حقیقت قول آنست که مرکب باشد از حروف مبرزه و دال بود بر وجوب ادا لفظ مسموع
و بعد حفظها لفظ وعاها آورد و این مشعر است بمزید تقریر چه معنی وعی ادامت حفظ و عدم نسیان است و در روایت
دیگر فاداها کما سمعها آمده و ایثار این لفظ بر لفظ رواها یا بلغها و نحوهما برای دلالت است بر آنکه آن مقاله نزد وی
ودیعت است و اداش بسوی کسیکه احق باهل اوست بدون تغییر و تصرف دران واجب و همچنین ذکر فقه نه علم برای
ایذان است بآنکه حامل غیر عاری از علم است زیرا که فقه علم است بدقائق مستنبطه از نصوص و اگر غیر عالم میگفت لازم
می آمد جهل او و همچنین تکریر رب و اناطت هر لفظ بمعنی خاص او باشد چه سامع یا فقیه نیست پس واجب وی آنست
که لفظ را تغییر ندهد چه وی الفاظ مشاکله را نمی شناسد ناچار دران خطا خواهد کرد یا عارف است لکن بلیغ نیست
لا بد احد المترادفین را بجای دیگر خواهد نهاد و بر رعایت مناسبات میان لفظ و لفظ آگاه نخواهد شد چه مناسبت را
خواص و معانی است که جز صاحب دربه باسالیب نظم بران آگاه و واقف نمی شود کما قررناه فی شرح التبیان فی
قسم الفصاحة انتهی ابن الصلاح گفته و قد روینا ان بعض اصحاب الحدیث رُءِی فی المنام کانه قد مر من شفته و لسانه
شئ فقیل له فی ذلک فقال لفظة من حدیث رسول الله صلعم غیرتها برائی ففعل بی هذا و چون روایت بالمعنی جائز
شد محدث را باید که درمیان لفظ مثله و نحوه فرق بکند و نیست حلال او را گفتن مثله مگر بعد ازانکه دانسته باشد
که آن هر دو حدیث در لفظ متفق اند و اگر اتفاق هر دو در معنی است جائز است که نحوه گوید قال ابوحاتم حافظ
ابن کثیر گفته اذا روی حدیثا بسنده ثم اتبعه باسناد له آخر و قال فی آخره مثله او نحوه و هو ضابط محرر فهل یجوز
روایته لفظ الحدیث الاول باسناد الثانی قال شعبة لا و قال الثوری نعم حکاه عنهما وکیع و قال یحیی بن معین یجوز فی

قوله مثله ولا یجوز فی نحوه وقال الخطیب اذا قیل بالروایة علی المعنی فلا فرق بین قوله مثله او نحوه ومع هذا اختیار
قول ابن معین واگر ایراد سند کرد وبعض حدیث را ذکر نمود وگفت الحدیث یا الحدیث بتمامه یا بطوله یا الی آخره
چنانکه عادت بسیاری از رواة بدان جاری ست پس آیا سامع را میرسد که این حدیث را بتمامه برین اسناد
سوق کند یا نه بعضی رخصت داده اند وبعضی منع کرده منهم ابو اسحق الاسفراینی الفقیه الاصولی وبرقانی از شیخ
خود ابوبکر اسمعیلی پرسید که این چگونه ست گفت اگر شیخ وقاری عارف حدیث اند امیدوارم که جائز باشد لیکن
بیان اولی ست ابن الصلاح گفته واذا جوزنا ذلک فالتحقیق انه یکون بطریق الاجازة الاکیدة القویة حافظ ابن کثیر
گفته قلت انا وینبغی ان یفصل فیقال ان کان قد سمع الحدیث المشار الیه قبل ذلک علی الشیخ فی ذلک المجلس
او فی غیره فتجوز الروایة وتکون الاشارة الی شیء قد سلف بیانه وتحقق سماعه والله اعلم انتهی ودر ارشاد الفحول نوشته
راوی را در نقل مسموع خود چند حال ست اول آنکه روایتش بلفظه کند واینکس ادای امانت کرد چنانکه شنید وبود
همچنان رسانید ولیکن این وقتی ست که آنحضرت صلعم آن مقاله را بجواب سؤال سائل فرموده باشد واگر جواب از
ذکر سؤال مستغنی ست کقوله صلعم فی ماء البحر هو الطهور ماؤه والحل میتته راوی در ذکر وترک سؤال مخیر باشد واگر
مستغنی نیست کما فی سؤاله صلعم عن بیع الرطب بالتمر فقال اینقص اذا جف فقیل نعم فقال فلا اذن پس ذکر سؤال
لابد باشد همچنین اگر جواب محتمل دو امر ست ونقل راوی محتمل یک امر پس لابد باشد از ذکر سؤال بر هر تقدیر ذکر
سؤال وسبب همراه ذکر جواب وانچه بر سبب وارد شده اولی از اهمال ست دوم آنکه روایتش بغیر آن لفظ کند یعنی
بمعنی نماید ودران هشت مذهب ست یکی آنکه جائز ست از عارف بمعانی الالفاظ نه از غیر عارف که او را روایتش
بالمعنی جائز نیست قاضی در تقریب گفته بالاجماع وبعضی شرط کرده اند که لفظ مرادف آرد مثل جلوس مکان
قعود وبالعکس وبعضی شرط مساوات اصل در جلا وخفا کرده اند وگفته که بجای جلی وعام ومطلق وامر دون او در جلا
وخاص ومقید وخبر نیارد ونه بالعکس آن وبعضی شرط کرده اند که خبر از ان جنس نباشد که بدان متعبد بوده ایم
مثل الفاظ استفتاح وتشهد واین شرط ضروری ست وقد قیل انه مجمع علیه وبعضی شرط کرده اند که خبر مذکور از
باب متشابه نبود مثل احادیث صفات وکیا طبری بران حکایت اجماع کرده زیرا که معلوم نیست که لفظ متکلم راوی
مساوی لفظ متکلم نبوی ست یا نه واحتمال وجوه تاویل مثل اصل لفظ دارد یا نه وبعضی شرط کرده اند که خبر مذکور
از جنس جوامع الکلم نباشد واگر باشد کقوله انما الاعمال بالنیات ومن حسن اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه والحرب خدعة
والخراج بالضمان والعجماء جبار والبینة علی المدعی روایتش بالمعنی جائز نبود وبعضی شرط کرده اند که خبر از احادیث
طوال نباشد ودر احادیث قصار روایتش بالمعنی جائز بود ونیست وجه برای این شرط ابن الانباری در شرح
برهان گفته این مسئله را سه صورت ست یکی تبدیل لفظ بمرادف او مثل جلوس وقعود واین جائز ست بلا خلاف

دوم اطراد دلالتش بر انچه لفظ اول بران دال بود بدون قطع بدان و نیست خلاف در امتناع تبدیل سوم تقطع
بفهم معنی و تعبیر از ان بعبارتی که دال بران معنی مفهوم باشد قطعاً بغیر آنکه الفاظ مرادفه باشند و این موضع خلاف ست
واکثر اهل علم بران اند که اگر قطع بفهم معنی مستند بسوی لفظ مجرد یا بقراین حاصل شود متحقق بمترادف باشد مذهب
دوم منع ست مطلقاً و وجوب نقل لفظ بصورته بغیر فرق میان عارف و غیر او هکذا نقله القاضی عن کثیر من
السلف و اهل التحری فی الحدیث و گفته که این مذهب مالک ست و جوینی و قشیری آنرا از معظم محدثین و بعض
اصولیین نقل کرده اند و ابوبکر رازی حکایتش از حنفیه نموده و همین ست مذهب ظاهریه چنانکه قاضی عبدالوهاب
نقل آن نموده و ابن سمعانی نقلش از عبدالله بن عمر و جماعتی از تابعین کرده منهم ابن سیرین و به قال الاستاذ
ابواسحق الاسفراینی ولیکن انچه درین مذهب از حرج بالغ و مخالفت طریقه سلف و خلف از رواة ست غیر مخفی
چنانکه در اکثر احادیث مرویه جماعه دیده می شود زیرا که غالبش بالفاظ مختلفه متحد المعنی ست بلکه یک صحابی و من بعد
او در بعض حالات در روایتی لفظی می آرد و در حالت دیگر بغیر آن لفظ که مودی معنی اوست تعبیر میکند و درین امر
خود هیچ شک نیست مذهب سوم فرق کردن ست میان الفاظی که دران مجال تاویل نیست و میان الفاظی که
تاویل را در آنها مجال ست پس در اول نقل بالمعنی جائز ست نه در ثانی حکاه ابوالحسین ابن القطان عن بعض اصحاب
الشافعی و اختاره الکیا الطبری مذهب چهارم تفصیل ست در میان چیزی که راوی آنرا یاد دارد یا نه پس اگر
یادش میدارد جائز نیست او را روایتش بغیر آن لفظ زیرا که در کلام رسول خدا صلعم فصاحتی هست که در غیر او
نتوان یافت و اگر یاد ندارد روایتش بالمعنی جائز ست و بهذا جزم الماوردی والرویانی مذهب پنجم تفصیل ست
میان اوامر و نواهی و میان اخبار و در اول روایت بالمعنی جائز ست نه در ثانی ماوردی و رویانی گفته اند که
که در اول روایت بالمعنی جائز ست کقوله صلعم لا تبیعوا الذهب بالذهب و روی انه منع من بیع الذهب بالذهب
و قوله صلعم اقتلوا الاسودین فی الصلوة و روی انه امر بقتل الاسودین فی الصلوة پس این جائز ست بلا خلاف
زیرا که افعل امر ست و لا تفعل نهی پس راوی میان هردو مخیر باشد و اگر لفظ خفی المعنی محتمل باشد کقوله لا طلاق فی
اغلاق نقلش بلفظه واجب ست و تعبیر از ان بلفظ دیگر نمی توان کرد مذهب ششم تفصیل ست میان محکم و غیره
پس در اول روایت بالمعنی جائز ست نه در ثانی مثل مجمل و مشترک و مجاز غیر مشتهر مذهب هفتم آنکه معنی در جمله مودع
باشد که عامی آنرا نمی تواند فهمید مگر باداء آن جمله پس روایتش جائز نیست مگر باداء همان جمله بلفظها کذا قال
ابوبکر الصیرفی مذهب هشتم تفصیل ست میان آنکه ایرادش بقصد احتجاج و فتیا کند و میان آنکه ایرادش بقصد
روایت کند پس در اول روایت بالمعنی جائز ست نه در ثانی و این هشت مذاهب اند که از شروط و اشتراط
آن مذاهب دیگر پیدا می شوند حال ثالث آنکه راوی بعض الفاظ خبر را حذف کند پس اگر این محذوف متعلق

محذوف منه ست بتعلق لفظي یا معنوي بالاتفاق جائز نباشد کما حکاه الصفي الهندي وابن الانباري وتعلق
لفظي مثل تقیید باستثنا و شرط و غایت و صفت باشد و تعلق معنوي مثل خاص نسبت بعام و مقید نسبت بمطلق
و مبین نسبت بمجمل و ناسخ نسبت بمنسوخ و برین اتفاق محکي اشکال میشود بانچه شیخ ابو اسحق شیرازي در لمع و قاضي در
تقریب نقل کرده اند از جواز مطلق خواه بعض وي با بعض تعلق داشته باشد یا نه و درین نقل ضعف ست زیرا که
ترک راوي چیزي را که تعلق بمروي دارد لا سیما انچه تعلقش بمروي بطور لفظ باشد خیانت در روایت ست و اگر
این چنین نیست دران اختلاف ست بر چند قول اول آنکه این راوي و غیر او یکبار بتمامه آنرا روایت کرده باشد
درینصورت نقل بعض جائز ست و اگر این راوي یا غیر او آنرا بتمامه نقل نکرده ست نقل بعض جائز نباشد کذا قال
القاضي في التقریب والشیخ ابو اسحق الشیرازي في اللمع دوم آنکه جائز ست اگر بسوي راوي تهمتي متطرق نمي شود ذکره
الغزالي سوم آنکه اگر خبر چنان ست که جز از طریق راوي معلوم نمي شود و حکمي شرعي بدان متعلق ست پس اقتصارش
بر بعض و دون بعض جائز نیست و اگر حکمي بدان متعلق نبوده ست و راوي فقیه ست جائز باشد و رنه غیر جائز قاله
ابن فورک و ابو الحسین بن القطان چهارم آنکه اگر خبر بتمامه مشهور ست اقتصار راوي بر بعض جائز باشد و الا فلا قاله
بعض شراح اللمع لابي اسحق پنجم منع ست مطلقا ششم تفصیل ست درمیان انچه محذوف حکمي متمیز از ما قبل خود باشد
و سامع فقیه عالم بوجه تمییز بود پس درینصورت حذف جائز ست و الا نا جائز کیا طبري گفته و هذا التفصیل هو المختار
و ماوردي و رویاني گفته اند جائز نیست مگر بشرط آنکه باقي مستقل باشد بمفهوم حکم کقوله في البحر هو الطهور
ماؤه والحل میتته درینجا راوي را میرسد که اقتصار بر روایت یکي ازین دو جمله کند و اگر باقي غیر متلازم المعني ست
جائز نباشد و اگر مفهوم ست لیکن ذکر متروک موجب خلاف ظاهر حکم مذکور ست کقوله صلعم في الاضحیة لمن قال لیس عندي
الا جذعة من المعز فقال تجزیک ولا تجزي احدا بعدک پس درینجا حذف جائز نبود زیرا که در صورت اقتصار بر لفظ تجزیک
چنان مفهوم میشود که جمیع مردم را مجزي و کافي باشد و این حاصل چیزي ست که درین مسئله گفته اند لیکن مخفي نیست که
بسیاري از صحابه و تابعین و محدثین اقتصار میکنند بر روایت بعض خبر نزد حاجت بسوي آن بعض و عدم حاجت
بسوي تمام آن روایت لا سیما در احادیث طویله مثل حدیث جابر در صفت حج نبوي و نحو آن از احادیث و ایشان
قدوه من بعد هم هستند در روایت لیکن اینقدر شرط ست که این اقتصار بر بعض مستلزم کدام مفسده نباشد چهارم
آنکه راوي خبر در روایتش چیزي زیاده کند بر مسموع خود از انحضرت صلعم پس اگر این زیادت بیان سبب حدیث یا تفسیر
معني او ست لا باس بهست لکن بشرط آنکه مزید را بیان سازد تا سامع بفهمد که این زیادت از کلام راوي ست ماوردي
و رویاني گفته اند یجوز من الصحابي زیادة بیان السبب لکونه مشاهد الحال ولا یجوز من التابعي و اما التفسیر المعني فیجوز
منهما و نیست وجه براي اقتصار بر صحابي و تابعي در تفسیر معني حدیث بلکه جائز ست هر آن کسي را که عارف معني او ست

بمعرفت صحیحه بمقتضای لغت عربیه بشرط فصل میان خبر مروی و میان تفسیر راوی بروجهی که سامع آنرا می فهمد حال
پنجم آنکه خبر محتمل دو معنی متنافی باشد و راوی بر تفسیرش باحدهما اقتصار کند درینصورت اگر این مقتصر صحابی ست پس
تفسیرش صحیح و بیان ست برای ما هو المراد و اگر غیر صحابی ست و بر مراد بودن معنی مقتصر علیه اجماع واقع نشد و لیس مصیر
بسوی تفسیرش نباشد بلکه این لفظ را که احتمال دو معنی متنافی دارد حکم مشترک یا مجمل ست و عمل بدان متوقف ماند بر ورود
دلیل دال بر آنکه مراد احدهما بعینه ست و ظاهر آنست که نبی صلعم لفظ نمی فرماید بچیزی که محتمل دو معنی متنافی ست بقصد
تشریع و بیان آنرا خالی بگذارد از قرینه حالیه یا مقالیه بروجهی که صحابی راوی از وی صلعم مرادش نفهمد بلکه لابد ست
که بیانش کند بروجهی که از ان معنی مراد متشخص گردد با آنکه عادات صحابه آن بود که هرچه بر ایشان از اقوال یا افعال وی
صلعم مشکل میشد آنرا از انحضرت صلعم می پرسیدند تا بسؤال از مشکل این معنی چه رسد و قاضی ابوبکر و جوینی از شافعی نقل
کرده اند اذا ذکر الصحابی خبرا و اوله و ذکر المراد منه فذاک مقبول ابن القشیری گفته انما اراد و الله اعلم اذا اول الصحابی
او خصص من غیر ذکر دلیل و الا فالتاویل المعتضد بالدلیل مقبول من کل انسان لانه اتباع للدلیل لا اتباع لذلک المتاول
حال ششم آنکه خبر ظاهر باشد در چیزی و صحابی راوی آنرا حمل بر غیر ظاهرش کند بصرف لفظ از حقیقتش بسوی مجاز یا
بصرف او از وجوب بسوی ندب یا از تحریم بسوی کراهت و چیزی که مفید صرفش از ظاهر باشد نیارد و لیکن مذهب جمهور
از اهل اصول آنست که عمل بظاهر باید کرد و بسوی خلاف آن نباید رفت بمجرد قول صحابی یا فعل او و همین ست حق
زیرا که تعبد ما بروایت ست نه برای او و مذهب اکثر حنفیه آنست که عمل بر رای صحابی باید چه وی مخبر بمراد نبوی ست
و جوابش آنست که حامل صحابی بر خلاف ظاهر روایت گاهی اجتهاد او می باشد و حجت در روایت اوست نه در رای
او و گاهی حامل وی بران وهم می باشد و بعض مالکیه گفته اند که اگر این صرف از ظاهر از ان وادی ست که بحسب
احوال و قرائن مقتضیه آنش ادراک نتوان کرد و اجتهاد را دران مساغی نیست پس عمل بر محمول راوی متعین باشد و اگر
بنا بر نوعی از اجتهاد ست رجوع بسوی ظاهر متعین شود چه محتمل ست که اجتهادش مطابق ما فی نفس الامر نبود پس ترک
ظاهر بمحتمل نباید کرد و بجوابش می توان گفت که حمل بر خلاف ظاهر در انچه از مسارح اجتهاد نیست گاهی هم می باشد
پس اتباع راوی بر غلط روا نباشد بخلاف عمل بمقتضای ظاهر که آن عمل بمقتضای کلام شارع ست پس حمل بران
ارجح باشد و قاضی عبدالجبار و ابوالحسین بصری گفته اند اگر معلوم شود که برای مذهب و تاویل راوی جز علم او بقصد
نبوی وجهی دیگر نیست مصیر بسوی این واجب ست و اگر معلوم نشود بلکه صرف تجویز بود مصیر بسوی ظاهر خبر واجب
گردد و این مسلم ست نزد حصول علم بدان و اما اگر صحابی عمل بروایت خود بالکلیه ترک کرد پس سخن دران راجع
بدلول خبر ست و بحث آن در کتب اصول فقه کرده اند و آنکه گفته اند محتمل که راوی بر ناسخ آن خبر مطلع شده باشد
نیاوجه ست زیرا که ما بمجرد این احتمال متعبد نیستیم و نیز شاید باشد که آنرا منسوخ گمان کند و چنین نباشد انتهی کلام

گفته ولا یجوز تغییر صورة المتن مطلقاً ولا الاختصار منه بالنقص ولا ابدال اللفظ المرادف باللفظ المرادف له الا العالم
بمدلولات الالفاظ وبما یخیل المعانی علی الصحیح فی المسئلتین اما اختصار الحدیث فالاکثرون علی جوازه بشرط ان یکون
الذی یختصره عالماً لان العالم لا ینقص من الحدیث الا ما لا تعلق له بما یبقیه بحیث لا تختلف الدلالة ولا یختل البیان حتی
یکون المذکور والمحذوف بمنزلة خبرین او یدل ما ذکر علی ما حذف بخلاف الجاهل فانه قد ینقص ما له تعلق کترک الاستثناء
انتهی بعده و در خلاصه گفته نوع ششم آنکه راوی حدیث بالمعنی را باید که چون لفظی بروی مشتبه گردد در پس آن لفظ
او کما قال یا نحوه یا آنچه مانا است بدان از دیگر الفاظ بگوید و این مروی ست از ابن مسعود و ابن الدرداء و انس
رضی الله عنهم خطیب گفته صحابه ارباب لسان و اعلم خلق بمعنی کلام هستند و میگفتند این اگر از خوف زلل بنا بر معرفت
خطریکه در روایت بالمعنی ست ابن الصلاح گفته چون بر قاری در قراءت لفظی مشتبه گردد و آنرا بر وجه شک در آن
خوانده بعد او کما قال گوید که تحسین کرده باشد و همین ست صواب در مثل آن زیرا که قول وی او کما قال متضمن اجازت
از راوی و اذن برای طالب در روایت صواب از وی ست نزد ظهور انتهی و اگرچه درین بحث اطالت و تکرار رفت
اما خالی از فائده نیست **فقط** اختلاف کرده اند در آنکه اقاصیص قرون اولی که در قرآن کریم واقع گردیده مثل
قصص انبیاء علیهم السلام با اقوام شان از مؤمنین و کافرین و قصه ابلیس لعین در امتناع از سجود آدم و جدال
با رب العالمین عبارات و کلام آن اقوام و ابلیس رجیم ست یا حکایت معانی کلام آنها ست و کلام محکی شان بعبارات
دیگر بود و حق درینجا آنست که آنچه میان دفتین ست کلام رب العالمین ست و لفظ الفرقان سخن خداست قطعاً و
اجماعاً و حکایت اقاصیص مذکوره بمعانی ست نه بالفاظ چه معلوم ست که الفاظ محکی عنهم سریانی بود مثل آدم یا عبرانی
بود مثل موسی علیه السلام و قرآن کلام عربی مبین ست بنص قرآن و بسط درین مسئله خواهان طول مقال ست سید
علامه محمد بن اسمعیل امیر درین باب رساله نوشته و نامش الایضاح والبیان فی تحقیق قصص القرآن نهاده بوی
رجوع باید کرد نوع هفتم آنکه طالب حدیث را باید که عارف باشد بعربیت اصمعی گفته اخشی علیه اذا لم یعرف
العربیة ان یدخل فی قوله صلعم من کذب علی متعمداً فلیتبوء مقعده من النار فان النبی صلعم لم یکن یلحن و اما التصحیف
فدواؤه ان یتلقاه من افواه المشائخ الضابطین کما فی الباعث الحثیث و در خلاصه گفته محدث را باید که
روایت بقراءت لحان یا مصحف نکند انتهی یعنی بتغییر اعراب یا الفاظ چنانکه امروز در حرمین شریفین زادهما الله
شرفها اهل مصر و غیرهم قرآن را بلحنی میخوانند که لفظ و معنی او هیچ مفهوم نمی شود بلکه اقرب شی بایقاعات
و نغمات اهل موسیقی ست و نعوذ بالله منه طرفه آنکه این صنیع خود را تادیه حق تلاوت کلام الهی میدانند
و نمیدانند که این قسم لحن و تصحیف مصداق قول نبوی ست صلعم رب تال للقرآن والقرآن یلعنه و مراد بحدیث
لیس منا من لم یتغن بالقرآن جهر بقرآن ست نه تلحین و مراد ادای الفاظ ست بر وجوه ادا تا قاری و سامع

هر دو آنرا نشنیده‌اند و امثال قراءت نبوی آمده که قرآن کریم را حرف بحرف جدا جدا میخواندند و این همه تعمق
شدید که قرّاء قرآن در مخارج حروف میکنند چیزی ست که رائحهٔ آن از سنت صحیحه استشمام نتوان کرد و هرگز
احدی را از صحابه و تابعین و سلف صالحین نشنیده باشی که نزد تلاوت قرآن یا حدیث زبان و دهان خود را
کج و معوج و منحرف از حالت اصلی خلقتی خودش ساخته باشد و از اینجا ظاهر شد که بسیاری از قواعد تجوید مبنی
بر تشدد و حرج بار است ولیکن قومی که عارف بسنت نبودند این شیوه برگزیدند و قرون متطاوله بران گذشت و عوام
اسلاف خود را بران طریقه مستمر یافته و دانستند که دین همین ست پس بس دیدند که در حرمین شریفین همین قسم تلاوت
شیوع دارد و نکیری و داروگیری بران از طرف اهل علم نیست پس آنرا از شعائر اسلام و معالم دین دانسته
مبادرت باخذ و فعل آن کردند و کان ما کان فانا لله وانا الیه راجعون ولنعم ما قیل ع هر کفر که کهنه شد مسلمانی
شد ... و بالجمله طریق سلامت اخذ احادیث از افواه اهل معرفت و تحقیق ست پس اگر در روایتی لحن یا تحریف
واقع شود و ابن سیرین گفته آنرا همچنان که شنیده ست روایت کند و صواب در اینجا تقریر لحن واقع در اصل حال
وی با تنبیه بران و بیان صوابش در حاشیه ست اگر این تحریف در کتاب بوده ست و اگر در سماع ست
پس اولی خواندن اوست بر صواب پس ترچنین بگوید وفی روایتنا او عند شیخنا او فی طریق فلان کذا و قاری را
در اینجا میرسد که آنچه در اصل ست آنرا بخواند بعده ذکر صواب کند و احسن اصلاح اوست بآنچه در روایت دیگر یا حدیث
آخر آمده و اگر این اصلاح بزیادت شی ساقط است پس اگر مغایر معنی اصل نیست پس بطریق مذکور درستی کند و اگر این
زیادت مشتمل بر معنی مغایر اصل ست پس در اینجا ذکر اصل کند مقرون به تنبیه بر ساقط و این حکم موکد ست و دران سلامت
اوست از معره خطا و از آنکه بر شیخ خود سخنی بربندد که وی نگفته ست و اگر بداند که این سقوط از بعض روات
بوده ست و من فوق او آنرا همچنان روایت کرده ست پس در اینجا ساقط در نفس کتاب بالفظ یعنی لحق سازد
مثاله عن عروة عن عمرة انها قالت کان رسول الله صلعم یدنی الی راسه فارجله راوی در اینجا لفظ عن عائشه ساقط
کرده با آنکه ذکر این لفظ لابد ست زیرا که معلوم ست که محامل این حدیث را همچنین با این لفظ ساقط روایت کرده
پس نزد الحاق عن عمرة یعنی عن عائشة انها قالت باید گفتن لیکن این وقتی ست که روایت شیخ بر خطا نباشد و اگر
روایت از کتاب ست و بر ظن غالب شده که این خطا در کتاب ست نه از شیخ پس در اینجا اصلاح در کتاب
و در روایت متجه ست چنانکه در کتاب بعض اسناد یا متن مندرس و کهنه شد اصلاحش از کتاب دیگری باید کرد
اگر صحت آن دیگری شناسد و بدان وثوق دارد و همین ست حکم استثبات حافظ در مشکوک فیه از کتاب دیگر
یا حفظ او و اگر کلمه را از غریب عربیت یا غیر آن غیر مضبوط یابد در حل آن مشکل شود باید که از عالم بآن کلمه بپرسد و اگر
بحسب اخبارش نماید و این مروی ست از احمد و اسحق ابن حکیم گفته ان اخوف ما اخاف علی طالب العلم اذا لم یعرف النحو

ان یدخل فی جملة قول النبی صلعم من کذب علی متعمدا فلیتبوأ مقعده من النار لانه صلعم لم یکن یلحن فمهما رویت
عنه ولحنت فیه کذبت علیه انتهی لیکن درینجا می توان گفت که وی در موضع بست بر رسول خدا صلعم بر وتبی که
نمیدانسته و این را کاذب بر وی صلعم نتوان گفت فتامل حافظ ابن کثیر نوشته اما اذا لحن الشیخ فالصواب ان یرویه
علی الصواب وهو محکی عن الاوزاعی وابن المبارک والجمهور وحکی عن محمد بن سیرین وابی معمر عبد الله بن سخبرة انهما قالا
یرویه کما سمعه من الشیخ ملحونا قال ابن الصلاح وهذا غلو فی مذهب اتباع اللفظ انتهی حافظ ابن کثیر گفته عن القاضی عیاض
ان الذی استمر علیه عمل اکثر الاشیاخ ان ینقلوا الروایة کما وصلت الیهم ولا یغیروها فی کتبهم حتی فی احرف من القرآن استمرت
الروایة فیها علی خلاف التلاوة ومن غیر ان یجئ ذلک فی الشواذ کما وقع فی الصحیحین والموطا لکن اهل المعرفة منهم ینبهون
علی ذلک عند السماع وفی الحواشی ومنهم من جسر علی تغییر الکتب واصلاحها منهم ابو الولید هشام بن احمد الکنانی لکثرة
مطالعته وافتنانه قال ابن الصلاح وقد غلط فی اشیاء من ذلک وکذلک غیره ممن سلک مسلکه قال والاولی سد باب
التغییر والاصلاح لئلا یجسر علی ذلک من لا یحسن وینبه علی ذلک عند السماع وعن عبد الله بن احمد الامام ان اباه کان
یصلح اللحن الفاحش ویسکت علی الخفی السهل قال ابن کثیر ومن الناس من اذا سمع الحدیث ملحونا عن الشیخ ترک روایته
عنه لانه ان تبعه فی ذلک فالنبی صلعم لم یکن یلحن فی کلامه وان رواه عنه علی الصواب فلم یسمع منه کذلک ومنها اذا سقط
من السند او المتن ما هو معلوم فلا باس بالحاقه وکذلک اذا اندرس بعض الکتاب فلا باس بتجدیده علی الصواب وقد
قال الله تعالی والله یعلم المفسد من المصلح انتهی کلامه رحمه الله تعالی نوع هشتم آنکه اگر نزد راوی حدیث از دو کس
یا زیاده باشد و میان روایت هر دو اتفاق در لفظ و اتحاد معنی بود راوی را میرسد که هر دو را در یک سند جمع کرده حدیث
را بلفظ احدهما سوق نماید و بگوید اخبرنا فلان وفلان واللفظ لفلان او هذا لفظ فلان قال او قالا اخبرنا فلان
وانچه مشابه این عبارات باشد و قال بصیغه واحد جائی گوید که مراد بعینه آن لفظ باشد و قالا در جائی که مراد انجا
معنی باشد و مسلم را در صحیحش عبارتی دیگر ست و آن هم حسن ست کقوله حدثنا ابو بکر وابو سعید کلاهما عن ابی خالد
قال ابو بکر حدثنا ابو خالد الاحمر عن الاعمش الحدیث پس عادهٔ او ذکر احدهما اشعار بآنست که این لفظ اوست
و اگر خاص نکرد بلکه هر دو را خلط ساخت و گفت اخبرنا فلان وفلان وتقاربا فی اللفظ قالا اخبرنا فلان پس این هم
جائز ست بر تجویز روایت بالمعنی و اما قول ابو داود در سنن حدثنا مسدد وابو توبة المعنی قالا حدثنا ابو الاحوص
و دیگر اشباه آن که در کتاب اوست پس محتمل ست که از قبیل اول باشد و لفظ مسدد بود و ابو توبه موافق
وی باشد در معنی یا از قبیل ثانی ست و لفظ هر دو درست جمیعا بالمعنی و اگر جمع کرده است میان روات متفق
فی المعنی ولفظی آورد که از آن یکی از ایشان نیست و از بیانش سکوت نمود پس بخاری وغیره بدان عیب
کرده اند لکن لا باس ست به تجویز روایت بالمعنی وغیره والله اعلم نوع نهم آنکه عادت جاری است بحذف قال

و نحو آن در ما بین رجال اسناد خطا والا بهتر است آن لفظ بدان نزد قراءت و اگر در وسط و اثنای اسناد چنین باشد که
قرئ علی فلان اخبرک فلان او قرئ علی فلان حدثنا فلان پس قاری را باید که در اول چنین گوید قیل له اخبرک فلان
و در ثانی قرئ علی فلان قال حدثنا فلان و نزد تکرر کلمه قال کقوله فی کتاب البخاری حدثنا صالح بن حیان قال قال
عامر الشعبی اهل حدیث یک قال را در خط حذف میکنند ابن صلاح گفته و هو سائغ عند الاکثرین اما قاری را باید که بهر دو
تلفظ کند و شیخ را در قضاء آن او از ترک قاری لفظ قال را پرسیدند گفت این خطاست از فاعل و می اظهر آنست
که سماع بدان باطل نمی شود زیرا که حذف قول اختصارا جائز است قد جاء به القرآن العظیم ابن الصلاح گفته و ما کان من الاحادیث
باسناد واحد کنسخة عبد الرزاق عن معمر عن همام عن ابی هریرة و محمد بن عمرو عن ابی سلمة عن ابی هریرة و عمرو بن شعیب
عن ابیه عن جده و بهز بن حکیم عن ابیه عن جده و نحو ذلک فلا اعادة الاسناد عند کل حدیث و له ان یذکر الاسناد عند اول
حدیث منها ثم یقول و بالاسناد او و به ان رسول الله صلعم قال کذا و کذا ثم له ان یرویه کما سمعه و له ان یذکر عند کل حدیث
الاسناد حافظ ابن کثیر گفته و الامر فی هذا قریب سهل یسیر و اما اذا قدم ذکر المتن علی الاسناد کما اذا قال قال رسول الله صلعم
کذا و کذا ثم قال اخبرنا به و اسناده فهل للراوی ان یقدم الاسناد اولا و یتبعه بذکر المتن فیه خلاف ذکره الخطیب و ابن الصلاح
و الاشبه عندی جواز ذلک و الله اعلم و لهذا یعید محدثوا زماننا اسناد الشیخ بعد فراغ الجزء و لان من الناس من سمع
من اثنائه لفوت فیتصل له سماع ذلک من الشیخ و له روایته عنه کما یشاء من تقدیم اسناده و تاخیره و الله اعلم نوع دهم آنکه
اگر در سماع وی بعض وهن باشد باید که در حالت روایت بیان آن بکند و از این قبیل است آنکه اگر در مذاکره تحدیث
از حفظ خود کنند بگویند حدثنا مذاکرة و جمعی از تحمل در حال مذاکره منع کرده و حکاه ابن الصلاح عن ابن مهدی و ابن
المبارک و ابی زرعة لما یقع فیه من المساهلة و لیحفظ اخوان ابن الصلاح گفته و لهذا امتنع جماعة من اعلام الحفاظ من
روایة ما یحفظونه الا من کتبهم منهم الامام احمد بن حنبل فاذا حدث بها فلیقل حدثنا فلان مذاکرة او فی المذاکرة و لا یطلق
ذلک لیقع فی نوع من التدلیس انتهی و اگر حدیث از ثقه و مجروح یا از دو ثقه است پس اولی ذکر هر دو است بنابر احتمال
انفراد احدهما بچیزی از آن اگر اقتصار بر ذکر یک ثقه و زهر دو صورت کرده این هم جائز باشد چه ظاهر اتفاق هر دو است
و هذا صنیع مسلم فی ابن لهیعة غالبا و اما احمد بن حنبل فلا یسقطه بل یذکره کما قال الحافظ ابن کثیر رح نوع یازدهم
اگر بعض حدیث از شیخی و بعضش از شیخی دیگر شنیده و هر دو را مخلوط کرده جملة از آن هر دو روایت نموده بیان نساخت
که بعضش از احدهما و بعضش از دیگر است جائز باشد کما فعله الزهری فی حدیث الافک فانه رواه عن ابن المسیب و عروة
و عبید الله و علقمة و قال و کل حدثنی طائفة من حدیثها قالوا قالت عائشة و ساق الحدیث الی آخره و حافظ ابن کثیر گفته
و اذا روی عن شیخین فاکثر و بین الفاظهم تباین فان رکب السیاق من الجمیع کما فعل الزهری فی حدیث الافک فهذا
سائغ فان الائمة قد تلقوه عنه بالقبول و خرجوه فی کتبهم الصحاح و غیرها و للراوی ان یمیز روایة کل واحد منهما

عن الاخرى ويذكر ما فيهما من زيادة ونقصان وتحديث واخبار وانبا وهذا مما يعتني به مسلم في صحيحه ويبالغ فيه
واما البخاري فلا يصرح غالبا على ذلك ولا يلتفت اليه وربما تعاطاه في بعض الاحايين وهو نادر والله اعلم انتهى
در خلاصه گفته نیست هیچ شی باین حدیث مگر آنکه در حکم مروی از احد الرجلین علی الابهام ست تا آنکه اگر احدیها مجروح
باشد احتجاج بچیزی از ان حدیث جائز نبود و اما اسکه بیان نکند که آن از ثقه ست و اسقاط احد الراویین جائز
نیست بلکه ذکر هر دو و بیان باین طور که بعض آن حدیث از احدهما و بعضش از آخر ست واجب ست **باب**
چهارم در بیان رجال و طبقات علماء حدیث و ما یتصل بذلک و این فنی مهم عظیم الفائده ست مرسل و متصل بدان
شناخته می شود زیرا که اگر مروی عنه صحابی باشد و راوی آنرا تابعی گمان کند مرسل متصل شود و بالعکس و درین
باب فصلها ست **فصل اول** در معرفت صحابه رضی الله تعالی عنهم و درین باب جمعی از حفاظ قدیما و حدیثا
تصنیف کرده اند بحسب اطلاع خود و اول مصنف دران بخاری ست که بافراد تصنیفی درین فن پرداخته و ابو القاسم
بغوی و غیره از ان نقل میکنند بعده بغوی مذکور و ابو بکر بن داود و عبدان دران تالیف کرده اند و ابو علی بن السکن
و ابو حفص بن شاهین و ابو منصور ماوردی و ابو حاتم بن حبان و طبرانی در ضمن معجم کبیر و ابو عبد الله بن منده و ابو نعیم
را نیز درین باب تصانیف ست طیبی در خلاصه گفته اجود مصنفات درین باب کتاب استیعاب ست از ابن عبد البر
انتهی حافظ ابن حجر گفته سمی کتابه الاستیعاب لظنه انه استوعب ما فی کتب من قبله و مع ذلک ففاته شیء کثیر فذیل
علیه ابو بکر بن فتحون ذیلا حافلا و ذیل علیه جماعة فی تصانیف لطیفة انتهی و ابن الصلاح گفته وی کتاب خود را عیب دار
کرد بذکر مشاجرات صحابه که ملتقی آن از کتب اخباریین و غیرهم کرده ست انتهی بعده در خلاصه نوشته که ابن اثیر درین باب
کتابی جامع نوشته و ضبط و اجاده کرده انتهی حافظ ابن حجر گفته جمع ابن الاثیر کتابا حافلا سماه اسد الغابة جمع فیه کثیرا
من التصانیف المتقدمة الا انه تبع من قبله فخلط من لیس صحابیا بهم واغفل کثیرا من التنبیه علی کثیر من الاوهام الواقعة
فی کتبهم انتهی گوییم اسد الغابه درین نزدیکی بمصر قاهره طبع شده حافظ ابن حجر گفته ثم جرد الاسماء التی فی کتاب ابن الاثیر
مع زیادات علیها الحافظ ابو عبد الله الذهبی و علم لمن ذکر غلطا و من لا تصح صحبته ولم یستوعب ذلک ولا قارب وقد
وقع لی بالتتبع کثیر من الاسماء التی لیست فی کتابه ولا اصله علی شرطهما فجمعت کتابا کبیرا فی ذلک میزت فیه الصحابة
من غیرهم و مع ذلک فلم یحصل لنا جمیعا من الوقوف علی العشر من اسامی الصحابة بالنسبة الی ما جاء عن ابی زرعة
الرازی انتهی گوییم مراد باین کتاب اصابه فی تمییز الصحابه ست و دران ترتیب صحابه در هر حرف بر چهار قسم نموده
قسم اول در کسانیکه صحبت شان بطریق روایت از وی یا از غیر وی وارد شده خواه آن طریق صحیح باشد یا
حسن یا ضعیف یا بطریقی واقع شده که دال بر صحبت ست بهر طریق که بود قسم دوم در ذکر اطفال که بعهد نبوت
متولد شده اند و ذکر ایشان در صحابه آمده و نیز وفات رسول خدا صلعم کمتر از سن تمییز بوده اند و ذکر ایشان در صحابه

بر سبیل الحاق بغلبهٔ ظن ست بر آنکه جناب رسالت ایشان را دیده بنا بر توفر دواعی اصحاب بر احضار اولاد خویش نزد
رسول خدا هنگام ولادت برای تحنیک و تسمیه و تبریک بر آنها والاخبار بذلک کثیرة شهیرة و فی صحیح مسلم عن عائشة
ان النبی صلعم کان یؤتی بالصبیان فیبرک علیهم و اخرجه الحاکم فی کتاب الفتن من المستدرک عن عبد الرحمن بن عوف قال کان
لا یولد لاحد مولود الا اتی به النبی صلعم فدعا له الحدیث و اخرج ابن شاهین فی الصحابة فی ترجمة محمد بن طلحة عن ظئره قال لما
ولد محمد بن طلحة اتیت به النبی صلعم فحنکه و دعا له و کذلک کان یفعل بالصبیان لکن حدیث هؤلاء من قبیل المراسیل عند
المحققین من اهل العلم بالحدیث و لهذا حافظ ایشان را از قسم اول جدا ذکر کرده قسم سوم مخضرمین اند و کلام بر ایشان
در فصل دوم این باب بیاید قسم چهارم کسانی که ذکر شان در کتب مذکوره بر سبیل وهم و غلط واقع شده و حافظ
بیانش بر وجهی کرده که بر طرائق اهل حدیث معول علیه ست و همان را ذکر نموده که در ان وهم بین بوده و هر چه
احتمال عدم وهم داشت بذکرش نگرائیده مگر آنکه بطلان این احتمال غالب بر ظن گردیده و گفته و هذا القسم الرابع
لا اعلم من سبقنی الیه و لا من حام طائر فکره علیه و هو الضالة المطلوبة فی هذا الباب اللباب و زبدة ما یمخضه من هذا الفن
اللبیب الماهر انتهی و این کتاب اجمع کتب این فن ست و نزد محرر سطور موجود و لله الحمد بعده در خلاصه گفته صحابی
نزد محدثین هر مسلمان ست که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را دیده و نزد بعض اصولیین کسی ست که مجالست
او بطریق تتبع و اخذ از وی صلعم دراز گشته و نزد سعید بن مسیب کسی ست که یکسال در صحبت شریف وی مانده
یا یکبار همراه وی غزا کرده و این هم ضعیف ست زیرا که مقتضی آنست که جریر و امثالش صحابی نباشند انتهی
و حافظ ابن کثیر در باعث حثیث گفته صحابی کسی ست که رسول خدا صلعم را در حال اسلام خود دیده اگرچه صحبتش
با وی دراز نگشته و روایت چیزی از وی صلعم ننموده و این قول جمهور علما ست سلفا و خلفا و بخاری و ابو زرعه
و غیر واحد از مصنفین در اسماء صحابه نص کرده اند بر آنکه مجرد رؤیت کافی ست در اطلاق صحبت مثل ابن عبد البر
و ابن منده و ابی موسی مدینی و ابن اثیر در اسد الغابه و هو اجمعها و اکثرها فوائد و اوسعها اثابهم الله اجمعین انتهی
بعده گفته روی شعبة عن موسی السیلانی و اثنی علیه خیرا قال قلت لانس بن مالک هل بقی من اصحاب رسول الله صلعم
احد غیرک قال بقی ناس من الاعراب رأوه فاما من صحبه فلا رواه مسلم بحضرة ابی زرعة و هذا انما نفی فیه الصحبة الخاصة
و لا ینفی ما اصطلح علیه الجمهور من ان مجرد الرؤیة کافیة فی اطلاق الصحبة لشرف رسول الله صلعم و جلالة قدره و قدر
من رآه من المسلمین و لهذا جاء فی بعض الفاظ الحدیث تغزون فیقال هل فیکم من رای من رای رسول الله صلعم
فیقولون نعم فیفتح لهم حتی ذکر من رای من رای رسول الله صلعم الحدیث بتمامه و قال بعضهم فی معاویة و عمر بن عبد العزیز
لیوم شهده معاویة مع رسول الله صلعم خیر من عمر بن عبد العزیز و اهل بیته و حافظ ابن حجر گفته هو ای الصحابی
من لقی النبی صلعم مؤمنا به و مات علی الاسلام و لو تخللت ردة علی الاصح انتهی و سید محمد بن ابراهیم زیاده کرده

و فی اشتراط طول الملازمة خلاف و نوعی ازو در تقریب گفته و اختلف فی حد الصحابی والمعروف عند المحدثین انه کل
مسلم رای النبی صلعم وعن بعض اصحاب الاصول ای اصول الفقه —— انه من طالت مجالسته للنبی صلعم علی طریق
التتبع و ذکر کرده که بعضی یک دو سال یا یکدو غزوه شرط کرده اند و آنرا رد نموده و لهذا حافظ در حد صحابی گفته
علی الاصح اختیار کرده و مراد بلقاء اعم از مجالست و مماشاة و وصول احدهما الی الآخر است و اگر چه با وی مکالمه
نکرده باشد و داخل است دران رویت احدهما خواه بنفسه باشد یا بالغیر و تعبیر بلقا اولی از قول بعض است الصحابی
من رای النبی زیرا که ابن ام مکتوم و غیره عمیان خارج می شوند حالانکه صحابه هستند بلا تردد و لقا درین تعریف بمنزله جنس است
و مومن بمنزله فصل است از وی ملاقی وی صلعم در حال کفر خارج می شود و لفظ به فصل دیگر است خارج می شود از وی
ملاقی او که مومن بغیر او از انبیاء علیهم السلام است لکن در خروج کسی که با وی ملاقی شده و بر بعثت او در زمان
مستقبل ایمان آورده و زمان بعثت را در نیافته نظر است و مات علی الاسلام فصل سوم است خارج شد از وی
کسی که مرتد شد بعد از آنکه ملاقی او در حال ایمان شده بود و بر ردت از دنیا گذشته است مثل عبید الله بن جحش
و ابن خطل و غیر او برد تخلل او ست در میان کسیکه ملاقاتش در حال ایمان بوی کرده و میان موت او بر اسلام
زیرا که اسم صحبت بر وی باقی است برابر است که رجوع بسوی اسلام در حیات او کرد یا بعد ممات خواه بار دیگر او را
ملاقات کرده باشد یا نه و علی الاصح اشارت بسوی خلاف درین مسئله است و دال است بر رجحان اول قصه اشعث
بن قیس زیرا که وی مرتد شده بود و او را اسیر کرده پیش ابوبکر صدیق رضی الله عنه آوردند و وی عود بسوی اسلام کرد
و مسلمان شد ابوبکر از وی اسلام را مقبول داشت و خواهر خود بزنی او داد و واحدی از اهل علم از ذکرش در صحابه
تخلف نشده و نه از تخریج احادیث او در مسانید و غیرها این است شرح تعریف صحابی و شوکانی گفته مذهب جمهور
آنست که صحابی کسی است که ملاقات نبی صلعم کرده و بوی ایمان آورده اگر چه یک ساعت باشد برابر است که
از وی روایت کرده یا نه و گفته اند هو من طالت صحبته و روی عنه پس مستحق نشود اسم صحبت را مگر جامع میان
این هر دو صفت و گفته یک صفت کافی است طول صحبت یا روایت و حق مذهب جمهور است اگر چه لغت
مقتضی آنست که صاحب کسی است که ملازمتش بسیار باشد و وارد شده است آنچه دلالت نمیکند بر اثبات
فضیلت کسی که حاصل نشد او را از وی صلعم مگر مجرد لقاء قلیل و رویت اگر چه یکبار باشد و بعض اهل علم اقامت
یکسال یا زیاده یا غزوه همراه وی صلعم یا اقامت شش ماه شرط کرده اند و نیست وجه برای این هر دو قول
زیرا که مستلزم خروج جماعتی از رواة احادیث نبوی است حال آنکه کمتر ازین مدت نزد او مانده اند و نیز دلیلی
از لغت و شرع بران دال نیست و قاضی عیاض از واقدی حکایت کرده که بالغ بودنش شرط است و این هم
ضعیف است بنا بر خروج بسیاری از صحابه که ادراک عصر نبوی کرده اند و از وی صلعم روایت نموده و بالغ

نشدند مگر بعد موت وی صلعم وهم رویت نبوی غیر مشروط است زیرا که ابن ام مکتوم اعمی بود با آنکه بر صحبت وی
اتفاق ست و آمدی و ابن الحاجب وغیرهما از اهل اصول ذکر کرده اند که خلاف درین مسئله لفظی ست و نیست
وجه برای آن زیرا که قائل عدالت علی العموم طالب تعدیل احدی از ایشان نیست و هر که در شروط صحبت تعرضی
کرده که با وجود آن شرط تعدیل غیر مطلوب ست و با عدم آن شرط معدول پس خلاف معنوی ست نه لفظی انتهی
و عبارت حافظ ابن حجر در اصابه این ست اصح ما وقفت علیه من ذلک ان الصحابی من لقی النبی صلعم مومنا به
ومات علی الاسلام فیدخل فیمن لقیه من طالت مجالسته او قصرت ومن روی عنه او لم یرو ومن غزا معه او لم یغز
ومن رآه رؤیة ولم یجالسه ومن لم یره لعارض کالعمی ویخرج بقید الایمان من لقیه کافرا ولو اسلم بعد ذلک اذا لم
یجتمع به مرة اخری وقولنا به یخرج من لقیه مومنا بغیره کمن لقیه من مومنی اهل الکتاب قبل البعثة وهل یدخل من لقیه
منهم وآمن بانه سیبعث او لا یدخل محل احتمال ومن هولاء بحیرا الراهب ونظراؤه ویدخل فی قولنا مومنا به کل
مکلف من الانس والجن فحینئذ یتعین ذکر من حفظ ذکره من الجن الذین آمنوا به بالشرط المذکور واما انکار ابن الاثیر علی
ابی موسی تخریجه لبعض الجن الذین عرفوا فی کتاب الصحابة فلیس بمنکر لما ذکرته وقد قال ابن حزم فی کتاب الاقضیة
من المحلی من ادعی الاجماع فقد کذب علی الامة فان الله قد اعلمنا ان نفرا من الجن آمنوا وسمعوا القرآن من النبی صلعم
فهم صحابة فضلاء فمن این للمدعی اجماع اولئک وهذا الذی ذکره فی مسئلة الاجماع لا نوافقه علیه وانما اردت نقل
کلامه فی کونهم صحابة وهل یدخل الملائکة محل نظر وقد قال بعضهم ان ذلک ینبنی علی انه کان مبعوثا الیهم او لا وقد نقل
فخر الدین فی اسرار التنزیل الاجماع علی انه صلعم لم یکن مرسلا الی الملائکة ونوزع فی هذا النقل بل رجح الشیخ تقی الدین
السبکی انه کان مرسلا الیهم واحتج باشیاء یطول شرحها وفی صحة بناء هذه المسئلة علی هذا الاصل نظر لا یخفی انتهی بعده
فوائد قیود دیگر حد صحابی ذکر کرده و اما اولویت تعبیر بلقا از تعبیر برویت پس بنابر آنست که فاعل رویت
صحابی ست و گفته اند که فاعلش رسول خدا است صلعم سیوطی گفته و داخل ست دران جمیع امت زیرا که شب
اسرا وغیره تمام امت را بروی صلعم کشف و نمایان کردند و وی ایشان را دید و اما اشارت بخلاف در قول
علی الاصح پس عراقی درباره کسیکه بعد وی صلعم مرتد شده و باز مسلمان گردیده بر اسلام مرد گفته که در دخول
وی در صحابه نظر است زیرا که شافعی و ابوحنیفه نص کرده اند بر آنکه ردت محبط عمل ست و ظاهر آنست که محبط
صحبت سابقه ست مثل قره بن میسره و اشعث بن قیس و اما هر که در حیات وی صلعم رجوع باسلام کرد مثل
عبدالله بن ابی سرح پس مانعی از دخولش در صحبت نیست و این شرط که صحابی ملاقی مومن به را گویند مشکل ست
بجماعهٔ صبیان که ملاقات وی صلعم کرده اند و پیش از بلوغ آنها انتقال جناب نبوت اتفاق افتاد مثل حسن
و حسین و ابن زبیر وغیرهم زیرا که متصف بایمان مرد مکلف می باشد پس اگر چنین گویند من لقیه مسلما او علی الفطرة

اشمل واجمع باشد وگفته اند که مراد دیدن وی صلعم در عالم شهادت ست پس اطلاق صحبت بر بینندگان وی از ملائکه
وانبیا نشود وابن الاثیر استشکال کرده ست بشمردن مومنین جن در صحابه نه رائیان او از ملائکه با آنکه ایشان
احق بذکر اند از جنات ودر اسمال المنکر گفته این عمم صحیح نیست زیرا که جن از جمله مکلفین اند ورسالت وبعثت شامل
ایشان ست پس ذکر کسی که نامش معلوم شده وروئیت وی مر رسول خدا صلعم را ثابت گشته در صحابه مستحسن باشد
انتهی واما معرفت صحبت پس حافظ ابن حجر گفته شناخته می شود بتواتر آنکه وی صحابی ست یا باستفاضه وشهرت
یا باخبار صحابه یا بعض ثقات تابعین یا باخبار او از نفس خودش بآنکه وی صحابی ست اگر این دعوی داخل
زیر امکان ست ودر خلاصه گفته اگر عدل ست انتهی حافظ ابن حجر گفته استشکال کرده ست جماعتی باین خبر یعنی
دخول او تحت امکان بآنکه این دعوی نظیر دعوی قول اوست که من عدلم واین محتاج بسوی تامل ست انتهی
وسیوطی بر قول او تحت الامکان گفته که اگر دعوی صحبت کند بعد صد سال از وفات شریف وی صلعم پس
این دعوی او مقبول نیست اگرچه عدالتش بپایه ثبوت رسد لقوله صلعم فی الحدیث الصحیح ارایتکم لیلتکم هذه فان بعد
مائة سنة لایبقی احد ممن علی ظهر الارض رواه البخاری ومسلم من حدیث ابن عمر مراد انخرام آن قرن ست وآن سنه
وفات اوست صلعم واصولیین در قبول دعوای او معرفت معاصرتش با وی صلعم شرط کرده اند وآمدی جزم
کرده بآنکه دعوی او که من صحابی ام غیر مقبول ست ورجحه ابو الحسن القطان کما نقل السیوطی در اصابه گفته وزاد
مسلم من حدیث جابر ان ذلک کان قبل موته صلعم بشهر ولفظه سمعت النبی صلعم یقول قبل ان یموت بشهر اقسم
بالله ما علی الارض من نفس منفوسة الیوم یاتی علیها مائة سنة وهی حیة یومئذ در اصابه گفته ولهذه النکتة لم یصدق
الائمة احدا ادعی الصحبة بعد الغایة المذکورة وقد ادعاها جماعة فکذبوا وکان آخرهم رتن الهندی لان الظاهر کذبهم
فی دعواهم علی ما قررته ثم من لم یعرف حاله الا من جهة نفسه فمقتضی کلام الآمدی ومن تبعه ان لاتثبت صحبته و
نقل ابو الحسن بن القطان فیه الخلاف ورجح عدم الثبوت واما ابن عبد البر فجزم بالقبول بناء علی ان الظاهر
سلامته من الجرح وقوی ذلک بتصرف ائمة الحدیث فی تخریجهم احادیث هذا الضرب فی مسانیدهم ولا ریب فی انحطاط
رتبة من هذا سبیله عمن مضی ومن صور هذا الضرب ان یقول التابعی اخبرنی فلان مثلا انه سمع النبی صلعم یقول
سواء سماه ام لا اما اذا قال اخبرنی رجل مثلا عن النبی صلعم بکذا فثبوت الصحبة بذلک بعید لاحتمال الارسال ویحتمل
التفرقة بین ان یکون من کبار التابعین فیترجح القبول او صغارهم فیترجح الرد ومع ذلک فلم یتوقف من
صنف فی الصحابة فی اخراج من هذا سبیله فی کتبهم والله اعلم انتهی وعبارت حافظ ابن کثیر درین مقام در باعث
حثیث این ست وتعرف صحبة الصحابی تارة بالتواتر وتارة باخبار مستفیضة وتارة بشهادة غیره من الصحابة
وتارة بروایته عن النبی صلعم سماعا او مشاهدة لا مع المعاصرة فاما اذا قال المعاصر العدل انا صحابی فقد قال ابن حاجب

فی مختصره احتمل الخلاف یعنی لانه یخبر عن حکم شرعی کما لو قال فی الناسخ هذا ناسخ لهذا الاحتمال خطائه فی ذلک اما لو قال
سمعت رسول الله صلعم قال کذا او رایته فعل کذا او کنا عند رسول الله صلعم ونحو هذا فهذا مقبول لا محالة اذا صح السند الیه
وهو ممن عاصره علیه السلام انتهی وشوکانی گفته شناخته می شود صحابی بودن صحابی بتواتر واستفاضه وبودن او
از مهاجرین یا انصار وبخبر صحابی دیگر معلوم الصحبه ودر قبول قول او که من صحابی ام اختلاف ست قاضی ابو بکر
گفته مقبول ست زیراکه وازع عدالت مانع او از کذب ست اگر معارض قول او از وی گری نیامده وقال ابن الصلاح
والنووی وابن القطان توقف کرده ومروی ست از وی انچه دال ست بر جزم بعدم قبول قال ومن یدعی الصحبة
لا یقبل منه حتی نعلم صحبته واذا علمناها فما رواه فهو علی السماع حتی نعلم غیره انتهی ولابدست از تقیید قول قائل قبول
خبر او که وی صحابی ست بآنکه قرائن داله بر صدق دعوی او قائم شوند ورنه قبول خبر بسیاری از کذابین مدعین صحبت
لازم آید انتهی کلام الشوکانی ووجوب تقدیم بحث از عدالت راوی که در اول کتاب گذشت محل آن غیر صحابه اند
واما صحابه پس در ایشان ضرورت این بحث نیست زیراکه اصل در ایشان عدالت ست وروایت ایشان مقبول
بغیر بحث از احوال ایشان چنانچه ابن الحاجب حکایتش از اکثرین کرده وقاضی گفته این قول سلف وجمهور خلف ست
وجوینی گفته بالاجماع ووجه این قول ورود عمومات مقتضیه تعدیل ایشان ست در کتاب وسنت کقوله سبحانه
کنتم خیر امة اخرجت للناس وقوله وکذلک جعلناکم امة وسطا ای عدولا وقوله لقد رضی الله عن
المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة فعلم ما فی قلوبهم وقوله والسابقون الاولون من المهاجرین والانصار
والذین اتبعوهم باحسان رضی الله عنهم ورضوا عنه وقوله والذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم
وقوله صلعم خیر القرون قرنی وقوله فی حقهم لو انفق احدکم مثل احد ذهبا ما بلغ مد احدهم ولا نصیفه وهما فی الصحیح وقوله
اصحابی کالنجوم علی مقال فیه معروف وجوینی گفته وشاید سبب در قبول ایشان بغیر بحث از احوال آنست که ایشان
نقله شریعت اند اگر در روایت ایشان توقف ثابت شود شریعت بر عصر رسول صلعم منحصر گردد وبر سائر اعصار
مسترسل نشود وحافظ ابن حجر در اصابه نوشته اتفق اهل السنة علی ان الجمیع عدول ولم یخالف فی ذلک الا شذوذ من
المبتدعة وقد ذکر الخطیب فی الکفایة فصلا نفیسا فی ذلک فقال عدالة الصحابة ثابتة معلومة بتعدیل الله لهم واخباره
عن طهارتهم واختیاره لهم فمن ذلک قوله تعالی یا ایها النبی حسبک الله ومن اتبعک من المؤمنین وقوله
للفقراء المهاجرین الذین اخرجوا من دیارهم واموالهم یبتغون فضلا من الله ورضوانا وینصرون الله
ورسوله اولئک هم الصادقون الی قوله انک رؤف رحیم فی آیات کثیرة یطول ذکرها واحادیث شهیرة
یکثر تعدادها وجمیع ذلک یقتضی القطع بتعدیلهم ولا یحتاج احد منهم مع تعدیل الله له الی تعدیل احد من الخلق علی انه
لو لم یرد من الله ورسوله فیهم شیء مما ذکرناه لاوجبت الحال التی کانوا علیها من الهجرة والجهاد ونصرة الاسلام وبذل

المهج والاموال وقتل الآباء والاولاد والمناصحة في الدين وقوة الايمان واليقين القطع على تعديلهم والاعتقاد
لنزاهتهم وانهم افضل من جميع الخالفين بعدهم والمعدلين الذين يجيئون من بعدهم هذا مذهب كافة العلماء ومن يعتمد
قوله ثم روى بسنده الى ابي زرعة الرازي قال اذا رايت الرجل ينتقص احدا من اصحاب رسول الله صلعم فاعلم انه
زنديق وذلك ان الرسول حق والقرآن حق وما جاء به حق وانما ادى الينا ذلك كله الصحابة وهولاء يريدون
ان يجرحوا شهودنا ليبطلوا الكتاب والسنة والجرح بهم اولى وهم زنادقة انتهى والاحاديث الواردة في تفضيل الصحابة
كثيرة من ادلها على المقصود ما رواه الترمذي وابن حبان في صحيحه من حديث عبد الله بن مغفل قال قال رسول الله صلعم
الله الله في اصحابي لا تتخذوهم غرضا من بعدي فمن احبهم فبحبي احبهم ومن ابغضهم فببغضي ابغضهم ومن اذاهم فقد اذاني
ومن اذاني فقد اذى الله ومن اذى الله فيوشك ان ياخذه قال ابو محمد بن حزم الصحابة كلهم من اهل الجنة قطعا قال الله
تعالى لا يستوي منكم من انفق من قبل الفتح وقاتل اولئك اعظم درجة من الذين انفقوا من بعد
وقاتلوا وكلا وعد الله الحسنى وقال تعالى ان الذين سبقت لهم منا الحسنى اولئك عنها مبعدون
فثبت ان الجميع من اهل الجنة وانه لا يدخل احد منهم النار لانهم المخاطبون بالآية السابقة فان قيل التقييد
بالقتال والانفاق يخرج من لم يتصف بذلك وكذلك التقييد بالاحسان في الآية السابقة وهي قوله تعالى والسابقون
الاولون من المهاجرين والانصار والذين اتبعوهم باحسان الآية يخرج من لم يتصف بذلك وهي من اصرح ما ورد
في المقصود ولهذا قال المازري في شرح البرهان لسنا نعني بقولنا الصحابة عدول كل من راه صلعم يوما ما او زاره لماما
او اجتمع به لغرض وانصرف عن كثب وانما نعني به الذين لازموه وعزروه ونصروه واتبعوا النور الذي انزل معه اولئك
هم المفلحون والجواب عن ذلك ان التقييدات المذكورة خرجت مخرج الغالب والا فالمراد من اتصف بالانفاق والقتال
بالفعل او القوة واما كلام المازري فلم يوافق عليه بل اعترضه جماعة من الفضلاء قال الشيخ صلاح الدين العلائي
هو قول غريب يخرج كثيرا من المشهورين بالصحبة والرواية عن الحكم بالعدالة كوائل بن حجر ومالك بن الحويرث وعثمان
بن ابي العاص وغيرهم ممن وفد عليه صلعم ولم يقم عنده الا قليلا وانصرف وكذلك من لم يعرف الا برواية الحديث
الواحد ولم يعرف مقدار اقامته من اعراب القبائل والقول بالتعميم هو الذي صرح به الجمهور وهو المعتبر وقد كان
تعظيم الصحابة ولو كان اجتماعهم به صلعم قليلا مقررا عند الخلفاء الراشدين وغيرهم فمن ذلك ما روي عن ابي سعيد الخدري
قال كنا نسير رفاقا مع رسول الله صلعم فكنا في رفقة فيها ابو بكر فنزلنا على اهل ابيات وفيهم امراة حبلى ومعها رجل
من اهل البادية فقال للمراة الحامل ايسرك ان تلدي غلاما قالت نعم قال ان اعطيتني شاة ولدت غلاما فاعطته
فسجع لها اسجاعا ثم عمد الى الشاة فذبحها وطبخها وجلسنا ناكل منها ومعنا ابو بكر فلما علم بالقصة قام فتقيا كل شيء اخذ
قال ثم رايت ذلك البدوي اتى عمر بن الخطاب وقد هجا الانصار فقال لهم عمر لولا ان له صحبة من رسول الله صلعم

ما ادری ما نال فیها لکفیتکموه ولکن له صحبة من رسول الله صلعم لفظ علی بن الجعد ورجال هذا الحدیث ثقات فقد توقف
عمر عن معاتبته فضلا عن معاقبته لکونه علم انه لقی النبی صلعم وفی ذلک ابین شاهد علی انهم کانوا یعتقدون ان شان
الصحبة لا یعدله شیء کما ثبت فی الصحیحین من قوله صلعم والذی نفسی بیده لو انفق احدکم مثل احد ذهبا ما ادرک مد احدهم
ولا نصیفه وتواتر عنه صلعم قوله خیر الناس قرنی ثم الذین یلونهم وقال بهز بن حکیم عن ابیه عن جده عن النبی صلعم انتم خیرها
واکرمها علی الله عز وجل وروی البزار فی مسنده بسند رجاله موثوقون من حدیث سعید بن المسیب عن جابر قال
قال رسول الله صلعم ان الله اختار اصحابی علی الثقلین سوی النبیین والمرسلین وقال سفیان فی قوله تعالی وسلام علی
عباده الذین اصطفی هم اصحاب محمد صلعم والاخبار فیها کثیرة جدا فلنقتصر علی هذا القدر ففیه مقنع انتهی کلام الحافظ
ابن حجر رح فی کتاب الاصابة وهو موجز نفیس جدا حقیق بالقبول واما وقوع حروب وفتن در میان ایشان پس
کیا طبری گفته مبنی بر اجتهاد ست و هر مجتهد مصیب نیست مصیب واحد ست و مخطی معذور بلکه ماجور چنانکه عمر بن
عبد العزیز گفته تلک دماء طهر الله منها سیوفنا فلا نخضب بها السنتنا قول دوم آنکه حکم ایشان در عدالت حکم غیر ایشان ست
پس از ان بحث توان کرد ابو الحسین بن قطان گفته وحشی حمزه را قتل کرد و او را صحبت ست و ولید باده نوشی
نمود پس هر که از وی خلاف عدالت ظاهر شد بر وی اسم صحبت واقع نشود و ولید صحابی نباشد زیرا که صحابه همان اند
که بر طریقه وی صلعم بودند انتهی و این کلام خیلی ساقط ست چه وحشی حمزه را وقتی کشته که کافر بود باز مسلمان شد و این
نه از قوادح ست زیرا که الاسلام یجب ما قبله بلا خلاف و اما ولید پس قائلی از اهل علم نگفته که ارتکاب معصیت مخرج
صحابی از صحبت ست رازی در محصول گفته ابراهیم نظام مبالغه کرد در طعن بر صحابه چنانکه جاحظ از وی در کتاب
الفتیا نقل نموده و ما ذکرش باجمال و تفصیل میکنیم اما مجملا پس در طعن بعض ایشان در بعض اخبار کثیره مروی شده
و دیدیم که بعض صحابه در بعض قدح میکنند و این خواهان توجه قدح باشد یا در قادح اگر کاذب ست یا در مقدوح فیه
اگر قادح صادق ست و جوابش مجملا آنست که آیات قرآن کریم دال اند بر سلامت احوال صحابه و برائت شان
از مطاعن و چون اینمعنی ثابت شد پس واجب بر ما حسن ظن ست بایشان تا آنکه دلیلی قاطع بر طعن در ایشان
قائم شود الی آخر کلامه قول سوم آنکه همه عدول اند قبل فتن نه بعد آن پس بحث از احوال ایشان واجب ست
و اما بعد آن پس داخلین فتن مطلقا مقبول نیستند یعنی از هر دو سوی چه فاسق از طرفین معین نیست و به قال عمرو
بن عبید من المعتزلة و این قول در غایت ضعف ست زیرا که مستلزم اهدار غالب سنت ست زیرا که معتزلین
ازین حروب طائفه یسیره اند نسبت بداخلین در فتن و نیز باغی از فریقین غیر معین ست حالانکه بدلیل صحیح
تعیین او شده و نیز تمسک بچیزی که هر طائفه بدان تمسک نموده مخرج اوست از اطلاق اسم بغی بر وی بر
تقدیر تسلیم اینمعنی که باغی از فریقین غیر معین ست قول چهارم آنکه همه صحابه عدول اند مگر قاتل علی و به قال

صلعم همگنان را مسلمان نام کرده و حق تعالی فرموده وان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا
بینهما و درین کریمه نام ایشان با وجود اقتتال مومن نهاده و در مقاتله معاویه در فریقین صد صحابی هم
بوده‌اند والعلم عند الله و جمیع ایشان عدول اند و اما طوائف روافض و جهل و قلت عقل و دعوی ایشان که همه
صحابه کافر شدند مگر هفده کس نام آنها می برند پس هذیان بلا دلیل و مجرد رای فاسد و ذهن بارد و هوای
متبع ست و کمتر از آن ست که برد شن توان پرداخت و برهان بر خلاف آن اظهر و اشهر ست زیرا که امتثال
ایشان اوامر نبوی را بعد وی صلعم و فتح ایشان اقالیم و آفاق را و تبلیغ ایشان کتاب و سنت را و هدایت
کردن ایشان مردم را بسوی طریق جنت و مواظبت نمودن بر صلوات و زکوات و انواع قربات در سائر
احیان و اوقات با شجاعت و براعت و کرم و ایثار و اخلاق جمیله که هیچ امت را از امم متقدمه نبوده و احدی
بعد ایشان مثل ایشان درین امور نخواهد بود با دله صحیحه صریحه معلوم ست فرضی الله عنهم اجمعین ولعن الله
من یتهم الصادق ویصدق الکاذبین انتهی و در رحلة جنه گفته صحابه کلهم عدول اند خواه ملابس فتن شده باشند یا نه
باجماع معتد بهم ومثله قال النووی فی التقریب گوید ابن عبد البر در اول کتاب تمهید و سید محمد بن اسمعیل در شرح
تنقیح اولا این دعوی ذکر کرده اند و سید محمد مذکور گفته که این عموم نزد محدثین مخصص کسی ست که در وی قدح کرده اند
و ذکر خلاف در ترتیب افضل از صحابه طویل الذیل ست و نیست از علوم اصول حدیث ابو زرعه رازی گفته قبض
رسول الله صلعم عن مائة الف واربعة عشر الفا من الصحابة ممن سمع منه وروی عنه من اهل المدینة واهل مکة ومن بینهما
والاعراب ومن شهد معه حجة الوداع اخرجه الخطیب و قد قیل کیف یعرف تحدید ذلک مع تفرق الصحابة فی البلدان
والقری قال ابن فتحون فی ذیل الاستیعاب بعد ان ذکر نحو ذلک اجاب ابو زرعة بهذا سؤال من سأله عن الرواة
خاصة فکیف بغیرهم حافظ ابن حجر نوشته ومعهذا فجمیع من فی الاستیعاب یعنی ممن ذکر فیه باسم او کنیة وهما ثلاثة
آلاف وخمسمائة وذکر انه استدرک علیه علی شرطه قریبا ممن ذکر قلت وقرأت بخط الحافظ الذهبی من ظهر کتاب التجرید
لعل الجمیع ثمانیة آلاف ان لم یزیدوا لم ینقصوا ثم رأیت بخطه ان جمیع من فی اسد الغابة سبعة آلاف وخمسمائة
واربعون وخمسون نفسا ومما یؤید قول ابی زرعة ما ثبت فی الصحیحین عن کعب بن مالک فی قصة تبوک والناس کثیر
لا یحصیهم دیوان وثبت عن الثوری فیما اخرجه الخطیب بسنده الصحیح الیه قال من قدم علیا علی عثمان فقد ازری
علی اثنی عشر الفا مات رسول الله صلعم وهو عنهم راض فقال النووی وذلک بعد النبی صلعم باثنی عشر عاما بعد ان مات
فی خلافة ابی بکر فی الردة والفتوح ممن لم یضبط اسماؤهم ثم مات فی خلافة عمر فی الفتوح وفی الطاعون العام عمواس
وغیر ذلک من لا یحصی کثرة وسبب خفاء اسمائهم ان اکثرهم اعراب واکثرهم حضروا حجة الوداع والله اعلم انتهی
در ... المطر گفته ان الصحابة وان شملهم تعریف واحد فان رتبهم متفاوتة قال الحافظ لا اخفاء برجحان رتبة من لازمه

صلعم و قاتل معه او قتل تحت رایته علی من لم یلازمه و حضر معه مشهدا و علی من کلمه یسیرا او ماشاه قلیلا او رآه
علی بعد او فی حال الطفولیة وان کان شرف الصحبة حاصلا للجمیع و من لیس له سماع فحدیثه مرسل من حیث الروایة
وهم مع ذلک معدودون فی الصحابة لما نالوه من شرف الرؤیة انتهی و در عدد طبقات ایشان اختلافست
و نظر در ینجا بسوی سبق اسلام و هجرت و شهود مشاهد فاضله همراه جناب نبوت میکنند و حاکم ایشان را دوازده
طبقه گردانیده و سیوطی در شرح تقریب نواوی تعدادش چنین ذکر کرده که طبقهٔ اولی قومی است که بمکه مکرمه
اسلام آوردند مثل خلفاء اربعه دوم اصحاب دار الندوه سوم مهاجرهٔ حبشه چهارم عقبهٔ اولی پنجم عقبهٔ ثانیه اکثر
ایشان انصار بودند ششم اول مهاجرین که در قبا نزد آنحضرت رسیدند قبل دخولش در مدینهٔ منوره هفتم اهل بدر
هشتم کسانیکه هجرت کردند درمیان بدر و حدیبیه نهم اهل بیعة الرضوان دهم مهاجرین درمیان حدیبیه و فتح مکه
مثل خالد بن الولید و عمرو بن العاص یازدهم مسلمهٔ فتح دوازدهم صبیان و اطفال که روز فتح و در حجة الوداع
و غیرهما دیدند صلعم انتهی گویم عقبهٔ اولی در سنهٔ یازده از هجرت بوده و اول کسیکه از رجال احرار اسلام آورد
ابوبکر صدیق است رضی الله عنه و گفته اند که وی اول مسلمان است مطلقا و از ولدان و صبیان علی کرم الله
وجهه و گفته اند که وی اول مسلم است علی الاطلاق حافظ ابن کثیر گفته ولا دلیل علیه من وجه یصح و از موالی زید بن
حارثه و از عبید و ارقاء بلال موذن و از زنان خدیجه و گفته اند که وی اول کسی است که اسلام آورد مطلقا حافظ ابن
کثیر گفته و هذا اول السیاقات فی اول البعثة و هو محکی عن ابن عباس و الزهری و قتادة و محمد بن اسحق بن یسار صاحب
المغازی و جماعة وادعی الثعلبی المفسر علی ذلک الاجماع و قال و انما الخلاف فیمن اسلم بعدها انتهی و نیز در باعث حثیث
گفته افضل صحابه بلکه افضل خلق بعد انبیاء علیهم السلام ابوبکر عبد الله بن عثمان تیمی خلیفهٔ رسول الله است و مسمی شد
بصدیق بجهت مبادرت او بسوی تصدیق رسول خدا صلعم قبل جمیع مردم آنحضرت صلعم فرمودند ما دعوت احدا
الی الایمان الا کانت له کبوة الا ابابکر فانه لم یتلعثم و قد ذکرت سیرته و فضائله و مسنده والفتاوی عنه فی مجلد علی حدة
و لله الحمد بعده عمر بن الخطاب پس عثمان بن عفان پس علی بن ابی طالب این رای مهاجرین و انصار است در وقتیکه
که عمر امر خلافت را در شش کس بر شوری گذاشت و ایشان حصر آن در عثمان و علی کردند و عبد الرحمن بن عوف
تا سه روز و شب درباره این هر دو اجتهاد کرد و غور نمود تا آنکه از زنان در خدور و از صبیان در مکاتب سوال
کرد و دید که هیچ یکی را با عثمان برابر نمیکنند پس او را بر علی مقدم کرد و والی امر ساخت قبل علی و لهذا دارقطنی
گفته من قدم علیا علی عثمان فقد ازری بالمهاجرین و الانصار و صدق رضی الله عنه و اکرم مثواه و جعل جنة
الفردوس مأواه و عجب از انست که بعضی اهل کوفه از اهل سنت بسوی تقدیم علی بر عثمان رفته اند و از سفیان
ثوری محکی است که وی رجوع کرد از ان و مثل آن از وکیع بن الجراح منقول است و ابن خزیمه و خطابی نصرت

آن کرده اند واین بالمره ضعیف ست وبعد این هر چهار بقیه عشره مبشره اند پستر اهل بدر باز اهل احد باز اهل
بیعة الرضوان روز حدیبیه واما سابقین اولین پس میگویند که ایشان مصلی قبلتین اند وقیل اهل بدر وقیل اهل
بیعة الرضوان وقیل غیر ذلک شافعی گفته که راویان از آنحضرت صلعم و بینندگان او از مسلمین قریب شصت هزار
کس اند ابو زرعه رازی گفته شهد معه حجة الوداع اربعون الفا وکان معه بتبوک سبعون الفا وقبض علیه السلام
عن مایة الف واربعة عشر الفا من الصحابة احمد بن حنبل گفته واکثرهم روایة ستة انس وجابر وابن عباس و
ابن عمر وابو هریرة وعائشة قال ابن کثیر قلت وعبد الله بن عمرو وابو سعید وابن مسعود لکن توفی قدیما
ولهذا لم یعده احمد بن حنبل فی العبادلة بل قال العبادلة اربعة عبد الله بن الزبیر وابن عباس وابن عمر وابن عمرو
بن العاص انتهی طیبی در خلاصه نوشته اکثر صحابه در روایت حدیث شش کس اند کما تقدم بعده گفته قال مسروق
انتهی علم الصحابة الی عمر وعلی وابی وزید وابی الدرداء وابن مسعود واکثرهم فتیا ابن عباس ومنهم العبادلة ولیس
ابن مسعود منهم بیهقی گفته لانه تقدم موته وهؤلاء عاشوا حتی احتیج الی علمهم وکذا سائر من یسمی عبد الله وهم نحو مائتین
وعشرین انتهی وحافظ ابن حجر در اصابه نوشته اکثر الصحابة فتوی مطلقا سبعة عمر وعلی وابن مسعود وابن عمر وابن
عباس وزید بن ثابت وعائشة قال ابن حزم یمکن ان یجمع من فتیا کل واحد من هؤلاء مجلد ضخم ویلیهم عشرون وهم
ابو بکر وعثمان وابو موسی ومعاذ وسعد بن ابی وقاص وابو هریرة وانس وعبد الله بن عمرو بن العاص وسلمان وجابر
وابو سعید وطلحة والزبیر وعبد الرحمن بن عوف وعمران بن حصین وابو بکرة وعبادة بن الصامت ومعویة وابن الزبیر وام سلمة
قال یمکن ان یجمع من فتیا کل واحد جزء صغیر قال وفی الصحابة نحو من مائة وعشرین نفسا مقلون فی الفتیا
جدا لا تروی عن الواحد منهم الا المسألة والمسألتان والثلاث یمکن ان یجمع من فتیا جمیعهم جزء صغیر بعد البحث
کابی بن کعب وابی الدرداء وابی طلحة والمقداد وغیرهم انتهی در باعث حثیث گفته وآخر الصحابة علی الاطلاق
موتا انس بن مالک ثم ابو الطفیل عامر بن واثلة اللیثی قال علی بن المدینی وکانت وفاته بمکة فعلی هذا هو آخر
من مات بها ویقال آخر من مات بمکة ابن عمر وقیل جابر والصحیح ان جابرا مات بالمدینة وکان آخر من مات بها
وقیل سهل بن سعد وقیل السائب بن یزید وبالبصرة انس وبالکوفة عبد الله بن ابی اوفی وبالشام عبد الله
بن بسر بحمص وبدمشق واثلة بن الاسقع وبمصر عبد الله بن الحارث بن الجزء وبفلسطین ابو ابی بن ام حرام و
بالیمامة الهرماس بن زیاد وبالجزیرة العرس بن عمیرة وبافریقیة رویفع بن ثابت وبالبادیة سلمة بن الاکوع
رضی الله عنهم **فصل دوم** در معرفت تابعی در اینجا نیز اختلاف در تعریف اوست چنانکه در حد صحابی اختلاف
کرده اند حافظ ابن کثیر در باعث حثیث نوشته قال الخطیب التابعی من صحب الصحابی وفی کلام الحاکم ما یقتضی
اطلاق التابعی علی من لقی الصحابی وروی عنه وان لم یصحبه قلت لم یکتفوا بمجرد رؤیته الصحابی کما اکتفوا فی

اطلاق اسم الصحابی علی من رآه علیه السلام والفرق غفلة شرف رؤیته علیه السلام انتهی وطیبی در خلاصه گفته التابعی
هو کل مسلم صحب صحابیا وقیل من لقیه وهو الاظهر انتهی و در تقسیم العسکر گفته هو من لقی احدا من الصحابة مع الوفاق ای مع
موافقته له فی انه لقی مومنا بالنبی صلعم الی آخر ما سلف بعده گفته قال الحافظ ان هذا التعریف للتابعی هو المختار
خلافا لمن یشترط فی التابعی طول الملازمة او صحة السماع او التمییز انتهی وحاکم گفته تابعین پانزده طبقه اند و همه را
ذکر کرده و گفته اعلاهم من روی عن العشرة ومن جملة ایشان جماعتی را نام برده مثل سعید بن مسیب وقیس بن ابی حازم
وقیس بن عباد وابو عثمان نهدی وابو وائل وابو رجاء عطاردی وابو ساسان حصین بن منذر وغیرهم
در خلاصه گفته تغلیط کرده اند حاکم را در بارهٔ ابن مسیب زیرا که وی در خلافت عمر رضی الله عنه متولد شده واز اکثر
عشرهٔ مبشره سماعت نکرده بلکه سماع او جز از سعد بصحت نرسیده انتهی در باعث حثیث زیاده کرده که ولد
فی خلافة عمر لسنتین مضتا او بقیتا ولهذا اختلف فی سماعه من عمر ولم یدرک الصدیق ولم یسمع منه قولا واحدا انتهی
واما قیس پس از عشره سماعت دارد واز او شان راوی ست در خلاصه گفته ولم یشارکه فی هذا رجل انتهی و
حافظ ابن کثیر گفته وعلیه ای علی الحاکم فی هذا دخل کثیر فقد قیل انه لم یرو عن العشرة من التابعین سوی قیس بن
ابی حازم قاله ابن خراش وقال ابو بکر بن ابی داود ولم یسمع من عبد الرحمن بن عوف والله اعلم انتهی وحاکم گفته
ابن مسیب عمر و من بعد او را از عشره دریافت و گفته اند که از احدی از عشره جز سعد بن ابی وقاص نشنیده
و بود سعد آخر عشرهٔ مبشره در وفات بعده گفته و متصل ایشان اند اولاد صحابه که در زمن حیات نبوی متولد شده اند
مثل عبد الله بن ابی طلحه وابی امامه اسعد بن سهل بن حنیف وابی ادریس خولانی حافظ ابن کثیر زیاده کرده که
اما عبد الله بن ابی طلحه پس چون وی متولد شد انس بن مالک که از جانب مادر برادرش بود او را نزد رسول خدا
صلعم برد آنحضرت صلعم تحنیک وی فرمود و دعای برکت بروی کرد و نامش عبد الله نهاد و مثل این اطفال لائق
آنست که در صغار صحابه معدود کرده شوند بنابر مجرد رؤیت و محمد بن ابی بکر صدیق را از جملهٔ ایشان شمرده اند
با آنکه ولادتش نزد شجره وقت احرام حجة الوداع اتفاق افتاد و نیافت از حیات وی صلعم مگر قریب یکصد روز و
ذکر نکرده اند که او را بحضور آنحضرت صلعم آورده باشند یا وی آنحضرت را دیده باشد پس شمردن ابن ابی طلحه در
صحابه اولی تر از عد محمد بن ابی بکر در آنها است والله اعلم و حاکم نعمان و سوید پسران مقرن را در تابعین
ذکر کرده حال آنکه این هر دو صحابی هستند حافظ ابن حجر گفته و بقی بین الصحابة والتابعین طبقة اختلف فی الحاقهم
بای القسمین وهم المخضرمون الذین ادرکوا الجاهلیة والاسلام ولم یروا النبی صلعم فعدهم ابن عبد البر فی الصحابة
وادعی عیاض وغیره ان ابن عبد البر یقول انهم صحابة وفیه نظر فانه ای ابن عبد البر افصح فی خطبة کتابه بانه انما
اوردهم لیکون کتابه جامعا مستوعبا لاهل القرن الاول والصحیح انهم معدودون فی کبار التابعین سواء عرف

ان الواحد منهم کان مسلما فی زمن النبی صلعم کالنجاشی ام لا لکن ان ثبت ان النبی صلعم لیلة الاسراء کشف له عن جمیع
من فی الارض فینبغی ان یعد من کان مومنا به فی حیاته صلعم وان لم یلاقه فی الصحابة لحصول الرویة من جانبه صلعم
انتهی وعبارت حافظ در اصابه این ست لم یرد فی خبر قط انهم یعنی المخضرمین اجتمعوا بالنبی صلعم ولا راوه سواء اسلموا
فی حیاته ام لا وهولاء لیسوا صحابة باتفاق من اهل العلم بالحدیث وان کان بعضهم قد ذکر بعضهم فی کتب معرفة الصحابة
فقد افصحوا بانهم لم یذکروهم الا لمقاربتهم لتلک الطبقة لا انهم من اهلها وممن افصح بذلک ابن عبد البر وقبله ابو حفص
بن شاهین فاعتذر عن اخراجه ولو کان من کان هذا سبیله یدخل عنده فی الصحابة ما احتاج الی اعتذار وغلط من
جزم فی نقله عن ابن عبد البر بانه یقول بانهم صحابة بل مراد ابن عبد البر بذکرهم ما اوضح فی مقدمة کتابه بنحو ما قررناه
واحادیث هولاء عن النبی صلعم مرسلة باتفاق بین اهل العلم بالحدیث وقد صرح ابن عبد البر نفسه بذلک فی التمهید وغیره
من کتبه انتهی قال فی اسبال المطر قول الحافظ وان لم یلقه لحصول الرویة من جانبه صلعم یدل علی انه یری الحافظ
رویته صلعم تکفی فی کون المرئی صحابیا فیرد قوله سابقا ان الاولی لقیه لئلا یخرج ابن ام مکتوم لانه یقال قد رآه صلعم
وان لم یره هو انتهی گویم مخضرمین جمع مخضرم ست بفتح رای مهمله وخا وضاد معجمتین وآن مصطلح اهل حدیث ست
زیرا که وی متردد ست میان دو طبقه معلوم نمی شود که از کدام یکی ست وهو من قولهم مخضرم لا یدری اذکر هو
ام انثی کما فی المحکم والصحاح والطعام مخضرم لا حلو ولا مر حکاه ابن الاعرابی و در باعث حثیث گفته الخضرمة القطع
فکانهم قطعوا عن نظرائهم من الصحابة انتهی وطیبی در خلاصه گفته المخضرم هو الذی ادرک الجاهلیة وزمن النبی صلعم
ولم یره وعدهم مسلم عشرین نفسا وهم اکثر وممن لم یذکره ابو مسلم الخولانی والاحنف انتهی قاله ابن الصلاح وحافظ ابن
کثیر منجمله عشرین ابو عمرو شیبانی وسوید بن غفله وعمرو بن میمون وابو عثمان نهدی وابو الحلال عتکی وعبد خیر بن
یزید خیوانی وربیعه بن زراره را ذکر کرده و گفته قلت وعبد الله بن عکیم والاحنف بن قیس انتهی ومنجمله اکابر
تابعین فقهاء سبعه اند سعید بن المسیب وقاسم بن محمد وعروه وخارجه بن زید وابو سلمه بن عبد الرحمن وعبید الله
بن عبد الله بن عتبه وسلیمان بن یسار وتراجم ایشان محرر سطور در اتحاف النبلاء المتقین باحیاء مآثر الفقهاء المحدثین
ذکر نموده وطیبی در خلاصه گفته وانشدنا الشیخ فخر الدین المالکی التلمسانی رح الا کل من لا یقتدی بائمة
فقسمته ضیزی عن الدین خارجة، فخذهم عبید الله عروة قاسم، سعید ابو بکر سلیمان خارجة
و ابن المبارک بدل ابی سلمه سالم بن عبد الله گفته وابو الزناد بدل این هر دو ابو بکر بن عبد الرحمن بن الحارث بن هشام
را آورده واز احمد بن حنبل رح مروی ست که افضل تابعین ابن مسیب ست وچون گفتند که علقمه واسود را
چه میگوئی فرمود هو وهما ای سعید افضلا ودر جرح از دی آمده که گفت لا اعلم فیهم مثل ابی عثمان النهدی وقیس وعنه
[illegible] ومسروق [illegible] عبد الله [illegible] گفته اهل مدینه میگویند که افضل تابعین ابن مسیب ست

و اہل کوفہ اویس را و اہل بصرہ حسن را نشان میدہند انتہی و گفتہ اند کہ اہل کوفہ علقمہ و اسود را افضل میدانند و بعض اہل مکہ عطا ابن ابی رباح را میگویند بالجملہ افضلیت تابعین مختلف فیہ ست و ہر یکی سخنی گفتہ و تابعی بلد خود را ستودہ و ظاہر آنست کہ بعضی را باعتبار علم افضل گفتہ باشند و بعض را باعتبار عمل چنانکہ از ذکر ایشان اویس قرنی را معلوم میشود ابن ابی داؤد گفتہ سادات تابعیات حفصہ بنت سیرین و عمرہ بنت عبد الرحمن اند و متصل اینہاست ام درداء صغری رضی اللہ عنہم اجمعین در خلاصہ گفتہ قومی طبقہ را در تابعین شمردہ اند با آنکہ ایشان صحابہ را ملاقات نکردہ و طبقہ را از صحابہ در تابعین عد کردہ فلیتفطن لذلک انتہی و حافظ ابن کثیر گفتہ وقد ادخل بعضہم فی التابعین من لیس منہم کما اخرج آخرون من ہو معدود فیہم وکذلک ذکروا فی الصحابۃ من لیس صحابیا کما عدوا جماعۃ من الصحابۃ فیمن ظنوہ تابعیا وذلک بحسب مبلغہم من العلم انتہی گویم مثال اول ادخال ابو حنیفہ نعمان بن ثابت کوفی رضی اللہ عنہ در عداد تابعین ست زیراکہ او را با کدام صحابی ملاقات حاصل نشدہ و مثال ثانی ذکر نعمان و سوید پسران مقرن در تابعین ست حال آنکہ ہردو صحابی اند **فصل سوم** در اسماء و کنی و القاب و این چند نوع ست نوع اول در اسماء و آن چند قسم ست اول معرفت کسیکہ باسماء مختلفہ یا نعوت متعددہ مذکور می شود و این فنی عویص ست کہ حاجت می افتد بسوی آن بنا بر شناختن تدلیس و گمان میکنند بعض مردم کہ اینہا چند شخص اند یا آنکہ ذکر بعض اسماء یا کنیت نمایند و ہر کہ خبرت ندارد اعتقاد میکند کہ اینکس غیر آنکس ست و بیشتر وقوع ایمعنی از مدلسین می آید و تغریب میکنند بدان بر مردم بذکر مردی بنامی غیر مشہور یا کنیت برای ایہام بر غیر عارف بدان و این بسیار ست و حافظ عبد الغنی بن سعید درین باب کتابی جید دارد و مردم را در کنی کتابہاست و دران ارشاد کردہ اند بسوی حل مترجم آن باب و از امثلہ این قسم ست محمد بن سائب کلبی و ازوی حدیث تمیم داری مروی ست حافظ ابن کثیر گفتہ ہو ضعیف لکنہ عالم بالتفسیر و بالاخبار فمنہم من یصرح باسمہ ہذا و منہم من یقول حماد بن السائب و منہم من یکنیہ بابی النضر و منہم من یکنیہ بابی سعید در خلاصہ گفتہ و عدی بن بداء ہو حماد بن السائب المروی عنہ ذکاۃ کل مسک دباغہ ہو ابو سعید ابن الصلاح گفتہ و ہو الذی یروی عنہ عطیۃ العوفی التفسیر موہما انہ ابو سعید الخدری وکذلک سالم ابو عبد اللہ المدنی المعروف بسبلان الذی یروی عن ابی ہریرۃ ینسبونہ فی ولائہ الی جہات متعددۃ وہذا کثیر جدا والتدلیس اقسام کثیرۃ کما تقدم انتہی دوم معرفت اسماء مفردہ و این نیز فنی نیکو ست و حافظ ابو بکر احمد بن ہارون برزنجی و غیرہ را درین باب تالیفی ہست در باعث حثیث گفتہ و یوجد ذلک کثیرا فی کتاب الجرح والتعدیل لابن ابی حاتم و غیرہ و فی کتاب الاکمال لابی نصر بن ماکولا کثیرا و شیخ ابن الصلاح طائفہ را در اسماء مفردہ ذکر کردہ از انجملہ اجمد ست بجیم بن عجیان بروزن علیان ابن الصلاح گفتہ و رایتہ بخط ابن الفرات مخففا علی وزن سفیان

ذکره ابن یونس فی الصحابة آوسط بن عمرو البجلی تابعی ست تدوم بن صبیح الکلاعی عن تبیع الحمیری تابعی ابن
امرأة کعب الاحبار ست وبعض بیاء تحتیه خوانند جبیب بن الحارث بجیم بصیغه تصغیر صحابی ست شکل
بن حمید صحابی ست بفتحتین وشین معجمه سندر بفتح سین خصی مولی زنباع جذامی او را صحبت ست شمعون بن زید
ابو ریحانه صحابی ست بشین وغین معجمتین وبعضی بعین مهمله خوانند صدی بن عجلان بضم صاد مهمله بصیغه التصغیر
صحابی ست کنیت وی ابو امامه باشد صنابح بن الاعسر بضم صاد و نون و باء موحده ابن الصلاح گفته ومن قال فیه
صنابحی فقد اخطأ کلدة بن حنبل بفتح کاف ولام صحابی ست جیلان بکسر جیم بن فروه ابو الجلد اخباری تابعی ست
وجبین بن ثابت ابو الغصن بصیغه تصغیر تابعی ست وآبصه بن معبد صحابی ست بفتح صاد مهمله نبیشه الخیر بنون وشین
معجمه بصیغه التصغیر هبیب مصغر بباء موحده لبی بلام بر وزن أبي این هر صحابی اند عزوان بفتح عین مهمله واسکان
زا ابن زید رقاشی تابعی یکی از زهاد ست توف بکالی بکسر با وتخفیف کاف تابعی ست وغالب بر السنه
فتح با وتشدید کاف ست ضریب بن نقیر ابو السلیل عدوی بصری راوی از معاذة تابعی ست بصیغه
تصغیر مستمر بن ریان بفتح تا وکسر میم تابعی ست انس رضی الله عنه را دیده همدان برید عمر بن الخطاب بدال
مهمله واسکان میم تابعی ست وبعضی بذال معجمه وفتح میم خوانده اند واین نام بلده ست واول نام قبیله زبا
بکسر زای ست وشعیر بشین معجمه بتصغیر قردان بقاف مکسوره ابن الجوزی در بعض مصنفات خود گفته مسئلة
هل تعرفون رجلا من المحدثین لا توجد مثل اسماء آبائه فالجواب انه مسدد بن مسرهد بن مسربل بن مغربل بن مطربل
بن ارندل بن عرندل بن ماسل الاسدی وابن الصلاح گفته واما الکنی المفردة فمنها ابو العبیدین واسمه معاویة
بن صبرة من اصحاب ابن مسعود ابو العشراء الدارمی ابو المدله من شیوخ الاعمش وغیره لا یعرف اسمه وزعم ابو نعیم
الاصفهانی ان اسمه عبید الله بن عبد الله المدنی ابو مراية العجلی عبد الله بن عمرو تابعی ابو معید حفص بن غیلان
الدمشقی عن مکحول حافظ ابن کثیر گفته وقد روی عنه نحو من عشرة ومعهذا قال ابن حزم هو مجهول لانه لم یطلع علی
معرفته ومن روی عنه فحکم علیه بالجهالة قبل العلم کما جهل الترمذی صاحب الجامع فقال من محمد بن عیسی بن سورة ومن
الکنی المفردة ابو السنابل لبعید ربه بن بعکک رجل من بنی عبد الدار صحابی اسمه واسم ابیه وکنیته من الافراد انتهی
ودر سبال المطر بذکر اسماء مفرده اقتصار بر اجمد بجیم وعجیان کرده وگفته عد الحافظ جماعة من الصحابة وغیرهم وهی
موجودة فی کتب الرجال انتهی سوم موتلف ومختلف در اسماء وانساب وما اشبه ذلک وآن چنان باشد که
صورت او در خط متفق وصیغه او در لفظ مختلف بود در خلاصه گفته یجب للمحدث معرفته والا فیکثر خطاؤه
انتهی وابن الصلاح گفته وهو فن جلیل من لم یعرفه من المحدثین کثر عثاره ولم یعدم مخجلا وقد صنف فیه کتب
مفیدة من اجلها الاکمال لابن ماکولا علی اعواز فیه انتهی وطیبی گفته واکمل ما صنف فیه الاکمال وفیه اعواز انتهی

حافظ ابن کثیر گوید قلت قد استدرک علیه الحافظ عبد الغنی بن نقطة کتابا قریبا من الاکمال فیه فوائد کثیرة وللحافظ
ابی عبد الله البخاری من المشایخ المتاخرین کتاب مفید ایضا فی هذا الباب انتهی در خلاصه نوشته که ابن ماکولا این
قسم را دو گونه ضبط کرده است آحدها علی العموم مثل سلام که همه جا مشدد است مگر پنج کس یکی والد عبد الله دیگر
محمد بن سلام شیخ بخاری سوم سلام بن محمد بن ناهض مقدسی چهارم سلام جد محمد بن عبد الوهاب بن سلام المتکلم
الجبائی ابی علی المعتزلی پنجم سلام بن ابی الحقیق ومثل عماره که نیست دران بکسر عین مگر ابی بن عماره صحابی
رضی الله عنه وبعضی بضم عین خوانند وما عدای آن جمهور بضم است ودر ایشان جماعتی بفتح وتشدید میم ست
دوم انچه در صحیحین یا موطا است علی الخصوص مثل یسار که همه جا بمثناة تحتیه وسین مهمله ست الا محمد بن بشار که
بیای موحده وشین معجمه بوده است ودرین هردوست سیار بن سلامه وسیار بن ابی سیار بتقدیم سین وغیر ذلک
انتهی ودر باعث حثیث نوشته ومن امثلة ذلک سلام وسلام عمارة عمارة حزام حرام عباس عیاش غنام
عثام بشار یسار بشر بسر بشیر یسیر حارثة جاریة جریر حریز حبان حیان رباح ریاح سریج شریح عباد عباد
ونحو ذلک وکما یقال العنسی والعیشی والعبسی الحمال الجمال الخیاط الحناط البزار البزاز الابلی الایلی البصری النصری
الثوری التوزی الجریری والجُریری والحریری الهمدانی الهمذانی وما اشبه ذلک وهو کثیر وهذا انما یضبط بالحفظ
محررا فی مواضعه انتهی وحافظ ابن حجر گفته وان اتفقت الاسماء خطا واختلفت لفظا فهو المؤتلف والمختلف ومعرفته
من مهمات هذا الفن حتی قال علی بن المدینی اشد التصحیف ما یقع فی الاسماء ووجهه بعضهم بانه شئ لا یدخله القیاس
ای قیاس العربیة ولا قبله شئ یدل علیه ولا بعده وقد صنف فیه ابو احمد العسکری لکن اضافه الی کتاب التصحیف
له ثم افرده بالتالیف عبد الغنی بن سعید فجمع فیه کتابین کتابا فی مشتبه الاسماء وکتابا فی مشتبه النسبة وجمع
شیخه الدارقطنی فی ذلک کتابا حافلا ثم جمع الخطیب ذیلا مفردا ثم جمع الجمیع ابو نصر بن ماکولا فی کتاب الاکمال
واستدرک علیهم فی کتاب آخر جمع فیه اوهامهم وبینها وکتابه من اجمع ما جمع فی ذلک وهو عمدة عند کل محدث
بعده وقد استدرک علیه ابن نقطة ما فاته وتجدد بعده فی مجلد ضخم ثم ذیل علیه سلیم بفتح السین فی مجلد لطیف
وکذلک ابو حامد بن الصابونی وجمع الذهبی فی ذلک کتابا مختصرا جدا اعتمد فیه علی الضبط بالقلم فکثر فیه الغلط
والتصحیف المغائر لموضوع الکتاب وقد یسر الله تعالی توضیحه بکتاب سمیته تبصیر المنتبه بتحریر المشتبه وهو مجلد
واحد وضبطته بالحروف علی الطریقة المرضیة وزدت علیه شیئا کثیرا مما اهمله او لم یقف علیه ولله الحمد علی ذلک
انتهی نووی بعد ذکر مثل انچه حافظ ذکر کرده گفته وهو منتشر لا ضابط فی اکثره وما ضبط منه قسمان انتهی
وهمان دو قسم که متقدم گشت ذکر نموده در اسبال المطر زیاده کرده وقد ذکر فی مقدمات شرحه علی مسلم نحو
هذا عدة جامعة من هذا النوع انتهی چهارم متفق ومفترق خطا ولفظا حافظ گفته برابر ست که این در یک کس

باشد یا زیاده و چنین اتفاق دو کس یا زیاده در کنیت و نسبت ست و این نوع را متفق و مفترق گویند
و فایده معرفتش خوف آنست که دو کس را یک کس گمان کند در خلاصه گفته و للخطیب فیه کتاب التلخیص و ابن کثیر
نوشته و قد صنف فیه الخطیب کتابا حافلا و حافظ ابن حجر گفته و قد لخصته و زدت علیه شیئا کثیرا و هذا عکس النوع
المسمی بالمهمل لانه یخشی منه ان یظن الواحد اثنین و هذا یخشی منه ان یظن الاثنان واحدا انتهی نووی و طیبی و ابن کثیر
و ابن الصلاح و غیرهم گفته اند که این نوع چند قسم ست یکی آنکه اسماء ایشان و اسماء پدران ایشان متفق باشند
و این اتفاق در دو کس بود یا زیاده و مثل خلیل بن احمد که شش کس اند یکی نحوی بصری و وی اول کسی ست که
وضع علم عروض کرده حافظ ابن کثیر گفته قالوا و لم یسم احد بعد النبی صلعم باحمد قبل ابی خلیل بن احمد الا ابا السفر
سعید بن احمد فی قول ابن معین و قال غیره سعید بن یحمد و الله اعلم دوم ابو بشر مزنی بصری سوم اصبهانی که از
روح بن عباده و غیره راوی ست چهارم ابو سعید سجزی قاضی فقیه حنفی مشهور بخراسان روی عن ابن خزیمه
و طبقته پنجم ابو سعید بستی قاضی و وی راوی ست از سجزی مذکور و بیهقی از وی روایت دارد ششم ابو سعید بستی
شافعی که از ابی حامد اسفراینی اخذ کرده و به بلاد اندلس در آمده قسم دوم متفق در اسماء خود و اسماء آباء و اجداد
خود مثل احمد بن جعفر بن حمدان که چهار کس اند قطیعی و بصری و دینوری و طرطوسی و همگنان روایت دارند از کسیکه
مسمی بعبد الله ست و همه در یک عصر بوده اند و مثل محمد بن یعقوب بن یوسف که دو کس اند از نیسابور ابو العباس
اصم و ابو عبد الرحمن اخرم قسم سوم اتفاق در کنیت و نسبت ست معاً مثل ابی عمران جونی که دو کس اند عبد الملک
بن حبیب تابعی و موسی بن سهل راوی از هشام بن عروه و مثل ابو بکر بن عیاش که سه کس اند قاری مشهور و سلمی
باجدائی صاحب غریب الحدیث متوفی در سنه اربع و مائتین و باجده نام قریه در عراق ست و دیگر حمصی که مجهول ست
قسم چهارم عکس ما قبل یعنی متفق در اسم و کنیت پدر مثل صالح بن ابی صالح که چهار کس اند قسم پنجم اتفاق در اسماء خود
و اسماء و انساب آباء مثل محمد بن عبد الله انصاری که دو کس اند یکی صاحب جزء شیخ بخاری دوم مکنی بابی سلمه
و وی ضعیف ست در باعث حثیث گفته و هذا باب واسع کثیر الشعب یتحرر بالعمل و الکشف عن الشیء فی اوقاته انتهی
قسم ششم اتفاق در اسم و کنیت فقط مثل حماد سیوطی گفته لا یدری ههنا ابن زید او ابن سلمه و یعرف بحسب من روی
عنه نووی گفته و من ذلک عبد الله یعنی اذا اطلق و شبهه قال سلمة بن سلیمان اذا قیل بمکه عبد الله فهو ابن الزبیر
و بالمدینه فابن عمر و بالکوفه فابن مسعود و بالبصره فابن عباس و بخراسان فابن المبارک قال السیوطی صنف الخطیب
فی هذا کتابا مفیدا سماه المکمل فی بیان المهمل و افرد الناس التصنیف فیما وقع فی صحیح البخاری من ذلک قسم هفتم
اتفاق در نسبت ست مثل آملی سمعانی گفته و اکثر علماء طبرستان من آمل و اشهر بالنسبة الی امل جیحون عبد الله بن
حماد شیخ البخاری و من ذلک الحنفی الی بنی حنیفه و الی المذهب و کثیر من المحدثین ینسب الی المذهب حنیفی بزیاده

یاء، ووافقهم من النحويين ابن الانباري وحده ای وإياه غيره من النحويين سیوطی گفته ان الصواب مع ابن الانباری
بعده گفته وقد اخترته فی کتابی جمع الجوامع فی العربیة فقد قال صلعم بعثت بالحنیفیة السمحة فاثبت الیاء فی الالفاظ المنسوبة
الی الحنیف فلا مانع من ذلک انتهی قسم هشتم متشابه در اسم ونسب متمایز بتقدیم وتاخیر مثل یزید بن اسود صحابی
خزاعی جرشی مخضرم مشتهر بصلاح وهو الذی استسقی به معاویة ومثل اسود بن یزید نخعی تابعی فاضل قسم نهم معرفت منسوبین
بغیر آباء واین چند قسم ست یکی منسوب بسوی مادر خودش مثل معاذ ومعوذ پسران عفراء واین نام مادر ایشان است
ونام پدر ایشان حارث بن رفاعه انصاری ست حافظ ابن کثیر گفته وهما اللذان اثبتا ابا جهل یوم بدر انتهی ای
هما قاتلاه واین هر دو را یک شقیق دیگر ست عوذ نام وبعض بجای عوذ عون وعوف نیز گفته اند ودر اسبال المطر
گفته او نسب الی امه دون ابیه فکانت امه کالاب فی انه نسب الابن الیها حافظ گفته وذلک کابن علیة وهو اسمعیل
بن ابراهیم بن مقسم احد الثقات وعلیة امه اشتهر بها وکان لا یحب ان یقال له ابن علیة ولهذا کان یقول الشافعی
اخبرنا اسمعیل الذی یقال له ابن علیة انتهی بعده در اسبال المطر گفته قوله وکان لا یحب الخ قال المحشی لعله لذکر امه
فانه مکروه طبعا وعادة ومروة اولکون النسبة الیها یوهم خللا فی نسبه وعلی التقدیرین اشکل تعلیله بقوله ولهذا کان یقول
الخ والظاهر ان یقال ولهذا ای لکونه اشتهر بها وکان لا یحب ان یقال له کان یعبر الشافعی بنسبة التلقیب الی غیره
براءة لذمته حافظ ابن کثیر گفته ابن علیة احد ائمة الحدیث والفقه ومن کبار التابعین واما ابن علیة الذی یعزو الیه
کثیر من الفقهاء فهو ابراهیم بن اسمعیل هذا وقد کان مبتدعا یقول بخلق القرآن انتهی ومن المنسوبین الی امه من الصحابة
وغیرهم بلال بن حمامة واسم ابیه رباح وابن ام مکتوم الاعمی المؤذن وقد کان یؤم عن رسول الله صلعم قیل اسمه عبد الله
بن زائدة وقیل عمرو بن قیس وقیل غیر ذلک ومنهم سهل وسهیل ابنا بیضاء والوهما وهب واسم بیضاء دعد ومنهم عبد الله
بن امه ابوه وهی بحینة مالک بن القشیب الاسدی ومحمد بن الحنفیة واسمها خولة وابوه امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
رضی الله عنه وشرحبیل بن حسنة احد امراء الصحابة علی الشام وهی امه وابوه عبد الله بن ابی المطاع الکندی واسحق
بن ابراهیم بن هراسة قال الحافظ عبد الغنی المصری هی امه واسم ابیه سلمة دوم آنکه منسوب باشد بسوی جده خود
مثل یعلی بن منیه وپدرش امیه ست زبیر بن بکار گفته هی ام ابیه امیة انتهی وقیل هی امه وبشیر بن الخصاصیة
ونام پدرش معبد ست وخصاصیه مادر جد اوست حافظ ابن کثیر گفته قال الشیخ ابو عمرو ومن احدث ذلک عهدا
شیخنا ابو احمد عبد الوهاب بن علی البغدادی یعرف بابن سکینة وهی ام ابیه قلت وکذلک شیخنا العلامة ابو العباس
بن تیمیة هی ام احد اجداده الابعدین وهو احمد بن عبد الحلیم بن عبد السلام بن ابی القاسم بن محمد بن تیمیة الحرانی
رح انتهی وظاهر لفظ شیخنا آنست که حافظ ابن کثیر شاگرد ابن تیمیه رح باشد وکفی به شرفا وفضلا وثقة و
ایقانا سوم آنکه منسوب باشد بسوی جد مثل ابی عبیدة بن الجراح رضی الله عنه وهو عامر بن عبد الله بن

جراح فهری ست یکی از عشرهٔ مبشره و هو اول من لقب بامیر الامراء بالشام و کانت ولایته بعد خالد بن الولید
رضی الله عنهما و مثل احمد بن حنبل و وی احمد بن محمد بن حنبل شیبانی ست و نظیر وی در عد این قسم امثلت بسیار کرده حافظ ابن کثیر گفته و
منهم من ینسب الی جده کما قال النبی صلعم یوم حنین و هو راکب علی البغلة یرکضها الی نحو العدو و هو ینوه باسمه یقول
انا النبی لا کذب انا ابن عبد المطلب و هو محمد رسول الله بن عبد الله بن عبد المطلب و مجمع بن جاریة و هو مجمع بن یزید
بن جاریة و ابن جریج و هو عبد الملک بن عبد العزیز بن جریج و ابن ابی ذئب محمد بن عبد الرحمن بن ابی ذئب و
ابو بکر بن ابی شیبة هو عبد الله بن محمد بن ابی شیبة و ابراهیم بن عثمان العبسی صاحب المصنف و کذا اخوه عثمان
الحافظ و القاسم ابو سعید ابن یونس صاحب تاریخ مصر و هو عبد الرحمن بن احمد بن یونس ابن عبد الاعلی الصدفی
انتهی چهارم منسوب بسوی غیر پدر یعنی بجانب اجنبی بسببی از اسباب مثل مقداد بن عمرو الکندی و او را
ابو الاسود خوانند زیرا که در کنار اسود بن یغوث پرورش یافته و وی او را متبنی خود ساخته حافظ ابن کثیر گفته
و کان زوج امه و هو ربیبه فتبناه انتهی قسم دهم نسبی که خلاف ظاهر ست مثل ابو مسعود عقبه بن عمرو البدری
بخاری زعم کرده که وی در بدر حاضر شده و جمهور خلاف وی کرده و گفته بلکه ساکن بود در بدر پس منسوب شد
بسوی آن طیبی گفته لم یشهدها فی قول الاکثرین بل نزلها انتهی و سلیمان بن طرخان تیمی که ازین قبیله نبود بلکه
نزیل بود در ایشان پس منسوب شد بسوی شان و ابو خالد دالانی که از موالی بنی مره بود در دالان که بطنی
از همدان ست نازل شد و باینها منسوب گشت و ابراهیم بن یزید خوزی از موالی بنی اسد بود و چون در شعب الخوز
که بمکه مکرمه ست نزول کرد خوزی شد و عبد الملک بن ابی سلیمان عرزمی بطنی از بنی فزاره بود در جبانه
ایشان بکوفه فرود آمده عرزمی مشهور شد و محمد بن سنان عوقی بطنی از عبد القیس ست و وی باهلی ست لیکن در
عوقه ببصره نازل شد و عوقی گردید و احمد بن یوسف سلمی شیخ مسلم ازدی ست لیکن منسوب شد بسوی قبیله
مادر خود و همچنین حفید او ابو عمرو احمد بن نجید سلمی و حفید او ابو عبد الرحمن سلمی صوفی ست و در باعث حثیث گفته
و من ذلک مقسم مولی ابن عباس للزومه له و انما هو مولی لعبد الله بن الحارث بن نوفل و خالد الحذاء انما قیل له
ذلک لجلوسه عندهم و یزید الفقیر لانه کان یالم من فقار ظهره انتهی و حافظ ابن حجر گفته کالحذاء و ظاهره انه
منسوب الی صناعتها او بیعها و لیس کذلک و انما کان یجالسهم فنسب الیهم و نیز وی گفته و معرفت کسی که نام
او و نام پدر و جدش متفق باشد مثل حسن بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب ست و گاهی ازین هم بیشتر
واقع می شود و این از فروع مسلسل ست و گاهی چنان اتفاق می افتد که نام این کس و نام پدر با نام جد و نام
پدرش و زیاده متفق میشود مثل ابو الیمن کندی و هو زید بن الحسن بن زید بن الحسن بن زید بن الحسن و گاهی
نام راوی و نام شیخ او یکی باشد بلکه شیخ شیخ او و زیاده کعمران عن عمران عن عمران اول معروف بقصیر است

وثانی ابورجاء عطاردی ست وثالث ابن حصین صحابی ومثل سلیمان از سلیمان اول ابن احمد بن ایوب طبرانی ست وثانی ابن احمد واسطی وثالث ابن عبد الرحمن دمشقی معروف با بن بنت شرحبیل وگاهی هر راوی وشیخ او معا واقع می شود مثل ابو العلاء عطار همدانی مشهور بروایت از ابی علی اصبهانی حداد ونام هر یکے از ینها حسن بن احمد بن حسن بن احمد بن حسن بن احمد ست پس در اسم متفق اند ودر کنیت ونسبت بسوی بلد وصناعت مفترق وابو موسی مدینی درین باب جزوی حافل تالیف کرده حافظ ابن حجر گفته وهو ای معرفة من اتفق اسم شیخه والراوی نوع لطیف لم یتعرض له ابن الصلاح وفائدته رفع اللبس عمن یظن فیه تکرار او انقلابا فمن امثلته البخاری روی عن مسلم وروی عنه مسلم فشیخه ای شیخ البخاری مسلم بن ابراهیم الفرادیسی البصری والراوی عنه ای عن البخاری مسلم بن الحجاج القشیری صاحب الصحیح بعده امثله بسیار ذکر کرده وگفته وامثلته کثیرة واین قسم یازدهم ودوازدهم باید گفت قسم سیزدهم معرفت اسماء مجرده وکنی واسماء مفرده ست حافظ ابن حجر گفته ومن المهم فی هذا الفن معرفة الاسماء المجردة وقد جمعها جماعة من الائمة فمنهم من جمعها بغیر قید کابن سعد فی الطبقات وابن ابی خیثمة والبخاری فی تاریخهما وابن ابی حاتم فی الجرح والتعدیل ومنهم من افرد الثقات کالعجلی وابن حبان وابن شاهین ومنهم من فرد المجروحین کابن عدی وابن حبان ایضا ومنهم من قیدها بکتاب مخصوص کرجال البخاری لابی نصر الکلاباذی ورجال مسلم لابی بکر بن منجویه ورجالهما معا لابی الفضل بن طاهر ورجال ابی داود لابی علی الجیانی وکذا رجال الترمذی والنسائی لجماعة من المتاخرین ورجال الستة الصحیحین وابی داود والترمذی والنسائی وابن ماجة لعبد الغنی المقدسی فی کتابه الکمال ثم هذبه المزی فی تهذیب الکمال وقد لخصته وزدت علیه اشیاء کثیرة وسمیته تهذیب التهذیب وجاء مع ما اشتمل علیه من الزیادات قدر ثلث الاصل انتهی در اسبال المطر گفته وقد لخص الحافظ تهذیبه بکتاب سماه التقریب متداول بین الناس گویم این کتاب در هندوستان مکرر طبع شده واستعمال طلبه عام گردیده واما کنی مجرده ومفرده پس گاهی بلفظ کنیت باشد ووقوع آن بسبب کدام آفت یا حرفه می بود ونووی آنرا نوع بجاه وثانی گردانیده وگفته ومن لا یعرفها فقد یظنها اسامی فیجعل من ذکر باسمه فی موضع وبلقبه فی آخر شخصین وصنف فیه جماعة قال السیوطی منهم ابو بکر الشیرازی وابو الفضل الفلکی قال وآخرهم شیخ الاسلام ابو الفضل بن حجر وتالیفه احسنها واخصرها واجمعها نووی گفته وما کرهه من الالقاب لا یجوز وما لا یکرهه یجوز بعده ذکر القاب کرده سخن در معرفت اسماء مفرده در قسم ثانی ازین فصل بگذشت قسم چهاردهم متشابه ست وآن چنان ست که اسماء در خط ونطق متفق وآباء در نطق مختلف ودر خط متفق باشند مثل محمد بن عقیل بفتح عین ومحمد بن عقیل بضم عین واول نیسابوری ست وثانی فریابی وهر دو مشهور اند وطبقه این هر دو واحد ومتقارب ست در باعث حثیث گفته مثاله موسی بن علی بفتح العین جماعة وموسی بن علی بضمها مصری یروی عن التابعین

و منه الحضرمی والحضرمی و ثور بن یزید الحمصی و ثور بن زید الدیلی الحجازی و ابو عمرو الشیبانی النحوی اسحق بن مرار و
یحیی بن ابی عمرو السیبانی و عمرو بن زرارة النیسابوری شیخ مسلم و عمرو بن زرارة الحدثی یروی عنه ابو القاسم البغوی
انتهی و مثال عکس این قسم یعنی اختلاف اسماء در نطق و توافق در خط و توافق آبا در خط و نطق هر دو این ست
شریح بن نعمان و سریج بن النعمان اول بشین معجمه و حاء مهمله ست و وی تابعی بود روایت دارد از علی رضی الله عنه
و ثانی بسین مهمله و جیم ست و وی از شیوخ بخاری ست حافظ ابن حجر گفته و کذا ان وقع الاتفاق فی الاسم
و اسم الاب والاختلاف فی النسبة و قد صنف فیه الخطیب کتابا حافلا سماه تلخیص المتشابه ثم ذیل علیه هو ایضا بما
فاته اولا و هو کثیر الفائدة انتهی و این نیز از قسم متشابه ست حافظ ابن حجر گفته و از نوع متشابه و نوع مختلف و مؤتلف
انواع دیگر مرکب می شوند از انجمله آنکه اتفاق و اشتباه در نام اینکس و نام پدرش باشد مثلا مگر در یک یا دو حرف
یا زیاده از احد هما یا از هر دو و این دو گونه ست یکی آنکه اختلاف بتغییر باشد با وجود ثبوت عدد حروف در هر
جهت یا اختلاف بتغییر باشد با نقصان بعض اسماء از بعض آن از امثله اول محمد بن سنان ست بکسر سین مهمله و دو
نون و آن جماعت ست از انهاست عوقی بفتح عین و واو و قاف شیخ بخاری و محمد بن سیار بسین مهمله مفتوحه و
تشدید یا و الف و راء و این نیز جماعت ست از ایشان ست یمامی شیخ عمرو بن یونس و محمد بن حنین تابعی بصیغه
تصغیر راوی از ابن عباس و غیره و محمد بن جبیر بن مطعم تابعی مشهور بجیم و باء موحده و معرف بن واصل کوفی و
مطرف بن واصل بطاء مهمله بدل عین شیخ ابو حذیفه نهدی و احمد بن حسین صاحب ابراهیم بن سعید و دیگران
و احید بن حسین مثل اوست لیکن بیاء تحتیه بدل میم و وی شیخ بخاری ست عبد الله بن بیکندی از وی روایت
دارد و حفص بن میسرة شیخ مشهور از طبقه مالک و جعفر بن میسرة شیخ عبد الله بن موسی کوفی اول بحاء مهمله و فا
و صاد ست و ثانی بجیم و عین مهمله و راء و از امثله ثانی عبد الله بن زید ست و آن جماعت ست منجمله یکی صاحب
اذان ست در صحابه و اسم جدا و عبد ربه ست و راوی حدیث وضو ست و نام جدش عاصم ست و این
هر دو انصاری هستند و عبد الله بن یزید بزیادت یاء در اول اسم پدر و زای مکسوره و این نیز جماعت ست
از انهاست خطمی در صحابه مکنی بابی موسی و حدیث او در صحیحین ست دیگر قاری و ذکرا در حدیث عائشه ست
و بعضی گمان کرده که این همان خطمی ست و در آن نظر ست و عبد الله بن یحیی و این نیز یک جماعت ست و عبد الله
بن نجی بضم نون و فتح جیم و یای مشدد روایت دارد از علی یا اختلاف مذکور بتقدیم و تاخیر حاصل شود و نحو
آن انتهی کلام الحافظ در اسبال المطر گفته و قد اطال النووی فی التقریب بذکر شیء کثیر من ذلک انتهی در باعث
حثیث نوشته صنف آخر ما تقدم و مضمونه فی المتشابهین فی الاسم واسم الاب والنسبة مع المفارقة فی المقارنة
هذا متقدم و هذا متاخر مثاله یزید بن الاسود خزاعی صحابی و یزید بن الاسود الجرشی ادرک الجاهلیة و سکن الشام

وہو الذی استشہد بہ معاویۃ واما الاسود بن یزید فذاک تابعی من اصحاب ابن مسعود والولید بن مسلم الدمشقی تلمیذ الاوزاعی
وشیخ الامام احمد ولہم آخر بصری تابعی واما مسلم بن الولید بن رباح فذاک مدنی یروی عنہ الدراوردی وغیرہ و
قد وہم البخاری فی تسمیتہ فی تاریخہ بالولید بن مسلم قلت وقد اعتنی شیخنا الحافظ المزی فی تہذیبہ ببیان ذلک
وتمییز بین المتقدم والمتاخر من ہولاء بیانا حسنا وقد زدت علیہ اشیاء حسنۃ فی کتابی التکمیل ولله الحمد انتہی قسم یازدہم
مبہمات ست ودرین باب حافظ عبد الغنی بن سعید مصری وخطیب بغدادی وغیرہما تالیف کردہ اند واین چند
قسم ست یکی آنکہ مبہم مرد یا زن باشد مثل حدیث ابن عباس ان رجلا قال یا رسول الله الحج کل عام واین مرد
اقرع بن حابس ست چنانکہ در روایت دیگر آمدہ ومثل حدیث ابی سعید انہم مروا بحی فلدغ سیدہم فرقاہ رجل منہم
وآن رجل خود ابو سعید ست ومثل حدیث سائلہ از غسل حیض فقال صلعم خذی فرصۃ ممسکۃ واین سائلہ بنت یزید
بن سکن ست حافظ ابن کثیر گفتہ وہذا انما یستفاد من روایۃ اخری من طریق للحدیث وہذا کثیر یطول ذکرہا وقد اعتنی
ابن الاثیر فی اواخر کتابہ جامع الاصول بتحریرہا واختصر النووی کتاب الخطیب فی ذلک وہو قلیل الجدوی بالنسبۃ
الی معرفۃ الحکم من الحدیث ولکنہ شیء یتحلی بہ کثیر من المحدثین وغیرہم انتہی دوم ابہام ابن وبنت مثل حدیث ام عطیہ
در غسل بنت رسول خدا صلعم بماء وسدر وآن زینب رضی الله عنہا ست سوم عم وعمہ کرافع بن خدیج عن عمہ
وہو ظہیر بن رافع وزیاد بن علاقۃ عن عمہ وہو قطبۃ بن مالک وعمۃ جابر التی تبکی اباہ یوم احد ہی فاطمۃ بنت
عمرو وقیل ہند چہارم زوج وزوجہ زوج سبیعہ سعد بن خولہ وزوج بروع بفتح باء نزد محدثین بکسر ہلال بن مرۃ
در باعث حثیث گفتہ واہم ما فیہ مارفع ابہاما فی اسناد کما اذا ورد فی سند عن فلان بن فلان او عن ابیہ او عمہ
او امہ فورد تسمیۃ ہذا المبہم من طریق اخری فاذا ہو ثقۃ او ضعیف او ممن ینظر فی امرہ فہذا انفع ما فی ہذا النوع
انتہی حافظ ابن حجر گفتہ حدیث مبہم مقبول نیست تا آنکہ نامش بردہ شود چہ شرط قبول خبر عدالت راوی ست و
مبہم الاسم خود معلوم نیست تا بعدالتش چہ رسد وہمچنین غیر مقبول ست اگرچہ ابہام بلفظ تعدیل کند مثلا گوید اخبرنی
الثقۃ زیرا کہ ثقت وی نزد راوی از وی ست ونزد غیر شاید مجروح باشد وہذا علی الاصح فی المسئلۃ وبرای
ہمین نکتہ مرسل مقبول نیست اگرچہ ارسال عدل جازم بدان کردہ باشد چہ این احتمال بعینہ درینجا نیز موجود ست
وگفتہ اند کہ مقبول ست تمسکا بالظاہر زیرا کہ جرح برخلاف اصل ست وگفتہ اند کہ اگر قائل عالم ست در حق موافق
مذہبش جاری شود وسید محمد بن ابراہیم بعد قولہ علی الاصح زیادہ کردہ لما مضی فی المرسل من المنع من دخول التقلید
فی الاخبار فی مواضع الاجتہاد وہذا منہا ولہذا البعض تعالیق صحیح مجزومہ را رد کردہ اند بجہت آنکہ مودی
بسوی تقلید مجتہد برای مجتہد در اجتہاد ست وکلام درین مرام بیشتر درین کتاب بروجہ تفصیل گذشتہ
فلیراجعہ نوع دوم وکنی وجماعتی از حفاظ دران تالیفہا کردہ وکتب او بسیار ست از انجملہ کتاب علی بن المدینی

وکتاب نسائی وکتاب مسلم وکتاب دولابی وکتاب ابن منده وکتاب حاکم کبیر ابو احمد ست حافظ ابن کثیر گفته وکتاب
ابی احمد الحاکم فی ذلک مفید جدا کثیر النفع انتهی وابن الصلاح گفته وابن عبد البر فی الانواع منه کتب لطیفة رائقة والمراد
بهذه الترجمة بیان اسماء ذوی الکنی والمصنف فی ذلک یبوب کتابه علی کنی مبینا اسماء اصحابها وهذا فن مطلوب
لم یزل اهل العلم بالحدیث یعتنون به ویتحفظونه ویتطارحونه فیما بینهم وینتقصون من جهله بعده آنرا التقسیم بر چند
قسم کرده وامثله آن بیان نموده حافظ ابن کثیر گفته وطریقتهم ان یذکروا الکنیة ثم ینبهوا علی اسم صاحبها ومنهم
من لا یعرف اسمه ومنهم من یختلف فیه وقد قسمهم الشیخ عمرو بن الصلاح الی اقسام عدة انتهی گویم قسم اول آنست که
موسوم بکنیت باشد وجز کنیت نام دیگر ندارد وآن دو گونه ست یکی آنکه او را کنیت باشد در رسالة المنظر گفته الکنیة
— لاعبرة بها انتهی مثل ابی بکر بن عبد الرحمن بن حارث بن هشام مخزومی مدنی که یکی از فقهاء سبعه ست نامش ابو بکر و
کنیت او ابو عبد الرحمن ست در رسالة المنظر گفته فصار کان للکنیة کنیة اخری وذلک غریب عجیب انتهی ومثل ابو بکر بن محمد
بن عمرو بن حزم مدنی انصاری وکنیتش ابو محمد ست خطیب بغدادی گفته ولا نظیر لهما فی ذلک
ولهذا حافظ ابن حجر گفته ان من اسمه کنیته قلیل وگفته اند که این ابن حزم را کنیتی نیست دوم آنکه او را
کنیت نباشد جز کنیتی که آن نام اوست مثل ابی بلال که راوی از شریک ست وابی حصین که
راوی از ابی حاتم رازی ست از ابو بلال آمده که گفت لیس لی اسم اسمی کنیتی کذا فی الباعث
الحثیث وغیره سوم آنکه معروف باشد بکنیت ومعلوم نیست که او را نامی هست یا نه مثل
ابو اناس بنون که صحابی ست وابو مویهبه مولی رسول خدا صلعم ووی نیز صحابی ست وابو شیبه خدری
که در حصار قسطنطنیه کشته شد وهمانجا مدفون گردید وابو الابیض که راوی از انس ست وابو بکر
بن نافع شیخ مالک وابو النجیب بنون مفتوحه وبعضی بتاء مضمومه خوانند ووی مولی عبد الرحمن بن عمرو ست وابو الحرب
بن الاسود وابو حریز موقفی شیخ ابن وهب وموقف نام محله بمصر ست چهارم آنکه ملقب باشد بکنیت واو را جز این کنیت
نام وکنیت دیگر ست مثل علی بن ابیطالب که کنیت او ابو الحسن ست واو را ابو تراب هم گویند بطور لقب این کنیت
لقب نما بخشیده رسول خدا صلعم ست وقتی که تراب را از پشت او بیفشاند وابو الزناد عبد الله بن ذکوان مکنی
بابی عبد الرحمن وابو الزناد لقب اوست تا آنکه گفته اند که وی ازین لقب غضب میکرد وغضبناک می شد وابو الرجال
محمد بن عبد الرحمن مکنی بابی عبد الرحمن وابو الرجال لقب اوست زیرا که او را ده پسر بودند وابو تمیله یحیی بن واضح
وکنیت او ابو محمد ست وابو الآذان حافظ عمر بن ابراهیم مکنی بابی بکر وملقب بابی الآذان شد زیرا که هر دو گوش
او بزرگ بود وابو الشیخ حافظ عبد الله اصبهانی مکنی با بو محمد وابو الشیخ لقب اوست وابو حازم عبدوی عمر بن احمد
کنیت او ابو حفص ست وابن حازم لقب اوست قاله الفلکی فی الالقاب پنجم آنکه او را دو کنیت یا زیاده باشد.

مثل ابن جریج وابی الولید وابی خالد حافظ ابن کثیر گفته وکان عبد الله العمری یکنی بابی القسم فترکها واکتنی بابی عبد الرحمن قلت وکان السهیلی یکنی بابی القاسم وابی عبد الرحمن و ابن الصلاح گفته کان لشیخنا منصور بن ابی المعالی النیسابوری حفید الفراوی ثلاث کنی ابو بکر وابو الفتح وابو القاسم انتهی ششم آنکه او را نامی معروف ست لکن در کنیت او اختلاف ست و او را دو کنیت یا زیاده فراهم گشته مثل زید بن حارثه مولی رسول الله صلعم گویند کنیت او ابو خارجه ست وقیل ابو زید وقیل ابو عبد الله وقیل ابو محمد حافظ ابن کثیر گفته وهذا کثیر یطول استقصاؤه و حافظ ابن حجر گفته وهم کثیر هفتم آنکه کنیت او معروف باشد ونام او مختلف فیه مثل ابو هریره رضی الله عنه که در نام او و نام پدرش زیاده بر بست قول اختلاف کرده اند وابن اسحق عبد الرحمن بن صخر اختیار کرده وحاکم ابو محمد تصحیحش نموده حافظ ابن کثیر گفته وهذا کثیر فی الصحابة فمن بعدهم انتهی وابو بکر بن عیاش در نام او بر یازده قول مختلف بوده اند وابو زرعه وابن عبد البر تصحیح شعبه کرده وگویند که نامش همین کنیت ست و رجحه ابن الصلاح قال لانه روی عنه انه کان یقول ذلک هشتم آنکه در نام وکنیت هر دو مختلف فیه باشد حافظ ابن کثیر گفته وهو قلیل کسفینة قیل اسمه مهران وقیل عمر وقیل صالح وکنیته قیل ابو عبد الرحمن وقیل ابو البختری نهم آنکه مشتهر باشد بنام وکنیت خود مثل ائمهٔ اربعه ابو عبد الله مالک بن انس وابو عبد الله محمد بن ادریس شافعی وابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل وابو حنیفه نعمان بن ثابت رضی الله عنهم اجمعین حافظ ابن کثیر گفته وهذا کثیر دهم آنکه مشهور بکنیت باشد نه نام اگرچه نامش معین ومعروف بود مثل ابی ادریس خولانی عائذ الله بن عبد الله ابو مسلم خولانی عبد الله بن ثوب ابو اسحق سبیعی عمرو بن عبد الله ابو الضحی مسلم بن صبیح ابو الاشعث صنعانی شراحیل بن آده ابو حازم سلمه بن دینار حافظ ابن کثیر گفته وهذا کثیر یازدهم آنکه مشهور باشد بنام نه کنیت واین بسیارست وابن صلاح جماعتی را ذکر کرده که مکنی بابی محمد اند مثل اشعث بن قیس وثابت بن قیس وجبیر بن مطعم وحسن بن علی وحویطب بن عبد العزی وطلحه بن عبد الله وعبد الله بن بحینه وعبد الله بن ثعلبه بن صعیر وعبد الله بن جعفر وعبد الله بن زید صاحب آذان وعبد الله بن عمرو وعبد الرحمن بن عوف وکعب بن مالک ومعقل بن سنان واین همه اصحاب اند رضی الله عنهم بعده ذکر کسی کرده که مکنی بابی عبد الله وابی عبد الرحمن ست حافظ ابن کثیر گفته ولو تقصینا ذلک لطال الفصل جدا دوازدهم آنکه کنیت او موافق نام پدرش باشد مثل ابی اسحق ابراهیم بن اسحق مدنی که یکی از اتباع تابعین ست حافظ ابن حجر گفته وفائدة معرفته نفی الغلط عمن نسبه الی ابیه فقال اخبرنا ابن اسحق فنسب الی التصحیف وان الصواب اخبرنا ابو اسحق بعده گفته او بالعکس کاسحق بن ابی اسحق السبیعی سیزدهم آنکه کنیت او موافق کنیت زوجه اش باشد مثل ابو ایوب انصاری وام ایوب که هر دو صحابی مشهور اند چهاردهم آنکه اسم پدر راوی موافق اسم شیخ او باشد حافظ ابن حجر گفته کالربیع بن انس عن انس

هكذا اتى فى الروايات فيلن انه روى عن ابيه كما وقع فى الصحيح عن عامر بن سعد عن سعد و هو ابوه يريد ان
عامر بن سعد بن ابى وقاص قال وليس انس شيخ الربيع والده بل ابوه بكرى اى منسوب الى بكر بن وائل و شيخه
انصارى و هو انس بن مالك الصحابى المشهور وليس الربيع المذكور من اولاده انتهى نوع سوم در معرفت
القاب و غير واحد از حفاظ درين باب تاليف ساخته اند منهم ابو بكر احمد بن عبد الرحمن الشيرازى و كتابه فى
ذلك مفيد كثير النفع ثم ابو الفضل بن الفلكى الحافظ و اين القاب بسيار ست و فائدهٔ آن تنبيه بر وى ست تا گمان
نكند كه اين لقب براى غير صاحب آن اسم ست طيبى گفته و من لا يعرفها قد يظنها اسامى فيجعل من ذكر باسمه فى
موضع و لقب فى موضع آخر شخصين و الف فيه جماعة انتهى حافظ ابن كثير در باعث حثيث گفته و اذا كان اللقب
مكروها الى صاحبه فانما يذكره ائمة الحديث على سبيل التعريف و التمييز لا على وجه الذم و اللمز و التنابز انتهى گويم اين بنده
در هداية السائل الى ادلة المسائل بذيل مسئلهٔ غيبت بحثى از تلقيب بالقاب مكروه نوشته و بيان نموده كه اين
القاب خارج از حد غيبت محرمه ست فليراجعه حافظ عبد الغنى بن سعيد مصرى گفته رجلان جليلان لزمهما لقبان
قبيحان معوية بن عبد الكريم الضال و انما ضل فى طريق مكة و عبد الله بن محمد الضعيف و انما كان ضعيفا فى جسمه
لا فى حديثه ابن الصلاح گفته و ثالث و هو عارم ابو النعمن محمد بن الفضل السدوسى و كان عبدا صالحا بعيدا عن
العرامة و العارم الشرير المفسد انتهى و غندر لقب جماعتى ست كه نام هر يك ازان محمد بن جعفر ست اول ايشان
محمد بن جعفر بصرى ست راوى از شعبه ديگر رازى راوى از ابو حاتم رازى سوم بغدادى حافظ جوال شيخ حافظ
ابو نعيم اصفهانى و غيره چهارم محمد بن جعفر بن دران بغدادى راوى از خليفه جمحى و ديگر كسان على هذا القياس
و غنجار لقب عيسى بن موسى تيمى ابو محمد بخارى ست ابن الصلاح گفته لقب به لحمرة وجنتيه و وى راوى ست از مالك
و ثورى و غيرهما و غنجار ديگر متاخر ست و هو ابو عبد الله محمد بن احمد البخارى الحافظ صاحب تاريخ بخارا توفى سنة ثنتى
عشرة و اربعماية صاعقة لقب محمد بن عبد الرحمن شيخ بخارى ست حافظ ابن كثير گفته لقب به لقوة حفظه و حسن مذاكرته
شباب لقب خليفه بن خياط مورخ ست زنيج لقب محمد بن عمرو رازى شيخ مسلم ست رسته لقب عبد الرحمن بن
عمر ست سنيد لقب حسين بن داود مفسر ست بندار لقب محمد بن بشار شيخ جماعه ست حافظ ابن كثير گفته زيرا كه
وى بندار حديث بود و فلكى گفته اى حافظه و در سال المطر گفته هو شيخ الشيخين انتهى قيصر لقب ابو النصر هاشم بن قاسم
شيخ امام احمد بن حنبل ست اخفش لقب جماعتى ست كاحمد بن عمران بصرى نحوى راوى از زيد بن حباب از
ايشان ست حافظ ابن كثير گفته و له غريب الموطا و ابن الصلاح گفته و فى النحويين اخافش ثلثة مشهورون اكبرهم
ابو الخطاب عبد الحميد بن عبد المجيد و هو الذى ذكره سيبويه فى كتابه المشهور و الثانى ابو الحسن بن سعيد بن مسعدة
راوى كتاب سيبويه عنه و الثالث ابو الحسن على بن سليمان تلميذ ابى العباس احمد بن يحيى ثعلب و محمد بن يزيد المبرد

انتهی مزید لقب محمد بن ابراهیم حافظ بغدادی ست جزره لقب صالح بن محمد حافظ بغدادی ست کیلجه لقب
محمد بن صباح حافظ بغدادی ست ماغمه لقب علی بن عبد الصمد حافظ بغدادی ست و اورا علان ماغمه نیز گویند
گویا جمع میان هر دو لقب کرده اند عبید العجل لقب ابو عبد الله حسین بن محمد بن حاتم بغدادی ست ابن الصلاح گفته
و هؤلاء الخمسة البغداديون الحفاظ کلهم من تلامذة یحیی بن معین و هو الذی لقبهم بذلک انتهی سجاده لقب حسن بن
حماد از اصحاب وکیع ست و نیز لقب حسین بن احمد شیخ ابن عدی عبدان لقب جماعتی ست از ایشان ست
عبد الله بن عثمان شیخ بخاری حافظ ابن کثیر گفته و استقصاء ذلک یطول جدا انتهی نوع چهارم در معرفت کسی که
روایت نکرده از وی مگر یک راوی از صحابی یا تابعی و مسلم ابن حجاج را درین باب تصنیفی هست و مثال این نوع
یکی عامر شعبی ست که منفرد ست بروایت جماعتی از اصحاب منهم عامر بن شهر و عروة بن مضرس و وهب بن خنبش
و یقال هرم بن خنبش و محمد بن صفوان الانصاری و محمد بن صیفی الانصاری و گفته اند که این هر دو یک شخص اند
و صحیح آنست که دو کس هستند و دیگر سعید بن مسیب بن حزن ست که وی متفرد ست بروایت از پدر خود و همچنین
حکیم بن معاویه بن حیده از پدر خویش و همچنین شتیر بن شکل بن حمید از پدر خود و عبد الرحمن بن ابی لیلی از پدر
خود و قیس بن ابی حازم از پدر خویش و از دکین بن سعید مزنی و صنابح بن اعسر و مرداس بن مالک اسلمی
و این همه صحابه هستند ابن الصلاح گفته حاکم در اکلیل دعوی کرده که بخاری و مسلم در صحیح خود چیزی ازین
قبیل تخریج نکرده اند و این دعوی را انکار نموده و گفته اند که بخاری و مسلم روایت دارند از سعید بن المسیب
از پدر او و از وی غیر او در وفات ابی طالب روایت ننموده و هم بخاری از طریق قیس بن ابی حازم از مرداس
اسلمی حدیث یذهب الصالحون الاول فالاول روایت کرده و از حسن بن عمرو بن تغلب حدیث انی لاعطی
الرجل و غیره احب الی منه روایت نموده با آنکه جز وی دیگر از وی راوی نیست و مسلم حدیث اغر مزنی انه
لیغان علی قلبی روایت کرده و جز ابو برده از وی راوی نیست و حدیث رفاعه بن عمرو اخراج نموده و لم یرو عنه
غیر عبد الله بن الصامت و حدیث ابی رفاعه آورده و آنرا جز حمید بن هلال عدوی دیگری از وی راوی نیست
و غیر ذلک عندهما ابن الصلاح گفته و هذا مصیر منهما الی انه ترتفع الجهالة عن الراوی بروایة واحد عنه انتهی حافظ
ابن کثیر گفته اما روایة العدل عن شیخ فهل هی تعدیل ام لا فی ذلک خلاف مشهور ثالثها ان اشترط العدالة فی
شیوخه کمالک و نحوه فتعدیل و الا فلا و اذا لم نقل انه تعدیل فلا تضر جهالة الصحابی لانهم کلهم عدول بخلاف غیرهم
فلا یصح ما استدرک به الشیخ ابو عمرو رح لان جمیع من تقدم ذکرهم صحابة و الله اعلم و اما تابعین پس متفرد ست حماد
بن سلمه از ابی العشراء دارمی از پدر خود بروایت حدیث اما تکون الذکاة الا فی اللبة لو طعنت فی فخذها لاجزأ
عنک و گفته اند که زهری از بست و چند کس تابعی متفرد بروایت ست و همچنین متفرد اند عمرو بن دینار و

وہشام بن عروہ وابو اسحق سبیعی ویحیی بن سعید انصاری از جماعہ از تابعین حاکم گفتہ وتفرد مالک عن زہاء
عشرة من شیوخ المدینة لم یرو عنهم غیرہ نوع پنجم در معرفت روایت سابق ولاحق حافظ ابن کثیر گفتہ وقد افرد
له الخطیب کتابا انتهی واین نوع روایت اکابر از اصاغر واقع می شود که روایت میکند از مروی عنه متاخر حافظ
ابن حجر گفته اگر دو کس در روایت از یک شیخ شریک باشند وموت یکی بر دیگری متقدم گردد این را سابق ولاحق
خوانند واکثر چیزی که بران واقف شدیم میان دو راوی در وفات یکصد وپنجاه سال ست چنانکه ابو علی بردانی
که یکی از مشایخ حافظ سلفی ست حدیثی روایت کرده وبر سر صد پنجم مرده ولیستر اصحاب سلفی در سماع از و
سبطا و ابو القاسم عبد الرحمن بن مکی ست ذو فاتش در سنه پنجاه وپانصد بوده واما در قدیم زمان پس بخاری از
تلمیذ خود ابو العباس سراج چیزها در تاریخ وغیره روایت نموده ووی در سنه دو صد وپنجاه وشش وفات یافته و
آخر محدث از سراج وراوی از وی بسماع ابو الحسین خفاف ست که در سنه سه صد ونود وسه درگذشته بعده
گفته وغالب ما یقع ذلک ان المسموع منه قد یتاخر بعد احد الراوین عنه زمانا حتی یسمع منه بعض الاحداث ویعیش
بعد السماع منه دهرا طویلا فیحصل من مجموع ذلک نحو هذه المدة والله سبحانه الموفق انتهی ودر باعث حثیث ومثال
سابق ولاحق گفته ما روی الزهری عن تلمیذه مالک بن انس وقد توفی الزهری سنة اربع وعشرین ومائة وممن
روی عن مالک زکریا بن دوید الکندی وکانت وفاته بعد وفات الزهری بمائة وسبع وثلثین او اکثر قال ابن الصلاح
بعده گفته وقد اکثر من التعرض لذلک شیخنا الحافظ الکبیر ابو الحجاج المزی فی کتابه التهذیب وهو مما یتحلی به کثیر من المحدثین
ولیس من المهمات انتهی گویم نووی گفته ومن فوائده حلاوة الاسناد ای فی القلوب وسیوطی گفته وان لا یظن سقوط
شیء من الاسناد انتهی وسید محمد بن اسمعیل امیر گفته هذا نوعا من انواع علوم الحدیث قلیل الجدوی عدیم الفائدة
وهی الحلاوة التی ذکرت ما اظن عارفا بذوقها ثم لیس لها رتبة معینة کروایة الآباء عن الابناء والاکابر عن الاصاغر
ونحوها انتهی نوع ششم در معرفت روایت ابناء از آباء واین بسیارست ضبط آن نتوان کرد وهمچنین روایت
ابن عن ابیه عن جده نیز بسیارست لکن نسبت باول کمترست وهذا کعمرو بن شعیب بن محمد بن عبد الله بن عمرو
عن ابیه وهو شعیب عن جده عبد الله بن عمرو بن العاص حافظ ابن کثیر گفته هذا هو الصواب لا ما عداه وقد تکلمنا علی
ذلک فی مواضع من کتابنا التکمیل وفی الاحکام الکبیر والصغیر ومثل بهز بن حکیم بن معویة بن حیدة القشیری عن ابیه
عن جده معاویة ومثل طلحه بن مصرف عن ابیه عن جده وهو عمرو بن کعب وقیل کعب بن عمرو واستقصاء این
نوع خواهان طول ست وحافظ ابو نصر وائلی درین باب کتابی حافل نوشته وبعض متاخرین بران اشیاء مهمه
نفیسه افزوده وگاهی در بعض اسانید فلان عن ابیه عن ابیه واکثر ازان می آید لیکن این قلیل ست حافظ ابن کثیر
گفته وقل ما یصح منه والله اعلم نوع هشتم در معرفت روایت آباء از ابناء خطیب بغدادی درین باب کتابی

نوشته و ابن الجوزی در بعض کتب خود ذکر کرده که حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه از دختر خود عائشه روایت
دارد و نیز مادر عائشه ام رومان از عائشه راوی ست و همچنین از زهره و پسر خود عبدالله و فضل روایت نموده
و سلیمان بن طرخان تیمی از پسر خود معتمر بن سلیمان راوی شده و ابوداود از پسر خود ابوبکر روایت کرده و ابن الصلاح
گفته سفیان بن عیینه از وائل بن داود از پسرش بکر بن وائل از زهری از سعید بن مسیب از ابی هریره
روایت کرده که گفت قال رسول الله صلعم اخروا الاحمال فان الید معلقة والرجل موثقة خطیب گفته شناخته نمی شود
این حدیث مگر بهمین وجه و ابوعمر حفص بن عمر دوری مقری از پسر خود ابی جعفر محمد شانزده حدیث یا نحو آن روایت
نموده حافظ ابن کثیر گفته و ذلک اکثر ما وقع من روایة اب عن ابنه انتهی و شیخ ابوعمرو از ابی المظفر عبدالرحیم بن حافظ
ابی سعد عن ابیه عن ابنه ابی المظفر باسناد خود از ابی امامه مرفوعا روایت کرده احضروا موائدکم البقل فانه مطردة
للشیطان مع التسمیة و شیخ ابوعمرو برین حدیث سکوت کرده و ابن الجوزی آنرا در موضوعات آورده حافظ
ابن کثیر گفته و حقیق بان یکون کذلک بعده ابن الصلاح گفته و اما حدیثی که از ابی بکر صدیق از عائشه از رسول خدا
صلعم روایت کرده ایم که فرمود الحبة السوداء شفاء من کل داء پس غلط ست یعنی از جهت اسناد بلکه راوی وی
ابوبکر عبدالله بن عتیق محمد بن عبدالرحمن بن ابی بکر الصدیق از عائشه ست و گفته لا نعرف اربعة من الصحابة علی
النسق سوی هولاء محمد بن عبدالرحمن بن ابی بکر بن ابی قحافه رضی الله عنهم اجمعین انتهی و کذا قال ابن الجوزی و غیر واحد
من الائمة و قال فی الباعث الحثیث و یلحق بهم تقریبا عبدالله بن الزبیر امه اسماء بنت ابی بکر بن ابی قحافة و هو اسن و اشهر
فی الصحابة من محمد بن عبدالرحمن بن ابی بکر والله اعلم ابن الجوزی گفته و قد روی حمزة والعباس عن ابن اخیهما رسول الله
صلعم و روی مصعب الزبیری عن ابن اخیه الزبیر بن بکار و اسحق بن حنبل عن ابن اخیه احمد بن محمد بن حنبل و روی
مالک عن ابن اخته اسمعیل بن عبدالله بن ابی اویس انتهی نوع هشتم در معرفت اخوه و اخوات از رواة و درین
باب جماعتی از حفاظ تالیف کرده منهم علی بن المدینی و ابوعبدالرحمن النسائی ثم السراج و غیرهم و منجمله امثله اخوین
عبدالله بن مسعود و برادرش عتبه و عمرو بن العاص و برادرش هشام و زید بن ثابت و برادرش یزید هستند و از زمره
تابعین عمرو بن شرحبیل ابومیسره و برادرش ارقم و این هر دو از اصحاب ابن مسعود اند و نیز از اصحاب او هزیل
بن شرحبیل و برادرش ارقم هستند و مثال سه برادر سهل و عباده و عثمان پسران حنیف اند و عمرو بن شعیب و برادر
او عمر و شعیب و عبدالرحمن بن زید بن اسلم و دو برادرش اسامه و عبدالله و مثال چهار برادر سهیل بن ابی صالح
و برادرش عبدالله که او را عباد هم خوانند و محمد و صالح و مثال پنج برادر سفیان بن عیینه و چهار برادر او ابراهیم
و آدم و عمران و محمد هستند حاکم گفته حافظ ابوعلی محمد بن علی نیسابوری را شنیدم میگفت کلهم حدثوا و مثال شش
برادر محمد بن سیرین و انس و معبد و یحیی و حفصه و کریمه کذا ذکرهم النسائی و یحیی بن معین ایضا لیکن حافظ ابوعلی

ذکر همه نکرده و بربن تقدیر این مثال آنچ برادر باشند نه شش و معبد اکبر و حفصه اصغر ایشان ست
و محمد بن سیرین از برادر خود یحیی از برادر خود انس از مولای ایشان انس بن مالک روایت کرده که رسول الله
صلعم قال لبیک حقا حقا تعبدا ورقا و مثال هفت برادر نعمان بن مقرن و برادرانش سنان و سوید و عبد الرحمن
و عقیل و معقل ست و نام سابع ذکر نکرده و این همه با هجرت کرده و صحبت نبوی دریافتند و گویند همگنان حاضر
معرکه خندق شدند ابن عبد البر و غیر واحد از ایمه گفته اند لم یشارکهم احد فی هذه المکرمة انتهی و حافظ ابن کثیر گفته
وهم سبعة اخوة صحابة شهدوا کلهم بدرا لکنهم لام وهی عفراء بنت عبید تزوجت اولا الحارث بن رفاعة الانصاری
فولدت له معاذا ومعوذا ثم تزوجت بعد طلاقه لها البکیر بن عبد یالیل فولدت له ایاسا وخالدا وعاقلا وعامرا ثم
عادت الی الحارث فولدت له عوفا واربعة منهم اشقاء وهم بنو البکیر وثلاثة اشقاء وهم بنو الحارث وسبعتهم شهدوا
بدرا مع رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ومعاذ ومعوذ ابنا عفراء وهما اللذان اثبتا ابا جهل عمرو بن هشام المخزومی
ثم احتز راسه وهو طریح عبد الله بن مسعود الهذلی رضی الله عنه انتهی گویم سیوطی مثال هشت برادر و ده برادر
زیاده کرده وهم اولاد العباس بن عبد المطلب واما اخوات پس نووی گفته فی التابعین اثنتین فقط و در اسبال المطر
گفته وهی کثیرة لمن تتبعها نوع نهم در معرفت مدبج و آن عبارت ست از روایت اقران در سن و سند حاکم اکتفا
بمشارکت در سند کرده اگرچه اسنان شان متفاوت باشند پس هرگاه که یکی از انها از دیگری روایت کند نامش
مدبج باشد مثل ابی هریره و عایشه و زهری و عمر بن عبد العزیز و مالک و اوزاعی و احمد بن حنبل و علی بن المدینی
حافظ ابن کثیر گفته فما لم یرو کل واحد عن الآخر لا یسمی مدبجا والله اعلم انتهی و در اسبال المطر گفته این دو نوع ست
یکی اقران قال الحافظ ابن حجر فان تشارک الراوی ومن روی عنه فی امر من الامور المتعلقة بالروایة مثل السن
واللقاء وهو الاخذ عن المشایخ فهذا النوع الذی یقال له روایة الاقران لانه ح یکون راویا عن قرینه انتهی قال
السیوطی ومن فوائد معرفة هذا النوع ان لا تظن الزیادة فی الاسناد او ابدال عن بالواو وقال العراقی واول
من سماه بذلک الدارقطنی فیما اعلم الا انه لم یقیده بکونهما قرینین بل کل اثنین روی کل منهما عن الآخر یسمی بذلک
وان کان احدهما اکبر وذکر منه روایة النبی صلعم عن ابی بکر و عمر و سعد بن عبادة وروایتهم عنه وروایة عمر عن کعب
وروایة کعب عنه انتهی دوم مدبج بضم میم و فتح دال مهمله و تشدید باء موحده و در آخر جیم حافظ ابن حجر گفته وان
روی کل من القرینین عن الآخر فهو المدبج وهو اخص من الاول فکل مدبج اقران ولیس کل اقران مدبجا وقد
صنف الدارقطنی فی ذلک وصنف ابو الشیخ الاصفهانی فی الذی قبله واذا روی الشیخ عن تلمیذه صدق ان کلا
منهما یروی عن الآخر فهل یسمی مدبجا فیه بحث والظاهر لا لانه من روایة الاکابر عن الاصاغر والتدبیج ماخوذ
من دیباجتی الوجه فیقتضی ان یکون ذلک مستویا من الجانبین فلا یجیء فیه هذا انتهی نووی گفته فان روی

لکل واحد منهما عن صاحبه کعائشة وابی هریرة فی الصحابة قال شارحه والزهری وابی الزبیر فی الاتباع ومالک
والاوزاعی فی اتباع التابعین فهو مدبج انتهی نوع دهم در معرفت روایت اکابر از اصاغر حافظ ابن حجر
گفته اگر روایت کند راوی از کسیکه دون اوست در عمر یا لقا یا مقدار پس این را روایت اکابر از اصاغر
خوانند و ازین نوع ست یعنی اخص از مطلق او روایت آبا از ابنا و روایت صحابه از تابعین و روایت
شیخ از تلمیذ و نحو آن انتهی و در باعث حثیث گفته قد یروی الکبیر القدر او السن او هما عمن هو دونه فی کل منهما
او فیهما ومن اجل ما یذکر فی هذا الباب ما ذکره رسول الله صلعم فی خطبته عن تمیم الداری مما اخبره به عن رؤیة الدجال
فی تلک الجزیرة التی فی البحر والحدیث فی الصحیح وکذلک فی صحیح البخاری روایة معاویة بن ابی سفیان
عن مالک بن یخامر عن معاذ وهم بالشام فی حدیث لا تزال طائفة من امتی ظاهرین علی الحق انتهی ولو سردنا
جمیع ما وقع فی هذا المثال لفصل جدا نووی و سیوطی گفته اند و فائدة معرفة هذا النوع ان لا یتوهم ان المروی
عنه افضل و اکبر من الراوی لکونه الاغلب تنزیلا لاهل العلم منازلهم للامر بذلک فی حدیث عائشة اخرجه ابو داؤد
وغیره و مثل آن حافظ ذکر کرده و لفظ ابن الصلاح این ست و فی التنبیه علی ذلک من الفائدة معرفة قدر الراوی
علی المروی وقد صح عن عائشة انها قالت امرنا رسول الله صلعم ان ننزل الناس منازلهم انتهی و در اسبال المطر
گفته ومنها ان لا یظن فی السند انقلابا نووی و سیوطی گفته اند که آن چند قسم ست یکی آنکه راوی اقدم در طبقه
و اکبر در سن باشد مثل روایت زهری از تلمیذ خود خطیب بغدادی و هو اذ ذاک شاب دوم آنکه راوی اکبر
در قدر باشد نه در سن مثل آنکه حافظی عالم از شیخی مسن که نزد او علم نیست روایت کند کمالک فی روایته عن
عبد الله بن دینار سوم آنکه راوی اکبر از مروی عنه باشد در سن و قدر معا کعبد الغنی بن سعید فی روایته عن محمد
بن علی الصوری تلمیذه وکالبرقانی فی روایته عن الخطیب ومنه روایة الصحابة کالعبادلة وغیرهم عن کعب الاحبار
قلت وحکی عنه عمر وعلی و ابو هریرة و جماعة من الصحابة ومنه روایة التابعی عن تابعیه کالزهری و یحیی بن سعید
الانصاری عن مالک وکعمرو بن شعیب لیس تابعیا وروی عنه منهم اکثر من عشرین نفسا وقیل اکثر من سبعین
انتهی نوع یازدهم در معرفت انساب حافظ ابن حجر گفته وهی تارة تقع الی القبائل وهی فی المتقدمین اکثر
بالنسبة الی المتاخرین وتارة الی الاوطان وهذا فی المتاخرین اکثر بالنسبة الی المتقدمین والنسبة الی الوطن
اعم من ان تکون بلادا او ضیاعا او سککا او مجاورة او تقع الی الصنائع کالخیاط والحرف کالبزاز ویقع
فیها الاتفاق والاشتباه کالاسماء وقد تقع الانساب القابا کخالد بن مخلد القطوانی وکان یغضب منها
انتهی گویم وجه کثرت نسبت بسوی قبائل در متقدمین و قلت آن در متاخرین آنست که در عرب قبائل و
شعوب بود و در عجم قبائل کمتر توان یافت **فصل چهارم** در انواع شتی نوع اول در معرفت موالی

از رواة و علما حافظ ابن کثیر گفته و هو من المهمات فربما نسب احدهم الی القبیلة فیعتقد السامع منهم صلیبة و انما هو من موالیهم فیمیز ذلک لیعلم وان کان قد ورد فی الحدیث الصحیح مولی القوم من انفسهم و من ذلک ابو البختری الطائی و هو سعید بن فیروز و هو مولاهم و کذلک ابو العالیة الریاحی و کذلک اللیث بن سعد الفهمی و کذلک عبد الله بن وهب القرشی و هو مولی لعبد الله بن صالح کاتب اللیث و هذا کثیر انتهی و حافظ ابن حجر و ابن الصلاح و طیبی و غیرهم گفته اند که اهم ازین نوع معرفت موالی ست که منسوب اند بسوی قبائل مطلقا مثل فلان قرشی حالانکه وی مولای ایشان ست و بعض اگویند که وی مولای فلان ست و مراد مولای عتاقت باشد و هو الغالب و بعضی مولای اسلام باشند مثل بخاری که مولای جعفیین ست زیراکه جدش مجوسی بود بردست یمان جعفی اسلام آورد و بوی منسوب گشت و کذلک حسن بن عیسی الماسرجسی ینسب الی ولاء عبد الله بن المبارک لانه اسلم علی یده و کان نصرانیا و بعضی مولای حلف باشند مثل مالک بن انس مولای تیمیین حال آنکه در صلیب اصبحی حمیری ست لیکن چون جدش مالک بن عامر حلیف بنی تیم قریش طلحة بن عبید الله تیمی بود منسوب شد بسوی ایشان در باعث حیثیت نوشته و قد کان جماعة من سادات العلماء فی زمن السلف من الموالی و قد روی مسلم فی صحیحه ان عمر بن الخطاب لما تلقی نافع مکة الی اثناء الطریق فی حج او عمرة قال له من استخلفت علی اهل الوادی قال ابن ابزی قال و من ابن ابزی قال رجل من الموالی فقال اما انی سمعت نبیکم صلعم یقول ان الله یرفع بهذا العلم اقواما و یضع به آخرین انتهی و ابن الصلاح گفته زهری گوید آمدم بر عبد الملک بن مروان پس گفت از کجا می آئی ای زهری گفتم از مکه گفت کدام کس را سید اهل مکه گذاشتی گفتم عطا بن ابی رباح را گفت از عرب ست یا از موالی گفتم از موالی ست گفت چگونه سید ایشان شد گفتم بدیانت و روایت گفت لائق با اهل دیانت و روایت همین ست که سید شوند گفت سید اهل یمن کیست گفتم طاؤس بن کیسان گفت از عرب ست گفتم از موالی گفت چگونه سید او شان گشت گفتم بانچه عطا سید شد گفت آری لائق همین ست باری بگو که سید اهل مصر کیست گفتم یزید بن ابی حبیب گفت از عرب ست یا از موالی گفتم از موالی ست گفت سید اهل شام کیست گفتم مکحول گفت از عرب ست یا از موالی گفتم از موالی ست که مولی عتق او زنی از اهل بوده گفت سید اهل جزیره کیست گفتم میمون بن مهران گفت از عرب ست یا از موالی گفتم از موالی گفت سید اهل خراسان کیست گفتم ضحاک بن مزاحم گفت از عرب ست یا از موالی گفتم از موالی ست گفت سید اهل بصره کیست گفتم حسن بن ابی الحسن گفت از عرب ست یا از موالی گفتم از موالی ست گفت ویلک من یسود اهل الکوفة گفتم ابراهیم نخعی گفت از عرب ست یا از موالی گفتم از عرب ست گفت ویحک یا زهری فرجت عنی والله لیسودن الموالی علی العرب حتی یخطب لها علی المنابر و العرب تحتها گفتم ای امیر المومنین انما هو امر الله و دینه من حفظه ساد و من

کل بلد سید سقط انتهی و این حکایت را حافظ ابن کثیر نیز در کتاب باعث حثیث باختصار عبارت آورده
و لفظه قالت و سأل بعض الاعراب رجلا من اهل البصرة فقال من هو سید هذه البلدة قال الحسن بن ابی الحسن
البصری قال امولی هو قال نعم قال فبم سادهم فقال بحاجتهم الی علمه و عدم احتیاجه الی دنیاهم فقال الاعرابی
هذا لعمر ابیک هو السؤدد انتهی نوع دوم در معرفت مواليد و اوطان و بلدان رواة و این نیز یکی از مهمات
این فن شریف است حافظ ابن حجر گفته و فائدته الامن من تداخل الاسمین اذا اتفقا لکن افترقا بالنسب انتهی
و حافظ ابن کثیر گفته و هو مما یعتنی به کثیر من علماء الحدیث و ربما یترتب علیه فوائد مهمة منها معرفة شیخ الراوی فربما
اشتبه بغیره فاذا عرفنا بلده تعین بلدیه غالبا و هذا مهم جلیل و قد کانت العرب انما ینتسبون الی القبائل و العمائر
و العشائر و البیوت و العجم الی شعوبها و بنو اسرائیل الی اسباطها فلما جاء الاسلام و انتشر الناس فی الاقالیم نسبوا
الیها او الی مدنها او قراها فمن کان من قریة فله الانتساب الیها بعینها و الی مدینتها ان شاء او اقلیمها و من کان من بلدة
ثم انتقل منها الی غیرها فله الانتساب الی ایهما شاء و الاحسن ان یذکرهما فیقول مثلا الشامی ثم العراقی او الدمشقی ثم
المصری و نحو ذلک و قال بعضهم انما یسوغ الانتساب الی البلد اذا اقام فیه اربع سنین فاکثر و فی هذا نظر انتهی نحو
هذا الطیبی در خلاصه باختصار گفته نوع ثالث در معرفت تواریخ و وفیات و مقدار اعمار رواة در خلاصه گفته و هو
فن مهم به یعرف اتصال الحدیث و انقطاعه و حافظ ابن حجر گفته لان بمعرفتها یحصل الامن من دعوی المدعی للقاء بعضهم
و هو فی نفس الامر لیس کذلک انتهی و حافظ ابن کثیر گفته لیعرف من ادرکهم ممن لم یدرکهم من کذاب او مدلس فیتحرر المنقطع
و المتصل و غیر ذلک انتهی و نووی گفته و قد ادعی قوم الروایة عن قوم فنظر فی التاریخ فظهر انهم زعموا الروایة عنهم
بعد وفاتهم بسنین انتهی قال السیوطی کما سأل اسمعیل بن عیاش رجلا اختبارا ای سنة کتبت عن خالد بن معدان قال
سنة ثلاث عشرة و مائة فقال انت تزعم انک سمعت منه بعد موته بسبع سنین و سأل الحاکم محمد بن حاتم الکشی
عن مولده لما حدث عن عبد بن حمید فقال سنة ستین و مائتین فقال هذا سمع من عبد بعد موته بثلاث عشرة سنة
انتهی سفیان ثوری گفته لما استعمل الرواة الکذب استعملنا لهم التاریخ و از اینجا معلوم شد که علم تاریخ یکی از فنون
اهل حدیث است و محدث را از دانستن آن چاره نیست و حفص بن غیاث گفته اتهمتم الشیخ فحاسبوه بالسنین انتهی
گویم سید علامه محمد بن اسمعیل امیر در افادة الامة باحکام اهل الذمة نوشته که حافظ ابن القیم از شیخ الاسلام ابن
تیمیة رح نقل کرده که در سنه هفتصد و یک هجری جماعتی از یهود دمشق کاغذ عهدنامه برآورده دعوی کردند که این
عهود قدیمه در بارهٔ اسقاط جزیه از ما بخط علی بن ابیطالب است و تواقیع دلالت امر درست خود داشتند چون
بران کاغذ که مسجل بدستخط جمعی از صحابه بود آگاه شدم دریافتم که این کاغذ باطل و جعل است بعده آن کتاب مزور
را بلفظه و طوله ذکر کرده اوله بسم الله الرحمن الرحیم من محمد النبی الی بنی هارون الخ و بران مهر نبوی ثبت بود

سپس گفته وفيه من دلائل الكذب بالاخيتر اولها التاريخ فانه لم يكن في عصر رسول الله صلعم بل من عصر عمر بالاتفاق گويم اين تاريخ روز پنجشنبه هشتم محرم سنه هفت هجري بمدينه يثرب بمشهد مهاجرين وانصار بود والثاني ان سعد بن معاذ مات بعد الخندق سنة اربع وقيل خمس الثالث ذكر معوية ولم يسلم الا سنة ثمان الرابع ذكر الجزية ولم تفرض الا سنة تسع الخامس ذكر ربط الزنار وجز النواصي وهذا بالاجماع لم يكن الا في خلافة عمر غرضنكه بر بطلانش تا نه وجه ذكر كرده واين همه تعلق دارد بعلم تاريخ واول اين كتاب را در ايام قاضي ابو العباس بن شريح ظاهر كرده بودند وي گفت اين كتاب باطل است واحدي از علماي اسلام ذكرش نكرده ووفات ابن شريح در سنه سه صد وشش بوده انتهى حاصله والتفصيل موضع آخر ابن الصلاح وطيبي وغيرهما گفته اند دو شخص از صحابه اند كه هر يكي ازان شصت سال در جاهليت وشصت در اسلام زنده ماند ودر مدينه بسنه اربع وخمسين در گذشت يكي حكيم بن حزام ديگر حسان بن ثابت رضي الله عنهما ابن اسحق گفته حسان بن ثابت بن منذر بن حرام هر يكي از ايشان يكصد وبست سال زندگاني كرده فقط ابو نعيم گفته ولا يعرف هذا لغيرهم من العرب در خلاصه گفته قيل مات حسان سنة خمسين انتهى حافظ ابن كثير گفته قد عمر جماعة من العرب اكثر من هذا وانما اراد يعني ابن اسحق اربعة تناسقوا العيش كل منهم مائة وعشرين سنة لم يتفق هذا في غيرهم واما سلمان فارسي پس عباس بن يزيد بحراني حكايت اجماع كرده بر آنكه وي دو نيم صد سال زنده مانده در زياده برين مدت اختلاف كرده اند تا سه صد وپنجاه سال وشيخ ابو عمرو بن الصلاح در وفيات اعيان هردم ايراد كرده وگفته وفات يافت رسول خدا صلعم ووي شصت وسه ساله بود بر روايت صحيح مشهور انتقال شريفش وقت ضحى روز دوشنبه دوازدهم ربيع الاول سنه يازده از هجرت اتفاق افتاده صلى الله عليه وسلم وابو بكر صديق در جمادي الاولى سنه سيزده از هجرت بعمر شصت وسه سال در گذشته وهمچنين عمر فاروق بعمر مذكور بماه ذي حجه در سنه بست وسه از هجرت وفات كرده حافظ ابن كثير گفته وكان عمر اول من ارخ التاريخ الاسلامي بالهجرة النبوية من مكة الى المدينة كما بسطنا ذلك في سيرته وفي كتابنا التاريخ وكان امره بذلك في سنة ست عشرة من الهجرة انتهى گويم من هم ذكر تاريخ هجرت بلكه تواريخ امم سابقه بر وجه بسط در كتاب لقطة العجلان ذكر كرده ام من شاء فليرجع اليه فانه مفيد جدا وكشته شد عثمان ذي النورين ووي متجاوز از هشتاد سال بود وگفته اند كه بنود سال رسيده واين واقعه در ذي حجه سنه سي وپنج از هجرت رو داده وقصه قتل وي رضي الله عنه بالتفصيل در حجج الكرامه في آثار القيامه نوشته ايم ووفات علي مرتضى در ماه رمضان سنه چهل از هجرت بعمر شصت وسه سال در قولي اتفاق افتاده وبعضي بعمر شصت وچهار وبعضي بعمر شصت وپنج سال هم گفته اند وطلحه وزبير روز جمل در سنه سي وشش مقتول شدند حاكم گفته وسن كل منهما اربع وستون سنة وقد خولفه زياده كرده وقيل غير قوله وموت سعد بن ابي وقاص رضي الله عنه بعمر هفتاد وسه سال در سنه پنجاه وپنج علي الاصح بوده كما قال الطيبي وحافظ ابن كثير گفته وكان آخر من توفي من العشرة ووفات سعيد بن زيد در سنه پنجاه ويك بعمر سه يا چهار

وهفتاد وسال اتفاق افتاده وعبدالرحمن بن عوف در سنه سی ودو بعمر هفتاد و پنج سال درگذشته وابوعبیده
در سنه هیجده بعمر پنجاه و هشت سال درگذشته رضی الله عنهم اجمعین در خلاصه گفته وفی بعض هذا خلاف انتهی حافظ
ابن کثیر گفته واما عبادله پس عبدالله بن عباس در سنه شصت و هشت وعبدالله بن زبیر در سنه هفتاد و سه
وعبدالله بن عمر در سنه شصت و هفت وفات یافتند وعبدالله بن مسعود از ایشان نیست قال احمد بن حنبل
خلافاً للجوهری حیث عده منهم وبود وفات او در سنه احدی وثلاثین ابن الصلاح وطیبی گفته واصحاب مذاهب
متبوعه پنج کس اند سفیان ثوری و وی در بصره بسنه احدی وستین ومائة وفات یافته وعمر او شصت و چهار
سال بود ومولدش سنه سبع وتسعین ومالک بن انس در مدینه منوره بسنه یکصد و هفتاد و نه درگذشته وولادتش
در سنه نود و سه وقیل احدی وقیل اربع وقیل سبع بوده واز هشتاد وسال متجاوز گشته بود وابوحنیفه نعمان بن ثابت
کوفی در بغداد در سنه یکصد و پنجاه بعمر هفتاد سال بمرد وولادتش در ثمانین بود و وفات ابوعبدالله محمد بن ادریس
شافعی در مصر آخر رجب سنه دو صد و چهار بوده وولادتش بسال وفات ابوحنیفه اتفاق افتاد گویا نعم البدل
او آمد وعمرش پنجاه ویکسال بود و وفات احمد بن حنبل در بغداد بماه ربیع الآخر بسنه دو صد و چهل و یک بعمر هفتاد
و هفت سال رو داده وولادتش در سنه یکصد و شصت و چهار سال شده بود رضی الله عنهم اجمعین ووی ح
میان ائمه مذاهب امام اهل سنت و جماعت بود واختصاص داشت بمزید معرفت بعلم حدیث و روایت سنت
مطهره که مثل آن امامی دیگر را دست بهم نداد چنانکه کتب تواریخ و طبقات شاهد این معنی ست حافظ ابن کثیر گفته
وقد کان اهل الشام علی مذهب الاوزاعی نحوا من مائتی سنة وکانت وفاته سنة سبع وخمسین ومائة ببیروت من ساحل
الشام [illegible] وکذلک اسحق بن راهویه قد کان اماماً متبعاً له طائفة یقلدونه ویجتهدون مسلکه یقال لهم الاسحاقیة
وقد کانت وفاته سنة ثمان وثلثین ومائتین انتهی **قف** گویم واین اول دلیل واین حجت ست برآنکه در صدر
اول حصر تقلید درین چهار امام نبود بلکه اقتدای ائمه دیگر از اهل حدیث و فقه نیز میکردند واین انحصار که امروز
بلکه پیش ازین دیده و شنیده میشود از محدثات عوام و بدعات انام ست سلف صالحین آنرا مطلقاً نمی شناختند
ولهذا خود ائمه اربعه از تقلیدات خویش نهی کرده اند وتصریح بمنع از آن نموده چنانکه در جنه وهدایة السائل وغیرها
بتفصیل وبسط نوشته ایم واما اصحاب کتب حدیث متعدده پس اول ازانها بخاری ست وولادتش در سنه یکصد
ونود و چهار روز جمعه سیزدهم شوال اتفاق افتاده و وفاتش شب فطر در سنه دو صد و پنجاه و شش بوده ووی
اول کسی ست که احادیث صحیحه را جمع فرموده چون بمرد از خاک قبرش بوی مشک میدمید ع کمال همنشین
در من اثر کرد + وگرنه من همان خاکم که هستم + مرقد شریفش در قریه خرتنگ ست عمر او شصت و دو سال بود
سیزده روز کم ومسلم بن حجاج در نیشابور بماه رجب سنه دو صد و شصت و یک بعمر پنجاه و پنج سال وفات یافت

و انتقال ابو داود سجستانی در بصره بماه شوال سنه دو صد و هفتاد و هفت بوده و ترمذی در ترمذ سیزدهم رجب سنه دو صد و هفتاد و نه بجوار رحمت الهی آسوده و ابو عبد الرحمن نسائی در سنه سه صد و سه بگذشت کذا فی الخلاصة حافظ ابن کثیر گفته و ابو عبد الله محمد بن یزید بن ماجة القزوینی صاحب السنن التی کمل بها الکتب الستة والسنن الاربع بعد الصحیحین التی اعتنی باطرافها الحافظ ابن عساکر وکذلک شیخنا الحافظ المزی اعتنی برجالها واطرافها وهو کتاب مفید قوی الثبوت فی الفقه وقد کانت وفاته سنة ثلاث وسبعین ومائتین رحمهم الله تعالی انتهی گویم این بندهٔ ضعیف در کتاب حطه بذکر الصحاح الستة احوال این هر شش کتاب را با تراجم اصحابش ببسط تمام نوشته ست در خور دیدنی و سود بردا شتنی ست و اسامی کتب حدیث را با ستقرار تام با وفیات مولفین آنها در کتاب اتحاف النبلاء ایراد کرده و این کتاب نیز خیلی سودمند ست و کتب تفسیر را در کتاب اکسیر همبرین منوال آورده و هو نفیس جدا فلیرجع الطالب الیها بعده ابن الصلاح و حافظ ابن کثیر وطیبی گفته اند که ثم سبعة من الحفاظ احسنوا التصنیف وعظم النفع بتصانیفهم ابو الحسن الدارقطنی توفی سنة خمس وثمانین وثلثمائة ببغداد فی ذی القعدة عن تسع وسبعین سنة وولد فیها سنة ست وثلثمائة ثم الحاکم ابو عبد الله النیسابوری مات بها فی صفر سنة خمس واربعمائة وولد بها فی شهر ربیع الاول سنة احدی وعشرین وثلثمائة وقد جاوز الثمانین ثم ابو محمد عبد الغنی بن سعید حافظ مصر ولد فی ذی القعدة سنة اثنتین وثلاثین وثلثمائة ومات بمصر فی صفر سنة تسع واربعمائة عن سبع وسبعین سنة ثم ابو نعیم احمد بن عبد الله الاصفهانی ولد سنة اربع وثلثین وثلثمائة ومات فی صفر سنة ثلثین واربعمائة باصفهان وله ست وسبعون سنة ومن الطبقة الاخری الشیخ ابو عمرو بن عبد البر حافظ المغرب ولد فی شهر ربیع الآخر سنة ثمان وستین وثلثمائة وتوفی بشاطبة فی سنة ثلث وستین واربعمائة عن خمس وتسعین سنة ثم ابو بکر احمد بن الحسین البیهقی ولد سنة اربع وثمانین وثلثمائة ومات بنیسابور فی جمادی الاولی سنة ثمان وخمسین واربعمائة عن احدی وسبعین سنة ثم ابو بکر الخطیب البغدادی ولد فی جمادی الاخری سنة اثنتین وتسعین وثلثمائة ومات ببغداد فی ذی الحجة سنة ثلث وستین واربعمائة انتهی در منهل گفته چون موت خطیب و ابن عبد البر دریکسال شد مردم گفتند درین سنه حافظ مشرق و حافظ مغرب هر دو مرد انتهی و در باعث حثیث گفته وقد کان ینبغی ان یذکر مع هولاء جماعة اشتهرت تصانیفهم بین الناس ولاسیما عند اهل الحدیث کالطبرانی صاحب المعاجم الثلاثة وغیرها والحافظ ابی یعلی الموصلی والحافظ ابی بکر البزار وامام الائمة محمد بن اسحق بن خزیمة صاحب الصحیح وکذلک ابو حاتم محمد بن حبان البستی صاحب الصحیح ایضا انتهی گویم در طبقات امثال این حضرات و تراجم همچنین بزرگواران با برکات کتب ضخیمه و دفاتر عظیمه تالیف یافته و الحمد لله تعالی در مقصد ثانی اتحاف قدری صالح ازان نوشته ایم و منت ایشان رحمهم الله تعالی برگردن اسلام و مسلمانان تا آن قدر ست که از آحاد امت شکرش ادای نتواند شد حق تعالی که ارحم الراحمین ست از ما و جمیع مومنان مکافات این

احسانات شان از نزد خویش ارزانی فرماید اللهم آمین نوع چہارم در معرفت ثقات و ضعفا از رواۃ وغیرہم
حافظ ابن کثیر گفتہ وہذا الفن من اہم العلوم واعلاہا وانفعہا اذ بہ یعرف صحۃ سند الحدیث من ضعفہ وقد صنف
الناس فی ذلک قدیما وحدیثا کتبا کثیرۃ ومن انفعہا کتاب ابن ابی حاتم ولابن حبان کتابان نافعان احدہما
فی الثقات والآخر فی الضعفاء والکتاب الکامل لابن عدی والتواریخ المشہورۃ ومن اجلہا تاریخ بغداد للحافظ
ابی بکر احمد بن علی الخطیب وتاریخ دمشق للحافظ ابی القاسم بن عساکر وتہذیب شیخنا الحافظ ابی الحجاج المزی
ومیزان شیخنا الحافظ ابی عبد اللہ الذہبی وقد جمعت بینہما وزدت فی تحریر الجرح والتعدیل علیہما فی کتاب وسمیتہ
بالتکمیل فی معرفۃ الثقات والضعفاء والمجاہیل وہو من انفع شیء للفقیہ البارع والمحدث ولیس الکلام فی جرح
الرجال علی وجہ النصیحۃ للہ ولرسولہ ولکتابہ وللمومنین بغیبۃ بل یثاب متعاطی ذلک اذا قصد بہ ذلک وقد قیل
لیحیی بن سعید القطان اما تخشی ان یکون ہؤلاء الذین ترکت حدیثہم خصماءک یوم القیامۃ فقال لان یکونوا خصمائی
احب الی من ان یکون رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خصمی یومئذ وقد سمع ابو تراب النخشبی احمد بن حنبل وہو یتکلم
فی بعض الرواۃ فقال لہ اتغتاب العلماء فقال ویحک ہذا نصیحۃ لیس ہذا غیبۃ انتہی گوئیم اول کسیکہ متصدی
کلام در رواۃ شد شعبہ بن الحجاج ست ویحیی بن سعید القطان تابع او شدہ پستر تلامذۂ او احمد بن حنبل وعلی
بن المدینی ویحیی بن معین وعمرو بن علی الفلاس وغیرہم برخاستند در باعث حیثیت گفتہ وقد تکلم فی ذلک مالک
وہشام ابن عروۃ وجماعۃ من السلف الصالح وقد قال علیہ الصلوۃ والسلام الدین النصیحۃ وقد تکلم بعضہم فی
غیرہ فلم یعتبر لما بینہما من العداوۃ المعلومۃ وقد ذکروا من امثلۃ ذلک کلام محمد بن اسحق فی الامام مالک وکلام مالک
فیہ وقد وسع السہیلی القول فی ذلک وکذلک کلام النسائی فی احمد بن صالح البصری حین منعہ من حضور مجلسہ انتہی
گوئیم این ضابطہ کہ حافظ ابن کثیر ذکر کردہ وکلام معاند را در جرح از پایۂ اعتبار انداختہ خیلی نافع ست خصوصا
دربارۂ اقران وامثال چہ معاصرت اصل منافرت ست خصوصا اختلاف در مذہب چیزی ست کہ ہرگز
در ان انسان مرحلۂ انصاف نمی پیماید وخواہی نخواہی بلا داعیۂ ضرورت شرعی وعرفی واحتیاج بسوی آن
جادۂ تعصب ونفسانیت می سپرد الا من عصمہ اللہ ووفقہ للعدل والقول بالحق پس سبیل سلوک در ہیچ مقام قطع
نظر از اہل جدل وسخن ایشان دربارۂ معاصرین از علماء محدثین وصلحاء متبعین ست لا غیر واین بلاء در فقہاء
این زمانہ بسیار ست تا آنکہ اکثری ازین نامنصفان این معنی را سرمایۂ فضیلت ومدار علم وقابلیت فہمیدہ ناہج
این مناہج اند خصوصا در برابر زمرۂ عالیۂ اہل حدیث واصحاب اتباع ونعوذ باللہ من ذلک ونمیدانند کہ رد
بر اہل حدیث در حقیقت رد بر صاحب آن حدیث ست واین خصومت از ایشان گذشتہ بسید المرسلین صلعم می پیوندد وخصم
اینکس شدن آسان ست آفت آنست کہ این جدل با شارع می شود وانا للہ وانا الیہ راجعون نمیگوئیم کہ این حال

وقال عوام مقلد وست بلکه علما و فضلاء ایشان مبتلای این بلا هستند واز عوام چه توان گفت که هرگز
مبالات بکفر و کافری خود نمیکنند وهرچه برزبان میرسد بی ساخته می رانند اولئک کالانعام بل هم اضل سبیلا
تا آنکه ملایان ولایت را که خود را داهل علم می شمرند و شیخ قبیله یا مخدوم عشیره هستند میگویند قال قال اسبابست
وهذا هو الکفر البواح والضلال الصراح ونعوذ بالله من جمیع ما کره الله آمدیم برآنکه در اتحاف النبلاء ذکر کتب
تواریخ مؤلفه محدثین بروجه استیعاب کرده ایم وکتب اسماء الرجال را هم برطریق استقراء ما بلغ الیه العلم ضبط
نموده ایم اما آن کتب درین دور آخر که همعنان ساعت عظمی و دست و گریبان قیامت کبری ست غالباً
از روی زمین در اقطار ارض مفقود و یا مهجور گردیده و حکم کیمیا و عنقا پیدا کرده مگر بعض کتب شاذ و فاذ که
در بعض مدن حجاز مثل صنعاء و یمن و جز آن در دست بعض اهل الله باقی مانده ست اما اهل آن کتب باقی نیستند
الا من شاء الله تعالی و قلیل ما هم و قلیل من عبادی الشکور و درین زمان کس میسر نیست هیچ میسر اگر پیش طالب
صادق کتابی ازین کتب باشد مثل میزان الاعتدال هم کافی و وافی ست خصوصاً کتاب خلاصه که نزد فقدان
مواد این فن خیلی نافع و شافی ست و اجمع کتب مختصره این فن و روح الروح هر نو و کهن ست از تالیفات
حافظ علامه صفی الدین احمد بن عبد الله بن ابی الخیر بن عبد العلیم الخزرجی الانصاری الساعدی المتولد سنه
تسعمائة و آنرا از تهذیب حافظ ذهبی و تقریب حافظ ابن حجر عسقلانی و اکمال ابن ماکولا و مؤتلف حافظ عبد الغنی
مصری و کامل حافظ عبد الغنی مقدسی و جمع ابن طاهر و میزان الاعتدال ذهبی و جز آن از کتب جمع و ختم انتقا
نموده و در سنه نهصد و بست و سه تالیفش فرموده اوله الحمد لله العلیم الحکیم الخ و هو کتاب یکفی المقلد و یغنی المجتهد
و محرر سطور آنرا درین قرب زمان از صنعاء یمن بصرف زر خطیر بدست آورده ولله الحمد ه جمادی چند
دادم جان خریدیم * بحمد الله بسی ارزان خریدیم + نوع پنجم در معرفت کسیکه در آخر عمر خویش مختلط گردیده بنابر
خرف یا ضرر یا مرض یا عرض مثل عبد الله بن لهیعه که هرگاه کتب او از دست رفت در عقل او اختلاطی راه
یافت پس هر که ازین قسم اشخاص قبل از اختلاط عقل سماعت کرده ست روایتش مقبول ست و هر که بعد
از آن شنیده یا در آن شک نموده روایتش مقبول نیست و منجمله مختلطین در آخر عمر عطاء ابن سائب و ابو اسحق
سبیعی ست حافظ ابو یعلی خلیلی گفته و انما سمع ابن عیینة منه بعد ذلک دیگر سعید بن ابی عروبه ست و وکیع
و معافا ابن عمران از وی بعد اختلاطش شنیده اند دیگر مسعودی و ربیعه و صالح مولی التوأمه و حصین بن
عبد الرحمن اند قاله النسائی دیگر سفیان بن عیینه ست دو سال پیش از وفات خود مختلط گشته قاله یحیی القطان
دیگر عبد الوهاب ثقفی ست قاله ابن معین دیگر عبد الرزاق بن همام ست امام احمد گفته اختلط بعد ما عمی فکان
یلقن فیتلقن فمن سمع منه بعد ما عمی فلا شیء ابن الصلاح گفته و قد وجدت فیما رواه الطبرانی عن اسحق بن ابرهیم

الذہبی عن عبد الرزاق احادیث منکرة فلعل سماعہ منہ کان بعد اختلاطہ و ابراہیم حربی ذکر کردہ کہ عمر دبری
نزد وفات عبد الرزاق شش یا ہفت سال بود و دیگر عارم ست کہ در آخر عمر مختلط گردیدہ حافظ ابن کثیر گفتہ
و ممن اختلط من بعد ہولاء ابو قلابة الرقاشی و ابو احمد الغطریفی و ابو بکر بن مالک القطیعی خرف حتی کان لا یدری ما یقرء
علیہ انتہی نوع ششم در معرفت طبقات رواة حافظ ابن حجر گفتہ فائدتہ الامن من تداخل المشتبہین و امکان الاطلاع
علی تبیین المدلسین والوقوف علی حقیقة المراد من العنعنة والطبقة فی اصطلاحہم عبارة عن جماعة اشترکوا فی السن ولقاء
المشایخ وقد یکون الشخص الواحد من طبقتین باعتبارین کانس بن مالک فانہ من حیث صحبتہ النبی صلعم یعد فی طبقة
العشرة مثلا ومن حیث صغر السن یعد فی طبقة من بعدہم فمن نظر الی الصحابة من حیث الصحبة جعل الجمیع طبقة
واحدة کما صنع ابن حبان وغیرہ ومن نظر الیہم باعتبار قدر زاید کالسبق الی الاسلام وشہود المشاہد الفاضلة
جعلہم طبقات والی ذلک جنح صاحب الطبقات ابو عبد اللہ محمد بن سعد البغدادی وکتابہ اجمع ما جمع فی ذلک و
کذلک من جاء بعد الصحابة وہم التابعون فمن نظر الیہم باعتبار الاخذ من بعض الصحابة فقط فقد جعل الجمیع طبقة
واحدة کما صنع ابن حبان ایضا ومن نظر الیہم باعتبار اللقاء قسمہم کما فعل محمد بن سعد ولکل منہا وجہ انتہی و حافظ
عماد الدین بن کثیر در باعث حثیث گفتہ و ذلک امر اصطلاحی فمن الناس من یری الصحابة کلہم طبقة واحدة ثم التابعون
بعدہم اخری ثم من بعدہم کذلک وقد یستشہد علی ہذا بقولہ علیہ الصلوة والسلام خیر القرون قرنی ثم الذین یلونہم ثم
الذین یلونہم فذکر بعد قرنہ قرنین او ثلاثة ومن الناس من یقسم الصحابة الی طبقات وکذلک التابعین ومن بعدہم
ومنہم من یجعل کل قرن اربعین سنة ومن اجل الکتب فی ہذا الطبقات محمد بن سعد کاتب الواقدی وکذلک کتاب التاریخ
لشیخنا العلامة ابی عبد اللہ الذہبی رح ولہ کتاب طبقات الحفاظ مفید ایضا جدا انتہی گویم وفات حافظ ذہبی در
سنہ ثمان واربعین وسبعمائة بودہ و وی این کتاب را از تاریخ کبیر خود اخذ نمودہ و حافظ جلال الدین سیوطی
ملخص این طبقات فرمودہ ومن بعدہم سایران بطریق ذیل افزودہ و نیز ذیل آن از شیخ تقی الدین بن فہد ابوبکر
بن محمد ہاشمی مکی متوفی در سنہ تسعین وثمانمائة ست و یکی از ملخصاتش نزد محرر سطور نیز موجود ست و درین باب ابن
المفضل و ابن الدباغ ہم تالیف کردہ و حافظ ابن حجر را درین باب دو مجلد ست فلیعلم و ذکر جملہ صالحہ از کتب مولفہ
درین علم در کتاب اتحاف النبلاء نمودہ ایم **فصل پنجم** در آداب شیخ و طالب و کاتب و غیرہ باید دانست کہ علم
حدیث علمی شریف و فنی مبارک ست و با مکارم اخلاق و محاسن شیم مناسبتی تمام دارد و مساوی اخلاق و مشاین
شیم را منافی ست و این علم از علوم آخرت ست نہ از علوم دنیا پس ہر کہ خواہد کہ متصدی اسماع یا استماع حدیث
شدہ افادہ چیزی از علومش یا استفادہ آن نماید او را ناگزیر ست از آنکہ پیشتر از در آمدن درین ابواب نیت
حق طویت خود را صحیح و خالص گرداند و دل اثر منزل خویش را از اغراض و ادناس دنیویہ پاک و صاف سازد

وازطلبهٔ حب جاه وریاست ورعونات دولت ومکنت وطلب مال وجستجوی قبول وشهرت وحب آن از تحصیل مزیت
بر اقران وغیره که مقصود بدان وجه کریم خالق علیم نیست احتراز کلی واجتناب تام فرماید تا متاهل دخول در ربوع
این مدینهٔ طیبه ولائق نزول در حرم این ارض مقدسه گردد والحمد لله تعالی که این حقیر و محقر با خاک برابر هوسی از
هوسات مذکوره در خود نمی یابد و کیف که حق تعالی بمحض فضل جسیم و کرم عمیم خود نصیبی وافر و حصهٔ متکاثر از جاه و مال
و اولاد و عزت و مکنت و حشمت وانچه بدان میاندروزی فرموده و بر وجه صلاح و طریق سعید بخشیده و آنقدر داده
که بعد از ان امید زیادت ندارد و بر بسیاری از خلق خود فضل علم و نسب و حسب شرف بخشیده که معاصرین
و اقران و امثال و را از اهل علم حاصل نیست و دشوارست که دست بهم دهد لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی
نفسک و این سخن درینمقام بجهت آن گفته آمد که زمرهٔ متسمین بالعلم را که درین زمان بسین و دور آخرین بجای خود
سرگرم افاده و افاضه در علوم یونان و حکمت اوائل و فقه مرسوم مذاهب هستند و در تحصیل جاه بر اقران و افزایش
عزت در چشمان همت عالی ست و این اراده و همت ایشان را سبب طعن و قدح بر اهل عصر از علماء محدثین طائفه
متبعین شده و از مراتب اخلاص علم و عمل و انصاف در دین و قبول حق و ترک جدل بمراحل شاسعه و منازل بعیده
افگنده و کان الانسان اکثر شیء جدلا و کان امر الله قدرا مقدورا اللهم احفظنا من جمیع البلیات والآفات پس گمان
نباید کرد که انتصار این ضعیف برای علوم اخروی از تفسیر و حدیث در رنگ دیگر ابناء دنیا از برای تحصیل معارج جاه
و مکان ست که آن خود نقد وقت من ست بلکه محض برای نصیحت خدا و رسول صلی الله علیه وسلم و مومنین و عامه
و خاصه و ولات و حکام مسلمین ست پس پس تو درین فصل چند نوع ست اول در آداب شیخ طیبی گفته مستحب برای
متصدی اسماع حدیث آنست که بعمر چهل سال برسد زیرا که این انتهاء کهولت و مجتمع اشد ست رسول خدا
صلعم در همین عمر نبی گشته و ابن الصلاح گفته این محمول بر کسی ست که بنفس خود متصدی تحدیث گردد بغیر براعت
در علم و حق آنست که هرگاه احتیاج افتد بسوی علمی که نزد او ست تصدی نشرش مستحب باشد در هر سن
که بود مثل مالک که متصدی تحدیث در عمر بست و چند سال گردید و قیل در عمر هفده سال و شافعی از مالک اخذ
علم کرده و در سن حداثت بود و همچنین عمر بن عبد العزیز و دیگران که نشر علوم الحدیث پرداختند بچهل سال نرسیده بودند
آری بزرگی بعقل ست نه بسال و توانگری بدل ست نه بمال حافظ ابن حجر گفته لا اختصاص لها بزمن معین بل
بعد الاحتیاج والتاهل لذلک وهو مختلف باختلاف الاشخاص انتهی و هرگاه که از هرم و خرف و تخلیط بترسد
از تحدیث امساک کند و این مختلف ست باختلاف مردم زیرا که جمعی از خلف بعد تجاوز هشتاد سال از
عمر تحدیث کرده اند بمساعدت توفیق و مصاحبت سلامت مثل انس بن مالک و سهل بن سعد و عبد الله بن
ابی اوفی از صحابه رضی الله عنهم اجمعین و مثل مالک و ابن عیینه و لیث و ابن جعد و قومی بعد یکصد سال نیز تحدیث

کرد مثل حسن بن عرفه و ابو القاسم البغوی و غیرهما و باید که بر نشر حدیث با ستغا اجر جزیل و جزاء جمیل حریص باشد
بلکه هیچ طمع و حرص بهتر ازین نیست و نه هیچ یکی از اهل علم جز اصحاب حدیث محل غبطه و مکان رشک ست ابن الصلاح
گفته و قد کان فی السلف من یتألف الناس علی حدیثه منهم عروة بن الزبیر و قرز اراده حضور مجلس حدیث اقتدا
بامام مالک رضی الله عنه فرماید چه وی رح چون اراده تحدیث میکرد وضو میکرد همچو وضوی نماز می برآورد و بر صدر
فراش خود می نشست و ریش را شانه میکشید و خوشبو ببدن می مالید و در جلوس بوقار و هیبت متمکن می گشت
بعده حدیث میکرد و میگفت احب ان اعظم حدیث رسول الله صلعم و چشم این حرف نمیگفت حال آنکه حدیث نبوی
تلو و صنو کلام ربانی ست و ثانی ادله احکام و امام اعظم هر امام موصوم و امام ست و مالک رح تحدیث را در طریق و در
حالت قیام و استعجال مکروه میداشت و اگر یکی آواز خود را در مجلس وی بلند میکرد او را زجر می نمود و مستحب آنست
که بر جمیع حاضرین اقبال و توجه فرماید و حدیث را بطور سرد ادا نکند زیرا که مانع سامع از ادراک بعض ست و شروع
مجلس بقراءت قاری خوش آواز نیک لهجه کند و چون ازان فارغ گردد مستملی اهل مجلس را خاموش سازد و شیخ بسمله
خواند و دعا کند و گوید الحمد لله رب العالمین اکمل الحمد علی کل حال و الصلوة و السلام الاتمان الاکملان علی سید العالمین
کلما ذکره الذاکرون و کلما غفل عن ذکره الغافلون اللهم صل و سلم و بارک علیه و علی آله و سائر النبیین و آل کل و سائر الصالحین
نهایة ما ینبغی ان یسأله السائلون و ثنا کردن او بر شیخ خود در حالت روایت از وی بهرچه اهل اوست مستحب ست
و غیر واحد از سلف آن را بجا آورده اند و ذکر او بلقب یا بنسب و اگرچه بسوی مادر باشد یا صنعت یا وصف
بدنی که بدان معروف ست مضائقه ندارد و جمع ساختن جمعی از شیوخ در املاء بتقدیم افضل از انها مستحسن باشد
و از هر شیخ حدیثی املا کند و حدیثی را اختیار نماید که سندش عالی و متنش قصیر بود و بر علو و فائده و ضبط مشکل که
دران حدیث باشد تنبیه کند و هرچه را عقول حاضرین احتمال نکند یا خوف وهم در فهم آن نسبت بایشان باشد
ازان اجتناب ورزد و اتخاذ مستملی محصل متیقظ مستحب ست تا مبلغ باشد از وی نزد کثرت جمع و استملا بر جای
بلند مثل کرسی و نحو آن باشد یا استاده شده و رسانیدن لفظ بعینه و علی وجهه واجب ست بعده استملا خود را بذکر
چیزی از حکایات و نوادر و انشادات در زهد و آداب و مکارم اخلاق ختم کند و چون محدث از تخریج قاصر گردد
یا ازان مشغول شود استعانت ببعض حفاظ نماید و بعد فراغ از املاء مقابله اش با املا کند و قد وسع النووی
فی ذلک بما یطول و از تحدیث احدی بنا بر عدم صحت نیتش ممتنع نشود و باز نایستد زیرا که ببرکت این علم
مبارک امید صحت نیت و سلامت اراده او ست بعض اکابر گفته اند طلبنا العلم لغیر الله فابی العلم الا ان یکون
لله حافظ ابن حجر گفته اند یتبرک الشیخ و الطالب فی تصحیح النیة و التطهر من اغراض الدنیا و تسهیل المطر گفته اند اقدام
لکل عالم لحدیث من تعلم علما مما یبتغی به وجه الله لا یتعلمه الا لیصیب به عرضا من الدنیا لم یجد عرف الجنة اخرجه القاضی عیاض

فی الالماع بعده حافظ گفته وتحسین الخلق وینفرد الشیخ بان یسمع اذا احتیج الیه ولا یحدث ببلد فیها اولی
منه بل یرشده الیه انتهی و ابن الصلاح نوشته لا ینبغی للمحدث ان یحدث بحضرة من هو اولی منه بذلک فقد
کان ابراهیم والشعبی اذا اجتمعا لم یتکلم ابراهیم بشیء وزاد بعضهم فکره الروایة ببلد فیه من المحدثین من هو اولی منه
سنا او بغیر ذلک قال یحیی بن معین ان الذی یحدث بالبلدة وفیه من هو اولی بالتحدیث منه احمق انتهی گویم این حفظ
مراتب مگر در زمان سلف بوده وامروز عکس آن قضیه است یعنی هر چند در شهری یکی افضل علماء آن بلد باشد
هرگز کسی بسوی او ارشاد طلبه وسائلین از علم نمی کند بلکه احداث مردم کمر برشکست رونق علم وعمل او می بندند
ودر رد وتعاقب او در اسباب جاه ونازش خود در نظر عوام که نیک را از بد وعالم را از جاهل نمی شناسند میگردانند
وعدم عبور واطلاع خود شان بر غایات علم وفضل وی باعث وحامل ایشان بر انتقاص آن کامل می شود
وهذا من اشراط الساعة التی منها فشو الجهل وذهاب العلم فلیبک علی الاسلام من کان باکیا ولیسکت ولیصبر
من کان من ابناء الدهر وصنیعهم شاکیا بعده در اسبال المطر گفته وغیر هذا مما استوفی فی المطولات واستوفیناه
فی شرح التنقیح انتهی نوع دوم در آداب طالب لائق در طلب علم حدیث شریف آنست که در توفیق وتیسیر آن
ابتهال وتضرع کند بسوی ذو الجلال واز نیت دل خواهان آن شود ونفس خود را بآداب سنیه واخلاق مرضیه
بگیرد وکلام در سن بدایت سماع حدیث بگذشت وحافظ ابن حجر گفته معرفت سن تحمل واداء نیز یکی از مهمات است
واصح اعتبار سن تحمل بتمییز است واین حکم درباره سماع است وعادت محدثین باحضار اطفال در مجالس حدیث
جاری است ومی نویسند که اینها درین مجلس حاضر شدند ولکن در مثل این صورت لابد است از اجازت مسمع واصح
در سن طلب بنفسه تاهل برای آنست وصحیح است تحمل کافر نیز اگر مؤدی او است بعد اسلام وفاسق بالاولی است
اگر اداء آن بعد از توبه وثبوت عدالت میکند انتهی در خلاصه نوشته طالب را باید که مدت امکان خود را غنیمت
شمرد ودر تحصیلش افراغ جهد نماید وابتداء السماع از ارجح شیوخ بلد خود در اسناد وعلم ودین وشهرت فرماید وهرگاه
که از مهمات بلد خود فارغ گردد در طلب رحلت کند چنانکه از عادات حفاظ مبرزین است حافظ ابن حجر گفته فیحصل
فی الرحلة ما لیس عنده انتهی وعن ابراهیم بن ادهم رضی الله عنه قال ان الله یرفع البلاء عن هذه الامة برحلة اصحاب
الحدیث وعلی قاری در شرح نخبه گفته اذا فرغ من المهمات رحل فی الطلب فان الرحلة من عادة الحفاظ المبرزین
لقوله تعالی فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین ولینذروا قومهم اذا رجعوا
وقوله صلعم اطلبوا العلم ولو بالصین فان طلب العلم فریضة علی کل مسلم رواه البیهقی فی شعب الایمان وابن عدی
فی الکامل من حدیث انس رضی الله عنه کما حکاه السیوطی فی الجامع الصغیر وقد رحل الاصحاب فی حدیث واحد مسافة
بعیدة کما اخرج البخاری فی الادب المفرد واحمد وابو یعلی فی مسندیهما عن ابن مسعود وکما اخرج البخاری فی صحیحه انه

قال لو اعلم احدا اعلم بکتاب الله منی لرحلت الیه وکذا فعل التابعون کما روی مالک عن یحیی بن سعید بن المسیب انه قال انی کنت ارحل الایام واللیالی فی طلب الحدیث الواحد واخرج الخطیب عن ابی العالیة انه قال کنا نسمع عن اصحاب رسول الله صلعم فلا نرضی حتی خرجنا الیهم فسمعنا منهم وکفی دلالة علی عزه وشرفه وعلی رفعة شان الرحلة لطلب العلم ان موسی الکلیم الذی هو من اولی العزم من المرسلین رحل لطلب العلم وقاسی فی طلبه من نصب السفر ما قاساه کما حکاه الله سبحانه فی کتابه انتهی حاصله وسید علامه محمد بن اسمعیل امیر در ارشاد النقاد الی تیسیر الاجتهاد گفته القی الله فی قلوب اقوام محبة السنة النبویة والآثار السلفیة ورزقهم هما تناطح السماک وتطاول الاطلس من الافلاک فارتحلوا لطلبها من الاقطار وفارقوا الاوطان والاوطار وطووا فی حبها الفیافی والقفار وقنعوا من الدنیا بالکفاف وترکوا لغیرهم اللذات والاتراف واتخذوا الزهد شعارا والقناعة دثارا فسهر الاجفان الذ لهم واطیب من المنام والجوع اشهی من الامتلاء من نفیس الطعام یرتحلون لسماع الحدیث الواحد من الاقطار الشاسعة ویطلبونه من الاقالیم المتباعدة الواسعة ففی مثلهم یقال ؎ طورا تراهم فی الصعید وتارة فی ارض نجد یتبعون من العلوم + بکل ارض کل شارد + یعنون اصحاب الحدیث بهم تجملت المشاهد فهذا ابو عبد الله البخاری رحل بعد احاطته بحدیث شیوخ بلدته الی الشام والکوفة والبصرة وبلخ وعسقلان وحمص ودمشق وکتب عن الف شیخ وثمانین شیخا وجمع للمسلمین هذه الاحادیث التی تتبعها من الآفاق وصحب فی تطلبها الرفاق بعد الرفاق فی کتابه الجامع الصحیح یقرءه المحدث قراءة تحقیق واتقان فی اشهر یسیرة الزمان وغیره من ائمة هذا الشان واکملوا امنتهم علی اهل الایمان فانهم تعبوا فی جمع الاحادیث للمتاخرین ووزعوا اوقاتهم فی تحصیل ما فیه نفع المسلمین حتی لم یبق لهم وقت لغیر نسخ الحدیث او السماع انتهی و باید که حرص در شره او در طلب حامل او بر تساهل در سماع وتحمل نشود تا اختلالی در شروط او رو دهد و تا تواند بر مسموع خود از حدیث شریف عمل نماید در انواع عبادات وآداب وحتی الامکان آنرا مهمل نگذارد زیرا که این عمل زکوة حدیث ست کما قال بشر الحافی یا اصحاب الحدیث ادوا زکوة هذا الحدیث اعملوا من کل مائتی حدیث بخمسة احادیث واین عمل سبب حفظ اوست عمرو بن قیس گفته اذا بلغک شئ من الخیر فاعمل به ولو مرة تکن من اهله ووکیع گفته اذا اردت ان تحفظ الحدیث فاعمل به حکاه ابن الصلاح وشیخ خود را معظم ومکرم دارد وهمچنین هر کرا که از وی سماعت میکند چه این فعل از باب اجلال علم ست ورضای او را تحری کند وآنقدر اطالت بروی نکند وچندان زمانه بر او ننشیند که شیخ تنگ آید وسنفجر گردد چه بسیارست که این طول جلسه سبب حرمان او میگردد وعن الزهری قال اذا طال المجلس کان للشیطان فیه نصیب حافظ شیراز چه خوش گفته ؏ مجلس وعظ درازست زیان خواهد بود و باید که در امور وکیفیت اشغال معتمدهٔ خود استشاره از شیخ نماید وچون فائز گردد بکدام فائده ارشاد دیگر طلبه بسوی آن کند چه

کتمانش لوم ست و بر فاعلش خوف عدم نفع زیرا که برکت حدیث در افاده اوست و بنشر وی نشر ناشی و نامی
می شود و بکتمان و اخفا استلاشی میگردد و حیا و کبر سن را مانع سعی در تحصیل و اخذ علم از کمتر خود در سن یا نسب
یا منزلت نگرداند و بر جفای شیخ صبر کند و اعتنا بمهم نماید و زمان خود را در اکثار شیوخ بمجرد کثرت ضائع نسازد
بلکه بشنود و بنویسد و یاد گیرد آنچه واقع شود او را از کتابی یا جزوی قاله الحافظ ابن حجر و بدون ضرورت
انتخاب آن نکند آری اگر حاجتی بسوی آن افتد بنفسه متولی گردد و بذات خویش مطالعه اش نموده آنچه چیدنی ست
بچیند و اگر ازان قاصر گردد و بعجز گراید استعانت بحافظی کند و بر مجرد سماع و کتابت بدون معرفت و فهم
اقتصار ننماید بلکه صحت و ضعف و معانی و فقه و اعراب و لغت و اسماء رجال آنرا کما ینبغی بشناسد و در یافته
و این همه چیزها را تحقیق نموده بدارد و اعتناء باتقان مشکل حفظاً و کتابةً نماید و درین همه صحیحین را مقدم مدارد
بعده بقیه کتب ائمه را مثل سنن ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه بعده کتاب سنن کبیر بیهقی زیرا که مثل آن
درین باب کتابی دیگر معلوم نیست بعده مسانید مثل مسند احمد بن حنبل و غیره بعده از کتب علل کتاب احمد و کتاب
دارقطنی و از تواریخ تاریخ بخاری و ابن ابی خیثمه و از کتب جرح و تعدیل کتاب ابن ابی حاتم و از مشکل الاسماء
کتاب ابن ماکولا اعتنا نماید بکتب غریب حدیث و شروح آن و هر مشکل که بروی گذرد ازان بحث کند و اتقانش
نماید پستر آنرا حفظ و کتابت نماید و اندک اندک تحفظ حدیث فرماید زهری گفته من طلب العلم جملة فاته جملة و انما یدرک
العلم حدیثا و حدیثین و لکن الاتقان من شانه ابن الصلاح گفته ثم المذاکرة بما یتحفظه من اقوی اسباب الانتفاع به و علقمه
گفته تذاکروا الحدیث فان حیاته ذکره و قال بعضهم ؎ من حاز العلم و ذاکره ٭ صلحت دنیاه و آخرته ٭
فادم للعلم مذاکرة ٭ فحیاة العلم مذاکرته ٭ بعده مشتغل تخریج و تصنیف شود نزد تاهل و استعداد و معتنی شود
بشرح و بیان مشکل و اتقان و ضبط آن چه هر که این کار نمیکند مهر او در علم حدیث کمتر می باشد خطیب گفته الحافظ
یثبت الحفظ و یذکی القلب و یشحذ الطبع و یجید البیان و یکشف الملتبس و یکسب جمیل الذکر و یخلده الی آخر الدهر
و حافظ محمد بن علی صوری گفته حافظ عبدالغنی بن سعید را بخواب دیدم گفت ای ابا عبدالله خرج و صنف قبل ان یحال
بینک و بینه انا ترانی قد حیل بینی و بین ذلک و علماء حدیث را در تصنیف چند طریق ست اجود آنها ترتیب بر
ابواب ست چنانکه بخاری و مسلم کرده اند و در هر باب هرچه نزد اوست آنرا ذکر کند حافظ ابن حجر گفته او علی
الابواب الفقهیة او غیرها بان یجمع فی کل باب ما ورد فیه مما یدل علی حکمه اثباتا او نفیا و الاولی ان یقتصر علی ما صح
او حسن فان جمع فلیبین علة الضعف انتهی دوم ترتیب بر مسانید ست و دران در ترجمه هر صحابی آنچه از حدیث
صحیح و ضعیفش نزد خود دارد فراهم سازد و برین طریقه ترتیب بر حروف معجم یا بر قبائل و عشائر نماید و بنو هاشم را
مقدم سازد ثم الاقرب فالاقرب دارقطنی گفته اول من صنف مسند نعیم بن حماد انتهی و گاهی ترتیب بسابقه

کنند و عشرهٔ مبشره را مقدم سازند پس تر اهل بدر پس تر اهل حدیبیه پس تر مهاجرین را میان حدیبیه و فتح مکه پس تر اصاغر
صحابه پس تر زنان را و در ایشان بدایت بامهات مومنین و ازواج مطهرات کنند کذا فی الخلاصة وغیرها ابن الصلاح
گفته هذا احسن والاول اسهل وفی ذلک من وجوه الترتیب غیر ذلک انتهی سوم تصنیف بر علل ست حافظ ابن
حجر گفته فیذکر المتن وطرقه وبین اختلاف نقلته والاحسن ان یرتبها علی الابواب لیسهل تناولها قال النووی
ومن جید تصنیفه معللا بان یجمع فی کل حدیث او باب طرقه واختلاف رواته چهارم جمع آن بر اطراف ست
حافظ گفته ای بان یذکر طرف الحدیث الدال علی بقیته ویجمع اسانیده اما مستوعبا واما مقیدا انتهی واقسام
کتب حدیث را در سلسلة العسجد بیان کرده ایم بوی رجوع باید کرد فرع سوم در آداب کاتب علم حدیث اختلاف
کرده اند سلف در کتابت حدیث در صحیح مسلم از ابو سعید مرفوعا آمده ومن کتب عنی شیئا سوی القرآن فلیمحه ابن الصلاح
گفته وممن روینا عنه کراهیة ذلک عمر وابن مسعود وزید بن ثابت وابو موسی وابو سعید فی جماعة آخرین من الصحابة
والتابعین بعده گفته وممن روینا عنه اباحة ذلک او فعله علی وابنه الحسن وانس وعبد الله بن عمرو بن العاص فی جمع من
الصحابة والتابعین گوییم این دلیل ست بر آنکه سلف را در کتابت علم دو قول ست کراهت واباحت ووجه کراهت
آنست تا مردم اتکال بر مکتوب کرده از حفظ قلب وضبط خاطر متقاعد گردند واین مقصد صالح ست ووجه اباحت
آنست تا علم از ایشان نرود بلکه در ایشان علی مر الدهور باقی ماند کما قیل فی المثل السائر ما کتب قر وما لم یکتب فر
وارجح اباحت ست حافظ ابن کثیر در باعث حثیث گفته وثبت فی الصحیحین ان رسول الله صلعم قال اکتبوا لابی شاه وقد
تحرر هذا الفصل فی اوائل کتابنا المقدمات ولله الحمد وابن الصلاح گفته ولعله صلعم اذن فی الکتابة عنه لمن خشی النسیان
ونهی عن الکتابة عنه من وثق بحفظه مخافة الاتکال علی الکتاب انتهی وبیهقی وغیر واحد از اهل علم گفته اند لعل النهی عن ذلک
کان حین یخاف التباسه بالقرآن والاذن فیه حین امن ذلک والله اعلم گوییم این وجه مخدوش ست زیرا که عبارت
قرآن کریم نه چنان ست که با عبارت احدی اگرچه رسول باشد ملتبس تواند شد ونیز ظاهر نهی واذن مذکور آنست
که بعد زمان نبوت واقع شده باشد ودر آن وقت قرآن مجموع گشته بود واحتمال التباس نمانده وبعد از آنکه آنحضرت
اجازت کتابت برای ابی شاه داده باشد احتمال مذکور چه گنجایش دارد ولهذا حافظ ابن کثیر گفته وقد حکی اجماع العلماء
فی الاعصار المتاخرة علی تسویغ کتابة الحدیث وهذا امر مستفیض شائع ذائع من غیر نکیر انتهی اوزاعی گفته کان هذا العلم
کریما یتلاقاه الرجال بینهم فلما دخل فی الکتب دخل فیه غیر اهله ابن الصلاح گفته ثم انه زال ذلک الخلاف واجمع المسلمون
علی تسویغ ذلک واباحته ولولا تدوینه فی الکتب لدرس فی الاعصر الآخرة انتهی گوییم این دعوی صحیح ست لیکن جز کتاب
وسنت علمی دیگر لائق کتابت نیست ولهذا تدوین آراء رجال وقیل وقال علماء را جمعی از اهل علم مکروه داشته اند
وهو الحق زیرا که موجب این همه کثرت اختلاف وحدوث تقلیدات وبدعت مذاهب وغیرها همین کتابت غیر علوم

کتاب و سنت ست لا غیر ٭ هر خس و خار که در راه نمو و می وارد + آخر ای باد صبا این همه آورده تست
آری چون وسائل را حکم مقاصد ست لهذا اگر کتابت علوم آلیه که معد فهم کتاب عزیز و سنت مطهره ست و
و کتابت تفسیرات قرآن و شروح حدیث سید انس و جان نمایند مضایقه ندارد بلکه مستحب باشد زیرا که حاجت
بسوی آن داعی ست خصوصا درین اعصار متاخره و امصار عجمیه و لهذا درین جمله کتب ضخیمه قدیما و حدیثا
درین ابواب فراهم گشته و کار دین و ملت بر مسلمانان آسان گردیده و لله الحمد حیفی که میرود جمع و تالیف
علوم بیگانه ست مثل حکمت اوائل و منطق یونان و آنرا رجالی که تالیف و تدوینش کرده خلقی کثیر زده و جمعی جم را
از صراط مستقیم قرآن و حدیث بشعاب ضلالات انداخته و مسلک حق را بر ایشان مجهول العین ساخته و این همه
انواع علوم حدیث که در کتب علم اصول حدیث مرقوم شده درین دور آخر ضائع و رایگان ست در شهر یکی
و در بسیار اندکی را همت دریافت و اعمال آن باقی نیست بلکه کل دجل عزم و اراده ابنای جنس با آن ست که علم
عقلیات را که فن کفره فجره یونان بود بیاموزند و از نقلیات بر فقهیات مذاهب آبا و اساتذه خود قناعت
ورزند تا در معاصران بمزیت شهرت سر بر آرند و بجدل و مکابره کار از پیش برده خود را فاضل و دیگر را مفضول
وانمایند بلکه درین دور آخر این حوصله هم شاید در بعض افراد باقی باشد ورنه همه طلبه علم و اکثر ایشان الا ما شاء الله
تعالی از دین برسم و از اسلام بر اسم خوشدل اند حال علم این ست تا بعمل چه رسد که از قرون متطاوله سر بکتم عدم
کشیده و پیرایه نیستی پوشیده و هم زاویه عنقا و هم بوته کیمیا گشته و این بلیه نه خاص باهل امصار و دیار ما ست
بلکه عمومش تمام عرب و عجم را فرا گرفته و مدعیان علم و دین روکش دنیاداران عاجل گزین گشته تمام همت عزم
این مائه که در شمار از سنین هجرت صد سیزدهم ست وقف تحسین ماکول و مشروب و ملبوس و منکوح و مسکون
و فخر بانساب و طعن در احساب و نازش با آبا و اجداد و سیاحت اغوار و انجاد برای تحصیل معاش و تخریب معاد ست
بس بس و بالجمله داستان ذهاب علم و دین و فشو جهل و ضلالت و تغیر احوال خلق کلا و جملة دراز ست زبان و دهان
بیان آنرا علی وجه الاستقصاء برنمی تابد شطری ازان عبرة للناظرین و نصحا للناظرین در کتاب حجج الکرامة فی
آثار القیامة نوشته ایم من شاء الاطلاع علیه فلیرجع الیه آمدیم بر آنکه در خلاصه بیان کتابت علم گفته اول کسیکه
در علم حدیث تصنیف کرد ابن جریج ست و قیل مالک و قیل الربیع بن صبیح انتهی و تفصیل این حال در حطه نوشته ایم
بعده امر تدوین و جمع انتشار گرفت و فوائد و نفع آن ظاهر گردید تا آنکه الوف صحف و صنوف کتب درین علم
و دیگر علوم تصنیف یافت و شمار اسفار از حد ضبط خارج گردید کتاب کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون
که جامع اغلب مصنفات عالم ست شاهد عدل این دعوی ست لیکن واجب بر ذمه همت کاتب علم شریف
نبوی صرف همت و اراده و عزم بسوی ضبط و تحقیقش شکلا و نقطا ست تا از لبس ایمن ماند حافظ ابن کثیر گفته

في الدنيا بأربع بعز القناعة وبهيبة اليقين وبلذة العلم وبحياة الابد واثابه في الآخرة بأربع بالشفاعة لمن اراد
من اخوانه وبظل العرش حيث لا ظل الا ظله وبسقي من اراد من حوض نبيه صلى الله عليه وسلم وبجوار النبيين في اعلى عليين
في الجنة فقد اعلمتك يا بني مجملا جميع ما كنت سمعته من مشايخي متفرقا فاقبل الآن على ما قصدتني اليه او دع انتهى
من الاملاء بلفظه وانما نقلناها ليعرف طالب هذا الشان انه امر عظيم وخطر خطير اجره كبير وتحصيله عسير الا من يسره
من كل شيء عليه يسير وهو على كل شيء قدير انتهى كلام الاسبال گويم برين رباعيات بعض علماء هند نيز شرح نوشته اند
وبنده بران مطلع شده ودرينجا همين اجمال مغني از تفصيل ست وطيبي در آخر خلاصه نزد ختم كتاب خود خاتمه نفيسه
نوشته كه اتمام اين فصل بدان مناسب افتاد قال رح ولنختم الخاتمة بختام خاتم الانبياء وسيد المرسلين عليه وعليهم الصلوة
والسلام وهو قوله صلعم يحمل هذا العلم من كل خلف عدوله ينفون عنه تحريف الغالين وانتحال المبطلين وتاويل الجاهلين
رواه محيي السنة في المصابيح من في الحديث كما في التنزيل ولتكن منكم امة يدعون الى الخير جرد من الخلف الصالح العادل الثقات وهم تفخيما لامرهم
وتعظيما لشانهم وينفون استيناف كانه قيل لم خص هولاء بهذه المنقبة العلية فاجيب لانهم يحمون مشارع الشريعة ومتون الروايات من تحريف
الغالين والاسانيد من الانتحال والقلب وتولي الكاذبين والمتشابه من تاويل الزائغين بنقل النصوص المحكمة لرد المتشابه اليها وفي ذلك
فليتنافس المتنافسون ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم انتهى بلفظه رحمه الله تعالى

فصل ششم در ذكر مصنفات علم اصول حديث واگرچه اسامي اكثر آنها در اتحاف نوشته ايم ليكن درينجا ذكرش
بطريق استطراد براي اتمام نفع مناسب افتاد **ارشاد** في اصول الحديث للشيخ الامام يحيى بن شرف النووي المتوفى
سنة ست وسبعين وستمائة وآنرا از كتاب علوم الحديث شيخ ابو عمرو بن الصلاح تلخيص كرده وباز باختصارش پرداخته
تقريب نام نهاده وبر ارشاد شروح ست از انجمله شرح علامه ابن ابي شريف مقدسي ست وشرح برهان جوجري و
شرح ابو القاسم انصاري **اسبال المطر** على قصب السكر نظم نخبة الفكر في علم الاثر للسيد العلامة بدر الملة المنير محمد بن اسمعيل
الامير اليمني الصنعاني ولادت وي رح در اواخر سنه ۱۰۹۹ هجريه بوده ووفاتش بسنه ۱۱۸۲ اتفاق افتاد مجموع عمر
وي رح هشتاد وسه سال ويكنيم ماه ويكنيم روز بوده اين كتاب نزد محرر سطور موجود ست ودر كشف الظنون ذكرش
نيامده **اقتراح** في اصول الحديث للشيخ تقي الدين محمد بن علي بن وهب بن دقيق العيد المنفلوطي الشافعي الامام المجتهد
المتوفى سنة اثنتين وسبعمائة مختصري ست درين فن شريف حافظ زين الدين عراقي در سنه ست وثمانمائه آنرا
نظم نموده وذكرش در تغنيه كرده **الفيه** للشيخ الامام الحافظ زين الدين عبد الرحيم بن الحسين العراقي المتوفى سنة
خمس وثمانمائة اولها يقول راجي ربه المقتدر عبد الرحيم بن حسين الاثري واين كتاب ملخص كتاب
علوم الحديث ابن الصلاح ست واز وي بلفظ شيخ تعبير نموده وچيزها بروي افزوده ودر سنه ۷۶۸ از تاليفش در
مدينه منوره فارغ گرديده وبروي شرح نوشته ودر سنه ۷۷۱ بست وپنجم رمضان آنرا ختم نموده ونامش فتح المغيث

بشرح الفیة الحدیث نهاده و در وی ذکر کرده که شروع در شرح کبیر نموده بودم لیکن چون باطالت کشید ناچار
از ان درگذشته شرح متوسط نوشتم اوله الحمد لله الذی قبل بصحیح النیة حسن العمل و سید شریف محمد امین مشهور بامیر
پادشاه بخاری نزیل مکه مکرمه متوفی بها تلخیص این شرح نموده و در سنه ۹۷۲ از تالیفش فارغ گردید اوله الحمد لله الذی اسند
حدیث الوجود و بر این شرح حاشیه ایست از شیخ قاسم بن قطلوبغا الحنفی المتوفی ۸۷۹ و حاشیه ایست از شیخ برهان
الدین بن عمر البقاعی المتوفی ۸۸۵ مسمی بالنکت الوفیه بما فی شرح الالفیه لیکن تا نصف کتاب ست و دران انچه از شیخ
خود حافظ ابن حجر رح استفاده کرده بود آورده اوله الحمد لله الذی من اسند الیه و منجمله شروح شهیره او شرح قاضی زکریا
بن محمد انصاری ست متوفی در سنه ۹۱۰ و این شرحی مختصر ممزوج ست مسمی بفتح الباقی بشرح الفیة العراقی و در رجب
سنه ۸۹۶ از تالیفش خالی گشته اوله الحمد لله الذی وصل من انقطع سخاوی گفته شرع فی عیبتی فیه مستمدا من شرحی بحیث
یتعجب الفضلاء من ذلک انتهی و شرح جلال الدین سیوطی متوفی سنه ۹۱۱ و شرح شیخ ابراهیم بن محمد حلبی متوفی در سنه ۹۵۵
و شرح زین الدین ابی محمد عبد الرحمن بن ابی بکر العینی متوفی در سنه ۸۹۳ و شرح ابی الفداء اسمعیل بن ابراهیم بن جماعة کنانی
قدسی متوفی در سنه ۸۶۱ در کشف الظنون گفته وهو شرح حسن و شرح شیخ قطب الدین محمد بن محمد خیضری دمشقی متوفی در سنه ۸۹۴
و نامش صعود المراقی نهاده و شرح شیخ شمس الدین محمد بن عبد الرحمن سخاوی متوفی در سنه ۹۰۲ و در کشف الظنون گفته
وهو شرح حسن لعله احسن الشروح **الباعث الحثیث** علی معرفة علوم الحدیث للشیخ الامام الحافظ عماد الدین ابی الفدا
اسمعیل بن الامام الخطیب زین الدین ابی حفص بن کثیر القرشی الدمشقی رح اوله الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی
در وی گفته و بعد فان علم الحدیث الذی اعتنی بالکلام فیه جماعة من الحفاظ قدیما و حدیثا کالحاکم و الخطیب و من قبلهما
من الائمة و من بعدهما من حفاظ الامة لما کان من اهم العلوم و انفعها احببت ان اعلق فیه مختصرا نافعا جامعا لمقاصد
الفوائد و مانعا من مشکلات المسائل الفرائد انتهی و درین کتاب تتبع طریق ابن الصلاح کرده و انچه در کتاب ابن الصلاح مبسوط
بود آنرا اختصار نموده و هر چه از وی باقی مانده بود آنرا زیاد نموده و شصت و پنج نوع از انواع حدیث ذکر کرده
و از کتاب مدخل بیهقی دران اضافه نموده نسخه اش نزد محرر سطور موجود ست منقول از نسخه که در حیات مؤلف بدست
شیخ جمال الدین عبد الله بن علی البصری شافعی محدث مفید در محروسه دمشق در سنه سبع و خمسین و سبعمائة نوشته شده
و بخط امام اسمعیل بن عمر بن کثیر مصنف ابن کثیر مزین گردیده و باجازت حافظ جمال الدین مزی و شیخ الاسلام تقی الدین
ابن تیمیه رح مقرون گشته و بروایت شیخ عبد الرحمن بن علی دیبع صاحب تیسیر الوصول بقلم خودش رونق دیگر یافته
و لله الحمد عجب از صاحب کشف الظنون ست که ذکر این کتاب در کتاب خود نکرده با آنکه از کتب معتبره مشهوره
این علم و نسخ متقدمه این فن ست و وفات حافظ ابن کثیر رح در سنه ۷۷۴ هجریه اتفاق افتاده رحمه الله تعالی رحمة
واسعة بغیة النقاد للامام الحافظ ابی عبد الله بن المواق فی اصول الحدیث بلغة الغریب فی مصطلح آثار الحبیب

للسيد المحدث ابي الفيض مرتضى الحسيني البلجرامي الزبيدي المصري كراسه مختصري ست درين علم بر صورت نخبة الفكر
حافظ ابن حجر سال تاليفش بستم ربيع الآخر سنه ۱۱۶۶ الهجري بمدينه زبيد ست اصل سيد مرتضى از قصبه بلگرام كه پنج كروه
از بلده قنوج وطن كاتب حروف ست بوده اما در آغاز شباب بطلب علم رحلتها كرده وعمري در زبيد بخدمت
مشايخ حديث بسر برده وازانجا نزيل مصر شده وشهرت وقبول تام يافت وهمانجا وفات كرد سلطان روم و مصر
از وي اجازت گرفتند سيد واسطي الاصل از نسل زيد شهيد ست صاحب تاليفات كثيره مثل تاج العروس شرح
قاموس در ده مجلد وشاگرد شاه ولي الله محدث دهلوي ست ذكر اين كتاب در كشف الظنون نيست واين نسخه باديگر كتب
مولفش پيش محرر سطور موجود ست وخيلي مختصر واقع شده متني متين وبنائي رصين ست اما معلوم نيست كه كسي بر وي
شرحي يا حاشيه نوشته باشد بيقوني هي وچهار بيت عربي ست مشتمل بر مصطلحات علم اصول حديث اوله ؎
ابدء بالحمد مصليا على محمد خير نبي ارسلا + كاتب حروف بروي شرحي لغايت مختصر در عربي نوشته و
نامش عرجون نهاده اوله الحمد لله الذي رفع اهل الحديث مكانا عليا و از ثقات اهل علم مسموع شد كه علماي يمن آن نواحي
نيز بران تعليق شروح كرده اند تدريب الراوي شرح تقريب النواوي للشيخ جلال الدين ابي بكر السيوطي المتوفى ۹۱۱
اوله الحمد لله الذي جعل اسباب من انقطع اليه موصولة الخ واين نسخه درين نزديكي محرر سطور را از ملك يمن رسيد ولله الحمد
تذكرة العلماء في اصول الحديث للشيخ شمس الدين محمد بن محمد بن محمد بن الجزري المتوفى سنه ۸۳۳ كتابي مختصر ست اوله الحمد لله على
بداية منها نهايته وي ذكر شرف علم حديث و زمان رواج و كساد او و قلت اهل اين علم در مملكت روم ذكر كرده قال
ابن الاثير في اول جامع الاصول وهم ذكر مشايخ و سند و سفر خود بسوي ماوراء النهر براي نقل حديث و تجارت
رفتن كتب و اقامت خود در بلاد كش و تاليف نمودن شرح مصابيح در آنجا بيان ساخته و گفته ولما استطرد الكلام
الى اصطلاح القوم طلبوا مختصرا جامعا لقواعده وكانت منظومته المسماة بالهداية الى معالم الرواية غير مستغنية عن بسط
القول فوضع هذا المختصر بداية لتلك الهداية ورتب على مقدمة واربعة اصول وفرغ سنه تذكره في علوم الحديث
لسراج الدين عمر بن الملقن الشافعي المتوفى سنة اربع وثمانمائة ثم شرحها شرحا حسنا اوله الحمد لله على نعمائه و ذكر كرده كه
وي اين تذكره را از كتاب المقنع و شرح مسمى بفتح المغيث بشرح تذكرة الحديث للشيخ الامام المناوي تلميذ شيخ الاسلام
زكريا الانصاري تلخيص نموده وانچه از وي شفاها اخذ كرده بود يا از شرح او بر الفيه فرا گرفته دران ذكر نموده اوله الحمد
لله الذي عظم المنة التقريب والتيسير لمعرفة سنن البشير والنذير في اصول الحديث للشيخ الامام يحيى بن شرف النووي
المتوفى سنة ست وسبعين وستمائة وي دران تلخيص كتاب خود ارشاد پرداخته و ارشاد مختصر علوم الحديث ابن الصلاح
كما تقدم پس تقريب گويا زبده آن خلاصه باشد اوله الحمد لله الفتاح المنان و برين ملخص شروح ست منها شرح
الامام الحافظ زين الدين العراقي المتوفى سنة ست وثمانمائة وشرح برهان الدين ابراهيم بن محمد القباقبي الحلبي

ثم المقدسی المتوفی فی حدود ۸۰۰ سنه و شرح الشیخ جلال الدین السیوطی و سماه تدریب الراوی فی شرح تقریب النواوی
وله التذنیب فی الزوائد علی التقریب و شرح الشیخ شمس الدین محمد بن عبد الرحمن السخاوی المتوفی سنه ۹۰۲ قرأه بمکة المکرمة
فسمعوا علیه تنقیح الانظار متنی متین ست در علوم آثار للسید الامام المجتهد الکبیر محمد بن ابراهیم بن الوزیر الیمانی
الصنعانی المتوفی سنة اربعین و ثمانمایة فی الطاعون الذی وقع فی الیمن و کان ابن ست و ستین سنة محرر سطور
در سفر حجاز میمنت طراز در ۱۲۸۵ هجری ببلدهٔ حدیده بمطالعهٔ این کتاب فیضیاب گردیده بود مشتمل بر عیون مسائل
و غصون دلائل ست که مثل آن در کتب دیگر این فن معهود نیست و مؤلفش معاصر حافظ ابن حجر عسقلانی رح ست
حافظ ترجمهٔ حافلهٔ او در درر کامنه نوشته و مدح بسیار و ثنای بی شمار بروی کرده و وی یکی از ائمهٔ ملوک صنعای
یمن بود صاحب سیف و قلم و مالک رایت و علم در کشف الظنون ذکر این کتاب نیامده و درین نزدیکی این کتاب
بعونه تعالی و صونه از ملک یمن نزد محرر سطور رسیده اوله الحمد لله الذی رفع اعلام علوم الحدیث الخ توضیح الافکار
لمعانی تنقیح الانظار للسید الامام المجتهد العلامة محمد بن اسمعیل الامیر الیمنی المتوفی ۱۱۸۲ و این کتاب را شرح
تنقیح ساخته و بر مسائل و دلائل متن گفتگو کرده بعضی را مسلم داشته و بر بعض تعاقب نموده و ابحاث نفیسه و انظار
دقیقه و افکار لطیفه در ضمن آن مذکور ساخته فلله دره و علی الله اجره و چنانکه ماتن از ائمهٔ یمن بود شارح نیز از امراء
کبار آنجاست بروی وزارت صنعاء عرض کردند سر بقبول فرود نیاورد جامع بود میان علوم عقلیه و نقلیه و بمرتبهٔ
اجتهاد رسیده صاحب تالیفات نافعهٔ نفیسه ست مثل سبل السلام شرح بلوغ المرام و جز آن کاتب حروف در سفر حرمین
شریفین بزیارت این کتاب کامیاب گشته و از آن استفادهٔ تامه برداشته مجلدی ضخم ست و درین نزدیکی
حق تعالی بتیسیر نسخهٔ صحیحه از آن منت فراوان برین ضعیف نهاده اوله حمدا لک یا من صح سند کل کمال الیه الجامع
لآداب الراوی و السامع للامام الحافظ ابی بکر بن احمد بن علی المعروف بالخطیب البغدادی المتوفی سنة ثلاث و ستین
و اربعمایة و این کتاب مشتمل بر قواعد و فوائد اصول علم حدیث ست و ائمهٔ حدیث درین فن عیال بر تالیف خطیب اند
اگر چه بعد وی بتنقیح و تهذیبش پرداخته باشند خلاصه فی اصول الحدیث للشیخ شرف الدین حسن بن محمد الطیبی
المتوفی سنة ثلث و اربعین و سبعمایة و آنرا از علوم الحدیث ابن الصلاح و مختصر نووی و قاضی ابن جماعه تلخیص
کرده مشتمل ست بر یک مقدمه و چهار باب و خاتمه و در آن از جامع الاصول مهمات مفیده افزوده و بروی
حاشیه ایست از سید شریف علی بن محمد جرجانی متوفی در ۸۱۶ درر فی مصطلح اهل الاثر لیونس بن یونس الرشیدی
الاثری متنی مختصر ست اوله الحمد لله الذی بین بصحیح حدیث نبینا و بر آن شرحی نوشته و نامش تحفة اهل النظر
نهاده اوله الحمد لله الذی شفی قلوبنا رساله در علم اصول حدیث مختصری مشهور منسوب بسید شریف جرجانی ست
همراه جامع ترمذی در دهلی طبع شده چنانکه در اتحاف النبلاء بصفحه ۸۳ و غیره نوشته ایم لیکن محققین اهل علم

انکار نسبتش بسوی سید شریف جرجانی رح میکنند وشک نیست که این مختصر از هر که باشد چیزی نیست وصاحب
دران کاری نکرده والله اعلم ومع هذا بروی شرحی ممزوج ست از بعض اهل علم اوله الحمد هو الثناء علی الجمیل وسال تالیفش
یازده صد ونود وهفت سنه هجری ست پیش هر سطور موجود ست الروض المکلل والورد المعلل فی مصطلح الحدیث
للسیوطی المتوفی ۹۱۱ه ریاض الازهار فی جلاء الابصار فی اصول الحدیث اوله الحمد لله الذی وفق العلماء لتحصیل الاحادیث
بریک مقدمه وشش باب ویک خاتمه مرتب بوده ست در کشف الظنون نام مؤلفش ذکر نکرده ومقاصد ابواب این نموده
الصفوة فی اصول الحدیث مختصری ست از بعض متاخرین مشتمل بریک مقدمه وچهار قسم در کشف الظنون نام مؤلفش ذکر نموده
معرفة علوم الحدیث اول متصدی تحریر درین فن حاکم نیسابوری ست اوله الحمد لله ذی المن والاحسان والقدرة
واین کتاب در پنج جزو ست مشتمل بر پنجاه نوع وابن الصلاح درین باب تتبع او کرده ودر پس او رفته وانواع حدیث
شصت وپنج نوع بیان نموده علوم الحدیث کتابی متوسط ست از شیخ حافظ امام ابی عمرو عثمان بن عبدالرحمن
بن عثمان بن موسی بن ابی النصر المالکی الکردی الشرخانی الملقب بتقی الدین المعروف بابن الصلاح الشهرزوری الحافظ
الفقیه الشافعی الدمشقی المتوفی سنة ثلث واربعین وستمائة شیخ برهان الدین ابناسی در شرح خود مسمی بمفتاح
من علوم ابن الصلاح نوشته ان کتابه هذا احسن تصنیف فیه وحصر ذلک فی خمسة وستین نوعا وقد اعتنی به العلماء
فی زمانه الی هذا الزمان منهم من اختصره ومنهم من اعترض علیه انتهی گویم تابعین ومتتبعین کلام او بسیار اند ومعترض
بران اقل قلیل وانتقادی که بر ابن الصلاح کرده اند خیلی یسیر ست ومختصرش از قاضی القضاة بدر الدین بن جماعه ست و
شرح آن از عز الدین محمد بن احمد بن جماعه متوفی در سنه تسع عشر وثمانمائة ونووی باختصارش پرداخته مسمی بارشاد ساخته
کما تقدم ومختصر این اختصار هم از وی ست مسمی بتقریب کما سبق ونیز اختصارش حافظ ابن کثیر کرده کما سلف
وهم مختصرش شیخ علاء الدین علی بن عثمان ماردینی متوفی ۷۵۰ه نموده ونظمش از شیخ شهاب الدین محمد بن احمد بن خلیل
قاضی خوبی متوفی سنه ثلاث وتسعین وستمائة ست وبر اصل کتاب نکت ست از شیخ بدر الدین محمد بن بهادر
بن عبدالله زرکشی متوفی ۷۹۴ه واز حافظ ابن حجر عسقلانی رح متوفی ۸۵۲ه هجری اوله الحمد لله الذی لا تنفد
مع کثرة الانفاق خزائنه ودران گفته کنت قد بحثت علی الفوائد التی جمعها شیخی العراقی علی مصنف الشیخ
ابن الصلاح وکنت فی اثناء ذلک وبعده اذا وقعت لی النکتة الغریبة والنادرة العجیبة والاعتراض القوی والضعیف
ربما علقته علی هامش الاصل وربما اغفلته فرأیت جمع وضم ما یلیق به فجمعت ورقمت علی اول کل مسئلة اما ق واما ع
الاول لابن الصلاح والثانی للعراقی انتهی وبعده کراسه دیگر نوشته مسمی بافصاح تکمیل النکت علی ابن الصلاح
بقاعی در حاشیه شرح الفیه گفته قیل ان ابن الصلاح املاء کتابه املاء فکتبه فی حال الاملاء جمع جم فلم یقع ترتیبا علی
ما فی نفسه وصار اذا ظهر له ان غیر ما وقع له احسن ترتیبا یراعی ما کتب من النسخ وتحفظ قلوب اصحابها فلا یغیرها و

وربما غاب بعضها فلو غير ترتيب غيره تخالف النسخ فتركها على اول حالها انتهى ونیز مختصرش از امام بهاء الدین محمد
بن سعید اندلسی ست ذکره البقاعی وقاضی ابو البرکات عبد العزیز بغدادی در کتاب الفنون الحلیه گفته انواع علوم
الحدیث کثیرة وقد اطنب فیها الائمة حتی ان الضعیف وهو نوع منها بلغ به ابو حاتم بن حبان فی تقسیمه خمسین قسما
الا واحدا فما ظنک بغیره انتهی گویم اصل انواع حدیث سه قسم ست صحیح وحسن وضعیف یا دو قسم ست صحیح وضعیف
واین سه یا دو قسم را انواع بسیار ست باعتبار قیود وشروط ودر هر یکی از ینها اصناف بسیار زیاده بر آنچه ذکر
کرده اند بتصییر خبیر عارف باین فن می تواند برآورد ونیست مقصور بر تحدید ابن حبان وغامض دشوار اینست تشدید
قیود ودرین انواع تقابیل می تواند کرد ولیس مرجع کثرت وقلت اقسام احادیث نظر ناظرست لا غیر فلیعلم وکتاب
ابن الصلاح را شیخ امام ابو الفضل عبد الرحیم بن الحسین العراقی المتوفی سنة ست وثمانمائة شرح کرده اوله الحمد لله الذی
الهم لایضاح ما ابهم ودران گفته ان احسن ما صنفت اهل الحدیث فی معرفة الاصطلاح کتاب علوم الحدیث لابن الصلاح
جمع فیه غرر الفوائد فاوعی الا ان فیه غیر موضع قد خولف فیه واماکن اخر تحتاج الی تقیید وتنبیه فاردت ان اجمع
نکتا علیه تقید مطلقه وتفتح مغلقه وردّا علی ایراد ما اورد علیه وقد کان الشیخ علاء الدین المغلطای اوقفنی علی شیء جمعه
علیه سماه اصلاح ابن الصلاح وایضا قد اختصره جماعة وتعقبوه فی مواضع منه فحیث کان الاعتراض علیه غیر صحیح
ذکرته بصیغة اعترض وسمیته التقیید والایضاح لما اطلق واغلق من کتاب ابن الصلاح انتهی واین شرح بالقول
واز تبییض آن بست ویکم ذی قعده ۷۹۶ه فارغ شده حافظ ابن حجر عسقلانی فرموده واول کتاب فی علوم الحدیث
کتاب المحدث الفاصل فی غالب الظن وان کان توجد قبله المصنفات مفردة فی اشیاء من فنونه لکن هذا اجمع ما جمع فی
ذلک فی زمانه ثم توسعوا فیه فاول من تصدی له الحاکم ابو عبد الله وعمل علیه ابو نعیم مستخرجا ثم جاء الخطیب فعمل الکتابین
وهما الجامع لاخلاق الراوی وآداب السامع والکفایة فی معرفة قوانین الروایة انتهی وبالجمله کتاب ابن الصلاح مخدوم
طوائف علماء حدیث ست ومحدث را از ان چاره نیست ونزد محرر سطور با دیگر اخوات خویش درین فن موجودست
ولله الحمد غرامی صحیح غزل بست بیت ست مشتمل بر بعض مصطلحات علم اصول حدیث اولش غرامی صحیح
والرجا فیک معضل + وحزنی ودمعی مرسل ومسلسل + وبرین ابیات محرر سطور شرحی مختصر نگاشته وبکلامی فصیح
مسمی ساخته اوله حمدا لک یا من التسلسل نعماه علینا فتسلسل الفنون الحلیة فی معرفة علم حدیث خیر البریة لقاضی
القضاة عز الدین ابی البرکات عبد العزیز بن علی بن العز بن عبد العزیز الحنبلی البکری البغدادی المولد القدسی
المنشأ والموطن المتوفی سنة ست واربعین وثمانمائة کفایة فی معرفة اصول علم الروایة للحافظ الکبیر ابی بکر احمد
بن علی الخطیب البغدادی المتوفی سنة ثلث وستین واربعمائة مغیث فی علم الحدیث للشیخ الامام ابی العباس احمد
بن شرف الدین محمد بن الصاحب المتوفی سنة ثمان وثمانین وسبعمائة نجم السحر فی مصطلح اهل الاثر مختصری در غایت

اجازه ست از سید علامه حسن بن حسین یمنی در ۱۲۴۶ھ از تالیفش فارغ گشته و بروی شرحی ست از ماتن رح
که در ۱۲۴۸ھ آنرا نوشته ونامش شعاع القمر نهاده نخبة الفکر فی مصطلح اهل الاثر للحافظ الامام الحجة العلامة ابی
الفضل شهاب الدین احمد بن علی المعروف بابن حجر العسقلانی المصری المتوفی سنة اثنتین وخمسین وثمانمائة متنی
متین واساسی محکم درین علم ست اوله الحمد لله الذی لم یزل عالما قدیرا وشرح او مسمی بنزهة النظر فی توضیح نخبة الفکر
هم از ماتن رحمه الله تعالی ست وشرح الشرح مسمی بمصطلحات اهل الاثر علی شرح نخبة الفکر از ملا علی قاری ست
ونیز شرح الشرح آن از شیخ عبد الرؤف مناوی ست مسمی بالیواقیت والدرر اوله الحمد لله الذی جعل اهل الحدیث
فی الحدیث والقدیم ودر شرح مذکور گفته قد کنت سئلت مرارا ان اضع شرحا علی شرح النخبة فسودت اکثره ثم حال
دون اتمامه وتبییضه حائل فبیضت ما کنت سودته وابرزته عن الناس کتمته ضنا بما الیه بالاسلاف انتهی لیس
اول ترجمهٔ ماتن آورده بعده گفته قد انتهی الشرح مع انتهاء المحرم سنة اربع وعشرین والف دیگر شرح نخبه از شیخ
کمال الدین محمد ولد حضرت مؤلف رح ست موسوم بنتیجة النظر فی شرح نخبة الفکر دیگر از شیخ محمد اکرم بن عبد الرحمن المکی
مسمی بامعان النظر فی توضیح نخبة الفکر واین اخیر مزج نوشته ونظم نخبه نیز از چندکس ست یکی از شیخ احمد بن صدقة بن
الصیرفی المتوفی سنة خمس وتسعمائة دیگر از محمد شمنی ودر ۸۶۱ھ از تحریرش فارغ گشته وشرح این نظم از ولدش شیخ تقی الدین
احمد ست مسمی بالعالی الرتبة فی شرح نظم النخبة وبران تعلیقی ست از شیخ قاسم بن قطلوبغا دیگر نظمش از شیخ شهاب الدین
احمد بن محمد طوخی متوفی ۸۹۳ھ دیگر از سبط ناصر طبلاوی اوله الحمد لله علی السنن دیگر از قاضی برهان الدین محمد بن ابی
اسحق مقدسی متوفی سنة تسعمائة دیگر از سید علامه محمد بن اسمعیل امیر رح ونامش قصب السکر فی نظم نخبة الفکر نهاده
وبران شرحی نوشته ونامش اسبال المطر علی قصب السکر کرده کما تقدم ونخبه با شرح الشرح خود که از شیخ وجیه الدین
بوده ست با حاشیهٔ سید اصیل الدین محشی شرح مؤلف رح در هند بمطبع جمالی در ۱۲۶۲ھ طبع شده اما بغایت سقیم
وغلط و کریه المنظر با آنکه نام مطبع جمالی ست واین بدان ماند که گفته اند ع برعکس نهند نام زنگی کافور و بالجمله
اول شرح الشرح مذکور این ست الحمد لله حمدا یوافی نعمه ویکافی مزیده وسید علامه محمد بن اسمعیل امیر را بر نخبه تعلیقی ست
مسمی بثمرات النظر دران بر حافظ ابن حجر بر رسم عدالت راوی تعاقب کرده واجاده وافاده فرموده فلله دره
وعلی الله اجره نظم الدرر فی علم الاثر الفیة فی اصول الحدیث للشیخ جلال الدین السیوطی ولمع الله حمدی الیه استنادا
وگفته که هرچه دران بسرخی نوشته ام زیادت من ست وبروی شرحی نوشته مسمی بالبحر الذی زخر اما تمام نشده وبران
شرحی دیگر ست مسمی بقطر الدرر نقایه للسیوطی دران رسالهٔ در علم اصول حدیث درج نموده اوله علم الحدیث علم
بقوانین یعرف بها اصول السند والمتن وشرحش موسوم باتمام الدرایه هم از دست رح ومحرر سطور بران واقف شده
ولله الحمد النکت علی کتاب علوم الحدیث لابن الصلاح سبق ذکره هدی الساری مقدمهٔ فتح الباری شرح

قال علی القاری فی شرح النخبة قد جرت العادة فی بلاد العرب بتلقیب کل احمد بشهاب الدین وکل من یسمی محمدا بجمال الدین وکل من یسمی علیا بنور الدین ودیدن الناس سیما من تلقب الاسماء والضبط فافهم ۱۲ منه

صحیح بخاری از حافظ ابن حجر ست در یک مجلد کلان متضمن جمیع مقاصد شرح جز استنباط و دران بعض قوانین علم اصول حدیث هم ذکر کرده و مجدیده بتقریب سفر مبارک حج بران وقوف دست بهم داد و استفاده رفت و درین نزدیکی بحمده تعالی تمام فتح الباری با مقدمه مذکور از بلده ابو عریش ملک صنعاء یمن بها النقد و بقیه کلید اشترا نموده شد و بعد تحد این ست ذکر مؤلفات علم اصول حدیث بالخصوص واما کتب مؤلفه در انواع علوم حدیث علی انفراده پس آن هم بسیار اند و ذکر اکثری ازان در مطاوی ابواب و فصول این کتاب گذشته و همچنین مدوّنین علم حدیث علی اختلاف انواعها و اصناعها نیز جمع جم ست چنانکه در اتحاف النبلاء نام و نشان هر یک بر وجه بسط نوشته ایم فلیرجع الیه من شاء الوقوف علیه ولنعم ما قیل ؎ علم الحدیث وسیلة مقبولة + عند النبی لا یطیع بحمله فاشغل به اوقاتک البیض التی + ملکتها کتشرف بذاک وتسعد + نعم هو العلم الذی بروایته تتزین المنابر والمحافل وبدراسته تتبین الفرائض والنوافل کفی بصاحب الحدیث شرفا ان یکون آخر سلسلة اولها رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ونعما قال السید محمد بن ابراهیم الوزیر فی الرد علی من کره تمسکه بالحدیث کما ذکره فی کتابه الروض الباسم فی الذب عن سنة ابی القاسم هذه الابیات الرشیقة والاشعار الرقیقة الانیقة ؎ یا لائمی کف عن لومی ومعتقدی + قول النبی وهمی فی تعرفه + فما قفوت سوی آیات منهجه + ولا تلوت سوی آیات مصحفه + ففی المجازات امضی نحو معلمه + وفی المحارات ابقی وسط موقفه + وان سعیت فسعیی حول کعبته + وان وقفت ففی وادی معرفه + وحق حبی له انی به کلف + یغنینی الصنع فیه عن تکلفه + هذا الذی کثر العذال فیه فما + تعجب القلب الا من معنفه + ما الذنب الا وقوفی بین اظهرهم + کالماء ما جف الا من توقفه + یستاهل القلب ما یلقاه ما بقیت + له علاقة تولیع بما ألفه + ومن قصیدة اخری له ؎ انی احب محمدا فوق الوری + وبه کما فعل الاوائل اقتدی + فقد انقضت خیر القرون ولم یکن + فیهم بغیر محمد من یقتدی + وکم له فی هذا الباب من القصائد هذا وانی لما تبت رتوب الکعب فی مجالسة العلماء السادة وثبت ثبوت القطب فی سماء العلم والافادة شرب قلبی محبة الحدیث النبوی وشغفت العلم المحمدی الاحمدی فلست ممن یری الحظ الاسنی فی خدمة علومه وتمهید ما تعفی من رسومه ورایته اولی ما اشتغلت به ما تعین فرض کفایته بعد الارتفاع وتعیق وقت القیام به بعد الاتساع من الذب عنه والمحاماة علیه والحث علی اتباعه والدعاء الیه فانه علم الصدر الاول والذی علیه بعد القرآن المعول وهو لعلوم الاسلام اصل واساس وهو المفسر للقرآن بشهادة لتبین للناس وهو الذی قال الله فیه تصریحا ان هو الا وحی یوحی وهو الذی وصفه الصادق الامین بما تاه القرآن المبین حیث قال فی التوبیخ لکل مترف اتخمه انی اوتیت القرآن ومثله معه وهو العلم الذی لم یشارک القرآن سواه وللاجماع علی کفر من جاحد المعلوم من لفظه ومعناه وهو العلم الذی اذا تجاثت الخصوم للرکب

وتفاوتت العلوم في الرتب أسمت مزايات نوافله كل مناضل وأفحمت براهين معارفه كل فاضل وهو العلم الذي
ورثه المصطفى المختار والصحابة الأبرار والتابعون الأخيار وأهل البيت الأطهار والعترة الأبرار عليهم الصلوات والتسليمات
إلى يوم القرار وهو العلم الفائضة بركاته على جميع أقاليم الإسلام الباقية حسناته في أمة الرسول عليه الصلاة والسلام
وهو العلم الذي صانه الله عن عبارات المتكلمة والفلاسفة وتعيدت عن سلوك مناهجه فهي راسخة في أفئدة العلماء وهو العلم
الذي جلا الإسلام في ميدان الحجة وصلى وتجمل بديباج ملابسه من صام لله وصلى وهو العلم الفاصل حين لجاج الأ
بالخطاب الشاهد له بالفضل رجوع عمر بن الخطاب وهو العلم الذي تفجرت منه العلوم الدينية والأحكام الشرعية وتزينت
بجواهر التفاسير القرآنية والشواهد النحوية والرقائق الوعظية والمعارف السنية وهو العلم الذي يميز الله به الخبيث
من الطيب ولا يرغم إلا المبتدع المتريب وهو العلم الذي يسلك بصاحبه نهج السلامة ويوصله إلى دار الكرامة
والسارب في رياض حدائقه والشارب من حياض حقائقه عالم بالسنة والآمن من كل خوف جنة وسالك منهاج
الحق إلى الجنة وهو العلم الذي رجع إليه الأصولي وإن برز في علمه والفقيه وإن برز في ذكائه وفهمه والنحوي وإن برز في
تجويد لفظه واللغوي وإن اتسع في حفظه والواعظ المبصر والناصح والصوفي والمفسر كلهم إليه راجعون ولرياضه منتجعون
كيف وإن الله لما اختار محمدا صلى الله عليه وآله وسلم رسولا أمينا ومعلما مبينا واختار له دينا قويما وهداه صراطا
مستقيما ارتضاه لجميع البشر إماما وجعله للشرائع النبوية ختاما فأقسم في كتابه الكريم تبجيلا له وتعظيما فقال عز من
قائل فلا وربك لا يؤمنون حتى يحكموك فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا في أنفسهم حرجا مما قضيت ويسلموا تسليما ثم أنه عز وجل
أثار اشتياق الراغبين إلى الاقتداء برسوله بكثرة الثناء عليهم في تنزيله مثل قوله في التعظيم لهم والتبجيل الذين
يتبعون الرسول النبي الأمي الذي يجدونه مكتوبا عندهم في التوراة والإنجيل إلى غير ذلك من الآيات الكريمة الشاهدة
لمتبعيه بالطريقة القويمة فلما وعت هذه الآيات آذان العارفين وتأملتها قلوب المصدقين الصادقين حرصوا
على الاقتداء به في أفعاله والاستماع منه لأقواله فكانوا له أتبع من الظل وأطوع من النعل فعلمهم أركان الإسلام
وشرائعه وفرائضه ونوافله وكان بهم رؤوفا رحيما وعلى تعليمهم حريصا أمينا كما وصفه تبارك الرحمان الكريم حيث قال
في كتابه المبين الحكيم لقد جاءكم رسول من أنفسكم عزيز عليه ما عنتم حريص عليكم بالمؤمنين رؤف
رحيم فلم يزل صلى الله عليه وآله وسلم يرشدهم إلى أفضل الأعمال ويهديهم إلى أحسن الأخلاق والأحوال ويلزمهم
ما فيه النجاة والفوز في الآخرة والسلامة والغبطة في الدنيا والقبول من لزوم الواجب والمسنون ومجانبة المكروه
وترك الفضول فلم يترك خيرا قط إلا أمرهم به ففعلوه ودعاهم إليه فأجابوه حتى لم يكن في زمانه شيء من أعمال البر
متروكا ولا منهج من مناهج الخير إلا مسلوكا فلما تم ما أراد تعالى برسوله من هداية أهل الإسلام وبلغ إلى الأنام
جميع ما عنده من الأحكام من العقائد والآداب والحلال والحرام أنزل الله في ذلك تنصيصا وتبيينا اليوم أكملت

لكم دينكم واتممت عليكم نعمتي ورضيت لكم الاسلام دينا فكمل الدين في ذلك الزمان وصحت الحجة
والبرهان ودحضت وساوس المشبهين واخمدت سواد المبطلين اذ لا حجة على الله بعد الرسل لاحد من العالمين
بنص كتابه المبين ثم السنة المطهرة الصادرة عن سيد المرسلين تكفي لاحكام حوادث ما وقعت وما سيقع منها الى
يوم الدين كما صرح به غير واحد من الائمة وحفاظ الحديث المحققين رحمهم الله اجمعين واما كون طلب حديث متيسرا
او متعسرا فمقادير ذلك غير منضبطة بحد ولا واقفة على مقدار ولا جارية على قياس ولا يصح في معرفتها برهان
العقل ولا نص الشرع ولا تعرف مقاديره بكيل ولا وزن ولا مساحة ولا خرص فان من قال ان طلب الحديث
او حفظ القرآن او الفقه متيسر عليه او متعسر لم يعقد المجلس المناظرة كما يعقد للمخالفين في العقائد لان الذي ادعاه
ممكن وهو مختلف باختلاف الاشخاص والاحوال فطلب العلم متسهل على ذكي القلب صادق الرغبة خلي البال
من الاشغال واجد الكتب المفيدة والشيوخ المبرزين والكفاية فيما يحتاج اليه ونحو ذلك وهو متعسر على من فقد
هذه الامور كلها او بعضها وبينهما في التسهل والتعسر درجات غير منحصرة ومراتب غير منضبطة وبين الناس في التفاوت
ما لا يمكن ضبطه ولا تهيأ واين الثرى من الثريا وجامد الطبع بليد الذهن اذا سمع من يدعي سهولة ارتجال القصائد
والخطب وتحبير الرسائل والكتب توهم انه بمنزلة من يدعي احياء الموتى وابراء الاكمه وكذلك الجبان الفشل اذا سمع
من يدعي سهولة مقارعة الاقران ومنازلة الشجعان وكم عارض ائمة العلم والنحاة والنظار وحفاظ الحديث من
طالب العلم مجتهد في تحصيله فلم يبلغ مبلغهم ولا قارب شأوهم وانما تميز على الاقران افراد من الخلق وخواص منحهم الله
تعالى الفهم والفطنة وآتاهم الفقه والحكمة وقد وقع التفاضل بين الصحابة رضي الله عنهم وكان علي اقضاهم ومعاذ
افقههم وابي اقرأهم وابو هريرة احفظهم والخلفاء انبلهم وزيد افرضهم بل قد فاضل الله تعالى بين الانبياء عليهم
السلام قال تعالى تلك الرسل فضلنا بعضهم على بعض وقال ففهمناها سليمان وكلا آتينا حكما
وعلما فهذا التفضيل في الفهم بين داود وسليمان عليهما السلام مع الاشتراك في النبوة والتفاوت بين الابوة
والبنوة وكذلك قد فاضل الله بينهم فيما هو دون هذه المرتبة وذلك في البيان والفصاحة ووضوح العبارة مثل
ما نص الله عليه من ايتاء داود عليه السلام فصل الخطاب ومثل قوله في الحكاية لقول موسى في اخيه هو افصح مني لسانا
وعموم التفاوت الذي يدور عليه ميزانه الذي يعتبر به في اغلب الاحوال هو التفاوت في صحة الفهم وصفاء الذهن
واعتدال المزاج وسلامة الذوق ورجحان العقل واكتمال الانصاف فهذه الاشياء هي مبادي المعارف ومباني
الفضائل ولاجلها ما يكون الرجل غنيا من غير مال وعزيزا من غير عشيرة ومهيبا من غير سلطان الى غير ذلك من الصفات
الحميدة والنعوت الجميلة ومن ههنا حصل التفاوت الزائد حتى عد الف بواحد وفي الحديث الناس كابل مائة
لا تجد فيها راحلة وفي الامثال السائرة المرء باصغريه وفي الخبر الصحيح عن رسول الله صلى الله عليه وسلم رب حامل فقه الى من هو افقه

منه وليس كل من حفظ الحديث كالبخاري ولا كل من تفقه في الدين كان مثل الشافعي ولا كل من قرء في النحو
والمعاني صنف مثل الكشاف ولا كل من درس الاصول والجدل ركب بحر الدقائق كالدقاق شعر وما
كل دار اقفرت مثل عمرة ولا كل بيضاء الترائب زينب فاذا تقرر ان المواهب الربانية لا تنتهي الى
حد والعطايا اللدنية لا تقف على مقدار لم يحسن من العاقل ان يقطع على الخلق بتعسير ما الله قادر على تيسيره فيقنط
بكلامه طامعا ويتحجر من فضل الله واسعا ويحول بين الناس وبين همهم وطمعهم في فضل الله عليهم حتى يصل كل احد الى ما قسم الله
تعالى له من الحظ والفهم والعلم وسائر افعال الخير وهذا مما لا يفتقر الى حجاج لولا اهل المراء واللجاج شعر خلق الله
للحرب رجالا ورجالا لقصعة وثريد. سيد علامه محمد بن اسمعيل امير در ارشاد النقاد الى تيسير الاجتهاد
نوشته فان ائمة الحديث جعل الله غذاءهم ولذتهم قراءة الحديث وكتابته ودرسه وروايته ورزقهم حفظا يبهر العقول
ويكاد ان لا يصدقه من يسمع ما حكي عنهم في ذلك من النقول حفظ الله تعالى بهم السنة وبهم يتم على عباده كل منة
قد حفظوا الفاظ الحديث كحفظ القرآن واحرزوا كل لفظة منه بتحقيق واتقان والفوا فيها الجوامع النافعة والمسانيد
الواسعة ثم تتبعوا عن احوال الرواة وصفاتهم ورحلتهم ومواليدهم وبلدانهم ووفاتهم حتى صار من عرف تراجمهم
واحوالهم كانه شاهدهم وزاحمهم بل صار اعرف باحوالهم من المشاهد لهم والمعاصر لانه قد يخفى على من عاصرهم بعض
احوال من عاصره وشاهده واما من طالع تراجمهم وتلقى عن الثقات اخبارهم فانه يراهم قد جمعوا من احوالهم
وصنفوا في تعيين آثارهم ورحلتهم ويقظتهم ومنامهم وتتبعوا احوالهم من كل عارف موافق ومخالف حتى اجتمع لمن
قرء اخبارهم ما لم يجتمع لمن شاهدهم من الاوصاف وهذا امر لا ينكره الا من حرم الانصاف الا ترى ان من عرف
تراجم الائمة الستة اهل الامهات من كتب ائمة التاريخ عرف احوالهم واوصافهم كانه لاقاهم وراهم لقاء خبرة وروية
فجالسه وحصل له من الاطمينان باقوالهم وتقرر في قلبه من امانتهم في الدين وعظم نصيحتهم للمسلمين ما لا يحوم حوله قدح
قادح ولا جرح جارح حتى لو جاء من ينازعه في حفظ البخاري وتقواه لما فت في عضد يقينه بحفظه وهداه وكذلك
غيره من الائمة ومثلهم الرواة فان الله يسر اقواما جعل هممهم العالية وافكارهم الصافية مصروفة الى تتبع احوال
رجال الاحاديث ورواته في القديم والحديث ثم الفوا في الرجال ما يطلع الناظر على كل ما يقال من جرح و
تعديل وقال وقيل فذللوا للمتاخرين ما كان صعبا وصيروا بهممهم العالية ما كان ضيقا رحبا جمعوا ما كان
متفرقا ولفقوا ما كان ممزقا قد قربوا العلوم الحديثية اتم تقريب باكمال وترتيب وتهذيب فاجتمع للمتاخرين
من احوال المتقدمين اجتماعا لم يتم للاولين فانها اجتمعت لهم معارف العارفين واقوال المخالفين وكل من الائمة
ما زال حريصا على تقريب المعارف للمسلمين حتى الفوا الكتب على حروف المعجم في الرجال والمتون واتوا بما لم يات
به الاولون فلم يبق للمتاخرين الا الاقتطاف لثمرات المعارف والارتشاف بكؤس قد اترعها لهم كل امام عارف

البقاء بحمد الله على العباد ومن حفظ العلوم الدين الى يوم المعاد انتهى كلامه رح سعد علم الحديث اجل السول
والوطر فاقطع به العيش تدري لذة العمر وانقل رحالك عن مغناك مرتحلا لكي تفوز بنقل العلم
والاثر ولا تقل عاقني شغل فليس يرى في الترك للعلم من عذر لمعتذر واي شغل كمثل العلم
تطلبه ونقل ما قد رووا عن سيد البشر الهى عن العلم اقواما تطلبهم لذات دنيا غدوا منها
على غرر وخلفوا ما له حظ ومكرمة الى التي هي داب الهون والخطر واي فخر بدنياه لمن هدمت
معايب الجهل منه كل مفتخر لا تفخرن بدنيا لا بقاء لها وبالعفاف وكسب العلم فافتخر يفنى الرجال
ويبقى علمهم لهم ذكرا يجدد في الاصال والبكر ويذهب الموت بالدنيا وصاحبها وليس يبقى له في
الناس من اثر تظن انك بالدنيا اخو كبر وانت بالجهل قد اصبحت ذا صغر ليس الكبير عظيم القدر
غير فتى ما زال بالعلم مشغولا مدى العمر فمن زاحمت ركبتاه كل ذي شرف في العلم واحلم لا في الفخر
والبطر فجالس العلماء المقتدى بهم تستجلب النفع وتامن من الضرر هم سادة الناس حقا
والجلوس لهم زيادة هكذا قد جاء في الخبر والمرء يحسب من قوم يصاحبهم فادكن الى كل صافي
العرض عن كدر فمن يجالس كريما نال مكرمة ولم يشن عرضه شيء من الغير كصاحب العطر ان لم
تستفد هبة من عطره لم تخب من ريحه العطر ومن يجالس ردي الطبع يردبه وناله دنس
من عرضه الكدر كصاحب الكير ان يسلم مجالسه من نتنه لم يوق الحرق بالشرر وكل من ليس
ينهاه الحياء ولا تقوى فخف كل قبح منه وانتظر والناس اخلاقهم شتى وانفسهم منهم
بصير ومنهم مخطي النظر واصوب الناس رايا من تصرفه فيما به شرف الالباب والفكر وادكن
الى كل من في وده شرف من نابه القدر بين الناس مشتهر فالمرء يشرف بالاخيار يصحبهم وان يكن
قبل شيئا غير معتبر ان العقيق ليسمو عند ناظره اذا بدى وهو منظوم مع الدرر والمرء
يخبث بالاشرار يالفهم ولو غدى حسن الاخلاق والسير فالماء صفو طهور في اصالته
حتى يجاوره شيء من الكدر فكن بصحب رسول الله مقتديا فانهم للهدى كالانجم الزهر وان تجزت
عن الحد الذي سلكوا فكن عن الحب فيهم غير مقتصر والحق بقوم اذا لاحت وجوههم رايتها
من سنا التوفيق كالقمر اضحوا من السنة العلياء في سنن سهل وقاموا بحفظ الدين والاثر
اجل شيء لديهم قال اخبرنا عن الرسول بما قد صح من خبر هذي المكارم لا قعبان من لبن
ولا التمتع باللذات والاشر لا شيء احسن من قال الرسول ولا اجل من سند عن كل مشتهر
ومجلس بين اهل العلم جادبها حلي من الدر او حلي من الدرر يوما يرو لم يرو الحديث به

فلست احسب خالد اليوم من عمري، فان في درس اخبار الرسول لنا تمتعا في رياض الجنة الخضر
تعللا اذ عن مناطيب رؤيته، من قامة العين هدى الشوق بالاثر، كانه بين ظهرينا نشاهده، في
مجلس الدرس بالاوصال والبكر، وان اوثق ما قدمت من عملي جميل مدح لخير الرسل والنذر
زين النبوة عين الرسل خاتمهم بعثا واولهم في سابق القدر، صلى عليه اله العرش ثم على اشياعه
ما جرى طل على زهر، مع السلام دواما والرضى ابدا عن صحبه الاكرمين الانجم الزهر، وعن
ابي بكر الصديق صاحبه، في الغار ثم السراج المجتبى عمر، واوهب المال عثمان الشهيد وعن
زوج البتول وباقي العشرة الغرر، وخير حيين عباس وحمزة هل، كمثل هذين في بدر وفي حضر
وذي الجناحين في الاخرى وعن حسن وعن حسين قتيل الفئة الفجر، وعن خديجة ام المؤمنين
وعن اولاده الغر من انثى ومن ذكر، وعن بقية ازواج النبي وعن، من سار بعد باحسان
على الاثر، وعن عبيدك نحن المذنبين فجد، بالامن من كل ما نخشاه من ضرر، وتب على الكل
منا واعطنا كرما، دنيا واخرى جميع السول والوطر، بحق طه وكل الانبياء وبالصحب الكرام حماة
الدين بالبتر، ازكى الصلوة عليهم والسلام معا، ما حن رعد وسح المزن بالمطر، وبذا اخر الفصول
التي ختم بها الكتاب نفع به الوهاب التواب ايانا وسائر الاحباب في الدنيا ويوم الحساب وانا العبد الفقير الى الله
الغني به تمن سوده ابو الطيب صديق بن حسن بن علي الحسيني البخاري القنوجي عفا الله عنه وعافاه وبلطفه تلافاه
ورزقه الجنة وبها كافاه وبعده من النار وعنها نجاه، وحقك ان ادخلتني النار قلت للذين
بها قد كنت ممن يحبه، وانفدت عمري في علوم نفيسة، وما بغيتي الا رضاه وقربه، صبوتي
مسيئا اوقع الحلم جمله، واوبقه بين البرية ذنبه، اما يقتضي شرع التكرم عتقه، ايحسن
ان ينسى هواه وقربه، اما كان ينوي الحق فيما يقوله، الم ينصر التوحيد والعدل كتبه، اما
قلتم من كان فينا مجاهدا، سيكرم مثواه ويعذب شربه، وهذا به سبلا من هذا يا جهاده
ويدخله خير المكاسب كسبه، فاي جهاد فوق ما كان صانعا، وقد احرقت شهب الشياطين
شهبه، وما نال قلب الجيش جيش محمد كما نال من اهل الضلالة قلبه، فان تصفحوا انعموا
وان تجرموا، فعذب بكم حلو المذاقة عذبه، وآية صدق الصب ان يعذب الاذى
اذا كان من يهوى عليه يصبه، خاتمة الكتاب في تادية شكر رب الارباب جل جلاله وعم نواله
اول انعام خداوندي بر من ضعيف ارشاد ايمان وعطاء علم ست الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا
لنهتدي لولا ان هدانا الله وحق تعالى بر رسول خود صلى الله عليه وآله وسلم منت نهاد بتعليم وفرمود وعلمك

ما لم تکن تعلم وکان فضل الله علیك عظیماً و فرمود ولقد آتینا داود وسلیمان علماً وقالا الحمد
لله الذي فضلنا على كثير من عباده المؤمنين و فرمود وعلّم آدم الاسماء كلها و ملائکه گفتند لا علم
لنا الا ما علمتنا پس هر علم و تعلیم که هست از جانب او سبحانه و تعالی ست و در باره کتابت ارشاد کرد ولا
یأب کاتب ان یکتب کما علمه الله فلیکتب و فرمود ففهمناها سلیمان فالحمد لله حمداً کاملاً على
ما علمني وقد کنت قبل ذلك جاهلاً وطوقني منه وکنت عنه عاطلاً حق تعالی فرموده والله
اخرجکم من بطون امهاتکم لا تعلمون شیئاً وجعل لکم السمع والابصار والافئدة لعلکم تشکرون
واین تحدیث ست بنعم الهی قال تعالی واما بنعمة ربك فحدث و فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
انا سید ولد آدم ولا فخر و سلیمان علیه السلام گفت علمنا منطق الطیر واوتینا من کل شیء ان هذا لهو الفضل المبین
و یوسف صدیق گفت رب قد آتیتني من الملك وعلمتني من تاویل الاحادیث الی قوله توفني مسلماً
والحقني بالصالحين دوم تبدیل فقر بغنا ست قال الله تعالی لرسوله صلعم الم یجدك یتیماً فاوی ووجدك
ضالاً فهدی ووجدك عائلاً فاغنی و بیهقی از حسن رضی الله عنه روایت کرده که گفت اکثروا ذکر هذه النعم
فان ذکرها شکر و نیز از ابی الحواری روایت نموده که گفت جلس فضیل بن عیاض و سفیان بن عیینه لیلة الی
الصباح یتذاکرون النعم انعم الله علینا في كذا انعم الله علینا في كذا و طبرانی از ابو الاسود دیلی و زاذان کندی آورده
که قالا قلنا لعلي حدثنا عن اصحابك فذكرنا قبحتم قلنا فحدثنا عن نفسك قال مهلاً نهى الله عن التزكية قال له رجل
فان الله يقول واما بنعمة ربك فحدث قال فاني احدث بنعمة ربي کنت والله اذا سألت اعطيت واذا سكت
ابتدئت انتهى فها انا قلت ما ذکرت اعترافاً لله علي بعطاياه و شکراً لما اسداه حماة تحسبه الاقلام والافواه سوم
تبدیل تفرید بتولید ست چه تنها بودیم او سبحانه اولاد بخشید و وجه تخصیص ذکر این موهبت عظمی آنست که ابراهیم
خلیل علیه السلام طالب ولد میکرد و میگفت رب هب لي من الصالحين پس او تعالی فرمود فبشرناه بغلام
حلیم و وی گفت الحمد لله الذي وهب لي على الكبر اسمعيل الآية و زکریا علیه السلام دعا کرد و گفت
رب هب لي من لدنك ذرية طيبة انك سميع الدعاء فنادته الملائكة وهو قائم يصلي في المحراب
ان الله يبشرك بيحيى الآية و حق تعالی از آدم و حوا حکایت کرد لئن آتیتنا صالحاً لنکونن من الشاکرین
و او سبحانه مریم بتول را بشارت داد بولد و فرمود ان الله يبشرك بكلمة منه اسمه المسيح الآية و ولد
صالح یکی از آن اشیاء ست که بعد وفات میت اجرش برای متوفی جاری و باقی می ماند چنانکه منطوق حدیث
شریف نبوی ست و سوال این بندهٔ عاجز از خالق قادر خود صلاح و فلاح — اولاد مذکور تا ابد ست اقتداءً
بما حکاه الله من قول عباد الرحمن ربنا هب لنا من ازواجنا وذریاتنا قرة اعين و قوله حاکیاً عمن بلغ اشده

و بلغ اربعین سنة انه قال واصلح لی فی ذریتی وغیرہ ذلک تا بہار م تعلم و تعلیم علم کتاب اللہ و سنت خیر رسل اللہ ملابست
عوض رأی و قیاس و ہذا اعتراف بنعمتین عظیمتین یقصر عن شکرہما کل لسان و یعترف بشرفہما الثقلان الانس والجان
و ذلک لشرفہما علی کل علم قال تعالی وما ینطق عن الہوی ان ہو الا وحی یوحی ؎ بقول مصطفی زاکر زرای
دیگران مانندم ؛ شہود یار مانع گردد از اغیار عاشق را سید علامہ محمد بن اسمعیل امیر رحمہ اللہ تعالی درین باب عبارتی
سراپا انصاف ہم مذاق این خادم سنت و کتاب نوشتہ و گفتہ اعلم ان اللہ و لہ الحمد والثناء فی الآخرة والاولی
من علی اعظم منة وہدانی الی علم السنة و فطرنی فطرة علی محبتہا والارتداء بحلتہا والابتلاء لغلتہا والاستیطان لمحلتہا
والتفیؤ فی ظلہا الظلیل والایثار لاقوالہا علی جمیع الاقاویل والمیل بالکلیة الیہا وحث العباد بکل ممکن علیہا مع ان
الاوطان التی نشأت بہا ودرجت والربوع التی حللت فیہا وولجت والارض التی ہی اول ارض مس جلدی ترابہا
لیس لہذا الفن فیہا ذکر ولا لطائرہ فیہا وکر ولا لکتبہ بہا حظ ولا لنشرہ قد اغلق عن ذکرہ کل باب فلا یفتح فیہا لہ کتاب
ولا یخوض فی بحرہ ذوو الالباب ولما جبلت علی حبہ ولم اجد مساعدا ولا معینا ولا حاضنا بل وجدت بغیضا و
عدوا و حاسدا و سمعت قول من قال ؎ ان علم الحدیث علم رجال ؛ ترکوا الابتداع للاتباع ؛ فاذا جنہم
لیلہم کتبوہ ؛ واذا اصبحوا غدوا للسماع ؛ قلت ؎ قد اردنا السماع لکن فقدنا ؛ من یفید الاسماع
بالاسماع ؛ فرجعنا الی الوجادة لما ؛ لم نجد عارفا بہ فی البقاع ؛ فلسان الکتاب تملی ومنہا ؛
یتلقی سر لسان الیراع ؛ ثم قیض اللہ بعد ذلک الاخذ عن افواہ الشیوخ لبعض کتب السنة والاجازة لنا فیہا
لما رحلنا الی مکة المشرفة ثم شرعنا فی نشر ذلک والدعاء الیہ من سنة اثنتین وثلاثین ومائة والف انتہی
واین بعینہ حال این آشفتہ بال از بدایت زمان شعور تا حصول بصیرت درین علم شریف واخذ آن از افواہ بعض
مشایخ یمن و وجادت در کتب صحیحہ اصحاب این فن ست و تا حق تعالی او را باین شرف نواختہ از جمیع علوم
ابناء دہر و فضلاء عصر دست ہمتش کوتاہ ساختہ ؎ سرور خاطر احباب تا ابراز رائی ست ؛ ہمین تفرج
باغ محدثان تنہا ؛ الحال کل ہمت و جل عزیمت وی منحصر در نشر و ذکر علوم کتاب و سنت ست و مبالاتی برد و قبول
احدی از اکابر و اماثل و اصاغر ندارد و از طریقہ جدل و رد و قدح بر معاصرین کہ از علم سنت بی بہرہ محض اند
اگرچہ دعاوی معرفتش با عرض و طول داشتہ باشند قطع نظر می نماید و کیف کہ ؎ زاہد ہمہ علم و عمل او حدیث
بیچارہ جز این خانہ دگر ہیچ ندارد ؛ و نجم اتصال نسب ست باشرف من اخرجہ اللہ تعالی الی الدنیا و فضل من اسری
بہ علی البراق الی السموات العلی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم سید علامہ محمد بن اسمعیل امیر گفتہ الاتصال بہ صلی اللہ علیہ وسلم منة تقصر عنہا المنی
ونعمة یعرف قدرہا کل من کان من اہل الفطن فاخرج الطبرانی فی الکبیر والحاکم وصححہ والبیہقی عن عمر بن الخطاب
مرفوعا کل سبب ونسب منقطع یوم القیامة الا سببی ونسبی واخرجہ الطبرانی فی الکبیر عن ابن عباس عن عمر مرفوعا واخرج

احمد والحاكم من حديث المسور مرفوعا فاطمة بضعة مني يقبضني ما يقبضها ويبسطني ما يبسطها فان الانساب تنقطع يوم القيامة غير نسبي وسببي وصهري وشرف الاتصال به صلى الله عليه وآله وسلم امر لا يجهله احد من العباد ويقر بشرفه اهل الاغوار والانجاد ومبدء هذا الاتصال هو جدي علي بن ابيطالب والمرتضى لقب له مشهور يقال محمد مصطفى وعلي المرتضى وانما كان اولاده اولاد الرسول صلعم لما اخرجه الطبراني في الكبير عن جابر بن عبد الله رضي الله عنه مرفوعا ان الله جعل ذرية كل نبي في صلبه وجعل ذريتي في صلب علي بن ابيطالب واخرجه ايضا الخطيب من حديث ابن عباس وثبتت تسمية صلعم للحسن والحسين بانهما ابناه في روايات صحيحة ومنها في الحسن ان ابني هذا سيد الحديث وثبت انهما دخلا مسجده صلعم وهو على منبره فنزل وحملهما وتلا قوله تعالى انما اموالكم واولادكم فتنة انتهى وتمام هذا البحث قد ذكرناه مع اتصال نسبنا الى خاتم الانبياء عليه التحية والثناء في كتابنا الفرع النامي من الاصل السامي من شاء فليرجع اليه هذا ونختم الكلام على حمد الملك العلام كما بدانا به اول مرة وننشد بلسان الحال حمده سبحانه كرة بعد كرة

لك الحمد حمدا طيب اللفظ والمعنى ... لك الحمد حمدا دائما ابدا امنا
لك الحمد حمدا باللغات جميعها ... محامد صدق تعجز الانس والجنا
لك الحمد حمدا بالعبارات كلها ... مطابقة والالتزامات والضمنا
لك الحمد حمدا يعجز الخلق عده ... ولن يستطيعوا بعد ذلك له وزنا
لك الحمد حمدا ملاء الارض والسما ... وما فيهما والبحر والسهل والحزنا
لك الحمد قبل الحمد والحمد بعده ... لك الحمد حمدا لا يزول ولا يفنى
لك الحمد حمدا يشمل الحمد كله ... فيستغرق الاقصى من الحمد والادنى
لك الحمد حمدا بالقبول مقابل ... يقال لمن ابداه قد فزت بالحسنى
لك الحمد اذ علمتني الحمد والثنا ... ولولاك لم اعرفه لفظا ولا معنى
لك الحمد يا كافي الفتى كل مطلب ... وموجده من قبل من نطفة تمنى
لك الحمد يا جزل العطايا لخلقه ... تباركت كم اعطى العباد وكم اقنى
لك الحمد من نسل الرسول جعلتني ... فصرت له من حيث وابنه ابنا
لك الحمد كم امر عظيم وفتنة ... وابدلتنا من بعد خوف به امنا
لك الحمد للعلم الشريف هديتني ... ودليتني منه على المقصد الاسنى
هديت الى بحرين من العلم زاخر ... بنا بين قاب قوسين او ادنى
علوم كتاب الله والسنن التي ... جرى كل لفظ منهما روضة غنا

لقد لامني في حبها كل جاهل   وصار ضنی من كنت احسبه خدنا
و بالغ في ضری ومذ كنت واثقا   برئ ما اتت الباغضون لنا عبنا
الا لام علی حب الرسول و قولهٖ   وهيهات لا اصغي الی لائمي ادنا
ولو لامني في غيره كنت قايلا   اسا عدت فی سعدی اذ الام او لبنا
سيقرع عذالي علی سن الهدی   بما قد جنوه من ندامتهم سنا
ولكنه لا ينفع العلم وحده   وسل سورة الاعراف عن ذلك المعنی
فكن عاملا مهما علمت فانما   يرجح في الاخری باعمالك الوزنا
نعم ليس شئ من علومك نافعا   وان كنت قد حققتها الشرح والمتنا
و اسست اقوالا وشيدت قواعدا   اذا لم تكن تقوی الاله له ركنا
اياس غدی يدری يقينا بانه   اولیس فما اجدی ذكاه وما اغنی
كذاك ابن سينا قادح السن نادم   علی كل ما اجری اليراع وما سنا
يری ما حوی الميزان من كل مبحث   وبالا عليه لا يقيه له وزنا
وتالي كتاب الله صار مقدما   وما عرفت تلك العلوم له ذهنا
يقال له اقرء وارق ما كنت قاريا   فقد فزت في العقبی من الاجر بالاسنی
احبائي ولی العمر منا ولم نتب   وننوی فعال الصالحين ولكنا
عجبت لمن يلهو بما ليس باقيا   فيهدم ما يبقی ويعمر ما يفنی
فحتی متی نبني بيوتا مشيدة   واعمارنا منا تهدّ وادوا ثبنا
الهي فحقق فيك ظني وان اكن   مسيئا فقد احسنت في جودك الظنا
واجر علينا اللطف في كل لحظة   وزدنا هدی انا الی ربنا هدنا
اقلني اقلني واغفر لي ما مضی   ومنّ بما ترضاه منا وامنّا
ولا تخزني في موقف الحشر واعطني   كتابي فضلا من اياديك باليمنی
قد مت وما قدمت زادا من التقی   افوز به لكننا بك امنا
وبالرسل الغر الكرام متابعا   لما فرض المختار دينا وما سنا
فيا سيد الرسل الكرام ومن اتی   بخير كتاب اعجز الانس والجنا
ولمنی انسر كفا اذا حضر العطا   فاعطی وما اكدی ومن وما منّا

واتل عليهم نبا الذي اتيناه اياتنا فانسلخ منها فاتبعه الشيطان فكان من الغاوين

واتبہم جاشا اذا شہد الوغا	یفوق الحصن من کفہ الضرب والطعنا
واوسعہم جاہا اذا طلبوا غدا	بان یشفعوا الخلق فاعتد روامنا
فقام مقاما الحریقہ من الورے	سواہ ازال الکرب والھم والحزنا
عملت اساءات فکن لی شافعا	لعل مسیئا ان یقابل بالحسنے
اذا فتحوا باب الجنان لوفدکم	وقلت انا منہم فقل انہ منا
فانی فی الانساب منکم لواحد	وقد قال فی القرآن ربی الحقنا[1]
عسی ولعل اللہ یلحقنا بھم	اذ الموت من بعد الحیوۃ لنا افنی
واسألہ بعد الصلوۃ مسلما	علے احمد والآل خاتمۃ حسنے

واخر دعونا ان الحمد للہ رب العالمین

خاتمۃ الطبع از فارس میدان فصاحت غارس بستان بلاغت حمید سعی مولوی محمد عبد الرشید کشمیری نائب محکمہ افتخار ریاست بھوپال رقاہ اللہ الی مدارج الکمال

صحیح ترین اخبار برکت شعار کہ راویان مجالس انس و محافل قدس لب بتحدیثش کشایند حمد و شکر عزیزیست که متن کائنات را بسند قوی کل شئ خلقہ ثم ھدی اعتضاد بخشیدہ و نوع بشر را بتعدد طرق فضائل و کمالات وہبیہ و کسبیہ شاہد عدل دعوی توحید الوہیت و ربوبیت خویش گردانیدہ و ضعفاء بنی آدم را بمتابعات الطاف خفیہ در سلک ثقات مدرج نمودہ شایان شان اعتبار و اعتماد ساختہ و مشہور ترین آثار رحمت و ثنا رکہ حفاظ مدارس یقین و محدثان مقاعد تمکین سلسلہ روایتش بر پا کنند سپاس و ستایش متواتر الجودیست کہ احادیث آلاء و نعمایش قدیما و حدیثا بحد شہرت و استفاضہ رسیدہ و مجاہیل بنی آدم برحمت عامہ اش با وجود مناکیر اعمال بترجمۃ الباب لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم و من ولقد کرمنا بنی آدم معدل گردیدہ و صلات صلوات مرفوعہ و تحیات معروفہ بر صاحب سنتی ست کہ سلسلہ بقاء دعوت ملت حقہ اش تا رب العالمین موصول و تا یوم الدین مسلسل و روایات ملل و نحل سابقہ در برابر شواہد صحت نحلت صحاح و قواش شاذ و غریب و مدلس و معضل و معلل و تسلیمات معنعن تا یوم الآخر بر افراد آل و صحاح اصحاب بیت موتلف و متفق اہل حدیث کہ میزان الاعتدال عدل و صواب و لسان المیزان سنت و کتاب و مجمع البحار انوار وحی و تنزیل و تنقیح الانظار اسرار کلام و تاویل اند باد صلی اللہ و سلم علیہ و علیہم اجمعین و علی حملۃ علومہ و نقلۃ سننہ الی یوم الدین ما تبتنی الفروع علی الاصول و تجتنی اثمار الحق الحقیق بالقبول من

[1] لے ارادہ بذلک قولہ تعالی والذین امنوا واتبعتہم ذریتہم بایمان الحقنا بہم ذریتہم وما التناہم من عملہم من شیء ۱۲ منہ

عنصون اخبار الرسول سپس بر خاطر حافظان حدود و متون و اسانید و مستمعان دواوین معاجم و مسانید
و مستطلعان قوادح و مماوح روات و شیوخ و ممیزان مقادیر محکم و منسوخ و مراعیان مدارج محفوظ و معروف
و متدربان مناهج طرق مقطوع و موقوف و مرفوع باد که فنون اصول جمله علوم و ابنیهٔ جمیع منطوق و مفهوم
هر چند غریب نظرها و عزیز دلهاست اما بجمله آن علم اصول حدیث بشیر و نذیر و فن اساس سنت مطهره
دلپذیر علمی گرامی مایه و صنعتی بلند پایه و فضیلتی نمایان و گنجی شایگان ست بدست هر مفلس که آمد پادشاه
ملک ایمان گردید و با هر که از فقرا آشنا شد او را از پستی جهل و ضلالت باوج علم و هدایت رسانید معتنی
این علم اعلم فحول فضلاءست و عارفش اکمل زمرهٔ علماء و هر که جاهل ازوی ست ادون جرگهٔ ضعفاء
رجال ست تو در انجمن نبلاء مضطرب البال و متروک الغال هر چند خود را افضل فضلا گیرد و یا اکمل کملا شمارد
و کیف که بی مزاولت این فن شریف و ممارست این صنع منیف کاری از پیش نمیرود و بدون تشبث
باذیال این علم لطیف تمسک بسنن علی وجهها صورت نمیگیرد اعمال ترجیح و تطبیق و ادراک غوامض تنقید و
تدقیق تو وقوف برایاضات امعان النظر و شعور بتلویحات نخبة الفکر و حل عقود و استخراج و استنباط و استفراغ
جهد در تنقیح مناط جز باستعمال این اصل اصیل و بنیان جمیل دست بهم نمیدهد و استکشاف خفیات اسرار
و استطلاع معضلات افکار و زیادت بصیرت بفروع و مزید خبرت بمسائل موضوع و مرفوع عیار طبع
اصحاب ازجار غائره و ارباب افکار صائبه سباحان این بحر زخار و سیاحان افنیهٔ این دار پر انوار بر روی
کار نیامد و این فن اصول با چنین عرض و طول که بهر حصول مامول و ارشاد فحول بر روی ست هنوز چون
نسخهٔ کیمیا ناپیدا و هیچو بال هما و عنقا در کتم اختفا جلوه پیرا ست خصوصا در مملکت عجم لاسیما در سرزمین هندوستان
کتابی درین فن مبارک که معول علیه اهل علم و سهل التناول باشد معلوم و متداول نیست با آنکه حاجت علما
دین بسوی آن داعی و رغبات طلبهٔ علم بهم رسانیدنش ساعی اگر چه بعض رسائل مختصره و ورقات مقتصره بزبان
تازی در بعض زوایا چون خبایا موجود باشد اما از غایت ایجاز مخل مرام ست و تحقیق حق دران تحت اللثام
بنا بر علی ذلک نظر باشاعت اصول دین اسلام و تجبیر محافل علماء اعلام بضبط اقوال صادقه و ربط مسائل
واثقه و تشیید مبانی سنت غراء و تزئین نتائج آراء جناب مستطاب معلی القاب عارف نصوص سنت و کتاب
حافظ حدود و روات ضابط قیود و ثقات جبل الرحمة عرفات معارف الٰهیه مفتاح باب الکعبه مواهب لدنیه
راغب مفردات کلام ربانی امام الحرمین مبانی و معانی معدن جوامع سنن مطهره مخزن رسائل منکره
یحیی بن معین علوم جرح و تعدیل نواوی تقریب ارشاد و تکمیل شیخ حرانی منهج اعدل ابن القیم هدی اکمل
شوکانی صنعاء فضل و کمال حافظ ذهبی میزان الاعتدال خطیب منبر ارشاد و هدایت حاکم مملکت روایت

و درایت و آسطه العقد اسانید مکارم اخلاق منتهای سلسله حقائق انفس و آفاق منتقی الاخبار فضیلت و شرافت
نیل الاوطار سیادت و نبالت امام جماعه موحدین مقدام زمره متبعین ابن جریر حلقه معرفت علوم تفسیر
ابن کثیر مدرسه شئون حدیث بشیر و نذیر فتح البیان تفسیر تنزیل مسک الختام احادیث و تاویل اعنی به السید
الشریف الامیر بدر الملة المنیر ذا المجد و التفاخر نواب والاجاه امیر الملک سید محمد صدیق حسن
خان صاحب بهادر بارک الله فی ایامه کما بارک فی الاولاد و زاده بسطة فی العلم و العمل و الغنی و التقی ما دام
نجوم الارضین و السموات و حفظه عن جمیع المکاره و التبعات این کتاب برکت انتساب کامل الاعتصاب مسمی
منهج الوصول الی اصطلاح احادیث الرسول تالیف نموده و توضیحات مسائل و نفایس مسائل
فن اصول حدیث را دران بعبارت سهل ممتنع تلخیص فرموده و بوجهی در رشته تحریر بلیغ و تهذیب تام کشیده
مبتدیان صادق الطلب از مضمون ابحاث فنون مقاصدش بهره وافی ستانند و منتهیان کامل الصناعه
از ابواب و فصولش حل مشکلات خویش سازند قدر این نعمت غیر مترقبه عظمی کسی شناسد که سیاحت بحار این
علم بر مراکب انظار دقیقه کرده باشد و مکانت این غنیمت بارده کبری کسی داند که شطری از عمر عزیز خود در تنقیح
مباحث حوالیه این فن بسر آورده بود و چرا نباشد که وجود این نسخه جامعه مفیده در زمین اقطار به زبان سلیس
فرس یکی از اعظم نعم الهی و تایید برکات رسالت پناهی ست تا این کتاب بدایت نصاب نه چنان بوده است
که با یراد صفات کاشفه افتخاری بهشته باشد یا بعطف البیان نعوت صادقه حقیقتها ی مجموعه فنون صدق
گزینا و حق پسندی ست و خزانه غامره جواهر زواهر دانشمندی مقدمه شرح فتح الباری ست و خاتمه ارشاد الساری
نص صحیح تنزیل اجتهاد ست و دلیل صریح کتاب انتقاد تا تم کرده مقلدین آرا از رجال سنت و شیدین خانه تا غیر
عقول اقیال و اجیال سلاح اصحاب سنت و توحید ست و سوهان زنگ زمره تقلید قصب السکر مزرعه تحقیق
و اسبال المطر حدیقه تدقیق سویدای دل دواوین محدثین سنت و حاصل تحقیقات محصول یمنه دین تفصیل اجمال
نخبه حافظ ابن حجر عسقلانی ست و اجمال تفصیل مولفات ایمه یمانی منهج تنقیح الانظار ابن وزیر ست و منهج توضیح
الافکار ابن امیر منتقد باعث حثیث ابن کثیر ست و مناخ رکاب تحقیق ابن اثیر جان تقریب نواوی ست
و ایمان تدریب الراوی بیش از انست که این خاطر کج مج زبان لب به ستایش گشاید یا ابطال قدم اندیشه تنگ میدان
نعمه و صفش سراید آن و هان حفاظ اسانید و معاجم و رواة تواریخ و تراجم و تشنه کامان وادی استجازت
و نارسا خلیدگان دشت سماع و روایت اگر نقد جان در عوض پیدایش در بازند نسیه به نقد عوض کرده باشند
و حاجان معارج اصول و ناهجان مناهج منقول اگر دمی بفراغ خاطر زیر سایه طوبای معارف و حقایقش
بیاسایند نقش یاد تالیفات گذشتگان از صفحه سینه بسر گنجینه بزدایند حیف از قدر نعمت ناشناسی ست که

از راه جهل جبلت بلحسد معاصرت این گنج شایگان را با وجود مقدرت رایگان از دست داده و آن دولت
لا یزال را با وجود سعت ذات ید زیب گوش و گردن معلوم خود نساخته دیاری الحمد لله تعالی که با این همه
عسرت اذهان صافیه و قلت ضمائر ثاقبه و فقدان سرمایهٔ تمیز و انعدام علماء عزیز هنوز تعرض نفحات الهیه
و بسیاری از دلهای اهل اتباع باقی ست و همم عالیه صاحبدلان و ارادات صادقهٔ شیفتگان سنت
نبی آخر الزمان صلعم بر معارج ادراک علومش عارج و راقی و باقی چنانچه این مجموعهٔ فضل و کمال بعهد سعادت مهد جناب
نصفت انتساب فرزانهٔ یگانه جوهر فرد زمانه مهر سپهر جهانداری تاجدار کشور کامگاری اساس محکم جاه و مکنت
قیاس منتج عدل و نصفت خزینهٔ دولت و اقبال گنجینهٔ شرائف اعمال زیب و سادهٔ امارت کبری اورنگ
نشین ایوان دولت عظمی مناخ رکائب آمال و امانی منتج مفاخر و مآثر نوع انسانی حامی سنن سید الابرار ماحی
بدع ظلماء عزت بخش زمرهٔ موحدین رونق شکن جماعهٔ مبتدعین قامع آثار ظلم و فساد موسس اساس عدل و داد
مروج مجامیع سنت مطهرهٔ نبویه تشییع دواوین کتب اسلامیه عالیة الهمم والیة النعم مد بحر سخا و کرم نخبهٔ نسخهٔ بنی آدم
حضرت نواب شاهجهان بیگم بانب برئیس دلاور اعظم طبقهٔ اعلای ستارهٔ هند ادام الله عزها و اقبالها
ما غرد القمری و ترنم در بلدهٔ بهوپال محمیه در سنه دوازده صد و نود و دو هجریه باهتمام مهتمم مطابع ریاست علیه
جامع صفات سنیه و ملکات بهیه مولوی محمد عبد المجید خان عافاهم الرحمن و تصحیح کامل مستجمع فضائل گزیده
و مستوعب فواضل پسندیده مخزن فوائد بی عد و عوائد لا تقف عند حد مولوی سید ذو الفقار احمد
بهوپالی نقوی سلمه الله العلی الولی و شرکت نثر ثانی متن مجد ذو الفضل المتین مولوی محمد عبد الصمد پشاوری صانه
الله عن کل شد و مد و کتابت قلم جواهر رقم سراپا زیب و زین بری از هر وصمت و شین منشی احمد حسین
صفی پوری حفظه الله عن کل غوایة و غوی در مطبع شاهجهانی بحلیهٔ انطباع محلی گشته و بانضمام تواریخ ختم [illegible]
رونق دوبالا گرفته

قصیدهٔ بدیعیه تاریخ ختم کتاب تهرزدهٔ کلک گهرسلک ناظم شیوابیان شاعر بدیع الزمان حافظ خان محمد خان شهیر سلمه القدیر

شوق بالی که دلم را بگزارش گه راز
مشکل آمد بسر اوج معانی پرواز

ماه دل بر من نیرنگ ادای معنی
قلم ماست درین راه محبت غماز

عمر من این سخنم برد بخواب غفلت
سخن من بود افسانهٔ شبهای دراز

بسکه بو بال پر از گرمی گفتار منست
دیگری چون من دل تفته ندارد شیراز

قلم را بسر صفحه خرامی بود   رقص طاوس ز بستیت درین گلشن ناز
مدد ای خامه به بستانی الفاظ بست   مدد ای فکر بگلهای معانیت نیاز
هان سر و برگ ارادت که گشایم پر و بال   هان پر و بال عقیدت که نمایم پرواز
ای فلک تو چه بلائے که مرا آزاری   داور ما ست رهی پرور و هم بنده نواز
میر صدیق حسن خان بهادر که مدام   قلمش سحر طراز ست و بیانش اعجاز
آن جنیبت کش اقلیم امارت که بهزد   کاسمانها بودش بنده مطاوع تگ تاز
همتش میل نماید چو بسوی اعلا   طبع عالیش گراید چو بسوی اعزاز

ق

آفتابی کند از ذره خاکی نشگفت   عجبی نیست اگر بیت برآید بفراز
کی ز مدح دگران حرف زند مدح اش   چون صدا در رود آهنگ حقیقت ز مجاز
بنوشتیم ز اخلاص هزاران دفتر   بسپریم ره مدح بگام ایجاز
با وجودش به چنین قول زنند بعلے   که اگر با تو نسازند تو خود با همه ساز
عهد من ست عجب نیست دل از جور بتان   در شکنج خم گیسو نکشد گر آواز
قلم او که بود شاخ نهال خوبے   بر رقم او همه راز ست و خرامش همه ناز
علما را بتلمذ بنشاند به ادب   فضلا را پی تقلید فزاید به نیاز
دانه خرمن کند آید چو بسوی تفصیل   خرمن از دانه کشد گر بنماید ایجاز
خامه کش مانی از تنگ طراز معنی ست   نگر آرائی نقشی ست که حی گردد باز
قلمش نادره زائی رقم او ست دگر   رقمش پرده گشائی سخنش آمده باز
میرم آن قصه که گیسوی معانی برتافت   شاهد آرای بیان آمده تا زهر انداز
بتمنای جنابش بگراید بحرص   بتماشای کتابش بفزاید ز آز
آنکه از بهر طلا کاری هر صفحه او   زر خورشید بر آنست که آید بگداز
ای همین سحر طرازی که نظیرت نبود   ای همین بنده نوازی که نداری انباز
ای که گر نشر من از وصف عظیم تو شد   ای که گر نظم من از مدح شریفت ممتاز
غیر ورد انشای ثنائی تو بفرما چه برگ   غیر و آهنگ ولائی تو بفرما چه ساز
دیگران راست بصد کام سخن گفتن نغز   آن شهیر ست که تحصیلش گشاید آواز
تا بمدح تو کهن مشق زبان گردانی ست   آسمان نیز بر آنست که گردد دمساز

ز آیات مهر حسن آیتی — ز دیوان لطف ازل یک رقم

جبینش طباشیر صبح کمال — دلش معدن گونه گونه حکم

امامی بمحراب دین نبی — چراغی بمشکات بیت الحرم

نظیرش نیابی میان عرب — مثالش نه بینی درون عجم

بهر داستانی که گیرد قلم — مرصع نگار و جواهر رقم

درین عصر فرخ سعادت نشان — وجود شریفش بسی مغتنم

بتالیف و تصنیف اسفار دین — خدا دادش توفیق و نصرت بهم

یکی نامه آراست مینو نگار — اصول حدیث نبی زد رقم

قوی و ضعیف و صحیح و حسن — ازین نسخه گردد ممیز ز هم

تجسس کنان سال تاریخ را — باکناف آفاق گشتی ز دم

بدستم نیفتاد سر رشته — پی سال مقصود بی بیش و کم

بناچار گفتم من از روی چاره
اصول حدیث آمد اندر رقم

سنہ ۱۲۹۲ ہجری

صحت نامہ منہج الوصول الی اصطلاح احادیث الرسول صلی اللہ علیہ وسلم

صفحہ	سطر	خطا	صواب	صفحہ	سطر	خطا	صواب
۳	۵	سبعۃ عشر	سبع عشرۃ	۴۵	۲	ازانجملہ	ازان جملہ از
″	۷	واشقاہ	واشفاہ	۴۷	۱۲	بنیتہ	بیلتہ
۵	۴	معرفت	معطوفت	″	۱۶	اسولۃ	اسئلۃ
۷	۱۱	باتحمد	نباحث				
۱۰	۲۵	ومعنی متواتر	ومعنی تواتر	۵۰	″	وشبہ	وشبہہ
۱۲	۱۶	کتب عطف	کتب	۵۲	۵	پرودہ	پرقودہ
″	۱۸	مشید عطف	مشید	″	۱۹	عنعنت	عنعنہ
″	۲۱	شبہ	شبہہ	۵۳	۲	من ینفی	ینفی
۱۷	۲۵	آخری	اخری	″	۳	ومالک	مالک
۲۰	۲۳	چہار	پنج	″	۱۹	اور	اورا
۲۴	۵	دین وضبط	دین وضبطہ	۵۷	۳	اگراجماع	اگرچہ اجماع
۲۵	۲۲	وتجید	وتجہد	″	۸	فلان عن فلان	فلان عن بعل عن فلان
۲۶	۲	بخاری ومسلم	بخاری	۶۲	۶	آذار	آذر
″	۱۵	یاباقی	باباقی	۶۳	۱۴	روایت	وروایت
۲۷	۱۸	دمن	ومن	۶۴	۳	التحیانیۃ	التحتانیۃ
۲۸	۸	بان	ان	″	۷	بزای	بزا
″	۱۷	عمرو	ازعمرو	۶۹	۲۳	یاخیر	یاغیرش
۳۰	۱۰	لتاتیم	لتاتقیم	۷۰	″	لاعددی	لاعدوی
″	۲۰	صحیحہ	صحیحین	۷۱	۲۵	آنہا	آنہا
۳۱	۷	صحیح	صریح	۷۳	۶	تحری	ازتحری
۳۴	۲۵	نوشتہ اند	نوشتہ	″	۱۵	ابن ایثر	ابن اثیر
۳۵	۲	بہا و	بہا	۷۹	۹	باامکانات	بامکان
۳۶	۸	چہار	سہ	″	۱۴	وانی	وانی

صفحہ	سطر	خطا	صواب	صفحہ	سطر	خطا	صواب
٨٢	٤	قال قال	قال	١١١	٢	صدوق	گوئید صدوق
"	٢٣	للشاذ	الشاذ	"	٢٣	وكذا	كذا
٨٣	١٣	بعيد	لبعيد	١١٢	٤	ثلاثة	ثلاثه
٨٤	٢	اى توبع	اى اذا توبع	١١٣	٣	الرأى	الرائى
٨٥	١	عيينته	عيينة	"	٢٣	ذ	اذا
"	٢	"	"	١١٤	٢٠	راوى	راوى او
"	٢١	احدنها	احدہما	١١٥	١٥	ودنيق	دوينق
٨٧	١٣	درسفيان	سفيان	١١٩	١٩	الداعية	الداعي
"	١٩	قرارت	قرأت	"	٢٤	الداعية	الداعي
٨٩	١٢	عيينته	عيينة	١٢١	١٢	لم يقويه	لم يقويه
٩٠	٩	اسمہ	اسم	"	١٥	يكون	بكون
٩٣	٢٤	مزو	مروه	١٢٤	٢١	اربعه	رابعه
٩٥	١٥	تقشعر	يقشعر	١٢٥	١٧	آراى	آراء
"	٢٤	العزة	الغرة	١٢٦	٤	تنفخ	ينفخ
٩٨	١٢	ائيه	ائمه	١٢٧	٦	مجالبس	مجالس
١٠١	١٩	الثفات	الثقات	١٣٠	١٠	گفتۂ	گفته
١٠٥	١	وبن عمرو العاص	بن العاص	"	"	انر	از
"	٢	فيما	فبما	١٣١	"	قرارت	قرأت
"	٣	ذكرا	ذكروا	١٣٣	٢٤	لماشتيك	لماشيتك
١٠٦	٦	عدوله	عدوله	١٣٦	١	تزداو	تزداد
١٠٩	٢٢	متهم بالوضع لفظة	لفظة متهم بالوضع	"	٦	بفلان	لفلان
		وماكزاب	واما كذاب	١٤٠	٩	العلوم	المعلوم
١١١	١	اورنها	وادنا ها	١٤٤	٢٥	يغضاد	بغداد

صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب
۱۴۶	۱۱	مادد	ماوُه	۱۷۲	۱۱	البُراز	البزاز
۱۴۸	۱۴	البحر	ماءالبحر	〃	۱۲	مشبهه	مشتبه
۱۵۰	۲۵	شبهه	شبيه	۱۷۳	۴	واحد	واحدا
۱۵۵	۲۰	فلايسقط	فلايسقطه	〃	۱۵	جيب	حبيب
۱۵۶	۶	چهارم	پنجم	۱۷۴	۱۷	بن امه والوهى	بن بجنية وهى امه
〃	۱۷	التنيه	التنبيه			بجنية	واليوه
۱۵۷	۶	محضرمين	مخضرمين	۱۷۷	۲	عمر بن زراه	عمرو بن زراره
〃	۱۰	وزبيدة	وزبدة	۱۷۹	۵	الكنيته	الكنية
۱۵۸	۱۵	ازدى	ازوى	۱۸۰	۱۹	آذان	اذان
〃	۱۹	وگفته	وبعضی گفته	۱۸۱	۹	مكروه	مكروهه
〃	۲۵	اوراك	ادراك	۱۸۴	۱۳	بن عتيق	بن ابی عتيق
۱۶۲	۷	فبنعضى	فيبغضى	۱۸۶	۱۱	التنبيه	التنبيه
۱۶۳	۱	لكفيتكموه	لكفيتكموه	۱۸۷	۱۰	عبيف طلحه و	وعسيف طلحه ابن
〃	۵	موثوقون	موثقون	〃	۱۵	ابی رباج	ابی رباح
〃	۶	النبين	النبيين	〃	۲۵	سادوبن	ساد
۱۶۵	۱۶	سائلة	سائله	۱۸۸	۱۰	ايها	ايها
〃	۲۰	واربعون	واربعة	۱۸۹	۱۸	ذكر تاريخ	تاريخ
〃	۲۴	كثيرة	كثرة	۱۹۳	۸	صغاء	صنعاء
۱۶۹	۲۱	ضيزي	ضيزى	۱۹۴	۲۵	بودل	ودل
۱۷۰	۱	ادليس	اوليس	۱۹۶	۸	زجز	زجر
۱۷۱	۷	وُجين	دُجين	۱۹۷	۲۲	فرفة	فرقة
〃	۱۴	لاتوحيد	لايُوحد	۱۹۸	〃	بنشيند	نشينند
〃	۲۰	وكنية	وكنيته	۲۰۱	۱۶	شمارا	شمار

صفحہ	سطر	خطا	صواب
۲۰۳	۴	اول تر	اولی تر
۲۰۹	۱	مختصری	مختصر
۲۱۲	۱۲	دیگر از محمد شمنی	دیگر از شیخ محمد اکرم بن عبدالرحمن المکی مسمی بامعان النظر فی توضیح نخبۃ الفکر واین ہم مزوج نوشتہ ودیگر از محمد شمنے
۲۱۳	۱۴	لیغنینی	یغنینی
۲۱۴	۲	الصلوت	الصلوات
〃	۱۵	آثار	اثار
۲۱۵	۱۶	اقضلہم	افضلہم
〃	〃	اقرضہم	افرضہم
۲۱۷	۷	یبتجی	یبتغی

صفحہ	سطر	خطا	صواب
۲۱۷	۸	ذاصفر	ذاصغر
〃	۱۷	یصبہم	یصبحہم
〃	۲۵	ایمتر	امرئ
۲۱۹	۱۹	ذکریا	زکریا
۲۲۰	۱۲	قلت	فقلت
۲۲۱	۴	مصطفی	المصطفی
〃	۶	تسمیتہ	تسمیۃ
〃	۱۷	ھدوا	ھدّ
۲۲۲	۱۳	احسن کاشی	اعطی کاشی
۲۲۶	۱	جہلت	جبلت
〃	۳	والغدام	وانعدام
〃	۱۴	بی عدّ	بی عدّ
۲۲۸	۴	وتالیف	تالیف

تمت

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من طاف بالبيت خمسين مرة خرج من ذنوبه كيوم ولدته امه اخرجه الترمذي قلت
المقصود بذلك خمسون طوافا كاملا دون الاشواط وعن ام سلمة رضي الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
من اهل بحج او عمرة من المسجد الاقصى الى المسجد الحرام غفر له ما تقدم من ذنبه وما تاخر او وجبت له الجنة شك الراوي ايتهما قال
اخرجه ابو داود وابن ماجة وعن ابن عباس رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لامرأة من الانصار يقال
لها ام سنان عمرة في رمضان تقضي حجة او حجة معي فاذا جاء رمضان فاعتمري فان عمرة فيه تعدل حجة اخرجه الشيخان الى قوله معي والنسائي
بتمامه وعن ابي بكر بن عبد الرحمن قال جاءت امرأة الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالت اني كنت تجهزت للحج فاعترض
لي فقال لها اعتمري في رمضان فان عمرة فيه كحجة اخرجه مالك وابو داود وعن عائشة قالت قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم ما عمل آدمي عملا يوم النحر احب الى الله تعالى من اراقة الدماء انها لتأتي يوم القيامة بقرونها واشعارها واظلافها
وان الدم ليقع من الله بمكان قبل ان يقع في الارض فطيبوا بها نفسا اخرجه الترمذي وزاد رزين وان لصاحب الاضحية
بكل شعرة حسنة وعن ابي بكر الصديق رضي الله عنه قال سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم اي الحج افضل قال العج والثج
اخرجه الترمذي قلت العج رفع الصوت بالتلبية والثج اراقة دماء الهدي والضحايا وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم جهاد الصغير والكبير والضعيف والمرأة الحج والعمرة اخرجه النسائي وعن علي رضي الله عنه
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من ملك زادا وراحلة تبلغه الى بيت الله الحرام ولم يحج فلا عليه ان يموت يهوديا
او نصرانيا وذلك ان الله تعالى يقول ولله على الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلا اخرجه الترمذي وقال هذا حديث
غريب وفي اسناده مقال وهلال بن عبد الله مجهول والحارث يضعف في الحديث قلت وقد روي ايضا بمعناه عن ابي امامة
والحديث اذا روي من غير وجه وان كان ضعيفا غلب على الظن صدقه وعن ابي امامة قال قال رسول الله صلى الله عليه و
سلم من لم يمنعه من الحج حاجة ظاهرة او سلطان جائر او مرض حابس فمات ولم يحج فليمت ان شاء يهوديا وان شاء نصرانيا
رواه الدارمي وعن عائشة قالت قلت يا رسول الله على النساء جهاد قال نعم عليهن جهاد لا قتال فيه الحج والعمرة رواه
احمد وابن ماجة واسناده صحيح وعن ابي هريرة قال سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم اي العمل افضل قال ايمان بالله و
رسوله قيل ثم ماذا قال الجهاد في سبيل الله قيل ثم ماذا قال حج مبرور متفق عليه قلت وهو ما لا يخالطه الاثم ولا سمعة ولا
رياء وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من حج لله فلم يرفث ولم يفسق رجع كيوم ولدته امه متفق عليه قلت
الرفث التصريح بذكر الجماع قال الازهري هو كلمة جامعة لكل ما يريد الرجل من المرأة وقيل الرفث في الحج اتيان النساء والفسوق
السباب والجدال المماراة مع الرفقاء والخدم ولم يذكر الجدال في الحديث اعتمادا على الآية وعنه قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم الحجاج والعمار وفد الله ان دعوه اجابهم وان استغفروه غفر لهم رواه ابن ماجة وعنه قال سمعت
رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول وفد الله ثلثة الغازي والحاج والمعتمر رواه النسائي وابن حبان في صحيحه والحاكم وصححه على

شرط مسلم وزاد ابن حبان في بعض طرقه دعاهم فاجابوا وسالوه فاعطاهم رواه البيهقي في شعب الايمان قلت الوفد الذين يقصدون الامراء لزيارة واسترفاد والعمار جمع عامر بمعنى معتمر من عمر بمعنى اعتمر [19] وعن ابن عمر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا لقيت الحاج فسلم عليه وصافحه ومره ان يستغفر لك قبل ان يدخل بيته فانه مغفور له رواه احمد [20] وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من خرج حاجا او معتمرا او غازيا ثم مات في طريقه كتب الله له اجر الغازي والحاج والمعتمر رواه البيهقي في شعب الايمان [21] عن ابن عباس رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال الطواف حول البيت مثل الصلوة الا انكم تتكلمون فيه فمن تكلم فيه فلا يتكلمن الا بخير رواه الترمذي والنسائي والدارمي وذكر الترمذي جماعة وقفوه على ابن عباس [22] وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم نزل الحجر الاسود من الجنة وهو اشد بياضا من اللبن فسودته خطايا بني آدم رواه احمد والترمذي وقال هذا حديث صحيح [23] وعن ابن عمر قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان الركن والمقام ياقوتتان من ياقوت الجنة طمس الله نورهما ولو لم يطمس نورهما لاضاءتا ما بين المشرق والمغرب رواه الترمذي [24] وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم في الحجر والله ليبعثنه الله يوم القيامة له عينان يبصر بهما ولسان ينطق به يشهد على من استلمه بحق رواه الترمذي وابن ماجة والدارمي وحسنه ابو حاتم قال الهروي على هاهنا بمعنى اللام لان اللام للنفع وعلى للضرر يعني من استلمه عن اعتقاد صحيح ومحبة واعزاز له يشهد له بخير ومن استلمه عن استخفاف واستهزاء يشهد عليه بشر ويكون له يوم القيامة خصما [25] وعن عبيد بن عمير ان ابن عمر كان يزاحم على الركنين زحاما ما رايت احدا من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم يزاحم عليه قال ان افعل فاني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان مسحهما كفارة للخطايا وسمعته يقول من طاف بهذا البيت اسبوعا فاحصاه كان كعتق رقبة وسمعته يقول لا يضع قدما ولا يرفع اخرى الا حط الله عنه بها خطيئة وكتب له بها حسنة رواه الترمذي [26] عن عابس بن ربيعة قال رايت عمر يقبل الحجر ويقول اني لاعلم انك حجر ما تنفع ولا تضر ولولا اني رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقبل ما قبلتك متفق عليه [27] وعن ابي هريرة ان النبي صلعم قال وكل به سبعون ملكا يعني الركن اليماني فمن قال اللهم اني اسالك العفو والعافية في الدنيا والآخرة ربنا آتنا في الدنيا حسنة وفي الآخرة حسنة وقنا عذاب النار قالوا آمين رواه ابن ماجة [28] وعنه رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال من طاف بالبيت سبعا ولا يتكلم الا بسبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر ولا حول ولا قوة الا بالله محي عنه عشر سيئات وكتب له عشر حسنات ورفع له عشر درجات ومن طاف فتكلم وهو في تلك الحال خاض في الرحمة برجليه كخائض الماء برجليه رواه ابن ماجة [29] وعن عائشة رضي الله عنها قالت ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ما من يوم اكثر من ان يعتق الله فيه عبدا من النار من يوم عرفة وانه ليدنو ثم يباهي بهم الملائكة فيقول ما اراد

حولا رواه مسلم وعن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده ان النبي صلى الله عليه وسلم قال خير الدعاء دعاء يوم عرفة
وخير ما قلت انا والنبيون من قبلي لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد وهو على كل شيء قدير رواه الترمذي
وروى مالك عن طلحة بن عبيد الله الى قوله لا شريك له وعن طلحة بن عبيد الله بن كريز ان رسول الله صلى الله
عليه وسلم قال ما رئي الشيطان يوما هو فيه اصغر ولا ادحر ولا احقر ولا اغيظ منه
في يوم عرفة وما ذاك الا لما يرى من تنزل الرحمة وتجاوز الله عن الذنوب العظام الا ما رئي يوم بدر فانه قد رأى
الدحر الطرد والدفع بعنف واهانة
جبريل يزع الملائكة رواه مالك مرسلا وعن جابر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا كان
اي يسويهم ويكفهم عن الانتشار ويصفهم للحرب
يوم عرفة ان الله ينزل الى السماء الدنيا فيباهي بهم الملائكة فيقول انظروا الى عبادي اتوني شعثا غبرا ضاجين من
كل فج عميق اشهدكم اني قد غفرت لهم فيقول الملائكة يا رب فلان كان يرهق وفلان وفلانة قال يقول الله عز وجل
اي كذا وكذا اي ناسي وعاص الخ
قد غفرت لهم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فما من يوم اكثر عتيقا من النار من يوم عرفة رواه في شرح السنة
قوله ضاجين اي رافعين اصواتهم بالتلبية الضج رفع الصوت والجزع والتفزع قوله يرهق اي يتهم بسوء وينسب
الى غشيان المحارم وعن عباس بن مرداس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم دعا لامته عشية عرفة بالمغفرة
فاجيب اني قد غفرت لهم ما خلا المظالم فاني آخذ للمظلوم منه قال اي رب ان شئت اعطيت المظلوم من الجنة وغفرت
للظالم فلم يجب عشيته فلما اصبح بالمزدلفة اعاد الدعاء فاجيب الى ما سال قال فضحك رسول الله صلى الله عليه وسلم او قال
تبسم فقال له ابو بكر وعمر بابي انت وامي ان هذه لساعة ما كنت تضحك فيها فما الذي اضحكك اضحك الله سنك قال
ان عدو الله ابليس لما علم ان الله عز وجل قد استجاب دعائي وغفر لامتي اخذ التراب فجعل يحثوه على راسه ويدعو
بالويل والثبور فاضحكني ما رايت من جزعه رواه ابن ماجه وروى البيهقي في كتاب البعث والنشور نحوه قوله ما خلا
المظالم اي حقوق الناس قوله يدعو الويل اي يقول يا ويلاه يا ثبوراه والويل حلول الشر وهي كلمة عذاب او اسم
واد في جهنم والثبور الهلاك والمراد بالامة قالوا هم الواقفون بعرفة ومن ههنا قيل ان الحج يكفر حقوق العباد
ايضا وقيل هو محمول على المظالم التي تاب عنها وفات الحقوق عن يحيى بن الحصين عن جدته انها سمعت النبي
صلى الله عليه وسلم في حجة الوداع دعا للمحلقين ثلثا وللمقصرين مرة واحدة رواه مسلم عن ابن عباس قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لمكة ما اطيبك من بلد واحبك الي ولولا ان قومي اخرجوني منك ما سكنت
غيرك رواه الترمذي وقال هذا حديث حسن صحيح غريب اسنادا قلت وفي رواية عبد الله بن عدي بن حمراء قال
رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم واقفا على الحزورة فقال والله انك لخير ارض الله واحب ارض الله الى الله
ولولا اني اخرجت منك ما خرجت رواه احمد والترمذي وابن ماجه وابن حبان والنسائي وسعيد بن منصور وقال
الترمذي حديث حسن صحيح قوله الحزورة بفتح الحاء المهملة وسكون الزاء المعجمة على وزن قسورة هي في الاصل بمعنى التل الصغير

سمى بذلك موضع بمكة لان هناك تلا صغيرا وفى العقد الثمين الحزورة كانت سوقا بمكة سابقا وقد دخل فى المسجد الحرام
فيما زيد فيه وهو محل المنارة المعروفة الآن بباب الوداع انتهى وعن عياش بن ربيعة المخزومى قال قال رسول
الله صلى الله عليه وسلم لا تزال هذه الامة بخير ما عظموا هذه الحرمة حق تعظيمها فاذا ضيعوا ذلك هلكوا رواه ابن ماجة
قلت وقد ضيعت الامة بعض تعظيمها منذ زمان كثير فلذا ترهم قد هلكوا وقلوا ثم ماذا يكون بعد ذلك
والله اعلم وعن عمرو بن الاحوص قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول فى حجة الوداع الا ان الشيطان قد ايس
ان يعبد فى بلدكم هذا ابدا ولكن ستكون له طاعة فيما تحتقرون من اعمالكم فسيرضى رواه ابن ماجة والترمذى وصححه
وعن سعد قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انى احرم ما بين لابتى المدينة ان يقطع عضاهها او يقتل صيدها و
بن ابى وقاص ١٢
قال المدينة خير لهم لو كانوا يعلمون لا يدعها احد رغبة عنها الا ابدل الله فيها من هو خير منه ولا يثبت احد على لاوائها
وجهدها الا كنت له شفيعا او شهيدا يوم القيامة رواه مسلم قلت قيل هذا الابدال فى زمنه صلى الله عليه وسلم والظاهر
انه مطلق شامل لجميع الازمان وعن ابن عمر رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من استطاع ان يموت
بالمدينة فليمت بها فانى اشفع لمن يموت بها رواه احمد والترمذى وقال هذا حديث حسن صحيح غريب اسنادا
وعن انس عن النبى صلى الله عليه وسلم اللهم اجعل بالمدينة ضعفى ما جعلت بمكة من البركة متفق عليه وعن عائشة قالت
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اللهم حبب الينا المدينة كحبنا مكة او اشد متفق عليه مختصرا وعن جابر بن سمرة قال سمعت
رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان الله سمى المدينة طابة رواه مسلم وعن يحيى بن سعيد ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ما على
الارض بقعة احب الى ان يكون قبرى بها منها ثلث مرات اى المدينة رواه مالك مرسلا وعن ابى هريرة
رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اللهم اغفر للحاج ولمن استغفر له رواه البيهقى وصححه الحاكم قلت وعن
مجاهد قال قال عمر رضى الله عنه يغفر للحاج ولمن استغفر له الحاج بقية ذى الحجة والمحرم وصفر وعشر من شهر ربيع الاول
رواه ابن ابى شيبة فى مصنفه وعن ابى امامة رضى الله عنه وواثلة بن الاسقع قالا قال رسول الله صلى الله عليه و
سلم اربعة حق على الله عونهم المتزوج والمكاتب والغازى والحاج اخرجه الشيخ محب الدين الطبرى وعن ابن عمر
رضى الله عنهما قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ما ترفع ابل الحاج رجلا ولا تضع يدا الا كتب الله بها حسنة
ومحى عنه بها سيئة ورفع بها درجة رواه البيهقى وابن حبان فى صحيحه وعن ابن عباس رضى الله عنهما قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم تعجلوا الى الحج فان احدكم لا يدرى ما يعرض له رواه ابو القاسم الاصبهانى قلت وهنا تم الاربعون
حديثا والحمد لله الذى بنعمته تتم الصالحات وقد اردفتها بابيات عليها ختم الكلام وصلى الله وسلم على سيدنا محمد وآله
وصحبه افضل الصلوة والسلام

مرحبا مرحبا واهلا وسهلا　　بعروس على المحبين تجلى　　لبست حلة الجمال وزفت

ش وبيتهم ... تزين بهن ... وقال ... واستاره ... بعد عن زيارته ان المحب ... زوار ... وكيف ... ازورکم ... بعد ... والشوق يحمل والآمال ... بين الحب ... [illegible]

سلبت المشوق قلبا وعقلا
قد هجرنا الديار والاهل شوقا
وقطعنا القفار وعرا وسهلا
واتينا شعثا وغبرا لنلبي
ودموع الاشواق تزداد هطلا
ثم بعنا النفوس بيع سماح
وعلمنا بان وصلك اعلى
كم مشوق قد رام منك وصالا
قبل موت فلم ينل منك وصلا
تحت ظل الاراك اضحى طريحا
باكي العين عن جمالك مخلى
عاقه حظه فعاد حزينا
وزمان السرور عنه تولى
اي شيء يكون في الارض جمعا
كطواف القدوم والسعي اجلى
والتزام الستور والدمع يجري
من مروة وكعبة الله تجلى
رفعت برقع الجمال ونادت
الف سهلا بالزائرين واهلا
قد عفا الله عنكم وحباكم
برضاه وزادكم منه فضلا
فاشكروا الله مذ دعاكم اليها
واعاد العسير يا قوم سهلا
بادروا الان للطواف وقوموا
قد صفا الوقت والحبيب تجلى
ما ترى الصيد عندها كيف يحمى
وكذا الطير فوقها ما تعلى
وصلاة على النبي الف تلا
وسلام على المدى ليس يبلى

قال العبد الضعيف الراجي رحمة ربه القوي ذو الفقار احمد النقوي البهوپالي عفا الله عنه باجناه واستعمله فيما يحب ويرضاه قد تم بحمد الله سبحانه طبع اربعين حديثا في فضائل الحج والعمرة من تاليفات من هو جبهة الزمان غرة ولعيون الاعيان قرة ذو المصنفات الباهرة والمولفات الزاهرة الذي قد شهر المهند لنصرة السنة الغراء واجال يراعه في مضمار عون الحنيفية السمحة السهلة البيضاء فاصاب واجاد واوضح مناهج الصدق والسداد واخمد نيران الجهل والطغيان ورفع منارات العلم والايقان فكم من سنة قد نضب ماؤها فعاد بسعيه وجده رواؤها وبهاؤها وكم من بدعة قد اورقت اشجارها واينعت ثمارها فاجتاحها من اصلها حتى لا يعرف مكانها ولا تشخص آثارها فحري بان يقال هو في هذا الدور الآخر مجدد الدين المتين وناصر سنن سيد المرسلين وماحي بدع المبتدعين ودامغ تاويل الجاهلين وهو الامير الكبير عالي الهمم صاحب السيف والقلم نواب والاجاه امير الملك سيد محمد صديق حسن خان صاحب بهادر لا زال بالعز والكرامة والتفاخر في عهد حكومة الرئيسة المعظمة العلية ذات المجد والدولة البهية التي بهرت آياتها وظهرت بركاتها ربة المجد الشامخ صاحبة العز الباذخ مالكة العوارف والنعم حضرتنا نواب شاهجهان بيگم بارك الله في جاهها وعزها وعليها النعم هذا وقد اهتم بطبعه المتخلق بالاخلاق المرضية المتحلي بالمزايا الرضية مورد مراحم الرحيم الرحمن المولوي محمد عبد المجيد خان صانه الله عما شان وبتصحيح الشيخ الصالح الناقد البصير ذو الذهن الثاقب والراي الصائب مطبع انظار الواحد الاحد المولوي محمد عبد الصمد القشاوري لا زال بالنعيم والعيش الرغد وبكتابة الكاتب الراسخ البرعي عن شين المنشي احمد حسين الصدقي بهوپالي سلمه القوي وكان اتمام تجبيره واكمال وضاع تحريره في اوائل شهر صفر من ثلاث وتسعين من القرن الثالث عشر من هجرة سيد الاول والاواخر عليه وعلى آله الصلوة والسلام ما طلع البدر التمام وفاح مسك الختام وحين بلغ الكلام الى هذا المقام ورد كتب بزلف

ومهرق الشيف الى جناب المولف دام مجده من عند الشيخ الصالح العارف التقي النقي مولانا احمد بن عيسى الحنبلي

الشرقي عالم نجد اوامده الله بالعز والمجد وهذه نسخته بسم الله الرحمن الرحيم احمد الله على النعماء المترادفة واشكره

على آلائه المتكاثفة واقرله بالفضل اقرار موقن عارف فسبحان المولى المنعم التالد والطارف وتعالى المتفضل

بتحقيق الايمان والمعارف اللهم لك الحمد على ما وفقتنا له من نعمة الاخلاص والتوحيد ولك الشكر على ما خلصتنا من

اشراك الاشراك والتنديد اللهم اليك الوسيلة باسمائك الحسنى وصفاتك العلى ان تثبتنا على الكتاب والسنة وتوفقنا لاتباع

ما شرعه الرسول وسنه وان تجعل تباعدنا من جميع الاشراك والبدع جنة وان تستعملنا واحبابنا باعمال اهل الجنة اللهم صل على

صاحب الوحي والرسالة الخارق من حلية الفصاحة والبسالة الذي اصعدته ذرى الملكوت وعطية الكتاب وقرنت ايتا

بصحبته الثواب والعقاب وعلى آله الذين تساعدوا في رياض نبوته واصحابه الذين تقلدوا السيوف النضرة في دعوته وسلم

تسليما كثيرا الى جناب الاخ المكرم الفاضل والذاب عن سنة رسول الله المناضل المتحلي بحلي الافاضل والمتخلي بتوفيق الله عن جميع

الرذائل بدر العلم الزاهر وبحر المجد الزاخر الحسيب النسيب المبجل المحترم نواب والاجاه امير الملك السيد محمد صديق حسن خان

بهادر اصلح الله تعالى اعماله وبلغه في الخيرات آماله ولازالت صفقته غير خاسرة وسعادة دنياه متصلة بسعادة الآخرة

وبعد فالداعي للداعي ان يحلي هذا الطرس بمسك المداد هو تظاهر الشوق وتوافر التوق والوداد والمحبة الايمانية المندوب

اعلامها للمحبوب اذ هي الموجبة لتآلف القلوب هذا والمولى سبحانه قد من على الحقير بالتشبث بالعلم الشريف وجاد عليه

بالتعلق باذيال الشرع المنيف وقد تلقى جملة من المشايخ المهرة وقرء جملا من الكتب المعتبرة لاسيما كتب الفقه الجليل العلي

في المذهب النبيل الحنبلي وطالع وقرأ جملة من كتب الشيخين الجليلين العالمين العاملين الناسكين القدوتين شيخي الاسلام

وتقي الامام البحر الزاخر وحاوي الفضائل والمفاخر شيخ الاسلام والمسلمين القائم ببيان الحق ونصر الدين ابي العباس

احمد بن عبد الحليم بن تيمية والامام الهمام والحبر القمقام الزاهد العابد والناسك الخاشع الزاهد شمس الدين ابي عبد الله

محمد بن ابي بكر المعروف بابن قيم الجوزية قدس الله روحيهما في الجنة العلية فمن تصانيف الاول كتاب العقل والنقل

ومنهاج السنة النبوية في نقض كلام الشيعة القدرية والصارم المسلول على شاتم الرسول واقتضاء الصراط المستقيم لمخالفة

اصحاب الجحيم والجواب الصحيح لمن بدل دين المسيح والعقيدة الحموية والواسطية والتدمرية والجواب على حديث النزول ورفع

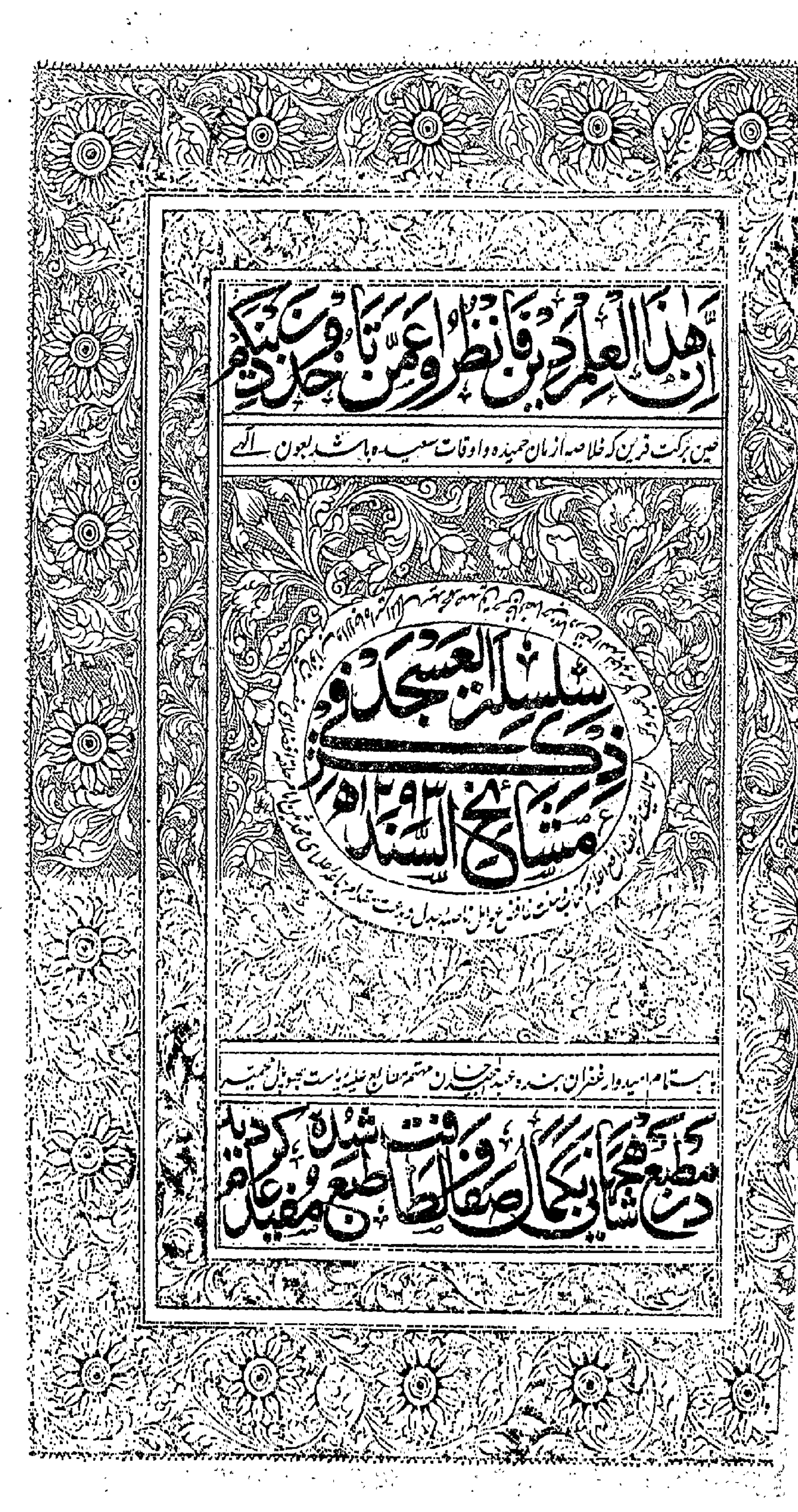
الملام عن الائمة الاعلام وجملة كثيرة من فتاواه الشريفة وقواعده المنيفة ومن تصانيف الثاني الهدي النبوي و

اعلام الموقعين عن رب العالمين ومدارج السالكين شرح منازل السائرين وعدة الصابرين ومفتاح دار السعادة

والكافية الشافية في الانتصار للفرقة الناجية وهداية الحيارى في اجوبة اليهود والنصارى واجتماع الجيوش الاسلامية

على غزو المعطلة والجهمية وروضة المحبين ونزهة المشتاقين وغيرها مما لم يحضرني ذكرها الآن وقرأت جملة مستكثرة

من كتب المذهب الحنبلي كشرحي الاقناع والمنتهى والفروع والانصاف وطالعت جملة من كتب التفسير والحديث


إن هذا العلم دين فانظروا عمن تأخذون دينكم
حسن برکت قرین کہ خلاصہ ازمان حمیدہ و اوقات سعیدہ باشد بعون الٰہی
سلسلة العسجد في ذكر مشائخ السند ١٢٩٣ھ
باہتمام امیدوار غفران بندہ عبد المجید خان مہتمم مطابع عالیہ ریاست بھوپال محمیہ
در مطبع شاہجہانی بکمال صفائی طبع شدہ وقف مفید عام کردید

فهرست کتاب سلسلة العسجد في ذكر مشايخ السند

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي اجاز على العلم الصحيح والعمل الحسن احسن اجازة، ووعد بوجادة ذلك يوم مناولة الكتاب باليمين وعدا لا يخلف سبحانه انجازه، واشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له شهادة يضحى بها العمل الموقوف مرفوعا ويتصل بها ما كان مقطوعا واشهد ان محمدا عبده ورسوله المنزل عليه خير الكلام واحسن الحديث المسجل بين الورى في القديم والحديث صلى الله عليه وسلم وعلى اله وصحبه صلوة وسلاما يرفع بها كل معضل ويهتدي بها كل من جانب سبيل الصواب وضل بعده نموده مى آيد كه اين كراسه ايست مختصره در ذكر مشايخ سند علم حديث شريف كه محرر سطور را اجازت درس وتدريس دواوين اسلام بواسطهٔ ايشان حاصل شده ونيز در روايت اين فن كريم براى طلبهٔ علم دين حواله بران رفته مسمى بسلسلة العسجد في ذكر مشايخ السند واين عجالهٔ نافعه ومقالهٔ رائعه مشتمل ست بر يك مقدمه وشش فصل ويك خاتمه مقدمه در بيان فضيلت علم حديث ومزيتاو بر جميع علوم عقليه ونقليه فصل اول در ذكر سند كتب سنت مطهره از صحاح سته وجز آن از خود تا اساتذه ومشايخ خويش فصل دوم در ذكر سند احاديث مسلسله فصل سوم در نقل عبائر اجازات مشايخ بالفاظهم فصل چهارم در ذكر بعض فضائل اين ميمون فصل پنجم در ذكر بعض فوائد متعلقه بسند علم حديث شريف وبيان طبقات كتب سنت مطهره فصل ششم در ذكر فهرست كتب ملتقطات خود خاتمه در تاديهٔ حمد وشكر حق سبحانه وتعالى

مقدمه در بیان فضل علم حدیث شریف علی صاحبه الصلوة والسلام من هذا العبد الضعیف باید دانست
که علم مبارک سنت مطهره نبینا و فن احادیث شریفه غرا مزیتی و کرامتی دارد که هیچ علم و هنر و فضل و کمال بشر بپایه
والا مایه آن نمیرسد و کیف که علم کتاب عزیز و عقائد اسلام و احکام شریعت حقه بحذافیره و اوامر و نواهی ملت صادقه
جلیله بقیره و قطمیره موقوف بر بیان رسول خداست صلی الله علیه وآله وسلم و کشفیات و الهامیات اولیا و عقلیات و
فلسفیات عدا و هواجس خواطر و مدارک ضمائر و مفاهیم عبائر و معلومات مشاعر بلکه نتائج جمیع صدور و فوائد جمله سرائر را
تا باین میزان عدل نسنجند و برین معیار نقد نزنند لائق اعتبار و درخور التفات و شایسته اعتماد و قابل استناد نمی توانند شد
پس این علم شریعت و فن منیف بمثابه صراف نقود جمیع علوم ملل و نقاد جواهر جمله فنون نحل است و هر چه از وجوه تفسیر
و ادلهٔ احکام و شعوب عقائد اسلام و تفریع مسائل و مآخذ طرق سلوک الی الله در نقد این صیرفی کامل العیار بالغ
الانظار جید و سره برآید قابل ترویج در زمره مسلمین مومنین و شایسته داد و ستد در جرگه موحدین متبعین است وآنچه
زیف و ناسره و مغشوش برآید لائق طرد و رد و انکار و کالای بد بریش خاوند بود و کائنا ما کان و من کان واینما کان
و ممن کان زیرا که قول هر کس مأخوذ و متروک است الا رسول الله صلعم پس حکم سلطان این علم نافذ و ماضی بر جمیع علوم دینیه
و فنون ملیه از عقلیه و نقلیه و وهبیه و کشفیه است و اتباع سنت مطهره و اعتصام بحبل الله که سرمایه سعادت سرمدی
و پیرایه حیات ابدی و کیمیای نجات و اکسیر فوز بدرجات و مقدم بر همه امور و سراپا رحمت و نور و عین برکت و سرور است
وابسته بدامن پاک این علم مبارک است لاغیره بروز حشر نیز سند نزاز آرا و همین حدیث در انجا بکار آید دیگر
یکی بنظر غائر و بصر امعان تأمل کند و از قعر دل و ته خاطر تفکر فرماید دریابد که هر علم را خاصیتی است که نفس ناطقه انسانی
بمزاولت آن کیفیتی از کیفیات نیک یا بد بهم میرساند و برنگ حسن یا قبح آن علم رنگین میگردد چنانکه تجربه کاران و کارآگاهان
گفته و نوشته اند که اشتغال آدمی در بدء طلب بعلم حساب موجب غلبه صدق بر محصل اوست و ابتلا بعلم منطق و معقول
و حکمت اوائل که فن کفار یونان است مورث غلظ فواد و ظلمت روح و فقد مراد است و توغل در فقه رسمی سبب
رعونت نفس و تحاسد بر معاصرین و اقران و باعث ذهاب حلاوت اخلاص توحید و صلاح ایمان است و مزاولت
علم حدیث که تلو کلام الهی و صنو قول عالم پناهی است خادم خود را معنی صحابیت می بخشد و دور دستان عالم اجنبیت
را شرف قرب و زلفی بعالی جناب رسالت ارزانی میدارد؎ در راه عشق مرحلهٔ قرب و بعد نیست * می بینمت
عیان و دعا می فرستمت * چه معنی صحابیت در حقیقت اطلاع بر جزئیات احوال رسول معصوم و مشاهدهٔ اوضاع
نبی مخدوم در عادات و عبادات و معاملات و ادراک اطوار و آثار و هدی و سمت و دل محمدیه در جمیع کلیات
و جزئیات است و این همه معانی ببرکت مبانی و مدارک مکتسب این علم و مشاعر محصل این فضل به وجهی متمکن و منوعا
راسخ میگردد و چنوی در ذهن و خاطر ارجمند بش می نشیند که گویا مشاهد بساط قرب و سرور ناظر و حاضر حضور پر نور است

و الا معنی اشارتست درین شعر ؎ اهل الحدیث هم اهل النبی وان ۔ لم یصحبوا نفسه انفاسه
صحبوا و لله در القائل ؎ ذات من نقش خیال خویش نیست ۔ من مگر خود صفت ذات توام ۔ و نقش اندیشهٔ
من جمله تست ۔ گوئی الفاظ و عبارات توام ۔ و یکی از خواص مجربهٔ این علم مبارک طول عمر صاحب خادم و مشتغل
اوست چنانکه از کتب طبقات محدثین و اصحاب آثار بر عابر و ماهر ظاهر و باهر ست محمد باقر علیه و علی آبائه السلام
فرموده بصیرت بعلم حدیث فطنت و فقاهت هرست ؎ از احادیث رسول آورده ام اسرار دین نیست
غیر از گوهر شهوار در دکان ما ۔ دیگر از خصائص علمای حدیث یکی آنست که رسول خدا صلعم تعدیل ایشان فرموده
و گفته یحمل هذا العلم من کل خلف عدوله ینفون عنه تحریف الغالین و انتحال المبطلین و تاویل الجاهلین رواه البیهقی فی
کتاب المدخل مرسلا عن ابراهیم بن عبد الرحمن العذری و احمد مسندا و صححه بخلاف دیگر اشخاص که معدل اند بتعدیل
ابنا جنس و آبا عصر خود و این هذا من ذاک ؎ فرق هست میان آنکه یارش در بر ۔ با آنکه دو چشم انتظارش بر در
و این صفت عدالت و نفی همیشه در ایشان موجود ست تا الآن و مراد بغالین درین حدیث اهل بدعت اند که فهم کتاب
و سنت از معنی مراد قائل تجاوز می کنند و آن را از جهت حق بر کران میسازند و هذا هو التحریف و مراد بمبطلین اهل کذب
و غی اند که بر عقائد باطلهٔ خویش استدلال بقرآن و حدیث می نمایند و ذاک یسمی الانتحال و مراد بجاهلین ماولین اند که
آیات و نصوص و سنن صحیحه را از ظاهرش بلا وجه مقبول برگردانیده بر محامل و معانی فاسده خود فرود می آرند و هذا هو المسمی
بالتاویل و بنای جمله فتن و مفاسد واقعه در دین همین سه چیز مذکور درین حدیث ست و تمام کتب سیر و تواریخ
و طبقات شرح این ماجریات باشد و درین روزگار که آخر زمان دنیا ست این داء عضال در مقلدین مذاهب
رجال و اصحاب نظر و جدال و ارباب قیل و قال و طالبین جاه و جلال و طامعین دول و اموال با فطها بعلم و کمال
خود بسیار بلکه بیشمار ست الا من عصمه الله تعالی و رحمه تصنیع ایشان عرض کتاب و سنت بر آراء ائمه و مشایخ ست
و عادت سلف عرض مجتهدات برین هر دو حجت نیره بود و بر جا مراد حلیه رجوع ع ببین تفاوت ره از کجاست
تا بکجا ۔ طرفه این ست که خود را مصیب و ناجی دانند و متبع را مخطی و هالک ؎ ترسم نرسی بکعبه ای اعرابی
کین ره که تو میروی بترکستان ست ۔ دیگر از فضائل محدثین و مزایای متبعین آنست که رسول خدا صلی الله علیه و آله
و سلم برای ایشان دعای بهجت و سرور و رونق و سرسبزی کرده و فرموده نضر الله عبدا سمع مقالتی فحفظها و
وعاها و اداها الحدیث اخرجه الشافعی و البیهقی فی المدخل عن ابن مسعود و رواه احمد و الترمذی و ابو داود و ابن ماجة
و الدارمی عن زید بن ثابت و عن ابن مسعود ایضا قال سمعت رسول الله صلعم یقول نضر الله امرء سمع منا شیئا فبلغه کما
سمعه فرب مبلغ اوعی له من سامع رواه الترمذی و ابن ماجة و ابن حبان فی صحیحه و رواه الدارمی عن ابی الدرداء
رضی الله عنه و در حدیث آمده بلغوا عنی و لو آیة رواه البخاری عن عبد الله بن عمرو و امتثال این امر جز گروه محدثین

از دیگری معلوم نیست و عنه قال قال رسول الله صلعم العلم ثلثة آية محكمة او سنة قائمة او فريضة عادلة و
ما كان سوى ذلك فهو فضل رواه ابوداؤد وابن ماجة و این حدیث مفید قصر بر این سه چیز ست مطلب آنکه
علم همین علم کتاب و سنت و دانستن فرائض ست لا غیر و هر چه سوای اینهاست از دیگر علوم زائد غیر ضروری ست
و علم فرائض داخل ست زیر علم قرآن پس تخصیصش بعد تعمیم بنا بر مزید اهتمام بشان فرائض ست و لهذا در حدیث
دیگر آمده قال رسول الله صلعم تعلموا الفرائض والقرآن وعلموا الناس فاني مقبوض رواه الترمذي عن ابي هريرة غرضکه
فضائل علم حدیث و خصائص این فن شریف و اهل وی بیش از آن ست که درین مختصر گنجد داستانی ازین باب در فاتحهٔ
کتاب حطه بذکر الصحاح الستة و خاتمهٔ کتاب جنه في الاسوة الحسنة بالسنة و غیرها ذکر کرده ایم اگر سر دریافت باشد
باینها رجوع باید آورد طیبی در خلاصه نوشته العلم بحديث الرسول صلعم وروايته من اشرف العلوم وافضلها لانه ثاني
ادلة علوم الاسلام ومادة علم الاصول والاحكام لا يرغب في نشره الا كل صادق تقي ولا يزهد عن نصره الا كل منافق
شقي قال ابو نصر بن سلام ليس شيء اثقل على اهل الالحاد ولا ابغض اليهم من سماع الحديث وروايته واسناده انتهى
و بیضاوی در مناهج شرح مصابیح نوشته ان رئيس العلوم الدينية وراسها ومبنى قواعد الاحكام الشرعية واساسها
هو علم الحديث بحر عميق لا نهاية لاسرار علومه ولا ادراك لحقائق معانيه ان هو الا وحي يوحى علمه شديد القوى فالويل
كل الويل لمن يتعاطاه ويريد ان يخوض فيه وهو راجل وقد جمع السلف طرفا من سننه وآثاره عليه السلام في كتبهم
على قدر الطاقة انتهى حاصله و ابن الصلاح در کتاب معرفة علوم الحديث نوشته ان علم الحديث من افضل العلوم الفاضلة
وانفع الفنون النافعة يحبه ذكور الرجال وفحولهم ويعتني به محققو العلماء وكملتهم ولا يكرهه من الناس الا رذالتهم وسقطتهم وهو
من اكثر العلوم تولجا في فنونها لا سيما الفقه الذي هو انسان عيونها قال ولقد كان شان الحديث فيما مضى عظيما
عظيمة فيه جموع طلبته رفيعة مقادير حفاظه وحملته وكانت العلوم بحياتهم حية وافنان فنونها ببقائهم غضة ومغانيها
باهلها آهلة فلم يزالوا في انقراض ولم يزل في اندراس حتى آلت به الحال الى ان صار اهله انما هم شرذمة قليلة العدد
ضعيفة العدد لا تعنى على الاغلب في تحمله باكثر من سماعه غفلا ولا تعتني في تقييده باكثر من كتابته عطلا مطرحين علومه
التي بها جل قدره مباعدين معارفه التي بها فخم امره انتهى وقال في موضع آخر علم الحديث علم شريف يناسب
مكارم الاخلاق ومحاسن الشيم وينافي مساوي الاخلاق ومشائن الامم وهو من علوم الآخرة لا الدنيا انتهى و شیخ
علامه عز الدین و دیب صعودانی رحمه الله تعالى نوشته وكيف لا يتصف علم الحديث بمحاسن الاوصاف وقد اثنى
عليه الباري سبحانه وتعالى بنفسه فقال عز من قائل وانزلنا اليك الذكر لتبين للناس ما نزل اليهم فجعله
حاكما على كتابه الكريم وهذا ثناء منه واي ثناء عظيم وقال تعالى وما آتاكم الرسول فخذوه وما نهاكم
عنه فانتهوا فامر تعالى بقبول كلام الرسول واخذه وامتثال ما امر والانتهاء عما نهى عنه وزجر ثم توعد على مخالفته

فقال تعالیٰ واتقوا الله ان الله شدید العقاب وقال تعالیٰ لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة
لمن کان یرجو الله والیوم الآخر وذکر الله کثیرا وقال وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی
ولذا قال الشافعی ان السنة وحی یتلی وقال الزهری تعلم السنة افضل من عبادة مأیة سنة وقال خالد بن خداش ودعت
مالک بن انس فقلت اوصنی فقال تقوی الله وطلب الحدیث ونحو هذا اکثر من ان یحصر واشهر من ان یذکر وقد اکثر
افاضل العلماء واکابر الفضلاء من الاشعار فی مدحه والتنویه بشریف مقامه وعلی قدره ومن اطلع الشئ لیح بذکره
وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلعم من ادی الی امتی حدیثا لیقام به سنة او تثلم به بدعة فهو فی الجنة رواه ابو نعیم
ولقد کان سلف الامة رحمهم الله تعالیٰ ورضی عنهم یبالغون فی اکرام علماء الحدیث واجلالهم ویتبرکون بآثارهم
حتی قال الامام الشافعی رضی الله عنه کلما رایت رجلا من اصحاب الحدیث کانما رایت رجلا من اصحاب رسول الله صلعم
وعن الزعفرانی من اکابر اصحاب الشافعی قال ما علی وجه الارض قوم افضل من اصحاب الحدیث یتبعون آثار النبی صلعم
ویکتبونها لئلا تندرس وقال ابراهیم بن ادهم اصحاب الحدیث بهم یدفع الله البلایا وقال الآفات عن الناس و
قال الاعمش لا اعلم قوما افضل من قوم یطلبون الحدیث یحیون هذه السنة وما ورد فی فضل العلم من الآیات القرآنیة
والسنة النبویة التی لا تسعها الا مجلدات حافلة ودفاتر کافلة فهو کله فی الثناء علی علم الحدیث اذ هو ذروة العلوم
واساسها واصل الفضائل المطلوبة ورأسها وذلک باعث لمن له ادنی نظر الی کمال علی تحصیل العلوم ودرسها
وکشف ساقه الجد وبذل غایة الوسع بنفسه عما یشینها وبه تمییز عن سائر الحیوانات التی لیس لها الا المطعم والمشرب
فان العلم لا یستطاع براحة الجسم اخرجه ابن عدی فی الکامل وفی لفظ عن یحیی بن کثیر قال میراث العلم خیر من میراث
الذهب والنفس الصالحة خیر من اللؤلؤ ولا یستطاع العلم براحة الجسم وقوله لا یستطاع الخ اخرجه مسلم ایضا
انتهی وشیخ محمد سعید بن مرحوم شیخ محمد سنبل مکی ثم المدنی در فاتحهٔ رسالهٔ اولیات گفته ان الله خص هذه الامة
المحمدیة بعلو الاسناد وجعل علماءها مرجعا للعباد والعباد وحفظة للشریعة الطاهرة المطهرة من اهل الزیغ والعناد
ولوعهم الی حفظة ونقلة ونقاد وجعل سندهم متصلا الی التابعین ثم الی الصحابة المکرمین ثم الی سید الخلائق اجمعین
فتلقی عن جبرئیل الامین عن رب العالمین انتهی وکلام بر اسناد در فصل فوائد ازین کتاب خواهد آمد وبالله التوفیق

فصل اول در ذکر سند کتب علم حدیث شریف باید دانست که این ضعیف الکتاب علوم رسمیهٔ آلیه وعقلیه
در نواح وطن مثل بلدهٔ فرخ آباد وکانپور وجز آن از بعض اهل علم آنجا وبرادر بزرگ خود سید احمد حسن مرحوم
غفر الله لی ولهم کرده وفاتحهٔ فراغ فنون دانشمندی بحلقهٔ درس سرخیل علماء هند مفتی محمد صدر الدین خان دهلوی
صدر الصدور شاهجهان آباد رحمه الله تعالیٰ خوانده چنانکه نقل عبارت بطاقهٔ سند مهری ودستخطی جناب ایشان
که برای طلب جز حمت فرموده اند در فصل اجازات ازین کتاب بیاید وجناب ایشان را تلمذ با ولاد امجاد شاه

ولی الله محدث دہلوی قدس سرہ ست سلسلۂ شاگردی را باشاہ عبدالعزیز و شاہ رفیع الدین درست داشته‌اند
و این ہر دو برادر شاگرد پدر بزرگوار خود بودند چنانکه در عجالۂ نافعه مرقوم ست که این فقیر این علم و جمیع علوم را
از خدمت والد ماجد خود اخذ کرده ست و بعض کتب این علم را مثل مصابیح و مشکوة و مسوی شرح موطا که از
تصنیفات ایشان ست و حصن حصین و شمائل ترمذی از خدمت ایشان قراءة و سماعا بتحقیق و تفتیش اخذ نموده
و قدری از اوائل صحیح بخاری نیز بطریق درایت از ایشان شنیده و صحیح مسلم و دیگر صحاح سته را بر ایشان
سماع غیر منتظم دارد باین نحو که بحضور ایشان طلبۂ علم میخواندند و این فقیر هم حاضر می‌بود و تحقیقات و تنقیحات
ایشان را می‌شنید تا آنکه ملکه صحت بها در فهم معانی احادیث و درک حقائق اسانید بفضله تعالی حاصل شد بعد از ان
بنابر رسم اجازت از یاران عمدهٔ ایشان مثل شاه محمد عاشق پهلتی و خواجه محمد امین ولی اللهی نیز حاصل کرد و شاه
محمد عاشق در سماع و قراءت بر شیخ ابو طاهر مدنی قدس سره و دیگر مشایخ حرمین شریفین شریک و رفیق حضرت
ایشان بودند و حضرت ایشان اول در دیار خود بعض کتب حدیث مثل مشکوة و صحیح بخاری بخدمت والد بزرگوار
خود گذرانیده بطریق درایت اخذ این علم فرموده بودند و سند ایشان بواسطۂ میر محمد زاهد تا ملا جلال دوانی
میرسد و سند حدیث ایشان در اوائل انموذج العلوم بتفصیل مذکور ست و نیز والد ماجد فقیر از حاجی محمد افضل
سیالکوتی که صاحب السند این دیار بودند اجازت حاصل فرموده بودند و سند ایشان نیز در رسائل ایشان مذکور ست
آخر حضرت والد ماجد در مدینه منوره و مکه معظمه از اجلۂ مشایخ حرمین این علم باستیعاب و استقصا فرا گرفتند و بیشتر
استفاده ایشان از شیخ ابو طاهر مدنی بود که یگانۂ عصر خود بودند درین باب انتهی بلفظه رح گویم شاه ولی الله محدث
دهلوی را در بارۂ تراجم شیوخ خود رساله منفرده ست مسمی بالنسان العین فی ذکر مشایخ الحرمین دران ترجمۂ هر واحد
از مشایخ حدیث خود ذکر کرده و تاریخ تالیف این رساله سنه ۱۱۴۴ هجری ست و انتقال ایشان در سنه ۱۱۷۶ یازده صد و
هفتاد و شش هجری بوده و در قول الجمیل فی بیان سواء السبیل نوشته‌اند و اما العلوم الظاهرة من التفسیر والحدیث
والفقه والعقائد والنحو والصرف والکلام والاصول والمنطق فقد تعلمنا من سیدی الوالد رضی الله عنه وهو قرء صغار
الکتب علی اخیه ابی الرضا محمد والکبار منها علی میرزا زاهد الهروی صاحب الحواشی المشهورة عن میرزا فاضل عن
ملا یوسف الکوسج عن میرزا جان وغیره عن المحقق ملا جلال الدوانی عن ابیه اسعد وغیره عن تلامذة العلامة التفتازانی
والعلامة الشریف الجرجانی رضی الله تعالی عنهم اجمعین واجازنی بمشکوة المصابیح وصحیح البخاری وغیره من الصحاح الستة
الثقة الثبت حاجی محمد افضل عن الشیخ عبد الاحد عن ابیه الشیخ محمد سعید عن جده شیخ الطریقة الشیخ احمد السهرندی بسنده
الدائر المذکور فی مقاماته انتهی بعده در رسالۂ عجالۂ نافعه ذکر سند کتاب موطا و صحیحین و سنن اربعه و مشکوة و حصن
حصین از خود تا مصنفین کتب مذکوره فرموده چنانچه نقلش و مفصل اسانید ازین کتاب خواهد آمد و مشایخ

این عاجز در علم حدیث بحسب ترتیب اکتساب این فن شریف چهار کس اند اول شیخ زین العابدین بن محسن بن
محمد انصاری حدیدی مفتی حال بلدهٔ بهوپال و بر ایشان صحیح مسلم و سنن ترمذی و سنن ابن ماجه و سنن نسائی
و دراری مضیه شرح درر بهیه از اول تا آخر بضبط و اتقان بر طریقهٔ نافذهٔ اهل ایقان و عرفان قراءة عرض کرده شد
و ایشان را اجازت این علم شریف از مولانا حسن بن عبد الباری مقبول اهدل رح ست و ذکر مشایخ حضرت
ایشان رح خواهد آمد دوم مولانا محمد یعقوب برادر مولوی محمد اسحق دهلوی نواسهٔ شاه عبد العزیز محدث رحمهم الله
تعالی و از جناب ایشان سند و اجازت قرآن کریم و سائر کتب تفاسیر و احادیث و اخبار و آثار و ادعیه و
اذکار و طرایق اشغال صوفیه صافیه خصوصاً نقشبندیه و جمیع علوم عقلیه و نقلیه خاندان شاه ولی الله محدث
دهلوی رح حاصل شد و این در سنه ۱۲[illegible] هجری بود از مکهٔ معظمه زادها الله شرفاً و تعظیما بعده حضرت ایشان انتقال
بجوار رحمت الهی فرمودند و مشایخ ایشان همان مشایخ حضرت جد مادری ایشان شاه عبد العزیز دهلوی اند
کما سیاتی سوم شیخ علامه محدث فهامه بری از شین و زین متحلی بهر زین مولانا شیخ حسین بن محسن بن محمد انصاری
سلمه الله الباری و بر ایشان صحیح بخاری از اول تا آخر و موطا امام مالک بتمامه و بلوغ المرام حافظ ابن حجر عسقلانی
و شمائل ترمذی و سنن ابو داود بتمامه و اولیات شیخ محمد سعید سنبل و مسلسلات شیخ محمد بن ناصر حازمی رح قراءة
گزارده شد و مشایخ ایشان درین علم شریف چند بزرگوار نادرهٔ روزگار خود اند یکی سید علامه حسن بن عبد الباری
اهدل دوم شریف محمد بن ناصر حازمی و این هردو حضرات را سند از جناب امام علامه عبد الرحمن بن سلیمان مقبول
اهدل حاصل شده و سند ایشان در ثبت ایشان مذکور و مشهور ست و نیز محمد بن ناصر را قراءة و سماعاً تلمذ بخدمت
خاتمة المحدثین قاضی محمد بن علی شوکانی ست و اسانید شوکانی رح در اتحاف الاکابر باسناد الدفاتر مرقوم ست
و این ثبت نزد محرر سطور موجود و باین شمار حضرت قاضی شوکانی بدو واسطه شیخ این خاکسار اند و در طریق ثانی بیک
واسطه تا بایشان میرسیم کما سیاتی و آن سند اعلی ست و لله الحمد و نیز محمد بن ناصر را سند این علم شریف از محدث صنعاء
یمن محمد بن علی عمرانی شاگرد احمد بن محمد قاطن رح ست و همچنین از شیخ محمد عابد بن شیخ احمد علی سندی نزیل مدینهٔ
منوره و له کتاب حصر الشارد فیما حواه اسانید محمد عابد و کذلک از شیخ محمد اسحق دهلوی و ایشان را از شاه عبد العزیز و
ایشان را از والد خود شاه ولی الله محدث رح و ثبت ایشان مشهور ست سوم شیخ الاسلام مفتی مدینهٔ زبید فی الحال
سلیمان بن محمد بن عبد الرحمن بن سلیمان فسح الله فی مدته و ثبت ایشان نیز معروف ست چهارم شیخ علامه محمد بن
محسن بن محمد انصاری حدیدی و ایشان برادر کلان شیخ حسین بن محسن اند سلمه الله تعالی و خاکسار در سفر مبارک
حجاز میمنت طراز در سنه ۱۲۸۵ هجری مکرر بلقاء شریف ایشان مستفید گردیده و جناب ایشان زانوی ادب بخدمت
شیخ علامه احمد بن محمد بن علی شوکانی رح ته کرده اند و ایشان را سند و اجازت علم شریف حدیث از خدمت

والد ماجد خود قاضی محمد شوکانی رح ست و نیز محمد بن محسن را سند این علم از حسن بن عبد الباری اہدل ست
و او شان را از سید عبد الرحمن بن سلیمان مقبول اہدل و اثبات این حضرات با برکات جامع جمیع اصناف
علوم از حدیث و تفسیر و فقه و مسانید و معاجم و اجزاء و غریب لغت و حدیث و فقه و غیرها ست چہارم
شیخ معمر تابع سنت سنیه پیغمبر عالم کامل و عارف فاضل ابو الفضل عبد الحق بن فضل الله المحمدی رحمه الله تعالی
و این سند باعتبار قلت وسائط اعلی اسانید محرر سطور ست و ایشان را سند و اجازت علم شریف حدیث از
چند مشایخ این علم حاصل شده اول از امام ہمام فخر الاسلام عالم ربانی قاضی محمد بن علی بن محمد شوکانی دوم مولانا
عبد الرحمن بن احمد بن حسن بہکلی شاگرد علامه جلیل علی بن عبد الله بن احمد جلال و شیخ نبیل ابو بکر بن عبد الهادی
قادمی سوم سید علامه عبد الله بن محمد بن اسمعیل امیر صاحب سبل السلام رحمه الله تعالی و ایشان را چند مشایخ اند
اجل و اکرم آنها والد ماجد خودش بوده دوم ابو الحسن بن محمد صادق سندی مدنی چہارم شیخ محمد عابد سندی فی ایشان را
سند این علم از سید عبد الرحمن بن سلیمان مفتی زبید و شیخ یوسف بن محمد بن علاء الدین مزجاجی ست پنجم اسوة المحققین
و رئیس الموحدین مولانا محمد اسمعیل بن عبد الغنی بن شاه ولی الله محدث دہلوی ششم شیخ عبد القادر بن شاه ولی الله
دہلوی ہفتم قدوة المحدثین شاه عبد العزیز دہلوی و این اجازت محرر سطور را در سنه ۱۲۶۶ حاصل شده حالا ذکر اسانید میکنیم
و میگوییم اخبرنی بالجامع الصحیح للبخاری رضی الله عنه قراءةً بتمامه و کماله شیخی و عمدتی مولانا حسین بن محسن الانصاری
قال اخبرنی به شیخی و مرشدی النور الساری السید حسن بن عبد الباری قراءة و سماعا من اوله الی آخره مرة بعد مرة و کرة بعد کرة
و قال اخبرنی به شیخ الاسلام و مفتی الانام عبد الرحمن بن سلیمان بن یحیی مقبول الاہدل رح قال اخبرنی به شیخی و والدی
سلیمان بن یحیی قال اخبرنی به السید الجلیل احمد بن محمد مقبول الاہدل قال اخبرنی به خالی السید العلامة خاتمة المحدثین عماد الدین
یحیی بن عمر مقبول الاہدل قال اخبرنی به شیخنا الامام صفی الدین احمد بن اسحق بن محمد بن جعمان رح قال اخبرنی به شیخی و والدی
شیخ الاسلام و مفتی الانام جمال الدین اسحق بن محمد بن جعمان و قال اخبرنی به والدی العلامة محمد بن ابراہیم بن جعمان
و قال اخبرنی به عمی قدوة الاسلام محمد بن ابی القاسم بن اسحق بن جعمان قال اخبرنی به والدی و شیخی شرف الدین ابو القاسم
بن اسحق بن جعمان قال اخبرنی به شیخی العلامة مفتی الانام ابو القاسم محمد بن الطاہر بن احمد بن عمر بن جعمان قال اخبرنی
به مشایخی الائمة الاعلام منہم والدی الفقیه العلامة جمال الدین الطاہر بن احمد المذکور و برہان الدین بن ابراہیم بن
ابی القاسم بن جعمان و تقی الدین عمر بن محمد بن جعمان و اخی صفی الدین احمد بن محمد بن الطاہر فالاول و الثانی یرویانه عن الفقیه الناسک ولی الله تعالی
احمد بن عمر بن جعمان قال اخبرنی به الفقیه برہان الدین ابراہیم بن عبد الله بن جعمان عن الفقیه جمال الدین محمد
بن موسی الزوالی عن والده موسی بن محمد عن برہان الدین ابراہیم بن عمر العلوی عن الامام الحافظ شہاب الدین احمد
بن ابی الخیر بن منصور الشماخی عن والده ابی الخیر المذکور عن المشایخ الاجلاء الاعلام ابی بکر بن احمد بن محمد الشراحی و محمد بن

فائدۂ صحیح مسلم

محدث باین طریق ست که وی رح از شیخ ابوطاهر مدنی سند دارد و آبوطاهر رح از والد خود شیخ ابراهیم کردی وایشان از شیخ احمد قشاشی وایشان از شیخ المواهب احمد بن عبدالقدوس شناوی وایشان از شیخ شمس الدین محمد بن احمد بن محمد رملی وایشان از شیخ الاسلام ابویحیی احمد بن زکریا بن محمد انصاری وایشان از حافظ ابن حجر وایشان از زین الدین ابراهیم بن احمد تنوخی وایشان از حجار مذکور و از وی تا آخر سند مشایخ متحد اند و درین طریق از من تا بخاری هیزده واسطه می شود ولله الحمد و آما صحیح مسلم بن حجاج پس سندش همان سند صحیح بخاری ست از من تا ابوالخیر شماخی باین طریق که من از شیخ حسین و وی از حسن اهدل و وی از عبدالرحمن بن سلیمان اهدل بسند متقدم تا احمد بن ابی الخیر و وی از پدر خود ابوالخیر بسند متقدم روایت میکند و هو یرویه عن الشیخ ابی بکر احمد بن محمد الشراجی عن ابی بکر بن حرز الله بن الحجاج التونسی عن الشیخ ابی عبدالله محمد بن علی بن محمد الحرانی عن الشیخ الامام ابی عبدالله محمد بن الفضل بن احمد الفراوی عن ابی الحسین عبدالغافر بن محمد الفارسی عن ابی احمد محمد بن عیسی بن عمرویه الجلودی عن الحافظ ابی اسحق ابراهیم بن محمد بن سفیان النیسابوری عن مولفه الحافظ الحجة الناقد البصیر ابی الحسین مسلم بن الحجاج القشیری رح وحضرت شیخ ابوطاهر این کتاب مبارک صحیح را از پدر خود شیخ ابراهیم کردی روایت میکند وایشان از شیخ سلطان مزاحی وایشان از شیخ شهاب الدین احمد بن خلیل السبکی وایشان از نجم الدین غیطی وایشان از شیخ زین الدین زکریا وایشان از شیخ ابن حجر عسقلانی وایشان از شیخ صلاح بن ابی عمر المقدسی وایشان از شیخ فخرالدین ابوالحسن علی ابن احمد بن عبدالواحد مقدسی معروف بابن البخاری وایشان از شیخ ابوالحسن مؤید بن محمد طوسی وایشان از فقیه حرم ابوعبدالله محمد بن فضل بن احمد فراوی وایشان از امام ابوالحسین عبدالغافر بن محمد فارسی وایشان از ابواحمد محمد بن عیسی الجلودی النیسابوری وایشان از ابواسحق ابراهیم بن محمد بن سفیان الفقیه وایشان از حضرت مولف ابوالحسین مسلم قشیری نیسابوری رح و درین طریق از من تا مولف رح نوزده واسطه ست و آما سنن ابوداود سلیمان بن اشعث سجستانی پس بسند متقدم ست تا یحیی بن عمر مقبول الاهدل

فائدۂ سنن ابی داود

رح و وی گفته اخبرنی به ابوبکر بن علی البطاح الاهدل رح و قال اخبرنی به یوسف بن محمد البطاح قال اخبرنی به طاهر بن حسین الاهدل قال اخبرنی به ابوالضیا عبدالرحمن الدیبع الشیبانی سماعا منی علیه لاکثره بقرائة الفقیه عبدالملک بن عبدالوهاب بن یوسف الشهیر بالنقیب بمدینة زبید مسجد و اجازة لباقیه قال اخبرنی الحافظ زین الدین ابوالعباس احمد بن عبداللطیف الشرجی الحنفی قراءة منی علیه لجمیعه قال اخبرنی به الامام نفیس الدین سلیمان بن ابراهیم العلوی قال اخبرنی به الامام المحدث موفق الدین علی بن ابی بکر بن شداد المقری قراءة علیه منی قال اخبرنی به الامام ابوالعباس احمد بن ابی الخیر بن منصور الشماخی بروایته عن والده قال اخبرنی بروایة اللولوی مفردة المشایخ الاجلاء ابوعبدالله محمد بن اسمعیل الحضرمی و ابوبکر بن احمد الشراحی و سلیمان بن خلیل العسقلانی و بطال بن احمد الرکبی و محمد بن عبدالله العیینی و سفیان بن عبدالله الحضرمی و آخرون قالوا اخبرنا به الامام ابوالفتح نصر بن ابی الفتوح المصری رح

حدثهم قال اخبرنا ابو سعيد بن الاعرابي واللفظ لابن داسة قال اخبرنا ابو داؤد ح وقال الغساني قرأت مصنف ابي داود
اجمع على ابي عمر بن عبد البر النمري قال حدثني به حكم بن محمد الجذامي قال اخبرنا به ابو اسحق ابراهيم بن علي بن محمد بن عباب
التمار قال اخبرني به ابن الاعرابي قال اخبرني به مولفه ابو داؤد قال وليس في رواية ابن الاعرابي في روايته عن ابي داؤد
كتاب الفتن والملاحم والحروب وكتاب الخاتم وسقط عنه من كتاب اللباس نحو نصفه وفاته من كتاب الوضوء والصلوة
اوراق كثيرة خرجها من روايته عن شيوخه وحدثني الحافظ ابو عمر النمري عن سعيد بن عثمان النحوي المعروف بالعراز
قال اخبرنا ابو عمر احمد بن دحيم ابن خليل قال اخبرنا ابو عيسى الرملي قال اخبرنا مؤلفه ابو داود ح وقال الغساني وحدثني
ابو عبد الله محمد بن عتاب قال اخبرنا به ابو محمد عبد الصمد بن سبيع بتونس وحدثني ابو عمر احمد بن محمد بن عيسى الجذامي قال
اخبرنا ابي قال اخبرنا ابو حفص عمر بن عبد الملك الخولاني عن ابن الاعرابي وابن داسة جميعا عن ابي داؤد وبه الى الاشيري
اخبرنا القاضي الفقيه ابو بكر محمد بن عبد الله بن العربي عن ابي بكر بن الوليد الفهري عن ابي علي التستري عن الهاشمي عن
اللؤلؤي عن ابي داؤد ح وقال الاشيري واخبرني برواية اللؤلؤي ابو الوليد الدباغ وابو الفضل عياض عن القاضي
ابي علي الصدفي عن ابي بكر بن عبد الباقي عن ابي بكر الخطيب عن ابي عمر الهاشمي عن اللؤلؤي عن ابي داود ح وقال الاشيري
واخبرني بها ابو جعفر ابن عربون عن القاضي ابي الوليد الباجي عن ابي ذر الهروي عن ابي عبد الله الحسن بن ابي بكر بن
محمد الوراق يعرف بالهراس عن اللؤلؤي عن ابي داؤد ح وبه الى التلمساني اخبرني ابو علي الحسن بن علي بن الحسن الاقناب
البطلوسي قراءة عليه قال اخبرنا الشيخ الامام مجد الدين ابو الحسن عبد الغافر بن اسمعيل قال اخبرنا الشيخ الامام ابو الحسن احمد
بن عبد الرحيم الاسمعيلي قال اخبرنا الشيخ الامام ابو الحسن احمد بن داؤد بن رضوان السمرقندي قال اخبرنا الشيخ ابو بكر محمد بن ابي بكر
بن محمد بن داسة عن ابي داود ح وقال الانصاري اخبرنا ابو الحسن عبد الغافر بن اسمعيل الفارسي قال اخبرنا به ابو الفتح
نصر بن علي الطوسي قال اخبرنا الشيخ ابو علي الحسين بن محمد الروذباذي قال اخبرنا ابو بكر بن داسة عن ابي داؤد ح و
قال الانصاري واخبرنا به ابو القاسم زاهر بن طاهر الشحامي قال اخبرنا الحاكم ابو الفتح نصر بن علي الطوسي قال اخبرنا
الشيخ ابو علي بن محمد الروذباذي قال اخبرنا ابو بكر بن داسة عن ابي داود ح وقال الانصاري اخبرنا الشيخ ابو حفص
عمر بن محمد السرخسي عن ابي المظفر السمعاني عن ابيه عن ابي سعيد بن الاعرابي عن المولف ح وقال الانصاري واخبرنا
به الشيخ الامام ابو بكر محمد بن الوليد الطرطوسي قال قرأته مرة وسمعته اخرى على الشيخ الامام ابي علي احمد بن علي التستري
قال اخبرنا القاضي ابو عمر القاسم بن جعفر بن عبد الواحد الهاشمي قال اخبرنا به ابو علي محمد بن احمد بن عمر اللؤلؤي عن مؤلفه
الامام ابي داؤد سليمان بن الاشعث السجستاني رحمه الله تعالى وآبا سند اين كتاب مبارك بواسطه شاه ولي الله
محدث دهلوي پس باين طريق است كه ايشان قرائت از شيخ ابو طاهر كردند وابو طاهر از شيخ حسن عجيمي وايشان از شيخ
عيسى مغربي وايشان از شيخ شهاب الدين احمد بن محمد خفاجي وايشان از بدر الدين حسن كرخي وايشان از حافظ

ابو الفضل جلال الدین سیوطی و ایشان از شیخ محمد بن مقبل حلبی و ایشان از شیخ صلاح بن ابی عمر المقدسی و ایشان
از ابو الحسن فخر الدین علی بن محمد بن احمد بن النجاری و ایشان از ابو حفص عمر بن محمد بن طبرزد بغدادی و ایشان از
دو شیخ بزرگوار ابراهیم بن محمد بن منصور الکرخی و ابو الفتح مفلح بن احمد بن محمد الرومی و این هر دو شیخ از حافظ ابو بکر احمد
بن علی بن ثابت الخطیب البغدادی و ایشان از ابو عمر القاسم بن جعفر بن عبد الواحد الهاشمی و ایشان از ابو علی محمد
بن احمد اللؤلؤی و ایشان از صاحب کتاب ابو داؤد سجستانی و اما جامع ترمذی پس شیخ ابو طاهر آنرا از شیخ ابراهیم
کردی اخذ کردند و ایشان از شیخ سلطان مزاحی و ایشان از شیخ شهاب الدین احمد بن خلیل سبکی و ایشان از شیخ
نجم الدین محمد غیطی و ایشان از شیخ زین الدین زکریا بن محمد الانصاری و ایشان از شیخ عز الدین عبد الرحیم بن محمد بن
الفرات القاهری الحنفی و ایشان از عمر بن ابی الحسن المراغی و ایشان از شیخ فخر الدین ابن النجاری و ایشان از شیخ
ابو الفتح عبد الملک بن عبد الله بن ابی سهل الکروخی و ایشان از قاضی ابو عامر محمود بن القاسم بن محمد الازدی و ایشان
از شیخ ابو محمد عبد الجبار بن محمد بن عبد الله بن ابی الجراح الجراحی المروزی و ایشان از ابو العباس محمد بن محبوب المحبوبی
المروزی و ایشان از صاحب کتاب ابو عیسی ترمذی و اما السند الثانی فقال شیخنا حسین بن محسن السبعی الانصاری
اخبرنی به السید حسن بن عبد الباری الاهدل قال اخبرنی به شیخ الاسلام و مفتی الانام وجیه الدین عبد الرحمن بن سلیمان
بن یحیی مقبول الاهدل عن والده قال اخبرنی به احمد بن محمد مقبول الاهدل قال اخبرنی به شیخی و خالی عماد الدین یحیی بن عمر
مقبول الاهدل قال اخبرنی به ابو بکر بن علی البطاح قال اخبرنی به یوسف بن محمد البطاح قال اخبرنی به الحافظ طاهر
بن حسین الاهدل قال اخبرنی به الحافظ عبد الرحمن بن علی الدیبع الشیبانی قراءة منی علیه لجمیعه بمدینة زبید بالمسجد الذی
بجوار منزله قال اخبرنی به الحافظ زین الدین الشرجی قراءة منی علیه لجمیعه قال اخبرنی به الحافظ نفیس الدین سلیمان بن
ابراهیم بن عمر العلوی بروایته عن ابیه اجازة و عن شیخه المقری موفق الدین علی بن ابی بکر شداد قراءة قالا اخبرنا الحافظ
احمد بن ابی الخیر ابن منصور الشماخی قال اخبرنا به والدی قال اخبرنا به الامام شرف الدین ابو بکر بن احمد بن محمد الشراحی
الیمنی قال اخبرنا به الشیخ الصالح مکین الدین زاهر بن رستم ابن ابی الرجا الاصبهانی قال اخبرنا به ابو الفتوح عبد الملک
قاسم بن ابی سهل الکروخی سماعا له من المشایخ الثلاثة عبد العزیز بن محمد بن علی الهروی التریاقی و القاضی ابی عامر محمود بن القاسم الازدی
و الشیخ ابی بکر احمد بن عبد الصمد الغورجی قالوا اخبرنا به ابو محمد عبد الجبار بن محمد بن عبد الله الجراحی المروزی قال اخبرنا به الشیخ ابو العباس محمد
بن احمد بن محبوب المروزی قال اخبرنا مولفه رحمه الله و قال الحافظ ابو الخیر الشماخی و اخبرنی به المشایخ السادة الاجلاء الفقیه جمال الدین
محمد بن اسمعیل الحضرمی و الفقیه محیی الدین بطال بن احمد الرکبی و القاضی فخر الدین اسحق بن ابی بکر الطبری قالوا اخبرنا
به الشیخ مکین الدین زاهر بن رستم بن ابی الرجا الاصفهانی بالسند المتقدم الی المولف و قال ابن الشراحی و اخبرنا به الحافظ
محمد بن اسمعیل بن ابی الصیف الیمنی اجازة و مناولة و قراءة قال اخبرنا به الشیخ الصالح ابو حفص عمر بن عبد الحمید المیانشی

عن الكروخي بالسند المتقدم ذكره الى المولف رحمه الله تعالى وَ اما كتاب السنن للنسائي فاروبه بالسند المتقدم في الترمذي الى الحافظ الشرجي قال اخبرنا به شيخنا الامام الحافظ شمس الدين ابو الخير محمد بن محمد بن علي بن يوسف الجزري سماعاً عليه بجميعه بمسجد الاشاعر قال اخبرني به الشيخ ابو الحسن علي بن عبد الرحمن الحموي سبط ابن صوع مع قراءة مني عليه بجميعه قال اخبرنا به ابو يب بن احمد الكحال سماعاً قال اخبرني به ابو عمرو عثمان بن علي بن خطيب القرافة قال اخبرنا به ابو طاهر السلفي قال اخبرنا به ابو محمد عبد الرحمن بن احمد الدواني اجازة ح وقال الشيخ الجزري واخبرنا به الشيخ عبد اللطيف ابن عبد المحسن السبكي قراءة مني عليه بجميعه خلا فوت قال اخبرنا بها ابو الحسن علي بن نصر الله بن عمر الصواف سماعاً عليه لمسموعه وفات ابن السبكي منه شئ كثير قال اخبرنا بها ابو بكر عبد العزيز ابن باقا البغدادي سماعا لذلك قال اخبرنا به ابو زرعة طاهر بن محمد بن طاهر المقدسي قال اخبرنا بها ابو محمد الدواني سماعا ح وقال الجزري واخبرنا به الشيخ صلاح الدين ابو عبد الله محمد بن ابراهيم بن ابي عمر المقدسي سماعا لبعضه منه واجازة لباقيه قال اخبرنا به كذلك ابو الحسن علي بن احمد بن عبد الواحد بن البخاري قال اخبرنا بها عبد الواحد بن اسمعيل بن ظافر الازدي الدمياطي سماعاً قال اخبرنا بها ابو العباس احمد بن محمد بن نيال التركي عن ابي محمد الدواني ح وقال الجزري واخبرنا بها الحافظ بهاء الدين ابو محمد عبد الله بن محمد بن ابي بكر بن خليل المكي سماعا عليه لاكثره واجازة لباقيه قال اخبرنا به امام مقام ابراهيم ابو اسحق ابراهيم بن محمد بن ابراهيم الطبري سماعا قال اخبرنا بها ابو الفتوح نصر بن ابي الفرج بن علي الحضرمي سماعا ح وقال الزين الشرجي واخبرنا بها شيخنا النفيس العلوي قال اخبرنا والدي اجازة وشيخنا العلامة موفق الدين علي بن ابي بكر شداد قراءة قالا اخبرنا بها الامام شهاب الدين احمد بن ابي الخير بن منصور الشماخي قال اخبرنا بها والدي قال اخبرنا بها المشايخ الاجلاء الفضلاء ابو عبد الله محمد بن اسمعيل الحضرمي وابو بكر بن احمد الشراحي وسليمن بن خليل العسقلاني وبطال بن احمد الركبي واسحق بن ابي بكر الطبري قالوا اخبرنا بها الشيخ ابو الفتوح نصر بن علي بن ابي الفرج الحضرمي قال اخبرنا بها ابو زرعة طاهر بن محمد بن طاهر المقدسي قال الامام ابو زرعة وابن نيال التركي وابو طاهر السلفي اخبرنا بها ابو محمد عبد الرحمن بن احمد الدوني قال اخبرنا بها ابو نصر احمد بن الحسين الدينوري المعروف بالكسار قال اخبرنا بها الامام ابو بكر احمد بن محمد بن اسحق القاضي الدينوري المعروف بابن السني قال اخبرنا بها مؤلفها الحافظ ابو عبد الرحمن احمد بن شعيب بن علي النسائي رحمه الله تعالى وَ حضرت شاه ولي الله محدث دہلوی این کتاب از شیخ ابو طاہر اخذ کردہ اند و وی از شیخ ابراہیم کردی و او از شیخ احمد قشاشی و وی از شیخ احمد بن عبد القدوس شناوی و او از شیخ شمس الدین محمد بن احمد بن محمد رملی و ایشان از شیخ زین الدین زکریا و وی از شیخ عز الدین عبد الرحیم بن محمد بن الفرات و ایشان از عمر بن ابی الحسن المراغی و ایشان از فخر الدین بن البخاری و ایشان از ابو المکارم احمد بن محمد اللبان و ایشان از ابو علی حسن بن احمد الحداد و ایشان از قاضی ابو نصر احمد بن الحسین الکسار و ایشان از ابن السنی احمد دینوری صاحب کتاب المجالسة و ایشان از مؤلف رح وَ اما کتاب السنن للحافظ

ابن ماجة رح فبالسند المتقدم الى ابى العباس زين الشرجى قال اخبرنى بها محدث الديار اليمنية وابن محدثها نفيس الدين ابو الربيع سليمان بن ابراهيم العلوى قال اخبرنى بها والدى اجازة وشيخنا الامام موفق الدين على بن ابى بكر بن شداد المقرى قراءة منى عليه قالا اخبرنا بها الحافظ ابو الخير احمد بن منصور الشماخى قال اخبرنا بها والدى قال اخبرنا بها المشايخ الاجلاء الفضلاء محمد بن اسمعيل الحضرمى وابو بكر بن احمد الشراحى وسليمان بن خليل العسقلانى وبطال الركبى واسحق الطبرى قالوا اخبرنا بها الحافظ ابو الفتوح نصر بن على الحضرمى قال اخبرنا بها ابو زرعة طاهر بن محمد المقدسى ح وقال الزين الشرجى واخبرنا بها ايضا الشيخ الامام ابو طاهر محمد بن يعقوب الفيروزآبادى فى عموم اذنه قال اخبرنا بها المسند المعمر صفى الدين عبد الكريم بن عبد الرحمن بن المخلص البعلبكى مناولة واجازة قال اخبرنا بها القاضى تاج الدين ابو محمد بن عبد الخالق بن عبد السلام بن سعيد بن علوان البعلبكى سماعا عليه لجميعه قال اخبرنا بها الموفق ابو محمد عبد الله بن احمد بن محمد بن قدامة المقدسى قال هو وابو الفتوح الحضرمى اخبرنا بها الامام ابو زرعة طاهر بن محمد المقدسى قال اخبرنا بها الامام ابو منصور محمد بن الحسين بن احمد المقومى سماعا قال اخبرنا بها ابو طلحة القاسم بن ابى المنذر الخطيب قال اخبرنا بها ابو الحسن على بن ابراهيم بن سلمة ابن بحر القطان قال اخبرنا بها مؤلفها ابو عبد الله محمد بن يزيد بن ماجة القزوينى رح اور روايت شاه ولى الله محدث دہلوى در اين كتاب بركت انتساب بسندى ست كه در سنن نسائى مذكور شد تا شيخ زين الدين زكريا وايشان از حافظ ابن حجر عسقلانى وايشان از ابو الحسن على بن ابى المجد الدمشقى وايشان از ابو العباس حجار وايشان از انجب بن ابى السعادات وايشان از حافظ ابو زرعة مقدسى وايشان از فقيه ابو منصور محمد بن الحسن بن احمد مقومى قزوينى وايشان از ابو طلحه قاسم بن منذر خطيب وايشان از بحر القطان وايشان از مؤلف كتاب رح واما كتاب موطا شريف پس حضرت شاه ولى الله محدث دہلوى آنرا بر شيخ وفد الله مكى بتمامه گذرانيده وايشان بر والد خود شيخ محمد بن محمد بن سليمان مغربى نيز يكبار و سند ايشان در كتاب صلة الخلف مذكورست ونيز شيخ وفد الله اين كتاب را از حسن عجيمى و شيخ عبد الله بن سالم بصرى گرفته اند واين هر دو بزرگوار از شيخ عيسى مغربى مالكى المذهب وايشان از شيخ سلطان محمد بن احمد مزاحى وايشان از احمد بن خليل سبكى وايشان از شيخ محمد نجم الدين بن احمد غيطى وايشان از شيخ شرف الدين عبد الحق بن محمد سنباطى وايشان از شيخ ابو محمد حسن بن محمد بن ايوب حسنى نسابه وايشان از عم خود حسن بن ايوب نسابه وايشان از ابو عبد الله محمد بن جابر الوادياشى وايشان از شيخ ابو محمد عبد الله بن محمد بن هارون قرطبى وايشان از قاضى ابو القاسم شيخ احمد بن يزيد وايشان از شيخ محمد بن عبد الرحمن بن عبد الحق خزرجى وايشان از شيخ محمد بن فرج مولى ابن الطلاع وايشان از قاضى ابو الوليد يونس بن عبد الله بن مغيث الصفار وايشان از ابو عيسى يحيى بن عبد الله بن يحيى بن يحيى وايشان از عم پدر خود عبيد الله بن يحيى وايشان از پدر خود يحيى بن يحيى ليثى مصمودى اندلسى وايشان از امام دار الهجرة مالك بن انس بهرد و سنا

اسناد موطا

دیگر این کتاب در ارشاد الی مهمات الاسناد مذکورست لیکن این سند مسلسل بسماع و قرارت ست و در باقی اسانید اکثر اکتفا با جازت محض رفته و اما روایتی له عن الشیخ حسین بن محسن السبعی فاروبه بالسند المتقدم الی الامام زین الشرجی قال اخبرنا به قاضی الجماعة زین الدین ابو زید عبد الرحمن بن محمد الرسلی المالکی سماعا علیه بجمیعه قال اخبرنی به اقضی القضات بثغر الاسکندریة کمال الدین عبد الله بن سلیمان الشتری المالکی قراءة منی علیه بجمیعه قال اخبرنی به المسند لرواة الرجال ابو عبد الله محمد بن جابر الوادی آشی قراءة علیه وانا حاضر فی الرابعة قال اخبرنی به ابو محمد عبد الله بن محمد بن هارون القرطبی قراءة منی علیه بجمیعه قال اخبرنی به الامام ابو القاسم احمد بن یزید بن عبد الرحمن بن تقی الدین القرطبی سماعا قال اخبرنی به ابو عبد الله محمد بن عبد الحق الخزرجی بقرائتی علیه قال اخبرنی به محمد بن فرج مولی الطلاع القرطبی ح قال الزین الشرجی واخبرنی به الشیخ النفیس العلوی عن والده اجازة وعن شیخه موفق الدین علی بن ابی بکر بن شداد قراءة منی علیه قال اخبرنی به احمد بن ابی الخیر الشماخی قال اخبرنی به والدی سماعا علیه قال اخبرنی به المشایخ الاجلاء الفضلاء جمال الدین ابو بکر محمد بن یونس بن سدی الشیخ جمال ابو عبد الله محمد بن الحسین بن ابی الفضل السلمی المرسی والفقیه ابو عبد الله محمد بن علی بن اسمعیل الانباری قال ابن سدی واخبرنی به ابو عبد الله محمد بن علی ابن الزبیر قال اخبرنی به ابو عبد الله محمد بن الحسن بن سعید المقری قال اخبرنی به ابو الحسن یحیی بن ابراهیم ابن ابی زید ح وقال السلمی اخبرنا به ابو محمد بن عبد الله قال اخبرنا به الشیخ ابن علی بن عبد الله الحجری قال اخبرنا به ابو الحسن یونس بن محمد بن مغیث عن ابی عبد الله محمد بن فرج مولی الطلاع وقال ابن الانباری اخبرنا به الشیخ ابو عبد الله محمد بن ابراهیم بن عبد الرحمن التلمسانی الانصاری قال اخبرنا به ابو محمد عبد الله بن محمد بن علی بن عبد الله الحجری عن الفقیه ابی العباس احمد بن بقا وابی جعفر احمد بن عبد الباری البطروجی عن ابی عبد الله محمد بن فرج مولی الطلاع قال مولی الطلاع وابن ابی زید اخبرنا به القاضی ابو الولید یونس بن عبد الله بن مغیث الصفار سماعا قال اخبرنا به ابو عیسی محمد بن عبد الله بن یحیی القرطبی قال اخبرنا به عم ابی ابو مروان عبد الرحمن بن یحیی القرطبی قال اخبرنا به یحیی بن یحیی القرطبی الاندلسی قال اخبرنا به الامام الاعظم امام دار الهجرة ابو عبد الله مالک بن انس الاصبحی رحمه الله ورضی عنه وارضاه و اما تیسیر الوصول للحافظ وجیه الدین عبد الرحمن بن علی الدیبع فاروبه بالسند المتقدم فی ابی داؤد الی السید الجلیل الحافظ الطاهر بن حسین الاهدل قال اخبرنی به شیخنا المولف رح و اما الشفا فی حقوق المصطفی فبالسند الی الدیبع ایضا عن الامام الشرجی عن النفیس العلوی عن ابیه عن الشهاب احمد بن ابی الخیر منصور الشماخی عن ابیه عن ابی الحسن الغافقی عن مولفه رح و اما سلاح المومن فبالسند الی الدیبع عن الشرجی عن الشمس ابی محمد بن محمد الجزری عن ابی اسحق ابراهیم بن المولف تقی الدین عن ابیه المولف رح و اما مشکوة المصابیح للحافظ الخطیب ولی الدین محمد بن علی التبریزی فبالسند الی الدیبع عن الزین الشرجی قال اخبرنا به الشمس محمد بن محمد الجزری قال اخبرنا به الشیخ ابو اسحق ابراهیم بن الشیخ تقی الدین بن ابی الفتح محمد بن محمد بن علی بن همام عن والده المولف رح

وابن الدیبع یرویہ ایضا عن الشمس السخاوی قال اخبرنا ابو الفتح محمد بن ابی بکر بن الحسین العثمان المراغی قال اخبرنا ابو محمد
الحسن بن محمد الاقمروی قال اخبرنا ابو عبد اللہ احمد بن نصر القزوینی المشہور بشیخ عن مولفہ رح وشاہ ولی اللہ محدث
دہلوی کتاب مشکوۃ را از شیخ ابو طاہر فرا گرفتہ اند وایشان از شیخ ابراہیم کردی وایشان از شیخ احمد قشاشی وایشان
از شیخ احمد بن عبد القدوس شناوی وایشان از سید غضنفر بن سید جعفر نہروانی وایشان از شیخ محمد سعید معروف
بمیر کلان کہ در وقت خود شیخ مکہ بودند وایشان از سید نسیم الدین میرک شاہ وایشان از والد بزرگوار خود سید
جمال الدین عطاء اللہ بن سید غیاث الدین فضل اللہ بن سید عبد الرحمن وایشان از عم عالی مقدار خود سید اصیل الدین
عبد اللہ بن عبد الرحمن بن عبد اللطیف بن جلال الدین یحیی الشیرازی الحسینی وایشان از مسند وقت ومحدث عصر
شرف الدین عبد الرحیم بن عبد الکریم الجرہی الصدیقی وایشان از علامہ عصر امام الدین مبارک شاہ ساوجی
صدیقی وایشان از مولف الکتاب ولی الدین محمد بن عبد اللہ بن الخطیب التبریزی و اما جامع ترمذی پس
شاہ ولی اللہ محدث آنرا از شیخ ابو طاہر مدنی اخذ کردند وایشان از شیخ سلطان مزاحی وایشان از شیخ
شہاب الدین احمد بن خلیل سبکی وایشان از شیخ نجم الدین محمد غیطی وایشان از شیخ زین الدین زکریا بن محمد انصاری
وایشان از شیخ عز الدین عبد الرحیم بن محمد بن الفرات القاہری الحنفی وایشان از عمر بن ابی الحسن المراغی وایشان
از شیخ فخر الدین ابن البخاری وایشان از شیخ عمر بن طبرزد البغدادی وایشان از شیخ ابو الفتح عبد الملک بن عبد اللہ
بن ابی سہل الکروخی صاحب نسخہ ترمذی وایشان از قاضی ابو عامر محمود بن القاسم بن محمد الازدی وایشان از شیخ ابو محمد
عبد الجبار بن محمد بن عبد اللہ بن ابی الجراح المروزی وایشان از ابو العباس محمد بن محبوب المروزی وایشان از صاحب
الکتاب ابو عیسی محمد بن عیسی بن سورۃ بن موسی الترمذی رح وحصن حصین را شاہ ولی اللہ محدث از شیخ ابو طاہر
از شیخ ابراہیم کردی از شیخ احمد قشاشی از شیخ احمد شناوی از شمس رملی از شیخ زکریا انصاری از حافظ تقی الدین
محمد بن محمد بن فہد الہاشمی المکی وایشان از مولف کتاب ابو الخیر محمد بن محمد بن محمد الجزری الشافعی رح فرا گرفتہ اند
قف چون سلسلہ سند کتب حدیث دریافت شد حالا شرح بعض الفاظ وارده درین سلاسل باید معلوم کرد
بابل قریۃ من قری مصر **غیطہ** نیز دیہی از دیہات مصر ست غیطی منسوب باوست **مزاحہ** بتشدید زا
نام قریۂ از قری مصر ست **سبک** دیہی از دیہات مصر ست در قاموس گفتہ سبک الضحاک وسبک العبید
قریتان بمصر **سنباط** بالضم بلد باعمال المحلۃ من مصر **وادیاش** نام شہری ست در مغرب **وقرطبہ** بضم
قاف وطاء مہملہ وبای موحدہ نام شہری در اندلس ست **ومصمودہ** نام قبیلہ ایست از بربر کہ در زمین مغرب
می باشد **کنانہ** قبیلہ ایست از عرب حافظ ابن حجر منسوب باوست **وعسقلان** قریۃ من قری القدس
وحجار بمعنی سنگ فروش ست **وتنوخ** بتخفیف نون قبیلۂ از عرب ست **زبید** شہری ست مشہور

اخذ ترمذی

حصن حصین

درمین بر کنارهٔ دریای شور بود و مرحلا ز جدید و سجستانی منسوب بسیستان ست هروی منسوب بهرات که بلدهٔ در خراسان و قریهٔ در فارس ست سرخسی بفتح سین مهمله و سکون خای معجمه یا بسکون را، و فتح معجمه فربری بکسر فا و فتح را و سکون بای موحده دهی ست از توابع بخاری بردزبه لغت پهلوی قدیم ست بمعنی کارندہ و مزارع جلودي نسبة الی جمع جلد لانه کان یسکن سکة الجلودیین فی نیسابورد ومي منسوب الی دومة الجندل موضع فاصل بین حد الشام والعراق کان فیه قصة التحکیم مراغه شهری ست مشهور در ولایت ایران واذربیجان کروخ بفتح کاف وضم رای مهمله مخففه بلده ایست بنواحی هرات مروزي نسبة الی مروشاهجهان بلدة مشهورة بخراسان والزا زائدة ویقال مَروی ومَروی طبرزد اسم للسکر بلغة العجم لولوی نسبة الی بیع اللولو، ترمذي نسبة الی ترمذ مدینة الی طرف جیحون اذدي نسبة الی ازد وشنوءة قبیلة من العرب جراحي قریة الی جدة نسائی منسوب الی نسا بلدة مشهورة بخراسان بقرب ابیورد ویقال النسائی بالهمزة ونسوی بالواو قزوین بفتح قاف وسکون زای معجمه نام شهری ست مشهور در عراق عجم و ماجه لقب پدر ابوعبدالله نه لقب جد او و نه نام ما در او و بتخفیف جیم ست نه بتشدید و درین باب اغلاط کثیره واقع شد مقدسي بکسر میم و فتح دال علی الافصح نسبة الی بیت المقدس قطان نسبة الی بیع القطن طهروان بلدة من ارض گجرات من اقلیم هندوستان ساوه مدینة بین الری وهمدان ثم اروی هذه الکتب ایضا عن الشیخ الامام زکی الدین سلیمان بن محمد بن عبد الرحمن بن سلیمان بالاجازة العامة عن ابیه عن جده السید الامام عبد الرحمن بن سلیمان و اروی ذلک ایضا عن شیخی واخی القاضی العلامة محمد بن محسن السبعی الانصاری الخزرجی عن شیخه الامام احمد بن محمد بن علی الشوکانی عن والده الامام خاتمة المحققین الاعلام محمد بن علی الشوکانی رح بسنده المعروف فی ثبته المسمی باتحاف الاکابر باسناد الدفاتر فمن اراد الاحاطة بذلک فعلیه به و اما کتاب التفسیر المسمی بانوار التنزیل واسرار التاویل لابی الخیر عبد الله بن عمر بن محمد ناصر الدین البیضاوی فاخبرنی به شیخی المحدث الفقیه القاضی زین العابدین بن محسن بن محمد السبعی الانصاری الحدیدی نزیل بهوپال و مفتیها فی الحال قال اخبرنی به شیخنا السید الجلیل نقطة دائرتی العلم والولایة النور الساری حسن بن عبد الباری الاهدل قال اخبرنی به السید الجلیل جمال الدین علی بن عبد الله بن یحیی مقبول الاهدل رح عن والده السید الجلیل و شیخ الاسلام عبد الرحمن بن سلیمان بن یحیی بن عمر مقبول الاهدل عن والده الشریف قالا اخبرنا به احمد بن محمد مقبول الاهدل قال اخبرنی به شیخی وخالی عماد الدین یحیی بن عمر مقبول الاهدل قال اخبرنی به ابو بکر بن علی البطاح الاهدل قال اخبرنی به یوسف بن محمد البطاح قال اخبرنی به الحافظ الطاهر بن حسین الاهدل قال اخبرنی به الحافظ ابن الدیبع قال اخبرنی به جدی لامی اسمعیل محمد بن مبارز الشافعی عن شیخه الخطیب کمال الدین ابی عمران موسی بن محمد الضجاعی عن شیخه المجد محمد بن یعقوب الفیروزآبادی عن شیخه استاذ البشر قوام الدین عبد الله بن محمود الاصفهانی ثم الشروانی عن المولف رح و اما احیاء العلوم للامام

تفسیر بیضاوی

احیاء العلوم

الغزالي فاخبرني به شيخي زين العابدين بالسند المتقدم الى الديبع وقال اخبرنا به شيخنا الزين الشرجي قال اخبرنا به
شيخنا نفيس الدين سليمان بن ابراهيم بن عمر العلوي عن ابيه عن النفيس الشهاب احمد الشامي قال اخبرنا به الشيخ عز الدين
الفاروقي اجازة باجازته من ابي الفضل ابن الموفق البوشنجي عن ابي الفتوح سعد بن محمد الاسفرايني عن المؤلف رح
واما كتاب بلوغ المرام من ادلة الاحكام للحافظ الحجة هادي الناس الى المحجة احمد بن علي بن حجر العسقلاني فاخبرني به شيخنا
المكرم حسين بن محسن السبعي بالسند المتقدم في البيضاوي الى الحافظ ابن الديبع قال اخبرني به شيخنا الامام الضابط الحجة
محمد بن عبد الرحمن السخاوي رح قال اخبرني به مؤلفه شيخنا الامام الحجة هادي الناس الى المحجة شهاب الملة والدين احمد بن
علي بن حجر العسقلاني رحمه الله تعالى ورضي عنه وارويه ايضا كتاب الجامع الصحيح للبخاري والصحيح لمسلم والسنن لابي داود
والجامع للترمذي وكتاب المجتبى المعروف بالنسائي والسنن لابن ماجة وكتاب الموطا وكتاب تيسير الوصول عن الشيخ
زين العابدين بن محسن بن محمد السبعي الحديدي بالاسناد المتقدم عن الشيخ العلامة حسين بن محسن عن شيخه العلامة حسن
بن عبد الباري مقبول الاهدل سالك الله بي وبهم المنهج الاعدل وارويه مؤلفات الشيخ الامام الواحد المتكلم الحافظ
محمد بن ابي بكر بن القيم الجوزي وشيخه العلامة الامام حافظ الاسلام ابي العباس احمد بن عبد الحليم بن تيمية رح جميعها عن
شيخي العلامة حسين بن محسن السبعي عن شيخه الشريف محمد بن ناصر الحازمي رح عن الشيخين العالمين محمد عابد السندي ومحمد بن
احمد العطوشي المغربي وهما يرويانها بالاجازة عن الشيخ عبد القادر بن خليل كدك زاده الحنبلي نزيل المدينة المنورة
ويروي عن الشيخ عبد القادر المذكور شيخنا السيد العلامة عبد الرحمن بن سليمان مقبول الاهدل عن ابيه السيد العلامة سليمان بن يحيى والشيخ عبد القادر
والسيد سليمان بن يحيى يرويان عن الشيخ محمد بن احمد السفاريني الحنبلي عن شيخه ابي عبد الله الثعالبي الحنبلي عن شيخه محمد الصالح عن شيخه شهاب الدين البوتاري
عن شيخه شرف الدين موسى بن احمد الحجازي صاحب الاقناع ومختصر المقنع وغيرهما عن شيخه احمد بن احمد المقدسي صاحب
التوضيح في الجمع بين المقنع والتنقيح عن شيخه الشهاب احمد بن عبد الله المقدسي عن الشيخ علاء الدين المرداوي الحنبلي صاحب
الانصاف والتنقيح عن الشيخ ابي بكر بن ابراهيم الحنبلي عن شيخه المشهور بابن اللحام الحنبلي عن شيخه عبد الرحمن بن احمد
بن رجب عن الحافظ محمد بن ابي بكر بن القيم رح وما شيخه امام الاسلام والمسلمين حجة الله في العالمين ابي العباس
تقي الدين احمد بن عبد الحليم بن عبد السلام بن تيمية الحراني رضي الله عنه من المؤلفات والمصنفات فروايته عن تلميذه
ابن القيم رح وكدك زاده يروي عن الشيخ عبد الرحمن السمهودي عن الشمس العلقمي عن استاذه جلال الدين السيوطي عن
الشهاب احمد بن محمد بن عمر بن رسلان عن المحب احمد بن نصر البغدادي عن زين الدين ابي عبد الرحمن بن احمد بن رجب
الحنبلي عن المؤلف محمد بن ابي بكر ابن القيم عن شيخه ابن تيمية رح واما مؤلفات الحافظ جلال الدين السيوطي رح فارويها
عن شيخي حسين بن محسن عن شيخه الشريف محمد بن ناصر عن شيخه عبد الرحمن بن سليمان مقبول الاهدل عن والده سليمان عن والده
يحيى بن عمر عن شيخه احمد بن محمد النخلي وعبد الله بن سالم البصري وحسن بن علي العجيمي عن ثلاثتهم عن محمد بن علاء الدين البابلي

مؤلفات ابن القيم وشيخه رحمهما الله تعالى

مؤلفات السيوطي

عن سالم بن محمد السنهوری ونور الدین علی بن محمد الاجهوری فالاول عن الشمس محمد بن عبد الرحمن العلقمی والثانی عن علی بن ابی بکر القرافی کلاہما عن الحافظ السیوطی ومن جملتہا القطعة الاولیٰ من تفسیر الجلالین ح والمحلی فی القطعة الثانیة فعن السیوطی عن المحلی ح وقد وجدت فی ثبت شیخ مشایخنا العلامة احمد بن محمد قاطن بالقلم ولد المحلی سنة احدیٰ وتسعین وسبعمائة ووفاتہ سنة اربع وستین وثمانمائة ومولد السیوطی سنة ثمان واربعین وثمانمائة ادرک من حیاة شیخہ المحلی خمسة عشر سنة فروایتہ عنہ ممکنة فمن قال لم یرو عنہ الا بواسطة ونظر الی روایتہ فی التفسیر الذی لا یخفی نظیرہ نظرا وارادہ السماع لا بالاجازة وارد التنبیہ علی ذلک واما مسند الامام ابی عبد اللہ محمد بن عبد الرحمن الدارمی فارویہ عن الشیخ حسین بن محسن السبعی عن شیخہ محمد بن ناصر الحازمی قراءة علیہ لبعضہ وسماعا لبعضہ واجازة لباقیہ عن شیخہ العلامة الامام عبد الرحمن بن سلیمان مقبول الاہدل ح سماعا لبعضہ واجازة لباقیہ قال حدثنی بہ والدی سلیمان الاہدل قال حدثنی خالی احمد بن محمد الاہدل قال حدثنی بہ ابو بکر بن علی البطاح الاہدل قال حدثنی بہ یوسف بن محمد البطاح الاہدل قال حدثنی بہ السید طاہر بن حسین الاہدل قال حدثنی بہ شیخی القاضی عبد الرحمن بن علی الشیبانی قال حدثنی بہ شیخی زین الدین الشرجی قال حدثنی بہ السید العلامة نفیس الدین العلوی الیمنی قال حدثنی بہ والدی سلیمن بن ابراہیم العلوی قال حدثنی بہ الفقیہ احمد بن ابی الحسین الشماخی عن ابیہ عن ابی بکر بن احمد الشرجی وجمال الدین ابی عبد اللہ محمد بن اسمٰعیل الحضرمی عن عبد الاول بن عیسیٰ بن شعیب السجزی عن ابی الحسن عبد الرحمن بن مظفر الداؤدی عن ابی محمد عبد اللہ بن عبد الرحمن بن احمد بن حمویہ السرخسی عن ابی عمران عیسیٰ بن عمر السمرقندی عن مؤلفہ ابی محمد عبد اللہ بن عبد الرحمن الدارمی ح وارویہ ایضا عن شیخنا المذکور عن شیخہ الشریف محمد بن ناصر الحازمی عن شیخہ محمد عابد السندی المدنی قراءة علیہ من اولہ الی آخرہ قال حدثنی بہ شیخی صالح بن محمد الفلانی قال حدثنی بہ شیخی محمد بن محمد بن سنة العمری قال حدثنی بہ الشریف ابو عبد اللہ محمد الولولاتی قال حدثنی بہ الشیخ محمد بن خلیل عرف بابن ارکماش الحنفی قال حدثنی بہ الحافظ ابن حجر العسقلانی قال حدثنی بہ ابو اسحٰق ابراہیم بن احمد التنوخی قال حدثنی بہ ابو العباس احمد بن ابی طالب الحجار الصالحی قال حدثنی بہ ابو النجا عبد اللہ بن عمر البغدادی المعروف بابن اللتی عن ابی الوقت عبد الاول بن عیسیٰ الہروی عن ابی المظفر الداؤدی عن ابی محمد بن حمویہ السرخسی عن ابی عمران عیسیٰ بن عمر السمرقندی عن مؤلفہ ابی محمد عبد اللہ بن عبد الرحمن الدارمی ح واما الشمائل لابی عیسیٰ الترمذی رضی اللہ عنہ فارویہ عن شیخی العلامة حسین بن محسن السبعی قراءة منی علیہ تماما عن شیخہ الشریف محمد بن ناصر الحازمی قراءة علیہ من اولہا الی آخرہا عن شیخہ محمد بن عبد الرحمن الدمشقی الشہیر بالکزبری عن ابیہ عبد الرحمن الکزبری عن الشیخ محمد المیدانی عن الشہاب الطیبی الکبیر عن الکمال محمد بن حمزة الحسنی عن الجمال ابن جماعة عن البرہان الکروخی عن ابی عامر بن ابی محمد الجرجانی عن ابی العباس المحبوبی عن مؤلفہا الحافظ الحجة ابی عیسیٰ محمد بن سورة الترمذی رحمہ اللہ تعالیٰ و این اسناد بغایت عالی ست زیرا کہ از محرر سطور تا مؤلف مبرور دہ واسطہ

مسند الدارمی

شمائل الترمذی

درمیان ست لیس یس و ما الفخر عند الرجال الا بالسند العالی والحمد لله الذی بنعمته تتم الصالحات واین سند
کتب مذکوره قراءة من اولها الی آخرها در سنه یکهزار و دو صد و هشتاد و دو هجری حاصل شد فصل دوم در ذکر
سند احادیث مسلسله قلت واولها الحدیث المسلسل بالرحمة وهو اول حدیث سمعته من شیخی الصدوق الامین
عین الانسان و انسان العین مولانا الشیخ حسین بن محسن بن محمد الخزرجی الانصاری السبعی الیمنی الحدیدی قال وهو اول
حدیث سمعته من شیخنا الشریف العلامة المحدث الفهامة محمد بن ناصر الحسینی الحازمی بمکة المشرفة فی سنة ثمان و مائتین
والف الهجریة قال ووجه الاستفتاح به لوجوه منها قوله تعالی وما ارسلناک الا رحمة للعالمین وقوله فی الحدیث القدسی ان
رحمتی سبقت غضبی ولیعلم طالب العلم و معلمه ان رحمة الله للرحماء من عباده فیصلح للخاص والعام ویرحم المبتلی والعافی ویشفق
علی القریب والبعید قال شیخنا وقد سمعته من مشایخ وهو اول ما سمعته منهم فمنهم شیخنا الشیخ محمد عابد السندی المدنی وهو
اول حدیث سمعته منه قال حدثنی به شیخی صالح بن محمد الفلانی وهو اول حدیث سمعه منه قال حدثنی به شیخی محمد بن محمد بن
سنة العمری وهو اول حدیث سمعه منه قال حدثنی به شیخی محمد بن خلیل المعروف بارکماش الحنفی وهو اول حدیث سمعه
منه قال حدثنی به شیخی الحافظ احمد بن علی بن حجر العسقلانی وهو اول حدیث سمعه منه ومنهم شیخنا الشیخ محمد بن عبد الرحمن
الکزبری وقد سمعه الکزبری من والده ومن الشهاب المنینی ومن السید محمد النجاری ومن عبد الملک بن عبد المنعم القلعی
فالشیخ عبد الرحمن الکزبری یرویه عن محمد بن احمد عقیلة المکی عن احمد بن محمد الدمیاطی المشهور بابن عبد الغنی عن محمد بن عبد العزیز
المنوفی عن عمر بن عموس الرشیدی عن زکریا بن محمد الانصاری عن الحافظ ابی الفضل احمد بن علی بن حجر العسقلانی وسند
شیخنا الشیخ محمد عابد متصل بالحافظ کما تقدم وکله مسلسل بالاولیة والشیخ الشهاب المنینی یرویه عن شیخه عبد الله بن سالم
البصری بمکة المشرفة سنة الف ومائة واثنتین وعشرین قال حدثنی به محمد بن سلیمان المغربی السوسی قال حدثنی به ابو عثمن
سعید بن ابراهیم الجزائری قال حدثنی به ابو عثمان سعید بن ابراهیم المقری مفتی تلمسان قال حدثنی به ابو العباس احمد
بن یحیی الوهرانی قال حدثنی به شیخ الطریقة ابراهیم التازی قال حدثنا به ابو الفتح محمد بن ابی بکر حسین المراغی واما السید
محمد النجاری فیرویه عن شیخه محمد بن محمد الواسطی قال حدثنی به السید شیخ باعلوی قال حدثنا به عبد الرحمن بن محمد الدمشقی
قال حدثنا به ابراهیم ابن حسن الکورانی قال حدثنا به علی بن محمد العفیف الانصاری الیمنی بالمدینة المشرفة قال حدثنی به
عبد الله بن محمد الزهری الیمنی قال حدثنی به العز بن تقی الدین الحبیشی قال حدثنی به الطاهر بن حسین الاهدل عن الربیع الشیبانی
عن السخاوی قال حدثنی به عبد الله بن محمد الحموی عن الحافظ ابن حجر وعن ابی الفتح محمد بن ابی بکر حسین المراغی
خطیب القاهرة قالوا حدثنا به عبد الرحیم بن الحسین العراقی واما الشیخ عبد الملک بن عبد المنعم القلعی فقال حدثنی به شیخ
الازهر عبد الله بن عامر الشبراوی قال حدثنی به محمد الزرقانی قال حدثنی به والدی عبد الله الزرقانی قال حدثنی به
علی الشبراملسی قال حدثنی به محمد البابلی الحلبی قال حدثنی به احمد بن ابراهیم الشماع قال حدثنی به محمد بن عمر بن فهد

قال حدثني به جدي تقي الدين بن فهد قال حدثني به احمد بن محمد المالكي قال اخبرني الشيخ عبد الرحيم بن الحسين العراقي والشيخ احمد بن محمد المالكي حدثنا به ابو الفتح محمد بن محمد الميدومي قال حدثني به عبد اللطيف بن عبد المنعم الحراني قال حدثني به ابو الفرج عبد الرحمن بن علي الجوزي قال حدثني به ابو سعيد اسمعيل بن صالح النيسابوري قال حدثني به ابو صالح احمد بن عبد الملك المؤذن قال حدثني به ابو الطاهر محمد بن محمد بن محمش الزيادي قال حدثني به ابو حامد احمد بن محمد بن يحيى البزاز قال حدثني به عبد الرحمن بن بشر بن الحكم النيسابوري قال حدثني به سفيان بن عيينة قال حدثني به عمرو بن دينار قال حدثني به ابو قابوس مولى عبد الله بن عمرو بن العاص عن عبد الله بن عمرو بن العاص ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال الراحمون يرحمهم الرحمن ارحموا من في الارض يرحمكم من في السماء اخرجه البخاري في الكنى والادب المفرد واحمد والحميدي في مسندهما وابو داؤد في سننه والبيهقي في الشعب والترمذي وحسنه والحاكم في مستدركه وقد جمع طرقه جماعة وهو اصح المسلسلات والتسلسل ينتهي الى سفيان بن عيينة فقط دون ما عداه واما المسلسل بسورة الصف فارويه عن شيخي حسين بن محسن وهو يرويه عن شيخه الشريف محمد بن ناصر المذكور قال حدثني به شيخي محمد بن علي العمراني عن الشيخ القاضي احمد بن محمد قاطن قال حدثني به شيخي احمد بن عبد الرحمن الشامي قال حدثني به شيخي المسند سالم ابن عبد الله بن سالم البصري عن ابيه عبد الله بن سالم عن الحافظ محمد بن علاء الدين البابلي ح وقال القاضي احمد بن محمد قاطن وسمعته من شيخنا عبد القادر بن خليل المدني الشهير بكدك زاده عن شيخه ابي العزم سابق بن عزام قال سمعته من الحافظ علاء الدين البابلي قال سمعته من شيخي المسند احمد بن محمد الشلبي عن الحافظ نجم الدين محمد بن احمد الغيطي عن شيخ الاسلام زكريا الانصاري عن الحافظ ابي نعيم رضوان بن محمد العقبي عن ابي اسحق ابراهيم بن احمد التنوخي عن ابي العباس احمد بن ابي طالب الدمشقي المعروف بالحجار عن ابي النجا عبد الله بن عمر البغدادي المعروف بابن اللتي عن ابي الوقت عبد الاول بن عيسى الهروي عن ابي الحسن عبد الرحمن بن محمد الداؤدي عن ابي محمد عبد الله بن احمد بن عيسى بن عمر عن عبد الله بن عبد الرحمن الدارمي قال حدثني به محمد بن كثير عن الاوزاعي عن يحيى عن ابي سلمة عن عبد الله بن سلام رضي الله عنه قال قعدنا نفر من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فتذاكرنا فقلنا لو نعلم اي الاعمال اقرب الى الله لعملناه فانزل الله عز وجل سبح لله ما في السموات وما في الارض وهو العزيز الحكيم يا ايها الذين آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون قال عبد الله بن سلام قرأها علينا رسول الله صلى الله عليه وسلم هكذا قال ابو سلمة وقرأها علينا عبد الله بن سلام هكذا حتى ختمها قال يحيى قرأها علينا ابو سلمة هكذا قال الاوزاعي فقرأها علينا يحيى هكذا قال محمد بن كثير فقرأها علينا الاوزاعي قال الدارمي فقرأها علينا محمد بن كثير قال عبد الله بن احمد بن عيسى فقرأها علينا الدارمي قال عبد الرحمن بن محمد الداؤدي فقرأها علينا عبد الله بن احمد بن عيسى قال عبد الاول فقرأها علينا عبد الرحمن بن محمد الداؤدي قال عبد الله بن عمر البغدادي فقرأها علينا عبد الاول قال احمد بن ابي طالب المعروف بالحجار فقرأها علينا عبد الله بن عمر قال ابراهيم بن احمد التنوخي

فقرأنا علينا احمد بن ابي طالب الدمشقي المعروف بالحجار تلقينا قال الحافظ ابو نعيم رضوان بن محمد العقبي فقرأنا علينا
ابراهيم بن احمد التنوخي قال شيخ الاسلام زكريا الانصاري فقرأ علينا الحافظ ابو نعيم رضوان بن محمد العقبي قال الحافظ
نجم الدين محمد بن احمد الغيطي فقرأنا علينا شيخ الاسلام زكريا الانصاري قال احمد بن محمد الشلبي فقرأنا علينا الحافظ نجم الدين محمد
بن احمد الغيطي قال الحافظ علاء الدين البابلي فقرأنا علينا احمد بن محمد الشلبي قال عبد الله بن سالم البصري فقرأنا علينا البابلي
قال سالم بن عبد الله بن سالم البصري فقرأنا علينا والدي قال احمد بن عبد الرحمن الشامي فقرأنا علينا سالم بن عبد الله
بن سالم البصري قال القاضي احمد بن محمد قاطن فقرأنا علينا شيخنا احمد بن عبد الرحمن الشامي قال محمد بن علي العمراني فقرأنا
علينا شيخنا القاضي احمد بن محمد قاطن قال شيخنا الشريف محمد بن ناصر فقرأنا على شيخنا محمد بن علي العمراني سماعاً وتلقيناً
كما قرأنا على شيخه القاضي احمد بن محمد قاطن قال سائم الحروف وقرأنا على شيخنا محمد بن ناصر خمس آيات وخمساً ايضاً وست
آيات فهي ستة عشر آية سماعاً وتلقيناً وقرأتها عليه كما قرأها على شيخه العلامة محمد بن علي العمراني وهو من اصح المسلسلات
رواه الترمذي في طبقاته والحاكم في المستدرك وصححه واحمد وابو يعلى في مسنديهما والطبراني في المعجم الكبير وغيرهم المسلسل
بالعد في اليد ارويه عن شيخي حسين بن محسن السبعي قال ارويه عن شيخنا الشريف محمد بن ناصر المذكور عن شيخه السيد
العلامة عبد الرحمن بن سليمان مقبول الاهدل رحمه الله تعالى عن والده شيخ الاسلام ومفتي الانام السيد سليمان بن يحيى
مقبول الاهدل عن والده السيد العلامة يحيى بن عمر مقبول الاهدل رحمه الله تعالى عن شيخه العلامة حسن بن علي العجيمي عن شيخه الامام احمد بن محمد القشاشي عن شيخه
ابي الحسن البكري عن شيخه يحيى بن محمد الحطاب المالكي قال عدهن في يدي ابي محمد بن عبد الرحمن المالكي قال عدهن في
يدي ابو عبد الله القابري قال عدهن في يدي العلامة الخيضري قال عدهن في يدي خالي ابن الجزري قال عدهن الكمال ابن النحاس في يدي قال
عدهن في يدي ابو العباس البعلي قال عدهن في يدي الثقفي قال عدهن في يدي جدي ابو القاسم قال عدهن في يدي ابو بكر
بن خلف قال عدهن في يدي الحاكم ابو عبد الله قال عدهن في يدي ابو بكر بن دارم قال عدهن في يدي علي بن
احمد بن الحسني قال عدهن في يدي ابو الحسن حرب الطحان قال عدهن في يدي يحيى بن ابي المساور الخياط قال عدهن
في يدي عمرو بن خالد قال عدهن في يدي زيد بن علي بن الحسين قال عدهن في يدي علي بن الحسين قال عدهن
في يدي ابي الحسين بن علي قال عدهن في يدي ابي امير المؤمنين علي بن ابي طالب قال عدهن في يدي رسول الله
صلى الله عليه وآله وسلم وهي خمس الصلوة والبركة والرحمة والتحنن والتسليم **المسلسل بما هو في جيبي**
ارويه عن شيخي حسين بن محسن قال ارويه عن شيخنا الشريف العلامة المحدث محمد بن ناصر المذكور عن شيخه السيد
العلامة عبد الرحمن بن سليمان مقبول الاهدل عن والده العلامة شيخ الاسلام سليمان بن يحيى مقبول الاهدل
عن والده يحيى بن عمر مقبول الاهدل وعن احمد بن محمد مقبول الاهدل عن ابي بكر بن علي البطاح عن يوسف بن
محمد البطاح عن الطاهر بن حسين الاهدل عن عبد الرحمن بن علي الديبع الشيباني عن محمد بن عبد الرحمن السخاوي

عن ابی اسحق ابراہیم بن علی البیضاوی ومریم بنت علی بن عبدالرحمن کلاہما عن محمد بن احمد الطبری وعبداللہ بن سلیمان
المکی عن ابی السادۃ عبداللہ بن اسعد الیافعی قال الطبری والمکی اخبرنا الرضا ابو اسحق الطبری عن المحب حمد بن عبداللہ
الطبری عن التقی ابی الحسن علی بن ابی بکر الطبری عن ابی عبداللہ محمد بن ابی الصیف الیمنی عن الحسن علی بن المفضل المقدسی
وقال البیضاوی حدثنا المجد ابو طاہر الفیروزابادی وکتب الی عالیا عبدالرحمن بن عبد عمر وکلاہما عن محمد
بن ابی القاسم الفارقی عن علی بن احمد العراقی عن ابی الفضل جعفر بن علی الہمدانی عن الشریف ابی محمد عبداللہ بن عبدالرحمن
الدیباجی عن ابی عبداللہ محمد بن الحسنی بن صدقۃ بن سلیمان السکندری عن ابی الفتح نصر بن الحسن بن القاسم الشاشی
عن ابی الحسین علی بن ابراہیم العاقولی الشافعی عن القاضی ابی الحسن محمد بن علی بن صخر الازدی عن ابی العباس حامد
بن محمد بن یعقوب الہروی عن احمد بن منصور بن محمد المعدل عن ابی الحسن علی بن الحسن بن احمد البلخی القطان عن ابی الحسن
علی بن احمد بن محمد بن المحتسب البلخی عن محمد بن ہارون الہاشمی عن محمد بن یحیی المازنی عن محمد بن سہل عن الربیع بن سہل
قال لما استوزرنی ابو جعفر المنصور ایام خلافتہ قال لی یا ربیع ابعث الی جعفر بن محمد الصادق فقمت بین یدیہ
فقلت ای بلیۃ ترید ان تفعل واوہمتہ انی افعل ثم اتیتہ بعد ساعۃ فقال لی الم اقل لک ابعث الی جعفر الصادق
بن محمد الباقر فواللہ لتاتینی بہ ولاقتلنہ شر قتلۃ فذہبت الیہ فقلت لہ ابا عبداللہ اجب امیر المومنین فقام معی فلما
دنونا من الباب قام فحرک شفتیہ ثم دخل فلم یرد علیہ ووقف ولم یجلس ثم رفع راسہ فقال یا جعفر انت الذی البت
وکثرت وحدثنی ابی عن ابیہ عن جدہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال ینصب لکل غادر لواء یعرف بہ قال جعفر حدثنی
ابی عن ابیہ عن جدہ رضی اللہ عنہم ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال ینادی مناد یوم القیامۃ من بطنان العرش الا لیقم
من کان اجرہ علی اللہ فلا یقوم من عباد اللہ الا المتفضلون فمن عفی واصلح فاجرہ علی اللہ فما زال یقول حتی سکن ما بہ ولان لہ
فقال لہ اجلس ابا عبداللہ ثم قال ارتفع ابا عبداللہ ثم دعا بدہن غالیۃ فدافہ بیدہ والغالیۃ تقطر من بین اصابع الامیر ثم
قال انصرف ابا عبداللہ فی حفظ اللہ ثم قال لی یا ربیع اتبع ابا عبداللہ جائزتہ وضعفہا لہ قال فخرجت فقلت یا ابا عبداللہ
تعلم محبتی لک فقال انت منا حدثنی ابی عن ابیہ عن جدہ انہ صلی اللہ علیہ وسلم قال مولی القوم منہم قلت یا ابا عبداللہ شہدت ما لم تشہد وسمعت
ما لم تسمع وقد دخلت ورایتک تحرک شفتیک عند دخولک الیہ قال دعا کنت ادعو بہ قال ادعا حفظتہ عند دخولک الیہ قال دعا کنت
ادعو بہ قال ادعا حفظتہ عند دخولک الیہ ام شئی تاثرہ عن ابائک الطاہرین فقال حدثنی ابی عن ابیہ عن جدہ عن النبی صلی اللہ
علیہ وسلم انہ کان اذا حزبہ امر دعا بہذا الدعاء وکان یقول دعاء الفرج اللہم احرسنی بعینک التی لا تنام واکنفنی بکنفک
الذی لا یرام وارحمنی بقدرتک علی فلا اہلک وانت رجائی انت ثقتی وانت رجائی فکم من نعمۃ انعمت بہا علی
قل لک بہا شکری وکم من بلیۃ ابتلیتنی بہا قل لک بہا عندہا صبری فیا من قل عند نعمتہ شکری فلم یحرمنی ویا من
قل عند بلائہ صبری فلم یخذلنی ویا من رانی علی الخطایا فلم یفضحنی یا ذا المعروف الذی لا ینقضی ابدا ویا ذا النعماء

التي لا تحصر عدداً اسألك ان تصلي على محمد وعلى آل محمد كما صليت وباركت وترحمت على ابراهيم انك حميد مجيد وبك ادرأ
في نحور الاعداء والجبارين اللهم اعني على ديني بالدنيا وعلى آخرتي بالتقوى واحفظني فيما غبت عنه ولا تكلني الى نفسي فيما
حضرت عليّ يا من لا تضره الذنوب ولا تنقصه المغفرة هب لي ما لا يضرك واغفر لي ما لا ينقصك الهي اسألك فرجاً قريباً
وصبراً جميلاً ورزقاً واسعاً واسألك العافية من كل بلية واسألك الشكر على العافية واسألك دوام العافية واسألك
تمام العافية واسألك الغنى عن الناس ولا حول ولا قوة الا بالله قال الربيع فكتبته عن جعفر بن محمد فها هو في جيبي قال
موسى فكتبته عن الربيع فها هو في جيبي وقال محمد بن هارون الهاشمي فكتبته عن محمد بن يحيى المازني فها هو في جيبي وقال
علي بن احمد المحتسب فكتبته عن محمد بن هارون فها هو في جيبي وقال علي بن الحسن بن احمد البلخي القطان فكتبته عن علي بن
احمد المحتسب وها هو في جيبي وقال احمد بن منصور بن محمد المعدل كتبته عن علي بن الحسن بن احمد البلخي القطان وها هو في جيبي
وقال احمد بن محمد بن يعقوب الهروي فكتبته عن احمد بن منصور بن محمد المعدل وها هو في جيبي وقال القاضي محمد بن علي بن
صخر الازدي فكتبته عن احمد بن محمد بن يعقوب الهروي وها هو في جيبي وقال علي بن ابراهيم العاقولي كتبته عن القاضي محمد بن علي بن صخر الازدي
وها هو في جيبي وقال نصر بن الحسن بن القاسم الشاشي كتبته عن علي بن ابراهيم العاقولي وقال محمد بن الحسين بن عتيق بن سليمان السكندراني
فكتبته عن الشاشي وها هو في جيبي وقال الشريف عبد الله بن عبد الرحمن العثماني الديباجي فكتبته عن محمد بن الحسين بن عتيق بن سليمان
السكندراني وها هو في جيبي قال الشيخ ابو الفضل الهمداني حين قراءة هذا الحديث عليه كتبته عن الشريف القاضي عبد الله بن عبد الرحمن العثماني الديباجي
وجعلت نسخته في جيبي قال ابو الحسن علي بن احمد العراقي كتبته عن الشيخ جعفر بن علي وجعلت نسخته في جيبي قال احمد بن القاسم النشاري فكتبته عن علي
بن احمد العراقي وها هو في جيبي قال ابراهيم بن علي المكي الزمزمي فكتبته عن المجد ابي الطاهر الفيروزآبادي وها هو في جيبي وقال القاضي برهان الدين
بن ابي شريف كتبته عن عبد الله الزمزمي وها هو في جيبي قال الشيخ جار الله بن فهد المكي الهاشمي فكتبته عن القاضي
برهان الدين وها هو في جيبي يقول العبد الفقير محمد بن احمد الطبري وقد رويناه الى الشيخ جار الله بن فهد المكي بدون
تسلسل وقد كتبته عن روايته وها هو في جيبي ويروي شيخنا الشريف محمد بن ناصر المذكور هذا الحديث مسلسلاً الينا
عن شيخه محمد بن عبد الرحمن الكزبري عن ابيه عبد الرحمن بن محمد الكزبري عن احمد بن محمد المكي بعقيلة المكي عن احمد بن محمد
النخلي عن الشيخ محمد بن علي بن علان عن نور الدين علي الحميري عن الشيخ عبد الرحمن بن فهد عن الشيخ جار الله بن فهد
عن ابراهيم بن ابي شريف عن ابراهيم بن علي المكي الزمزمي قال اخبرنا به القاضي مجد الدين الفيروزآبادي عن محمد بن
ابي القاسم الفارقي الى آخر السند المتقدم وقد اخرج هذا الحديث الديلمي في مسند الفردوس بلفظ يا علي اذا حزبك
امر فقل اللهم احرسني بعينك التي لا تنام الى آخر الحديث المسلسل بالمحبة ارويه عن شيخي حسين بن محسن السبعي
قال ارويه عن شيخنا الشريف محمد بن ناصر المذكور عن شيخه الشيخ محمد بن عبد الرحمن الكزبري عن ابيه الشيخ عبد الرحمن بن
محمد الكزبري عن شيخه احمد بن محمد المكي بعقيلة المكي عن شيخه عبد الله بن سالم البصري عن الشيخ الشمس محمد بن علاء الدين البابلي

عن علی بن محمد بن ابراہیم عن محمد بن عبد الرحمن العلقمی عن ابی الفضل الجلال السیوطی قال اخبرنی ابو الطیب احمد بن محمد
الحجازی الادیب سماعا قال اخبرنا قاضی القضاۃ مجد الدین اسمعیل بن ابراہیم الحنفی قال اخبرنا الحافظ ابو سعید العلائی
قال اخبرنا احمد بن محمد الارموی قال اخبرنا عبد الرحمن بن مکی قال اخبرنا ابو طاہر السلفی قال اخبرنا محمد بن عبد الکریم قال
اخبرنا ابو علی بن شاذان قال اخبرنا احمد بن سلیمان النجار قال اخبرنا ابو بکر بن ابی الدنیا قال حدثنا الحسن بن عبد العزیز
الجروی قال حدثنا عمرو بن مسلم التناسی قال حدثنا الحکم بن عبدۃ قال اخبرنی حیوۃ بن شریح قال اخبرنی عقبۃ بن مسلم
عن ابی عبد الرحمن الحبلی عن الصنابحی عن معاذ بن جبل رضی اللہ عنہ قال قال لی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یا معاذ
انی احبک فلا تدع ان تقول فی دبر کل صلوۃ اللہم اعنی علی ذکرک وشکرک وحسن عبادتک وفی روایۃ اوصیک
یا معاذ لا تدعن فی دبر کل صلوۃ ان تقول اللہم اعنی علی ذکرک وشکرک وحسن عبادتک قال الصنابحی قال لی معاذ وانا
احبک فقل قال ابو عبد الرحمن الحبلی قال لی الصنابحی وانا احبک فقل قال عقبۃ بن مسلم قال لی ابو عبد الرحمن الحبلی
وانا احبک فقل قال حیوۃ بن شریح قال لی عقبۃ بن مسلم وانا احبک فقل قال الحکم بن عبدۃ قال لی حیوۃ بن شریح
وانا احبک فقل قال عمرو بن مسلم التناسی قال لی الحکم بن عبدۃ وانا احبک فقل قال الحسن بن عبد العزیز الجروی قال
لی عمرو بن مسلم التناسی وانا احبک فقل قال ابو بکر ابن ابی الدنیا قال لی الحسن بن عبد العزیز الجروی وانا احبک
فقل قال احمد بن سلیمان النجار قال لی ابن ابی الدنیا وانا احبک فقل قال ابو علی بن شاذان قال لنا احمد بن سلیمان
وانا احبکم فقولوا قال محمد بن عبد الکریم قال لنا ابو علی بن شاذان وانا احبکم فقولوا قال ابو طاہر السلفی قال لی محمد بن
عبد الکریم وانا احبک فقل قال عبد الرحمن بن مکی قال لنا السلفی وانا احبکم فقولوا قال احمد بن محمد الارموی قال عبد الرحمن
بن مکی وانا احبک فقل قال الحافظ ابو سعید العلائی قال لی احمد بن محمد الارموی وانا احبک فقل قال قاضی القضاۃ
مجد الدین اسمعیل ابن ابراہیم الحنفی قال لنا الحافظ ابو سعید العلائی وانا احبکم فقولوا قال احمد بن محمد الحجازی قال لنا قاضی القضاۃ
مجد الدین اسمعیل بن ابراہیم الحنفی وانا احبکم فقولوا قال الجلال السیوطی قال لنا الشہاب احمد بن محمد الحجازی وانا احبکم
فقولوا قال محمد بن عبد الرحمن العلقمی قال لی الجلال السیوطی وانا احبک فقل قال علی بن محمد بن ابراہیم قال لی العلقمی
وانا احبک فقل قال الشمس محمد بن علاء الدین البابلی قال لی علی بن محمد بن ابراہیم وانا احبک فقل قال الشیخ عبد اللہ
بن سالم البصری قال لی الشمس محمد بن علاء الدین البابلی وانا احبک فقل قال الشیخ احمد بن محمد المکنی بعقیلۃ وقال لی الشیخ
عبد اللہ بن سالم وانا احبک فقل قال الشیخ عبد الرحمن بن محمد الکزبری وقال لی احمد بن محمد عقیلۃ وانا احبک فقل وقال محمد بن عبد الرحمن الکزبری
وقال لی والدی وانا احبک فقل وقال لی شیخنا الشریف محمد بن ناصر وقال لی شیخنا محمد بن عبد الرحمن الکزبری وانا احبک فقل یقول الفقیر
الحقیر المفتقر الی رحمۃ ربہ الباری حسین بن محسن الانصاری وقال لی شیخنا الشریف محمد بن ناصر المذکور وانا احبک فقل وقد اخرج
ہذا الحدیث الدیلمی فی الفردوس مسلسلا ولفظہ یا معاذ واللہ انی لاحبک وا وصیک ان لا تدعن فی کل صلوۃ اللہم الی آخرہ واخرجہ ابو داود

والنسائي بلفظ ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اخذ بيده وقال يا معاذ اني لاحبك اوصيك لا تدعن دبر كل صلاة
ان تقول الى آخره وليس في رواية ابي داؤد والنسائي ثلاثا بل هي في رواية غيرهما وقد اخرج ايضا هذا الحديث الحاكم
في المستدرك عن ابي هريرة ان رسول الله صلعم قال لهم اتحبون ايها الناس ان تجتهدوا في الدعاء قالوا نعم يا رسول الله قال
قولوا اللهم اعنا على ذكرك وشكرك وحسن عبادتك **المسلسل بقراءة اول سورة النحل** قرأتها على شيخي حسين بن
محسن قال قرأت على شيخنا الشريف محمد بن ناصر المذكور طرفا من سورة النحل واجازني بباقيها بالسماعة لطرف منها
واجازته بباقيها من شيخه الشيخ محمد بن عبد الرحمن الكزبري عن ابيه عبد الرحمن بن محمد الكزبري عن الشيخ محمد بن احمد المكي بعقيلة
المكي عن الشيخ احمد بن محمد النخلي عن الشيخ محمد البابلي عن ابي النجا سالم السنهوري عن النجم الغيطي عن الشمس محمد الدلجي العثماني عن النبي
صلى الله عليه وسلم فانه راى في المنام النبي صلى الله عليه وسلم في مكة المشرفة فقرء عليه اول هذه السورة **المسلسل بقراءة سورة
فاتحة الكتاب** قرأتها على شيخي المذكور قال قرأتها على شيخنا الشريف محمد بن ناصر المذكور واجازني بقراءتها بقراءته واجازته
لنا من شيخه الشيخ محمد بن عبد الرحمن بن محمد الكزبري عن ابيه عن جده عن الشيخ احمد بن محمد النخلي قال اجازني بقراءته لها
على العلامة ابي مهدي الشيخ عيسى بن محمد الثعالبي الجعفري المغربي قال قرأتها على الشيخ الاجهوري قال الشيخ على
الاجهوري قرأتها على الشيخ الفاضل نور الدين على بن ابي بكر القرافي قال قرأتها على قاضي القضاة شمس الدين محمد بن
ابراهيم التتائي قال قرأتها على القاضي برهان الدين اللقاني قال اللقاني قرأتها على علم الدين سليمن مؤدب الجن قال
سليمن قرأتها على القاضي شمهورش قاضي الجن قال شمهورش قاضي الجن قرأتها على سيد الوجود ومنبع الكرم والجود محمد
صلى الله عليه وسلم وعلى اصحابه ائمة الهدى وتابعيهم باحسان ومن بهم يقتدي قلت ولما كان هذا الحديث ليس فيه شيء من
الاحكام بل هو امر يتبرك به قبله الائمة الاعلام بهذا السند ولو كان من الاحكام الشرعية والاستنباطات الفرعية ما قبل
مثل هذا الحديث والحال ان فيه ما فيه **المسلسل بالمصافحة** قد صافحني شيخنا حسين بن محسن قال قد صافحني شيخنا
الشريف محمد بن ناصر الحسني قال صافحني شيخي السيد العلامة عبد الرحمن بن سليمن بن يحيى بن عمر مقبول الاهدل رحمه الله تعالى قال صافحني
والدي سليمان بن يحيى قال صافحني والدي يحيى بن عمر قال صافحني شيخي الشيخ احمد بن محمد النخلي قال صافحني شيخي الشيخ تاج الدين الهندي
النقشبندي قال صافحني الشيخ عبد الرحمن الشهير بحاجي زمزي قال صافحني الشيخ على وهبي قال صافحني الشيخان محمود والاسفرائني بسنده وا
امير على الهمداني قال صافحني ابو سعيد الصحابي الحبشي المعمر قال صافحني النبي صلى الله عليه وسلم وهذا السند كله مشتمل على الثقات
وابو سعيد الحبشي لا يعرف في الصحابة ولعله ممن لم يشتهر قال شيخنا الشريف محمد بن ناصر المذكور وقد صافحني الشيخ العلامة
المحدث محمد عابد السندي المدني عن شيخه الصالح بن محمد الفلاني وعمه محمد حسين مراد السندي عن الشيخ محمد بن احمد المكي
المكي بعقيلة عن الشيخ سالم بن عبد الله بن سالم البصري عن ابيه عبد الله بن سالم البصري عن الشيخ محمد بن علاء الدين
البابلي عن الشيخ ابي بكر بن اسمعيل الشنواني عن الشيخ ابراهيم عبد الرحمن العلقمي عن ابي الفضل الجلال السيوطي عن

ابی الناہر بن کویک قال اخبرنا ابو اسحق ابراہیم بن علی قال اخبرنا ابو عبد اللہ النحوی قال اخبرنا ابو المجد الحسین
القزوینی قال اخبرنا ابو بکر بن ابراہیم السخاوی قال اخبرنا ابو الحسن بن ابی زرعۃ قال اخبرنا ابو منصور عبد الرحمن
بن عبد اللہ البزازی قال اخبرنا عبد الملک بن نجید قال حدثنا ابو القاسم عبدان بن حمید المنبجی قال حدثنا عمرو بن سعید
قال حدثنا احمد بن دہقان قال حدثنا احمد بن خلف بن تمیم قال دخلنا علی ابی ہرمز نعودہ فقال دخلنا علی انس بن مالک
نعودہ فقال صافحت بکفی ہذہ کف رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فما مسست خزا ولا حریرا الین من کف رسول اللہ صلی
اللہ علیہ وسلم قال ابو ہرمز قلت لانس صافحنا بالکف التی صافحت بہا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فصافحنا قال خلف
بن تمیم فقلت لابی ہرمز فصافحنا بالکف التی صافحت بہا انس بن مالک فصافحنا وہکذا الی آخر السند وفی المواہب
السنیۃ للشیخ جار اللہ بن فہد زیادۃ من عند عمرو بن سعید فقلنا لاحمد بن دہقان صافحنا بالکف التی صافحت بہا
احمد بن خلف بن تمیم فصافحنا وقال السلام علیکم وہکذا بزیادۃ السلام الی آخر السند وقد اخرج ہذا الحدیث الدیباجی
فی مسلسلاتہ وابن المفضل والتیمی فی مسلسلاتہ والحدیث تکلم فیہ بالتضعیف والوضع وان کان المتن صحیحا کما اخرجہ
البخاری واحمد عن انس رضی اللہ عنہ ما مسست خزا ولا بردا ولا حریرا الین من کف رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

المسلسل بالمشابکۃ شبک بیدی شیخی العلامہ حسین بن محسن السبعی وقال شبک بیدی شیخنا الشریف محمد بن ناصر المذکور قال
شبک بیدی الشیخ محمد بن احمد العطوشی المغربی نزیل المدینۃ قال شبک بیدی محمد بن احمد الفاسی قال شبک بیدی محمد حسن احمد المکی بعقیلۃ قال شبک
بیدی حسین بن عبد الرحیم قال شبک بیدی احمد بن محمد بن ناصر المغربی قال شبک بیدی الشہاب احمد بن محمد الخفاجی
قال شبک بیدی الشیخ ابراہیم قال شبک بیدی اخی الشمس قال اخبرنی وشبک بیدی کمال الدین امام المالکیۃ
قال اخبرنی وشبک بیدی الحافظ ابن الجزری قال اخبرنی وشبک بیدی ابو حفص المزی قال اخبرنی وشبک بیدی
ابو الحسن المقدسی قال اخبرنی وشبک بیدی عمر بن سعید الحلبی قال اخبرنی وشبک بیدی ابو الفرج الثقفی قال
اخبرنی وشبک بیدی الحافظ ابو اسمعیل التیمی قال اخبرنی وشبک بیدی ابو محمد الحسن السمرقندی قال اخبرنی وشبک
بیدی جعفر المستغفری قال اخبرنی وشبک بیدی ابو بکر احمد بن عبد العزیز المکی قال اخبرنی وشبک بیدی ابو الحسن محمد
بن طالب قال اخبرنی وشبک بیدی ابو عمرو بن الشرود الصنعانی قال شبک بیدی ابی عبد العزیز بن الحسن قال شبک
بیدی ابراہیم بن ابی الحسین قال شبک بیدی صفوان بن سلیم قال شبک بیدی ایوب بن خالد الانصاری قال
شبک بیدی عبد اللہ بن رافع قال شبک بیدی ابو ہریرۃ عبد اللہ بن رافع ——— قال شبک بیدی
ابو القاسم صلی اللہ علیہ وسلم وقال خلق اللہ الارض یوم السبت والجبال یوم الاحد والشجر یوم الاثنین والمکروہ
یوم الثلثاء والنور یوم الاربعا والدواب یوم الخمیس وآدم یوم الجمعۃ اخرج ہذا الحدیث الدیباجی فی مسلسلاتہ
وغیرہ والمتن بغیر تسلسل صحیح اخرجہ احمد فی مسندہ ومسلم فی صحیحہ وفیہ لبعض زیادۃ فی اللفظ ولفظہ خلق اللہ الارض

يوم السبت وخلق فيها الجبال يوم الاحد وخلق الشجر يوم الاثنين وخلق المكروه يوم الثلثا وخلق النور يوم الاربعا
وبث فيها الدواب يوم الخميس وخلق آدم يوم الجمعة فى آخر ساعة من ساعات الجمعة فيما بين العصر الى الليل اخرجاه عن
ابى هريرة **المسلسل بالضيافة** بالتمر والماء اخبرنى واضافنى على الاسودين التمر والماء شيخنا حسين بن محسن وقال
اخبرنى واضافنى على الاسودين التمر والماء شيخنا الشريف العلامة المحدث محمد بن ناصر المذكور قال اخبرنى واضافنى
على الاسودين التمر والماء شيخنا الشيخ محمد عابد السندى المدنى قال اخبرنى واضافنى عليهما عمى محمد حسين السندى قال اخبرنى
واضافنى عليهما الشيخ محمد بن احمد المكى المكنى بعقيلة قال اخبرنى واضافنى عليهما شيخى حسين بن عبد الرحيم قال اخبرنى واضافنى
عليهما عبد الله العباسى قال اخبرنى واضافنى عليهما ابو مهدى عيسى بن محمد الثعالبى الجعفرى قال اخبرنى واضافنى
عليهما سعيد بن ابراهيم الجزائرى الشهير بقدورة قال اخبرنى واضافنى عليهما ابو عثمن سعيد المقرى قال اخبرنى وضافنى
عليهما الشيخ محمد الوهرانى قال اخبرنى وضافنى عليهما الامام التازى قال اخبرنى وضافنى عليهما ابو الفتح محمد بن حسين المراغى بالمدينة قال اخبرنى
واضافنى عليهما نفيس الدين سليمان بن ابراهيم العلوى اليمنى بتعز قال اخبرنى والدى به اجازة واضافنى عليهما قال اخبرنى وضافنى
عليهما تقى الدين عمر بن على الشعبى قال اخبرنى القاضى فخر الدين الطبرى بزبيد فى منزله واضافنى عليهما قال اضافنى
عليهما فخر الدين ابراهيم الجبرتى الفارسى قال اضافنى عليهما الحافظ ابو العلاء الهمدانى قال اضافنى عليهما ابو بكر عبد الله بن
فرج الكاتب المعروف بابن اخت الطويل الهمدانى قال اضافنى عليهما ابو جعفر محمد بن حسين الواعظ قال اضافنى عليهما ابو شيبة احمد بن ابراهيم العطار المخزومى
قال اضافنى نوح ابن ابان قال اضافنى عليهما عبد الله بن ميمون القداح قال اضافنى جعفر الصادق قال اضافنى
ابى محمد الباقر قال اضافنى ابى على ابن الحسين على الاسودين التمر والماء قال اضافنى ابى الحسين بن على عليهما قال اضافنى
ابى على بن ابيطالب على الاسودين التمر والماء قال اضافنى رسول الله صلى الله عليه وسلم على الاسودين التمر والماء وقد ذكر
بعد ذلك فى فضل الضيافة بذلك ثواب كبير وظاهره الوضع **المسلسل بالصحبة** صحبت شيخنا حسين بن محسن
شهورا عديدة فى بهوپال وايامًا فى حديدة قال صحبت شيخنا الشريف العلامة المحدث محمد بن ناصر المذكور قال صحبت
شيخنا العلامة محمد بن على العمرانى و الشيخ عبد الحميد بن احمد بن محمد قاطن كلاهما قالا صحبنا القاضى العلامة احمد بن محمد قاطن
ولازمناه قال صحبت شيخى العلامة السيد احمد بن عبد الرحمن بن الحسن الشامى قال صحبت شيخى السيد الحسين بن احمد زباره
قال صحبت شيخى القاضى عبد العزيز بن محمد بن عبد العزيز الحبشى قال صحبت والدى محمد بن عبد العزيز بن محمد قال صحبت
والدى عبد العزيز بن محمد وسمعت منه الحديث قال صحبت السيد الطاهر ابن حسين الاهدل وسمعت منه الحديث قال
صحبت الشيخ القاضى العلامة عبد الرحمن بن على الديبع واخذت عنه الحديث ح وقال العلامة احمد قاطن وصحبت
شيخنا العلامة عبد الخالق بن الزين بن عبد الباقى المزجاجى وعبد الخالق بن ابى بكر المزجاجى وكلاهما صحبا سيدى وشيخى السيد العلامة يحيى بن عمر مقبول
الاهدل وسمعا منه وقد اجازنى السيد يحيى بن عمر بجميع مروياته ومسموعاته كما اجازنى المذكوران بجميع مروياتهما و

وسموعاتهما قال السيد يحيي صحبت شيخي ابا بكر بن علي البطاح الاهدل قال صحبت شيخي يوسف بن محمد البطاح الاهدل قال
صحبت السيد الجليل طاهر بن حسين الاهدل قال صحبت الشيخ وجيه الدين القاضي عبد الرحمن بن علي الديبع الشيباني قال
صحبت شيخنا الشيخ المحدث زين الدين ابو العباس احمد بن احمد بن عبد اللطيف الشرجي قال صحبت الشيخ خاتمة القراء محمد بن
محمد بن محمد الجزري الدمشقي قال صحبت الشيخ الناسك ملاذ الدين ابا عبد الله محمد بن تقي الدين احمد بن عز الدين ابراهيم
بن الشيخ عبد الله بن ابي عمر محمد بن احمد بن قدامة بن نصر المقدسي الحنبلي قال صحبت ابا الحسن علي بن احمد بن عبد الواحد المشهور
بابن البخاري الحنبلي المقدسي قال صحبت الشيخ ابا علي حنبل بن عبد الله بن الفرج الرصافي البغدادي وكان ثقة خيرا قال
صحبت هبة الله بن محمد بن عبد الواحد بن احمد بن العباس الشيباني المكنى بابي القاسم قال صحبت الشيخ الصالح ابا علي
الحسن بن علي بن المذهب التميمي الواعظ قال صحبت الشيخ احمد بن جعفر بن حمدان القطيعي قال صحبت الشيخ عبد الله بن
احمد بن محمد بن حنبل بن هلال الشيباني قال صحبت والدي احمد بن محمد بن حنبل قال صحبت الحافظ سفيان بن عيينة
بن ميمون الهلالي الكوفي نزيل مكة المجمع على علمه وزهده وورعه وهو القائل وقد وقفت بعرفات حججت سبعين حجة وفي
كل عام اقف بهذا المكان واسأل الله ان لا يجعله آخر العهد منه وقد استحييت من الله مما اسئله فمات من السنة القابلة سنة
ثمان وتسعين ومائة عن احدى وتسعين سنة قال سفيان بن عيينة صحبت ابا محمد عمرو بن دينار الجمحي مولاهم المكي قال
صحبت حبر الامة وترجمان القرآن عبد الله بن عباس رضي الله عنه قال صحبت سيد الاولين والآخرين محمد رسول رب
العالمين صلى الله وسلم عليه وعلى آله واصحابه اجمعين ثم صحبت ابا بكر حتى توفي ثم عمر حتى توفي ثم صحبت عثمن حتى توفي
ثم اختصصت بصحبتي ابن عمي امير المومنين علي ابن ابي طالب بن عبد المطلب قال الامام الحافظ وجيه الدين عبد الرحمن بن
علي الديبع الشيباني قال الامام شمس الدين محمد بن محمد بن محمد الجزري فهذه طريقة الصحبة لم يكن اعلى منها ولا اصح قال ولم
يقع لنا من هذه الطريق في الصحبة ما هو الطف من هذا واحسن عند العارفين بتقدير ذلك وهو ان الامام احمد صحب الامام الشافعي
والامام الشافعي صحب مالك بن انس وصحب الشافعي فقيه زمانه محمد بن الحسن الشيباني وهو صحب الامام ابا حنيفة وثبت ان
الامام ابا حنيفة والامام مالكا صحبا جعفر الصادق وهو صحب اباه محمد الباقر وهو صحب اباه زين العابدين وهو صحب اباه
الحسين السبط وهو صحب اباه علي بن ابي طالب وهو صحب سيد الاولين والآخرين محمد رسول رب العالمين صلى الله وسلم عليه
وعلى آله واصحابه اجمعين فانظر ما اجتمع في هذا الاسناد الشريف من الائمة المقتدى بهم في العلم والدين رحمهم الله تعالى
انتهى ما قاله الحافظ الديبع رحمه الله تعالى وارويه عن شيخنا حسين بن محسن قال اروي عن شيخنا الشريف محمد بن ناصر
المذكور بسند الحنابلة من اهل المشرق قال شيخنا محمد بن ناصر وقد لقيت العريني والمطريري نزيلي عمان وقد لقيا
الشيخ محمد بن عبد الوهاب المجدد النجدي صاحب الدعوة ولقيت مسفر بن عبد الرحمن واحمد بن عتيق وكلاهما قد لقيا حسين
بن الشيخ محمد بن عبد الوهاب وعبد الرحمن بن حسن بن محمد بن عبد الوهاب وقد اخذ حسين عن ابيه محمد بن عبد الوهاب وعبد

وعبدالرحمن اخذ عن جده محمد بن عبدالوہاب قال الشیخ محمد بن عبدالوہاب حدثنی الشیخ عبداللہ بن ابراہیم النجدی بطاہر
المدینۃ قال اخبرنی شیخ الاسلام ابوالمواہب ہبۃ اللہ الحنبلی قال اخبرنی والدی تقی الدین عبدالباقی الحنبلی قال اخبرنی
المعمر عبدالرحمن البہوتی الحنبلی قال اخبرنی جمال الدین یوسف بن زکریا بن محمد الانصاری قال اخبرنی والدی زکریا بن
محمد الانصاری قال اخبرنی ابوالفضل احمد بن محمد العسقلانی قال اخبرنی الصالح محمد بن محمد السوقی الخاتنت قال اخبرنی زین الدین
عبدالرحیم بن حسین العراقی قال اخبرنی الصدر المیدومی قال اخبرنی ابوالفرج عبداللطیف بن عبدالمنعم الحرانی قال
اخبرنی ابوالفرج عبدالرحمن بن علی الجوزی قال اخبرنی اسمعیل بن صالح النیسابوری قال اخبرنی والدی صالح بن عبدالملک
المؤذن قال اخبرنی ابوطاہر محمد بن کعب بن محمد بن محمش الزیادی قال اخبرنی احمد بن محمد بن یحیی بن بلال البزار قال اخبرنا
عبدالرحمن بن بشر بن الحکم قال اخبرنی سفیان بن عیینۃ قال سمعتہ من عمرو بن دینار قال سمعتہ من ابی قابوس عن
عبداللہ بن عمرو بن العاص رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الراحمون یرحمہم الرحمن تبارک وتعالی ارحموا
من فی الارض یرحمکم من فی السماء تفرد بہ سفیان واللہ اعلم واما المسلسل بالحنابلۃ فحدثنی بہ شیخنا العلامۃ حسین بن
محسن الانصاری قال حدثنی بہ شیخنا الشریف محمد بن ناصر المذکور قال حدثنی الشیخ عبداللہ بن ابراہیم الحنبلی بطاہر
المدینۃ عن ابی المواہب بن تقی الدین عبدالباقی الحنبلیین عن والدہ التقی عبدالباقی قال اخبرنی عبدالرحمن البہوتی
الحنبلی قال اخبرنی تقی الدین بن النجاری الکرخی صاحب منتہی الارادات قال اخبرنی والدی شہاب الدین احمد قاضی
القضاۃ الحنبلی قال اخبرنی بدرالدین السعدی الطاہری الحنبلی قال اخبرنی عزالدین ابوالبرکات الحنبلی قال اخبرنی ابو علی
حنبل بن عبداللہ الرصافی قال اخبرنی ابوالقاسم ہبۃ اللہ الحنبلی قال اخبرنی ابوالحسن بن علی الحنبلی قال اخبرنی ابوبکر بن
احمد بن جعفر الحنبلی قال اخبرنی ابوعبداللہ بن الامام احمد بن حنبل قال اخبرنی والدی احمد بن محمد بن حنبل امام کل حنبلی عن
ابن عدی عن حمید عن انس بن مالک رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا اراد اللہ بعبد خیرا استعملہ
قالوا کیف یستعملہ قال یوفقہ لعمل صالح قبل موتہ ہذا حدیث عظیم ثلاثی بالنسبۃ الی الامام احمد رضی اللہ عنہ

فصل سوم

در ذکر عبارات اجازات محرر سطور بر ترتیب حصول اول اجازتی کہ متعلق بعلم معقول ومنقول رسمیہ بعد خواندن وفاتحہ
فراغ از فنون رسمیہ حاصل شدہ بعطاء دست استاذ العلماء تاج الفقہاء شیخ صدرالدین رح ست وعبارتش بلفظ وی
رح این ست مولوی سید محمد صدیق حسن صاحب ذہن سلیم وقوت حافظہ وفہم درست ومناسبت تمام باکتاب وسلیقہ
صحیح واستعداد تمام دارند جملہ کتب معقول رسمیہ از منطق وحکمت واز علم دین اکثر از بخاری وچیزی از تفسیر بیضاوی و
وفقہ واصول وعقائد وکلام وعربیت از فقیر الکتاب نمودند ومستعدانہ فہمیدہ خواندند وباوجود آن بسعادت و
رشد وصلاح ونیک نہادی وصفای طینت وغربت واہلیت وشرم وحیا در اقران وامائل خود ممتاز اند انتہی
دوم نسخہ اجازت شیخ زین العابدین بن محسن انصاری مفتی حال بہوپال ست وہذہ عبارتہ الحمد للہ الذی اجاز نا بنعمتہ

والصلوٰة والسلام على سيدنا محمد الذی اذهب الله به الغمه وعلى آله وصحبه الذين كشفوا بنورها حنادس ظلمات الليالى المدلهمة وعلى التابعين وتابعى التابعين لهم باحسان وغيرهم من الائمة وبعد فقد قرأ على الاخ الجليل العالم النبيل عالم المآثر والمفاخر سلالة السادة الاكابر نخبة اهل البيت المبرء عن كيت وذيت حبى فى الله ربى مولانا السيد محمد صديق حسن القنوجى حرسه الله عن آفات الحدثان وخصه بمزيد العلم والعرفان الجامع الصحيح لمسلم والجامع للترمذى والسنن لابن ماجة والسنن للنسائى والدرارى المضيئة شرح الدرر البهية للامام محمد بن على الشوكانى من اولها الى آخرها مع الضبط والاتقان على طريق اهل الاتقان والاذعان ورغب فى ذلك وطلب منى الاجازة فيما هنا لك لحسن ظن منه وان كنت لست اهلا لذلك فاقول وبالله احول واصول انى قد اجزت السيد الممدوح باقراء ما قرأ على وغير ذلك من كتب الصحاح والمسانيد ودواوين الاسلام المفصلة فى اسانيد مشائخنا الكرام واوصيه بتقوى الله ذى المنن فى السر والعلن وان يبغض لله ويحب لله وان لا ينسانى من دعواته فى خلواته وجلواته والحمد لله اولا وآخرا وظاهرا وباطنا انتهى بلفظه وايشان در شهر بكيد و سال از محرر سطور صغير اند و كتب فارسيه و اصلاح مسودات انشائيه از فقير گرفته اند و اصل مذهب ايشان شافعى ست ليكن تا مفتى بلده بهوپال شده اند بضرورت مصلحت رياست افتاء مسائل شرعيه بر طريقه حنفيه ميكنند و لا باس زيرا كه جمود بر تقليد مذهب احد معين مذهب ايشان نيست و اصل اعتقاد اتباع سنت مطهره ست پس لبس خصوص شيخ محمد يعقوب دهلوى برادر مولوى محمد اسحق نواسه شاه عبد العزيز دهلوى نزيل مكه مكرمه رحمهما الله زادها الله شرفا حسب استجازت بنده اين اجازت نامه عامه خاندان طهارت نشان خود بدستخط خود نوشته فرستاده اند و اجازت قرارت و اقراء قرآن عظيم و ديگر كتب حديث شريف داده جزاه الله خيرا و لفظ ايشان اين ست الحمد لله رب العالمين وصلى الله تعالى على خير خلقه سيدنا محمد وآله واصحابه اجمعين اما بعد فيقول الفقير الى الله تعالى محمد يعقوب العمرى نسبا والحنفى مذهبا والنقشبندى طريقة انى قد اجزت المولى السيد صديق حسن القنوجى اجازة عامة بحق ما تجوز لى رواية ودراية من جميع العلوم نقليها وعقليها خصوصا سند القرآن العظيم وسائر كتب التفاسير والاحاديث والاخبار والآثار والادعية والاذكار والطرائق والاشغال وما حوت اثبات شيوخى وشيوخهم متصاعدا الى النبى الكريم صلى الله عليه وآله وسلم ورضى الله عنهم اجمعين حررت فى شهر صفر سنة ۱۲۹۱ الهجرية فى مكة المشرفة انتهى بحروفه چهارم اجازت شيخ حسين بن محسن سبعى انصارى و نسخه اش اين ست نحمدك يا من اوقف العبد ببابه رغبه واذا انقطع عليه وصله رحمه واصلى واسلم على نبيك محمد القائل بلغوا عنى ولو آية وعلى آله وصحبه حملة العلم ونقلة الدراية اما بعد فانه يقينى و قرء على الاخ العلامة الاكمل والفهامة الاجل صاحب الفضائل المشهورة ومجد السيادة المأثورة ترجمان الادب شريف النسب الحسيب الجامع للشرفين السامى على الفرقدين السيد الاجل الشريف الاجل المتفرع من دوحة الفضل والعلوم المترعرع من شنشنة صاحب السر المكتوم مولانا السيد محمد صديق حسن بن السيد اولاد حسن بن على بن لطف الله الحسينى البخارى القنوجى صحيح البخارى من اوله الى آخره وموطا الامام مالك بكماله

وبلوغ المرام للحافظ ابن حجر العسقلانی وشمائل الترمذی وسنن ابی داؤد کلہ واولیات الشیخ سعید سنبل ومسلسلات شیخنا
الشریف المحدث العلامۃ محمد بن ناصر الحسینی الحازمی فوجدتہ فہما عالما ذکیا ولقیتہ المعیا وبرایتہ متبحرا عیناً حسنیا وطلب
منی الاجازۃ بعد القراءۃ والسماع ووصل سندہ بسند اہل الحدیث والاتباع مع انی لست من فرسان ہذا المیدان ولا ممن
لہ فی السباحۃ یدان ولکن تحقیقاً لظنہ وحرصہ علیہ واسعافاً لہ بمطلوبہ واذا اجزت مع القصور فانی + ارجو التشبہ
بالذین اجازوا السالکین الی الحقیقۃ منہجا + سبقوا الی غرف الجنان ففازوا + فاقول وباللہ اعتصم حامیا انی قد اجزت
السید الامام المذکور فی کل ما تجوز لی روایتہ وتمکن منی درایتہ من تفسیر وحدیث واحزاب واوراد وغیر ذلک کما قرأت
واخذت واجازنی بہا مشایخی الاجلاء الاعلام علیہم رحمۃ اللہ العزیز العلام فاولہم شیخی ومرشدی السید العلامۃ ذو المنہج
الاعدل حسن بن عبد الباری الاہدل وشیخی الشریف العلامۃ المحدث محمد ناصر الحازمی الحسینی کلاہما عن شیخہما شیخ الاسلام
ومفتی الانام بالدیار الیمنیۃ السید العلامۃ الامثل عبد الرحمن بن سلیمان مقبول الاہدل بسندہ المعروف فی ثبتہ المشہور
ویروی شیخنا محمد بن ناصر بالقراءۃ والسماع والاجازۃ عن شیخہ العلامۃ خاتمۃ المحدثین بصنعاء الیمن محمد بن علی بن محمد الشوکانی
بسندہ المشہور باتحاف الاکابر فی اسناد الدفاتر وشیخہ العلامۃ المحدث بصنعاء الیمن محمد بن علی العمرانی عن شیخہ العلامۃ المحدث
احمد بن محمد قاطن بسندہ المعروف فی ثبتہ المشہور وشیخہ العلامۃ المحدث محمد عابد بن الشیخ احمد علی السندی نزیل المدینۃ
المنورۃ بسندہ المشہور بحصر الشارد وفیما حواہ اسانید محمد عابد وشیخہ العلامۃ محمد اسحق الدہلوی بمکۃ المشرفۃ عن شیخہ مولانا
عبد العزیز المحدث الدہلوی عن والدہ مولانا شاہ ولی اللہ الدہلوی بسندہ المعروف فی ثبتہ المشہور وشیخی شیخ الاسلام
ومفتی الانام بمدینۃ زبید جمال الاسلام سلیمن بن محمد بن عبد الرحمن بن سلیمان وقد اجازنی اجازۃ عامۃ بخطہ الشریف واحال
تفصیل ذلک علی تفصیل ثبت جدہ شیخ الاسلام عبد الرحمن بن سلیمان وشیخی واخی القاضی العلامۃ محمد بن محسن بن محمد
الانصاری عن شیخہ العلامۃ احمد بن محمد بن علی الشوکانی عن والدہ بسندہ المذکور سابقاً وعن شیخہ وشیخی السید العلامۃ
ذی المنہج الاعدل حسن بن عبد الباری الاہدل عن شیخہ ذی القدر الاجل السید عبد الرحمن بن سلیمان مقبول الاہدل بسندہ
المذکور سابقا وثبت کل من المذکورین جامع لجمیع اصناف العلوم من حدیث وتفسیر وفقہ والامہات والمسانید والمعاجم
والاجزاء وغریب اللغۃ والحدیث وغیر ذلک واما اولیات الشیخ العلامۃ سعید سنبل فارویہا بالقراءۃ والاجازۃ من شیخنا
الشریف المحدث محمد بن ناصر الحازمی وہو یرویہا بالقراءۃ والاجازۃ من شیخہ محمد عابد المدنی عن مؤلفہا الشیخ سعید سنبل
وقد کتب السید صدیق حسن اسناد الامہات الست والبیضاوی والجلالین وبلوغ المرام وبعض مسلسلات شیخنا الشریف
محمد بن ناصر ومسند الدارمی وموطا الامام مالک وتیسیر الوصول وشمائل الترمذی الی مؤلفیہا ما تیسر عندی الآن لان
المیسور لا یسقط بالمعسور وقد اجزت السید المذکور فی کل باب واذنت لہ فی روایۃ ذلک کما اجازنی بذلک المشایخ
المذکورون الاعلام سلک اللہ بی وبہ المنہج الاعدل وجنبنی وایاہ طریق الدحض والزلل بطریقۃ المعتبر عند اہل الاثر

وسئلہ ان لا ینسانی من دعواتہ فی خلواتہ وجلواتہ وان لا یالو جہدا فی نشر الحدیث وتعلیمہ لقدر طاقتہ وان یحب فی اللہ ویبغض فی اللہ واوصیہ بتقوی اللہ فانہا ملاک الامر وعلیہا تدور رحی الدین بالاسر واللہ الموفق لما ہنالک فی بیدہ ازمۃ الہدی الی ذلک انہ علی ما یشاء قدیر وبعبادہ لطیف خبیر سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم وصلی اللہ تعالی علی خیر خلقہ سیدنا محمد وآلہ واصحابہ اجمعین والحمد للہ رب العالمین قالہ بلسانہ وحررہ ببنانہ العبد الفقیر الحقیر المحتاج الی ربہ العزیز الباری حسین بن محسن بن محمد الیمنی الانصاری تاب اللہ علیہ ووفقہ للصالحات بمنہ وکرمہ آمین انتہی کلامہ پنجم اجازت شیخ معمر ابو الفضل عبد الحق بن فضل اللہ المحدث نزیل مکہ مکرمہ متوفی بمنی ست ولفظہ این حمد لمن الاؤہ متصلۃ وفی الدہور کلہا مسلسلۃ اسنادہا صح بلا اعتلال من غیر تدلیس ولا اعضال ثم الصلوۃ دائما ابدا مع سلام لا یزال سرمدا علی النبی المصطفے وعترتہ وصحبہ متبعی طریقتہ وبعد فان الشیخ الفطن الذکی مولانا السید صدیق حسن نجل مولانا السید اولاد حسن المحدث القنوجی نفع اللہ بعلومہ کل ذکی وغبی طلب منی اجازۃ عامۃ ومثلی منہ یطلب ولست باہل ان اجاز فکیف ان اجیز ولکن الحقائق قد تخفی وقد من اللہ تعالی علی بالمثول عند ایمۃ السنۃ النبویۃ والسماع منہم للآثار والاحادیث المصطفویۃ واخذ الاجازات عنہم فاولہم واجلہم الامام الہمام فخر الاسلام العالم الربانی مولانا القاضی محمد بن علی الشوکانی الحقہ اللہ تعالی بالسلف الصالحین ومتعنا ببرکاتہ آمین وہو یروی عن عدۃ مشایخ واسامی الکل مع اختلاف الطرق مندرجۃ فی اتحاف الاکابر باسناد الدفاتر فلا حاجۃ الی اعادتہا والثانی وجیہ الاسلام الورع التقی مولانا القاضی عبد الرحمن بن احمد بن حسن البہکلی رضی اللہ عنہ وارضاہ وجعل الجنۃ مثواہ ولہ عدۃ مشایخ منہم الشیخ العلامۃ الجلیل علی بن عبد اللہ بن احمد الجلال ومنہم الشیخ العلامۃ ابو بکر بن عبد الہادی القدیمی والثالث العلامۃ النحریر شیخنا ومولانا السید عبد اللہ بن السید محمد بن اسمعیل الامیر رضی اللہ عنہما وجعل الجنۃ مسکنہما وہو یروی ایضا عن عدۃ مشایخ اجلہم واکرمہم والدہ المجتہد الشہیر بالسید محمد بن اسمعیل الامیر الیمانی والامام الہمام المشہور عند الخاص والعام ابو الحسن بن محمد صادق السندی المدنی والرابع العلامۃ البہی وارث احادیث النبی الامی الشیخ العلامۃ محمد عابد بن احمد علی الواعظ الانصاری الخزرجی السندی سقی اللہ ثراہ وجعل الفردوس مثواہ ولہ شیوخ عدیدۃ منہم الشیخ العلامۃ وجیہ الدین بن السید عبد الرحمن بن سلیمان مفتی زبید ومنہم الشیخ العلامہ یوسف بن محمد بن علاء الدین المزجاجی وتتمۃ اسانید ہولاء المشایخ الثلثۃ منسلکۃ فی اوراق الاسانید الموصولۃ مع الاتحاف فلیتفحص اسانیدہم مع اسامی الشیوخ ہنالک وقرأت اکثر کتب الحدیث علی اسوۃ المحدثین وارث علوم سید المرسلین العلامۃ النبیل مولانا الشیخ محمد اسمعیل الشہید تغمدہ اللہ بغفرانہ المدید وعلی شیخی ومرشدی العلامۃ مولانا الشاہ عبد القادر اعلی اللہ درجاتہ وخصہ بہباتہ وعلی اکمل العلماء وافقہ الفقہاء قدوۃ المحدثین عمدۃ الکاملین الشیخ العلامۃ مولانا شاہ عبد العزیز الدہلوی قدس اللہ سرہ بلطفہ الخفی والجلی واسانید مشایخ الہند متداولۃ فی دیارنا

لا حاجة الى تسطيرها ہہنا واجازنی ہولاء المشائخ اجازة عامة وغيرہم من اہل اليمن نفع اللہ تعالیٰ بہم فاقول انی اجزت السيد المذكور كثر اللہ تعالیٰ فوائده جميع كتب الحديث من الصحاح والمسانيد والمعاجم وغيرہا وما يتبعہا مما له نفع فی الاستنباط للاحكام من نحو وصرف واصول الفقه والمعانی والبيان والبديع واللغة وكتب الرجال كما اجازنی مشائخی فليروعنی جميعها علی اختلاف انواعها كما يراه شيبه وهو اہل لما ہنالک ولم اشترط عليه فهو اجل من ذلک واعلی واوصيه بتقوی اللہ عز وجل واتباع الحق اينما كان مع من كان والعمل بصحيح السنة ومجانبة البدعة والاستقامة علی قدم الحق والصدق وان لا ينسانی من دعائه فی خلواته وجلواته وعقيب صلواته جمعنا اللہ تعالیٰ فی دار السرور علی سرر متقابلين واللہ تعالیٰ يجزيه خير جزاء المحسنين ويجعلنا من عباده المتحابين وصلى اللہ علی رسوله المختار وآله وصحبه خيرة الاخيار حملة النجبه وحرره بقلمه خادم السنة النبوية عبد الحق المحمدی عامله اللہ بلطفه الخفی والجلی فی سلخ رجب سنة خمس وثمانين ومائتين والف الهجرية انتہی كلامه اللهم اغفر لی ولوالدی ولمن توالدا وارحمهما كما ربيانی صغيرا واغفر لمشائخی واساتذتی الذين اجازونی بكتب السنة المطهرة ودفاتر الاسلام ودواوين الايمان وارحمهم رحمة عامة تامة فی الدنيا والآخرة واجعلنا مسلمين لک ومن ذريتنا امة مسلمة لک واجازت قاضی شوكانی رح برای شيخ عبد الحق رح در سنہ [illegible] ہجری در صنعاء یمن بالمشافہ بوده پس این ست تحریر سطور باعتبار اتحاد واسطه وقرب سلسله اعلی اسانید واجازت قاضی عبد الرحمن بہکلی در نظم ونثر بحضرت ایشان نیز در ہمین سال بوده وکذلک اجازت سید علامہ محمد بن اسمعیل واجازت شیخ محمد عابد سندی وانتقال شیخ عبد الحق بن فضل اللہ محمدی در سنہ [illegible] ہجری بمقام منی در یوم حج بعد رجوع از عرفات ومزدلفه اتفاق افتاده پس آنچه در اواسط عمر بعض تزلزل در عقائد ایشان وميل بسوی تشیع وجز آن معروف ست در آخر عمر از آن انابت نموده اقرار صریح بمذہب اہل سنت وجماعت کرده بر طریقہ اتباع از این خاکدان عالم جاودان رحلت کردند وانما الاعمال بالخواتیم واین قسم تنقل مذاہب وتفرد ببعض اقوال براه خطای اجتہادی از جمعی از اکابر سلف از فقہاء وغیرہم نیز منقول ست وباصلاح حال وصحت عمل واستقامت وحسن خاتمه وعافیت عاقبه ان شاء اللہ تعالیٰ مغفور ومتجاوز عنه باشد وفضل اللہ واسع وتحریر سطور بعد اکتساب این علم شریف ورسوخ قدم دران واستقامت بر اتباع سنت چندی در مقام تدریس ست کتب صحاح سته وغیرہا از بعض طلبه علم حدیث درس دادم از انجمله نقل سندی که بعض سادات نوشته این ست الحمد للہ ذی النعم الجمة والصلوة والسلام علی سیدنا ومولانا محمد الذی کشف اللہ به کل غمه وعلی آله وصحبه احبار الملة واخیار الامة وبعد فلقد لقینی وقرء علی الاخ فی اللہ والمحب فی ذات اللہ السید الصالح الحسیب والماجد الشریف النسیب فلان زاده اللہ حرصا علی تحصیل العلم سنن ابی داود السجستانی من اولها الی آخرها وسنن ابن ماجه کلها والشمائل المحمدية للحافظ ابی عیسی الترمذی وكذلك بلوغ المرام للحافظ ابن حجر العسقلانی ونبذة منها واول احياء العلوم للغزالی والموطا لامام دار الهجرة مالک بن انس الی كتاب الصلوة

رضی اللہ عنہم اجمعین فوجدتہ مستبعا راغبا ولبرکات اہل الحدیث طالبا وبعد ذلک طلب منی الاجازۃ لوتصل
سندہ بسند اولی الافادۃ والافاضۃ فاجزتہ بما ہناک وان کنت لست بذاک متمسکا بقولہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
من تشبہ بقوم فہو منہم اخرجہ احمد وابو داؤد عن ابن عمرو الطبرانی فی الاوسط عن حذیفۃ رضی اللہ عنہم وقال العلقمی
بجانبہ علامۃ الحسن فاجزتہ متشبہا بہم مرتجیا برکاتہم کما قیل ؎ وتشبہوا ان لم تکونوا مثلہم ان التشبہ بالکرام
فلاح + بمقروآتی کلہا ومرویاتی علی کثرتہا وقلتہا بسندی الثابت فی ثبتی ہذا کما قرأتہا علی شیخی وثقتی عین الانسان و
انسان العین مولانا الشیخ حسین بن محسن الخزرجی الیمانی الانصاری لابرح فیتہ اجاری شاملا للمستمع والقاری وقد
اذنتہ فی روایۃ کل ذلک بشرطہ المعتبر وروایات مؤلفات شیخ شیوخنا الابرار شاہ ولی اللہ المحدث الدہلوی رحمہ اللہ
تعالی کما اجازنی بہ مشایخی الاخیار بطریقۃ المعتمدۃ عند اہل الاثر وسئلتہ سلمہ اللہ تعالی وابقاہ والی مدارج الحق رقاہ
ان لاینسانی من دعواتہ فی خلواتہ وجلواتہ وان لایالو جہدا فی نشر علم السنۃ المطہرۃ وتعلیمہ حسب ما رواہ المحدثون مع
شرح معانیہ وضبط مبانیہ من کلامہم وتفہیمہ فقد قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فیما رواہ عنہ عبد اللہ بن عمرو رضی اللہ
عنہ بلغوا عنی ولو آیۃ اخرجہ البخاری وقال نضر اللہ امرء سمع منا شیئا فبلغہ کما سمعہ فرب مبلغ اوعی لہ من سامع اخرجہ
الترمذی وابن ماجۃ عن ابن مسعود والدارمی عن ابی الدرداء رضی اللہ عنہما واوصیہ ونفسی بتقوی اللہ فی السر والاعلان
واتباع صریح الکتاب العزیز وصحیح السنۃ المطہرۃ ومعروفہما عند اہل ہذا الشان من دون تعریج علی قول زید وعمرو فانہ
لاتدور رحی الشریعۃ الحقۃ والملۃ الصادقۃ بالاسر الاعلی ذلک الامر والتوفیق من اللہ الہادی وعلیہ فی کل الامور اعتمادی
سبحانک لاعلم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم وصلی اللہ تعالی وسلم علی خیر خلقہ محمد وآلہ واصحابہ اولی الفضل الجسیم
المجید لمن ذکر العبد الخامل المتواری صدیق بن حسن بن علی الحسینی القنوجی البخاری وکان ذلک فی سنہ ۱۳۰۳ الہجریۃ
ببلدۃ بھوپال المحمیۃ الحمد للہ اولا وآخرا وظاہرا وباطنا بعدہ چون بتقدیر قادر قدیر جل ذکرہ وعم نوالہ فرصت وقت
از دست بشد وابتلا بمصالح عباد وفصل خصومات سکنۂ این دیار وبلاد دست بہم داد شغل تدریس بحیز التواء
افتاد وحوالۂ آن بتقریر وظائف بر دیگر اشخاص رفت وگاہ گاہی کہ اندک فرصت حاصل میشود غالب وقت در
تالیف ومطالعۂ کتب بسر کردہ می آید وواحب اعزہ واعز احبہ درین حین اخلاف این بندہ اند کہ شرعا وعقلا
وعرفا حقوق تعلیم وتربیت ایشان بر ذمۂ ہمت من واجب الاداست باین رہگذر در سنہ ۱۲۹۱ ہجری چون عمو زادۂ
شیخی وثقتی حسین بن محسن یمنی برین معمورہ افتاد عزیزی نور الحسن بارک اللہ فی علمہ وعمرہ بر ایشان اولیات شیخ سعید
سنبل حسب ایمای من گذرانید بجہت آنکہ زمانۂ قیام ایشان قلیل بود وبرای او از ایشان اجازت نامہ تیمنا و
تبرکا بعبارت ذیل بخط شریف ایشان فرا گرفتہ شد باین امید کہ او تعالی او را در زمرۂ اہل اثر گرداند وعمل صالح
وعلم نافع بخشد وایشان بعد بلوغ قدر این نعمت بشناسند واین طریقۂ حمیدہ را کہ صفوۂ طرائق اہل علم دین ست

در اولاد و اخلاف خود وراثةً بجد و جهد تمام بگذارند لشل الله دبیر حمنا وایاهم بجاه النبی محمد صلی الله علیه وسلم
ولفظ اجازت مذکور این ست الحمد لله رب العالمین والصلوٰة والسلام علی افضل الانبیاء والمرسلین وآله الطیبین الطاہرین
وصحبه الاکرمین وبعد فانه قرء علیّ الولد الشریف الفهیم والالمعی النجیم السید نور الحسن بن السید الاکرم والنواب المعتمد
المحترم امیر الملک والاجاه سید محمد صدیق حسن خان بهادر ادام الله بسطته وخلد دولته اولیات الشیخ العلامة المحدث
سعید سنبل من اولها الی آخرها وطلب منی الاجازة وان اجعل له الی مشایخی اجازة فاقول انی قد اجزت الولد الابر نور الحسن
الطیب الانور اجازة عامة بجمیع ما اجازنی به مشایخی الاعلام من تفسیر وحدیث حسبما هو مذکور فی اسانیدهم المتصلة واوصیه
بتقوی الله والدأب فی طلب العلم ونشره وافادته واستفادته واجزته ان یروی عنی اولیات الشیخ سعید سنبل کما
اجازنی بذلک شیخنا الشریف المحدث محمد بن ناصر الحازمی قراءة علیه من اولها الی آخرها وهو یرویها بالقراءة والاجازة
عن شیخه نزیل المدینة المنورة الشیخ محمد عابد السندی عن مؤلفها الشیخ سعید سنبل وقد اجزت الولد نور الحسن المذکور بجمیع
ما اجزت به والده النواب المعتمد حسبما هو مسطر فی اجازته سلک الله بنا وبه احسن المسالک وجنبنا ما یوجب المهالک فانه
الموفق لما هنالک وبیده ازمة الهدی الی ذلک انه علی ما یشاء قدیر وبعباده لطیف خبیر وصلی الله علی سیدنا محمد
وآله وصحبه وسلم کتبه الفقیر الی رحمة ربه الباری حسین بن محسن بن محمد الانصاری عفا الله عنهم انتهی بلفظه الشریف وچون
خلف اصغرم سید علی حسن اطال الله عمره وعلمه هنوز خرد سال قاری کتاب الله ست وکتابی در کدام علم نخوانده لهذا
او را سند کتب علم حدیث از جناب ایشان حاصل نشد ولیکن اگر خواسته خدا ست وحیات من وفا میکند والشان را
چنانکه دل میخواهد واز خدا خواسته ام می بینم پیش خود جمله کتب حدیث وتفاسیر را بدرس ایشان میدهم و وصیت
باشاعت وتعلیم وتدریس میکنم الحال اتباعاً للسلف اجازت جمله مؤلفات خود ومرویات خویش چنانکه درین
ثبت مرقوم ست عامةً تامةً بایشان دادم تا سند باشد ومسئلهٔ اجازت یکی از مسائل مشهوره ست ودر جواز آن
باجازت مطلقه جماعتی از اہل حدیث وفقه واصول اختلاف کرده اند ولیکن انچه بران عمل مستقر شده وجماہیر اہل
علم بآن قائل گردیده اند قول باجازت وصحت روایت بدان ووجوب عمل بمرویّ آنهاست اگرچه اہل ظاہر زعم
عدم وجوبش میکنند ابن الصلاح گفته این زعم باطل ست زیراکه در اجازت قادحی در اتصال منقول بها وتهمت
بدان نیست وحینئذ فاقول انی اجزت الولد السعید السید نور الحسن والسید علی حسن بارک الله لهما وعلیهما وفیهما وجعلهما من
عباده الصالحین العالمین اجازة شاملة کاملة فی کل ما تجوز روایته وتنفع درایته من منقول ومعقول وفروع واصول
سیما علوم التفسیر والتاویل والاشارة وسائر المسانید والجوامع والمعاجم وما فی معنی ذلک من کتب الاحکام المستنبطة
من علم السنة المطهرة علی اختلاف اصنافه وانواعه واجناسه کل ذلک بشرطه المعتبر عند اہل الحدیث والاثر ○ انی
اجزت لکم عنی روایتکم + بما سمعت من اشیاخی واقرانی + من بعد ان تحفظوا شرط الجواز لها

مستجهين لها اسباب اتقان ادحر بن اكثان الله يذكرني يوم النشور واياكم بغفران وكذا
اجزتهم في خصوص المسلسلات قراءة وعلما وكذلك في سائر الاذكار النبوية وفي سائر الاحزاب والاوراد الصحيحة الماثورة عن النبي
صلى الله عليه وآله وسلم اجازة شاملة كاملة كما اجازني به مشايخي من اهل اليمن والهند وكذا بجميع ما الفت وصنفت في ابواب
علوم الدين واحكام الشرع المبين واحيائها وتلفظت بالاجازة لهم حماهم الله تعالى عن الرزايا والبلايا وحباهم بانواع
الالطاف والعطايا انه مجيب قريب اجزت لهم لا خيب الله سعيهم وبلغهم ما يا ملون من العلم
جميع الذي اروي بكل طريقة وما صح من نثري لهم ومن نظمي **فصل چهارم** چون شيوخ محرر
سطور غالبا علما مجتهدين يمن ونواح آن قطر مبارك اند وبيشتر استفاده از مولفات اين حضرات بابركات ست
رحمهم الله تعالى وقدس ارواحهم لهذا ابتدی از فضل يمن حواله زبان خامه ادله گزار حق نگارمي شود لينشرح بذلك
صدر كل يماني وتثلج به قلب كل ايماني ويطمئن به خاطر كل عالم رباني ويعلم ان كونه من اهل هذا القطر من النعم التي
انعم الله تعالى بها عليه لكونه من بلادهم وعلى من انتمى اليه لدخوله في عدادهم لتناول الادلة التي ستر باب على اي صفة
كان ومن اي فريق من اهلها يعد قال الله تعالى يا ايها الذين امنوا من يرتد منكم عن دينه فسوف ياتي الله
بقوم يحبهم ويحبونه اذلة على المؤمنين اعزة على الكافرين يجاهدون في سبيل الله ولا يخافون
لومة لائم ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله واسع عليم گويم ابن جرير از شريح بن عبيد روايت كرده
كه چون اين كريمه فرود آمد عمر گفت انا وقومي يا رسول الله فرمود لا بل هذا وقومه يعني ابا موسى الاشعري وعن عياض
الاشعري قال لما نزلت يعني هذه الآية قال رسول الله صلعم قوم هذا واشار الى ابي موسى اخرجه ابن سعد وابن ابي شيبة في
مسنده وعبد بن حميد والحكيم الترمذي وابن جرير وابن المنذر وابن ابي حاتم والطبراني وابو الشيخ وابن مردويه والحاكم
وصححه والبيهقي وعن ابي موسى الاشعري قال تليت عند النبي صلعم فسوف ياتي الله بقوم الآية فقال النبي صلعم قومك يا ابا موسى
اهل اليمن اخرجه ابو الشيخ وابن مردويه والحاكم في جمعه لحديث شعبة والبيهقي وابن عساكر وعن جابر بن عبد الله رضي الله عنه
قال سئل رسول الله صلعم عن قوله تعالى فسوف ياتي الله بقوم الآية قال هؤلاء قوم من اهل اليمن ثم كندة ثم السكون ثم
تجيب اخرجه ابن ابي حاتم في الكنى والطبراني في الاوسط وابو الشيخ وابن مردويه بسند حسن وعن ابن عباس في الآية
قال هم قوم من اهل اليمن ثم من كندة ثم من السكون اخرجه البخاري في تاريخه وابن ابي حاتم وابو الشيخ وعن القاسم بن مخيمرة
قال اتيت ابن عمر فرحب بي ثم تلى هذه الآية ثم ضرب على منكبي وقال احلف بالله انهم لمنكم اهل اليمن اخرجه البخاري
في تاريخه واين احاديث دليل اند برآنكه نزول اين كريمه در بارهٔ اهل يمن ست واين آيه مشتمل بر مناقب اهل يمن ست
بچند وجه **اول** اختصاص اهل يمن باين مزيت عظيمه كه عبارت از اتيان الهى باهل يمن نزد ارتداد غير ايشان
از قبائل عرب ست كه درين جزيره بر اختلاف انواع وتباين صفات سكونت دارند ونسبت اين مزيت مگر بنابر

مزید شرف ایشان و بجهت آنکه اینها حزب الله اند نزد خروج دیگران از دین و تمکن اسلام در قلوب اینها
و عدم تزلزل اقدام اینها نزد تزلزل اقدام غیر اهل یمن و اصحاب اخبار و ارباب تفسیر نقل کرده اند که یازده
قبیله از قبائل عرب مرتد شدند از اسلام لیکن اهل یمن همچنان بر اسلام ثابت مانده و متمسک بشعائر او گرده
بتمامه خارج از اسلام بر دوختند **منقبت دوم** قوله عز و جل یحبهم ست و بعد این کرامت و تشریف از جناب
خدا عز و جل خود هیچ شی باقی نیست زیرا که هر که را خدا تعالی دوست گرفت وی بسعادتی و شرفی رسید که هیچ سعد
و شرف مماثل و متقارب او نمی تواند شد فائز بفوزی گشت که هیچ فوز معادل او نیست و مکرم بکرامتی گردید که هیچ
کرامت با وی مساوی نمی شود و کیف که اعظم مطلوب عباد مغفرت ذنوب ست و خواص عباد طالب رضای مولی
باشند و حاصل رضا تغاضی از مواخذه و تجاوز از تفریط ست و نیست مستلزم محبت چه محبت امری وراء اوست
و هر که را این محبت دست بهم داد او را مغفرت و رضا نقد وقت ست با مزید خصوصیت که عبارت از محبت باشد
زیرا که محبت منشاء اکرام محبوب بهر مطلوب و مصدر حصول مراد از هر مرغوب ست و لله المثل الاعلی و از وجدان
صحیح معلوم ست که محب تقرب محبوب بهر مرغوب فیه وی میجوید هر چه باشد و این رتبه مستلزم عدم مواخذه و
دخول جنت ست کما قال تعالی ردا علی الیهود حیث قالوا نحن ابناء الله واحباءه قل فلم یعذبکم
بذنوبکم و این مفید آنست که او تعالی محب خود را معذب نمیکند بلکه بانواع کرامات و نفائس تفضلات و احسانا
عطیات نوازش میفرماید چنانکه مستفاد معانی لفظ محبت و حب و حبیب و محبوب ست **منقبت سوم** لفظ و
یحبونه ست و این کرامتی جلیله و منقبتی جمیله ست چه محب بودن عبد حقیر برای رب جلیل غایت قصوای ایمان
و نهایت قوت عرای اسلام ست که فوز بنعیم دائم و نجات از عذاب الیم وابسته بدامن اوست و از اعظم محبت الله عز و جل
و دلائل صحتش اتباع رسول خدا صلعم در جمیع اقوال و افعال و اقتدا بوی صلعم و اهتدا بهدی شریف نبوی ست قال تعالی
قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و ازینجا ثابت شد که محبت خدا را اتباع رسول شرط ست
و چون شرط فوت شود مشروط هم فوت گردد و غیر متبع محب خدا نبود و اگر دعوی آن کند ادعاء باطل کرده باشد
و هر که متبع رسول خدا صلعم ست وی محب خدا ست و فائز بحب الهی و باین محبت ذنوب او محو و درجه او میان
مومنین مرتفع گردد **منقبت چهارم** قوله تعالی ست اذلة علی المؤمنین زیرا که ذلت از برای اهل ایمان
اشرف خصال مومنین و اعظم مناقب مسلمین ست و آن عبارت از تواضع ست و تواضع را او تعالی مدح کرده
و صاحب او را برفع درجات نوازش فرموده و درین امر از شر بسیاری از خصال شر که منجمله اش یکی کبر
و عجب ست رهائی حاصل میشود **منقبت پنجم** قوله عز و جل ست اعزة علی الکافرین و این عزت حاصل
صلابت در دین و تشدد در قیام باسلام و کراهت از اعدا دین و غلظت بر خارجین از دین ست **منقبت ششم**

قوله سبحانه وتعالی ست یجاهدون فی سبیل الله وجهاد در راه خدا رأس واجبات شرعیه واساس فرائض دینیه ست وقیام عماد دین وارتفاع شان شرع مبین وتوسیع دائرهٔ اسلام وتقاصر جوانب کفر وهدم ارکان شرک منوط بذیل اوست واین جهاد گاهی بسیف وسنان باشد وگاهی بزبان وبیان واهل یمن قدیماً وحدیثاً درین هردو قسم جهاد پیش قدم طوائف مردم اند چه اهل نجد واصحاب عسیر همگنان یمنی اند وجهاد ایشان باعداء اسلام ومبتدعان طغام ومشرکان لئام معلوم جمله خواص وعوام ست واهل صنعاء ولواحق او مثل ابوعریش وعراقه وحدیده وبیت الفقیه وامثال آن جمله از سرزمین یمن اند وتصانیف ایشان در رد بدعات تقلید وشرک اموات وتصلب در اتباع سنت وترک التفات بسوی آراء رجال شاهد عدل بر جهاد لسان وبیان ست ومثل آن از مردم دیگر اقطار معلوم نیست منقبت هفتم قوله سبحانه وتعالی ست ولا یخافون —— لومة لائم واین شان اخلاص وقیام برای عزوجل وعدم مبالات بمخالف حق ومباین دین ست ونکره درینجا در سیاق نفی ست پس شامل هر لائمه باشد که از هر کدام لائم صادر گردد جلیل باشد یا حقیر قریب باشد یا بعید وما ادل هذه المنقبة علی قیامهم فی کل امر بمعروف اونهی عن منکر القیام الذی لا تطاوله الجبال ولا تروعه الاهوال وچون او تعالی تنبیه ایشان برین عطیه عظیمه واحسان جلیل کرد فرمود ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء والله واسع علیم ودرین کریمه تلمیح ست بآنکه او تعالی برای اهل یمن از فضل ومهربانی خود چیزی فراهم ساخته که بدان تفضل برغیر ایشان نکرده گویا این جواب ست برای کسی که قصد استحصال اینچنین مناقب برای خود بکند یا دران منافسه یا بران تحاسد فرماید وجمعی از مفسرین در مناقب اهل یمن آیات قرآنیه ذکر کرده اند وبعضی ازان آیات در فضل مکه ومدینه ست حرسهما الله تعالی شوکانی گفته وهما من الیمن وبعضی ازان در فضل بیت المقدس وحرم شریف ست شوکانی گفته وهما من الیمن واز انجمله قوله تعالی ست وتزودوا فان خیر الزاد التقوی ودرین کریمه مدح اهل یمن بقوت یقین ست واز انجمله قوله تعالی ست واذن فی الناس بالحج ودر حدیث آمده ان اول من اجابه اهل الیمن واز انجمله قوله تعالی اولم یروا انا نسوق الماء الی الارض الجرز واین ارض در یمن ست ومنها قوله تعالی بلدة طیبة ورب غفور واین بلده در یمن بود ومنها اذا جاء نصر الله والفتح ورأیت الناس یدخلون فی دین الله افواجاً گفته اند مراد بناس درین سورهٔ مبارکه مردم یمن اند واما سنت وارده در فضل ایشان پس در حدیث ابی هریره ست قال قال رسول الله صلعم اتاکم اهل الیمن ارق افئدة والین قلوبا الایمان یمان والحکمة یمانیة اخرجه الشیخان وغیرهما وفی لفظ للبخاری اتاکم اهل الیمن هم ارق افئدة واضعف قلوبا وفی لفظ لمسلم جاء اهل الیمن هم ارق افئدة واضعف قلوبا الفقه یمان والحکمة یمانیة واین شهادتست از اعدل شهود حضرت احمد محمود صلعم بر شرف وفضل فقه وحکمت ایشان واین ادل دلیل ست بر هدایت اهل یمن واز ینجاست که اهل یمن در علوم حدیث وفقه واخلاص عمل وثبت فوق

اہل عالم بودہ اند و للہ الحمد چنانکہ مولفات سادات سنت صنعاء و مشائخ حدیث آنجا مثل ابن وزیر و سید امیر
و قاضی شوکانی و علماء قبائل ہدلیہ و شیوخ و تلامذہ و اولاد ایشان حجت نیرہ برین دعوی ست و سرزمین یمن ہمیشہ
محدث خیز مجتہد انگیز بودہ آمدہ تا الی الآن و غالب علمای آن قطر در ہر عصر نیل براجتہاد خود داشتہ اند واللہ یختص
برحمتہ من یشاء و دستگاہ ایشان در علوم نقلیہ خصوصاً و فنون عقلیہ عموماً تا انجاست کہ طائر خیال تا نزد قصر
ادراک او نمی تواند پرید لاسیما مہارتی کہ در خصوص علم کتاب و سنت از تفسیر و حدیث و فقہ و اصولش روزی روزگار
ایشان شدہ ائمہ دیگر اقطار و علماء امصار در برابرش اطفال دبستان می نمایند و مولفات شان در مقابل
مصنفات ایشان ہمچو سہا در پیش خورشید بیش نیست ذلک فضل اللہ یوتیہ من یشاء و بخاری و مسلم و غیرہما
از حدیث ابن مسعود روایت کردہ اند ان النبی صلعم قال الایمان ہاہنا و اشار بیدہ الی الیمن و نجد و عسیر ہمہ از سرزمین
یمن ست پس درین مناقب شریک باشد و انچہ اہل بدعت در حظ اہل نجد و طریقہ ماثورہ ایشان استدلال باخبار
واردہ در ظہور فتن از جانب شرق وغیرہ کردہ اند محل ابتنی نیست بلکہ خارج از محل نزاع ست و این الفاظ ثابتہ
در صحیحین وغیرہما مشتمل بر مناقب عظیمہ و فضائل کریمہ اہل یمن ست اول آنکہ جناب رسالت صلعم برای ایشان رقت
افئدہ و لین قلوب اثبات فرمودہ و این منقبت عظیمہ ست زیرا کہ این وصف شان اہل ایمان ست و لہذا آنحضرت
صلعم قسوۃ و غلاظ قلوب را در فدادین نزد اصول اذناب اہل نشان دادہ انجا کہ طلوع قرن شیطان ست در ربیعہ
و مضر کذا فی الصحیحین و فی لفظ لہما انہ قال بعد قولہ الایمان یمان والحکمۃ یمانیۃ و راس الکفر قبل المشرق پس رقت فواد
و لین قلب دو وصف ملازم ایمان قوی و دین سوی ست دوم قولہ صلعم الایمان یمان و این لفظ مشعر بقصر ایمان
بر اہل یمن ست بر وجہی کہ متجاوز بسوی غیر ایشان نمی شود و لیکن چون ایمان در غیر ایشان از قبائل عرب و سکان
عجم و جمیع ارض یافتہ می شود پس این حصر محمول باشد بر مبالغہ در اثبات ایمان اہل یمن و بر انکہ ایمان ایشان فرد
کامل از افراد ایمان ست کہ غیر ایشان ہمراہ را مساوی نمی شود و این حصری ست کہ اہل بیان نامش ادعائی نہادہ
و شک نیست کہ مراتب ایمان متفاوت ست ایمان بعض اشخاص ہمچو جبال رواسی ست کہ بہیچ شی متحرک نمیگردد و
بہیچ شبہہ تزلزل نمی پذیرد اگرچہ رسد بجائیکہ رسد و ایمان بعض کسان کمتر ازین پایہ می باشد و بازعاج مزعج یا باغواء
مقلد یا باغواء مبتدع متذبذب و متضعف میگردد و دین و وہی در ارکانش آمد و شد میکند و ادلہ صحیحہ صریحہ قاضی اند
بانکہ ایمان زیادت و نقصان می پذیرد و کم و بیش میگردد فللہ ہذہ المنقبۃ التی تتقاصر الاذہان عن تصور
کنہہا و بلوغ غایتہا و بالجملۃ فالایمان ہو راس مال کل من یدین بہذا الدین فاذا فاق اہل الیمن فیہ غیرہم فقد ظفروا
بالخیر اجمع و نالوا الغایۃ التی لیس وراءہا غایۃ والمنقبۃ التی تتقاصر عندہا کل منقبۃ سوم قولہ صلعم والحکمۃ یمانیۃ و درین
کلمہ راشدہ اثبات حکمت ست برای مردم یمن ہمچون بر طریق مبالغہ و دلالت ست بر انکہ ایشان را از حکمت

نصیبی ست که هیچ حظ و نصیب بدان عوالی و مساوی نیست و حکمت عبارتست از علم بمبدا و شرائع او و فهم حجت وی هرچه
متعلق باوست از علوم عقلیه و نقلیه پس گویا که آنحضرت صلعم برای ایشان اثبات علم بر وجهی فرموده که در آن
غیر را مجال لحوق نیست و هر که را او تعالی ایمان بر وجه کمال و علم بر وصف اتم جمع و فراهم کرده باشد او وی چه
میتوان گفت که وی ظافر سعادت عاجله و آجله و نائل خیر سابق و لاحق بر ابلغ وجه و اکمل طریق ست چهارم
قوله صلعم والفقه یمان و درین حرف مبارک اثبات فقاهت اهل یمن بر وجه اتم و اعم ست و دلیل ست بر آنکه مردم
آنجا فرد فرد کامل فقه کتاب عزیز و سنت مطهره و استخراج وجوه از هر دو و معرفت نیز و هستند و همین ست فقه در دین
و فقیه کسی ست که با علم خود فهم علم و قوت ادراک و حسن تصرف در شرعیات و عقلیات منضم نموده و در طوائف اهل علم
فرد کامل بر آمده و منجمله مناقب ایشان یکی آنست که رسول خدا صلعم برای ایشان دعا فرموده و گفته اللهم اقبل بقلوبهم
کما اخرجه الترمذی من حدیث انس وفی لفظ انه صلعم قال هم منی والیّ کما اخرجه الطبرانی من حدیث عبدالله بن عمر وقال
صلعم انی اجد نفس الرحمن من قبل الیمن کما اخرجه الامام احمد من حدیث ابی هریرة و چنانکه آنحضرت صلعم این نفس مقدس
الهی را از طرف سرزمین یمن دریافته همچنان بعض ضعفا و غربا اهل بیت او نیز شاید که این دم مبارک را از قعر دل
مومن و خاطر مطمئن خود هنوز از آن سرزمین جنت آئین می یابند و این رائحه از انسونی عنبر بوی می شمند ولله الحمد
بیت ای نفس خرم باد صبا + از بر یار آمده مرحبا + والحمد لله تعالی که چنانکه نسبت این دور افتاده بدان سرزمین
جنت تزئین بوجوه عدیده و اسباب صحیحه سدیده مستقیم و قویم ست و دل بمحبت علماء آن دیار چنانکه باید و شاید مشغول
همچنان خاطر از مدارات فضلاء هند و دیگر بلاد عجم بمراحل دور و از گفت و شنود این مرز و بوم و مطالعه مؤلفات
علماء این قوم و رد و قبول ابناء جنس خیلی نفور هذا وقد ذکر جماعة من اهل العلم احادیث فی فضل الیمن و اهله وفی غنیة عنها
ما ثبت فی الصحیحین حسبما قدمنا فلنقتصر علی هذا المقدار ففیه کفایة ومقنع وبلاغ ان کان فی الدار دیار **فصل پنجم**
در ذکر فوائد شتی **فائده** در علم حدیث و ما یتصل به ابن الاکفانی در کتاب ارشاد القاصد در ذکر انواع علوم
نوشته علم الحدیث الخاص بالروایة علم یشتمل علی نقل اقوال النبی صلعم وافعاله وروایتها وضبطها وتحریر الفاظها وعلم
الحدیث الخاص بالدرایة علم تعرف منه حقیقة الروایة وشروطها وانواعها واحکامها وحال الروایة وشروطها و
انواعها واحکامها وحال الرواة وشروطهم واصناف المرویات وما یتعلق بها انتهی پس حقیقت روایت چنانکه
سیوطی در تدریب گفته نقل سنت و نحو آن و اسنادش بسوی معزی الیه بتحدیث یا اخبار یا جز آن ست و شروطش
تحمل راوی برای مروی بنوعی از انواع تحمل از سماع یا عرض یا اجازه و مانند او ست و انواعش اتصال و انقطاع
و نحو هاست و احکامش قبول و رد ست و حال رواة عدالت و جرح ست و شروط ایشان در تحمل و در اداء ست
و اصناف مرویات مصنفات از مسانید و معاجم و اجزاء و جز آن احادیث و آثار و غیر هاست و متعلق بها

معرفت اصطلاح اہل او ست شیخ عز الدین بن جماعہ رح گفتہ علم الحدیث علم بقوانین یعرف بہا احوال السند
والمتن وموضوعہ السند والمتن وغایتہ معرفۃ الصحیح من غیرہ وحافظ ابو الفضل بن حجر رح فرمودہ اولی التعاریف لہ
ان یقال معرفۃ القواعد المعرفۃ بحال الراوی والمروی وگفتہ اگر خواہی لفظ معرفت را حذف کنی وبگوئی القواعد
الخ وکرمانی در شرح بخاری افادہ نمودہ ان علم الحدیث موضوعہ ذات رسول اللہ صلعم من حیث انہ رسول اللہ
وحدہ ہو علم یعرف بہ اقوال رسول اللہ صلعم وافعالہ واحوالہ وغایتہ ہو الفوز بسعادۃ الدارین وآین حد باآنکہ
شامل علم استنباط ست غیر محرر ست واہذا شیخ علامہ محی الدین کافیجی لم یزل ازین حرف کہ موضوع علم حدیث
ذات رسول خدا ست صلعم تعجب میکرد ومیگفت کہ این موضوع طب ست نہ موضوع حدیث واما سند پس نزد
بن جماعہ وطیبی گفتہ اند ہو الاخبار عن طریق المتن ابن جماعہ فرمودہ واخذہ اما من السند وہو ما ارتفع وعلا من
سفح الجبل لان المسند یرفعہ الی قائلہ او من قولہم فلان سند ای معتمد فسمی الاخبار عن طریق المتن سندا لاعتماد الحفاظ
فی صحۃ الحدیث علیہ وآما الاسناد فہو رفع الحدیث الی قائلہ طیبی گفتہ وہما متقاربان فی المعنے واعتماد الحفاظ فی
صحۃ الحدیث وضعفہ علیہما وابن جماعہ گفتہ المحدثون یستعملون السند والاسناد لشئ واحد وآما مسند پس وراچند
اعتبار ست یکی حدیث دوم کتابیکہ دران مسندات صحابہ ومرویات شان فراہم باشد واین اسم مفعول ست
سوم آنکہ مسند گویند ومراد بدان اسناد دارند واین مصدر ست ہمچو مسند الشہاب ومسند الفردوس ای
اسانید احادیثہما وآما متن پس طیبی گفتہ ہو الفاظ الحدیث التی تتقوم بہا المعانی وابن جماعہ گفتہ ہو ما ینتہی الیہ
غایۃ السند من الکلام واخذہ اما من المماتنۃ وہی المباعدۃ فی الغایۃ لان المتن غایۃ السند او من متنت الکبش اذا شققت
جلدۃ بیضتہ واستخرجتہما فکان المسند استخرج المتن بسندہ او من المتن وہو ما صلب وارتفع من الارض لان المسند یقویہ
بالسند ویرفعہ الی قائلہ او من تمتین القوس ای شدہا بالعصب لان المسند یقوی الحدیث بسندہ وآما حدیث پس اصلش
ضد قدیم ست واستعمالش در قلیل وکثیر خبر میرود زیراکہ محدث می شود شیئا فشیئا وحافظ ابن حجر در شرح بخاری
گفتہ المراد بالحدیث فی عرف الشرع ما یضاف الی النبی صلعم وکانہ ارید بہ مقابلۃ القرآن لانہ قدیم وطیبی گفتہ حدیث
اعم ست ازانکہ قول نبی صلعم باشد یا صحابی یا تابعی وفعل وتقریر ایشان لیکن اصح درین باب قصر لفظ حدیث بر مقول
ومفعول وتقریر وی صلعم ست لا غیر وحافظ ابن حجر در شرح نخبہ گفتہ خبر نزد علماء فن مرادف حدیث ست اطلاق
ہر دو بر مرفوع وموقوف ومقطوع آید وگفتہ اند کہ حدیث آنست کہ از انحضرت صلعم آمدہ وخبر آنکہ از غیر وی علیہ السلام
آمدہ ولہذا مشتغل بسنت را محدث ومشتغل بتواریخ ونحو آن را اخباری گویند وگفتہ اند کہ میان ہر دو عموم وخصوص
مطلق ست پس ہر حدیث خبر ست ولا عکس وگفتہ اند کہ اطلاق حدیث بر غیر مرفوع نباید الا بشرط تقیید گویم
ضابطہ درینجا نیز ہمین ست کہ قصر لفظ خبر بر مرفوع نمایند ونووی در تقریب گفتہ ان المحدثین یسمون المرفوع والموقوف

بالاثر وان فقهاء خراسان يسمون الموقوف بالاثر والمرفوع بالخبر و نيز قال آثرت الحديث بمعنى رويته و يسمى المحدث
اثريا نسبة للاثر انتهى گویم قوی درین تمام مذهب فقهاء خراسان ست فائده در حد حافظ و محدث و مسند
او فی درجات ثلثه مسند بکسر النون ست و آن کسی ست که روایت حدیث باسناد خود میکند خواه نزدش علم بدان حدیث
باشد یا مجرد روایت بود و اما محدث پس وی ارفع از مسند ست رافعی و غیره گفته اذا اوصى للعلماء لم يدخل
الذين يسمعون الحديث ولا علم لهم بطرقه ولا باسماء الرواة والمتون لان السماع المجرد ليس بعلم و تاج بن یونس در شرح
تعجیز نوشته اذا اوصى للمحدث تناول من علم طرق اثبات الحديث وعدالة رجاله لان من اقتصر على السماع فقط ليس بعالم
وكذا قال السبكي في شرح المنهاج و قاضی عبدالوهاب از عیسی ابان از مالک آورده که گفت لا يؤخذ العلم عن اربعة ويؤخذ
عمن سواهم لا يؤخذ عن مبتدع يدعو الى بدعته ولا عن سفيه يعلن بالسفه ولا عمن يكذب في احاديث الناس وان كان
يصدق في احاديث النبي صلعم ولا عمن لا يعرف هذا الشان سیوطی گفته مراده اذا لم يكن ممن يعرف الرجال من الرواة
ولا يعرف هل زيد في الحديث شيء او نقص و زرکشی گفته اما الفقهاء فاسم المحدث عندهم لا يطلق الا على من حفظ متن
الحديث وعلم عدالة رجاله وجرحها دون المقتصر على السماع و ابو نصر حسین شیرازی گفته العالم الذي يعرف المتن والاسناد
جميعا والفقيه الذي يعرف المتن ولا يعرف الاسناد والحافظ الذي يعرف الاسناد ولا يعرف المتن والراوي الذي
لا يعرف المتن ولا يعرف الاسناد گویم درین حدود انتشار ظاهر ست که بر عارف ماهر غیر مخفی ست و حافظ ابو شامه
گفته علوم الحديث الآن ثلثة اشرفها حفظ متونه ومعرفة غريبها وفقهها والثاني حفظ اسانيده ومعرفة رجالها وتمييز
صحيحها من سقيمها وهذا كان مهما وقد كفيه المشتغل بالعلم بما صنف فيه والف فيه من الكتب فلا فائدة الى تحصيل ما هو حاصل
والثالث جمعه وكتابته وسماعه وتطريقه وطلب العلو فيه والرحلة الى البلدان والمشتغل بهذا مشتغل عما هو الاهم من العلوم
النافعة فضلا عن العمل به الذي هو المطلوب الاصلي الا انه لا بأس به لاهل البطالة لما فيه من بقاء سلسلة الاسناد المتصلة
باشرف البشر صلعم قال ومما يزهد في ذلك ان فيه يتشارك الكبير والصغير والفاهم والجاهل والعالم وقد قال الاعمش حديث
يتداوله الفقهاء خير من حديث يتداوله الشيوخ شیخ الاسلام گفته در بعض کلام ابو شامه نظر ست بعده ابدا این نظر کرده
وگفته فالحق ان كلا منهما اي حفظ متونه واسانيده في علم الحديث مهم ولا شك ان من جمعهما حاز القدح المعلى مع قصور
فيه ان اخل بالثالث ومن اخل بهما فلا حظ له في اسم الحافظ ومن احرز الاول واخل بالثاني كان بعيدا من اسم المحدث
عرفا ومن احرز الثاني واخل بالاول لم يبعد عنه اسم المحدث ولكن فيه نقص بالنسبة الى الاول وبقي الكلام في الفن الثالث
ولا شك ان من جمع ذلك مع الاولين كان اوفرهم سهما واحسنهم حظا ومن اقتصر عليه كان اخس حظا وابعد حفظا فمن جمع
الثلاثة كان فقيها محدثا كاملا ومن انفرد باثنين منها كان دونه الا ان من اقتصر على الثاني والثالث فهو محدث صرف
لا حظ له في اسم الفقيه كما ان من انفرد بالاول فلا حظ له في اسم المحدث ومن انفرد بالاول والثاني فهل يسمى محدثا

فیه بحث انتهی سیوطی گفته و مضمون کلام حافظ اشعار است باستوای محدث و حافظ چنانکه فرموده فلا حفاظ الی اسم
الحفاظ و کلام در محدث است و سلف اطلاق محدث و حافظ بیک معنی میکردند چنانکه ابوبکر بن ابی شیبه گفته هر که
بست هزار حدیث بطور املا ننوشته وی صاحب حدیث شمرده نمی شود و هشیم گفته من لم یحفظ الحدیث فلیس هو
من اصحاب الحدیث بعده سیوطی گفته حق آنست که حافظ اخص است و تاج الدین سبکی در کتاب معید النعم گفته ومن
الناس فرقة ادعت الحدیث فکان قصاری امرها النظر فی مشارق الانوار للصاغانی فان ترفعت الی مصابیح البغوی
ظنت انها بهذا القدر تصل الی درجة المحدثین وما ذلک الا لجهلها بالحدیث فلو حفظ من ذکرناه هذین الکتابین عن ظهر
قلب وضم الیها من المتون مثلیها لم یکن محدثا ولا یصیر بذلک محدثا حتی یلج الجمل فی سم الخیاط فان رامت بلوغ الغایة
فی الحدیث علی زعمها اشتغلت بجامع الاصول لابن الاثیر فان ضمت الیه کتاب علوم الحدیث لابن الصلاح او مختصره
المسمی بالتقریب والتیسیر للنواوی ونحو ذلک فحینئذ ینادی من انتهی الی هذا المقام محدث المحدثین وبخاری العصر وما ناسب
هذه الالفاظ الکاذبة فان من ذکرناه لا یعد محدثا بهذا القدر انما المحدث من عرف المسانید والعلل واسماء الرجال والعالی
والنازل وحفظ مع ذلک جملة مستکثرة من المتون وسمع الکتب الستة ومسند احمد بن حنبل وسنن البیهقی ومعجم الطبرانی وضم
الی هذا القدر الف جزء من الاجزاء الحدیثیة هذا اقل درجاته فاذا سمع قلیل المعرفة والخبرة یمشی ومعه اوراق ومحبرة
ومعه اجزاء یدور بها علی شیخ ویعجز لا یعرف ما یجوز مما لا یجوز به ؎ ونحن حتی صار غایة علمه + اجزاء یرویها
عن الدمیاطی + وفلانة تروی حدیثا عالیا + وفلان یروی ذا عن اسباط + والفرق بین عزیزهم
وعزیزهم + وافصح عن الخیاط والحناط + وابو فلان ما اسمه ومن الذی + بین الانام ملقب بالساطی
وعلو جدهم بالله بادت بحرة + هذا زمان فیه طی بساطی میگویم شک نیست که استحصال استحقاق اسم محدث
خیلی جد و جهد و عبور و عثور میخواهد و هر فقیه و خواننده مشکوة و مشارق در خور این لقب نیست لیکن چاره که امتیاز
هیچ شیء از غیر کردن مشتغل بکتابی از کتب حدیث می بینند او را محدث میخوانند و این قصور ایشان است نه قصور آن
مشتغلین بحدیث بود شان شیخ عبدالحق دهلوی که فقیه مذهب حنفی بود رحمه الله تعالی از همین وادی است معلوم نمی شود
که جناب شیخ را اتفاق درس و تدریس کتب سته بروجه معتبر نزد اهل اثر بوده باشد گو سندش تبرکا حاصل کرده باشند
بلکه درجه شاه ولی الله محدث دهلوی و اولاد امجاد ایشان درین علم بالاتر از شیخ عبدالحق است هر چند بالغ رتبه تحدیث
کامل بروجه مصطلح اهل حدیث نباشند و چون حال این بزرگواران که اجله بلاد هند اند در قصور معرفت علم حدیث تا
باین غایت باشد از دیگر علماء وقت که برای نام هم باین اسم مسمی نبوده اند و بعضی صرف یا فقیه بحث بطور رسم و راه
زمانه هستند چه میتوان گفت که از درجه حدیث دانی بمراحل بعیده متوطن اند و بعضی از ایشان که بوادی قبول
اهل حدیث و حریت این گروه باشکوه بزور خود را در جرگه ایشان در آورده میخواهند که بمطالعه بعض کتب حدیث

احادیث وغیره کار از پیش برند و بکلام درین فن باظهار دعوی خود و آگاهی خویش باین علم مبارک می پردازند
عجب چیزند از ایشان و تصانیف ایشان هیچ نباید پرسید که چیست و تعاقب ایشان بر اقوال منتسبان بسوی
علم حدیث از کدام وادی ست نعوذ بالله من جمیع ما کرهه الله آری مستحق علی الاطلاق این لقب علماء دین میمون
و محدثین صنعا و نواح او یند که در میزان نقد همو زن اصطلاح ائمهٔ اهل حدیث اند و در قسطاس عدل برابر ائمهٔ
مجتهدین بلکه آنچه تاج سبکی و امثال وی رح برای محدث شرط کرده اند و آنرا در حد حافظ و مسند اعتبار کرده این کابر
در معرفتش فوق آن شرط و اعتبار بوده اند چنانکه کتب مؤلفات ایشان بران شاهد عدل و گواه صدق ست و عجب
نیست که بعض تلامذه و مستفیدان دور دست ایشان را که بدل نزدیک اند نیز قسطے ازین اسم و رسم و بهره ازین فیض
وجود ارزانی داشته باشند و توفیق جمع و تدوین کتب این فن و مواد او و همت عبور و عثور بران بر روش ائمه و
سلف امه بخشیده باشند و حاسدین معاصرین و متفقهین متفلسفین را ازان محروم داشته والله یختص برحمته من یشاء
سـ ای خدا قربان احسانت شوم + این چه احسان ست قربانت شوم + لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی
نفسک و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم سیوطی نقل کرده که شیخ تقی الدین سبکی از حافظ جمال الدین مزی رحمه الله
تعالی از حد حافظ پرسید و گفت چیست آن حد که چون مردی تا انجا منتهی شود بروی اطلاق لفظ حافظ جائز باشد مزی
فرمود درین باره رجوع بسوی اهل عرف کنند وی گفت اهل عرف خیلی قلیل اند گفت اقل آنست که رجالیکه ایشان را
می شناسد و تراجم و احوال و بلدان اینها معرفت دارد بیشتر از کسانی باشند که آنها را نمی شناسد تا حکم برای غالب بود
گفت این چنین معرفت درین زمان عزیز الوجود ست احدی را اینچنین دیده گفت مثل شیخ شرف الدین دمیاطے
ندیده ام بعده گفته ابن دقیق العید را درین امر مشارکت جید بود و لکن کجا سها و کجا ثریا گفتم مگر تا این حد میرسید گفت
این شرکت جید در اسانید بود و در متون اکثر او دیدنا بر فقه و اصول و شیخ فتح الدین ابن سید الناس گفته و اما المحدث فی
عصرنا فهو من اشتغل بالحدیث روایة و درایة و جمع رواته و اطلع علی کثیر من الرواة والروایات فی عصره و تمیز فی ذلک
حتی عرف فیه خطه و اشتهر فیه ضبطه فان توسع فی ذلک حتی عرف شیوخه و شیوخ شیوخه طبقة بعد طبقة بحیث یکون ما یعرفه
من کل طبقة اکثر مما یجهله منها فهذا هو الحافظ بعده گفته و اما ما یحکی عن بعض المتقدمین من قولهم کنا لا نعد صاحب حدیث
من لم یکتب عشرین الف حدیث فی الاملاء فذلک بحسب ازمنتهم انتهی و شیخ الاسلام حافظ ابن حجر رح از شیخ خود حافظ
ابو الفضل عراقی پرسید ما یقول سیدی فی الحد الذی اذا بلغه الطالب فی هذا الزمان استحق ان یسمی حافظا و هل یتسامح بنقص
بعض الاوصاف التی ذکرها المزی و ابو الفتح فی ذلک لنقص زماننا ام لا عراقی در جوابش ارشاد کرد الاجتهاد فی ذلک یختلف
باختلاف غلبة الظن فی وقت ببلوغ بعضهم للحفظ و غلبته فی وقت آخر و باختلاف من یکون کثیر المخالطة للذی یصفه بذلک
و کلام المزی فیه ضیق بحیث لم یسم ممن راه بهذا الوصف الا الدمیاطی و اما کلام ابی الفتح فهو اسهل بان ینشط بعد معرفة

شیوخه الی شیوخ شیوخه وما فوق ولاشک ان جماعة من الحفاظ المتقدمین کان شیوخهم التابعین او اتباع التابعین
وشیوخ شیوخهم الصحابة او التابعین فکان الامر فی ذلک الزمان اسهل باعتبار تاخر الزمان فان اکتفی بکون الحافظ
یعرف شیوخه وشیوخ شیوخه او طبقة اخری فهو سهل لمن جعل غنیه ذلک دون غیره من حفظ المتون والاسانید ومعرفة
انواع علوم الحدیث کلها ومعرفة الصحیح من السقیم والمعمول به من غیره واختلاف العلماء واستنباط الاحکام فهو امر ممکن
بخلاف ما ذکر من جمع ما ذکر فانه یحتاج الی فراغ وطول عمر وانتفاء للموانع وقد روی عن الزهری انه قال لا یولد الحافظ
الا فی کل اربعین سنة فان صح کان المراد رتبة الکمال فی الحفظ والاتقان وان وجد فی زمانه من یوصف بالحفظ و
کم من حافظ وغیره احفظ منه انتهی والفاظ هردم در معنی حفظ چند گونه ست ابن مهدی گفته الحفظ الاتقان وابو زرعه
فرموده الاتقان اکبر من حفظ السرد وغیروی گفته الحفظ المعرفة وعبد الرحمن بن خلف نسفی گفته ابو علی صالح بن محمد را
گفتم علی بن مدینی حافظ بود گفت نعم ویعرف وا امروی در قدر حفظ حافظ پس احمد بن حنبل گفته انتقیت المسند من
سبعمائة الف وخمسین الف حدیث وابو زرعه رازی فرموده کان احمد بن حنبل یحفظ الف الف حدیث گفتند شمارا
از کجا معلوم شد که چندین احادیث یاد میدارد گفت او را مذاکره کرده ام والواب را بروی اخذ نموده ام ویحیی
بن معین گفته کتبت بیدی الف الف حدیث وبخاری فرموده احفظ مائة الف حدیث صحیح ومائتی الف حدیث
غیر صحیح ومسلم گفته صنفت هذا المسند الصحیح من ثلثمائة الف حدیث مسموعة وابو داود گفته کتبت عن رسول الله صلعم خمسمائة
الف حدیث انتخبت منها ما ضمنته کتاب السنن وحاکم در مدخل آورده کان الواحد من الحفاظ یحفظ خمسمائة الف حدیث
سمعت ابا جعفر الرازی یقول سمعت ابا عبد الله بن وارد یقول کنت عند اسحق بن ابراهیم بنیسابور فقال رجل
من اهل العراق سمعت احمد بن حنبل یقول صح من الحدیث سبعمائة الف وکسر وهذا الفتی یعنی ابا زرعة قد حفظ ستمائة
الف قال البیهقی اراد ما صح من الاحادیث واقاویل الصحابة والتابعین وقال غیره سئل ابو زرعة عن رجل حلف بالطلاق
ان ابا زرعة یحفظ مائتی الف حدیث هل حنث قال لا ثم قال احفظ مائة الف حدیث کما یحفظ الانسان سورة قل هو الله
احد وفی المذاکرة ثلثمائة الف حدیث وقال ابو بکر محمد بن عمر الرازی الحافظ کان ابو زرعة یحفظ سبعمائة الف حدیث
وکان یحفظ مائة واربعین الفا فی التفسیر والقراآت قال الحاکم وسمعت ابا بکر بن ابی دارم الحافظ بالکوفة یقول سمعت
ابا العباس احمد بن محمد بن سعید یقول احفظ لاهل البیت ثلثمائة الف حدیث قال وسمعت ابا بکر یقول کتبت باصابعی عن
مطین مائة الف حدیث قال وسمعت ابا بکر المزکی یقول سمعت ابن خزیمة یقول سمعت علی بن خشرم یقول کان اسحق
بن راهویه یملی سبعمائة الف حدیث حفظا واسند ابن عدی عن ابن شبرمة عن الشعبی قال ما کتبت سوداء فی بیضاء
الی یومی هذا ولا حدثنی رجل بحدیث قط الا حفظته فحدثت بهذا الحدیث اسحق بن راهویه فقال تعجب من هذا قلت نعم
قال ما کنت لا اسمع شیئا الا حفظته وکانی انظر الی سبعین الف حدیث او قال اکثر من سبعین الف حدیث فی کتبی

وبسند عن ابی داود الخفاف قال سمعت اسحق بن راهویه یقول کانی انظر الی مائة الف حدیث فی کتبی وثلاثین الفا
اسردها وبسند الخطیب عن محمد بن یحیی بن خالد قال سمعت اسحق بن راهویه یقول اعرف مکان مائة الف حدیث کانی
انظر الیها واحفظ سبعین الف حدیث عن ظهر قلبی واحفظ اربعة آلاف حدیث مزورة وقال عبد الله بن احمد بن حنبل
قال ابی لداود بن عمرو الضبی وانا اسمع کان یحدثکم اسمعیل بن عیاش هذه الاحادیث یحفظها قال نعم ما رایت معه کتابا
قط فقال له لقد کان حافظا کم کان یحفظ قال شیئا کثیرا قال اکان یحفظ عشرة آلاف قال عشرة آلاف وعشرة آلاف
وعشرة آلاف فقال ابی هذا کان مثل وکیع وقال یزید بن هارون احفظ خمسة وعشرین الف حدیث باسناده ولا فخر و
احفظ للشامیین عشرین الف حدیث وقال یعقوب الدورقی کان عند هشیم عشرون الف حدیث وقال الآجری کان
عبید الله بن معاذ العنبری یحفظ عشرة آلاف حدیث **فائده** شیخ الاسلام حافظ ابن حجر رحمه الله تعالی گفته اول من
صنف فی الاصطلاح القاضی ابو محمد الرامهرمزی فعمل کتابه المحدث الفاصل لکنه لم یهذب ولم یرتب وتلاه ابو نعیم
الاصبهانی فعمل علی کتابه مستخرجا وابقی فیه اشیاء للمتعقب ثم جاء بعدهم الخطیب البغدادی فعمل فی قوانین الروایة
کتابا سماه الکفایة وفی آدابها کتابا سماه الجامع لآداب الشیخ والسامع وقل فن من فنون الحدیث الا وقد صنف فیه
کتابا مفردا فکان کما قال الحافظ ابن نقطة کل من انصف علم ان المحدثین بعده عیال علی کتبه ثم جمع ممن تاخر عنه القاضی
عیاض کتابه الالماع وابو حفص المیانجی جزءا ما لا یسع المحدث جهله او غیر ذلک الی ان جاء الحافظ الامام تقی الدین ابو عمرو
عثمان بن الصلاح الشهرزوری نزیل دمشق فجمع لما ولی تدریس الحدیث بالمدرسة الاشرفیة کتابه المشهور فهذب فنونه واملاه
شیئا فشیئا واعتنی بتصانیف الخطیب المفرقة فجمع شتات مقاصدها وضم الیها من غیرها نخب فوائدها فاجتمع فی
کتابه ما تفرق فی غیره فلهذا عکف الناس علیه فلا یحصی کم ناظم له ومختصر ومستدرک علیه ومقتصر ومعارض له ومنتصر
قال الا انه لم یحصل ترتیبه علی الوضع المناسب بان یذکر ما یتعلق بالمتن وحده وما یتعلق بالسند وحده وما یشترکان
فیه معا وما یختص بکیفیة التحمل والاداء وحده وما یختص بصفات الرواة وحده لانه جمع متفرقات هذا الفن من کتب مطولة
فی هذا الحجم اللطیف ورای ان تحصیله والقاءه الی طالبیه اهم من تاخیر ذلک الی ان تحصل العنایة بحسن ترتیبه وقد تبعه
علی هذا الترتیب جماعة منهم المصنف وابن کثیر والعراقی والبلقینی وغیره جماعة کابن جماعة والتبریزی والطیبی والزرکشی
فائده اعلم ان انواع علوم الحدیث کثیرة لا تعد قال الحازمی فی کتاب العجالة علم الحدیث یشتمل علی انواع کثیرة
تبلغ مائة کل نوع منها علم مستقل لو انفق الطالب فیه عمره لما ادرک نهایته وقد ذکر ابن الصلاح انواعا منها وتبعه
النووی وهی خمسة وستین نوعا وقال ولیس ذلک بآخر الممکن فی ذلک فانه قابل للتنویع الی ما لا یحصی اذ لا تحصی احوال
رواة الحدیث وصفاتهم ولا احوال متون الحدیث وصفاتها وما من حالة منها ولا صفة الا وهی بصدد ان تفرد بالذکر
واهلها فاذن هی نوع علی حیاله انتهی قال شیخ الاسلام رح وقد اخل بانواع مستعملة عند اهل الحدیث منها القوی والجید

والمعروف والمحفوظ والمجود والثابت والصالح ومنها في صفات الرواة اشياء كثيرة كمن اتفق اسم شيخه والراوي عنه
وكمن اتفق اسمه واسم شيخه وشيخ شيخه او اسمه واسم ابيه وجده او اتفق اسمه وكنيته وغير ذلك واستدرك البلقيني في محاسن
الاصطلاح خمسة انواع اخر غير ما ذكر وقد ذكر ابن الصلاح ايضا احكام انواع في ضمن نوع مع امكان افرادها بالذكر
كذكره في نوع المتصل احكام المعلق والمعنعن وهما نوعان مستقلان افردهما ابن جماعة وذكر الغريب والعزيز والمشهور
والمتواتر في نوع واحد وهي اربعة ووقع له عكس ذلك وهو تعدد انواع وهي متحدة انتهى ما في التدريب شرح التقريب
گويم احسن كتب درين علم بعد كتاب ابن الصلاح در مطولات تدريب الراوي وتوضيح الافكار است ودر مختصرات نخبة الفكر
وتنقيح الانظار اگرچه رسائل واسفار بسيار درين فن تاليف يافته اند چنانكه ذكر بعضي از ان در منهج الوصول كرده ايم

فائده شيخ شمس الدين محمد بن يوسف كرماني در كواكب دراري شرح صحيح بخاري نوشته لا حاجة الى تعديل رجال الذي
بينه وبين رسول الله صلعم لثبوت عدالتهم لثقتهم واما الذين بيننا وبين البخاري فلا حاجة الى معرفة ذواتهم فضلا عن
عدالتهم لان صحيحه بالنسبة الينا متواتر لا حاجة الى الاسناد اليه ولكن الاسناد من خصائص هذه الامة فينبغي المحافظة
عليه اقتداء بالسلف وحفظا للشرف انتهى كلامه رح ومولانا شيخ عبد الرحمن بن سليمان بن يحيى مقبول الاهدل در كتاب
النفس اليماني والروح الريحاني نوشته وانما اعتبر المتاخرون من اهل الحديث قرب الاسناد وقلة الوسائط لانه قرب
الى النبي صلعم فردوا بالاجازة العامة وباحضار المسند لدى الشيخ وان لم يبلغ سن التحمل وبالاجازة للحمل لمن سيوجد كل
ذلك ملاحظة للقرب من الجناب النبوي وما ذكر من اجازة الاجازة لفلان ولمن سيولد تبعا هو الذي عليه المحققون كالحافظ
علاء الدين المغلطائي وتلميذه الحافظ العراقي وتلميذه الحافظ ابن حجر العسقلاني فانهم صرحوا باجازة ذلك وانه يجوز العمل
بتلك الاجازة تحملا واداء واخذا انتهى كلامه رح ولله در الحافظ شمس الدين بن ناصر الدمشقي حيث يقول شعر اذا
احببت تخريج العوالي ۔ من الراوين حقق ما اقول ۔ نزول عن ثقات فهو علو ۔ علو عن ضعاف فهو نزول
وللحافظ السلفي شعر ليس حسن الحديث قرب رجال ۔ عند ارباب علمه النقاد ۔ بل علو الحديث عند
اولي الحفظ والاتقان صحة الاسناد ۔ فاذا ما تجمعا في حديث ۔ فاغتنمه فذاك اقصى المراد ۔ اسألك
اللهم بفضلك وكرمك ان تحقق لنا كمال الاتصال والقرب منه صلى الله عليه وآله وسلم وان تحشرنا يوم القيامة مع
اصحاب حديثه الذين حفظوا مقالته فادوها كما سمعوها وهذه الابيات للامام احمد رح شعر من طلب العلم والحديث
فلا يضجر من خمسة يقاسيها ۔ دراهم للعلم يجمعها ۔ وعند نشر الحديث يفنيها ۔ يضجره الضرب
في دفاترها ۔ وكثرة اللحق في حواشيها ۔ يغسل اثوابه وبزته ۔ من اثر الحبر ليس ينقيها ۔ والحمد لله
كه غني مطلق اين بنده محتاج خود را بانواع ميسورات منت فرمود وباقسام الطاف شامل كرد تا آنكه از حظير جمع
وتاليف كتب حديث ونشر اين علم شريف بتدوين كتب ورسائل صرف نمود ودر قليل مدت قريب پنجاه كتاب

تا بین مختصر و مطول از مؤلفات خود جمع کنانیده بطلبهٔ علم و اهل این فن تقسیم نمود و هنوز سودای نشر احکام سنت
مطهره در سرش بدستور هست و بقدر امکان در تدوین سنت و تفاسیر کتاب بتفسیری از خود در اثنی نشد و ذلک فضل الله
یؤتیه من یشاء و امید از جناب رب العزت آنست که این مؤلفات را سبب نفع خلص عباد خود گرداند و بحکم انی لا اضیع
عمل عامل منکم ترویج این کتب را سبب نجات و فوز بدرجات و حسن خاتمهٔ این عاجز سازد انه قریب مجیب عمریست که خود را
از جمیع علوم بیگانه معذور داشته خاطر شکسته و بال گسسته را آشنا بمؤلفات این علم و تحقیقات اهل اثر ساخته ست و این
دولت را نعم البدل آن حالت سابقه که اشتغال بعلوم کفار یونان و افراخ ایشان بود یافته ؎ روی بزائمه
بحدیث و رخ یاران سوی رای قسمت هر که بود از قلم تقدیرست + والله یختص برحمته من یشاء و لله در الحافظ خمیس
بن علی الواسطی الجوزی رح حیث یقول ؎ ترکت مقالات الکلام جمیعها + لمبتدع یدعو بظن الی الردی
ولازمت اصحاب الحدیث لانهم + دعاة الی نیل المکارم والهدی + وهل ترک الانسان فی الدین
رتبة + اذا قال قلدت النبی محمدا + ولنعم ما قیل ؎ جز سنتش نمانده ره و رسم قیل و قال + ز اثر تمام فتنهٔ بدعت
دریده ست **فائده** قول المشایخ فی اجازاتهم اجزت فلانا بشرطه المعتبر هو تصحیح المتن و ضبط الغریب و اعراب المشکل
والتحرز من التحریف والتصحیف و غیر ذلک قال علی بن محمد العقیبی ان والده و شیخه محمد سطیرا اجاز من ادرک حیاته و هو ادرک
حیاة ابن حجر الهیتمی المجیز لمن ادرک حیاته و هو قد ادرک ثلاث سنین من حیاة السیوطی المجیز لمن ادرک حیاته و غیر خاف ان
المشیخة شانها عظیم و امرها جسیم و قد الف العلماء من المحدثین فی ذلک الرسائل العدیدة المفیدة قال ابو علی الثقفی لو ان رجلا
فهم العلوم کلها بالمطالعة لا یبلغ مبالغ الرجال الا بالتعلم والتادب من شیخ ناصح راسخ و لله در القائل ؎ امد عیا
علما ولیس بقاری + کتابا علی شیخ به یسهل الحزن + اتزعم ان الذهن یوضح مشکلا + بلا مخبر تالله
قد کذب الذهن + وان ابتغاء العلم دون معلم + کموقد مصباح ولیس له دهن + والشیخ الکامل هو الذی
یفید التفهم والتعلیم و یعاملک بالتادیب والتهذیب و یوضح لک العبارة و یجلی لک الاشارة و یجلو مرآة قلبک بلطائف
المعارف الواردة من فیض فضل ربک لفظه دواء و لحظه شفاء و هذا الشیخ هو المسمی بشیخ التعلیم والتخریج والاکتساب و من
حق التلمیذ ان یعامل هذا الشیخ بکمال الادب فی حضوره و مغیبه و حیاته و مماته و یلازم الدعاء له قالوا و من لم یلزم الآداب عد
من جملة الدواب و ما احسن ما انشد بعضهم ؎ دلالة سعد المرء تسلیم نفسه + الی عارف بالله یشرح صدره
یؤیده بالحظ فی سیره الی + منازل سعد ای حیث منح سره + گویم این طریقه از قدیم الایام معمول علماء
اسلام بوده آمده ست و هنوز در اهل عقل و فهم مسلوک ست خصوصا در زمرهٔ محدثین ولیکن در اهل هند از زمان ضعف
حکومت اسلام مفقود گردیده امروز اگر در چند هزار یکی و کس باکتساب علوم فقه رسمیه می پردازند و فنون عقلیه حاصل
می سازند قبل از بلوغ برتبهٔ اتقان و حصول اجازت از مشایخ اعیان باب تالیف مفتوح ساخته هنگامهٔ جدال با اقران

بر پا میکنند گویا غایت غائی تحصیل علوم نزد ایشان همین حرب و دم ست پس پس و برای انتصار مذاهب خود و رد کردن
رائی بحث می باشد و انتصار مذاهب مشایخ و اساتذهٔ خود که مستند بدلیلی نقلی نیست دست تمسک باحادیث نبویة
می زنند و بدون آنکه فهم معانی آثار بر طریقهٔ اهل حدیث کرده باشند محض بر عقل و علم خود مغتر شده و نظر بر کتب حدیث
دوخته بحسب مقتضیات خاطر خود استدلال بر مطلب میکنند و نمیدانند که بغیر عرض کتب حدیث بر مشایخ این فن
شریف تنها مطالعهٔ این دواوین بدون اخذ طریقهٔ استدلال از علما، این علم سودی نمی بخشد و در نظر عوام هر چند
آن استدلال و احتجاج بدرجهٔ اعلی باشد اما در نظر دانشمند عارف نازل از رتبهٔ التفات و لحاظ است و نعم ما قیل ع
من یاخذ العلم من شیخ مشافهة + یکن من الزیغ والتحریف فی حرم + ومن یکن آخذ العلم عن صحف
فعلمه عند اهل العلم کالعدم + پس این همه جدال و قتال و کثرت قیل و قال که در ابنای زمان متسمین بعلم دیده
و شنیده می شود نتیجهٔ همین داء عضال عدم اتصال سند باصحاب علم حدیث و اثر است و هر تهیدست را درین وقت
حوصلهٔ مناظره و دعوی بلوغ خود باقصی غایت تحقیق دامنگیر شده با آنکه هنوز اطلاع بر دفاتر اسلام هم کما ینبغی دست
بهم نداده و لهذا غالب تعاقبات و ایرادات ایشان بر اقوال متبعین سنت و ماهرین علوم آثار از قبیل عدم عبور
بر دواوین علم ماثور است و کذبوا بما لم یحیطوا به علما اللهم وفقنا لکمال الآداب فی جنابک و فی حق خلقک بفضلک
و کرمک **فائده** ان من المقرر فی مصطلح الحدیث ان الاجازة مصدر مزید مشتق من المصدر المجرد وهو الجواز بمعنی الاباحة
فکان المجیز اجاز للمجاز و اباح له ان یروی عنه و اذن له فی ذلک وقد ذهب بعض اهل الحدیث الی انها اقوی من العرض
لانها ابعد من الکذب وانفی عن التهمة وسوء الظن والتخلص عن الریاء والعجب قال الحافظ ابن مندة والحافظ ابن مخلد ومن تبعهم
ان الاجازة والعرض سواء واختاره ابن خزیمة فانه قال المناولة والاجازة عندی کالسماع الصحیح وهی انواع کثیرة تبلغ
التسعة الانواع اعلاها ان یجیز الشیخ کتابا معینا لرجل معین فیقول اجزت لک ان تروی عنی هذا الکتاب و دون هذا
ان یجیز الشیخ لرجل معین جمیع مسموعاته من غیر تعیین للمجاز به و دون هذا ان یجیز جمیع مسموعاته لجمیع الموجودین من المسلمین
و دون هذا ان یجیز ذلک لجمیع المسلمین الموجودین والمعدومین وقد اختار الخطیب صحة هذه الاجازة وقال العراقی الاظهر
عدم الصحة وکذلک الحافظ ابن مندة فانه اجاز لمن قال لا اله الا الله والی هذا ذهب الحافظ السلفی وقال القاضی عیاض
والی الاجازة للمسلمین من وجد منهم ومن لم یوجد ذهب جماعة من مشایخ الحدیث و ذکر الحافظ السخاوی ان الامام النووی
استعملها فانه رای بخطه فی بعض تصانیفه واجزت روایته لجمیع المسلمین حتی انه لکثرة من جوزها افردهم الحافظ ابو جعفر
محمد بن حسن البغدادی بمصنف رتبهم فیه علی حروف المعجم وکذا جمعهم ابو رشید الغزالی الحافظ فی کتاب سماه الجمع المبارک
وقال النووی یشیر الی التعقیب علی ابن الصلاح حتی انه لم یر من استعملها حتی ولا من سوغها ان الظاهر من کلام من صححها
جواز الروایة بها و هذا یقتضی صحتها وای فائدة غیر الروایة ومن فروع هذه المسئلة ما سبق نقله من جواز الاجازة لفلان

ولمن سيولد له من ذريته تبعا وانه يجوز العمل بها تحملا واداء واخذا وبه قال المحققون من حفاظ الحديث كالحافظين ابي ز
العراقي والعسقلاني وزكريا الانصاري وابن حجر الهيتمي وغيرهم وقد استعمل جمع من علماء الحديث من المتقدمين والمتاخرين
لمن ادرك حياته وغير خاف ان التحقيق على ما في شرح المحصول للاصفهاني ان دلالة العام على بعض افراده تضمن لان
زيدا مثلا الذي هو احد المجازين في مسئلتنا جزء من مجموعهم من حيث هو مجموع فزيد في نفسه جزئي وجزء باعتبار آخر وهو
كونه واحدا من جميع افراد المسئلة المشهورة بل مفردة بالتاليف انتهى **فائدة** اتصال السند بين راوي الحديث ورسول
الله صلعم بعده من اشرف الكرامة واعلى الرتبة لذوي الهمم العالية والشهامة لانه يوصل الراوي بهذه الوسائط الى النبي
صلعم وهذا اشرف مما اختصت به هذه الامة المحمدية دون غيرها من الامم وكلما كان السند اعلى كان الراوي اقرب الى النبي
صلعم وكان له حصة من الخيرية التي اشار اليها رسول الله صلعم بقوله خير الناس قرني ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم الحديث
رواه البخاري ومسلم والترمذي واحمد وغيرهم عن ابن مسعود رضي الله عنه ولهذا اثار العلماء من ائمة الحديث رضي الله عنهم
الى علو الاسناد ورحلوا عن اوطانهم للاخذ عن العلماء العالي سندهم للتقرب من النبي صلعم حيث قال نضر الله امرءا سمع مقالتي
فوعاها فاداها كما سمعها قال البابلي وقد حملني والدي الى الشيخ محمد بن احمد الرملي واجازني وكانت وفات الرملي سنة
اربع بعد الالف وقد اشتهر شهرة يكاد ان تكون متواترة ان الرملي قد اجاز لمن ادرك حياته وقد ادرك من حياة الشيخ احمد
القشاشي نحو ثلاث عشر سنة فانه ولد ۹۹۱ه وولد البابلي سنة الهجرية وايضا فان ابن حجر العسقلاني صرح اجاز لاهل زبيد عند
قدومه بها ونصه اجزت لاهل زبيد خصوصا ولاهل اليمن كافة ان يرووا عني هذه الكتب صحيح البخاري وصحيح مسلم والجمع
بين الصحيحين للحميدي وكتاب السنن لابي داود وكتاب السنن للحافظ النسائي وهو المختار من السنن الكبرى وكتاب الجامع
للامام ابي عيسى الترمذي وكتاب العلل له ايضا وكتاب الموطا للامام مالك بن انس الاصبحي وكتاب التجريد للقاضي عبد الرحمن
البارزي باسانيدي التي ذكرتها اجازة معين لمعين وكذلك ما يصح عندهم من مروياتي من الاجزاء الحديثية والكتب
المسندة وما لي من قول ونظم ونثر على اختلاف جميع ذلك وتباين انواعه واجناسه اجازة تامة بشرطه المعتبر عند اهل
الاثر قاله وكتبه احمد بن علي بن محمد العسقلاني الشهير بابن حجر انتهى وكان وفوده بها المرة الاولى في سنة ثمانمائة والمرة الثانية
في سنة ست وثمانمائة وشهرته تغني عن تعديد فضائله **فائدة** شيخ علامه محدث فهامه عز الدين محمد رجب صوراني يماني
رحمه الله تعالى افاده كرده قرب الاسناد على اقسام لا باس بذكرها على وجه الاختصار حرصا على جمع الشتات فان النفوس
الى ما عز عن اسماعها مائلات قال علماء الحديث العلو المطلوب في رواية الحديث على خمسة اقسام الاول القرب من رسول
الله صلعم باسناد نظيف غير ضعيف وذلك من اجل انواع العلو الثاني القرب من امام من ائمة الحديث وان كثر العدد
منه الى النبي صلعم فاذا وجد ذلك في انسان وصف بالعلو نظرا الى قربه من ذلك الامام ذكره الحاكم ابو عبد الله الثالث
العلو بالنسبة الى رواية الصحيحين او احدهما او غيرهما من الكتب المعروفة المعتمدة الرابع العلو المستفاد من تقدم وفاة الراوي

بان يروي حديثا بسندين متساويين رجالا وتقدمت وفاة احد شيوخك في احد السندين على نظيره في الآخر كما
يروي عن واحد عن البيهقي الحافظ عن الحاكم ابي عبد الله فهو اعلى من روايته عن واحد عن ابي بكر بن خلف عن الحاكم
ابي عبد الله لتقدم وفاة البيهقي على ابن خلف الخامس العلو المستفاد من تقدم السماع كان يسمع شخصان من شيخ واحد
وسماع احدهما من ستين سنة وسماع الآخر من اربعين سنة فالاول مع تساوي السند اليهما اعلى فهذه اقسام العلو المتعارفة
بين اهل الحديث واما قول بعضهم العلو صحة الاسناد فان بلغت روايته مائة فهو عال من جهة من حيث المعنى لا الاصطلاح
واعلم ان من فوائد العلو تبعيد وقوع الخلل والقرب الى سياق اهل الحديث والصلاح وقلة الوسائط بينك وبين النبي
صلعم فتزيد الثقة بالمروي وهذا امر واضح **فائدة** فيما روي عن العلماء الفضلاء في فضل الاسناد منثورا ومنظوما
وحرصهم على تدوينه وحفظه وضبط رجاله ومعرفة طبقاتهم ولا شك ان كل شيء يشرف بشرف معلومه وعلم الاسناد
لما كان معلومه حفظ حديث النبي صلعم وهو انفع العلوم رأسا واكدها اساسا واكثرها فائدة واعظمها عائدة واوجها
الانوار واعلاها قدرا واعلاها منارا مجالسه ابهى المجالس مدارسه فخر المدارس حسنت العناية بالحفظ لذلك والسلوك
في مناهجه والمسالك ولله در شيخ الحديث ابي القاسم علي بن الحسين بن عساكر وكان له في الحديث ثلاثة آلاف
شيخ وثلاث مائة رجل وتسعون امرأة رحمهم الله تعالى اجمعين حيث قال ع الا ان الحديث اجل علم + واشرفه الاحاديث
العوالي + وانفع كل يوم منه عندي + واحسنه الفوائد والعوالي + وانك لن ترى للعلم شيئا
تحققه كافواه الرجال + فكن يا صاح ذا حرص عليه + وخذه من الرجال بلا ملال + ولا تاخذه
من صحف فترمى + من التصحيف بالداء العضال + وللشيخ العلامة عبد الكريم التنوخي رح ع اشتغل
بالحديث ان كنت ذا فهم ففيه المراد والايثار + انما الرأي والقياس ظلام + والاحاديث للورى
انوار + واذا كنت عالما او عليما + بالاحاديث لن تمسك نار + فمن رغب في تحصيل المرتبة التي ينال بها
لذة العلوم وحلاوة الايمان وخير الدارين فعليه باتعاب نفسه وشغل يده بتحصيل علم الحديث ثم ان ذلك الفضل
الواسع والخير الموعود انما هو عمل بما علم حتى تحقق فيه وراثة الانبياء عليهم السلام فانهم لم يورثوا دينارا ولا درهما انما
ورثوا العلم فمن اخذه اخذ بحظ وافر كما ورد وبه يدرك حيازة فضيلة الصالحين ولذا قيل ان العلم ينادي العمل فان
اجابه والا ارتحل اللهم انا نسألك علما نافعا وعملا متقبلا وفوزا بالجنة ونجاة من النار قال الشيخ العلامة اليماني عز الدين
دريب العصور الى ان الاسناد في الاحاديث النبوية والاخبار المروية من آكد المطلوبات الدينية وافضل المرغوبات الاخروية
خص الله بها جهابذة من هذه الامة وايقظ للفحص عنه جهابذة من فحول العلماء اهل النجدة والهمة الذين شمروا للطلب
عن ساق العزم ايما تشمير وجدوا في طلب العلى وحثوا المطي واظمأوا الهواجر وسامروا الدفاتر واعتدوا المحابر حتى باؤوا
بمغفرة من الله واجر كبير كي الحيدة والزيغ سبيلا الى الفساد وتجدد الملحد وسيلة الى طريق الغواية والالحاد ولهذا قال

ابن المبارک بیننا وبین القوم القوائم یعنی الاسناد ووصل السند خصیصة فاضلة من خصائص ہذہ الامة وسنة بالغة من السنن المؤکدة وطلب العلو فیہ سنة ایضا ولذا قال بعض العلماء قرب الاسناد قربة من اللہ تعالی وہو کما قال لان قرب الاسناد قرب الی رسول اللہ والقرب الیہ قرب الی اللہ عزوجل انتہی وقال النووی شیوخ الانسان فی العلم آباء فی الدین ووصلة بینہ وبین رب العالمین فیقبح بہ جہلہم کیف لا یقبح جہل الانساب وہم الوصلة بینہ وبین ربہ الکریم الوہاب مع انہ مامور بالدعا لہم وبرہم وذکر مآثرہم والثناء علیہم والشکر لہم انتہی ذکرہ الشیخ ابراہیم اللقانی المالکی فی بہجة المحافل شرح الشمائل ومطرز راق ورکرمیة اثارة من علم گفتہ الاثارة ہی الاسناد والحدیث وانس بن مالک در کریمہ انہ لذکر لک ولقومک افادہ فرمودہ یعنی قول الرجل حدثنی ابی عن جدی وسفیان ثوری ارشاد کردہ اسناد سلاح مومن ست اگر سلاح نباشد جنگ وقتال بچہ چیز بکند وشافعی فرمودہ طالب حدیث بلا اسناد ہمچو حاطب لیل ست کہ حزمہ ہیمہ بر میدارد و نمیداند کہ دران مار ست وابن المبارک گفتہ اسناد از دین ست اگر اسناد نباشد ہر کسی ہر چہ خواہد بگوید وابن فزریع گفتہ ہر دین را فرسان اند وفرسان یعنی شہسواران این دین اصحاب اسانید اند وشاہ ولی اللہ محدث دہلوی قدس سرہ در فیوض الحرمین افادہ نمودہ کہ تشفع بسوی رسول خدا صلعم بعلماء حدیث ودخول در عداد ایشان عروة وثقی وحبل ممدود وغیر منقطع ست و برتست کہ محدث باشی یا متطفل بروی ونیست خیر در غیر این کار انتہی غرضیکہ اسناد در دین خصوصا در علم کتاب وسنت یکی از خصائص این امت وضروریات شرع شریف ست کہ اعتبار علم وعالم جز بدان نتوان کرد وسعد وشداد در زمرہ محدثین کرام وخدام این اکابر اعلام از اعظم نعم آلہی واکرم وسائل قرب باجناب رسالت پناہی ست تا کرا باین فضیلت کبری وعزیت علیا نوازش فرمایند وکدام سعادتمند بخت بیدار بطالع یاوری ست بدامن این رحمت عظمی زند واز حضیض تقلید آرا ورجال باوج اتباع نصوص وادلہ صحیحہ ترقی فرماید ؎ زاہر نجات خواہی آئین عشق سر کن + از مصطفے شنیدن واز دیگران بریدن + وکلام بر فضل علم حدیث وشرف اصحابش در مقدمہ این کتاب وخاتمہ منہج الوصول الی اصطلاح احادیث الرسول بمقدار کفایت گذشتہ فلیرجع الیہ **فائدہ** شاہ ولی اللہ محدث دہلوی در انسان العین فی ذکر مشائخ الحرمین نوشتہ اند باید دانست کہ درس کتب حدیث را نزد علماء حرمین سہ طریق ست یکی طریق سرد کہ شیخ مستمع یا قاری وی تلاوت کند بی تعرض مباحث لغویہ وفقہیہ واسماء رجال وغیر آن دوم طریق بحث وحل کہ بعد تلاوت یک حدیث بر لفظ غریب وترکیب عویص واسم قلیل الوقوع از اسماء اسناد وسوال ظاہر الورود ومسئلہ منصوص علیہا توقف کنند وآنرا بکلام متوسط حل نماید وآنگاہ پیش روند وعلی ہذا القیاس سوم طریق امعان وتعمق کہ بر ہر کلمہ مالہا وما علیہا وما یتعلق بہا بسیار ذکر کنند مثلا در کلمہ غریبہ وترکیب عویص شواہد آن از کلام شعراء واخوات کلمہ ودر اشتقاق ومحال استعمال وی ذکر کنند ودر اسماء الرجال احوال این قوم وسیرت ایشان بیان نماید ومسائل

فقیه را ازان مسئله‌ایست و ص علیها تخریج نماید و با دنی مناسبت قصص عجیبه و حکایات غریبه بگوید و آنچه بدان
مانند از علماء حرمین محترمین این هر سه وضع دیده شد خصوصا شیخ حسین عجمی و احمد قطان و شیخ ابوطاهر مدنی و غیر
ایشان طریق سرد بود و بنسبت خواص متبحرین تا نزد سماع حدیث و سلسله روایت درست کنند و باقی مباحث را
بر شروح حواله میکردند زیراکه ضبط حدیث امروز مدار آن بر تتبع شروح ست و بنسبت مبتدین و اوائل توسط طریقه
بحث تا بانچه در علم حدیث ضروری ست احاطه کنند و قاعده گیرند و بضرورت غالبا شرحی از شروح در نظر میدارند
و بدان در اثنای بحث رجوع میکنند و اما طریقه ثالثه پس طریقه اقتصاص ست که قصد ازان اظهار فضیلت و علمیت
یا غیر آن نه روایت و تحصیل علم انتهی فائده وفیه ایضا اشتغال محدث باحوال رجال سند بعد تصحیح اسماء آنها و معرفت ثقات
و وثوق شان خصوصا در صحیحین و مثل آن بتاویل لفظ لیس منا من فعل کذا و لفظ فان الله قبل وجهه و مانند آن و
بفروع فقهیه و بیان اختلاف مذاهب فقهاء و توفیق در اختلاف روایات و ترجیح بعض احادیث بر بعض از
امعان و تعمق ست و اوائل امت مرحومه بدین امور مشغول نبودند آری فقهیان و متکلمان درین امر خوض میکنند
و امروز بدان حاجت نمانده ست والله اعلم انتهی بعده گفته ضبطی که در صحت حدیث ماخوذ ست آنرا در امت مرحومه
سه حال گذشته حال اول آن بود که در زمانه صحابه و تابعین احادیث یاد میداشتند و ضبط آنوقت در جودت حفظ
بود حال دوم آنکه در زمان تبع تابعین و اوائل محدثین تا طبقه ثامنه و سابعه آنرا می نوشتند و ضبط آنوقت در تبیین
خط و احتیاط در نقط و حرکات و سکنات و تصویر حروف و مقابله بر اصول صحیحه و حفظ کتاب از عوارض طاریه و مثل آن بود
ز خط الرحمان شد فراغتم زائر + دلم بخط حدیث اقتدار پیدا کرد + حال سوم آنست که حفاظ حدیث در اسماء
رجال و غریب لغت و ضبط الفاظ مشکله آن تصانیف ساختند و شروح مفصله نوشتند و در انجا بانچه تعرض
می باید کرد تعرض میکردند پس الحال ضبط آنست که کسی آن تصانیف و شروح را در نظر داشته بر حسب آن روایت
کند لهذا اهل حدیث الحال تساهل کردند در آنچه قدماء دران تشدد میکردند چنانکه متوسطین تساهل کردند در حفظ
و اکتفا کردند بر خط و لهذا شائع شد در ایشان وجاده و اجازت مجرده و مثل آن بخلاف طبقات سابقه حاصل
آنکه این قسم ضبط نزدیک شیخ عبدالله بروجنکال بود و سبب بقاء این سلسله وی شد انتهی فائده شاه ولی الله
محدث دهلوی نوشته اند کتب احادیث باعتبار صحت و شهرت و قبول بر چند طبقه می شوند و مراد ما از صحت آنست
که مصنف التزام کند ایراد احادیث صحیحه یا حسنه و غیر آن در انجا وارد نکند مگر مقرون به بیان حال آن از ضعف و
غرابت و علت و شذوذ زیراکه ضعیف و غریب و معلول با بیان حال آن قدح نمیکند و مراد ما از شهرت آنست که اهل
حدیث طبقه بعد طبقه بآن کتاب مشغول شوند بطریق روایت و ضبط مشکل و تخریج احادیث آن تا هیچ چیز از ان
غیر مبین نماند و مراد ما از قبول آنست که نقاد حدیث آن کتاب را اثبات کنند و بران اعتراض ننمایند و حکم صحت

کتاب را در بیان حال احادیث آن کتاب تصویب و تقریر نماید. و فقها بآن احادیث تمسک نمایند بی اختلاف
و بی انکار پس طبقهٔ اولی در کتب حدیث سه کتاب اند موطا صحیح بخاری صحیح مسلم و قاضی عیاض کتاب مشارق الانوار
را برای شرح این هر سه کتاب مخصوص نوشته و این مشارق الانوار غیر مشارق الانوار صنعانی ست که احادیث
صحیحین در ان بحذف اسناد و قصه جمع نموده بالجمله برای ضبط و شرح این هر سه کتاب مشارق الانوار قاضی عیاض کافی
و شافی ست و نسبت درین هر سه کتب آنست که موطا گویا اصل و ام صحیحین ست و بکمال شهرت رسیده هزار کس
از علمای عصر امام مالک موطا روایت کرده اند مثل امام شافعی و امام محمد و یحیی بن یحیی مصمودی و یحیی بن یحیی تمیمی و یحیی بن
بکیر و ابو مصعب و قعنبی و عدالت و ضبط رجال این کتاب مجمع علیه ست و در مدینه و مکه و عراق و شام و یمن و مصر
و مغرب مشهور شده و بنای فقهای امصار بر آنست و در زمان امام مالک و بعد از ایشان نیز علما در تخریج
بر موطا و ذکر متابعات و شواهد احادیث آن سعی بلیغ نمودند و در شرح غریب و ضبط مشکلات و بیان فقه و سائر
وجوه بیان آنقدر اهتمام نموده اند که زیاده بران متصور نیست و صحیح بخاری و صحیح مسلم هر چند در بسط و کثرت
احادیث چند چند موطا باشند لیکن طریق روایت احادیث و تمییز رجال و راه اعتبار و استنباط از موطا آموخته اند
و مع هذا این هر دو کتاب نیز مخدوم طوائف انام و جمیع علمای اسلام اند فرقهٔ مستخرجات برای اینها نوشته اند مثل
اسمعیلی و ابو عوانه و طائفهٔ متصدی شرح غریب و ضبط مشکل و بیان فقه و احوال رواة آنها شده اند و در شهرت و تلقی
بالقبول بدرجهٔ علیا رسیده اند صاحب جامع الاصول از فربری نقل کرده ست که صحیح بخاری را از بخاری بلاواسطه
نود هزار کس سماع دارند خلاصهٔ کلام آنکه احادیث این هر سه کتاب اصح الاحادیث اند اگرچه بعضی احادیث این هر سه
کتاب صحیح تر از بعض باشند و اگر بنظر تفحص دیده شود احادیث مرفوعهٔ موطا غالبا در صحیح بخاری موجود اند پس صحیح بخاری
مشتمل ست بر موطا باعتبار احادیث مرفوعه آری آثار صحابه و تابعین در موطا زیاده ست پس این هر سه کتاب را
در طبقهٔ اولی باید داشت و طبقهٔ ثانیه احادیثی که درین هر سه صفت بدرجهٔ احادیث صحیحین نرسیده اند لیکن قریب
بصحیحین اند درین صفات و آن احادیث جامع ترمذی و سنن ابو داؤد و سنن نسائی ست که مصنفان این کتب مشهور
و معروف اند بوثوق و عدالت و حفظ و ضبط و تبحر در فنون حدیث و درین کتابها بتساهل و تسامح راضی نشده اند
و حال حدیث و علت آنرا بقدر امکان بیان نموده اند و لهذا فیما بین علمای اسلام شهرت یافته اند پس این شش
کتاب را صحاح سته نامند و ابن الاثیر در جامع الاصول احادیث این شش کتاب را جمع نموده و شرح غریب و ضبط
مشکلات و اسماء رجال و دیگر متعلقات آنها را بیان کرده پس کتاب جامع الاصول گویا شرح این شش کتاب ست
چنانچه مشارق الانوار شرح آن سه کتاب ست و صاحب جامع الاصول ابن ماجه را در صحاح عد نکرده بلکه موطا را ششم
قرار داده و الحق معه و لیکن مسند امام احمد نزد فقیر نیز ازین طبقهٔ ثانیه ست و وی اصل ست در معرفت صحیح از سقیم

و بوی شناخته می‌شود حدیثی که آنرا اصل ست از انچه او را اصل نیست مگر آنکه در مسند احمد احادیث ضعاف بسیار اند که
حال آنها را بیان نکرده اما ضعیفی که دروست از ان احادیث که متاخرین تصحیح آنها میکنند بهتری نماید و علمای حدیث
و فقه آنرا پیشوای خود ساخته اند و بحقیقت رکن اعظم ست در فن حدیث و همچنین سنن ابن ماجه را نیز درین طبقه میتوان شمرد
هر چند بعضی احادیث آن در غایت ضعف اند و طبقهٔ ثالثه احادیثی که جماعهٔ از علماء متقدمین بر زمان بخاری و مسلم
با معاصران آنها یا لاحقین بآنها در تصانیف خود روایت کرده اند و التزام صحت ننموده و کتب انها در شهرت و قبول
در مرتبهٔ طبقهٔ اولی و ثانیه نرسیده هر چند مصنفین آن کتب موصوف بودند به تبحر در علوم حدیث و وثوق و عدالت و
ضبط و احادیث صحیح و حسن و ضعیف بلکه متهم بالوضع نیز دران کتب یافته میشود و رجال آن کتب بعضی موصوف بعدالت اند
و بعضی مستور و بعضی مجهول و اکثر آن احادیث معمول به نزد فقها نشده اند بلکه اجماع بر خلاف آنها منعقد گشته و درین
کتب هم تفاضل و تفاوت هست بعضها اقوی من بعض اسامی آن کتب این ست مسند شافعی سنن ابن ماجه مسند دارمی
مسند ابو یعلی موصلی مصنف عبد الرزاق مصنف ابو بکر بن ابی شیبه مسند عبد بن حمید مسند ابی داؤد طیالسی سنن دارقطنی
صحیح ابن حبان مستدرک حاکم کتب بیهقی کتب طحاوی تصانیف طبرانی و طبقهٔ رابعه احادیثی که نام و نشان آنها
در قرون سابقه معلوم نبود و متاخران آنرا روایت کرده اند پس حال آنها از دو شق خالی نیست یا سلف تفحص کردند
و آنها را اصلی نیافته اند تا مشغول بروایت آنها می‌شدند یا یافتند و دران قدحی و علتی دیدند که باعث شد همهٔ آنها را
بر ترک روایت آنها و علی کل تقدیر این احادیث قابل اعتماد نیستند که در اثبات عقیده یا عملی بآنها تمسک کرده شود
و نعم ما قال بعض الشیوخ فی امثال هذا ب ﴿ فان کنت لا تدری فتلک مصیبة + وان کنت تدری
فالمصیبة اعظم + و این قسم احادیث را بسیاری از محدثین زده ست و بجهت کثرت طرق این احادیث که
درین قسم کتب موجود اند مغرور شده حکم تواتر آنها نموده و در مقام قطع و یقین بدان تمسک جسته بر خلاف احادیث
طبقات اولی و ثانیه و ثالثه مذهبی بر آورده اند و درین قسم کتب بسیار تصنیف شده اند برخی را شمار میکنیم کتاب الضعفا
لابن حبان و تصانیف الحاکم و کتاب الضعفاء کتاب الکامل لابن عدی تصانیف ابن مردویه تصانیف خطیب
تصانیف ابن شاهین تفسیر ابن جریر فردوس دیلمی بلکه سائر تصانیف او و تصانیف ابو نعیم جوزقانی تصانیف
ابن عساکر تصانیف ابو الشیخ تصانیف ابن نجار و بیشتر مسائلی که وضع احادیث در باب مناقب و مثالب
و در تفسیر و بیان اسباب نزول و در باب تاریخ و ذکر احوال بنی اسرائیل و قصص انبیاء سابقین و ذکر
بلدان و اطعمه و اشربه و حیوانات واقع شده و در طب و رقی و عزائم و دعوات و ثواب نوافل نیز این حادثه
رو داده ابن الجوزی در موضوعات خود غالب این احادیث را مجروح و مطعون ساخته دلائل وضع و
کذب آنها را مبرهن نموده کتاب تنزیه الشریعه در رفع غائلهٔ این احادیث کافی ست و اکثر مسائل

تا در شمول اسلام ابوین آنحضرت صلعم و در روایات شرح تلخیص تا ابن عباس صه امثال این نوادر از همین کتب می برآید
و مایهٔ تصانیف شیخ جلال الدین سیوطی در رسائل و نوادر خود همین کتابهاست و اشتغال باحادیث این کتب و
استنباط احکام ازانها از اطائل مینماید و معهذا اگر کسی را رغبت تحقیق این کتب باشد میزان الضعفاء ذهبی و لسان
المیزان ابن حجر عسقلانی برای احوال رجال این کتب بکار بخش می آید و برای شرح غریب و توجیهات عبارات آن کتاب
مجمع البحار شیخ محمد طاهر بوهره گجراتی مغنی ست از جمیع مواد و چون ترتیب کتب حدیث معلوم شد و طبقهٔ اعلی درین
باب موطا و صحیحین قرار یافت البد بیشتر اهتمام تحقیق این هر سه کتاب باید فرمود و بعد ازان ببقیهٔ صحاح سته باید پرداخت و ظن غالب آنست که بعد از تحقیق
موطا و صحیحین ببقیهٔ صحاح سته دو ثلث کار مفروغ عنه میشود و قدر قلیل باقی می ماند لهذا بر فوائد متعلقه باین هر سه کتاب کلام را منحصر ساخته شد انتهی
این عبارت را شاه عبد العزیز دهلوی در رسالهٔ عجالهٔ نافعه همچنین ایراد کرده اند و شک نیست که این عبارت با وجود
ایجاز لفظ شامل فوائد بسیار ست اگر منصفی بصیر بضبط و حفظ آن نزد تالیف کتب و استدلال بر احکام و استنباط
مسائل نصب العین وا دارد امید آنست که در افتاء و حکم کمتر غلط خورد و سقطات دیگران که رعایت این ضابطه
نمیکنند زود تر دریابد و در عجالهٔ نافعه گفته و در تحصیل این علم از دو چیز لابد ست یکی ملاحظهٔ احوال رواة دوم احتیاط عظیم
در فهم معانی آن زیرا که اگر در امر اول مساهله رود کاذب با صادق ملتبس شود و اگر در امر ثانی احتیاط نباشد مراد
با غیر مراد مشتبه گردد و علی التقدیرین فائده که ازین علم شریف متوقع ست میسر نگردد بلکه ضد آن فائده بحصول انجامد
و موجب ضلال و اضلال باشد معاذ الله من ذلک پس درین دو امر سخن کردن ضرور افتاد امر اول یعنی ملاحظهٔ
حال رواة مخبرین در صدر اول یعنی از زمان تابعین و تبع تابعین تا زمان بخاری و مسلم رنگی دیگر داشت که از حال
رجال هر شهر و زمان بحث و تفتیش میکردند و در هر که بوئی از بی دیانتی و کذب و سوء حفظ می شمیدند حدیثش را قبول
نمیکردند و لهذا از احوال رجال دفاتر مبسوط و کتب مضبوط نوشته اند و درین زمان رنگ دیگر دارد و حالا کتبی که مجرد
برای صحاح اند بعد ازان کتابهای که قابل اعتبار اند جدا باید دانست بعد ازان کتابهائیکه واجب الرد و الترک اند
علیحده باید داشت تا در ورطهٔ تخلیط واقع نشوند و اکثر متاخرین محدثین را این تمیز و ترتیب از دست رفته ست
ناچار در بعضی مسائل خلاف جمهور سالف کرده اند و باحادیثی که در کتب غیر معتبره یافته اند تمسک جسته اند و امر ثانی
یعنی احتیاط در فهم معانی احادیث پس مواد آن نیز از تحقیق امر اول معلوم شد زیرا که مشارق الانوار در توضیح
معانی احادیث صحیحین و موطا کافی ست و جامع الاصول در کتب سته مغنی ست و مجمع البحار در تحقیق جمیع کتب
حدیث یعنی طبقات اربعهٔ مذکوره کافی ست و شرح عبد الرؤف مناوی بر جامع صغیر سیوطی نیز اکثر احادیث را
کفایت میکند لیکن اینقدر باید دانست که در شرح و توجیه احادیث کلام گوناگون رطب و یابس بسیار واقع شده
پس اشخاصی را که درین باب محل اعتبار اند باید شناخت و از کتب و تصانیف ایشان بهره باید برداشت و امام نووی

ومحیی السنة بغوی و ابو سلیمان خطابی از جملهٔ علمای شافعیه خیلی معتمد علیه و سخن ایشان متین و مضبوط واقع ست خصوصاً
شرح سنهٔ بغوی در فقه حدیث و توجیه مشکلات کافی و شافی ست و گویا شرح مصابیح و مشکوة از آن کتاب حاصل ست
و شرح صحیح مسلم از امام نووی ست و معالم السنن شرح ابی داود از خطابی ست و طحاوی از جملهٔ علمای حنفیه در شرح احادیث
سرآمد و پیشوا ست معانی الآثار کتاب او درین باب دست آویز حنفیانست و ابن عبد البر از مالکیه مقدم آن جماعه
و کتاب استذکار و تمهید درین باب یادگار او ست شراح کتب حدیث بسیار اند که تعداد اسماء و کتب آنها درینجا امکان
ندارد و سخن هر یک را تماشی دیگر ست لیکن همهٔ آنها آخذ و مستفید ازین چند کس اند که مذکور شدند پس اگر کتب این جماعه
بدست آید حاجت از تشویشات و تکلفات بارده متاخرین مرتفع میگردد و برای فهم معانی احادیث و دفع تعارض
ما بینها والد ماجد قدس سره قواعد عجیبه و فوائد غریبه تنسیق فرموده اند و کتاب المغیث فی مختلف الحدیث نیز برای
اموذج خوب ست انتهی کلامه ج گو تیم حال غالب علماء هند که بطور خود در کتب حدیث بدون استحصال روایت و
درایت و سند و اجازت از مشایخ اجلهٔ معتمدین این علم نظر میکنند یا اعتماد بر نقل علمای جلده و مذهب خود در تصحیح
مختار خویش همانا همین ست الا من عصمه الله و وفقه للتمییز بین القوی و الضعیف و الراجح و المرجوح و المقبول و المردود و المستفیض و الصحاح
والشاذ و قلیل ما هم فائده باید دانست که کتب های حدیث طرق متنوعه دارند یک قسم را جامع گویند و جامع در اصطلاح
محدثین آنست که جمیع اقسام حدیث درو یافته شود یعنی احادیث عقائد و احادیث احکام و احادیث رقاق و احادیث
آداب اکل و شرب و سفر و قیام و قعود و احادیث متعلقه بتفسیر و احادیث تاریخ و سیر و احادیث فتن و احادیث مناقب
و مثالب و علمای حدیث در هر فن ازین فنون ثمانیه جدا جدا تصنیف کرده اند پس احادیث عقاید را علم التوحید و الصفات
نامند و ابو بکر بن خزیمه کتاب التوحید نوشته و بیهقی نیز کتاب الاسماء و الصفات دارد و احادیث احکام را سنن نامند از
کتاب الطهارة تا کتاب الوصایا بر ترتیب فقه و کتب مصنفه درین باب بیشمار اند و احادیث رقاق را علم سلوک و زهد نامند
امام احمد و عبد الله بن مبارک و جمعی دیگر کتاب الزهد را جدا نوشته اند و احادیث آداب را علم الآداب گویند بخاری کتابی
مبسوط دارد درین فن که او را کتاب الادب المفرد گویند و احادیث متعلقه بتفسیر را التفسیر گویند تفسیر ابن مردویه و
تفسیر دیلمی و تفسیر ابن جریر و غیره مشاهیر تفاسیر حدیث اند و کتاب در منثور شیخ جلال الدین سیوطی جامع همه ست و
احادیث تاریخ و سیر را دو قسم کرده اند آنچه متعلق بخلق آسمان و زمین و حیوانات و جن و شیاطین و ملائکه و انبیاء تا بعین
و امم سابقین ست این قسم را بدء الخلق نامند و آنچه متعلق بوجود با جود پیغمبر صلعم و صحابهٔ کرام و آل عظام او ست از
ابتدای تولد آنجناب تا غایت وفات آنرا سیرت نامند سیرت ابن اسحق و سیرت ابن هشام و سیرت ملا عمر و دیگر کتب بسیار
درین باب مصنف شده و بالفعل نسخهٔ صحیحه روضة الاحباب میر جمال الدین محدث حسینی اگر بهم رسد و خالی از الحاق
و تحریف باشد بهتر از همه تصانیف این باب ست و مدارج النبوة شیخ عبد الحق محدث دهلوی و سیرت شامیه و مواهب لدنیه

مبسوط‌ترین سیر تنها اند و احادیث فتن را علم الفتن نامند نعیم بن حماد کتاب الفتن بسیار طویل و عریض نوشته
در طب و یابس در آن آورده و دیگران هم درین باب تصانیف وارند و احادیث مناقب و مثالب را علم المناقب
گویند درین باب نیز تصانیف متعدده و متنوعه واقع شده بعضی محدثین بالخصوص مناقب بعضی از آل و اصحاب را جدا نوشته‌اند
برای غرضی که متعلق شد بآن مثل مناقب قریش و مناقب انصار و مناقب عشرهٔ مبشره که تصنیف محب طبری است
مسمی بالریاض النضرة فی مناقب العشرة و ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی و حلبة الکمیت فی مناقب اهل البیت
والدیباج فی مناقب الازواج و کتب بسیار در مناقب خلفای راشدین مصنف شده و بالتخصیص القول الصواب
فی مناقب امیر المومنین عمر بن الخطاب و القول الجلی فی مناقب امیر المومنین علی و نسائی در مناقب علی بن ابی طالب
رسالهٔ ورا نوشته و نواصب شام بجهت فرط التعصب و عداوت او را در دمشق بدین عمل شهید ساختند رحمه الله جامع
آنست که ازین هر فن نمونه داشته باشد مثل جامع بخاری و جامع ترمذی و صحیح مسلم هر چند احادیث این فنون دارد

مسانید

لیکن احادیث متعلقه بتفسیر و قرائت ندارد ازین جهت او را جامع نگویند و قسم دیگر از تصانیف حدیث مسانید است
و مسند در اصطلاح محدثین آنست که احادیث را بر ترتیب صحابه ذکر نمایند موافق حروف تهجی یا موافق سوابق اسلامیه یا موافق
شرافت نسب پس اگر بر حروف تهجی جمع نمایند احادیث مرویهٔ حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه مقدم نویسند و احادیث
اسامه بن زید و انس بن مالک مقدم بر احادیث دیگر صحابهٔ کبار خواهند نوشت و اگر موافق سوابق اسلامیه نویسند
عشرهٔ مبشره را مقدم دارند و خلفای راشدین را بر ترتیب خلافت پیش از همه ذکر نمایند بعد از ان اهل بدر و اهل حدیبیه
بعد از ان مسلمة الفتح بعد از ان احادیث نساء صحابیات مذکور شود و ازواج مطهرات را مقدم بر همه نساء نمایند و از بنات مطهرات روایت احادیث
واقع نیست مگر قدر قلیل از سیدة النساء فاطمه زهرا رضی الله عنها زیرا که اکثر بنات در حضور آنجناب داخل بهشت شدند و سیدة النساء بقدر
شش ماه بعد از وفات آنحضرت در دنیا بودند بعد از ان ملحق بجناب پدر بزرگوار شدند پس فرصت روایت نیافتند
و اگر بر قبائل و نسب ترتیب مسند نمایند اول مسانید بنی هاشم خصوصاً حسنین و امیر المومنین علی نمایند و بعد از ان
هر قبیله که اقرب باشد از روی نسب بآنحضرت صلعم مقدم باشد پس احادیث عثمان رضی الله عنه مقدم بر احادیث
ابوبکر صدیق باشد و احادیث ابوبکر و طلحه بن عبید الله مقدم بر احادیث عمر بن الخطاب و علی هذا القیاس قسم سوم

معاجم

معاجم است و معجم در اصطلاح محدثین آنست که احادیث را بر ترتیب شیوخ ذکر نمایند و درینجا هم تقدم وفات شیخ
اعتبار کنند یا موافق حروف تهجی ترتیب دهند یا موافق فضیلت و تقدم در علم و تقوی ترتیب نمایند لیکن اکثر بر حروف
تهجی ترتیب می نمایند و معاجم ثلثه طبرانی ازین قسم است قسم چهارم اجزا اند و جزو در اصطلاح محدثین آنست که

اجزاء

تالیف کرده شود احادیث مرویهٔ یک شخص خاص خواه آن شخص در طبقهٔ صحابه باشد یا بعد از ان مثلاً جزو حدیث
ابوبکر و جزو حدیث مالک و علی هذا القیاس و این قسم بسیار است و گاهی از مطالبی که در ذکر جامع گذشت یک مطلب

جزوی را اختیار می نمایند و دران تنقیح مبسوط میکنند چنانچه باب النیة را ابو بکر بن ابی الدنیا کتابی مبسوط نوشته
و باب رؤیة الله را آجری تصنیف کرده و ذم دنیا را نیز ابن ابی الدنیا کتابی مبسوط نوشته و علی هذا القیاس مسائل
جزئیه و امور یکه جزئیات مطالب ثمانیه مذکوره اند بسیار مصنف شده اند بحدیکه احصا و تعداد آنها خارج از طوق
بشری ست حافظ ابن حجر و شیخ جلال الدین سیوطی در تصنیف رسائل خیلی وسعت دارند و قسمی دیگر ست از تصانیف
احادیث که آنرا اربعین نامند یعنی چهل حدیث در یک باب یا ابواب متفرقه بیک سند یا اسانید متعدده و جمع نمایند
و اربعینات هم بسیار اند دیده و شنیده می شود و پس اقسام تصانیف حدیث شش اند جوامع و مسانید و معاجم و
اجزاء و رسائل و اربعینات و رسائل را کتب نیز نامند **فصل ششم** در ذکر فهرست کتب که محرر سطور منهم لا انشاد
جمعه برای خود چیده و باقی انتقال را داخل مدرسه ریاست بهوپال کرده قال الزرکشی رح فی کتاب الاصطلاح علی ابن
الصلاح الفهرسة بفتح السین و یجعل التاء فیه للتانیث و یوقف علیها بالهاء والصواب کما قال ابن جنی فی تثقیف اللسان
فهرست باسکان السین والتاء اصلیة و معناها فی اللغة جملة العدد و لفظه فارسی واستعمل الناس منها فهرس الکتب یفهرسها
کدحرج وانما الفهرست اسم لجملة العدد والفهرسة المصدر کالفذلکة یقال فذلکت الکتاب اذا وقفت علی جملته انتهی
اقول هکذا وجدت بخط شیخ الاسلام و مفتی الانام سلیمان بن عبد الرحمن مقبول الاهدل رحمه الله تعالی و در ضمیمه صراح گفته
الفهرس بالکسر الکتاب الذی تجمع فیها الکتب معرب فهرست و قد فهرس کتابه انتهی و مثله فی القاموس و این همه
کتب و رسائل که درین فصل سمت تحریر یافته منتقاة از کتب جمع جم ست که دست قدرت من بران بوده و دفاتر
عقلیات و حکمت اوایل را که علم اعداء الله و رسوله صلعم ست عمری ست که از نزد خود جدا ساخته شد لان
الصباح یغنی عن المصباح ؏ جز شریعه سنت نرو جانب جنت ؛ زاهد کجا رای برد اهل جهان او و جمله
ذخائر صحف این هرسه کتب علم تفسیر و حدیث و فقه سنت مطهره وانچه از جنس آلات و معدات اوست نزدم
از همه محبوب ترست و در حفظ و صیانت آن اهتمام تام و کیف که ؏ زاهد زان بگوش کشد کاین حدیث
دین ؛ ای سید رسل گهر کان لعل تست ؛ و اما کتب انشاء عربی و فارسی و ادب و بعض دواوین شعر تازی
و عجمی پس وجه ابقاء آنها نزد خویش تعلیم اطفال خرد سال ست لاغیر ورنه عمری درازست که قضاء وطر خود
ازانها نموده آمد و الآن حاجتی بسوی آنها باقی نمانده و کتب ریخته اردو که بیشتر ترجمه کتب دین ست بغرض
تدریس نسوان و تهذیب عقاید و اعمال ایشان باقی مانده ست لاغیر انما الاعمال بالنیات و انما لکل امرئ ما نوی
و اقل قلیل ازین کتب شاید چنان باشد که برای تذکار بعض احباب و اکابر نگاهداشته شده و مع هذا
لیس فیها ما یخالف المقصود بل وجودها عندی کالعدم و عدمها کالوجود و این همه کتب و اسفار که ذکرش
بر زبان خامه گذشته و نام آنها برده شده در حین تحریر این مقاله رونق افروز کتابخانه اند تمام آنها

بحمد الله تعالی منحول مطالعه و مفرغ عنه ملاحظه این هیچمدان بوده الا ما شاء الله تعالی و کتبی که از نظر این نظارگی
عالم ایجاد گذشته از هر فن و علم و زبان و لغت شمار آن بیش از ضبط است کتابی نیست که درین آفاق تالیف
یافته یا بمطالب طبع درآمده یا در بلده از عرب و عجم دست بهم داده مگر آنکه بمطالعه آن پرداخته هرچند آن را نزد
خود نگاه نداشته باشد بجهت آنکه علم شیئی به از جهل شیئی است اگرچه فرضی او جز صحائف دین چیزی دیگر نیست
و لهذا هنوز آمد و شد کتب علم حدیث و تفسیر و ما یتعلق بهما بر روی کار است و جستجوی مولفات ائمه سلف باقی و در اشترا
آن زر خطیر بمعرض صرف می آید و تخلیق بالا یعلمون ؎ حدیث ست جنس گرانمایه از نه توان شد خریدار بالقد جانش ٭ و در حین تالیف این مقاله
بحسب اتفاقات زمانه هفتم ذی القعده ۱۲۹۹ هجری سفر کلکته پیش آمد و شانزدهم شهر ذی الحجه وارد آنجا دست بهم داد و یکماه توقف
افتاد مدرسه عالیه و ولیم فورت سیتی و مطابع قدیمه و جدیده را بامید بهرسی کتابی از کتب دینیه ملاحظه کردیم و اعیان این
بلده را برخوردیم خصوصاً کسانی را که متسم بعلم اند هرگز بوی علم و دینداری از هیچ یکی شمیده نشد و جز انهماک در دنیا و تحصیل مال
مطلبی دیگر از آسودگان و تهیدستان دیده نیامد فانا لله علی ذهاب العلم و العمل و حب الآفل و طول الامل و بالجمله بعد جد و
کد بسیار نسخه از سنن نسائی بخط قدیم بلده صنعاء و کتاب اعلام الاعلام بفضائل بیت الله الحرام و دو سه کتاب دیگر از علم ادب
و لغت و غیره مطبوع ملک بیروت و جرمن و غیره از نزد بعض اهل علم و فضیلت حاصل شد ع این هم غنیمت است که عمرت
دراز باد ٭ ملاحظه این بلد و اهل بلد موجب عبرت بسیار شد و مشاهده اوضاع مردم این خطه سبب حسرت آمد کل ز دحل هم
مبتدا ۱۲
ساکنانش از اهل دول و افتاء و اصحاب مناصب و تجارت پیشگان و صلحاء مساجد و مجاور معابد و علماء مدارس و حکام
دوادین و عمله و فعله سلاطین و عامه رعایا و کافه برایا اخذ و جر اموال بحیل و الحاف و سوال و ترک حیا و اظهار احتیاج
خبر ۱۲
غیر واقع و عدم مبالات بحلال و حرام معاش و غفلت تام از عواقب معاد و حصر دانشمندی و زیرکی در جمع دولت و ترک
بحث از دین و ملت و شرکت در اعیاد و مواسم سرزمین برطانیه و خلط رجال بالنسوان و قناعت باسم اسلام و اختیار
زی و سیرت حکام زمان در هر آمد و شد الی غیر ذلک مما لا یلیق بملة الاسلام بوده است الا من عصمه الله ظاهر حال شاهد است
که درانک زمان از اسم و رسم دین هم نشانه نخواهد ماند مرتبه اسلام بیکبارگی از رقبه خود بیندازند و از تطاول بلبنیان و تزئین
امکنه عالیشان و تحسین زمین و تابدین زمان و دیگر اشراط ساعت و آثار قیامت خود چه سراید که بر وجه کمال مقصود جمله عوام
و اعیان مشهود هر که دمه از نوع انسان است آری ؎ همه اندر زمن بتو این ست ٭ که تو طفلی و خانه رنگین ست ٭ و چون
نزد قفول از کلکته گذر بر بلده بنارس افتاد بمقتضای آنکه این بلده معبد قدیم بت پرستان است عجائبها دیده نشد از آنجمله
یکی آن است که بمزید برای ملاحظه مسجد جامع این بلده که بعهد اورنگ زیب عالمگیر پادشاه بتخانه را شکسته تعمیرش
پرداخته بود هموار شدیم چه می بینیم که صحن مسجد از بیخال کبوتران و دیگر طیور پر روکش هم پلیس معمول انگلشیه بوده و متصل محراب
مسجد که موقف امام جماعت باشد بر سنگی این عبارت نوشته تعبیه کرده اند در سلطنت شاه عالم بادشاه بادا دامیر الملک

عماد الدوله گورنر جنرل مستر هشتن صاحب بهادر جلادت جنگ سنه یکهزار و یکصد و نود و هشت هجری نصیر الدوله علی
ابراهیم خان بهادر حاکم شهر بنارس ترمیم نمود انتهی بلفظه سبحان الله پیش ازین در تجدید مواضع مقدسه و محال عبادت آیات
قرآنی و احادیث ربانی می نگاشتند اکنون بجای آن مستر هشتن صاحب بهادر و امثال این عبائر زیب و زین طاق مساجد
میفرمایند تا نزد قیام و سجود مصلیان بجای قبله رو برو باشد فلیبک علی الاسلام من کان باکیا سپس از بنارس نزول کانپور
دست بهم داد اینجا هم مشاهده مسجد جدید جامع مدرسه فیض عام انجمن اسلام و ملاقات بعض موالی بلد اتفاق افتاد بازاری اهل اسلام
اینجا غزای تجارت پیشه نسبت دیگر بلدان غنیمت اند که همتی بحفظ اسلام و اکتساب دینیات بقدر میسور می دارند اینجا کتابی
از کتب حسب مرضی حاصل نشد اگرچه از مطبع نظامی کتب رسمیه عربی و فارسی برای مدرسة العلوم ریاست بهوپال بقدر
کثیر فراگرفته شد و ملاحظه اوراق سنن دارمی که باعانت رئیسهٔ معظمه دام اقبالها طبع می شود نموده آمد و برای طبع سنن
نسائی مطابق نسخهٔ صنعاء که بغایت صحیح ست اجازت رفت بعده از انجا کوس رحیل نواخته بجبل پور رسیدیم اینجا خود کدام
مدرسه نامی و احدی از علمای گرامی نیست دو سه روز گلگشت بلد کرده یازدهم محرم سنه ۱۲۹۳ هجری رخت سفر ببلدهٔ بهوپال
کشادیم و از کلفت سفر برآمده براحت اقامت آسودیم تمامی مسافرت که دو ماه و چهار روز بود بر عجالهٔ خانی اتفاق افتاد
الحمد لله تعالی که امروز بلدهٔ بهوپال در کشور هند خطهٔ اسلام و محط رجال ایمان و مامن اهل توحید ست و آن قدر شعائر دین و ملت
و عمارت مساجد و مدارس و مذاکرهٔ علوم شرعیه و شیوع سنن نبویه و زی اهل اسلام و رعایت مسلمین که درینجا ملاحظه می افتد
در جای دیگر معلوم و مشاهد نیست صانها الله و اهلها عن الآفات و حفظها عن عیون الاعداء و جمیع التبعات و العاهات و چندان
کتب دین و صحف شرع مبین و دواوین اسلام و ذخائر علوم شرعیه و فنون نبویه که فی الحال درین قطر بر صفحات اعتماد
نیست که در بلدهٔ از بلدان هند با وجود اعتناء علماء و اهل دول موجود باشد بلدة طیبة و رب غفور و این برکات در حقیقت
نتائج همم عالیهٔ والیهٔ این ملک ست بارک الله فیها و لها و علیها و کیف که وجود با جود حاکم اسلام در میان انام بمنزلهٔ قلب در
جسد ست اذا صلح صلح الجسد کله و اذا فسد فسد الجسد کله حق تعالی توفیق خیر این رئیسهٔ کریمه را اوج سما بخشد و این باقیات
صالحات را عمر دراز ارزانی دارد و مساجد و مدارس و کتب و علماء این ملک را بعین عنایت ملحوظ فرماید اللهم آمین و بالجمله
فهرس کتبی که عنقریب می آید مارا بحمده تعالی در اعارهٔ آن همه برای طلبهٔ علوم دینیه و علمای متبعین بخلی در میان نیست
مگر آنکه یکی از اهل استعاره بر ونش با کاله و گر اندیشه کند که درین حین خوف اضاعتش مانع اعاره ست و لیکن که برندگان
نادهنده و بسیار اند و ستانندگان دهنده و کمتر ناچار احتیاط مقتضی آنست که این عزاجیه واحب اعود را جز خانهٔ خود و بلد
خویش سفر دادن و در دست ره نماید و دست بر دخاکنان نگردد و این شیوه مخصوص برای کتب مولفهٔ ائمهٔ متقدمین ست
که درین زمان پرآشوب عزیز الوجود ست و اکثرش صحف صحیحهٔ نادر الحصول ورنه مولفات خودم که اکثری از ان بتوفیق الهی
و برکت رسالت پناهی از قالب طبع برآمده بعرب و عجم رسیده خود معرض هبه و تقسیم ست تا آنکه شمار رسائل و کتب مقسمه که

بخداوندان علم وطالبان حق بخشیده شد تا تاریخ حال به پنج هزار نسخه از مین المطول والمختصر میسر شد ولله الحمد و آنچه شغل تالیف و تدریس
پس خدای واحد گواه است و عالم الغیب والشهاده آگاه که مقصود از آن جز احیاء سنن ونفی بدع وفتن واشاعت احکام اسلام
بر وجه ثابت از شارع علیه الصلوة والسلام با شوب آراء رجال ونتائج قیل وقال چیزی دیگر نیست وکیف که بدعت تقلید
و دیگر محدثات نا سدید که حسرت آن بخوان شد تمام عالم را فرا گرفته واز شرق تا غرب واز جنوب تا شمال تمام آفاق جهان را
تمام گشته در هزاری و در بسیار اندکی نیابی که سر بسوی دریافت سنت مطهره بردارد و حسابی از خطا وصواب درگیرد
تا دبازی باید که درین محنت نصرت سنت فرماید و هزیمت بدعت نماید واز لوم لائمان نا اندیشد و بازی علماء سوء نفرین
غرض که مقصود ازین جمع وتفریق ابراء ذمه خود از پرسش روز رستخیز واعلام واصلاح اخلاف واحباب خویش است
نه اظهار علم وفضل بر اقران واکتساب جاه وثروت در عیون اعیان زمان وانتصار مذاهب رجال وتعصب برای
فنون قیل وقال وامثال ذلک که مقصود اغلب علماء وقت است الا من عصمه الله تعالی ورحمه وکیف که آنچه دیگران را
از جاه وریاست ونشر ذکر آرزو باشد با وجود جد وجهد بدست ایشان بدانش نرسد این بنده محتقر خادم کتاب وسنت را
بحمده تعالی وتعمیم لطفه تقدست وبیش از حوصله اش ارزانی بخشیده اند هوسی از جنس هوسات ابناء نوع در دل هیچ
باقی نیست وهمه او وری از ریا وسمعه وجدل وکلام خود جبلت اوست درین زمانه که همه ولش قیامت عظمی وهمعنان
ساعت کبری است وکار وبار امر بمعروف ونهی از منکر از میان برافتاده وروزگار با عهد فترت وعصر جاهلیت اولی
حذو النعل بالنعل گردیده واحدی را در عرب وعجم مجال قول بدان باقی نمانده جز آنکه از تغییر منکر بدست گذشته بزبان
بیان گرائیده آید و در پیرایه تالیف تبلیغ شرع بدوران ونزدیکان دیار وامصار رود چاره دیگر مطوع نیست تا جراحت
شرع وعقل در تالیف منحصر آمده باشد که صاحب دل خدا پرستی را گذری بر سر وقت بعضی ازین تالیفات افتد وآن تعالی لقد
متعذر برباید ودر حدیث شریف آمده من رای منکم منکرا فلیغیره بیده فان لم یستطع فبلسانه فان لم یستطع فبقلبه وذلک اضعف
الایمان وظاهر است که تغییر بدست جز از ولات امور نیاید وکار اهل علم همین تغییر بلسان است پس لسان وانکار بقلب شان
اینها واهل اسلام باشد واین جمله انواع امر بمعروف ونهی عن المنکر است که خلو مسلمان از هر یکی ازین سه نوع دلیل فقدان
ایمان باشد نعوذ بالله منه والحمد لله تعالی که این ناتوان را ازین هر سه نوع بقدر مقدور بهره بخشیده اند یعنی دین الله
که ساکن ونزیل اوست و ولایت جبایات بمشیت الله در انجا در نظر ظاهر بینان بدست وی مفوض گشته در تغییر منکر
بدست ممکن از خود تقصیری راضی نیست واقفان مواقع حق میدانند که شکل وهیئت وعمل رعایا وبرایای این ریاست
قدری پیش ازین چه بود و اکنون چون است شان بنها واهل بلاد و دوست را بتالیف کتب واشاعتش تغییر بزبان
سر انجام می گیرد واز اوضاع عالم وحکام وقت وجریان امور بر خلاف اسلام و هر تغییر وتطهیر انکار عظیم در دل بوده است
و هرگز بکفر وفسوق وبدع جهانیان راضی نیست بلکه دل از آن بجز قلق واضطراب است سه غم مهجوری سنت کشتم تا چند

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان تصنیف	تعداد جلد	مطبوعہ یا قلمی	قیمت
۱	قرآن شریف بخط جلی جلد کلاں	لرب العالمین العلام خالق المولفین الاعلام کل من علیہا فان ویبقی وجہ ربک ذو الجلال والاکرام	ع	۱	م	عہ
۲	قرآن شریف	〃	〃	۱	قلمی مجدول و مذہب	
۳	قرآن شریف با جلالین بر حاشیہ	〃	〃	〃	م لکھنو	عہ
۴	قرآن شریف سہ ترجمہ	〃	〃	〃	〃	〃
۵	حمائل قرآن شریف با ترجمہ اردو	〃	〃	〃	〃	صہ/
۶	حمائل قرآن شریف	〃	〃	〃	〃	〃
۷	قرآن شریف با ترجمہ موضح القرآن	〃	〃	〃	〃	سعہ/

تفسیر

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان تصنیف	تعداد جلد	مطبوعہ یا قلمی	قیمت
۸	تفسیر جلالین	من سورۃ البقرۃ الی آخر سورۃ الاسراء للشیخ جلال الدین السیوطی المتوفی ۹۱۱ھ ومن سورۃ الکہف الی آخر القرآن للشیخ جلال الدین المحلی المتوفی ۸۶۴ھ	〃	〃	م کلکتہ	〃
۹	اتقان فی علوم القرآن	للشیخ جلال السیوطی رح	〃	۴	〃	عہ/
۱۰	معترک الاقران فی مبہمات القرآن	〃	〃	۱	م مصر	
۱۱	اکلیل فی التفسیر	〃	〃	۱	ق	عمار/
۱۲	الکشاف عن حقائق التنزیل	للامام العلامۃ ابی القاسم جار اللہ محمود بن عمر الزمخشری الخوارزمی المتوفی ۵۳۸ھ	ع	۲	م مصر	صہ
۱۳	مفاتیح الغیب المعروف بالتفسیر الکبیر	للشیخ فخر الدین محمد بن عمر الرازی المتوفی ۶۰۶ھ	〃	۶	〃	باہ/

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان	تعداد جلد	قلمی یا مطبوعہ	کیفیت
۱۴	السراج المنیر فی الاعانة علی معرفة بعض معانی کلام ربنا الحکیم الخبیر	للشیخ الامام الخطیب الشربینی رح المتوفی سنہ	ع	۴	م مصر	ص
۱۵	فتح العزیز	للشیخ عبد العزیز المحدث الدہلوی المتوفی سنہ ۱۲۳۹	ف	۲	قلمی الدرمرحوم	
۱۶	تتمۂ تفسیر فتح العزیز	للمولوی حیدر علی الفیض آبادی صاحب منتہی الکلام سلمہ اللہ العلام	//	۳	ق	ص
۱۷	فتح القدیر الجامع بین فنی الروایة والدرایة من علم التفسیر	للقاضی محمد بن علی الشوکانی الیمنی المتوفی سنہ ۱۲۵۵	ع	۴ کلاں	//	ماص
۱۸	وبل الغمامة فی تفسیر قولہ تعالی وجاعل الذین اتبعوک فوق الذین کفروا الی یوم القیامة	//	//	۱	//	
۱۹	الطود المنیف فی ترجیح ماقالہ السعد علی ماقالہ الشریف	//	//	//	//	
۲۰	جید النقد فی عبارة الکشاف والسعد	//	//	//	//	
۲۱	فتح الخبیر فی التفسیر الماثور مختصر جدا	للشاہ ولی اللہ المحدث الدہلوی المتوفی سنہ ۱۱۷۶	//	//	//	
۲۲	رسالہ نافعة فی الکلام مع البیضاوی فیما ذکرہ فی آخر الفاتحة	لنور الدین علی بن سلطان محمد القاری الہروی نزیل مکة المشرفة المتوفی فی حدود سنہ ۱۰۱۴	//	۱	ق	
۲۳	الایضاح والبیان فی تحقیق قصص القرآن	للعلامة المجتہد محمد بن اسمعیل بن صلاح الامیر الیمنی المتوفی سنہ ۱۱۸۲	//	//	//	
۲۴	النہر المورود فی تفسیر آیة ہود	//	//	//	//	
۲۵	السر المصون فی نکتة الاظہار والاضمار فی قولہ تعالی ولکن اکثر الناس لا یعلمون	للسید العارف جمال الدین علی بن ابراہیم الامیر المتوفی سنہ	//	//	//	
۲۶	نظم الجواہر	للشیخ ولی اللہ الفرخ آبادی المتوفی سنہ ۱۲۴۹	ف	۳ کلاں	//	ص،
۲۷	فتح البیان فی مقاصد القرآن	للعبد الضعیف عفا اللہ عنہ	ع	۴ کلاں	م بھوپال	للعـ

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان تصنیف	تعداد مجلدات	مطبوعہ یا قلمی	کیفیت
۲۸	افادۃ الشیوخ بمقدار الناسخ والمنسوخ	للعبد الضعیف عفا اللہ عنہ	ف	۴ نسخہ	م لکھنؤ	عہ
۲۹	نیل المرام من تفسیر آیات الاحکام	//	ع	۱	//	عللعہ
۳۰	التبیان فی تفسیر آیات الاحکام من القرآن	للموزعی رح	//	//	ق	؎عہ
۳۱	التفسیرات الاحمدیۃ	للشیخ احمد المعروف بملاجیون بن الشیخ ابی سعید بن الشیخ عبد اللہ الامیٹھوی المتوفی ۱۱۳۰ھ	//	//	م کلکتہ	سعہ

اصول تفسیر

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان تصنیف	تعداد مجلدات	مطبوعہ یا قلمی	کیفیت
۳۲	الفوز الکبیر فی اصول التفسیر	للشاہ ولی اللہ المحدث الدہلوی رح	ف	//	م بمبئی	عہ
۳۳	الاکسیر فی اصول التفسیر	لکاتب الحروف عفا اللہ عنہ	//	۴ نسخہ	م لکھنؤ	فی مجلد عہ
۳۴	تعریب الاکسیر فی اصول التفسیر	للمولوی نور الحسن الکالپوی سلمہ اللہ تعالیٰ	ع	۱	ق	//

حدیث

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان تصنیف	تعداد مجلدات	مطبوعہ یا قلمی	کیفیت
۳۵	الجامع الصحیح	لامیر المومنین امام المحدثین محمد بن اسمعیل البخاری المتوفی بخرتنگ سنہ ۲۵۶ھ	//	۴	م مصر	؎عہ
۳۶	الجامع الصحیح	//	//	۲	م دہلی	سعہ
۳۷	فتح الباری شرح صحیح البخاری	للشیخ شہاب الدین ابی الفضل احمد بن علی بن حجر العسقلانی المتوفی سنہ ۸۵۲ھ	//	۱۰	ق	ابجا
۳۸	الجامع الصحیح مع شرحہ للنووی	لسید المحدثین الامام الحافظ ابی الحسین مسلم بن الحجاج القشیری النیسابوری الشافعی المتوفی سنہ ۲۶۱ھ	//	۵	م مصر	معہ
۳۹	الجامع الصحیح مع الرسالۃ فی اصول الحدیث للسید الشریف الجرجانی رح	للامام الحافظ ابی عیسیٰ محمد بن عیسیٰ الترمذی المتوفی ۲۷۹ھ	//	۱	م دہلی طبع اول	عہ

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان کتاب	تعداد جلد	مطبوعہ یا قلمی	قیمت
۴۰	الجامع الصحیح مع الشمائل	للامام الحافظ ابی عیسی الترمذی	ع	۱	م دہلی طبع ثانی	سے ر
۴۱	قوت المغتذی من سنن الترمذی	للامام السیوطی رح	"	"	ق	صہ ر
۴۲	المجتبی	للامام الحافظ ابی عبدالرحمن احمد بن شعیب النسائی المتوفی سنہ ۳۰۳	"	"	م دہلی	سے ر
۴۳	سنن نسائی قلمی مجلدہ دو وصہ من مضافات صنعاء قوم ۱۳۰۳	"	"	۲	ق	
۴۴	زہر الربی علی المجتبی	للامام السیوطی رح	"	"	"	صہ ر
۴۵	سنن ابی داؤد	للامام الحافظ ابی داؤد سلیمان بن اشعث السجستانی المتوفی سنہ ۲۷۵	"	۱	م دہلی	سے ر
۴۶	سنن ابن ماجہ	للحافظ الامام ابی عبداللہ محمد بن یزید بن ماجہ القزوینی المتوفی سنہ ۲۷۳	"	۲ نسخہ	م دہلی	عہ ر
۴۷	موطا	للامام مالک بن انس الحمیری الاصبحی المدنی امام دار الہجرۃ المتوفی سنہ ۱۷۹	"	"	"	صہ ر
۴۸	زرقانی شرح موطا	لخاتمۃ المحققین امام العارفین محمد بن عبدالباقی بن یوسف بن احمد بن علوان الزرقانی المصری المتوفی سنہ ۱۱۲۲	"	۴	م مصر	للعہ ر
۴۹	سنن دارمی	للامام الحافظ عبداللہ بن عبدالرحمن الدارمی المتوفی سنہ ۲۵۵	"	۱	قلمی محررسطور	
۵۰	تیسیر الوصول الی جامع الاصول	للشیخ عبدالرحمن بن علی الشہیر بابن الدیبع الشیبانی الیمنی المتوفی سنہ ۹۴۴	"	"	م کلکتہ	عہ ر
۵۱	مشکوۃ المصابیح	للشیخ ولی الدین ابی عبداللہ محمود بن عبداللہ الخطیب فرغ من جمعہ آخر یوم الجمعۃ من رمضان سنہ ۷۳۷	"	"	م دہلی طبع اول	"
۵۲	ترجمہ مشکوۃ المصابیح	للشیخ عبدالحق الفقیہ الحنفی الدہلوی المتوفی سنہ ۱۰۵۲	ف	۳	م کلکتہ	صہ ر
۵۳	نجوم المشکوۃ شرح مشکوۃ المصابیح	للشیخ محمد صدیق رح	ع	۱	ق	صہ ر

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان کتاب	تعداد جلد	مطبوعہ یا قلمی	قیمت
۵۴	حاشیۂ شمائل ترمذی	للشیخ ابراہیم الباجوری المصری رح	ع	۱	م مصر	للعہ ر
۵۵	درر الفضائل فی شرح الشمائل	للشیخ العالم المولوی علیم الدین القنوجی رح	"	"	قلمی مصنف	ص ر
۵۶	بہجۃ المحافل شرح الشمائل	للشیخ الامام العلامۃ ابی الامداد ابراہیم اللقانی المالکی رح	"	"	"	"
۵۷	بلوغ المرام من ادلۃ الاحکام	للشیخ شہاب الدین ابی الفضل احمد بن علی بن حجر العسقلانی المتوفی ۸۵۲ھ	"	"	ق	ع ر
۵۸	سبل السلام شرح بلوغ المرام	للسید العلامۃ المجتہد محمد بن اسمعیل بن صلاح الامیر المتوفی ۱۱۸۲ھ	"	۲ نسخہ	"	صہ ر
۵۹	منتقی الاخبار	لمجد شیخ الاسلام ابن تیمیہ رح	"	۱	"	عہ ر
۶۰	نیل الاوطار شرح منتقی الاخبار	للامام العلامۃ الشوکانی المتوفی ۱۲۵۰ھ	"	۲	"	مار
۶۱	تلخیص الحبیر فی تخریج احادیث الرافعی الکبیر	للحافظ ابن حجر رح	"	۱	"	صہ
۶۲	ما ثبت بالسنۃ فی ایام السنہ	للشیخ عبد الحق الفقیہ الدہلوی الحنفی	"	"	م کلکتہ	عہ ر
۶۳	شرح برزخ	لم اقف علی اسم مؤلفہ	"	"	قلمی الد مرحوم	
۶۴	الاشاعۃ فی اشراط الساعۃ	للسید محمد بن عبد الرسول البرزنجی الشہرزوری المدنی رح	"	"	ق	دعہ کلدار
۶۵	نور اللمعہ فی فضائل الجمعہ	للامام السیوطی رح	"	"	م منشر	
۶۶	رفع الیدین فی الدعاء	"	"	"	ق	
۶۷	شرح الصدور باحوال الموتی فی القبور	"	"	"	"	صہ ر

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان کتاب	تعداد جلد	قلمی یا مطبوعہ	کیفیت
۶۸	ابواب السعادة فی اسباب الشہادة	للامام السیوطی رح	ع	۱	ق	
۶۹	جزء فی الغالیہ	〃	〃	〃	〃	
۷۰	النضرہ فی احادیث الماء والریاض والخضرہ	〃	〃	〃	〃	
۷۱	جزء فی الصلوٰة وقت الضحی	〃	〃	〃	〃	
۷۲	الاسفار عن قلم الاظفار	〃	〃	〃	〃	
۷۳	الخبر الدال علی وجود الاقطاب والاوتاد والابدال	〃	〃	〃	〃	
۷۴	نثل الکنان فی خشکنان	〃	〃	〃	〃	
۷۵	الحبائک فی اخبار الملائک	〃	〃	〃	〃	عدم
۷۶	ازہار العروش فی اخبار حبوش	〃	〃	〃	〃	
۷۷	ابقاء السلم لفضلاء اہل العلم	〃	〃	〃	〃	
۷۸	الدرر المنتثرہ فی الاحادیث المنتشرہ	〃	〃	〃	〃	
۷۹	اعراب القاری علی اول باب البخاری	لنور الدین علی بن سلطان محمد القاری الہروی نزیل مکة المشرفة المتوفی فی حدود ۱۰۱۴ الہجریہ	〃	〃	〃	
۸۰	فرائد القلائد علی احادیث شرح العقائد	〃	〃	〃	〃	
۸۱	جمع الاربعین فی فضل القرآن المبین	〃	〃	〃	〃	

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان تصنیف	تعداد جلد	قلمی یا مطبوعہ	کیفیت
۸۲	الاحادیث القدسیہ	لنور الدین علی بن سلطان محمد القاری الہروی نزیل مکة المشرفة المتوفی فی حدود سنہ ۱۰۱۴ الہجریة	ع	۱	ق	
۸۳	تعلیقات القاری علی ثلاثیات البخاری	〃	〃	〃	〃	
۸۴	رسالة فی فضل بعض الاشیاء علی بعض	〃	〃	〃	〃	
۸۵	المقدمة السالمة فی خوف الخاتمة	〃	〃	〃	〃	
۸۶	الانباء بان العصا من سنن الانبیاء	〃	〃	〃	〃	
۸۷	المشرب الوردی فی مذہب المہدی	〃	〃	〃	〃	
۸۸	المعدن العدنی فی فضل اویس القرنی	〃	〃	〃	〃	
۸۹	معرفة النساک بفضائل المسواک	〃	〃	〃	〃	
۹۰	رسالة فی المکفرات	〃	〃	〃	〃	
۹۱	غایة البیان فی استحیاء الملائکة من عثمان رضی اللہ تعالی عنہ	〃	〃	〃	〃	
۹۲	اربعون حدیثاً فی فضائل الحج والعمرة	〃	〃	〃	〃	
۹۳	اربعون حدیثاً	〃	〃	〃	〃	
۹۴	رسالة فی الاحادیث الموضوعة	〃	〃	〃	〃	عکس
۹۵	المصنوع فی الحدیث الموضوع	〃	〃	〃	م	

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	نمبر الماری	تعداد جلد	قلمی یا مطبوعہ	قیمت
۹۶	مجموعۂ رسائل موضوعات	بجمع منہم الصنعانی رح	ع	۱	قلمی والد مرحوم	
۹۷	ناسخ الحدیث ومنسوخہ	لابن الجوزی رح	//	//	ق	
۹۸	التجرید الصریح لاحادیث الجامع الصحیح	للشیخ العلامہ حسین بن مبارک الزبیدی رح	//	//	م مصر	صہ/
۹۹	قبول البشری بالتیسیر للیسری	محمد بن ابراہیم بن علی بن المرتضی بن المفضل الحسینی القاسمی الیمنی المعروف بابن الوزیر رح المتوفی ۸۴۰ھ	//	//	ق	
۱۰۰	حادی الارواح الی بلاد الافراح	شمس الدین محمد بن قیم الجوزیۃ الحنبلی المتوفی ۷۵۱ھ	//	//	//	حہ/
۱۰۱	الجواب الشافی لمن سأل عن الدواء الکافی المعروف بالداء والدواء	//	//	//	//	سے/
۱۰۲	تذکرہ فی الموضوعات	لمحمد طاہر الفتنی المتوفی ۹۸۶ھ	//	//	//	عـ۵/
۱۰۳	الفوائد المجموعہ فی الاحادیث الموضوعہ	للقاضی محمد بن علی الشوکانی الیمنی المتوفی ۱۲۵۰ھ	//	=	م دہلی	عما/
۱۰۴	التوضیح فیما جاء فی المنتظر والمسیح	//	//	//	ق	
۱۰۵	زہر النسرین فی حدیث المعمرین	//	//	//	//	
۱۰۶	اتحاف المہرة فی حدیث لا عدوی ولا طیرہ	//	//	//	//	
۱۰۷	البغیۃ فی مسئلۃ الرویۃ	//	//	//	//	
۱۰۸	قطر الولی علی حدیث الولی	//	//	//	//	عما/
۱۰۹	الابحاث الوضیۃ فی الکلام علی حدیث حب الدنیا راس کل خطیئۃ	//	//	//	//	//

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان کتاب	تعداد جلد	قلمی یا مطبوعہ	کیفیت
۱۱۰	الصارم المنکی علی نحر ابن السبکی	للحافظ احمد بن عبد الهادی الحنبلی رح فی الرد علی الشیخ تقی الدین علی بن عبد الکافی السبکی المتوفی ۷۵۶ھ	ع	۱	ق	
۱۱۱	ہدایۃ المرتاب الی صحۃ نیۃ الثواب	للسید محمد بن اسمعیل الامیر رح المتوفی ۱۱۸۲ھ	״	״	״	
۱۱۲	منسک الحج والعمرہ	״	״	״	״	
۱۱۳	رفع الالتباس عن تنازع الوصی والعباس	״	״	״	״	
۱۱۴	استیفاء الاقوال فی تحریم الاسبال علی الرجال	״	״	״	״	
۱۱۵	شرح الدعاء المأثور	״	״	״	״	
۱۱۶	رسالۃ فی حکم الماء والکلاء	״	״	״	״	
۱۱۷	جمع الشتیت فی شرح ابیات التثبیت	״	״	״	״	للصدر
۱۱۸	تحفیض المغنی لاہل الاثر فیما الاصل لہ فی الاحیاء من الخبر	للسید العلامہ عبد اللہ بن محمد بن اسمعیل الامیر	״	״	״	
۱۱۹	کتاب النزول	لشیخ الاسلام ابن تیمیۃ رح المتوفی ۷۲۸ھ	״	״	״	عہ ر
۱۲۰	شرح دعاء ذی النون	״	״	״	״	
۱۲۱	منسک الحج والعمرۃ	״	״	״	״	
۱۲۲	رسالۃ فی بیان الامر بالمعروف والنہی عن المنکر	״	״	״	״	
۱۲۳	الکلام المجدی فی خروج المہدی	للشیخ جمال الدین محمد بن ابی بکر الاشخر الیمانی	״	״	״	

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	عربی یا فارسی	تعداد جلد	قلمی یا مطبوع	قیمت
۱۲۴	حاشیہ شنوانی علی مختصر ابن ابی جمرہ	للشیخ محمد بن علی الشافعی الشنوانی	ع	۱	م مصر	صہ
۱۲۵	اشراق الابصار فی تخریج احادیث نور الانوار	لبعض طلبۃ العلم من اہل الہند	"	"	م	
۱۲۶	منسک الحج والعمرہ	لقاضی القضاۃ عز بن جماعۃ	"	"	ق	
۱۲۷	مسک الختام شرح بلوغ المرام	للعبد الضعیف عفا عنہ اللہ	ف	۵ نسخہ	م لکھنؤ	فی نسخہ ۷
۱۲۸	الادراک فی تخریج احادیث رد الاشراک	"	"	۱	"	عہ
۱۲۹	بلوغ السول من اقضیۃ الرسول صلی اللہ علیہ وسلم	"	"	"	"	"
۱۳۰	الحرز المکنون من لفظ المعصوم المامون	"	"	"	"	
۱۳۱	ثمار التنکیت فی شرح ابیات التثبیت	"	ف	"	م بھوپال	
۱۳۲	ضالۃ الناشد الغریب	"	"	"	"	
۱۳۳	شرح ابیات التثبیت	ملخص کاتب الحروف عفا اللہ عنہ	ع	"	ق	
۱۳۴	بغیۃ القاری فی ترجمۃ ثلاثیات البخاری	لمحرر السطور سامحہ اللہ تعالیٰ	ف	"	م	
۱۳۵	تمیمۃ الصبی فی ترجمۃ الاربعین من احادیث النبی	"	"	"	"	
۱۳۶	حجج الکرامۃ فی آثار القیامۃ	"	ف	۴ نسخہ	م بھوپال	عا فی
۱۳۷	مثیر ساکن الغرام الی روضات دار السلام	"	ع	۴ نسخہ	م لکھنؤ	

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان	تعداد جلد	قلمی یا مطبوع	قیمت
۱۳۸	الحطہ بذکر الصحاح الستہ	لمحرر السطور سامحہ اللہ تعالی	ع	۱	م لکھنؤ	
۱۳۹	اربعون حدیثا	〃	〃	〃	ق	
۱۴۰	اربعون حدیثا فی فضائل الحج والعمرہ	〃	〃	〃	〃	
۱۴۱	نیل الامانی بشرح مختصر الشوکانی	〃	ف	〃		
۱۴۲	قیامت نامہ معروف برسالہ حشریہ	للشیخ رفیع الدین الدہلوی ابن الشاہ ولی اللہ المحدث الدہلوی	〃	〃	قلمی والد مرحوم	
۱۴۳	تحفۃ الاخیار ترجمہ مشارق الانوار	للشیخ خرم علی البلہوری رح	ہ	〃	م	للعہ
۱۴۴	ضمان الفردوس	للشیخ المفتی محمد عنایت احمد رح	〃	〃	قلمی نواب شاہجہان بیگم صاحبہ	
۱۴۵	تبصرۃ الابصار فی تخریج الآثار	للشیخ المولوی الٰہی بخش الفیض آبادی سلمہ اللہ تعالی	〃	〃	م لکھنؤ	
۱۴۶	جواہر العقدین فی فضل الشرفین	للسید نور الدین السمہودی رح	ع	〃	ق	عہ
۱۴۷	نظم شمائل نبوی	لبعض علماء الیمن	〃	〃	〃	
۱۴۸	رسالۃ فی بیان الخضاب	للشیخ حسین بن محسن السبعی الانصاری الخزرجی سلمہ اللہ تعالی	〃	〃	ق مصنف	
۱۴۹	ظفر مبین ترجمہ اربعین نووی	لبعض المتسمین بعلم الطب	ہ	〃	م	
۱۵۰	ترجمہ بلوغ المرام	للشیخ محی الدین التاجر الاہوری سلمہ	〃	〃	〃	عہ
۱۵۱	کتاب الاسماء والصفات	للحافظ الامام احمد بن الحسین البیہقی المتوفی سنہ ۴۵۸ھ	ع	〃	ق	سعہ

[illegible]	نام کتاب	نام مصنف	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
١٥٢	تمییز الخبیث من الطیب	للدیبع صاحب تیسیر الوصول	ع	١	ق	عمدہ
١٥٣	رسالہ اولیات کتب احدیث	للشیخ محمد بن سعید بن سنبل	″	″	″	
١٥٤	چہل حدیث در قضاء حوائج	لبعض علماء المدینۃ المنورۃ	″	″	″	
١٥٥	مسلسلات الاحادیث	للشریف محمد بن ناصر الحازمی	″	″	″	
١٥٦	الکلام المبین فی معجزات سید المرسلین	للمفتی عنایت احمد المرحوم	ار	″	م	عمدہ
١٥٧	تنویر العینین فی اثبات رفع الیدین	للشیخ محمد اسمعیل الشہید الدہلوی رحمہ اللہ تعالی	ع	″	″	
١٥٨	قصر الآمال بذکر الحال و المآل	للشیخ الحاج رفیع الدین خان المراد آبادی رح المتوفی سنہ	ف	″	ق والاہ مرحوم	
١٥٩	صداح الارواح	للشیخ عبدالرحمن بن عبدالسلام الصفوری ابن الشیخ نبہان	ع	″	ق	عمدہ
١٦٠	مرآۃ الاخرۃ منتخب بدور سافرہ	للشیخ عبدالرحمن الگجراتی الشطاری	″	″	″	عمدہ
١٦١	عقد الجمان فی شعب الایمان	للسید مرتضی الزبیدی المصری البلگرامی	″	″	″	
١٦٢	حیاۃ النفوس المطمئنۃ فی معنی حدیث الحسن و الحسین سیدا شباب اہل الجنۃ	للشیخ المفتی عبدالخالق المزجاجی الیمنی	″	″	″	
١٦٣	تذکار النعم و العطایا فی الصبر و الشکر علی البلایا	لم اقف علی اسم مؤلفہ	″	″	″	
١٦٤	الرغائب فی الصبر علی المصائب	″	″	″	″	
١٦٥	تفریح القلوب بالخصال المکفرۃ لما تقدم وما تاخر من الذنوب	″	″	″	″	

ادعیہ

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان کتاب	تعداد جلد	قلمی یا مطبوعہ	قیمت
۱۶۶	اذکار	للنووی رح قیل فی حقہ بیع الدار واشترالاذکار	ع	۱	م مصر	عمار
۱۶۷	الحزب الاعظم	لعلی القاری	"	"	م لکھنؤ	عہ
۱۶۸	دلائل الخیرات	لابی عبداللہ محمد بن سلیمان بن ابی بکر الجزولی السملالی الشریف الحسینی المتوفی سنہ [illegible]	"	۲ نسخہ	ق م یک یک	عمار
۱۶۹	الحصن الحصین من کلام سید المرسلین صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم	للشیخ شمس الدین محمد بن محمد بن محمد الجزری الشافعی المتوفی سنہ [illegible]	"	"	منحشے سادہ یک یک	للعہ
۱۷۰	تحفۃ الذاکرین فی شرح عدۃ الحصن الحصین	للشوکانی رح	"	۱	قلمی بمولوی عبدالرشید	سلے
۱۷۱	فرند سلاح المومن	لم اقف علی اسم مولفہ	"	"	"	عمار
۱۷۲	القول البدیع فی الصلوۃ علی الحبیب الشفیع	للشیخ عبدالرحمن الحافظ السخاوی	"	"	"	عہ
۱۷۳	کتاب الفوائد فی الصلات والعوائد	للشیخ شہاب الدین احمد بن عبداللطیف الشرجی الیمانی رح	"	"	م مصر	عمار

اصول حدیث

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان کتاب	تعداد جلد	قلمی یا مطبوعہ	قیمت
۱۷۴	خلاصہ	للطیبی	ع	۲ نسخہ	ق	صہ
۱۷۵	نخبۃ الفکر مع الشرح للمصنف	للحافظ ابن حجر	"	۲ نسخہ	ق م کلکتہ یک یک	عمار
۱۷۶	معرفۃ علوم الحدیث	لابن الصلاح الشہرزوری الدمشقی المتوفی سنہ [illegible]	"	"	"	سے
۱۷۷	بلغۃ الغریب فی مصطلح آثار الحبیب	للسید ابی الفیض محمد مرتضی البلجرامی الزبیدی المصری	"	"	"	"
۱۷۸	توضیح الافکار شرح تنقیح الانظار	للسید محمد بن اسمٰعیل الامیر	"	"	"	صہ

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان کتاب	تعداد جلد	قلمی یا مطبوعہ	کیفیت
۱۷۹	اسبال المطر علی قصب السکر	للسید محمد بن اسمعیل الامیر رحمہ	ع	۱	ق و لد مصنف	[illegible]
۱۸۰	فوائد النظر علی مصطلح اہل الاثر	〃	〃	〃	ق	
۱۸۱	ثمرات النظر فی علم الاثر	〃	〃	〃	〃	
۱۸۲	الباعث الحثیث علی معرفۃ علوم الحدیث	للامام الحافظ ابی الفدا اسمعیل بن عمر القرشی الدمشقی المتوفی ۷۷۴ھ ہجرے	〃	〃	قلمی مولوی عبدالرشید	[illegible]
۱۸۳	شرح مختصر سید شریف جرجانی	لم اقف علی اسم من الفہ	〃	〃	ق	
۱۸۴	اصول الحدیث	للسیوطی رحمہ اللہ تعالی	〃	〃	〃	
۱۸۵	الفیۃ النظم فی اصول الحدیث	〃	〃	〃	〃	
۱۸۶	متن فی علوم الحدیث مختصر جدا	للسید محمد بن ابراہیم الوزیر المتوفی ۸۴۰ھ	〃	〃	〃	
۱۸۷	جواہر الاصول	لم اقف علی اسم من الفہ	〃	〃	〃	
۱۸۸	عجالۂ نافعہ	للشیخ عبدالعزیز الدہلوی رحمہ	ف	〃	م	
۱۸۹	منہج الوصول الی اصطلاح احادیث الرسول	لکاتب الحروف عفا اللہ عنہ	〃	〃	م بہوپال	

اسماء الرجال

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان کتاب	تعداد جلد	قلمی یا مطبوعہ	کیفیت
۱۹۰	اسد الغابہ فی معرفۃ الصحابہ	للشیخ عزالدین ابی الحسن علی بن محمد بن عبدالکریم الجزری المعروف بابن الاثیر رحمہ	ع	۴	م مصر	[illegible]
۱۹۱	اصابہ فی تمییز الصحابہ	للحافظ المتبحر ابن حجر رحمہ	〃	۱	ق	[illegible]

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان کتاب	تعداد اجزاء یا جلد	قلمی یا مطبوعہ	قیمت
۱۹۲	تقریب التہذیب	للحافظ المتبحر ابن حجر رح	ع	۲ مع الغنی یک ساده یک	م دہلی	صر
۱۹۳	الریاض المستطابہ فی اسماء الصحابہ	للشیخ یحیی بن ابی بکر العامری الیمنی	//	۱	ق	للعہ ر
۱۹۴	خلاصہ فی اسماء الرجال	للحافظ صفی الدین احمد بن عبد اللہ بن ابی الخیر بن عبد العلیم بن عبد اللہ بن علی بن حسن الانصاری الساعدی	//	//	//	ع ر
۱۹۵	تدریب الراوی شرح تقریب النووی	للحافظ السیوطی رح	//	//	//	عـه ر
۱۹۶	اسماء رجال مشکوۃ المصابیح	للخطیب	//	//	//	
۱۹۷	سند کتب امہات الستہ لمحرر السطور	للشیخ حسین بن محسن الانصاری سلمہ اللہ تعالیٰ	//	//	//	
۱۹۸	اسماء الرجال علی حروف الہجاء	للبخاری	//	//	//	
۱۹۹	اسماء الرجال علی حروف الہجاء	للنسائی	//	//	//	
۲۰۰	اسامی الرواۃ لصحیح البخاری	للسید حسن المعروف بصوفی زاده الفہ فی ۱۰۹۲ھ	//	//	م مصر	عہ ر
۲۰۱	سلسلۃ العسجد فی ذکر مشایخ السند	لکاتب الحروف عفا اللہ عنہ	ف	۴ نسخہ	م بھوپال	
۲۰۲	الفرع النامی من الاصل السامی	لہ عفا اللہ عنہ	//	۱	م لکھنؤ	

طبقات

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان کتاب	تعداد اجزاء یا جلد	قلمی یا مطبوعہ	قیمت
۲۰۳	القول الجلی فی ترجمۃ شیخ الاسلام ابن تیمیۃ الحنبلی رح	للشیخ صفی الدین الحنفی رح	ع	۱	ق	عہ ر
۲۰۴	الجزء اللطیف فی ترجمۃ العبد الضعیف	للشیخ ولی اللہ المحدث الدہلوی	//	//	//	

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان	تعداد جلد	قلمی یا چھپی	تعداد
۲۰۵	النفس الیمانی والروح الریحانی فی اجازۃ القضاۃ بنی الشوکانی	للشیخ المفتی عبدالرحمن بن سلیمان بن یحیی بن عمر مقبول الاہدل	ع	۱	ق	صہ م
۲۰۶	فتح الرحمن فی مناقب سیدی عبدالرحمن بن سلیمان	للشیخ العلامۃ سعد بن عبداللہ سہیل الیمانی سلمہ	〃	〃	〃	〃
۲۰۷	ملخص طبقات ذہبی	لم اقف علی اسم مؤلفہ	〃	〃	[illegible]	سے م
۲۰۸	بستان المحدثین	للشیخ عبدالعزیز الدہلوی	ف	〃	م	عہ م
۲۰۹	رسالۃ فی الطبقات	لشیخ الاسلام ابن تیمیۃ رح	ع	〃	ق	

سیر

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان	تعداد جلد	قلمی یا چھپی	تعداد
۲۱۰	سرور المحزون فی ترجمۃ نور العیون	للشیخ ولی اللہ المحدث الدہلوی رحمۃ اللہ علیہ	ف	〃	م	
۲۱۱	حاشیہ قصیدہ ہمزیہ المساۃ بالفتوحات الاحمدیۃ بالمنح المحمدیۃ	للشیخ سلیمان الجمل رح	ع	〃	〃	سے م
۲۱۲	مدارج النبوۃ	للشیخ عبدالحق الفقیہ الدہلوی رحمۃ اللہ علیہ	ف	۲ جلد	م	سے م
۲۱۳	جذب القلوب الی دیار المحبوب	〃	〃	نسخہ ۲	م ق یک یک	عہ فی
۲۱۴	منتخب زاد المتقین للشیخ عبدالحق الفقیہ الدہلوی	للعبد الضعیف عفا اللہ عنہ	〃	۱	ق	

فقہ القرآن

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان	تعداد جلد	قلمی یا چھپی	تعداد
۲۱۵	السیف البتار علی من یوالی الکفار و یتخذہم من دون اللہ و رسولہ والمومنین انصارا	للسید العلامۃ عبداللہ بن عبدالباری بن محمد الاہدل المتوفی بابۃ مراوعہ لیلۃ الجمعۃ فی جمادی الآخرۃ سنۃ ۱۲	ع	〃	〃	

فقہ الحدیث

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان	تعداد نسخہ	قلمی یا مطبوعہ	قیمت
۲۱۶	دراری مضیہ شرح درر بہیہ	للشوکانی رحمۃ اللہ	ع	۲ نسخہ	ق	سے ر
۲۱۷	تحریر الدلائل	"	"	۱	"	
۲۱۸	کشف الاستار	"	"	"	"	
۲۱۹	اشراق النیرین	"	"	"	"	
۲۲۰	رسالہ التسعیر	"	"	"	"	
۲۲۱	درر بہیہ با ترجمہ اردو	المتن للشوکانی والترجمہ لمحرر السطور عفا اللہ عنہ	"	"	م	
۲۲۲	النفحۃ الربانی فی فتاوی الشوکانی	لولد المصنف رحمہما اللہ تعالی	"	"	ق شیخ حسین صاحب	سے ر
۲۲۳	کتاب الزواجر فیما جری من عذاب المقابر	للامام ابی اسحق یحیی بن الحسین بن امیر المؤمنین القاسم بن محمد الیمانی رح	"	"	ق	عہ ر
۲۲۴	حجۃ اللہ البالغہ	للشیخ ولی اللہ المحدث الدہلوی	"	"	"	سے ر
۲۲۵	طریقۃ محمدیہ	لمحمد بن پیر علی المعروف بپیر کلی المتوفی سنہ ۹۱۱ھ	"	"	ق والد مرحوم	
۲۲۶	رسالۃ عشق المرد والنسوان	للشیخ محمد حیات السندی المدنی رح المتوفی ۱۱۶۳	"	"	ق	
۲۲۷	تحفۃ الانام فی العمل بحدیث خیر الانام	لہ رحمہ اللہ تعالی	"	"	"	
۲۲۸	کتاب السیاسۃ الشرعیۃ فی اصلاح الراعی والرعیہ	لشیخ الاسلام ابن تیمیۃ رح	"	"	ق محرر سطور	
۲۲۹	الکلام المبین فی حقوق الخلق اجمعین	للسید حسن بن علی الحسینی القنوجی البخاری رح	"	"	"	

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۲۳۰	فتح القوی شرح منظومة الهدی النبوی	للسید الامام حسن ابن اسحق ابن امیر المومنین الیمنی المتوفی سنہ ۱۱۴۶ھ	ع	النسخہ جلد اول	قلمی مولوی عبدالرحیم سندی	عـ۵ر
۲۳۱	فتح القوی شرح منظومة الهدی النبوی	〃	〃	〃	قلمی ملک مکن	صـ۵ر
۲۳۲	سفر السعادة	للشیخ محمد بن یعقوب الفیروزآبادی صاحب القاموس	ف	۱	قلمی والد مرحوم	
۲۳۳	الصراط المستقیم عربی سفر السعادہ	〃	ع	〃	ق	صـہ ر
۲۳۴	ذخیرة الخیر فیما سئل عنہ باقبیس و باعمیر	للشیخ احمد بن علوی باحسن جمل اللیل	〃	〃	ق محرر سطور	
۲۳۵	اعلام الموقعین عن رب العالمین	للحافظ محمد بن ابی بکر بن القیم الجوزی الحنبلی المتوفی سنہ ۷۵۲ھ	〃	۲	ق	صـ۵ کلدار
۲۳۶	اغاثة اللهفان عن مکائد الشیطان	〃	〃	۱	〃	صـہ ر
۲۳۷	تہذیب الایمان ترجمہ اردوئے اغاثة اللهفان	لبعض موالی الهند	ہ	〃	حم	للعہ ر
۲۳۸	روضۂ ندیہ شرح درر بہیہ	للعبد الضعیف عفا اللہ عنہ	ع	〃	〃	مماکر
۲۳۹	روضۂ ندیہ شرح درر بہیہ	〃	〃	〃	〃	〃
۲۴۰	روضۂ ندیہ شرح درر بہیہ	〃	〃	〃	〃	〃
۲۴۱	روضۂ ندیہ شرح درر بہیہ	〃	〃	〃	〃	〃
۲۴۲	فتح المغیث بفقہ الحدیث ترجمہ اردوئے درر بہیہ	〃	ہ	〃	〃	
۲۴۳	فتح المغیث بفقہ الحدیث ترجمہ اردوئے درر بہیہ	〃	〃	〃	ق	

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۲۴۴	ہدایۃ السائل الی ادلۃ المسائل	للعبد الضعیف عفا عنہ اللہ	ف	۴ نسخہ	م بھوپال	فی نسخہ عمار
۲۴۵	رحلۃ الصدیق الی البیت العتیق	″	ع	۱	م لکھنو	

عقائد

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۲۴۶	الفقہ الاکبر	للشیخ علی البزدوی	″	[illegible]	م روضہ	عہ ر
۲۴۷	کتاب الفرقان	شیخ الاسلام تقی الدین احمد بن عبد الحلیم بن تیمیۃ الحنبلی المتوفی ۷۲۸ھ	″	″	ق	عمار
۲۴۸	کتاب اقتضاء الصراط المستقیم فی مخالفۃ اہل الجحیم	″	″	″	″	عہ ر
۲۴۹	رسالۃ الاستواء	″	″	۴ نسخہ	″	عہ ر
۲۵۰	العقیدۃ الواسطیۃ	″	″	۲ نسخہ	″	
۲۵۱	القاعدۃ التدمریۃ	″	″	۱	″	
۲۵۲	رسالۃ فی الرد علی من قال بالجبر علی لسان الاشعریۃ	″	″	″	″	عہ ر
۲۵۳	قاعدۃ فی التوحید والاخلاص	″	″	″	″	
۲۵۴	رسالۃ امر ونہی وقضا وقدر	″	″	″	″	
۲۵۵	رسالۃ فی حقیقۃ الکلام الالٰہی	″	″	″	″	
۲۵۶	رسالۃ فی بیان بیاض الوجوہ وسوادہا یوم القیامۃ	″	″	″	″	

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان کتاب	تعداد نسخ	قلمی یا مطبوعہ	سنہ کتابت
۲۵۷	قاعدہ حمویہ	للشیخ الاسلام ابن تیمیۃ الحرانی	ع	۱	ق	
۲۵۸	رسالۃ فی ان القرآن حرف وصوت	″	″	″	″	
۲۵۹	رسالۃ فی العرش	″	″	″	″	
۲۶۰	الکافیۃ الشافیۃ فی الانتصار للفرقۃ الناجیۃ المعروفۃ بالقصیدۃ النونیۃ	للحافظ ابن القیم رحمہ	″	″	ق محرر سطور	
۲۶۱	تقویۃ الایمان	للشیخ العالم الحافظ الحاج المجاہد الغازی الشہید محمد اسمٰعیل بن عبدالغنی ابن الشیخ ولی اللہ المحدث الدہلوی	ہ	نسخہ ۲	ق ۱ م ۱	
۲۶۲	کتاب المسایرۃ فی العقائد المنجیۃ فی الآخرۃ وہو مختصر الرسالۃ للغزالی	للشیخ کمال الدین ابن الہمام الحنفی رحمہ	ع	″	ق	سے ر
۲۶۳	شرح المسائرہ	للعلامۃ الکمالی ابن ابی شریف رحمہ	″	″	″	شام
۲۶۴	شرح فقہ اکبر	لملا علی القاری رحمہ	″	″	م	شابہ
۲۶۵	تکمیل	للشیخ رفیع الدین الدہلوی رحمہ	″	″	قلمی والد مرحوم	
۲۶۶	تنزیہ الذات والصفات عن درن الالحاد	للامام العلامۃ محمد بن محسن العطاس رحمہ	″	″	ق محرر سطور	
۲۶۷	الدرۃ الفاخرۃ فی الدار الآخرۃ فی بیان المستحقین لدخول الجنۃ	لم اقف علی اسم مؤلفہ وہو نفیس جدا	″	″	″	
۲۶۸	رسالہ نجاتیہ	للشیخ محمد فاخر آلہ آبادی رحمہ	ف	″	ق والد مرحوم	
۲۶۹	کتاب العنبرہ	للشیخ محمد بن عبدالوہاب النجدی	ع	″	ق	
۲۷۰	رسالۃ فی التوحید	للشیخ عبداللہ بن محمد المذکور رحمہ	″	″	″	

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان کتاب	تعداد مجلد	قلمی یا مطبوع	[illegible]
۲۷۱	رسالۃ فی مشاجرات اہل مکۃ	للشیخ محمد بن ناصر الحازمی رحمہ	ع	=	ق	
۲۷۲	فتح المنان فی المحاکمۃ بین اہل نجد و بغداد	〃	〃	〃	〃	
۲۷۳	رسالۃ فی الصفات	〃	〃	〃	〃	
۲۷۴	تجرید التوحید المفید	للامام المقریزی رحمہ	〃	〃	〃	
۲۷۵	القول الفاصل بین الحق والباطل فی مسئلۃ الاستواء	للمولوی عبد القادر الارکاٹی سلمہ اللہ تعالے	ہ	〃	م	
۲۷۶	بشارۃ اہل الایمان فی مسئلۃ الاستواء	〃	〃	〃	〃	
۲۷۷	تطہیر الاعتقاد عن درن الالحاد	للسید العلامۃ المجتہد محمد بن اسمعیل الامیر رحمہ	ع	〃	ق	
۲۷۸	کتاب العلو	للامام الذہبی رحمہ	〃	〃	〃	
۲۷۹	امداد السنیین بانتصارہم من المبتدعین	للمولوی امداد العلی سلمہ اللہ تعالی	ہ	〃	م	
۲۸۰	عقیدۃ	لابن قدامۃ المقدسی رحمہ	ع	〃	ق	
۲۸۱	اجراء الصفات علی ظاہرہا	للشوکانی رحمہ	〃	〃	〃	
۲۸۲	ارشاد الغبی الی مذہب اہل البیت فی صحب النبی	〃	〃	〃	〃	
۲۸۳	الدر النضید فی رد الشرک و اثبات التوحید	〃	〃	〃	〃	
۲۸۴	المقالۃ الفاخرۃ فی اتفاق اہل الشرائع علے اثبات الآخرۃ	〃	〃	〃	〃	

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان تصنیف	تعداد نسخ	قلمی یا مطبوع	قیمت
۲۸۵	ارشاد الثقات علی اتفاق الشرائع علی التوحید والمعاد والنبوات	للشوکانی رح	ع	۱	ق	
۲۸۶	الدر الوحید فی مسائل التوحید	لم اقف علی اسم مولفه وهو بالفارسیة کتاب نافع جداً	ف	〃	〃	عمہ
۲۸۷	الانتقاد الرجیح فی شرح الاعتقاد الصحیح	لمحرر السطور عفا الله عنه	ع	ہر نسخہ	م	
۲۸۸	بغیة الرائد فی شرح العقائد	〃	ف	۱	〃	
۲۸۹	قطف الثمر فی بیان عقائد اہل الاثر	〃	ع	〃	〃	
۲۹۰	الاحتواء علی مسئلة الاستواء	〃	ہ	〃	〃	

کلام

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان تصنیف	تعداد نسخ	قلمی یا مطبوع	قیمت
۲۹۱	شم العوارض فی ذم الروافض	لعلی القاری رح	ع	〃	ق	
۲۹۲	القول السدید فی خلف الوعید	〃	ع	〃	〃	
۲۹۳	ترجیح اسالیب القرآن علی اسالیب اہل الیونان	للسید محمد بن ابراہیم الوزیر	〃	〃	〃	سےمہ
۲۹۴	البرہان القاطع فی اثبات الصانع	〃	〃	〃	〃	عہمہ
۲۹۵	الحسام المشہور فی الذب عن الامام المنصور	〃	〃	〃	〃	〃
۲۹۶	ایثار الحق علی الخلق	〃	〃	〃	〃	شامہ
۲۹۷	الروض الباسم فی الذب عن سنة ابی القاسم	〃	〃	〃	〃	عہ

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان کتاب	تعداد جلد	مطبوعہ یا قلمی	کیفیت
۲۹۸	تحفۃ الاریب فی الرد علی اہل الصلیب	للشیخ عبداللہ بن عبداللہ الترجمان	ع	۱	م ۲ ۲م	عدہ
۲۹۹	امداد الآفاق برجم اہل النفاق بجواب تہذیب الاخلاق	للسید المولوی امداد العلی ڈپٹی کلکٹر مراد آباد	ہ	=	م	
۳۰۰	مظاہر الحق فی منع المواکلۃ مع اہل الکتاب	"	"	=	"	
۳۰۱	امداد الاحتساب علی المداہنین فی احکام طعام اہل الکتاب	"	"	=	"	
۳۰۲	حقیقۃ الاسلام فی رد التثلیث	للشیخ محمد عبداللہ الہندی	"	=	=	
۳۰۳	رد الشقاق فی جواز الاسترقاق	للمولوی محمد علی تحصیلدار رہگینہ بلاری ضلع مراد آباد	"	=	=	
۳۰۴	الصوارم الحداد القاطعۃ لعلائق مقال اہل الالحاد	للامام الشوکانی رح	ع	=	ق	
۳۰۵	التشکیک علی التفکیک	للامام الشوکانی رح	ع	=	=	
۳۰۶	ازالۃ الخفا عن خلافۃ الخلفاء	للشیخ ولی اللہ المحدث الدہلوی	ف	=	م	عدہ
۳۰۷	رسالہ فی بیان علم الشیخین وعلم المرتضی رضی اللہ عنہم	لشیخ الاسلام ابن تیمیۃ رح	ع	=	ق	
۳۰۸	ملل نحل	لابی الفتح عبدالکریم الشہرستانی المتوفی ۵۴۸ھ	"	=	م	سے
۳۰۹	ہدیۂ سنت رد تحفہ بدعت	لبعض موالی الہند	ف	=	=	
۳۱۰	کشف الالتباس عما وسوس بہ الخناس	للعبد الضعیف عفا اللہ عنہ	ہ	=	=	عمدہ

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان کتاب	تعداد اجزاء	قلمی یا مطبوعہ	قیمت
۳۱۱	قصد السبیل الی ذم الکلام والتاویل	لمحرر السطور عفا اللہ عنہ	ن	۱	م	
۳۱۲	کتاب النبذہ فی سیر الامامۃ علی مذہب الزیدیۃ وہو کتاب لم یسبق الی مثلہ	للامام عز الدین بن الحسن ملک الیمن	〃	〃	ق	صہ
۳۱۳	رسالۂ امامت	للمولوی محمد اسمعیل الشہید رح	ف	〃	م	
۳۱۴	تحفۃ الہند	للشیخ عبید اللہ المسلم الجدید	ہ	〃	م دہلی	

فقہ

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان کتاب	تعداد اجزاء	قلمی یا مطبوعہ	قیمت
۳۱۵	فتاوی فارسی	للشیخ عبد العزیز الدہلوی رح مشتملۃ علی مسائل مختلفۃ	ف	〃	ق	
۳۱۶	مائۃ مسائل	للشیخ الصالح الدہلوی محمد اسحق المہاجر المکی المتوفی بہا	〃	〃	م	
۳۱۷	زواجر عن اقتراف الکبائر	للشیخ الفقیہ الشافعی ابن حجر المکی الہیتمی رح المتوفی ۹۷۳ھ	ع	〃	م	عسہ
۳۱۸	ترغیب السالک الی احسن المسالک	لجامع الحسنات نواب محمد مصطفے خان بہادر الدہلوی رحمہ اللہ تعالے	ف	〃	م	عہ
۳۱۹	افادۃ الامۃ فی احکام اہل الذمہ	للسید محمد بن اسمعیل الامیر صاحب سبل السلام	ع	〃	ق	〃
۳۲۰	ارشاد النقاد الی تیسیر الاجتہاد	〃	〃	۵	〃	
۳۲۱	رسالۂ صحۃ صلوۃ المفترض خلف المتنفل	〃	〃	〃	〃	
۳۲۲	اعلام الانباہ بعدم شرطیۃ العدالۃ للامام فی الصلوۃ	〃	〃	〃	〃	

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	خط نسخ یا نستعلیق	تعداد نسخہ	قلمی یا مطبوعہ	کیفیت
۳۲۳	حل العقال عما فی رسالۃ الزکوۃ للجلال من الاشکال	للمحقق محمد بن اسمٰعیل الامیر صاحب سبل السلام	ن	۱	ق	عمدہ
۳۲۴	المسائل المہمہ علیٰ ما تعم بہ البلوی حکام الامہ	〃	〃	〃	〃	
۳۲۵	رسالۃ فی وضع الصلوۃ	〃	〃	〃	〃	
۳۲۶	رسالۃ فی تاخیر القصاص عمن وجب علیہ	〃	〃	〃	〃	
۳۲۷	رسالۃ بیع الفضول	〃	〃	〃	〃	
۳۲۸	رسالۃ الاعتکاف مع رسالۃ ذکر اللہ سرا وجہرا	لم اقف علی اسم مؤلفیہما	〃	〃	〃	
۳۲۹	الایقاف علی سبب الاختلاف	للشیخ العالم المجتہد محمد حیات السندی المدنی	〃	〃	〃	
۳۳۰	الیواقیت فی المواقیت	〃	〃	〃	〃	
۳۳۱	ارشاد السائل الی ادلۃ المسائل	للامام الشوکانی رحمہ اللہ تعالیٰ	〃	〃	〃	
۳۳۲	رفع الریبہ عن مسألۃ الغیبہ	〃	〃	۲ نسخہ	〃	
۳۳۳	شرح الصدور فی تحریم رفع القبور	〃	〃	〃	〃	
۳۳۴	الوشی المرقوم فی تحریم تحلیۃ الذہب علی الرجال بالعموم	〃	〃	〃	〃	عمدہ
۳۳۵	ادب الطلب ومنتہی الارب	〃	〃	〃	〃	عمدہ
۳۳۶	بغیۃ المستفید فی الرد علی من انکر الاجتہاد من اہل التقلید	〃	〃	〃	〃	

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان	تعداد جلد	قلمی یا مطبوعہ	کیفیت
۲۳۷	امنیۃ المتشوق الی حکم المنطق	للشوکانی رحمہ اللہ تعالے	ع	۱	ق	
۲۳۸	فتح الخلاق فی جواب مسائل عبد الرزاق و فیہ ابحاث متعددۃ	〃	〃	=	〃	
۲۳۹	ناظورۃ الحق	للشیخ الامام ہارون بن بہاء الدین المرجانی شہاب الدین البلغاری سلمہ اللہ تعالے	〃	=	〃	عہ ۲
۲۴۰	رسالۃ فی المصافحۃ بالید الواحدۃ	للشیخ حسین بن محسن السبعی الانصاری الیمنی الحدیدی سلمہ	〃	=	〃	
۲۴۱	نبذۃ فی مسئلۃ السماع	لابراہیم بن جماعۃ الشافعی رحمہ اللہ تعالے	〃	=	〃	
۲۴۲	رسالۃ فی النسب	لمولانا رفیع الدین الدہلوی رح	〃	=	〃	
۲۴۳	رسالۃ فی الصف الاول	لعلی القاری رح	〃	=	〃	
۲۴۴	صلات الجوائز فی صلوۃ الجنائز	〃	〃	=	〃	
۲۴۵	العفاف عن وضع الید فی الطواف	〃	〃	=	〃	
۲۴۶	الفصول المہمۃ فی حصول المتمۃ	〃	〃	=	〃	
۲۴۷	ایصال السالک الی ارسال مالک	〃	〃	=	〃	
۲۴۸	الاعتنا بمسئلۃ الغنا	〃	〃	=	〃	
۲۴۹	فتح الاسماع فی شرح السماع	〃	〃	=	〃	
۲۵۰	تزیین العبارۃ فی تحسین الاشارۃ	〃	〃	=	〃	

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان تصنیف	تعداد جلد	قلمی یا مطبوع	کیفیت
۳۵۱	تطہیر الطویہ بتحسین النیہ	لعلی القاری رح	ع	۱	ق	
۳۵۲	الاصطناع فی الاضطباع	〃	〃	〃	〃	
۳۵۳	تحقیق الانتساب فی تدقیق الانساب	〃	〃	〃	〃	
۳۵۴	التصریح فی شرح التشریح	〃	〃	〃	〃	
۳۵۵	بلوغ المآرب فی قص الشوارب	للسیوطی رح	〃	〃	〃	
۳۵۶	الصواعق علی النواعق	〃	〃	〃	〃	
۳۵۷	بیان قول الخیر اذا دخل مکۃ من الحج عن الغیر	لعلی القاری رح	〃	〃	〃	
۳۵۸	موضح الکبائر والبدعات	لم اقف علی اسم مؤلفہ	ه	〃	م	
۳۵۹	نیل الامانی بالنکاح الثانی	للشیخ جمال الدین خان بہادر مدار المہام ریاست بھوپال سلمہ اللہ تعالے	〃	〃	〃	
۳۶۰	عقد الفرائد فی بیان حرمۃ خروج النساء	للسید فضل بن علوی ابن محمد بن سہل مولی الدویلۃ باعلوی الحسینی الحضرمی المکی القیتہ بمکۃ المشرفۃ سلمہ اللہ تعالےٰ	ع	〃	ق	
۳۶۱	القول المحکم فی زیارۃ قبر الحبیب المکرم	للشیخ المولوی عبد الحی الکہنوی والمنسوب الی عبد الجبار	ه	〃	م	
۳۶۲	القول المنصور فی زیارۃ سید القبور	للمولوی محمد بشیر السہسوانی سلمہ اللہ فی الرد علی القول المحکم	〃	〃	ق	
۳۶۳	اتمام الحجۃ علی من اوجب الزیارۃ کالحجۃ	〃	〃	〃	〃	
۳۶۴	ایقاظ النائمین	لصاحب الطریقۃ المحمدیۃ	ع	۱	ق	

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان کتاب	تعداد جلد	قلمی یا مطبوع	قیمت
۳۶۵	رسالۃ فی الوصیۃ والتلقین	لصاحب الطریقۃ المحمدیۃ	ع	۱	ق	
۳۶۶	غایۃ الشعور لحج الحج المبرور	للمولوی محمد شاہ سلمہ اللہ تعالیٰ	ف	=	م کلکتہ	عہر
۳۶۷	برہان لائح فی تحقیق امر الذبائح	للشیخ قمر الدین سلمہ اللہ تعالیٰ	ہ	=	م	
۳۶۸	حالات الحرمین	للشیخ رفیع الدین خان مراد آبادی	ف	=	ق	عمہ
۳۶۹	حقیقۃ الاسلام	للقاضی ثناء اللہ پانی پتی رحمہ اللہ تعالیٰ	"	=	م	
۳۷۰	مالابد منہ	"	"	=	"	عہ
۳۷۱	رسالۃ فی حکم الشطرنج	لشیخ الاسلام ابن تیمیۃ رح	ع	=	ق	
۳۷۲	رسالۃ فی حکم حمام النساء	"	"	=	"	
۳۷۳	رسالۃ فی بیان اقامۃ الحد علی ترک الصلوۃ	"	"	=	"	
۳۷۴	رسالۃ تقریر البانیان	للسید حسن بن احمد الجلال رحمہ اللہ تعالیٰ	"	=	"	
۳۷۵	دخائف القصات وترجیح احلی البینات	للسید حسن بن حسن المعروف بصدیقی نائب الوا حدیدہ	"	=	م بمبئی	عہ
۳۷۶	الانصاف فی بیان سبب الاختلاف	للشیخ ولی اللہ المحدث الدہلوی رح	"	=	ق	
۳۷۷	الانوار المضیئۃ للطریقۃ السویۃ فی بیان حجب النساء علی مذہب الحنفیہ	لبعض المعاصرین من اہل الحجاز	"	=	"	
۳۷۸	لوامع الہدایۃ الرادعۃ عن طریق الغوایۃ علی مذہب الحنابلہ	"	"	=	"	

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان تصنیف	تعداد جلد	قلمی یا مطبوعہ	قیمت
۳۷۹	الصواعق المحرقات لمن یحل للنساء الخروج متبرجات	للشیخ محمد بن احمد بن عبد اللہ ابی الربیع الیافعی المکی الشافعی	ع	۱	ق	
۳۸۰	رسالۃ فی حرمۃ خروج النساء علی مذہب الحنفیۃ	للشیخ جمال بن عبد اللہ المکی	〃	〃	〃	
۳۸۱	رسالۃ فی حکم خروج النساء	لبعض علماء الحجاز نقل فیہ روایات عن کتب المذاہب الاربعۃ ولم اقف علی اسم مؤلفہ	〃	〃	〃	
۳۸۲	حل الاسئلۃ المشکلۃ	للعبد الضعیف عفا اللہ عنہ	ف	〃	م	
۳۸۳	قصد الارب من مسئلۃ النسب	〃	ع	〃	〃	
	فرائض					
۳۸۴	القاموس الفائض فی علم الفرائض	للشیخ العلامۃ المہدی لدین اللہ احمد بن یحیی بن المرتضی	ع	۱	ق	
۳۸۵	شرح القاموس الفائض	للعلامۃ احمد بن محمد القاطن رح	〃	〃	〃	عہ
	اصول فقہ					
۳۸۶	حاشیۃ علی شرح الجلال المحلی علی جمع الجوامع	للعلامۃ البنانی رح	ع	۱		دعـ۵ر
۳۸۷	ارشاد المستفید الی دفع کلام ابن دقیق العید فی الاطلاق والتقیید	للامام الشوکانی رح	〃	〃	ق	
۳۸۸	القول المقبول فی خبر المجہول من غیر اصحاب الرسول	〃	〃	〃	〃	
۳۸۹	ارشاد الفحول الی تحقیق الحق من علم الاصول	〃	〃	〃	〃	للعـ۵ر
۳۹۰	مغتنم الحصول فی علم الاصول	لملا حبیب اللہ قندہاری رح	〃	〃	قلمی مولوی ذو الفقار احمد	دعـ۵ر

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان	تعداد جلد	کیفیت	قیمت
۳۹۱	نور الانوار شرح منار	لملا احمد جیون	ع	ا	قلمی والد مرحوم	
۳۹۲	رسالۃ	للمولوی محمد اسمعیل الشہید الدہلوی رحمہ اللہ تعالی	"	"	م	
۳۹۳	جمع الجوامع	لتاج الدین عبد الوہاب بن علی السبکی الشافعی المتوفی ۷۷۱ھ	"	"	قلمی محررسطور	
۳۹۴	شرح جمع الجوامع	للشیخ جلال الدین المحلی	"	"	م مصر	عـه/
۳۹۵	کتاب القواعد	لمحمد بن ابراہیم الوزیر رح	"	"	ق	عما/
۳۹۶	حصول المامول من علم الاصول	لکاتب الحروف عفا اللہ عنہ	"	۳ نسخہ	م لکھنو	

لغت

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان	تعداد جلد	کیفیت	قیمت
۳۹۷	سر اللیال فی القلب والابدال	لاحمد فارس المعروف بالشدیاق سلمہ اللہ تعالی	ع	۲	م مصر	عـه/
۳۹۸	القول المانوس فی صفات القاموس	للمولوی المفتی سعد اللہ سلمہ اللہ تعالی	"	ا	م رامپور	
۳۹۹	نزہۃ الاحداق فی علم الاشتقاق	للامام الشوکانی رح	"	"	ق	
۴۰۰	صحاح	للامام ابی نصر اسمعیل بن حماد الجوہری الفارابی المتوفی ۳۹۳ھ	"	۲ نسخہ	م مصر	للعہ
۴۰۱	القاموس المحیط والقابوس الوسیط الجامع لما ذہب من کلام العرب شماطیط	للامام مجد الدین محمد بن یعقوب الفیروزآبادی الشیرازی المتوفی فی شوال ۸۱۷ھ	"	"	م کلکتہ / م مصر	ما/
۴۰۲	صراح مع الضمیمہ	لابی الفضل محمد بن خالد الخاطب بجمال القرشی	ف	ا	م کلکتہ	صـه/
۴۰۳	منتہی الارب	للشیخ عبد الرحیم الصفی پوری رحمہ اللہ تعالی	"	۴	"	ما/

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان کتاب	تعداد جلد	چھپی یا قلمی	قیمت
۴۰۴	مجمع البحار	للشیخ محمد طاہر الفتنی رح	ع	۲	م لکھنو	سے۵ر
۴۰۵	درۃ الغواص	لابی القاسم الحریری رح	//	۱	م	عہ ر
۴۰۶	رسالہ کوع وکرسوع	للسید محمد مرتضی الزبیدی البلگرامی	//	//	ق	
۴۰۷	تاج العروس شرح القاموس	//	//	۱۰	م مصر	
۴۰۸	المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر	للشیخ الامام احمد بن محمد بن علی الفیومی جمع فیہ غریب شرح الوجیز للرافعی لغةً والزیادات من لغة غیرہ	//	۱	//	سے۵ر
۴۰۹	نفائس اللغات	للشیخ اوحد الدین البلگرامی رح	ف	//	م لکھنو	عہ۵ر
۴۱۰	النفس النفائس	لبعض علماء الهند من اہل المنائع	//	//	//	عہ ر
۴۱۱	غیاث اللغات	للمولوی غیاث الدین الرامپوری رحمہ اللہ تعالی	//	//	//	سے ر
۴۱۲	کتاب الوشاح الحاکم بین القاموس والصحاح		ع	//	م مصر	
۴۱۳	لف القماط علی تصحیح بعض ما استعملہ العامۃ من الاغلاط	للعبد الضعیف عفا اللہ عنہ	//	//	ق	
	لغت طب					
۴۱۴	بحر الجواہر	لمحمد بن یوسف الطبیب الہروی رح	ع	۱	ق	عہ ر
	اصول لغت					
۴۱۵	مزہر	للحافظ السیوطی رح	//	۱	م مصر	عہ۵

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان تصنیف	تعداد جلد	قلمی یا مطبوعہ	کیفیت
۴۱۶	البلغۃ الی اصول اللغۃ	لکاتب الحروف عفا اللہ عنہ	ع	۱	ق	
	صرف					
۴۱۷	میزان الصرف	لوجیہ الدین بن عثمان حسب تصریح شارح المیزان وسراج الدین عثمان بتنصیص صاحب مقتاد العلوم علی حسب الفہوم	ف	۱	م	
۴۱۸	منشعب	لملا حمزہ بدایونی رح	〃	〃	〃	
۴۱۹	صرف میر	للسید الشریف علی بن محمد الجرجانی المتوفی سنہ ۸۱۶	〃	〃	ق	
۴۲۰	زنجانی	للفاضل المحقق عز الملۃ والدین الزنجانی رحمہ اللہ	ع	〃	م	
۴۲۱	ابنیۃ الافعال	لابن مالک النحوی رح	〃	〃	〃	
۴۲۲	غایۃ البیان فی علم اللسان	للشیخ عبد الرحیم الصفی پوری رح	ف	۲	[illegible]	فی شمار
۴۲۳	مراح الارواح	لاحمد بن علی بن مسعود رح	ع	۱	〃	
۴۲۴	منتخب الصرف	للعالم العلامۃ امیر حیدر البلجرامی حفید آزاد البلجرامی رح	ف	〃	قلمی الدمرحوم	
۴۲۵	شافیہ مع مقدمہ رسم الخط	للشیخ جمال الدین ابی عمرو عثمان بن عمر المعروف بابن الحاجب المالکی المتوفی سنہ ۶۴۶	ع	〃	م	[illegible]
۴۲۶	رضی شرح شافیہ	لنجم الائمۃ رضی الدین الاسترابادی الشیعی النحوی فرغ من تالیفہ فی سنہ ۶۸۳	〃	〃	〃	[illegible]
۴۲۷	فصول اکبری	للمولوی اکبر علی الہ آبادی رح	ف	〃	〃	[illegible]
۴۲۸	مصباح الصرف	لنواب منعم خان راجگیری قنوجی	〃	〃	قلمی الدمرحوم	

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان تصنیف	تعداد نسخہ	قلمی یا مطبوعہ	قیمت
۴۲۹	صافیہ شرح شافیہ	لمحرر السطور عفا اللہ عنہ	ف	۱	قلمی مسطور	
		نحو				
۴۳۰	شرح مأتہ عامل با رسائل دیگر متعلقہ علم نحو	المولانا عبد الرحمن الجامی رح صرح بہ صاحب الدر المکنون واللہ اعلم	ع	۲ نسخہ	م	عہ/
۴۳۱	ضریری	للشیخ الاجل ابی الحسن علی بن محمد بن ابراہیم الضریری التہندزی رح	//	۱	//	
۴۳۲	اجرومیہ مع الشرح	المتن للامام الصنہاجی والشرح للکفراوی	//	//	م مصر	عہ/
۴۳۳	ہدایۃ النحو	قال صاحب ابجد العلوم علی حسب النجوم ہی من تالیفات سراج الدین الدہلوی مؤلف میزان الصرف واللہ اعلم	//	//	م	
۴۳۴	کافیہ	للشیخ ابن الحاجب	//	۲ نسخہ	م	للعہ/
۴۳۵	رضی شرح کافیہ	للشیخ رضی الدین	//	۱	م	عـــہ/
۴۳۶	شریفیہ شرح کافیہ	للسید الشریف علی بن محمد الجرجانی رح	ف	//	م کلکتہ	عہ/
۴۳۷	شرح جامی	المولی نور الدین عبد الرحمن ابن احمد الجامی المتوفی سنہ ۸۹۲	ع	//	م	عہ/
۴۳۸	عین الہدی شرح قطر الندا	للمولوی علیم الدین القنوجی	//	//	ق	عہ/
۴۳۹	المسالک البہیہ فی القواعد النحویہ	للشیخ عبد الرحیم الصفی پوری	ف	۲ نسخہ	۱ م لکھنؤ ۱ م کلکتہ	سے/
۴۴۰	شرح قواعد الاعراب		ع	۱	م مصر	
۴۴۱	شواہد الشذور		//	//	//	

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان	تعداد جلد	قلمی یا مطبوعہ	کیفیت
۴۴۲	شرح قطر الندا	للفاکہانی رحم	ع	۱	م مصر	
۴۴۳	شرح کافیہ	للاصفہندی رحم	؍؍	؍؍	؍؍	
۴۴۴	مغنی اللبیب	بجمال الدین عبد اللہ بن یوسف بن ہشام النحوی المتوفی سنہ ۷۶۲ھ	؍؍	؍؍	م	عمدہ
۴۴۵	شرح مغنی اللبیب	للشیخ المصطفی الملقب بعرفہ المعروف بالدسوقی	؍؍	۲	؍؍	عمدہ
۴۴۶	منتخب النحو	للسید محمد حیدر حفید سید غلام علی آزاد بلگرامی	ف	؍؍	ق	عمدہ
۴۴۷	تقویم النحو	لبعض علماء الہند رحم	ع	؍؍	؍؍	عمدہ
۴۴۸	الفیہ	لابن مالک النحوی	؍؍	؍؍	م	[illegible]
۴۴۹	کاشف الظلام	لمولوی سعد اللہ المفتی المرادآبادی	؍؍	؍؍	؍؍	
۴۵۰	تہذیب النحو	لبہاء الدین العاملی	؍؍	؍؍	؍؍	
۴۵۱	الصلۃ والعائد فی شرح نظم القواعد	لصاحب سبیل السلام رحم	؍؍	؍؍	ق	
۴۵۲	معجب فی نحو المعرب	للعبد الضعیف عفا اللہ عنہ	؍؍	؍؍	؍؍	
۴۵۳	تہذیب شرح التہذیب	؍؍	ف	؍؍	؍؍	

ادب

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان	تعداد جلد	قلمی یا مطبوعہ	کیفیت
۴۵۴	المنتخب من الترغیب علی الحدیث الشریف	للامام السیوطی رحم	ع	۱	؍؍	

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان کتاب	تعداد جلد	مطبوع یا قلمی	قیمت
۴۵۵	مقامات	للسیوطی رح	ع	۱	م مصر	
۴۵۶	خزانة الادب بهامشها رسائل ابی الفضل احمد بن حسین بن یحیی سعید الہمدانی المعروف ببدیع الزمان	للشیخ تقی الدین ابی بکر علی المعروف بابن حجۃ الحموی	״	۲	״	عسـ۵ر
۴۵۷	الموازنة بین ابی تمام والبحتری	للشیخ العلامۃ ابی القاسم حسن بن بشر بن یحیی الآمدی رح	״	۱	״	عہ ر
۴۵۸	شرح قصیدۂ بردہ	لابراهیم الباجوری ۔	״	״	״	״
۴۵۹	نظم کلیلہ دمنہ	لبعض علماء بوہرہ	״	״	ق	عـار
۴۶۰	مقامات	للشیخ ابی محمد قاسم بن علی الحریری	״	״	م	صہ ر
۴۶۱	نفحۃ الریحانہ ورشحۃ طلاء الحانہ	للامام لطف اللہ الدمشقی رح	״	״	ق	سـ۵
۴۶۲	قلائد العقیان	للفتح بن خاقان	״	״	م مصر	عـ۵ر
۴۶۳	ریحانۃ الالبا وزہرۃ الحیوۃ الدنیا	للعلامۃ شہاب الدین الخفاجی المصری رح	״	״	״	موعـ۵ر
۴۶۴	الدواوین السبعۃ المسماۃ بسبعۃ سیارہ	للسید غلام علی آزاد البلگرامی رحمۃ اللہ تعالی	״	״	ق	عسـ۵ر
۴۶۵	تسلیۃ الفؤاد فی قصائد آزاد	״	״	״	״	صہ ر
۴۶۶	مظہر البرکات	״	״	״	״	للعہ ر
۴۶۷	حدیقۃ الافراح	للشیخ احمد الشروانی	״	״	م	صہ ر
۴۶۸	دیوان	لعبد الرحیم البرعی	״	״	م مصر	عہ ر

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان کتاب	تعداد جلد	مطبوعہ یا قلمی	کیفیت
۴۶۹	انشار	للشیخ مرعی رحہ ابن یوسف المقدسی الحنبلی	ع	۱	م مصر	
۴۷۰	تعریفات	للسید الشریف الجرجانی رحہ	"	"	"	عہ
۴۷۱	اطباق الذہب	لعبد المؤمن المغربی الاصفہانی	"	"	"	
۴۷۲	مجمع الامثال	لابی الفضل احمد بن محمد بن ابراہیم المیدانی النیسابوری	"	۲	"	عسہ
۴۷۳	شرح قصیدہ فرزدق	لمولوی جمیل احمد سلمہ اللہ تعالی	ف	۱	م	ءہ
۴۷۴	دیوان حماسہ	لابی تمام حبیب بن اوس الطائی المتوفی ۲۳۶ھ	ع	"	م کلکتہ	سے
۴۷۵	شرح قصیدۂ بردہ	لملا محمد جمال رحہ	"	"	م دہلی	
۴۷۶	غرر الخصائص الواضحۃ وعرر النقائص الفاضحۃ	لمحمد بن ابراہیم الانصاری الکتبی المتوفی ۷۱۸ھ	"	"	م مصر	
۴۷۷	دیوان	لابن ہانی	"	"	"	
۴۷۸	تعلیم المتعلم فی طرق العلم	للامام الزرنوجی	"	"	"	
۴۷۹	دیوان	لحسان بن ثابت الصحابی المشہور رضی اللہ تعالی عنہ	"	"	"	
۴۸۰	لوعۃ الشاکی ودمعۃ الباکی	للعلامۃ صلاح الدین الصفدی	"	"	"	
۴۸۱	مراتع الغزلان فی تذکار ادباء الزمان	للعبد الضعیف عفا اللہ عنہ	"	"	ق	

معانی و بیان

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان تصنیف	تعداد جلد	قلمی یا مطبوع	کیفیت
۴۸۲	ابحاث فی علم البیان	للسید ابراہیم الوزیر رحمہ	ع	۱	ق	
۴۸۳	الروض الوسیع فی الدلیل المنیع علی عدم انحصار البدیع	للامام الشوکانی رحمہ	″	″	″	
عروض و قافیہ						
۴۸۴	رسالہ مقدمۃ العروض والقافیہ	للشیخ رفیع الدین الدہلوی رحمہ	ع	۱	ق	
منطق						
۴۸۵	تحفۂ شاہجہانی حاشیہ شرح تہذیب	للشیخ المولوی الٰہی بخش الکاکوروی سلمہ اللہ تعالےٰ	ع	۱	م	
۴۸۶	رسالہ اعتبارات ماہیت	للشیخ رفیع الدین الدہلوی رحمہ	″	″	ق	
۴۸۷	رسالہ مقدمۃ العلم والکتاب	″	″	″	″	
۴۸۸	تہذیب المنطق	للعلامۃ سعد الدین التفتازانی رحمہ	″	″	م	
۴۸۹	مرقات	للمولوی فضل امام رحمہ	″	″	″	
۴۹۰	شمسیہ	لنجم الدین بن عمر بن علی القزوینی المعروف بالکاتبی تلمیذ نصیر الطوسی المتوفی سنہ [illegible]	″	″	م کلکتہ	عدہ
حکمت						
۴۹۱	ہدیۂ سعیدیہ فی الحکمۃ الطبیعیہ	للمولوی فضل حق الخیرآبادی رحمہ	ع	۲ نسخہ	م، یک محشّٰی یک سادہ	
ہیئت						

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان کتاب	تعداد جلد	قلمی یا مطبوع	قیمت
٤٩٢	الهيئة السنيه فى الهيئة السنيه	للامام السيوطى رح	ع	١	ق	
٤٩٣	جواب السائل عن تقدير القمر منازل	للامام الشوكانى رح	〃	〃	〃	

اخلاق

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان کتاب	تعداد جلد	قلمی یا مطبوع	قیمت
٤٩٤	الرسالة الولدية	للغزالى رح	ع	〃	〃	
٤٩٥	تلبيس ابليس	للشيخ الاسلام جمال الدين ابى الفرج عبد الرحمن بن على بن محمد الجوزى الواعظ البغدادى	〃	〃	〃	[illegible]
٤٩٦	بهارستان	للشيخ عبد الرحمن الجامى رح	ف	〃	〃	[illegible]
٤٩٧	گلستان	للشيخ سعدى بن عبد الله الشيرازى المتوفى [illegible]	ف	٣ نسخه	م ق [illegible]	[illegible]
٤٩٨	بوستان	〃	〃	〃	م	[illegible]
٤٩٩	گلستان	للحكيم قاآنى	〃	〃	〃	[illegible]
٥٠٠	معمولات مظهريه مع رساله محبوب العارفين	للشيخ المولوى نعيم الله العلوى البهرائچى	〃	〃	〃	[illegible]
٥٠١	وصاياى وزير	لنواب محمد وزير خان بهادر رئيس ٹونک رح	〃	〃	〃	[illegible]

تصوف و سلوک

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان کتاب	تعداد جلد	قلمی یا مطبوع	قیمت
٥٠٢	النسبة المرتبة من المعرفة والمحبة	لعلى القارى رح	ع	〃	ق	
٥٠٣	تنبيه العلماء عن تقريب الامرا	〃	〃	〃	〃	

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان تصنیف	تعداد مجلد	قلمی یا مطبوع	کیفیت
٥٠٤	الوقوف بالتحقيق على موضع الصديق	لعلي القاري رح	ع	١	ق	
٥٠٥	البرهان الجلي في معرفة الولي	للشيخ علي المتقي رح	ف	"	م	
٥٠٦	تاج العروس في تهذيب النفوس	للشيخ تاج الدين بن عطاء الاسكندري المصري رح	ع	"	م مصر	
٥٠٧	كيمياى سعادت	لمحمد بن محمد بن احمد الغزالي الملقب بحجة الاسلام المتوفى ٥٠٥ھ	ف	"	م	عہ
٥٠٨	احياء علوم الدين	"	ع	م نسخه	م لکھنؤ م مصر یک دو	[illegible]
٥٠٩	القول الجميل في سواء السبيل مع الترجمة المسماة بشفاء العليل	المتن للشيخ ولي الله المحدث الدهلوي رح والترجمة للمولوي خرم علي رح	متن ترجمه ع ا	"	م	
٥١٠	الصراط المستقيم	لمولانا محمد اسمعيل الشهيد رحمه الله تعالى	ف	"	"	عہ
٥١١	حالات ومقامات مرزا مظهر عليه الرحمه باترجمه مرزا صاحب رح	للشيخ عبد الغني الدهلوي المجددي نزيل المدينة المنورة على صاحبها الصلوة والسلام سلمه الله تعالى	"	"	"	عہ
٥١٢	شرح وصاياى شيخ عبد الخالق غجدواني رح	للشيخ خوب الله الله آبادي والد ذائر رح	"	"	ق	سے
٥١٣	مرج البحرين	للشيخ عبد الحق الدهلوي رح	ف	"	م	
٥١٤	مجمع البحرين	"	"	"	ق	عہ
٥١٥	مكتوبات	للشيخ احمد السهرندي المجدد رحمة الله عليه	"	"	"	[illegible]
		مواعظ				
٥١٦	مجموعة الخطب	للشيخ الامام جاد المولى رح	ع	١	م مصر	[illegible]

کیفیت	قلمی یا چھاپہ	تعداد جلد	زبان	نام مصنف	نام کتاب	نمبر
	ق	۱	ع	للسید ابراہیم الوزیر رح	کتاب العزلۃ فی آخر الزمان	۵۱۷
	قلمی والد مرحوم	″	″	لم اقف علی اسم مؤلفہ	مجالس الابرار	۵۱۸
عنام	ق	″	″	للسید محمد بن احمد عبد الباری الاہدل الیمنی رح	المنتخب من ستجاد الخطب	۵۱۹
				علم الآخرہ		
″	م	۱	ف	للقاضی ثناء اللہ پانی پتی رح	تذکرۃ المعاد	۵۲۰
″	″	۱	″	″	تذکرۃ الموتی والقبور	۵۲۱
صدر	ق	۱	ع	للحافظ ابن القیم رح	نفحۃ الارواح	۵۲۲
				رد تقلید		
عنایہ	م	۲ نسخہ	″	للشیخ محمد معین معاصر الشیخ ولی اللہ المحدث الدہلوی رح	دراسات اللبیب فی الاسوۃ الحسنۃ بالحبیب	۵۲۳
ثمہ	ق	۱	″	للشیخ ولی اللہ المحدث الدہلوی رح	عقد الجید فی بیان الاجتہاد والتقلید	۵۲۴
″	″	″	ف	للعالم التقی عبد اللہ خان العلوی الشاہ آبادی تلمیذ صاحب تقویۃ الایمان و ہو کتاب نافع جدا الخصر فی کراریس بالتجارۃ	المنہج السدید فی رد التقلید	۵۲۵
عنام	″	″	ع	للشیخ المعمر محمد بن صالح الفلانی استاذ الشیخ محمد عابد السندی المدنی رح	ایقاظ ہمم اولی الابصار	۵۲۶
صدر	″	″	″	للشوکانی رح	القول المفید فی درء التقلید	۵۲۷
″	″	″	″	للشیخ محمد بن سعید صفر المدنی رح	منظومۃ فی اتباع السنۃ وترک التقلید	۵۲۸

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان کتاب	تعداد مجلد	مطبوعہ یا قلمی	قیمت
۵۲۹	حدیث الاذکیاء الملقب بشہاب ثاقب	للسید العلامۃ المحقق احمد بن حسن بن علی القنوجی البخاری	ع	۱	ق	سے م
۵۳۰	الجنۃ فی الاسوۃ الحسنۃ بالسنۃ	لکاتب الحروف عفا اللہ عنہ	〃	یہ نسخہ	م	[illegible]
		ادب فارسی				
۵۳۱	خزینۃ الامثال	للسید حسین شاہ المتخلص بحقیقت	ف	۱	م لکھنو	
۵۳۲	مثنوی در جشن فرخ سیر	للسید العلامۃ عبد الجلیل البلگرامی رح المتوفی ۱۱۳۸ھ	〃	〃	ق	
۵۳۳	مصطلحات الشعراء المحشی بخلاصۃ بہار عجم	من مؤلفات وارستہ	〃	〃	م لکھنؤ	حہ م
۵۳۴	دیوان	للمرزا مظہر جان جاناں رح	〃	〃	〃	عہ م
۵۳۵	دیوان	لشمس الدین بن محمد الشہیر بالحافظ الشیرازی المتوفی ۷۹۲ھ	〃	〃	〃	[illegible]
۵۳۶	خزانۂ عامرہ	للسید غلام علی آزاد البلگرامی رح	〃	〃	م	[illegible]
۵۳۷	دیوان	〃	〃	〃	ق	عـہ م
۵۳۸	سرو آزاد	〃	〃	۲	〃	عہ م
۵۳۹	ید بیضا	〃	〃	۱	〃	صہ م
۵۴۰	دیوان	للمرزا اسد اللہ خان غالب الاکبرآبادی ثم الدہلوی	ف	〃	م	〃
۵۴۱	کلیات نثر	〃	〃	〃	〃	ستہ م

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان کتاب	تعداد جلد	قلمی یا مطبوعہ	قیمت
۵۴۲	مثنوی غنیمت	لمحمد اکرم الفنجابی رح	ف	۱	م	عہ ر
۵۴۳	انشاء حسن	للوالد المرحوم	"	"	ق	"
۵۴۴	ترانۂ غم	لنواب کلب علیخان رئیس رامپور سلمہ اللہ تعالیٰ	"	۲ نسخہ	م	
۵۴۵	شگوفۂ خسروی	"	"	"	"	"
۵۴۶	مجموعہ قصائد مدحیہ	لجمع من شعراء الہند	"	۱	"	
۵۴۷	دیوان	لشاپور الطہرانی المتوفی سنہ [illegible]	"	۱	ق	[illegible]
۵۴۸	آتش کدۂ آذر	للحاج لطف علی المتوفی فی اواخر سنہ [illegible]	"	"	م	[illegible]
۵۴۹	دیوان شعر ناتمام غیر مرتب	للسید محمد بن حسن بن علی القنوجی البخاری رح	"	"	ق	"
۵۵۰	شمع انجمن	لکاتب الحروف عفا اللہ عنہ	"	۲ نسخہ	م بھوپال	
۵۵۱	جواہر الحروف	لٹیکچند بہار	"	۱	م لکھنو	[illegible]
۵۵۲	دیوان شیرین	للرئیسۃ المعظمۃ المکرمۃ نواب شاہجہان بیگم والیۂ ریاست بھوپال دام اقبالہا	ف	"	"	عہ ر

تاریخ

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان کتاب	تعداد جلد	قلمی یا مطبوعہ	قیمت
۵۵۳	انسان العین فی مشایخ الحرمین	للشیخ ولی اللہ المحدث الدہلوی رح	ع	۱	ق	
۵۵۴	نسب نامہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم	لبعضہم	ف	"	"	

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان تصنیف	تعداد جلد	مطبوعہ یا قلمی	سنہ
۵۵۵	اخبار الاخیار	للشیخ عبدالحق الدہلوی رح	ف	۱	ق	تمام
۵۵۶	تاریخ الخمیس فی احوال انفس نفیس	للشیخ حسین بن محمد بن الحسن الدیار البکری رح	ع	۲ جلد	م مصر	[illegible]
۵۵۷	مآثر الکرام فی تاریخ بلگرام	لمولانا السید غلام علی آزاد البلجرامی رح	ف	۱	ق	[illegible]
۵۵۸	سبحۃ المرجان فی آثار ہندوستان	//	//	//	//	[illegible]
۵۵۹	حسن المحاضرہ فی احوال مصر والقاہرہ	للامام السیوطی رح	ع	//	م مصر	[illegible]
۵۶۰	تاریخ الخلفا	//	//	//	م کلکتہ	[illegible]
۵۶۱	تاریخ	للشیخ زین الدین عمر بن مظفر بن محمد ابی الفوارس ابن الوردی الشافعی رح	//	۲ جلد	م مصر	[illegible]
۵۶۲	الانس الجلیل فی تاریخ القدس والخلیل	لقاضی القضاۃ ابی الیمن القاضی مجیر الدین الحنبلی	//	۱	//	[illegible]
۵۶۳	مہر نیمروز	لنواب نجم الدولہ دبیر الملک نواب اسد اللہ خان غالب الدہلوی رح	ف	//	م	[illegible]
۵۶۴	بدائع الزہور فی وقائع الدہور	لمحمد بن ایاس المصری الحنفی ۹۲۸ھ وللسیوطی ایضاً	ع	//	م مصر	
۵۶۵	نسیم الصبا منتخب نفح الطیب	لبعض المورخین	//	//	//	
۵۶۶	برکات الانس فی تاریخ القدس	للمولوی ابی البرکات رح	ف	//	م کلکتہ	
۵۶۷	امیر نامہ	لنواب امیر علی خان بہادر وزیر السلطان یعنی واجد علی شاہ اودھ معزول	ف	//	م	
۵۶۸	اعلام الاعلام بفضل بیت اللہ الحرام تاریخ مکہ معظمہ		ع	//	م [illegible]	[illegible]

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان	تعداد جلد	مطبوعہ یا قلمی	قیمت
٥٧٠	جامع التواریخ	للقاضی فقیر محمد	ف	١	م لکھنو	
٥٧١	نفح الطیب من غصن الاندلس الرطیب	للشیخ الامام ابی العباس احمد بن محمد المقری الاندلسی المتوفی سنہ ١٠٤١	ع	٤	م مصر	[illegible]
٥٧٢	خلاصۃ الاثر فی اعیان القرن الحادی عشر		″	٤	″	[illegible]
٥٧٣	الدرۃ المکللہ فی فتح مکۃ المشرفہ		″	١	″	
٥٧٤	تاج الاقبال فی تاریخ بھوپال	للرئیسۃ المعظمۃ نواب شاہجہان بیگم صاحبہ والیہ بھوپال دام اقبالہا	فارسی و اردو	٢ نسخہ	م لکھنو	[illegible]
٥٧٥	اتحاف الاکابر فی اسناد الدفاتر	للشوکانی رح	ع	١	ق	
٥٧٦	لقطۃ العجلان مما تمس الی معرفتہ حاجۃ الانسان	لکاتب الحروف عفا اللہ عنہ	″	٢	م لکھنو	[illegible]
٥٧٧	اتحاف النبلاء المتقین باحیاء مآثر الفقہاء والمحدثین	″	ف	٤ نسخہ	م	فی نسخہ [illegible]
٥٧٨	منتخب نفح العود فی ایام الشریف حمود	″	ع	١	ق	
٥٧٩	ریاض الجنۃ فی تراجم اہل السنۃ	″	″	١		
٥٨٠	خبیۃ الاکوان فی افتراق الامم علی المذاہب والادیان	″	″	٤ نسخہ	م لکھنو	

متفرقات

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان	تعداد جلد	مطبوعہ یا قلمی	قیمت
٥٨١	مجموعہ ملخص تفہیمات	للشیخ ولی اللہ المحدث الدہلوی رح	″	١	ق	[illegible]
٥٨٢	المستطرف فی کل فن مستظرف	للشیخ شہاب الدین احمد الابشیہی رح	″	١	م مصر	[illegible]

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان	تعداد جلد	قلمی یا مطبوعہ	قیمت
۵۸۳	قندیل حرم	للنواب کلب علیخان رئیس رامپور سلمہ اللہ تعالی	ف	١	م	[illegible]
۴۸۵	بدائع الفوائد	للحافظ ابن القیم رح	ع	"	ق	[illegible]
۵۸۵	شواہد النبوۃ	للمولوی جامی رح	ف	"	م	[illegible]
۵۸۶	بیاض	للسید آزاد البلگرامی رح	ف ع	"	ق مصنف	[illegible]
۵۸۷	سلوان المطاع فی عدوان الاتباع	لابن ظفر المکی النحوی المتوفی ۵۹۸ھ	ع	"	م	[illegible]
۵۸۸	اتمام الدرایہ لقراء النقایہ	للامام السیوطی رح	"	"	م کلکتہ	[illegible]
۵۸۵	کشاف اصطلاحات الفنون	للشیخ محمد بن علی التھانوی وزاد فیہ الفقیہ المولوی محمد وجیہ المدرس [illegible] ١٢٥٨ھ	"	۴ جلد	"	[illegible]
۵۹۰	قانون شریعت محمدی	لمولوی محمد فاخر حسین السہسوانی	ف	١	م آگرہ	
۵۹۱	فہرست کتب کالج ولیم فورٹ	للشیخ ظہور علی	"	"	م کلکتہ	
۵۹۲	بیاض	للسید حسن بن علی القنوجی البخاری رحمہ اللہ تعالی	"	"	ق	
۵۹۳	الکتب المقدسۃ اعنی کتب الجدید والقدیم وہی الزبور والتوراۃ والانجیل	ترجم فی مدینۃ بیروت عن ید مرسلی الجمعیۃ الامیرکانیۃ	ع	"	م نیویورک	عـ
۵۹۴	سر نین رای بیاض یحتوی علی لطائف شریفۃ ومعارف لطیفۃ	لکاتب الحروف عفا اللہ عنہ	ف	۲ جلد	ق	
۵۹۵	السحاب المرکوم فی بیان انواع العلوم والفنون	"	ع	١	م	
۵۹۶	الوشی المرقوم فی بیان احوال العلوم المنثور منہا والمنظوم	"	"	"	"	

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۵۹۷	کتاب العبر و دیوان المبتدا والخبر	للقاضی القضات مؤید الدین عبد الرحمن بن خلدون	ع	۱۰	م مصر	[illegible]
۵۹۸	کامل فی التاریخ	لابن الاثیر الجزری	"	۳	"	[illegible]
۵۹۹	کتاب الخطط والآثار فی التاریخ	للمقریزی رح	"	"	"	"
۶۰۰	المختصر فی احوال البشر	لابی الفدا اسمعیل الملک	"	"	"	[illegible]
۶۰۱	قصیدہ عظمی	لبعض علماء الہند	ف	۱	ق مولوی غلام مصطفی	
۶۰۲	سنن	للامام الحافظ الدارمی رح	ع	بہ نسخہ	م لکھنو	
۶۰۳	مصفی مع المسوی	للشیخ ولی اللہ الدہلوی رحمہ اللہ عزوجل	"		م دہلی	

هذا ما لدي من الكتب المنتقاة وإنما الكتب التي أخذت عن مشايخ أعلام بالسماع أو الإجازة واتصلت روايتها بالمصنفين وتسلسلت بعلماء الدين فاذكرها في هذه الوريقات على ترتيب حروف المعجم لينتفع بذلك من رام الانتفاع بها لا سيما الذين أخذوا عني بجمعنا من هذه المصنفات سواء كان من كتب أئمة الحديث أو من كتب غيرهم من سائر الطوائف الإسلامية رحمهم الله تعالى في جميع فنون العلم وجيدها ولها بخ

حرف الهمزة

١ الإبانة للشيخ أبي جعفر الهوسمي
٢ الإتقان للسيوطي
٣ الأثمار للإمام شرف الدين
٤ الأحكام للإمام الهادي يحيى بن الحسين
٥ الإحياء للغزالي
٦ الاختيارات للإمام المنصور بالله عبد الله بن حمزة
٧ آداب البحث
٨ الأدب المفرد للبخاري
٩ الأذكار للنووي
١٠ الأذكار لأحمد بن عرفيت
١١ الأربعون التساعية لابن جماعة
١٢ الأربعون العشارية للزين العراقي
١٣ الأربعون في اصطناع المعروف للحافظ المنذري
١٤ الأربعون للنووي
١٥ الأربعون المسماة بسلسلة الإبريز
١٦ الأربعون للإمام القاسم بن محمد
١٧ الإرشاد لإمام الحرمين الجويني رح
١٨ الإرشاد للإمام عز الدين بن الحسن
١٩ الإرشاد للعنسي
٢٠ الإرشاد للقاسم بن محمد
٢١ الإرشاد للسيد علي بن الحسين الشامي
٢٢ الإرشاد للبقري
٢٣ الأزهار للإمام أحمد بن يحيى
٢٤ الأزهار في مناقب الأئمة الأطهار
٢٥ الأساس للزمخشري
٢٦ الأساس للقاسم بن محمد
٢٧ الأسماء والصفات للبيهقي
٢٨ أسباب النزول للواحدي
٢٩ الإشارة لمغلطائي
٣٠ أصول الأحكام
٣١ الأطراف للمزي
٣٢ الاعتبار للجرجاني
٣٣ الاعتصام للقاسم الإمام
٣٤ أعلام الرواية للشريف علي بن ناصر
٣٥ الإفادة للمؤيد بالله الهاروني
٣٦ الإفادة في تاريخ الأئمة السادة للإمام أبي طالب
٣٧ الاقتراح لابن دقيق العيد
٣٨ الاكتفاء في مغازي رسول الله صلعم
والصحابة الثلاثة الخلفاء للكلاعي
٣٩ الأكاليل للحسين بن مسلم التهامي
٤٠ الإكمال لأسماء الرجال لابن ماكولا
٤١ الفية لابن معطي
٤٢ الفية لابن مالك
٤٣ الفية العراقي في الحديث وشرحها له
٤٤ الإلمام لابن دقيق العيد
٤٥ الإلماع إلى معرفة أصل الرواية وتقييد السماع للقاضي عياض
٤٦ الأمالي للإمام أحمد بن عيسى
٤٧ الأمالي للإمام المؤيد بالله
٤٨ الأمالي للمرشد بالله حسين بن الحسين بن إسمعيل الشجري
٤٩ أمالي السمان
٥٠ الأمم للكردي
٥١ الإمام لابن دقيق العيد
٥٢ الانتصار ليحيى بن حمزة
٥٣ الانتقاد في الآيات المعتبرة في الاجتهاد للإمام المهدي أحمد بن يحيى
٥٤ أنوار التنزيل للبيضاوي
٥٥ أنوار اليقين للإمام حسن بن بدر الدين

٥٦ الانوار للامام المهدي

٥٧ الايثار للامام محمد بن ابراهيم الوزير

٥٨ الايجاز للشيخ لطف الله الغياث

حرف الباء الموحدة

١ البحر الزخار للامام مهدي احمد بن يحيى

٢ البحر لابي حيان

٣ بداية الهداية للغزالي

٤ البديع لابن الساعاتي

٥ بديعية ابن حجة وشرحها له

٦ البدر المنير لابن الملقن

٧ بدر التمام شرح بلوغ المرام للمغربي

٨ البردة للبوصيري

٩ البسامة للسيد صارم الدين ابراهيم بن محمد الوزير

١٠ البيان لمحمد بن احمد بن مظفر

١١ بشرى اللبيب بذكرى الحبيب لابن سيد الناس

١٢ البعث والنشور للبيهقي

١٣ بغية الظمآن من فوائد ابي حيان

١٤ بلوغ المرام للحافظ ابن حجر

١٥ البلغة للمؤيد بالله الهاروني

١٦ البهجة لابن الوردي

١٧ بهجة المحافل للعامري

١٨ البيان لابن معرف رح

١٩ البيان في التفسير للنجراني

حرف التاء المثناة من فوق

١ التبيان في آداب حملة القرآن للنووي

٢ التجريد للمؤيد بالله

٣ التحرير لابي طالب

٤ التحرير لابن الهمام

٥ التدريب لسراج الدين البلقيني

٦ التذكرة في الحديث للقرطبي

٧ التذكرة للفقيه حسن النحوي

٨ الترغيب والترهيب للمنذري

٩ التسهيل لابن مالك

١٠ التفسير للثعلبي

١١ التفسير للبغوي

١٢ التفسير للواحدي البسيط والوسيط والوجيز

١٣ التفسير للزمخشري

١٤ التفسير لابي الخير

١٥ تفسير النقاش

١٦ تفسير عين المعاني

١٧ تفسير السجستاني المسمى بنزهة القلوب

١٨ تفسير الحداد

١٩ تفسير لعبد الصمد الغزنوي

٢٠ تفسير الواحدي المسمى اسباب النزول

٢١ تفسير السهيلي المسمى التعريف والاعلام بما ابهم في القرآن من الاسماء والاعلام

٢٢ تفسير الفخر الرازي

٢٣ تفسير ابن عطية

٢٤ تفسير ابي حيان

٢٥ تفسير الجلالين

٢٦ تفسير الحاكم المسمى بالتهذيب

٢٧ تفسير الامام عبد الله بن حمزة

٢٨ التقرير للامير الحسين بن محمد

٢٩ تقييد المهمل وتمييز المشكل للغساني

٣٠ التكميل لابن حابس

٣١ التلخيص لابن حجر رح

٣٢ تلخيص المفتاح لجلال الدين القزويني

٣٣ التلويح للسعد التفتازاني

٣٤ التنبيه للشيرازي

٣٥ التنقيح للقرافي

٣٦ التنقيح لابن الوزير

٣٧ التنقيح والتوضيح لصدر الشريعة

٣٨ التهذيب في السيرة لعبد الله بن هشام

٣٩ تهذيب الحاكم

٤٠ تهذيب السعد

٤١ تهذيب الكمال للمزي

٤٢ تيسير الوصول للديبع

٤٣ تيسير المطالب للامام ابي طالب

حرف الثاء المثلثة

١ الثبات الى كافة البنين والبنات للامام المنصور بالله عبد الله بن حمزة

٢ الثلاثون المسلسلة للرصاص

٣ الثمرات للنقية ليوسف

حرف الجيم

١ الجامع الكافي لابي عبدالله محمد بن علي العلوي

٢ جامع الاصول لابن الاثير

٣ الجامع الكبير والصغير للسيوطي

٤ جزء الانصاري

٥ جزء ابن ماسي

٦ جزء ابي الجهم

٧ جزء الحسن بن عرفه

٨ الجرومية لابن اجروم في النحو

٩ جلاء الابصار للحاكم الجشمي

١٠ جمع الجوامع للسبكي

١١ جمع الفوائد للجامي

١٢ الجمع بين الصحيحين للحميدي

١٣ الجمل للزجاج

١٤ الجوهرة للرصاص

حرف الحاء المهملة

١ حادي الارواح لابن القيم رحمه

٢ الحاوي في الفتاوي للسيوطي

٣ الحاوي للقزويني

٤ الحاوي للقونوي

٥ حزب البحر للشيخ ابي الحسن الشاذلي

٦ الحجة على تارك المحجة للمقدسي

٧ الحفيظ ليوسف الاكوع

٨ الحكم لابن عطاء الله

٩ الحلية لابي نعيم

١٠ حواشي السعد التفتازاني على الكشاف والمختصر وغيرهما

١١ حواشي الشريف على الكشاف والمختصر والمطول وغيرها

١٢ حواشي عصام على الجامي وغيره

١٣ حواشي المقبلي على الكشاف والمختصر والبحر

١٤ حواشي السيد محمد بن اسمعيل الامير

١٥ حواشي الجلال على الكشاف والقلائد

١٦ حاشية الشيخ لطف الله بن محمد الغياث على شرح التلخيص الصغير

١٧ حاشية السيد على الكافية

١٨ حاشية سيلان على الغاية

حرف الخاء المعجمة

١ الخلاصة للرصاص

٢ الخلعيات لعلي بن الحسين الخلعي وهي عشرون جزءا

حرف الدال المهملة

١ دامغ الاوهام للامام المهدي

٢ درر الفوائد للمهدي ايضا

٣ درر الاحاديث النبوية بالاسانيد النبوية

٤ الدرر في الفرائض للامير علي بن الحسين

٥ دلائل النبوة للبيهقي

٦ الديباج النضير للدواري

٧ ديوان الادب للفارابي

حرف الذال المعجمة

١ ذخائر العقبى في فضائل ذوي القربى للطبري

٢ ذخيرة الايمان في ترتيب امالي السمان للشيخ محي الدين بن الوليد

٣ الذرية الطاهرة للدولابي

٤ الذكر لمحمد بن منصور المرادي

حرف الراء المهملة

١ الرسالة للامام زيد بن علي

٢ الرسالة للقشيري

٣ الروض الانف للسهيلي

٤ الروضة للنووي

٥ رياض الصالحين للاهدل

٦ الرياض للحمدوني

حرف الزاي المعجمة

١ زوائد الابانة

٢ الزيادات على مذهب المؤيد بالله

٣ زيادات المسند للامام عبدالله بن احمد بن حنبل

حرف السين المهملة

١ السراج الوهاج في حصر مسائل المنهاج

للامام محمد بن المطهر
٢ سفر السعادة لمجد الدين صاحب القاموس
٣ السفينة للحاكم الجشمي
٤ سلاح المؤمن لمحمد بن همام المصري
٥ سنن لابي داود
٦ سنن للنسائي
٧ سنن لابن ماجة
٨ سنن للدارقطني
٩ سنن للبيهقي
١٠ سياسة المريدين للمؤيد بالله الهاروني
١١ السيرة لابن اسحق
١٢ سيرة ابن سيد الناس

حرف الشين

١ الشافية لابن الحاجب
٢ شاطبية لابي القاسم الشاطبي
٣ الشافي للامام منصور بالله عبد الله بن حمزة
٤ الشذور لابن هشام
٥ شرح المقاصد للتفتازاني
٦ شرح المواقف للجرجاني
٧ شرح الجوهرة للبرهان
٨ شرح الرسالة للتاج الفاكهاني
٩ شرح بهرام الثلثة على مختصر خليل
١٠ شرح البردة لابن مرزوق
١١ شرح المفصل لابن حاجب
١٢ شرح التلخيص المطول والمختصر للسعد
١٣ شرح معاني الآثار للطحاوي
١٤ شرح البخاري المسمى بفتح الباري
١٥ شرح النخبة لابن حجر
١٦ شرح الجمل لابن بابشاذ
١٧ شرح المقدمة له في النحو
١٨ شرح الحاوي للقونوي
١٩ شرح الهداية لحسام الدين حسين بن علي السغناقي الحنفي المتوفى سنة ...
٢٠ شرح الهداية للسروجي
٢١ شرح الكنز للكرماني
٢٢ شرح التجريد للمؤيد بالله
٢٣ شرح التحرير لابي طالب
٢٤ شرح الاحكام للسيد ابي العباس
٢٥ شرح القاضي زيد بن محمد الكلاري
٢٦ شرح الازهار لابن مفتاح
٢٧ شرح الفتح ليحيى بن حميد
٢٨ شرح الاثمار لابن بهران
٢٩ شرح البحر للامام عز الدين بن الحسن
٣٠ شرح النجري على الازهار
٣١ شرح الابانة للهوسمي
٣٢ شرح النكت للقاضي جعفر بن احمد بن عبد السلام
٣٣ شرح ابي مضر
٣٤ شرح الاساس للامام قاسم
٣٥ شرح الاساس للشرفي
٣٦ شرح الكافل له
٣٧ شرح الكافل لابن لقمان
٣٩ شرح الغاية للحسين بن الامام
٤٠ شرح النجري على مقدمة البحر
٤١ شرح المنهاج للامام عز الدين
٤٢ شرح الخفيفة للفقيه حسن النحوي
٤٣ شرح الهداية للسيد ابراهيم بن محمد الوزير
٤٤ شرح الخالدي في الفرائض
٤٥ شرح الازهار للشرفي
٤٦ شرح الغايات للامام المهدي
٤٧ شرح الزيادات للدواري
٤٨ شعب الايمان للبيهقي
٤٩ الشفا للقاضي عياض
٥٠ الشفا للامير حسين
٥١ شفاء غلة الصادي للسيد محمد بن ادريس الحمزي
٥٢ الشمائل للترمذي
٥٣ شمس الشريعة لسليمان بن ناصر
٥٥ الشريعة على اللمع للسيد الهادي بن يحيى
٥٦ الشهاب للقضاعي

حرف الصاد المهملة

١ صحاح الجوهري
٢ صحيح البخاري
٣ صحيح مسلم
٤ صحيح ابن حبان

٥٤ شمس الاخبار للعلامة ... بن حميد

٣٨ شرح الثلثين ...

۵ الصفی للفقیہ یحیی بن حسن
۶ صفوة الاختیار للمنصور باللہ

حرف الضاد المعجمة

۱ ضوء النهار للجلال
۲ الضوء اللامع للسخاوی
۳ ضیاء ذوی الابصار للشرفی

حرف الطاء المهملة

۱ طبقات السبکی
۲ الطراز المذهب فی اسناد المذهب للقاضی ابراهیم بن یحیی السحولی
۳ طهارة القلوب والخشوع لعلام الغیوب للدیری
۴ الطوالع للبیضاوی

حرف الظاء المعجمة

حرف العین المهملة

۱ عدة الحصن الحصین للجزری
۲ عقود التبیان فی الناسخ والمنسوخ من القرآن للامام محمد بن مطهر
۳ العلم الشامخ للمقبلی رحمہ
۴ العمدہ لعبد الغنی المقدسی
۵ العمدہ للامام یحیی بن حمزة
۶ عمل الیوم واللیلة لابن السنی
۷ عوارف المعارف للسهروردی
۸ العواصم لابن الوزیر
۹ عوالی لابی الفتح سلیم الرازی
۱۰ عیون المسائل للحاکم الجشمی

حرف الغین المعجمة

۱ الغایات للامام المهدی
۲ الغیث له ایضا
۳ الغایة للحسین بن القاسم
۴ الغاصة الی کشف الخلاصه لمحمد بن یحیی حنش

حرف الفاء

۱ الفائض لیحیی حمید
۲ الفائق فی اصول الدین للرصاص حسن بن محمد
۳ الفائق للبستی
۴ الفتاوی للزمخشری
۵ الفتاوی للامام المنصور باللہ
۶ الفتاوی للامام المهدی
۷ الفتاوی للامام عز الدین بن الحسن
۸ فتح الغفار لیحیی حمید
۹ فتح القدیر لابن الهمام
۱۰ الفتوحات المکیہ للشیخ محی الدین بن العربی
۱۱ الفرج بعد الشدة لابن ابی الدنیا
۱۲ فقه اللغة للثعالبی
۱۳ الفصول لابن الوزیر
۱۴ فلک القاموس للسید عبد القادر بن احمد

حرف القاف

۱ قاموس للفیروزآبادی
۲ القرائت للسبعة القراء المشهورین نافع وابن کثیر وابی عمرو وابن عامر وعاصم وحمزة والکسائی
۳ قرة العیون باخبار الیمن المیمون للدیبع
۴ قصر الامل لابن ابی الدنیا
۵ القصص الحق للامام شرف الدین
۶ القطر لابن هشام
۷ القمر المنیر لفوائد التحریر للامیر علی بن الحسین
۸ قوت القلوب لابی طالب المکی

حرف الکاف

۱ الکافل لابن بهران
۲ الکافیہ لابن الحاجب
۳ الکافیة لابن مالک
۴ کتاب سیبویہ
۵ الکشاف للزمخشری
۶ کشف المراد علی الزیادات للدواری
۷ الکفایہ فی قوانین الروایہ للخطیب البغدادی
۸ کفایة المتحفظ للطرابلسی
۹ الکنز للنسفی
۱۰ کنز الرشاد وشرح الارشاد لمحمد بن

الحسن القاسم

۱۱ الكواكب ليحيى بن احمد بن مظفر

حرف اللام

۱ لامية الافعال لابن مالك

۲ لسان المتكلمين لابن فورك

۳ لسان الميزان لابن حجر

۴ اللمع للامير علي بن الحسين

۵ اللمع لابن اسحق الشيرازي

حرف الميم

۱ مجموع الامام زيد بن علي الحديثي

۲ مجموع الامام زيد بن علي الفقهي

۳ مجموع علي خليل

۴ مجمع البحرين لابن الساعاتي

۵ محاسن الازهار

۶ المحدث الفاصل بين الراوي والواعي للرامهرمزي

۷ المحرر للمجد ابن تيمية

۸ المختار للفتوى

۹ مختصر ابن الحاجب في الاصول

۱۰ مختصر خليل

۱۱ مختصر ابن عرفة الفقهي

۱۲ مختصر القدوري

۱۳ المدخل لابن الحاج

۱۴ المدونة لابن سحنون

۱۵ مراسيل ابي داود

۱۶ المزهر للسيوطي

۱۷ المسايرة لابن الهمام

۱۸ مستدرك للحاكم

۱۹ المستقصى في احاديث المصطفى للتبريزي

۲۰ المستقصى في الامثال للزمخشري

۲۱ المسلسل بالاولية

۲۲ المسلسل بالفقهاء

۲۳ المسلسل بيوم العيد

۲۴ المسلسل بالمصافحة

۲۵ المسلسل بالمحبة

۲۶ مسند الامام الشافعي

۲۷ مسند الامام احمد بن حنبل

۲۸ مسند الدارمي

۲۹ مسند ابي داود الطيالسي

۳۰ مسند عبد بن حميد

۳۱ مسند البزار

۳۲ مسند ابي يعلى

۳۳ مسند الامام ابي حنيفة

۳۴ مسند الشهاب القضاعي

۳۵ مسند الفردوس للديلمي

۳۶ مشارق الانوار للصنعاني

۳۷ المشكوة للتبريزي

۳۸ مشيخة الفخر لابن البخاري

۳۹ المصابيح للبغوي

۴۰ المفصل للزمخشري

۴۱ المطول للسعد

۴۲ المعالم للبغوي

۴۳ معاني الآثار للطحاوي

۴۴ المعجم الكبير للطبراني

۴۵ المعجم الاوسط له

۴۶ المعجم الصغير له

۴۷ المعيار للنجري

۴۸ المعيار للامام المهدي

۴۹ المغني لابن هشام

۵۰ المقامات للحريري

۵۱ المقاصد للسعد

۵۲ المقنع لابن قدامة الحنبلي

۵۳ المقصد الحسن لابن حابس

۵۴ مكارم الاخلاق للطبراني

۵۵ ملحة الاعراب للحريري

۵۶ المنار للمقبلي

۵۷ المناهل للشيخ لطف الله بن محمد الغياث

۵۸ المنحة للسيد محمد بن اسمعيل الامير

۵۹ المنتخب المنتقى للمجد بن تيمية

۶۰ المنهاج للبيضاوي

۶۱ المنهاج للحلي

۶۲ المنهاج للقرشي

۶۳ المنهاج لابن تيمية

۶۴ المنهاج للنووي

۶۵ المواقف للعضد

۱۲۳	مولفات الحسين بن القاسم	۵	نظام الفوائد لقاضي القضاة	۴	الوسيط تفسير الواحدي
۱۲۴	مولفات الحسن بن الجلال	۶	نظام الغريب للربعي	۵	الوسيط للغزالي
۱۲۵	مولفات السيد هاشم بن يحيى	۷	النكت للقاضي جعفر بن احمد بن	۶	الوسيط في الفرائض للعصيفري
۱۲۶	مولفات صالح بن مهدي المقبلي		عبد السلام		حرف الهاء
۱۲۷	مولفات السيد محمد بن اسمعيل الامير	۸	نهج البلاغة المنسوب الى علي بن ابي طالب	۱	الهداية للبرهان المرغيناني
۱۲۸	مولفات السيد زيد بن محمد بن الحسن	۹	نهج الرشاد للسيد علي الشامي	۲	هداية الافكار للسيد ابراهيم بن محمد الوزير
	حرف النون	۱۰	نوادر الاصول للحكيم الترمذي	۳	الهداية شرح الغاية للحسين بن القاسم
۱	ناسخ القرآن ومنسوخه لهبة الله بن	۱۱	نور السراج للسيد الهادي بن احمد الجلال	۴	الهدي النبوي لابن القيم
	سلامة المقدسي		حرف الواو		حرف الياء
۲	الناسخ والمنسوخ لابن الجوزي	۱	الوابل المغزار ليحيى حميد	۱	الياقوتة للسيد يحيى بن الحسين
۳	النخبة للحافظ ابن حجر	۲	الوافي في الفرائض للحسن بن ابي البقاء	۲	الياقوت المعظم للامام المنصور بالله
۴	النزهة ليحيى بن حميد	۳	الوافي لعلي بن بلال	۳	اليقين لابن ابي الدنيا

خاتمة الكتاب در تأدية شكر حق سبحانه وتعالى

الحمد لله رب العالمين قد بلغت سن الاربعين وطعنت في سياق الخمسين من عمري في سنة اثنتين وتسعين ومائتين والف الهجرية على صاحبها الصلوة والتحية ولله الحمد على افضاله وصلوته وسلامه على سيدنا محمد وصحبه وآله ومن على منواله فانه اخرج العقيلي في الضعفاء والخطيب من حديث انس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلعم اذا بلغ العبد اربعين سنة امنه الله من البلايا الثلاث الجنون والجذام والبرص واذا بلغ خمسين خفف الله عنه الحساب فاذا بلغ ستين سنة رزقه الله الانابة اليه بما يحب فاذا بلغ سبعين سنة احبه اهل السماء فاذا بلغ ثمانين سنة اثبت الله حسناته ومحا سيئاته فاذا بلغ تسعين سنة غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تاخر وناداه مناد من السماء هذا اسير الله في ارضه واخرج الطبراني في الكبير عن عبد الله بن ابي بكر الصديق رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلعم اذا بلغ العبد خمسين سنة صرف عنه ثلاثة انواع من البلا الجنون والجذام والبرص فاذا بلغ ستين سنة رزقه الله الانابة فاذا بلغ سبعين سنة محيت سيئاته وكتبت حسناته فاذا بلغ تسعين سنة غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تاخر وكان اسير الله في ارضه ويشفع لاهل بيته انتهى قلت كانه سقط عن الراوي او عن المنقول منه من بلغ سن الثمانين واخرج ابونعيم من حديث علي عليه السلام مرفوعا ان الله يحب ابناء السبعين ويستحي من ابناء الثمانين

فانظر الى كرم الاله ولطفه، العبد يذنب وهو منه يستحي. واخرج ابن عساكر من حديث ابن عمر رضي الله عنهما مرفوعا ان الله يحب ابناء الثمانين. واخرج ابو داود من حديث ابن عمرو يرفعه انه قال صلعم ما من مسلم يشيب شيبة في الاسلام الا كتب الله له بها حسنة وحط بها خطيئة انتهى رب اني وهن العظم مني واشتعل الرأس شيبا ولم اكن بدعائك رب شقيا. واخرج احمد بن حنبل والترمذي عنه صلعم من حديث عبد الله بن بسر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلعم خير الناس من طال عمره وحسن عمله انتهى وقد ذكرنا في كتابنا المسمى بالحطة نقلا عن طبقات الشافعية للسبكي ان ابا سهل قال سمعت ابن الصلاح قال سمعت مشايخنا يقولون دليل طول عمر الرجل اشتغاله باحاديث الرسول صلى الله عليه وآله وسلم ويصدقه التجربة فان اهل الحديث اذا تتبعت اعمارهم تجدها في غاية الطول انتهى وذكر صدر الشريعة في تعديل العلوم ان مشايخ الحديث مشهورون بطول الاعمار انتهى اللهم اطل عمري واحسن عملي وارزقني الاشتغال بسنة نبيك صلعم والتبتل عن كل ما عداها هذا وقد امر الله تعالى وتبارك بالتحديث بنعمه حيث قال لاشرف خلقه صلى الله عليه وسلم واما بنعمة ربك فحدث وحدثه الله بالعامة عليه فقال الم يجدك يتيما فآوى ووجدك ضالا فهدى ووجدك عائلا فاغنى وامتثل صلعم امر ربه فحدث بنعمه عليه فقال انا سيد ولد آدم ولا فخر وانا اول من تنشق عنه الارض وانا اول شافع واول مشفع وفي خطابه صلعم للانصار كنتم ضلالا فهداكم الله بي الحديث وكان من ادعيته صلعم الحمد لله الذي انجز وعده ونصر عبده واعز جنده الحديث وفي الادعية النبوية كثير طيب من تحديثه صلعم بنعمه والتحديث بنعم الله سنة رسل الله صلوات الله وسلامه عليهم اجمعين قال سليمان يا ايها الناس علمنا منطق الطير واوتينا من كل شيء ان هذا لهو الفضل المبين. وقال داود وسليمان الحمد لله الذي فضلنا على كثير من عباده المؤمنين وهذا عندما آتاهما الله سبحانه علما فقالا ذلك. وقال يوسف الصديق عليه السلام رب قد آتيتني من الملك وعلمتني من تاويل الاحاديث الآية وانا العبد المسمى بالصديق قد آتاه الله شطرا من الملك وعلمه فقه الاحاديث وتفسير الكتاب العزيز وهو يقول رب اوزعني ان اشكر نعمتك التي انعمت علي وعلى والدي وان اعمل صالحا ترضاه وادخلني برحمتك في عبادك الصالحين. وقال ابوه يعقوب عليه السلام الم اقل لكم اني اعلم من الله ما لا تعلمون والآيات في هذا واسعة جدا وفي كلام الصحابة والتابعين مع السلف العلماء من ذلك ما لا يحصى ولا يستقصى وحين كانت نعم الله سبحانه وتعالى على عبده الفقير اليه الغني عما سواه صديق بن حسن بن علي الحسيني القنوجي عفا الله عنه ما جناه واستعمله فيما يحبه ويرضاه لا تدخل تحت حصر ولا احصاء ولا يحوم حولها الاستقراء والاستقصاء اراد ان يحدث بنعم الله فالتحدث بها شكر له سبحانه عليها والله تعالى يقول واشكروا لي ولا تكفرون بل جعل اظهار نعمة الله على عبده في ملبسه ومأكله ومشربه محبوبا له تعالى كما في حديث علي بن زيد بن جدعان مرفوعا ان الله يحب ان يرى اثر نعمته على عبده

في مأكله ومشربه وأخرج عن عمرو بن شعيب عن أبيه عن جده مرفوعا ان الله يحب ان يرى اثر نعمته على عبده
وأخرج ابن جرير الطبري في اماليه عن أبي هريرة مرفوعا ان الله يحب ان يرى اثر نعمته على عبده ويكره البؤس
والتبائس الحديث فاظهار النعمة بالفعل محبوب لله تعالى لانه نوع من شكرها وقال تعالى والذين يبخلون و
يأمرون الناس بالبخل ويكتمون ما آتاهم الله من فضله الآية وكتم الفضل عام يشمل الفعل والقول
فمن أول نعم الله علي ما أدركته طفلا ويافعا نعمة الايجاد والولادة بين ابوين مؤمنين واتصال القرابة بسيد الاولين
والآخرين ونبي الثقلين صلى الله عليه وسلم والبقاء على الفطرة التي فطر الله الناس عليها وهي الاسلام والتوحيد ثم انه
حبب الي طلب العلم عن ساق الجد فكان احب شيء الي والذ شيء لدي حتى لا ارى نعمة الا اخذه عن المشايخ وقصر
الهمة فيه وانقطاع اللذة عما دونه من الملبس والمأكل وما فيه وكنت مقلا من الكتب فاكتبها اقرؤه بخطي وحدي
ثم سخر الله تعالى مشايخ العلم وهم ائمة عصرهم كما تقدم في هذا الكتاب رحمهم الله تعالى وجزاهم خيرا واثنوا علينا كثيرا
ثم من الله تعالى علينا بالكتب الكثيرة التفسيرية والحديثية وبالتدريس في هذه الفنون المطهرة برهة من الدهر لاعيان
من طلبة ذلك الزمان انتفعوا بما علمناهم وخرج منهم علماء نفعوا الناس بالتدريس فيما درسناهم فكان فضلا من الله
الا ازدراع في ارض خصيبة تؤتي ثمرها وتنفع اهلها ولم يكن كالازدراع في الارض السبخة لا تنبت كلأ ولا تحفظ ماء ثم
ان الله تعالى وله الحمد حبب الي علم الحديث الشريف وفن الاثر اللطيف فطرة من الله والافان ديارنا وهي حلقة الهند
وما والاها لا يرفع اهلها لعلم الحديث رأسا بل يرون الاشتغال به باسا وكان اساتذتنا رحمهم الله تعالى لا يذكرون
هذا العلم ولا يقرؤونه ولا يحثون عليه ولا يجذبون اليه ولا يعرفون كتبه ولا يعلمون اهله ولا يعملون بغير مذهب الامام
الهمام ابي حنيفة الكوفي رضي الله عنه والقليل منهم يقرؤون المشكوة لا غير وهذا على طريق البركة لا للعمل به والفهم وعند محبتي
لهذا الشأن وهو علم الحديث الرفيع المكان العزيز السلطان لم يكن عندي من كتبه وصحفه شيء فساق الله تعالى الي
الكتب المتقدم ذكرها في الفهرس من تآليف الائمة الاعلام والفحول الكرام ما سمعت وعرفت وهي عزيزة الوجود في
هذه الازمان عظيمة الشأن عند اهل العرفان لا يكاد يوجد مثلها عند احد في بلاد هندستان فلله الحمد وله المنة فانتفعت
بها كثيرا ونقلت منها بخطي يسيرا واشتريتها في اماكن البركة كمكة المكرمة ومدينة المنورة واليمن الميمون وابي عريش
والمراوعة والحديدة الى غير ذلك وطال الخوض في تيك الصحف والعمل بمقتضاها وتصحيح العقائد والمذاهب على نحوها
وفي امور لا تتسع لها بطون الاوراق ثم اتفق التأليف في تلك العلوم المطهرة وحصل التوفيق لاشاعتها في الآفاق
وما زال بحمد الله لواء السنة منشورا وعلم الحديث في هذه الاقطار والديار مذكورا مشهورا ودرسنا في الامهات الست
كلها وختمت القراءة علينا وتنافس الناس في كتب الحديث ونشرها وشرائها ونسخها وهي الى الآن في زيادة وللذين
احسنوا الحسنى وزيادة وارجو اني داخل في حديث من سن سنة حسنة كان له اجرها واجر من عمل بها من غير ان ينقص

من اجورهم شيء وحديث لان يهدي الله رجلا على يديك خير مما طلعت عليه الشمس وحديث من دعا الى هدى فاتبع عليه كان له اجر من عمل به الحديث وحديث نضر الله عبدا سمع مني مقالة فوعاها واداها كما سمعها وحديث بلغوا عني ولو آية وحديث اتقوا النار ولو بشق تمرة الى غير ذلك وهذه نعمة يجب التحديث بها فان الله تعالى امتن بها على رسوله صلعم فقال ورفعنا لك ذكرك وقال الخليل عليه السلام واجعل لي لسان صدق في الآخرين وما ذكرت هنا هو بعض ما انعم الله علي شكراله وطويت كثيرا من افضاله وهيهات ان تحيط بها عبارة او تحصرها اشارة وصدق الله تعالى حيث قال وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها وقال في نوح عليه السلام انه كان عبدا شكورا وقال داود عليه السلام اعملوا آل داود شكرا وقليل من عبادي الشكور

الحمد كل الحمد للخلاق ... رب العباد وقاسم الارزاق

ولك المحامد كلها من كلنا ... حمدا يعم الحمد باستغراق

البستني حلل الثناء تفضلا ... ونشرتها فضلا على الآفاق

حتى انتني بالثناء رقاع من ... ادري ولا ادري بلا استحقاق

ودعوا لنا فاجب دعاهم واجزهم ... خيرا ولا طف صحبتي ورفاقي

وانا الذي البست نفسي حلة ... منسوجة بقبائح الاخلاق

فسترتها فضلا واظهرت الذي ... البستني فلك الثناء الباقي

الهمتني كسب العلوم مسخرا ... لي كل شيخ عالم سباق

في كل فن قد اخذنا عنهم ... في الليل احيانا وفي الاشراق

بذلوا نفوسهم وكتبهم لنا ... فكانما كتبي بغير فراق

فجزاهم الرحمن خير جزائه ... اما الجزا مني فغير مطاق

حتى اذا ادركت منهم بغيتي ... درست اعيانا من الحذاق

ما زلت اغذ وهم بما علمتني ... حتى سموا ورقوا اجل مراقي

ما منهم الا امام فاضل ... ظهرت فضائله على الاوراق

حتى اذا شب المشيب بعارضي ... ومضى الشباب وكان خير رواق

الهمتني نشر الحديث وسنة آل ... مختار حتى اشرقت آفاقي

طلعت بها شمس الحديث فاقنعت ... طلابها ابتداع ما لهم من راق

فهدى الاله الى الحديث جماعة ... فازوا به اذ وفقوا لوفاق

تبتوا على قدم الهدى وجماعة ... قاموا على ساق بحرب رفاق
ردّ الاله مكائدا منهم وما ... داموا للارواح من ازهاق
وصدعت بالتفسير والقران في ... امرهم والاعيان للاحداق
لقد استفادوا منه كل افادة ... ما لم يكن من قبل في الاوراق
فتح من الله الكريم ومنة ... مدد اتى من قاسم الارزاق
لا مانع لعطائه ايضا ولا ... معط لمنع الواحد الرزاق
ارجو بجيد اكله عفو الذي ... عم الوجود بجوده الدفاق
جعل الولاية والوزارة لذاتي ... في العلم ربي صادق الميثاق
واتى برزق واسع يربو على ... ما فيه حاجة مطلبي ومذاقي
ارجو الجزا من خالق السبع العلى ... في يوم فقر الخلق والاملاق
يوم يشيب الطفل من اهواله ... والناس سكرى لا بكاس دهاق
هذا كما امر الاله تحدث ... بالفضل والانعام والانفاق
انفقت عمري في رضاه بفضله ... فعساه كالماضي يكون الباقي
والان سني اربعون وهذه ... بلغتها فضلا من الخلاق
متعت فيها بالعلوم وبالذي ... اهواه من ولد ومن ارزاق
واقول في هذا النظام مخاطبا ... نفسي التي هي انفس الاعلاق
يا ابن الضيا خالفت والدك الضيا ... فغدوت للدنيا من العشاق
يا ابن الضيا ابن الزهادة والتقى ... وهما صفات ابيك باستحقاق
يا ابن الضيا قرب الرحيل وما الذي ... زاد اليك يعد للانفاق
يا ابن الضيا ماذا تقول لسائل ... في اللحد ان وافاك بالمطراق
يا ابن الضيا ما خفت يوم الحشر والـ ... ميزان عند تطاير الاوراق
يا ابن الضيا قف سائلا متضرعا ... بالباب واطرقه مع الطراق
يا ابن الضيا قل شاب عبدك ابقا ... فعسى عساه يمن بالاعتاق
فاجتنبها يا نفس قد طولت في الـ ... تطويل والاعلاج والاقلاق
انا في غد ضيف الكريم وضيفه ... لا يجعلن الخبز في الاطباق

ما ادى ابن عبد الله [illegible]

هذا هو الضيف اللئيم لانه | وصف الكريم باقبح الاخلاق
وهو الذي عم الانام بفضله | احسانه الاطواق في الاعناق
والزاد كل الزاد في التوحيد وال | ايمان بالراقي بظهر براق
وانا بحمد الله ربي مومن | ما شبت ايماني بشوم نفاق
وبذا الجيب مسائلي في حفرتي | وبه ختام القول حال سياق
هذا بفضل الله ربي وحده | والفضل بعد الموت منه باق
بل فضله بعد الممات مضاعف | انت النصوص به على الاطلاق
سل سورة الانعام والاعراف | تلو نصوصها مسطورة لوفاق
وكذاك غافر والتي من قبلها | بهما صفات العفو للخلاق
او ما علمت بانه سبحانه ال | موصوف بالافضال والاعتاق
او ما علمت بان رحمته التي | عمت جميع الخلق في الآفاق
من مومن او كافر ومنافق | او فاسق من اعظم الفساق
بل كل ما في الكون في افضاله | حتى الغراب ودبة الاطواق
بل والجمادات التي في ارضه | في فضل موجدها بلا استحقاق
او ما ترى الدينار وهو حجارة | هو للغواني زينة الاحداق
والفضل هذا كله من رحمة | لا غير من لها الا له الباقي
ولديه مدخولنا من فضله | تسعون من تسع ليوم تلاقي
وبانه ينضم هذي فوقه | فيكون عشر الالف للانفاق
ويفيضها يوم الحساب على ال | خلائق منة في يوم كشف الساق
جاءت لما قلت النصوص صحيحة | من حافظ عن حافظ سباق
ثبتت عن المختار احمد من رقي | ظهر البراق وحبذا من راق
صلى عليه الله خير صلوته | والآل ارباب التقى السباق

قال الله تعالى كتب ربكم على نفسه الرحمة وفي الاعراف ورحمتي وسعت كل شيء وفي غافر ربنا وسعت كل شيء رحمة وعلما وفي التي قبلها ان الله يغفر الذنوب جميعا ١٢ منه

اخرج البخاري في صحيحه في باب الرجاء مع الخوف عن ابي هريرة رضي الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان الله خلق الرحمة يوم خلقها مائة فامسك عنده تسعة وتسعين رحمة وارسل في خلقه كلهم رحمة واحدة ولو يعلم الكافر بكل الذي عند الله من الرحمة لم ييأس من الجنة ولو يعلم المومن بكل الذي عند الله من العذاب

لم ييأس من النار واخرج البيهقي في شعب الايمان عن ابي هريرة عن النبي صلعم ان لله مأية رحمة قسم منها في دار الدنيا رحمة فمن ثمه يعطف الرجل على ولده والطير على فراخه فاذا كان يوم القيامة صيرها مأية رحمة فعاد بها على الخلق واخرج مسلم وابن ماجة عن ابي هريرة مرفوعا ان لله مأية رحمة انزل منها رحمة بين الانس والجن والهوام فبها يتعاطفون وبها يتراحمون وبها يعطف الوحش على ولدها واخر الله تسعة وتسعين يرحم بها عباده يوم القيامة انتهى اللهم ارحمني بتلك الرحمات الباقية الدائمة وارزقني قلبا عالما وعملا متقبلا واذنا واعية واغفرلي ذنوبي كلها وادخلني يوم الدين في جنتك العالية التي لا تسمع فيها لاغية ٥

على رغم انف الوعيد بنيت لي	بتوحيدك اللهم في الخلد مسكنا
وهل يقنط العبد المسيئ وربه	كريم عظيم الصفح يغفر ماجنا
اذا خاف من وصف التشديد عقابه	اتاه الرجا من وصفي الجود والغنا
اما وعد الغفران من ليس مشركا	فادخل فيه كل من كان مومنا
وان اوعد النيران ثم عفى فلم	يكن مخلفا لكن كريما ومحسنا
ولو لا يكون القول بالعفو راجحا	وقد سبقت اوصاف رحمة ربنا
سننجي من النيران لكن بفضله	ونسكن في الجنات طيبة الجنا
ومن يتاول مايشاء فقل له	متى صرت بوابا عليها فردنا

والحمد لله تعالى اولا وآخرا وظاهرا وباطنا +

خاتمة الطبع من مصحح دار الطباعة المولوي السيد ذو الفقار احمد النقوي البهوپالي سلمه الله تعالى

حمدا لربنا علي السند وصلوة وسلاما على اقوى سند وعلى آله الفائزين باتباعه وصحبه نجوم الهدى وسائر اتباعه وبعد فلما كانت معرفة الاسانيد من الدين وعليه الاعتماد عند اولي التمكين واعتنت بالمحافظة عليها فحول العلماء من المتقدمين والمتاخرين وقد كثر طلب الاعيان الاجازة والسند في فن التفسير والحديث والاوراد والاحزاب وما يليها من السيد الامام اسد غابات النثار والنظام المستولي على قصبات السبق وغايات المرام في علوم الكتاب والسنة والاحكام سيف السنة الملقب في حمايتها بملاعب الاسنة خاتمة النقاد حامل لواء الاسناد وبقية اهل العلم والاجتهاد بلا اختلاف من منصف عارف ولا عناد كشاف اصداف الفرائد قطاف ازهار الفوائد فارس ميدان الاصول غارس افنان المنقول مميز البدع من السنن نادرة الدهر وغرة جبهة الزمن ملحق الاخلاف بالاسلاف في تحقيق الحق الحقيق بالاتباع على وجه الانصاف الجوهر النضار الشريف ابي الطيب

صديق حسن بن الشريف السيد السند اولاد حسن بن السيد الامير اولاد علي خان بهادر انور جنگ المرحوم المخاطب بنواب والاجاه امير الملك بهادر البخاري القنوجي الحسيني نسبًا علي السماك عاليا والسني مذهبا الى الصواب هاديا نفع الله تعالى به وبعلومه اهل السنة اجمعين ومتع بوجوده وجوده جميع المومنين المتبعين الّف كتابًا مختصرا في ذلك سماه بسلسلة العسجد في ذكر مشايخ السند تسهيلا للمطالب وتحصيلا للطالب وضمنه فوائد لطيفة وقواعد شريفة وعوائد نفيسة وضوابط انيسة لا بد لطالب هذا العلم من معرفتها واتمه في ايام قلائل من شهر جمادي الاخرى من شهور سنة اثنتين وتسعين ومأتين والف من هجرة من كان يرى امامه والخلف صلى الله عليه وعلى آله ومن على منواله على سبيل الارتجال وسلم وبارك اسعافا للمرام زمرة من اعيان الرجال ووضعه بلسان الفرس المتداول بين اهل الهند لتيسير المقاصد والمواقف ولينتفع به كل قاص ودان من اهل المعارف فجاء بحمد الله تعالى سفرا بديعا يسفر عن وجه السند العالي صباحه وزبورا بليغا يضئ بنور السنن مصباحه

سلاسل العسجد عند النقد / شمس تنير في بروج السعد
فالشمس عند نورها مثل السها / والروض من انوارها تستهدي
يغني بها عن كاس من عذاده / كاس ثياب سندس للخد
تروى فيحسب النسيم سحرًا / يفوح طيبًا عن رياض ورد
الذ من عذب فرات بض / اشهى من الوصل عقيب صد
كانها مجامر تضوعت / في كل ناد بذكي ند
كم اسمعت كلما اقاصم الصفا / وكم امالت من غصون ملد
الفه الفاضل الوجيه من / له فضل يعز حصره بالعد
حوى من الاسناد ما اقله / بحر يفيض جوهرا بالمد
اذا سمعت سجعها في سحر / رايت شمسا في بروج السعد

ثم اصدر الامر بطبعه فطبع في المطبع المنسوب الى مليكة دهرها وربة بلدها وعصرها ذات المحامد العليا التي لا تحصر والمكارم الحسنى التي هي اشهر من ان تذكر درة تاج هامة الدولة والاقبال غرة جبهة الاعيان والاقيال سحابة الجود والكرم مفيضة العطايا والنعم حضرت نواب شاهجهان بيگم متعها الله بكل نعمة وصرف عنها كل نقم تحت ادارة الجامع لمحاسن الشيم المعتصم باذيال رحمة الرحمن المولوي محمد عبد المجيد خان المهتم له تصحيح العبد الضعيف الراجي رحمة ربه المعالي السيد ذو الفقار احمد النقوي البهوپالي ونظر الثاني من الشيخ العالم الامجد ذي الكمالات التي لا ترسم ولا تحد المولوي محمد عبد الصمد القشاوري سلمه الله تعالى

وزبر الشيخ البري عن الشين والرين المتحلى بكل حسنة وزين المنشي احمد حسين الصفي فوري سلمه القوي في سنة ثلث وتسعين ومأتين والف الهجرية على صاحبها الصلوة والتحية في بلدة بهوپال المحمية محط رحال اهل السنة السنية ومقام رجال العلوم الدينية حفظها الله وساكنيها ونازليها عن جميع المكاره والبلية وحين تم طبعه صدر مكتوب كريم ومهرق شريف من تلقاء ذي الفضل المستند والاديب البليغ المجد القاضي طلا محمد الفشاوري سلمه الله تعالى المنبي عن بعض فضائل جناب المؤلف وانم مجده فنحن نثبته في هذا الموضع وهو هذا

بسم الله الرحمن الرحيم

هذه تحية منا اهدي الاعاجيب	تذكر العهد في خير الاساليب
الى الخليل الجليل البر سيدنا	صديقنا الحسن السامي ابي الطيب
تنور الدهر من انوار فكرته	اذا بدي قلت يا شمس الضحى غيبي
وكلما راقني سفر يحي حكما	من عنده قلت يا نفسي به طيبي

سلام تحكي نفحاته الشذية الاحاديث القدسية والكلمات الانسيه والمنهل الروي واذكار النووي ومصباح الظلام ومسك الختام ولآلي الدرر واعمال الفكر وكتاب الادب والطراز المذهب ورياض الازهار ولوامع الانوار ومرآة الجنان وموارد الظمآن والمنهج المبين والسمط السمين ورياض الجنة ومصابيح السنة وسفينة الابرار ومعاني الآثار والكوثر الجاري والكواكب الدراري ونوادر الاصول وغوامض المنقول وفردوس الديلمي ومسند الدارمي ونيل الاوطار ومشارق الانوار ودر السحابه والرياض المستطابه وشعب الايمان ونظم الدر والمرجان واشعة اللمعات والمصابيح والمشكوة والدرة الفاخره والبدور السافره ونشر العبير والسراج المنير وعبارات الشفا ومناهل الصفا وسير العين وبستان المحدثين واتحاف النبلاء وتاريخ الخلفاء

سلام كالاء الاله المجيد	سلام كاخبار النبي محمد
سلام كانفاس المفسر دوقة	فيهدي انا سابعد ان كان يهتدي
سلام كالفاظ المحدث كلما	يعنعن اسنادا كسمط منضد
ويروي احاديث النبي صحيحة	بلا وصم تدليس وتبديل معتد
سلام لتصنيفات صديقنا الحسن	فتلك لابصار الكرام كاثمد

مصحوبا بالغرام المجيد والشوق الاكيد على السيد السند العالي المتعالي الفاضل الفاضل العلامة الراشد العلامة الناقد المعيد الرواد الى روض العلوم بعد ذبوله والمحبوب الى كل من يومن بالله ورسوله نقادة الابرار وسلالة الاخيار الجامع بين العلم والعمل والمضروب اليه على اكباد الابل البحر القلامس

والممتاز الموقر بين الناس الحاوي على عجائب العلوم وغرائبها والمقبول القول في مشارق الارض ومغاربها العزيز الوجود في آخر الزمان الكاشف عن قناع مخدرات القرآن باحسن البيان والطف الشان المقتبس انوار السنن وقبساتها والمشرح تفاصيل الشرائع وسطقساتها الذي اطلع اهله الفضل على سماء بلاغته واعجز الفصحاء عن ادراك شأو براعته كيف لا وهو قيم هذه الدورة وحكيمها وقائد هذه الطبقة وزعيمها علمه لا يعد وفضله لا يحصى قلمه اجدى من تفاريق العصا استعمل العقل والنظر صائبين واتخذ الكتاب والسنة صاحبين اذا نطق في البدائع والدلائل فهو ابو عذرتها ولو تكلم في العقايد والاحكام فهو حاكي عقدتها اذا بين مدارك القوم تكلم في ادلتهم واسبابهم وان افصح عن مذاهب الناس فرق بين خطائهم وصوابهم ان شرع في شرح معاني القرآن قبض على طواميرها وان املى في تبيان الاحاديث اخذ بحذافيرها اذا توجه تلقاء السنن فهو محيي ميتها ولو تقدم في تحقيق المختلفات فهو ابن تيميتها اذا اشرع في كشف حقائق الشرع نطق بجوامع الكلم وفصل الخطاب ولو سئل عن اختلاف المناقضات فعنده علم الكتاب ان بحث عن الاصول فهو قابض سنام تحقيقاتها وان جال في الفروع فهو جامع اشتاتها اذا شهر سيف اللسان فهو ابن الحزم في زماننا وان قام في مقام التحقيق فهو ابن القيم في اواننا اذا فسر فهو ابن جرير الثقفي وان حدث فهو ابن كثير والبيهقي كشف في تاييد الملة البيضاء عن قناع كل سر مكتوم وسهل على الامة المرحومة العمل بحديث نبيها المعصوم اسس بنيان الهدى بعد ما انطمس واحيى موات العلم غب ما اندرس جدد قوانين التدوين للحديث وميز بين طيب الكلم والقول الخبيث كلامه درر وبيانه سحر خدم السنة مكرما ومعظما وفسر القرآن متشابها ومحكما كم له آثار حسنة على اكف القبول مرفوعة وفي اجود جنان جزلة وقدور موضوعة حفظه الله تعالى بين يدي الساعة بتجديد الملة المحمدية والدين بعون لطف خلع الاجتهاد والمجددية وهو اخي في الدين وصاحب العلم واليقين الذي لم يلهه التكاثر والتفاخر نواب والاجاه امير الملك سيد محمد صديق حسن خان بهادر لا زالت همته العليا مصروفة بنشر العلوم في البلاد وموقوفة على منهج الخير والاصابة والسداد وادام الله علينا بركاته واعلى في زمرة العلماء الربانيين درجاته وابنع دوحات فضله الى ابد الآباد وجعل سدته السنية منتجع اهل الفضل من كل حاضر وباد وسهل له الى حظيرة القدس من العلوم الحقة طريقا وبعثه مع الذين انعم الله عليهم من النبيين والصديقين والشهداء والصالحين وحسن اولئك رفيقا ٥ يا رب لا تسلبني حبه ابدا ويرحم الله عبدا قال آمينا وبعد فيا من ايده الله تعالى بالفهم الراسخ والعلم الشامخ والحب المؤثل والجود المومل والطبع الثاقب والذهن الصائب والقريحة اللوذعية والفكرة البلتعية اني اهدي اليك عدة اشعار انشدتها في هذه الايام وهي مشتملة على فنون الشوق والغرام محتوية على وصف اهل الحديث الكرام على رغم انف اهل الابتداع وبهجة خاطر الفرقة الناجية من اهل الاتباع وكنت انت ليث

عزتهم وحافظا حريمهم ولامح ولائهم وحامل لوائهم وقائد زمرتهم ومالك ازمتهم وكفيل سدادهم ونخبة انجادهم واجاذهم ووافي ذروة سنامهم وقابض مجامع خطابهم وفارس ميدانهم ومجلي حلبة رهانهم وباعث نجدتهم وعدة شدتهم ولقد تبحات من نكات العلوم عسكر جرار وفيلق فلاق كالسيول مدا والبحر امدا والرمال عددا والجبال عددا وفيها طرائق قددا فاحببت ان ارسل اليكم منها نسخة لطيفة وصحيفة شريفة هدية مني اليكم ولمن في حواشيكم والمستفيدين من ناديكم فالمسئول عنكم النظر بعين الالتفات ولقد جئتكم ببضاعة مزجاة وههنا ابيات قريحتي الاٰن التمثل فيكم باشعار بعض الاعلام وهي حرية بان تذكر في هذا المقام ؎

شرخ الشباب بحبكوا فنيته ‏ ‏ والعمر في كلف بكم قضيته

قالوا حبيبك في الخجى مسرف ‏ ‏ قاس على العشاق قلت فديته

ءادوم من كلف عليه تخلصا ‏ ‏ لا والذي ببطحاء مكة بيته

ولو استطعت بكل اسم في الورى ‏ ‏ من لذة الذكرى به سميته

لله داء في الفؤاد اجنه ‏ ‏ يزداد نكسا كلما داويته

كيف التعرض للسلو وفيكموا ‏ ‏ حب بايام الشباب شريته

وانا الذي لو جئني من نحوكم ‏ ‏ داع وكنت بحفرتي لبيته

حفظكم الله عن المهالك وعصمكم بكرام الملائكة لقد احييتم كثيرا من سنن الهدى واقتفيتم آثار الذين شاهدوا مواقع الوحي واخلصوا الدين لله ولم يخلطوا معه بدعة ولا فلسفة ولا ملة اخرى والمسئول ان تلاحظوا اشعاري بعين حنانيكم الموفورة وان تكرموني برقعة تخبرني عن ورود النسخ المذكورة جعل الله ايّاكم آمنا وفي اندية الانس مواطنا وفي روضات العافية ساكنا والسلام عليكم اولا وآخرا وظاهرا وباطنا وهذه قصيدة طيبة انشدها الحافظ حسان محمد خان المتخلص بالشهير لعالم ليف هذه الرسالة بنظم يزري بالدر النثير ؎

بان رخصت بازار من ارباب رقم را ‏ ‏ سنجند متاع من و كالاي عجم را

از بسکه بهنگام سخن راند بارم ‏ ‏ منت کش گفتار کنم قوت شکم را

چون مایهٔ آرایش گفتار من آمد ‏ ‏ شاهان بسر عرش نهم افسر غم را

بندیم در اشعار خود اینک بقوافی ‏ ‏ زین به سببی نیست گوارائی سم را

تا از عدم آباد مضامین بدر آرم ‏ ‏ شانی عجبی به ز وجود ست عدم را

مداح جهان اوست من و مدح جهانبان ‏ ‏ در جنب من از رش نبود خصم دژم را

بس سود نمودم من و ایمان که ستودم ‏ ‏ فرزند جگر گوشهٔ سلطان امم را

صدیق حسن خان که طواف حرم او
نگذاشت که از فرق شناسند قدم را

نازم بگدایانه گدایان جنابش
نشنیده دگر زمزمهٔ لا و نعم را

خواهد که جوی درد دل ایشان نگذارد
گر اهل دل احسان نپذیرند الم را

از بسکه فراوان ز عطایش نتوان گفت
گر دور دهد هم جا و دو امید نه حشم را

پذرفته دل زار هواداری اندک
بر تافته جان نیز پرستاری کم را

رامشگر عدلش بنوازش نه پسندد
این مایه نهیبی که بزیر آمده بم را

آن رام بود هر بزنجیر جلالش
گم کرده توان یافت سررشتهٔ رم را

تا لشکر دینداریش اسلام درفش است
آن کاوه که باشد که دهد جلوه علم را

بالغرض اگر یاد کنم جز به جنابش
هرگز نبود ترجمه سوگند قسم را

فرزند مرا کان سخن آمد بدل آرد
نور نظر کان و جگر گوشهٔ یم را

در مذهبش آهو نگرفتند که در شرع
خاصیت که بگرفت غزالان حرم را

اقبال سکندر نه علم را قلمی کرد
نازم بکتابش که علم کرد قلم را

آراسته خلدی ز مشایخ که به پیشش
شایستهٔ بیعانه نگیرند ارم را

این پیکر نادر شرف کعبهٔ دلهاست
هر چند که در دیر گزارند صنم را

یا رب نتواند بر عمهاش رسیدن
هر چند که ما سحر نمودیم رقم را

پیدا ابدادش ز ورق صورت معنیست
و تیست بروشنگری آینه نم را

آن ریختن حرف ز کلک دو زبانش
از رشک فرو ریخت دم تیغ دو دم را

ای شوکت شان تو بود نغمهٔ کاوس
ای شان و شکوه تو بود زمزمه جم را

فیصل نبود قول ز بام تو دگر دون
تا ناکه دو خصمند و نخواهند حکم را

احسان تو باریست گران سنگ و فلک گیر
از پشت ضعیفان که برد علت خم را

مداح تو هستم نکنم مدح امیری
تا مدح افادت نکند معنی ذم را

ای آنکه تو مانی و تو باشی و تو پائی
تا علم بود مایهٔ تحریر قلم را

تاریخ نوشتیم پی سلسلهٔ تو
زین سلسله شانی بود ارباب کرم را

سنه ۱۲۹۲ هجری

وهذا تاریخ ثان لعام طبع هذا الکتاب لذی الفضل المعتمد المنشی احمد علی البهوپالی المتخلص باحمد سلمه الله الواحد الاحد

باشد که بود بنام ایزد — آغاز سخن کنند چو ذاکر
بر جان نبی درود خواند — هم بهر روان آل طاهر
هم بهر شیوخ دین مناقب — هم بهر دعات حق مآثر
کردند بعلم دین مساعی — بودند بیکدگر مظاهر
بگرفت یکی سند ز دیگر — بنهاد برای ما ذخائر
صدیق حسن بجای ایشان — والله درین زمان آخر
چون خامه ز سر قدم بیارد — در طی طریق این مشاعر
دانیم یکی ملک بباطن — بینیم یکی بشر بظاهر
هم حفظ خدا نگاهبانش — هم کوکب بخت اوست ناصر
هنجار جهان چنانکه شاید — رفتار فلک بحسب خاطر
پائیست بجاے در مکارم — جائیست رفیع در مفاخر
آن جامع حظ دین و دنیا — آن زینت مسند و منابر
آن یوسف مصر فاطمیه — آن نسل شریف و بطن طاهر
یک نامه نوشت و ذکر فرمود — اسنادِ مشایخ اکابر
احمد که بدهر بهره دارد — از طبع مجیب و ذهن حاضر
در مدحت او سخن سراید — جمله گهر و در و جواهر
شد حکم باو که سال بنویس — بر طرز لطیف و خوب و نادر
بیچاره عجالة چه گوید — هر چند بود بکار ماهر

بنوشت مگر ز روی الهام
اسناد مشایخ اکابر

سنه ۱۲۹۲ ھ

صحت نامۂ چہل حدیث در فضائل حج و عمرہ

صفحہ	سطر	خطا	صواب	صفحہ	سطر	خطا	صواب
۳	۱۶	عن	وعن	۴	۱۸	عن	وعن
〃	۲۰	الاثم	اثم	۵	۱۲	للظلوم	للمظلوم
۴	۲	او استرقاد	او استرفاد	〃	۱۸	واو	واد
〃	۶	عن	وعن	〃	۱۹	عن یحیا	وعن یحیی
〃	۱۱	لیبعثه	لیبعثنه	〃	۲۰	عن	وعن
〃	۱۳	واعزار	واعزاز	〃	۲۵	الزاء	الزاي

صحت نامۂ سلسلۃ العسجد

صفحہ	سطر	خطا	صواب	صفحہ	سطر	خطا	صواب
۷	۲۴	مؤطا	موطأ	۲۷	۶	مامعاذ	یامعاذ
۱۴	۲۲	اخبرنا مؤلفه	اخبرنا به مؤلفه	〃	۱۶	الازمودنی	الارمونی
۱۵	۸	الجرزی	الجزري	〃	۲۲	وقال محمد	قال محمد
۲۰	۱۵	الثعلبی	التغلبي	〃	۲۳	وقال لی شیخنا الشریف	قال الشیخ الشریف
۲۱	۲۱	فارویه	فارویها	〃	〃	یقول الفقیر الحقیر	قال شیخنا العلامة
۲۶	۱۰	الازوی	الازدي			المفتقر الی رحمة	حسین بن محسن الانصاری
〃	〃	محکتبته	فکتبته			ربه الباری	وقال لی شیخنا الشریف
〃	۱۱	العاقولی وقال	العاقولی ما ہو فی حبیبی وقال				محمد بن ناصر المذکور
〃	۱۴	القارتی	الفارقي				وانا احبک فقل
〃	۱۶	الداشمی	الهاشمي				یقول کاتب الحروف
〃	۱۷	المکنی بدون	المکي بدون				وقال لی شیخی الفاضل
〃	۱۹	محمد المکی	محمد المکنی				حسین بن محسن وانا احبک فقل

صفحہ	سطر	خطا	صواب	صفحہ	سطر	خطا	صواب
۲۰	۲۵	فی کل	فی دبر کل	۶۱	۱۱	اسلامیۃ	اسلامیہ یا
۲۵	۱۱	الاجهوری	علی الاجهوری	۶۳	۷	وشانزدہم سنہ	وتاریخ شانزدہم
"	۲۱	الجبشی	الحبشي				ازان
"	۲۲	الجبشی	الحبشي	۶۵	۲۳	وورودست	وورودست
۲۹	"	عبداللہ بن رافع	ابوہریرۃ	۶۸	۵	الجامع فے بین	الجامع بین فنی
۳۱	۳	ابوالعباس	اباالعباس	"	۹	للشاہ	للشیخ
"	۱۴	اجمعین ثم صحبت	اجمعین حتی توفی صلعم ثم صحبت	۶۹	۱۵	للسید الشریف الجرجانی	+
				۷۳	۵	المقدسۃ	المقدمۃ
۳۲	۱۲	المدنیۃ	المدینۃ	۸۰	۶	مختصر سید	مختصر منسوب بسید
۳۳	۲	النبیل	النبیل	۸۱	۵	النووی	النوادی
۳۸	۱۵	خواستۂ	خواستہ	۸۳	۹	عہ	عہ
۳۹	۲	اجزتہم	اجزتہم	۸۴	۵	۲۲۳	۲۳۳
۴۱	۶	ردَّ	ردِّ	۸۷	۱۲	للشوکافی	للشوکانی
۴۲	۹	درحطّ	درحطِّ	۸۸	۲	علی اتفاق	الی اتفاق
۵۲	۲۵	للروایۃ	الروایۃ	۸۹	۱۱	۲۰۶	۳۰۶
۵۳	۴	ہوالذی	الذی	۹۲	۱۵	فی لتحسین	لتحسین
۵۴	۱۶	ذا فھو	ذا+ فھو	۹۵	۱۱		م مصر
۵۷	۶	موطا	موطا را	۹۸	۱۰	.	م
۵۸	۵	رکتب انہا	وکتب آنہا	۱۰۰	۶	"	ا
"	۶	حدیت	حدیث	۱۰۲	۱۳	دومعۃ	ودمعۃ
"	۱۷	حسبۃ	جستہ	۱۰۵	۷	"	ا
۵۹	۷	بقیۂ	دربقیۂ	"	۹	المجدوی	المجدّدی
۶۰	۲۴	حسنی	حسینی	۱۰۸	۱۵	ا	م

صفحہ	سطر	خطا	صواب
١٠٩	١٥		للفاكهي الحنفي المكي
١١٠	〃	من مستطرف	من مستطرف
١١٢	٨	٢٠٣	٦٠٣
١١٦	١٨	يعلى	لعلي
١١٨	١٥	الفاضل	الفاضل
〃	٢٣	البخاری	النجاري
〃	٢٤	انبار	ابناء
١٢١	٢	انبار	ابناء
〃	٣	يشبب	يشيب
〃	٤	عنہ صلعم من	من
〃	٢٣	فالتحدث	فالتحديث
١٢٥	٨	والاعراف	والاعراف ثلث
〃	١٧	من تسع	مع تسع
١٢٦	٣	مأتية	مأتة
١٢٧	٢١	مشهر	اشهر
١٢٩	٦	حاكی	حلال
〃	٢٠	خطيرة	حظيرة
١٣٠	٤	فاحببت	فاجبت
〃	١١	دوبيه	داوبيه
〃	١٢	للساوا	للساو
١٣٢	١	لعام طبع	لعام تاليف

تمت